سیاست نامهٔ خراسانی

قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی
صاحب کفایه (۱۳۲۹-۱۲۵۵ هجری قمری)

محسن کدیور

مجموعه منابع پیشگامان اسلام سیاسی در ایران معاصر (۱)

سیاست‌نامهٔ خراسانی

قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمّدکاظم خراسانی

صاحب کفایه (۱۳۲۹ـ۱۲۵۵ هجری قمری)

محسن کدیور

۱۳۸۷

آخوند ملّا محمّد کاظم خراسانی

سیاست‌نامهٔ خراسانی

قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی (صاحب کفایه)

□ محسن کدیور

● طرّاح جلد: حمیدرضا رحمانی ● لیتوگرافی و چاپ: غزال ● صحافی: کیمیا
● شمارگان: ۱۱۰۰ ● چاپ اول: ۱۳۸۵ ● چاپ دوم: ۱۳۸۷
● نشانی: تهران کریم‌خان زند، ابتدای قائم مقام فراهانی، کوی یکم، شمارهٔ ۲۶، واحد ۱
● ص.پ.: ۶۴۹۴-۱۵۸۷۵ ● تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ فاکس: ۸۸۸۳۲۲۱۷ ● قیمت: ۵۱۰۰
● شابک: ۱-۶۳-۸۱۶۱-۹۶۴ ISBN: 964-8161-63-1

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

کدیور، محسن، ۱۳۳۸ -
سیاست‌نامهٔ خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی / محسن کدیور؛ به‌کوشش سناد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت.-- تهران: کویر، ۱۳۸۷.
ISBn 964-8161-63-1
۳۸۲+۴۲ص.
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن حسین، ۱۲۵۵-۱۳۲۹ق. نظریه دربارهٔ سیاست و حکومت. ۲. اسلام و دولت. ۳. ایران -- تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. الف. سناد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت. ب. عنوان.
BP ۵۵ / ۳ / آ ۳ ک ۴
۲۹۷/۹۹۸
کتابخانهٔ ملی ایران
۸۴-۱۵۲۲۶م

فهرست مطالب

مقدّمه	هفت
۱. فوائد فی دلیل العقل	۱
فائدة فی المدح و الذم فی الافعال	۱
فائدة فی‌الملازمة بین العقل و الشرع	۴
بحث فی حجیّة القطع الحاصل من المقدّمات العقلیّة	۱۴
۲. رسالة فی الاجتهاد و التقلید	۱۷
۳. قاعدتان فقهیّتان	۳۱
قاعدة لاضرر	۳۱
رسالة فی العدالة	۳۴
۴. المسائل المنتخبة من «تکملة التبصرة»	۴۱
کتاب الجهاد	۴۳
کتاب القضاء و الشّهادات	۴۶
۵. مبحث الولایة فی تعلیقات المکاسب	۵۱
ولایة الاب و الجدّ	۵۱
ولایة الفقیه	۵۶
ولایة عدول المؤمنین	۶۸
۶. مسئلتان فی الوقف	۸۱

النظارة فی الوقف ۸۱
التوقیت فی الوقف ۸۷
۷. تقریرات القضاء ۹۷
الموضع الاوّل فی شرائط القاضی ۱۰۱
الموضع الثانی فی آداب القاضی ۱۳۶
۸. منتخب فتاوی فارسی ۱۴۱
مسائل تقلید ۱۴۱
مسائل خمس ۱۵۱
۹. اهم لوایح و تلگرافات ۱۵۵
مکتوبات سنهٔ ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ ۱۵۵
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۴ ۱۶۳
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۵ ۱۶۷
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۶ ۱۸۲
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۷ ۲۲۱
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۸ ۲۵۳
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۹ ۲۷۹
پیوستها ۳۰۳
گاهشمار ۳۲۷
فهرست‌ها ۳۳۱
۱. فهرست منابع ۳۳۳
۲. فهرست آیات ۳۴۳
۳. فهرست روایات ۳۴۶
۴. فهرست اشعار ۳۵۱
۵. فهرست اعلام ۳۵۲
۶. فهرست کتب ۳۵۹
۷. فهرست جراید ۳۶۳
۸. فهرست مکانها ۳۶۵
۹. فهرست تفصیلی مطالب ۳۶۸

مقدّمه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آیت اللّه ملّا محمّد کاظم خراسانی (۱۳۲۹ـ۱۲۵۵ هجری قمری) مشهور به آخوند خراسانی، آخوند و صاحبِ کفایه، یکی از بزرگترین علمای جهان اسلام در سدهٔ اخیر است. اعتبار خراسانی از دو حیث است: اوّل، وی یکی از ارکان علم اصول فقه در حوزهٔ تشیّع محسوب می‌شود، تا آنجا که مهمترین تألیف وی «کفایةالاصول» از زمان نگارش تاکنون محور تعلیم و تعلّم این رشته در حوزه‌های علمیهٔ امامیه می‌باشد و آراء خاص و ابتکارات وی کماکان زنده و مورد بحث است.

دوم، او بلندپایه‌ترین حامی مشروطیت در ایران در میان عالمان دین و مراجع تقلید بوده، در دو بعد عملی و نظری در نهضت مشروطه منشأ اثر جدی بوده است، تا آنجا که از زمان رسمیت مشروطیت در ایران تا زمان وفاتش یعنی حدود شش سال، خراسانی شخصیت اوّل در تحولات نظری و عملی در ایران و حوزهٔ تشیع است. او در حوزهٔ سیاست صاحب آراء بدیعی است که با اندیشهٔ فقیهان قبل از خود تفاوت جدّی دارد. این آراء تازه به میزانی است که خراسانی را صاحب یک «مکتب سیاسی» معرفی می‌کند. مکتبی که پس از وی شاگردان متعددش که فقیهان طراز اوّل و مراجع تقلید سدهٔ اخیر تشیع بوده‌اند، تا حدودی ادامه داده‌اند و وجههٔ غالب حوزهٔ کهنسال نجف اشرف پس از وی بوده است.

«مکتب سیاسی خراسانی» علیرغم اهمیت فراوان، متأسفانه کمتر مورد بحث و تأمل قرار گرفته است. غفلت از اندیشهٔ سیاسی خراسانی معلول چند عامل می‌تواند باشد: اوّل، خراسانی فرصت آنرا نیافت که کتاب مدوّن یا رسالهٔ مستقلی در حوزهٔ سیاست به رشتهٔ تحریر درآورد. آراء سیاسی او در میان آثار فقهی اصولی و تلگرافها، نامه‌ها و احکام سیاسی وی پراکنده است. آثار گرانسنگی از قبیل «اللئالی المربوطة فی وجوب المشروطة» شیخ

اسماعیل محلّاتی (نگارش یافته در ۱۳۲۶) و «تنبیه الأمة و تنزیه الملّة» میرزا محمدحسین نائینی (نگارش یافته در ۱۳۲۷) از فضلای بلندپایهٔ حوزهٔ استفتای خراسانی، باعث شده از آراء عمیق سلسله جنبان مشروطه غفلت شود و مبانی نظری وی نادیده گرفته شود. علیرغم اشتراک فراوان دیدگاههای سیاسی محلاتی و نائینی با خراسانی، در موارد قابل توجّهی نیز خراسانی با آنها اختلاف نظر دارد، و اتفاقاً غالب ابتکارات وی در حوزهٔ سیاست در همین موارد است.

دوم، آراء پراکندهٔ سیاسی خراسانی تاکنون گردآوری و منتشر نشده است، حتی مجموعه آثار فقهی، اصولی و فلسفی وی نیز بطور کامل به زیور طبع آراسته نشده است. در دسترس نبودن تصحیح انتقادی این مجموعهٔ باارزش نیز از عوامل کم عنایتی به اندیشه سیاسی وی می‌تواند باشد.

سوم، ناکامی عملی نهضت مشروطه و سیطرهٔ دوبارهٔ نظام استبدادی در لباس مشروطه و یأس و سرخوردگی شدید عالمان دین و مراجع و فقها از دیگر اسباب روگردانی از نظریه‌پردازان دینی مشروطه و غفلت از آراء آنان می‌تواند باشد. غفلتی که دامان خواص را هم فراگرفته، اندیشهٔ سیاسی خراسانی و آراء بکر او در این زمینه امروز نیز در حوزه‌های علمیه کمتر شناخته شده است.

مطالعهٔ اندیشهٔ سیاسی خراسانی از دو زاویه حائز اهمیت است: یکی از زاویهٔ تاریخی، به دو لحاظ، یکی به لحاظ تاریخ تحولات سیاسی صد سال اخیر ایران، و دیگری به لحاظ تاریخ تحولات فکری سدهٔ اخیر تشیع، تا آنجا که بدون آشنایی با مکتب سیاسی خراسانی این مقطع تاریخی بطور کامل قابل شناخت نخواهد بود. زاویهٔ دوّم، زاویهٔ اندیشه و تحولات امروز ایران است. بویژه از منظر نحوهٔ حضور دین در سیاست و یا نسبت دین و سیاست، با توجه به تجربهٔ ربع قرن اخیر ایران، اندیشه سیاسی خراسانی حائز اهمیت فراوان است. غفلت از این مکتب سیاسی باعث شده شاهد نوعی ارتجاع و بازگشت به اندیشه‌ای که خراسانی در نقد آن بسیار کوشیده باشیم. فقط به یک نکته اشاره کنم و بگذرم، نام بزرگراه منتهی به میدان آزادی در تهرانِ بزرگ، شیخ فضل الله نوری است. و نام خراسانی حتی بر تارک یک پس کوچه هم دیده نمی‌شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در این مقدّمه چهار مطلب مورد بحث قرار می‌گیرد: اوّل، اهمّ ممیزّات مکتب سیاسی خراسانی؛ دوّم، فهرست آثار خراسانی؛ سوّم، تبیین مراد از آثار سیاسی؛ چهارم، مشخصات

مطالب سیاست‌نامهٔ خراسانی و محدودیتهای تحقیق.

بخش اوّل: اهمّ ممیزّات مکتب سیاسی خراسانی

آنچه ضرورت تدوین «سیاست نامهٔ خراسانی» را ایجاب کرد، یافتن آرائی متفاوت از آخوند خراسانی در حوزهٔ سیاست بود. تحلیل انتقادی این آراء بطور کامل در کتاب «مکتب سیاسی خراسانی» که در حکم جلد دوّم «سیاست‌نامهٔ خراسانی» است خواهد آمد. در این مختصر تنها به عنوان نمونه به چهار رأی ابتکاری وی اشارهٔ اجمالی می‌شود:

ارتقای نقش عقل در اجتهاد و سیاست

علیرغم اینکه عقل از آغاز تدوین فقه شیعی همواره یکی از منابع فقه شمرده شده است و هیچگاه به کلی از صحنهٔ نظری فقیهان حذف نشده است، امّا حق آن نیز بطور کامل استیفا نشده است. پس از سیطرهٔ کوتاه اندیشهٔ اخباری‌گری بر حوزه‌های شیعی که رویکردی عقل‌ستیز و نقل‌گرا و حدیث محور داشتند، جریان اصولی به همّت وحید بهبهانی کوشش دوباره‌ای در احیای حقّ عقل در اجتهاد به حساب می‌آید. آخوند خراسانی پس از استادش شیخ مرتضی انصاری سوّمین شخصیت بارز جریان بالندهٔ اصولی شمرده می‌شود. ویژگی بارز خراسانی در علم اصول تنقیح و پالایش علم اصول فقه از زوائد فراوان، گزیده‌گویی و عقلانی‌تر کردن مباحث این علم است. اما آنچه بطور خاص دربارهٔ دیدگاه خراسانی در ارتقای نقش عقل گفتنی است، مباحث نظری وی نیست، خراسانی در عمل نقش عقل را در اجتهاد و سیاست‌ورزی ارتقا بخشید. تأمّل در اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، نامه‌ها، تلگرافها و احکام سیاسی آخوند خراسانی نشان می‌دهد که او بیش از همگنان خود به دلیل عقل استناد کرده، برای اهداف سیاسی خود در کنار استناد به کتاب و سنت، توجیهات متعدد عقلی ارائه کرده است. بسیاری از این توجیهات عقلی برای نخستین بار است که از جانب یک فقیه یا مرجع تقلید ارائه می‌شود. به عنوان نمونه دو مورد زیر قابل ذکر است:

«مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثهٔ مظلوم و اعانت ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر و تقویت ملّت و دولت و ترفیهٔ حال رعیت و حفظ بیضهٔ اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است، و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است.» (نامهٔ ۱۵، سیاست‌نامهٔ خراسانی / ۱۷۲)

«امروز عقلای عالم متفقّند که مقتضیات این قرن مغایر با مقتضای قرون سالفه است. هر دولت

و ملّتی که در امور عرفیه و موضوعات خارجیه از قبیل تسطیح طرق و شوارع و تجهیز عساکر برّیّه و بحریّه به طرز جدید و آلات جدیده و تأسیس کارخانجات که سبب ثروت ملیّه است به وضع حالیه نکند و علوم و صنایع را رواج ندهند به حالت استقلال و حفظ جلالت انفراد مستقر نخواهد بود، و بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد. پس تأسیس این امور محترمه حفظ بیضهٔ اسلامی است و در معنا این اعمال یک نحو جهاد دفاعی است که بر عامّهٔ مسلمین واجب و لازم است، بلکه در شرعیّات اهم از این نیست، و همه کس می‌داند دول کفر از همین طرق ترقیّات کرده دست تطاول و تغلب به خاک مقدس اسلامی گشودند.

پس امروزه تکلیف عموم مسلمانان قهراً همین است که ترک مسلک خبیث استبداد نموده و در تحصیل این مشروع مقدّس که اقامهٔ دارالشورای ملّی و اجرای قانون مساوات قرآنی می‌باشد غایت جهد را مبذول دارند تا از برکت آن بتواند حفظ سلطنت اسلامی را نموده باشند، چنانکه احرار دولت علّیهٔ عثمانیه با ایفاء مراسم حمیّت اسلامی به نشر و تأسیس آن نائل شدند، و اگر دول مجاوره بلکه عموم دول از این راه ترقی و تسلط بر اسلامیان پیدا نکرده بودند، این تکلیف بر مسلمین بر این وظیفهٔ شرعیهٔ عقلیه محض حفظ سلطنت استقلالیهٔ اسلامیه مکلفند و متمرّد از آن یا جاهل و احمق است یا معاند دین حنیف اسلام.

و اگر فرض خلاف واقع بکنیم که با وضع استبداد [و] اساس ظلم به عادت دیرینه نیز استقلال ایران از تأیید الهی و برکت حجّت عصر (عجّل الله فرجه) باقی خواهد بود، مع ذلک سلطنت مشروطه و عدالت و مساوات در کلیّهٔ امور حسبیه به شرع اقرب از استبداد است. بدیهی است عقول عدیده جهات خفیّه و کامنهٔ اشیاء را بهتر از یک عقل ادراک می‌کند و ظلم و جور و تعدی و اجحاف با فعالیت و حکمرانی مبعوثان ملّت به درجات کمتر خواهد بود.» (نامهٔ ۴۰/۲۱۷ـ۲۱۶)

رجحان بلکه وجوب عقلی تأسیس مجلس شورای ملّی؛ اتفاق عقلای عالم بر تغییر مقتضیات زمانه؛ رواج علوم و صنایع و استقلال کشور به مثابهٔ جهاد دفاعی وظیفهٔ شرعیهٔ عقلیه؛ اقرب بودن سلطنت مشروطه، عدالت و مساوات در کلیهٔ امور حسبیه به شرع از استبداد؛ اقوی بودن عقول متعدد از عقل یک نفر در ادراک جهات پنهان اشیاء جلوه‌های رویکرد عقلی به سیاست در اندیشهٔ آخوند خراسانی است. رجحان عقل جمعی بر عقل فردی در تدبیر سیاسی مفتاح ورود به سیاست جدید است.

انحصار ولایت مطلقه در ذات ربوبی و انکار مطلق ولایت مطلقهٔ بشری

رأی مشهور شیعه قبل و بعد از آخوند خراسانی اطلاق ولایت پیامبر(ص) و ائمه(ع) بر مردم

است، به این معنی که اولیاء معصوم صاحب ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم هستند و اختیار ایشان از اختیار خود مردم بر خودشان بیشتر است و تمامی اوامر و نواهی صادره از ایشان اعم از احکام شرعی و عرفی و خصوصی و عمومی واجب الاتباع است. آخوند خراسانی برخلاف مشهور (از جمله رأی استادش شیخ انصاری در مکاسب) ولایت مطلقه را منحصر در ذات ربوبی دانسته، ولایت تشریعی پیامبر(ص) و ائمه(ع) را مقیّد به کلیّات مهمّ امور سیاسی اعلام می‌کند و ادله را از اثبات ولایت ایشان در امور جزئیهٔ شخصیّه ناتوان می‌یابد. به نظر وی پیامبر(ص) و ائمه(ع) همواره حریم شریعت در زندگی خصوصی مردم را رعایت می‌کرده‌اند و ولایت ایشان عمومیت ندارد.

«در ولایت امام(ع) در امور مهم کلیه متعلق به سیاست که وظیفهٔ رئیس است تردیدی نیست، اما در امور جزئیه متعلق به اشخاص ـ از قبیل فروش خانه و غیر آن از تصرف در اموال مردم ـ اشکال است، بواسطهٔ آنچه بر عدم نفوذ تصرف احدی در ملک دیگران جز با اذن مالک دلالت می‌کند، و نیز ادلّهٔ عدم حلیّت [تصرّف در] مال مردم بدون رضایت مالک، و وضوح اینکه پیامبر(ص) در سیرهٔ خود با اموال مردم معاملهٔ سایر مردم را [با یکدیگر] می‌نمود. و امّا آیات و روایاتی که بر اولویت پیامبر(ص) و ائمه(ع) بر مؤمنان از خودشان دلالت دارند [از قبیل آیهٔ «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» احزاب /۶] نسبت به احکام متعلق به اشخاص به سبب خاص از قبیل زوجیّت و قرابت و مانند آنها، تردیدی در عدم عموم ولایت ایشان نیست، [به این معنی] که ایشان بر خویشاوندان [میّت] در ارث اولویت داشته باشند و بر همسران از شوهرانشان اولی باشند، آیهٔ «النبی اولی بالمؤمنین» تنها بر اولویت پیامبر(ص) در آنچه در آن مردم اختیار دارند دلالت می‌کند، نه در آنچه از احکام تعبدی و بدون اختیار متعلق به مردم است. بحث در این [مسئله] باقی می‌ماند که آیا تبعیّت از اوامر و نواهی امام(ع) مطلقا و لو در غیر سیاسیات و غیر احکام [شرعی] از امور عادی واجب است یا اینکه وجوب تبعیّت مختص به امور متعلّق به آن دو مورد می‌باشد؟ در آن اشکال است. قدر متیقّن از آیات و روایات، وجوب اطاعت در خصوص آنچه از ایشان از جهت نبوت و امامت صادر شده می‌باشد.» (تعلیقات المکاسب، تعلیقهٔ ۱۰، سیاست نامهٔ خراسانی /۶۱ـ۶۰)

از دیدگاه خراسانی امور آدمیان به دو حوزه تقسیم می‌شود: اول، امور عمومی، یعنی آنچه که مردم در آن حوزه به رئیس و دولت مراجعه می‌کنند و از آن به حوزهٔ سیاسی یا امور کلیه (غیر جزئیه) تعبیر می‌شود. دوّم، امور خصوصی که از آن به امور جزئی متعلق به اشخاص تعبیر می‌شود. در این حوزه از جانب شارع احکامی وضع شده از قبیل مالکیت، ازدواج، ارث

و ... که رعایت این احکام شرعی بر همگان حتی پیامبر(ص) و ائمه(ع) واجب است و ایشان نیز به شهادت سیره و سنت دقیقاً حریم شرعی را در زندگی خصوصی و شخصی مردم رعایت می‌کرده‌اند.

در حوزهٔ اوّل پیامبر(ص) و ائمه(ع) ولایت داشته‌اند، اما در حوزهٔ دوّم چنین ولایتی اثبات نمی‌شود، یعنی ولایت معصومان مقید به حوزهٔ متعارف عمومی و سیاسی است و زائد بر آن یعنی ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم را فاقدند. خراسانی دو گونه تصرف غیرمتعارف (یعنی از غیر طرق معهود و شناخته شدهٔ همگانی شرعی) را درجات و مال و ناموس مردم برای ایشان ممنوع می‌یابد. او هیچ حق ویژه‌ای را برای ایشان در حوزهٔ دوّم به رسمیت نمی‌شناسد و همگان را بدون استثنا در برابر احکام شریعت مساوی می‌داند. خراسانی در انحصار ولایت مطلقه در ذات ربوبی و اعتقاد به ولایت مقیده به حدود شرعیه برای پیامبر(ص) و ائمه(ع) یعنی نفی ولایت مطلقهٔ بشری و نفی جواز تصرّف معصومان(ع) در جان و مال و ناموس مردم خارج از احکام متعارف شریعت نخستین فقیه امامی است. این رأی شجاعانه مورد نقد نائینی (تعلیقةالمکاسب، تقریرات بحث النائینی، محمّدتقی الآملی، ۳۳۳/۲ـ۳۳۲) و شاگرد طراز اولش شیخ محمدحسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی (حاشیةالمکاسب، ۲۱۲/۱) واقع شده است. این رأی وحید خراسانی لوازم و پیامدهای فراوانی از جمله در بحث ولایت فقیه دارد.

امتناع تحقق «حکومت مشروعه» در عصر غیبت

یکی از ممیزات شیعه از آغاز این بود که مشروعیت قدرت سیاسی را مشروط به شرائطی از جمله عصمت حاکم و منصوب و منصوص بودن وی از جانب خدا می‌دانست. از اواخر قرن دهم که سلسله‌های شیعی با تأیید برخی علمای امامیه در ایران به قدرت می‌رسند، در توجیه امر واقع یعنی مشروعیت سلطهٔ سیاسی سلاطین شیعه (که نه معصومند و نه عادل) دو راه‌حل از لابلای آراء فقهای این دوره قابل استخراج است.

راه‌حل اوّل: سلطنت مسلمان ذی شوکت. با نادیده گرفتن اینکه سلطان قدرت فرد را از چه طریقی بدست آورده، اگر شوکت و اقتدار لازم را در ادارهٔ جامعه و دفاع از مسلمانان در مقابل اجانب و مخالفان داشته باشد، ظواهر شریعت را محترم بشمارد و سیطرهٔ فقها را در امور شرعیه برسمیت بشناسد، سیاست و مصالح عامه را می‌توان به او سپرد و او در کنار فقها حافظ

بیضهٔ اسلام محسوب می‌شود. محمدباقر مجلسی، میرزای قمی در ارشادنامه، سیدجعفر کشفی و شیخ فضل الله نوری از جمله قائلین این نظریهٔ معطوف به توجیه عمل خارجی بوده‌اند. (نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نظریهٔ اوّل /۷۹ـ۵۸)

راه‌حل دوّم: سلطنت مأذون از فقیه جامع الشرائط، در نظریهٔ ولایت انتصابی عامهٔ فقها لازم نیست فقیه بالمباشره ادارهٔ امور جامعه را به عهده بگیرد، بلکه می‌تواند به سلطان ذی شوکت شرعاً اذن بدهد که تدبیر سیاست جامعه را به سامان آورد. واضح است که این راه‌حل همانند راه‌حل پیشین ناظر به توجیه امر واقع است و اذن یاد شده تشریفاتی بوده است و الا هیچیک از سلاطین توسط فقها گزینش و منصوب نشده‌اند. شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید محمّدمجاهد و میرزای قمی (در آثار فقهیش) از جمله مبتکران این راه‌حل محسوب می‌شوند. (پیشین، نظریهٔ دوّم)

آیا حکومتی که به یکی از دو طریق فوق مشروعیت یافته باشد را می‌توان «حکومت مشروعه» یا «سلطنت شرعیه» یا «حکومت اسلامی» نامید؟ یکی از مباحثی که در عصر مشروطه در ایران در میان عالمان موافق و مخالف مشروطه مطرح می‌شود امکان یا عدم امکان مشروعه دانستن حکومت مشروطه یا حکومت سلطنتی مطلقه می‌باشد. مخالفان مشروطه از قبیل شیخ فضل الله نوری حکومت مشروطه را خلاف شرع دانسته، حکومت محمدعلی شاه قاجار را سلطنت اسلامیه نامیده، اوامر وی را شرعاً مطاع می‌یابند و خود را طرفدار «حکومت مشروعه» معرفی می‌نمایند. (رسائل شیخ فضل الله نوری، ۱۱۴/۱ـ۱۰۱، ۷۶ـ۷۵ و ۱۵۴) از سوی دیگر برخی مشروطه‌خواهان نیز خود را طرفدار حکومت مشروطهٔ مشروعه معرفی می‌کنند (سید عبدالحسین لاری، رسائل مشروطیت /۳۹۸ـ۳۶۳)

آخوند خراسانی اگرچه حکومت مشروطه را خلاف شرع نمی‌داند، اما با الحاق عنوان «مشروعه» به آن مخالف است، چرا که او حکومت مشروعه (حکومت اسلامی) را منحصر به حاکمیت معصوم می‌شمارد.

«مگر سلطنت استبدادیه شرعی بود که از تغییر و تبدیل آن به سلطنت مشروطه به دسیسهٔ عمروعاصی عنوان مشروعه نموده، محض تشویش اذهان عوام و اغلوطهٔ دلفریب باعث این همه فتنه و فساد گشته، سفک دماء و هتک اعراض و نهب اموال را اباحه نمودند؟ واعجباً چگونه مسلمانان، خاصهٔ علماء ایران ضروری مذهب امامیه را فراموش نمودند که سلطنت مشروعه آن است که متصدی امور عامّه ناس، و رتق و فتق کارهای قاطبهٔ مسلمین و فیصل کافّهٔ مهام به دست

شخص معصوم و مؤیّد و منصوب و منصوص و مأمور من الله باشد، مانند انبیاء و اولیاء (صلوات الله علیهم) و مثل خلافت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و ایّام ظهور و رجعت حضرت حجّت (علیه‌السلام) و اگر حاکم مطلق معصوم نباشد، آن سلطنت غیرمشروعه است، چنانکه در زمان غیبت است» (نامهٔ ۴۰، سیاست‌نامه خراسانی /۲۱۶)

به نظر خراسانی ضروری مذهب امامیه این است که حکومت مشروعه تنها با زمامداران معصوم میسر است و هر حکومتی با زمامداری غیرمعصوم غیرمشروعه است. معنای واضح چنین بنایی این است که به حکومتهای عصر غیبت نمی‌توان اطلاق «حکومت اسلامی» نمود و اطلاق «حکومت مشروعه» بر آنها جایز نیست. آنگاه خراسانی تقسیم حکومتها را از دیدگاه خود بیان می‌کند:

«و سلطنت غیرمشروعه دو قسم است: عادله، نظیر مشروطه که مباشر امور عامهٔ عقلا و متدینین باشند؛ و ظالمهٔ جابره است، آنکه حاکم مطلق یک نفر مطلق العنان خودسر باشد. البته به صریح حکم عقل و به فصیح منصوصات شرع، غیرمشروعهٔ عادله مقدّم است بر غیرمشروعهٔ جابره. و به تجربه و تدقیقات صحیحه و غور رسی‌های شافیه مبرهن شده که نُه عُشر تعدیّات دورهٔ استبداد در دورهٔ مشروطیت کمتر می‌شود، دفع افسد و اقبح به فاسد و قبیح واجب است، چگونه مسلم جرأت تفوّه به مشروعیّت سلطنت جابره می‌کند، و حال آنکه از ضروریات مذهب جعفری(ع) غاصبیّت سلطنت شیعه است.» (پیشین /۲۱۷)

خراسانی در عبارات فوق نکات بدیعی را مطرح می‌کند. نکته اوّل، تفاوتی است که او بین «حکومت مشروعه» و (منطبق بر شرع و دین و قابل استناد به صاحب شریعت) و «حکومت مشروع» (مجاز به لحاظ شرع و دین) می‌گذارد. او حکومت غیرمشروعهٔ عادله را به لحاظ شرعی مجاز و ممکن می‌شمارد، هرچند به آن اطلاق مشروعه (اسلامی) را مجاز نمی‌شمارد. در حکومت مشروعه، حاکم منصوب و منصوص از جانب خداوند است. حکومت مشروعه در مورد غیرمعصوم منتفی و ممتنع است. خراسانی این امر را از ضروریات مذهب می‌شمارد.

نکتهٔ دوّم: او حکومتها را دوبار تقسیم می‌کند. حکومتها یا مشروعه‌اند یا غیرمشروعه. حکومت‌های غیرمشروعه یا عادله‌اند یا ظالمه. ملاک اول که ملاکی کلامی است انطباق بر شریعت و دین است و ملاک دوّم که فقهی یا به زبان دقیق‌تر حقوقی و سیاسی است تحقق عدالت است. در عصر غیبت به نظر خراسانی ملاک صحت حکومت عدالت و دادگری است. نکتهٔ بدیع خراسانی در این‌جا نقض تساوی معصوم و عادل (علیرغم پذیرش تساوی مشروعه

و معصوم) است، او با شجاعت عادل را اعم از معصوم و غیرمعصوم دانست. او حکومتهای استبدادی را هم غیرمشروعه و هم غیرمشروع می‌داند. بنابراین خراسانی نه راه‌حل سلطنت مسلمان ذی‌شوکت را می‌پذیرد و نه سلطنت مأذون از فقیه جامع شرائط. او در حوزهٔ فقیهان سخنی تازه در انداخته «حکومت عادله» و عدالت به نظر وی با عقل جمعی و نظارت و توزیع قدرت حاصل می‌شود و حکومت مطلقه و استبدادی عین ظلم است.

خراسانی در تقسیم حکومتها با نائینی و محلاتی اختلاف نظر دارد. نائینی حکومتها را به دو دستهٔ مجاز و مشروع که در آن هیچ ظلم و غصبی صورت نمی‌گیرد و حکومتهای نامشروع که در آنها ظلمها و غصبهای متعدد صورت می‌گیرد تقسیم کرده است. به نظر نائینی حکومتهای مشروع سه دسته‌اند: اول، حکومت معصومین(ع)، دوّم، ولایت بالمباشرهٔ نواب عام یعنی فقهای عدول در صورت بسط ید، و سوّم حکومت عادلهٔ مشروطه با اذن از فقهای عدول. نائینی حکومتهای نامشروع را نیز دو دسته می‌داند: اول، حکومتهای عادلهٔ مشروطه بدون کسب اذن از فقهای عدول، دوم، حکومتهای ظالمه از قبیل حکومتهای استبدادی و مطلقه (تنبیه الامّة و تنزیه‌الملة /۴۸ و ۴۷ و ۴۲ـ۴۱)

مقایسهٔ نظر نائینی با رأی خراسانی نشان می‌دهد که اوّلاً: نائینی برخلاف خراسانی با قائل نشدن به تفاوت بین حکومت مشروعه و حکومت مشروع تمامی حکومتهای مجاز و مشروع را مشروعه و اسلامی دانسته است. ثانیاً، نائینی برای حکومت مشروع سه مصداق قائل است، حال آنکه چون خراسانی برای فقیهان حق ویژه‌ای در حوزهٔ سیاست قائل نیست تنها به دو مصداق قائل است: حکومت مشروعهٔ معصومان و حکومت غیرمشروعهٔ عادله. ثالثاً، نائینی اذن فقیه را شرط مشروعیت حکومت عادلهٔ مشروطه می‌شمارد، حال آنکه خراسانی بواسطه عدم باور به ولایت سیاسی فقها ـ آنچنانکه خواهد آمد ـ مشروعیت و جواز چنین حکومتی را متوقف بر اذن فقها نمی‌داند و سلوک عادلانهٔ آنرا وجه ممیّزهٔ مشروعیت آن می‌شمارد، هرچند کماکان آنرا غیرمشروعه می‌داند.

شیخ اسماعیل محلاتی معاصر فاضل خراسانی (اللئالی المربوطه، رسائل مشروطیت /۴۹۹ـ۴۹۷) نیز در زمینهٔ تقسیم حکومتها رأیی متفاوت با استاد دارد. اوّلاً، محلاتی ولایت معصومان و سلطنت مطلقهٔ مستبده را تحت یک دسته یعنی سلطنت مستقله و پادشاهی انفرادی قرار داده و حکومت مشروطه را در مقابل این دسته دانسته است. حال آنکه خراسانی ولایت معصومان را تنها مصداق حکومت مشروعه معرفی کرده است. ثانیاً، محلاتی ولایت معصومان

را ولایت مطلقه دانسته به شیوهٔ مشهور سلوک کرده، حال آنکه خراسانی ولایت مطلقهٔ بشری را اعم از معصوم و غیرمعصوم نفی کرده، به ولایت مقیّده در چارچوب شرع معصومان قائل شده است.

سیاست‌ورزی فقیهان

آیا فقیهان در حوزهٔ سیاست و در مقایسه با دیگر مردم از حقوق ویژه و اختصاصی برخوردارند؟ آیا مناصبی از قبیل ولایت یا نظارت استصوابی مختص به فقیهان است؟

در عصر خراسانی دو نظریه در باب ولایت سیاسی فقیه مطرح است، یکی نظر نراقی (عوائدالایام / مائده ۵۴) و صاحب جواهر (۱۷۸/۱۶) که ولایت عامهٔ فقیه را عملاً و نظراً از مسلمات و ضروریات فقهی می‌شمارد، و دیگری نظر شیخ انصاری در مکاسب (۵۱/۲ـ۴۷) دال بر انکار ولایت عامهٔ فقها و عدم پذیرش عموم نیابت فقها از ائمه(ع). خراسانی در این مسئله به استادش شیخ انصاری اقتدا کرده است:

«ثبوت اختیارات امام(ع) برای فقیه محل اشکال و بحث است» (تعلیقات مکاسب، تعلیقهٔ شمارهٔ ۱۰، سیاست نامهٔ خراسانی / ۶۰)

خراسانی آنگاه با حوصله تک‌تک روایات را از حیث دلالت بر ولایت فقیه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد: حدیث منزلت، روایت مجاری الامور تحف‌العقول، روایت «ان اولی الناس بالانبیاء»، حدیث «اللهم ارحم خلفائی»، مقبوله عمربن حنظله، مشهورهٔ ابی‌خدیجه و توقیع «امّا الحوادث الواقعه» و سپس جداگانه عدم دلالت هر یک را بر ولایت عامهٔ فقها اثبات کرده است. به نظر خراسانی متیقن از هم منزلت بودن فقیه با انبیاء بنی‌اسرائیل، منزلت در تبلیغ احکام دین بین مردم است، ضمناً ولایت مطلقهٔ انبیاء بنی‌اسرائیل نیز اثبات نشده است. اگرچه لزوم مجاری امور بدست علما بودن ملازم ولایت ایشان است اما اوّلاً قرائن موجود در متن خبر نشان می‌دهد که مراد از علما خصوص ائمه(ع) هستند. ثانیاً: خبر مرسل است. خلافت در حدیث «اللهم ارحم خلفایی» اطلاق ندارد تا بر ولایت فقیه دلالت کند، ظهور آن جانشینی در تبلیغ احکام است. مقبوله و مشهوره ظهور در اختصاص به رفع خصومت دارند و دلالتی بر ولایت فقیه ندارند. ارجاع حوادث واقعه به فقها دلالتی بر ولایت فقیه ندارد چرا که با قوت احتمال معهود بودن حوادث و اشاره به خصوص آنچه در سؤال ذکر شده است، اطلاقی در کار نیست تا به آن تمسک شود. ثانیاً حجیّت از جانب امام عصر(عج) مستلزم ولایت مطلقه

نیست، زیرا بین حجیت و ولایت، عقلاً و عرفاً تلازمی نیست. خراسانی علاوه بر تعلیقات مکاسب در تقریرات قضایش نیز بر انکار ولایت فقیه تأکید می‌کند (سیاست‌نامه خراسانی /۱۷۱)

خراسانی اگرچه همواره از زاویهٔ تکلیف شرعی با ظلم مبارزه کرد و نهضت عدالت خواهانهٔ مشروطه را رهبری کرد، اما این تکلیف شرعی را از تکالیف عمومی دین از قبیل امر به معروف و نهی از منکر اخذ کرده نه از حکم اختصاصی ولایت فقیه. باتوجه به پروندهٔ درخشان مبارزات سیاسی وی می‌توان به جرأت ادعا کرد که خراسانی مبارزترین فقیه منکر ولایت فقیه است. انکار ولایت عامه فقیه از سوی خراسانی به این معنی است که وی برای فقها حق ویژه‌ای در حوزهٔ عمومی قائل نشده است و تکلیف شرعی اختصاص تصدی بالمباشرهٔ مناصب کلیدی جامعه برای فقها قائل نیست. بر این اساس تصدی مناصب سیاسی از سوی دیگر اقشار مردم متوقف بر اذن شرعی از سوی فقها نخواهد بود. در حوزهٔ عمومی تفاوتی بین فقیه و غیرفقیه نیست. لازمهٔ نفی ولایت عامهٔ فقیه، پذیرش عدم کفایت فقه در ادارهٔ جامعه، بلکه بالاتر از آن تفاوت فقه با سیاست و مدیریت است. فقیه از آن حیث که فقیه است هیچ برتری و رجحانی بر دیگر آحاد مردم در تدبیر حوزهٔ عمومی ندارد. با تبحر در استنباط کلیات از ادله نمی‌توان تضمینی برای شناخت صحیح موضوعات جزئی عرفی یا تطبیق درست احکام کلی بر مصادیق جزئی دست و پا کرد.

انکار ولایت فقیه از سوی خراسانی به معنای نفی هر سه نوع ولایت فقیه است.

نوع اول، ولایت مطلقه به معنای ولایت تصرف در جان و مال مردم فراتر از احکام اولی و ثانوی شرعی و جواز انجام هر آنچه ولیّ مطلق مصلحت بداند و لو ترک واجب و فعل حرام. خراسانی ولایت مطلقه را نه تنها برای فقها باور ندارد، بلکه ولایت مطلقه پیامبر(ص) و ائمه(ع) را نیز نمی‌پذیرد. او ولایت مطلقهٔ بشری را مطلقاً مردود دانسته هر نوع ولایت انسانی را مقیّده ارزیابی می‌کند.

«محض حفظ احکام الهیه عزّ اسمه و ضروریات دینیه از دسیسه و تغییر مغرضین و مبدعین، لازم است این معنی را به لسان واضحی که هرکس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت عبارت اخرای از تحدید استیلا و قصر تصرف مذکور به هر درجه که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد از اظهر ضروریات دین اسلام، و منکر اصول وجوبش کائناً من کان در عداد منکر سایر ضروریات دینیه محسوب است، و فعال ما یشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیرمعصوم را هرکس از احکام

دین شمارد، لااقل مبدع خواهد بود.» (نامه ۴۲، سیاست‌نامهٔ خراسانی /۲۲۳ـ۲۲۲)

خراسانی اگرچه ولایت مطلقهٔ معصوم را باور ندارد، امّا باتوجه به رأی مشهور بر وفاق آن، آن را بدعت نمی‌شمارد، اما اعتقاد به ولایت مطلقه غیرمعصوم چه فقیه و چه غیرفقیه را بدعت می‌داند.

نوع دوم ولایت، ولایت عامه یعنی تصرف در حوزهٔ عمومی در چهارچوب احکام شرع یا جواز تصرّف در عامهٔ امور مجاز شرعی. خراسانی برای پیامبر(ص) و ائمه(ع) چنین ولایتی قائل است. او برای هیچ غیرمعصومی ولایت عامه قائل نیست. وی معتقد است که ادّلهٔ شرعی از اثبات ولایت عامّه فقیه عاجز است.

نوع سوم ولایت، ولایت در امور حسبیه است. مراد از امور حسبیه اموری است که در هیچ شرائطی نباید ترک شود و انجام آن از سوی هر یک از مکلفین تکلیف را از بقیه ساقط می‌کند و ترک آن به معنای ارتکاب معصیت همگانی است. اکثر فقها به ولایت فقیه در امور حسبیه قائلند که از آن به اختیارات حاکم شرع تعبیر می‌شود خراسانی در حوزهٔ امور حسبیه دو قول متفاوت دارد. در آثار متقدمش پس از اشکال در دلالت تمامی ادله بر ولایت استقلالی و غیراستقلالی فقیه همانند دیگر منکران ولایت فقیه تصریح می‌کند:

«در دلالت این ادله بر ولایت استقلالی و غیراستقلالی فقیه اشکال است، امّا این ادله باعث می‌شوند که در میان کسانی که احتمال اعتبار مباشرت یا اذن یا نظرشان می‌رود، فقیه قدر متیقن باشد، آنچنانکه در فقدان فقیه، مؤمن عادل قدر متیقّن افراد جایزالتّصرف است.» (تعلیقات مکاسب، شمارهٔ ۱۳، سیاست‌نامه خراسانی /۶۵)

معنای فنی عبارت فوق جواز تصرف فقیه در امور حسبیه از باب قدر متیقن است نه ولایت فقیه در امور حسبیه. تصرف در امور حسبیه از باب ولایت با احراز مصلحت مؤلی علیهم مجاز است، اما جواز تصرف از باب قدر متیقّن زمانی مجاز است که مسئله به مستوای ضرورت و اضطرار رسیده باشد. بنابراین جواز تصرف از باب قدر متیقّن اضیق از جواز تصرف از باب ولایت است. زمانی نوبت به جواز تصرف از باب قدر متیقن می‌رسد که ادلهٔ لفظیه در اثبات ولایت قاصر باشند. هرچند بنابر آن حداقل تقدم فقیه بر غیرفقیه در حوزهٔ امور حسبیه قابل انتساب است. برخی فقیهان معاصر همانند سیدمحسن حکیم، سید احمد خوانساری و سید ابوالقاسم خویی با انکار مطلق ولایت فقیه، جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن را در امور حسبیه پذیرفته‌اند. (نظریه‌های دولت در فقه شیعه)

قول دوّم. خراسانی در رأی متأخرش قدمی به پیش می‌نهد و با تردید در اجرای اصل عملی از باب قدر متیقن، بجای اینکه امور حسبیه را به فقها بسپارد، یا آنها را بر دیگران متقدّم بدارد، متصدی آنرا عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین معرفی می‌کند:

«باز نظر به مصالح مکنونه باید مطویّات خاطر را لمصلحة الوقت کتمان کرد، و موجزاً تکلیف فعلی عامهٔ مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوّض است، و مصداق آن همین دارالشورای کبری بوده که به ظلم طغات و عصات جبراً منفصل شد» (نامه ۴۰، سیاست‌نامهٔ خراسانی /۲۱۷)

خراسانی با نفی ولایت فقها در امور حسبیه، مطلقاً به ولایت فقیه قائل نیست. با تفحص در آراء فقها و از زمان طرح ولایت فقیه به عنوان یک مسئلهٔ فقهی، خراسانی نخستین فقیهی است که ولایت فقیه را در تمامی مراتبش حتی در امور حسبیه انکار کرده و ولایت بر مردم را (مقید به احکام شرع) منحصر در حضرات معصومین دانسته است. دومین ابتکار خراسانی در این زمینه گسترش و توسعه حوزهٔ امور حسبیه از اموری از قبیل سرپرستی افراد بی‌سرپرست به اموری در قوارهٔ مجلس شورای ملی است یعنی ارتقای امور حسبیه به حوزهٔ امور عمومی و سیاسی. او در این توسعه پیشگام است. سومین ابتکار خراسانی در اینجا قائل نشدن به تقدم فقها یا حق ویژه فقیهان است، چه از باب ولایت و چه از باب جواز تصرف بواسطهٔ قدر متیقن. لذا می‌توان گفت خراسانی منکر حق ویژهٔ فقها در حوزه عمومی است، چه از باب ولایت (در هر سه مرتبه ولایت مطلقه، ولایت عامه و ولایت در امور حسبیه) و چه از باب قدر متیقن در جواز تصرف در امور حسبیه، معنای این سخن انکار مطلق ولایت فقیه و انکار مطلق تقدم فقها در حوزهٔ عمومی است. خراسانی نه تنها در اسلاف خود بلکه تا حدود یک قرن بعد حتی در اخلاف خود در این مسئله منحصر بفرد است.

آخوند خراسانی در میان فقیهان شیعه کمترین حق ویژه را در حوزهٔ عمومی برای فقیهان قائل است. او درست نقطهٔ مقابل آیت الله خمینی است که در میان فقیهان شیعه بیشترین حق ویژه را در حوزهٔ عمومی برای فقیهان قائل است، یعنی ولایت مطلقه با همان اختیارات پیامبر(ص) و امام(ع) در حوزهٔ عمومی فراتر از احکام شرعی متعارف. (صحیفه نور ۱۷۰/۲۰)

مسئله ولایت فقیه یکی از اختلافات عمیق نظری خراسانی و نائینی است، برعکس خراسانی که مطلقاً منکر ولایت فقیه است و در مجموع هر نوع حق ویژه‌ای را در حوزهٔ

عمومی برای فقها منکر است، نائینی به ولایت فقیه قائل است. از نائینی دو قول دربارهٔ قلمرو ولایت فقیه به یادگار مانده است: قول اوّل: نیابت فقیه در امور حسبیه (تنبیه الامه /۴۶، ۱۵، ۴۱، ۷۹ و ۹۸) او به تبعیت از خراسانی امور حسبیه را از مصادیق مضیق سنتی به عرصهٔ عمومی و حوزهٔ سیاسی ارتقا و گسترش داده است. نائینی اگرچه نیابت فقها را با تمسک به قدر متیقّن اثبات کرده، اما به هر حال مشروعیت دولت مشروطه را متوقف بر اذن مجتهد می‌داند (پیشین /۷۹)

قول دوّم: تردید بین ولایت فقیه در امور حسبیه و ولایت عامه، بیش از اولی و کمتر از دوّمی. در دو تقریر درس مکاسب نائینی که ربع قرن پس از تنبیه الامه به رشتهٔ تحریر درآمده است در یکی می‌گوید «مقبولهٔ عمربن حنظله بهترین دلیل برای اثبات ولایت عامهٔ فقیه است» (محمّدتقی آملی، تعلیقة علی المکاسب، ۳۳۶/۲ـ۳۳۵) اما در دیگری تصریح می‌کند: «در مجموع اثبات ولایت عامه برای فقیه بحیثی که اقامهٔ نماز جمعه و نصب امام جمعه بر وی متعیناً واجب شود، مشکل است.» (موسی نجفی خوانساری، منیة الطالب، ۳۲۵/۱) به هر حال نائینی در هر دو رأی متقدم و متأخرش به اولویت قطعی فقیه بر غیرفقیه در حوزهٔ عمومی و امور سیاسی قائل است، و این اولویت (چه از باب قدر متیقن در جواز تصرّف یا از باب ولایت) را از قطعیات مذهب امامیه می‌داند. بعلاوه باتوجه به وسعت امور حسبیه در نظر نائینی، به لحاظ سیاسی فرقی بین اینکه وی را قائل به ولایت عامه یا ولایت در امور حسبیه بدانیم به نظر نمی‌رسد.

اما شیخ اسماعیل محلاتی در انکار ولایت فقیه با آخوند خراسانی همداستان است (اللئالی المربوطة، رسائل مشروطیت /۵۱۷). از سوی دیگر شیخ فضل الله نوری به ولایت فقیه در امور حسبیه (به معنای مضیق سنتی آن) قائل است و یقیناً به ولایت مطلقهٔ فقیه و ولایت عامهٔ فقها (به معنای سلطنت بالمباشرة فقیه یا سلطنت مأذون از جانب فقیه) قائل نیست. حکومت مشروعهٔ مورد نظر مخالفان مشروطه هرگز به معنای سلطنت بالمباشره فقیه یا ولایت فقیه نبوده است.

به هر حال در میان فقیهان مشروطه‌خواه در مجموعه سه دیدگاه دربارهٔ ولایت فقیه به چشم می‌خورد:

اول، ولایت فقیه در امور حسبیه اما با تعبیری موسع از امور حسبیه که شامل حوزهٔ عمومی و سیاسی هم می‌شود. امّا هیچیک از فقها ولایت بالمباشرهٔ فقیه در حوزهٔ عمومی را قائل نشده

و تنها از لزوم اذن فقیه در حوزهٔ عمومی سخن گفته‌اند. نائینی شاخص‌ترین نمایندهٔ این اندیشه است و تنبیه الامة بهترین حاکی آن.

دوّم، جواز تصرف فقیه در امور حسبیه از باب قدر متیقن، رأی متقدم خراسانی در حاشیهٔ مکاسب که به موجب آن اختیار فقیه در امور حسبیه کمتر از ولایت فقیه است، اما نتیجهٔ آن تقدم فقیه بر دیگر مردم در برخورداری از حقوق ویژه است.

سوّم: نفی مطلق ولایت فقیه و نفی تقدم فقیه در امور حسبیه (به معنای موسع شامل حوزهٔ عمومی) و به رسمیت شناختن حق جمهور مردم، عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین در امور حسبیه. این رأی متأخر، نظر نهایی و مبنای شرعی دیدگاه سیاسی آخوند خراسانی است.

این قسمت بحث را با عبارت تاریخی آخوند خراسانی و دو مجتهد همراهش میرزا محمدحسین طهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی به پایان می‌برم:

«داعیان نیز بر حسب وظیفهٔ شرعیهٔ خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم، تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس شریعت مطّهره و اعادهٔ حقوق مغصوبهٔ مسلمین خودداری ننموده، در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان (عجّل الله فرجه) با جمهور مسلمین است حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت.» (نامه ۳۴، سیاست‌نامهٔ خراسانی /۲۰۷)

دیگر ممیزات اندیشهٔ سیاسی خراسانی از قبیل حقوق مردم، نسبت دین و سیاست، جایگاه فقاهت در تقنین و قضاوت، مبانی شرعی استقلال، حدود آزادی بیان و عقیده، عبرت تاریخی، مسلمانان و غرب از حوصلهٔ این مقدمه بیرون است و مفصلاً در کتاب «مکتب سیاسی خراسانی» مورد بحث قرار خواهد گرفت. به نظر می‌رسد ارائهٔ همین چند نمونه برای ضرورت پرداختن به تدوین «سیاست‌نامه خراسانی» کافی باشد.

بخش دوّم: فهرست آثار خراسانی

این فهرست نه تنها بر اساس مطالعهٔ کتب تراجم علمای قرن چهاردهم، بلکه علاوه بر آن با مشاهدهٔ خود آثار و تفحص در فهرست نسخ خطی بدست آمده است. کوشیده‌ایم تا زمان نگارش هر اثر را بیابیم. آثار را به دو دسته تقسیم کرده‌ایم. دستهٔ اوّل، آثار منتشر شده و دستهٔ دوّم، آثار منتشر نشده.

یک: فهرست آثار منتشر شدهٔ خراسانی

مراد از انتشار، چاپ سنگی و چاپ سربی و چاپ مصحّح است. در چاپهای مصحّح کیفیت تصحیح نیز مختصراً بررسی خواهد شد. این فهرست حتّی‌الامکان بر اساس زمان نگارش مرتب شده است.

۱. درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد (حاشیة الرسائل)

خراسانی بر فرائد الاصول (رسائل) استادش شیخ مرتضی انصاری دو حاشیه دارد، حاشیه قدیم یا مختصر، و حاشیهٔ جدید یا مبسوط، تاریخ نگارش بخشهای مختلف حاشیهٔ رسائل به قرار زیر است:

الف: حاشیه بر مباحث قطع و ظنّ، شوال ۱۳۰۲

ب: حاشیه بر مبحث برائت و اشتغال، جمادی الآخر ۱۲۹۵.ظاهراً خراسانی بر این مبحث یک بار بیشتر حاشیه نزده است.

ج: حاشیه بر مبحث استصحاب، رجب ۱۳۰۵.

د: حاشیه بر مبحث تعادل و تراجیح، ذیحجهٔ ۱۲۹۱. ظاهراً خراسانی بر این مبحث نیز یک بار بیشتر حاشیه نزده است.

دوره حاشیهٔ خراسانی بر رسائل با تاریخهای فوق برای نخستین بار در زمان حیات محشّی در سال ۱۳۱۵ همراه فوائد الاصول وی به شیوهٔ چاپ سنگی منتشر شد. این نسخه پس از آن بارها چاپ شده و رایج‌ترین و متأسفانه در میان چاپهای سنگی مغلوط‌ترین آنهاست. در سال ۱۳۱۸ نسخهٔ دیگری از دررالفوائد چاپ سنگی شد که در میان همه نسخه‌های منتشر شده حاشیهٔ رسائل بهترین آنهاست. آخرین چاپ سنگی دررالفوائد در سال ۱۳۱۹ منتشر شده است.

در سال ۱۴۱۰ دررالفوائد فی الحاشیة علی الفرائد با تصحیح سید مهدی شمس الدین از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در تهران منتشر شده است. در این تصحیح اوّلاً: علاوه بر حاشیهٔ جدید، حاشیه قدیم بر مبحث قطع و ظنّ ــ نگاشته شده پیش از رمضان ۱۲۹۱ ــ در انتهای کتاب منتشر شده، ثانیاً: نسخ به خط و تصحیح محشی مورد استفاده قرار نگرفته و در مجموع نسخ مورد اعتماد مصحّح نسخ کامل و مصحّحی نبوده‌اند. ثالثاً: اغلاط فاحشی در تصحیح و تحقیق کتاب راه یافته، به میزانی که کتاب را از حیّز انتفاع ساقط کرده است و تضییع کتاب محسوب می‌شود نه تصحیح. (رجوع کنید به عبدالله علوی، نقد تصحیح حاشیهٔ آخوند

بر رسائل، دو ماه نامهٔ آئینه پژوهش، قم، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، سال اوّل، شمارهٔ پنجم، صفحهٔ ۴۲ـ۴۹)

۲. فوائد الاصول (الفوائد الاصولیة)

فوائد الاصول مشتمل بر ۱۳ بحث اصولی و ۲ بحث فقهی است که هریک تحت عنوان فائده مطرح شده است. فوائد پانزده گانه فوائد الاصول عبارتنداز:

۱. صیغ الامر و النهی و غیرها، ۲. اتّحاد الطلب و الاراده، ۳. الاخلال بذکرالاجل فی المتعة، ۴. صلح حقّ الرجوع، ۵. استعمال اللفظ فی اکثر من معنی، ۶. تقدّم الشرط علی المشروط، ۷. المشتقّ حقیقة فی من تلبّس، ۸. الشبهة المحصورة، ۹. معنی المتعارضین، ۱۰. وجوب اتّباع الظهور، ۱۱. معنی المتزاحمین، ۱۲. التّمسّک بالمطلقات، ۱۳. المدح و الذّم فی الافعال، ۱۴. الملازمة بین العقل و الشرع ۱۵. اجتماع الامر و النهی.

تاریخ نگارش فوائدالاصول رجب ۱۳۰۱ است. و برای نخستین بار منضّماً به حاشیه فرائدالاصول در ۱۳۱۵ چاپ سنگی شده است. این کتاب در سال ۱۳۱۸ با نظارت مصنّف تجدید چاپ سنگی شده و بهترین چاپ آن محسوب می‌شود. در سال ۱۴۰۷ فوائدالاصول با تصحیح سید مهدی شمس الدین توسط انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در تهران منتشر شده است. این تصحیح نیز همانند تصحیح قبلی آکنده از اغلاط فاحش و غیر قابل استفاده است. (رجوع کنید به مقاله نقد تصحیح فوائدالاصول آخوند خراسانی، مجله حوزه، قم، ۱۳۶۷، سال پنجم، شمارهٔ اول، صفحه ۱۴۷ـ۱۷۱.)

۳. الحاشیة علی المکاسب (التعلیقة علی المکاسب)

آخوند خراسانی بر بخشهای بیع و خیارات کتاب مکاسب استاد خود شیخ مرتضی انصاری حاشیه زده است. تاریخ پایان کتابت این دو حاشیه به ترتیب دهۀ دوّم ربیع الثّانی ۱۳۱۸ و ۱۹ محرّم ۱۳۱۹ است. حاشیهٔ مکاسب در تهران چاپ سنگی شده است. این کتاب در سال ۱۴۰۶ با تصحیح سید مهدی شمس الدین در تهران توسط انتشارات وزارت ارشاد اسلامی منتشر شده است. متأسفانه هیچیک از این دو چاپ قابل اعتماد نبوده آکنده از اغلاط است.

۴. تکملة التبصرة

«تبصرة المتعلمین فی احکام الدین» از موجزترین و رایج‌ترین کتب فقهی شیعه نوشتهٔ علّامه حلّی (متوفی ۷۲۶) است. آخوند خراسانی تبصره را مطابق فتوای فقهی خود ویرایش کرده، مسائلی را به آن افزوده، و آنرا تکملة التبصرة نامیده است. تکمله حاوی یک دورهٔ کامل فقه

فتوایی از اول طهارت تا آخر دیات می‌باشد. تکملة التبصرة در سال ۱۳۲۸ یک سال قبل از وفات مصنّف در تهران در ۱۷۲ صفحه چاپ سنگی شده است.

خراسانی تدوین یک دورهٔ کامل فقه استدلالی را با شرح تکملة التبصرة آغاز کرد. و آنرا «اللمعات النّیرة فی شرح تکملة التبصرة» نامید. از اللمعات شرح کتاب الطهارة و کتاب الصلاة (تا بحث مکان المصلّی) به رشتهٔ تحریر آمده است.

سید حسن بن محمّد باقر موسوی قزوینی حائری مشهور به حاج آقا میر از شاگردان آخوند نیز کتاب استاد خود را بنام «اکمال الدین فی شرح تکملة تبصرة المتعلّمین» شرح کرده، موفق به نگارش کتب طهارت، خمس، وقف و طلاق شده است (الذریعه ۴۱۲/۴، ۱۰۴/۱۱، ۱۵۱/۱۳)

۵. قطرات من یراع بحر العلوم اوشذرات من عقدها المنظوم

در ذیقعدهٔ ۱۳۳۱ دو سال پس از وفات آخوند خراسانی، محمد مهدی کاظمی (متوفی ۱۳۴۳) مجموعه‌ای از آثار فقهی استاد خود را تصحیح و در بغداد منتشر کرد. قطرات حاوی کتب و رسائل زیر است:

۱. کتاب الوقف
۲. کتاب الرضاع
۳. کتاب الدماء الثلاثة
۴. کتاب الطهارة من کتاب «اللمعات النیّرة فی شرح تکملة التبصرة»
۵. کتاب الصلوة الی المکان من الکتاب السابق

علاوه بر پنج کتاب فوق، سه رسالهٔ ناتمام خراسانی نیز در این مجموعه آمده است:

۱. کتاب الفراق (الطلاق)
۲. رسالة فی العدالة
۳. رسالة فی الرهن

کتاب به شیوه چاپ سربی فاقد پاراگراف بندی است. شماره صفحات در پنج کتاب اوّل در هر کتاب از یک شروع می‌شود. کتاب چهارم با مشخصات زیر تجدید چاپ شده است:

اللمعات النیّرة فی شرح تکملة التبصرة، تحقیق سید صالح مدرّسی، قم، مرصاد، ۱۴۲۲.

شیخ محمد مهدی بن حسین خالصی کاظمی مصّحح و ناشر قطرات، یک سال پس از انتشار آن، تعلیقات خود را بر رسائل فقهی آخوند با عنوان «الدراری اللامعات فی شرح

القطرات و الشذرات» (بغداد، ۱۳۳۲) منتشر کرده است.

۶. کفایة الاصول

مهمترین تألیف آخوند خراسانی کفایةالاصول است، تا آنجا که بواسطهٔ آن وی را صاحب کفایه می‌خوانند و از زمان تألیف در ۱۳۲۱ تا امروز بالاترین کتاب درسی علم اصول در حوزه‌های علمیهٔ شیعه و محور دروس خارج علم اصول بوده است. کفایه در زمان حیات مؤلف سه بار (دوبار چاپ سنگی و یک بار چاپ سربی) منتشر شد. پس از آن نیز بارها با حواشی شاگردان مصنّف منتشر شده است که از آن میان می‌توان به چاپهای زیر اشاره کرد:

۱. کفایة الاصول با حواشی میرزا ابوالحسن مشکینی (متوفی ۱۳۶۵)، تهران ۱۳۶۴ در دو جلد در زمان حیات محشی (چاپ سنگی).

۲. کفایة الاصول با حواشی شیخ علی قوچانی در یک جلد (چاپ سنگی).

۳. حقائق الاصول، حواشی سیّد محسن حکیم بر کفایه همراه با متن آن در دو جلد.

۴. منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، تألیف محمد جعفر موسوی جزائری مروّج در ۸ جلد که در فاصلهٔ سالهای ۱۳۸۷ تا ۱۴۱۲ در نجف و سپس در قم منتشر شده است.

کفایة الاصول در سال ۱۴۰۹ با تحقیق مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث در قم و در سال ۱۴۱۲ با تحقیق مؤسسهٔ نشر اسلامی (جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم) منتشر شده است، و سه تصحیح اخیر از کفایه در مجموع بهترین تصحیحها در میان آثار منتشر شده خراسانی به شمار می‌روند.

۷. رساله‌های عملیّه

از آخوند خراسانی رساله‌های عملیّه زیر منتشر شده است:

۱. روح الحیاة فی تلخیص نجاة العباد، رسالهٔ عملیّه منتشره در سال ۱۳۲۷ در بغداد.

۲. ذخیرةالعباد فی یوم المعاد، رساله عملیه فارسی، چاپ اول در بمبئی، چاپ دوم در تهران ۱۳۲۹.

۳. الربائیّه، رساله فارسی در احکام ربا، مولی هاشم بن محمد علی خراسانی طبق فتاوای آخوند خراسانی و سید اسماعیل صدر در ۱۳۱۸ منتشر کرده است (الذریعه ۶۷/۳)

علاوه بر این خراسانی بر رسائل عملیّهٔ فقهای قبل از خود نیز حاشیه زده است و این رسائل عملیه با حواشی خراسانی و دیگر فقهای معاصر وی منتشر شده است:

۱. المتاجر او المعاملات، رساله عملیه فارسی وحید بهبهانی آقا محمد باقر بن مولی اکمل

متوفی ۱۲۰۵ (الذریعه ۵۹/۱۹).

۲. نجاة العبادفی یوم المعاد، شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶)، نسخه‌ای از چاپ سنگی آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است.

۳. صراط النجاة، شیخ مرتضی انصاری.

۴. نخبة، محمد ابراهیم بن محمد حسن کلباسی اصفهانی.

۵. وسیلة النجاة، ملا محمد فضل علی فاضل شرابیانی.

۶. منهج الرشاد، شیخ جعفر شوشتری.

۷. ترجمهٔ نجاة العباد، شیخ العراقین عبدالحسین بن علی (متوفی ۱۲۸۶)، از ۱۳۲۲ مکرراً با حواشی آخوند منتشر شده است (الذریعه ۱۴۲/۴).

۸. زینة العباد، رساله عملیّه فارسی در طهارت و صلوة، شیخ زین العابدین مازندرانی حائری، در ۱۳۲۳ با حواشی آخوند منتشر شده است (الذریعه ۹۳/۱۲).

۹. مجمع المسائل و فتاوی فارسی، محمد حسن شیرازی و جمله‌ای از اعلام، از چاپ دوّم حاوی فتاوای آخوند، چاپ سوّم ۱۳۳۱.

۱۰. مجمع الرسائل، فتاوی فارسی جمله‌ای از اعلام (از جمله آخوند)، منتشره در ۱۳۳۱ در تهران (الذریعه ۳۰/۲۰)

۸. لوایح و تلگرافها

از آخوند خراسانی از سال ۱۳۱۷ منفرداً و گاه همراه با دو مرجع بزرگ دیگر نجف شیخ محمد حسین طهرانی نجل میرزا خلیل (متوفی ۱۳۲۶) و شیخ عبدالله مازندرانی (متوفی ۱۳۳۰)، یا همراه با مازندرانی (از شوال ۱۳۲۶)، و در ۱۳۲۹ با دیگر مراجع نجف منتشر شده است. متن کامل این لوایح و تلگرافها در روزنامه‌های همان دوران یا کتب گزارشگر عصر مشروطه منتشر شده است. این منابع را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد:

اوّل: جرائد فارسی زبان منتشره در خارج از ایران

۱. حبل المتین، کلکتّه، مدیر: جلال‌الدین حسینی مؤیّد الاسلام، ۱۳۱۱ تا ۱۳۴۸. این هفته‌نامه بویژه در نیمهٔ اول عمرش معتبرترین، پرتیراژترین و نافذترین جریدهٔ فارسی زبان دوران خود است.

۲. شمس، استامبول، مدیر: سید حسن تبریزی، شعبان ۱۳۲۶ تا ذیقعده ۱۳۲۸.

۳. حکمت، قاهره، از ۱۳۱۰.

۴. الغری، نجف، آقا محمد محلّاتی (فرزند شیخ محمد اسماعیل محلّاتی)، ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۷ تا ۱۸ صفر ۱۳۲۸، و سپس «درّة نجف» از ۲۰ ربیع‌الاوّل تا ۱۰ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸.

۵. نجف، مدیر مسئول حاج محمّد بن حاج حسین، ۱۳۲۸، این هفته‌نامه معتبرترین جریدهٔ نجف در عصر آخوند است.

۶. ثریا، قاهره، فرج‌الله حسینی کاشانی، از ۱۳۱۶.

دوّم: جرائد منتشره در تهران

۷. روزنامهٔ مجلس، مدیر مسئول: سید محمّد صادق طباطبایی (فرزند سید محمّد طباطبایی) و از سال چهارم شیخ یحیی کاشانی، از ۸ شوال ۱۳۲۴ تا ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰، از مهمترین منابع عصر مشروطه.

۸. حبل المتین، یومیّه، مدیر: سید حسن کاشانی (برادر مؤیّد الاسلام)، از ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ تا ۱۴ رجب ۱۳۲۷. روزنامهٔ روزانهٔ ایرانی که به مدّت سه سال در تهران و در دوران استبداد صغیر در رشت منتشر شده است و نخستین روزنامهٔ توقیف شده پس از مشروطیت است.

۹. صور اسرافیل، میرزا جهانگیر خان شیرازی، ۱۷ ربیع الاوّل ۱۳۲۵ تا ۱۵ صفر ۱۳۲۷، میرزا جهانگیر در ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ به همراه ملک المتکلین در باغشاه بدستور محمّد علی شاه به اتهام دفاع از مشروطیت و آزادگی اعدام می‌شود.

۱۰. صبح صادق، مرتضی خان مؤیّد الاسلام، ۱۳۲۵ـ۱۳۲۴

۱۱. ندای وطن، مجدالاسلام کرمانی، ۲۷ـ۱۳۲۴

۱۲. روزنامهٔ شیخ فضل الله نوری، ۲۶ـ۱۳۲۵

۱۳. کوکب درّی، محمد ناظم الاسلام کرمانی، ۲۶ـ۱۳۲۵

۱۴. ایران نو، ارگان حزب دمکرات ایران، مدیر: محمود شبستری آذربایجانی ابوالضیاء، ۷ شوال ۱۳۲۷ تا ۲۶ ذیحجهٔ ۱۳۲۹.

۱۵. استقلال ایران، ارگان حزب اتحاد و ترقی

۱۶. نجات، محمّد خراسانی، ۱۳۲۷

۱۷. روزنامهٔ صورت مذاکرات مجلس

۱۸. روزنامهٔ رسمی، حاوی خلاصهٔ مذاکرات دورهٔ اوّل و مشروح مذاکرات دورهٔ

دوم مجلس شورای ملّی به بعد، منتشره از اول خرداد ۱۳۲۵ هجری شمسی به بعد.

سوّم: جرائد منتشره در شهرستانها

۱۹. انجمن (جریدهٔ ملی، روزنامهٔ ملّی)، ارگان انجام ایالتی آذربایجان (انجمن ملی تبریز)، مدیر میرزا علی‌اکبر خان وکیلی (محمود غنی‌زاده، محمّد معین التّجار)، ۱ رمضان ۱۳۲۴ تا ۹ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۷. انجمن مهمترین جریدهٔ شهرستانها و یکی از مهمترین جراید ایران در عصر مشروطیت است.

۲۰. مظفری، بوشهر، میرزا علی آقا شیرازی، ۱۳۲۶ـ۱۳۱۹

۲۱. خورشید، مشهد، محمدصادق تبریزی، ۲۱ محرم ۱۳۲۵ تا ۱ صفر ۱۳۲۶

۲۲. مساوات، تبریز، محمّدرضا مساوات شیرازی، ۱۳۲۷

۲۳. نسیم شمال، رشت، اشرف حسینی، ۲ شعبان ۱۳۲۵ تا ۱ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

چهارم: کتب تاریخ مشروطیت

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، محمّد ناظم الاسلام کرمانی (متوفی ۱۳۳۷) شامل وقائع ۲۲ ذیحجهٔ ۱۳۲۲ تا ۱۲ رجب ۱۳۲۷. بخش اوّل آن به صورت پاورقی در هفته‌نامهٔ کوکب درّی منتشر شده است.

۲. حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم، سید محمّد حسن نجفی قوچانی. آقا نجفی مؤلف کتب سیاحت شرق و سیاحت غرب و از شاگردان آخوند این کتاب را در شرح احوال استادش در سنهٔ ۱۳۳۰ در نجف منتشر کرده است.

۳. واقعات اتفاقیه در روزگار، محمّد مهدی شریف کاشانی، تاریخ اتمام نگارش ربیع الاوّل ۱۳۳۳.

۴. تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، ۱۳۱۹ش.

۵. تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان، احمد کسروی، ۱۳۱۳ش.

۶. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک‌زاده، ۱۳۳۵ـ۱۳۲۸ش.

۷. حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، ۱۳۳۱ش.

در فهرست فوق تنها از جراید و کتبی یاد کردیم که بیش از پنج لایحه و تلگراف آخوند خراسانی را گزارش کرده‌اند.

دو. فهرست آثار منتشر نشدهٔ خراسانی

در این قسمت به نام اثر، مشخصات نسخهٔ خطی یا منبع ذکر اثر به اختصار اشاره می‌کنیم.

۱. تحریرات فی الاصول

تقریرات آخوند خراسانی از دروس اصول اساتیدش، گویا شیخ انصاری، از اول نواهی تا آخر مجمل و مبیّن، تاریخ نگارش ۶ شوال ۱۲۷۸ در نجف و مفصل‌تر از کفایة. نسخه اصل (به خط آخوند) به شمارهٔ ۱۴۱۸۷ در کتابخانه مجلس موجود است.

۲. حاشیة الفرائد القدیمة

ظاهراً اولین تألیف غیرتقریری آخوند، حاشیه بر فرائد الاصول (رسائل) استادش شیخ انصاری است. تاریخ نگارش حواشی بر بخشهای مختلف رسائل به این قرار است: ۱. مبحث قطع و ظن: پیش از رمضان ۱۲۹۱، ۲. مبحث استصحاب ۶ محرم ۱۲۹۴. آنچنانکه گذشت مرحوم آخوند بر مباحث برائت و اشتغال و تخییر، و تعادل و تراجیح ظاهراً یک بار به ترتیب در تاریخهای جمادی الثانی ۱۲۹۵ و ذیحجهٔ ۱۲۹۱ حاشیه زده است. با توجه به مباحث گذشته تنها حاشیه قدیمهٔ استصحاب مطلقاً چاپ نشده است و ظاهراً نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۲۵۵۲/۳ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است. (رجوع کنید به فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۹ / ۱۳۴۵).

۳. حاشیة علی اسفار صدرالمتألهین (اعیان الشیعه)

۴. حاشیة علی منظومة السبزواری (اعیان الشیعه)

۵. شرح لاوائل الخطبة الاولی من نهج البلاغه، از قوله (ع): «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به» (الذریعه ۲۱۷/۱۳، ۱۴۴/۱۴)

۶. رسالة فی مسئله الاجاره، لم تکمل (اعیان الشیعة)، کتاب الاجاره (الذریعه ۱۲۲/۱).

۷. حاشیة علی ابانة المختار فی ارث الزوجة من ثمن العقار بعدالاخذ بالخیار، شیخ الشریعة المیرزا فتح اللّه بن محمد جواد(الذریعه ۷۹/۱)

۸. حاشیة علی العنب الجنی فی قاعدة الغرر فی البیع و غیره، للشیخ علی بن فضل اللّه مازندرانی الحائری متوفی ۱۳۳۷ (الذریعه ۳۵۲/۱۵)

۹. تقریرات دروس فقه و اصول

دروس خارج فقه آخوند را جمعی از شاگردان فاضل او به نگارش در آورده‌اند. آنچه از این تقریرات در الذریعه ثبت شده است به قرار زیر است:

۱. تقریرات القضاء، به قلم میرزا محمد آقازاده نجفی دوّمین فرزند آخوند خراسانی متولّد

نیمهٔ شعبان ۱۲۹۴ در نجف و متوفّی ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۳۵۶ در تهران و مدفون در حرم حضرت عبدالعظیم، در ۱۵ محرّم ۱۳۲۵ به دریافت اجازهٔ اجتهاد از آخوند نائل آمد و در همان سال به امر پدر به خراسان رفت و در مشهد رضوی اقامت گزید و به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت و مرجع دینی و سیاسی و شخصیت اول خراسان در زمان خود محسوب می‌شد. علاوه بر قضا و شهادات، تقریرات مبحث الفاظ والد ماجدش را نیز به رشتهٔ تحریر درآورده و بر کفایه نیز تعلیقه زده است. در وقایع مسجد گوهرشاه به دستور رضا شاه به تهران تبعید شد و تا آخر عمر تحت الحفظ زیست.

تاریخ تدریس قضای آخوند قبل از ۱۳۲۵ و زمان نگارش تقریرات به قرینه سطور آغازین آن زمان حیات آخوند یعنی قبل از ۱۳۲۹ است. تقریرات القضا شامل یک مقدمه و سه موضع است:

الموضع الاول فی الصفات المعتبرة فی القاضی، الموضع الثانی فی آداب القضا، الموضع الثالث فی بیان کیفیة مجلس الحکم. از این تقریرات با ارزش حداقل سه نسخه خطی در دست است:

اوّل. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۷۳ ج کتابخانه دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، تقریرات القضاء و لواحقه (با رمز ح)

دوّم. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۱۵۱ مجموعهٔ مشکوة کتابخانه دانشگاه تهران، تقریرات القضاء (با رمز ت)

سوّم. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۱۶۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تقریرات الفقه (با رمز م)

۲. تقریرات الطهارة (الی آخر الدماء)، الخمس، الوقف، الرهن، الطلاق و القضاء (من بحث التداعی الی آخره)، به قلم سید حسن بن محمّد باقر موسوی قزوینی حائری فرزند سید ابراهیم صاحب «الضوابط» و نویسندهٔ اکمال الدین فی شرح تکملة تبصرة المتعلمین متولد ۱۲۹۶.

۳. تقریرات الدماء الثلاثة، الخمس، الرهن، الطلاق، اللقطة و رسالة فی قاعدة لاضرر و الرسالة الرضاعیة، به قلم سید محمد صادق بن سید محمد باقر حجّت طباطبایی حائری متوفی ۱۳۳۷ (الذریعه ۳۷۷/۴، ۱۱/۱۷، ۱۹۱/۱۱)

۴. تقریرات الطهارة، الخمس، الزکاة، الرضاع، الطلاق، الوقف، القضاء و منجزّات المریض، به قلم شیخ محمد صالح بن میرزا افضل الله مازندرانی متولد ۱۲۹۷، (الذریعه ۳۷۷/۴)

۵. تقریرات الصلوة، به قلم میرزا محمد حسین قفقازی لنکرانی (الذریعه ۵۶/۱۵)

۶. تقریرات فی الفقه، به قلم شیخ عبدالمحمد بن شیخ حسن زائر دهام نجفی متوفی ۱۳۵۸ (الذریعه ۲۲۹/۲۶)

۷. کفایة الفقه (متعلق به العروة الوثقی)، سید محمد کاظم طباطبایی کوهکمری، دو جزء آن منتشر شده است. (الذریعه ۹۵/۱۸)

۸. تقریرات قاعدهٔ لاضرر و الاجتهاد و التقلید، سید اسماعیل موسوی خلخالی آل هاشمی، (کتابخانهٔ مجلس، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۴۵۱۵)

دروس خارج اصول آخوند را جمع کثیری از شاگردان او به رشته تحریر در آورده‌اند، که جمعی از آنها در الذریعه ضبط شده است.

بخش سوّم: مراد از آثار سیاسی

مراد از آثار سیاسی «سیاست مدن» در فلسفهٔ عملی است و فارابی شاخص‌ترین نویسندهٔ آن در میان مسلمانان، یا اندرزنامه هایی از جنس نصیحة‌الملوک غزالی در اهل سنت یا روضة‌الانوار عباسی نوشته ملا محمد باقر سبزواری (متوفی ۱۰۹۰)در شیعه، یا شریعت نامه‌هایی است از قبیل الاحکام السلطانیة ماوردی یا فرّاء در اهل سنت و عائدة فی ولایة الفقیه در عوائد الایّام نراقی در شیعه. طبایع الاستبداد کواکبی در زمرهٔ نخستین گامهای آشنایی مسلمانان با سیاست به مفهوم جدید آن است.

در میان آثار فقهی اصولی آخوند خراسانی مباحث زیر را می‌توان مباحث سیاسی به حساب آورد:

اوّل: مباحثی که مستقیماً به بحث از ولایت نبیّ(ص) و ائمّه(ع)، ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین می‌پردازد. چرا که یکی از شعب چنین ولایتی حداقل از زمان شیخ انصاری، زمامداری و حکمرانی و زعامت سیاسی است. این گونه مباحث را می‌توان صریح‌ترین و مستقیم‌ترین مباحث سیاسی در علم فقه شمرد.

دوّم: بحث شرایط قاضی در کتاب القضاء. با توجه به شباهتهای ولایت قضایی با ولایت سیاسی و شباهت صفات قاضی با صفات ولیّ یا والی این گونه مباحث را می‌توان دومین بخش از مباحث سیاسی در علم فقه به حساب آورد.

سوّم: بحث اجتهاد و تقلید، در این مبحث مهمّ اصولی شرائط مفتی و مجتهد، اقسام اجتهاد و

صلاحیت‌های مجتهد متجزّی، حوزهٔ تقلید و ماهیت تقلید مورد مطالعه قرار می‌گیرد. این مباحث در قول به ولایت فقیه از یک سو و در بحث نقش فقها در جامعهٔ اسلامی تأثیر بسزا دارد. پاسخ به سؤال کلیدی «آیا فقیهان در جامعه اسلامی از حقوق ویژه و امتیاز اجتماعی، سیاسی برخوردارند؟» در تفحص در مباحث سه گانهٔ یاد شده یافت می‌شود و سیاست دینی بدون پاسخگویی به آن ممکن نیست.

چهارم: کتاب جهاد. مباحث احکام جنگ و صلح، غنائم و اسرای جنگی از جمله واضح‌ترین مباحث سیاسی در فقه است.

پنجم: امر به معروف و نهی از منکر، تکلیف شرعی در مواجهه با منکر فردی و اجتماعی، شیوه‌های اشاعه معروف در جامعه و وظیفهٔ اجرای حدود از جمله مباحثی است که بار سیاسی می‌تواند داشته باشد.

ششم: مواضعی که از مناصب فقیه شمرده شده است، همانند امامت جمعه، حکم به رؤیت هلال در آغاز و پایان ماه رمضان و ماه ذیحجه، اولیاء عقد در غیاب پدر و جدّ پدری، اخذ خمس و زکات.

هفتم: مباحثی از کتاب وقف از قبیل نصب ناظر بر وقف از سوی واقف و توقیت در وقف. بواسطه شباهت یا نظارت بر تقنین و موقّت بودن دوران زمامداری، این گونه مباحث نیز می‌تواند بار سیاسی داشته باشد، یا حداقل این گونه مباحث از کتاب وقف به حوزهٔ سیاست فقهی سرایت کرده است.

هشتم: از قواعد فقهی دو قاعدهٔ لاضرر و عدالت در بحث سیاست کاربرد فراوان دارد. هر چند در بحث از عدالت غالباً به عدالت فردی اکتفا می‌شود و عدالت اجتماعی مورد عنایت و بحث واقع نمی‌شود.

نهم: احکام دلیل عقل، ملازمهٔ حکم عقل و شرع، حسن و قبح عقلی و مستقلات عقلیه از جمله مباحث اصولی است که می‌تواند زمینه ساز سیاستی عقلانی باشد، بویژه در آن مباحث سیاسی که از نگاه فقهی عقل مستقل در آن حکمی دارد. بی شک عالمان اخباری یا فقیهان معتقد به تضییق دائرهٔ عقل از این مبحث طرفی نمی‌بندند، اما به میزانی که فقیه اصولی دائرهٔ وسیع‌تری برای دلیل عقل قائل است حداقل به لحاظ نظری سیاسی‌تر خواهد اندیشید و به تبع به سیاست به معنای جدید آن نزدیک‌تر خواهد شد.

و بالاخره دهم: در آغاز قرن چهاردهم رواج صنعت تلگراف و چاپ روزنامه و اوراق

ژلاتین در ایران و عراق عثمانی تسهیلاتی را در امر ارتباطات و اطّلاع رسانی ایجاد کرد که پیش از آن هرگز متصوّر نبود. اخبار به سرعت ردّ و بدل می‌شد و احکام و نامه‌ها با شتاب واصل می‌شد. لوایح و تلگرافات بی شک سیاسی‌ترین بخش آثار آخوند خراسانی است، چرا که علاوه بر مباحث فلسفه سیاسی و فتاوای کلی فقهی برای نخستین بار اظهار نظر جزئی و مشخّص درباره کلان‌ترین رخدادهای سیاسی و صدور حکم شرعی (در مقابل فتوا) در حوزهٔ سیاست به عنوان «مقام ریاست روحانی شیعه» را شاهد هستیم، عنوانی که هرگز قبلاً سابقه نداشت. بی شک آخوند خراسانی و دو همراهش حاجی محمد حسین طهرانی نجل میرزا خلیل و شیخ عبدالله مازندرانی نخستین عالمان شیعی هستند که این همه حکم سیاسی صادر کرده‌اند. این میزان فعل و قول سیاسی بجا مانده در هیچ یک از علمای پیشین سابقه ندارد.

بخش چهارم: مشخّصات مطالب این مجموعه

مطالب فقهی اصولی این مجموعه از ده کتاب منتشر شدهٔ کفایة الاصول، فوائد الاصول، دررالفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، حاشیة المکاسب، تکملة التبصرة، قطرات من یراع بحر العلوم، حاشیهٔ صراط النجاة، مجمع الرسائل، سؤال و جواب، و حاشیهٔ نخبه از آثار آخوند خراسانی، و کتاب منتشر نشدهٔ تقریرات القضاء آخوند به قلم فرزندش شیخ محمد آقازاده، و لوایح و تلگرافات آخوند از معتبرترین منابع دست اوّل از روزنامه‌ها و کتب منتشره در زمان حیات وی یا حداکثر دو سال پس از وفات او گردآوری شده است.

به استثنای مطالب مأخوذ از کفایةالاصول، که تصحیح‌های منتشرشدهٔ آن مناسب تشخیص داده شد تمامی مطالب فقهی اصولی تصحیح مجدّد شده‌اند چرا که متون منتشر شده آنها یا چاپ سنگی بوده‌اند، یا چاپ حروفی غیر مصحّح یا تصحیحهای غیر استاندارد یا اصولاً تاکنون منتشر نشده‌اند. در تمام مواردی که نسخ خطی آثار در کتابخانه‌های ایران موجود بوده، تصحیح بر اساس این نسخ خطی صورت گرفته است.

در تحقیق متون، نشانی کلیهٔ آیات، روایات و اقوال فقهی اصولی به دقّت استخراج شده است و حتی الامکان اشارات غیر صریح آخوند نیز کوشش شده به طور شفاف تصریح شود. در موارد مشابه بین آثار مختلف آخوند، این موارد به یکدیگر ارجاع داده شده، در حد متعارف عین عبارات مشابه در پاورقی ذکر شده است. مطالب غیر از علامت گذاری با علائم

ویرایشی، با عناوین مناسب (البته درکروشه) معنون شده‌اند. کلیه عبارات هر متن با شمارهٔ مسلسل شماره‌گذاری شده‌اند، تا ارجاع به مطلب با کمال سهولت صورت گیرد.

مشخصات کامل منابع مذکور در پاورقی‌ها، در فهرست منابع آمده است. فهرست تفصیلی مطالب در انتها خواننده را در یافتن مطالب جزئی یاری می‌کند.

اما در مورد هر مطلب بطور خاص نکات زیر یادکردنی است:

اوّل: فوائد فی دلیل العقل

این مطلب شامل دو فائده از کتاب فوائد الاصول و یک حاشیه از درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد است. فوائد سیزدهم و چهاردهم، فائدة فی المدح و الذم فی الافعال، و فائدة فی الملازمة بین العقل و الشرع، خراسانی در هیچ یک از آثار خود حتی در کفایةالاصول به این تفصیل دربارهٔ دلیل عقل سخن نگفته است. هر چند انتظار آن می‌رفت که وی مفصلّ‌تر از این همانند دیگر مباحث اصولی، دلیل عقل را بشکافد. مناسب دیدیم رسائل سیاسی را با بحث مبنایی دلیل عقل آغاز کنیم. اگر چه شیخ آقابزرگ طهرانی دو رساله با نامهای مشابه را در عداد آثار شیخ انصاری شمرده، امّا با توّجه به وسعت نسبی اطلاعات فلسفی آخوند این دو فائده از جمله مهم‌ترین رسائلی است که در زمینه دلیل عقل به نگارش در آمده باشد.

بحث کوتاه حجّیة القطع الحاصل من المقدمات العقلیّة یکی از حواشی خراسانی بر رسائل شیخ انصاری است، یعنی دررالفوائد فی الحاشیة علی الفرائد یا حاشیه جدیده، اوّل تنبیه دوّم از تنبیهات مقصد اوّل در قطع. این بحث در واقع تکلمه‌ای است بر دو فائده قبلی در دلیل عقل و نمایانگر میزان اعتبار دلیل عقل نزد وی است. عنوان بحث را از محتوای حاشیه استخراج کرده‌ایم.

با توجه به نارسایی تصحیح منتشر شده از فوائدالاصول و درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد این دو فائده و یک حاشیه را بر اساس دو نسخه خطی و دو چاپ سنگی با مشخصات زیر باز تصحیح کرده‌ایم:

۱. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۶۷ ج کتابخانه دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، با رمز «ح».

۲. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۱۹۶ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، با رمز «م».

۳. نسخهٔ چاپ سنگی منتشره در ۱۳۱۵ با خط شیخ احمد کرمانی، طبع شیخ احمد شیرازی، با رمز «س».

۴. نسخهٔ چاپ سنگی، با خط محمّدعلی طالقانی، تاریخ کتابت جمادی‌الاوّل ۱۳۱۸،

طبع شیخ احمد شیرازی، تاریخ انتشار رجب ۱۳۱۹، (شمارهٔ ۱۶۶۶۹۲ کتابخانهٔ مجلس)، با رمز «ش».

دوّم: رسالة فی الاجتهاد و التقلید

این مطلب بخش پایانی کتاب کفایة الاصول تحت عنوان «الخاتمه، الاجتهاد و التقلید» است که در اینجا با عنوان رسالة فی الاجتهاد و التقلید عرضه شده است. لازم به ذکر است که در میان تقریرات خارج اصول آخوند چندین تقریر تحت همین عنوان به قلم شاگردان وی بجا مانده (از جمله تقریرات سید اسماعیل موسوی خلخالی آل هاشمی نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۴۵۱۵/۲ کتابخانه مجلس) که با وجود متن رساله به قلم خود مصنف نیازی به ذکر آنها احساس نشد. در تصحیح این رساله سه تصحیح زیر را با هم مقابله کردیم:

۱. کفایة الاصول منتشره توسط مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۹ (که بر اساس نسخهٔ اصل: شماره ۱۴۱۱۷ مجلس با رمز «أ» و نسخهٔ مصحّح شیخ محمد آقازاده نجل مصنّف با رمز «ب» تصحیح شده است) با رمز «ث».

۲. کفایة الاصول، منتشره از سوی دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۲، رمز «ن».

۳. متن کفایه مندرج در منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة محمد جعفر موسوی جزائری، ج ۸، قم، ۱۴۱۲.

ضمناً با مراجعه دوباره به منابع، تحقیق را تکمیل کردیم و عناوین فصول و شمارهٔ آنها را نیز در کروشه اضافه نمودیم.

سوّم: قاعدتان فقهیتّان

این مطلب شامل دو قاعده است. اوّل، قاعدهٔ لاضرر قطعه‌ای از کتاب کفایة الاصول است (آخر الخاتمة فی شرایط الاصول، المقصد السابع فی الاصول العملیّة). عنوان قاعدهٔ لاضرر مستفاد از محتوای این قطعه است. در بین تقریرات درس خارج آخوند به قلم شاگردانش عنوان رسالة فی قاعدة لاضرر به چشم می‌خورد (از جمله تقریرات سید اسماعیل موسوی خلخالی آل هاشمی پیش گفته) که با توجه به متن بحث به قلم خود آخوند نیازی به ذکر آنها احساس نشد. در تصحیح این مطلب همانند مطلب قبلی سه تصحیح پیش گفتهٔ کفایة الاصول با هم مقابله شده، هرچند با فصل‌بندی (در کروشه) و مراجعهٔ دوباره به منابع، تصحیح و تحقیق تکمیل شده است.

دوم: رسالة فی العدالة رسالهٔ ناتمامی است که کمتر از دو سال پس از رحلت مصنّف در مجموعهٔ «قطرات من یراع بحر العلوم اوشذرات من عقدها المنظوم» منتشر شده است (بغداد ۱۳۳۱، با تصحیح شیخ محمد مهدی خالصی کاظمی)، به شیوهٔ اوائل صنعت چاپ بدون پاراگراف بندی و تحقیق. از این رساله نسخهٔ خطی یافت نشد. آخوند در نگارش این رساله، رسالة فی العدالة استادش شیخ مرتضی انصاری را مدّ نظر داشته در مقام نقد یا ابرام آن است. مصنّف در این رساله که اجل مهلت اتمامش را نداده از عدالت فردی فراتر نرفته است. قرینه‌ای دالّ بر تاریخ نگارش رساله در دست نیست.

چهارم: المسائل المنتخبة من تکملة التبصرة

از دورهٔ کامل فقه فتوایی در کتاب با ارزش تکملة التبصرة مباحث زیر را که مرتبط با نقش حاکم شرع بود سیاسی تشخیص داده برای این مجموعه برگزیدیم:

۱. فصل اول از باب سوّم کتاب صلوة، یعنی بحث نماز جمعه.

۲. باب پنجم از کتاب زکاة، بحث خمس و انفال.

۳. باب سوّم از کتاب صوم در اقسام روزه، بحث روزهٔ واجب.

۴. کتاب جهاد، متن کامل، فصل چهارم این کتاب بحث امر به معروف و نهی از منکر است.

۵. فصل دوّم از کتاب نکاح در اولیاء عقد.

۶. کتاب القضاء و الشهادات و الحدود. این کتاب دوازده فصل دارد. فصول اول تا چهارم به مباحث قضاء، فصول پنجم و ششم به مباحث شهادات و فصول هفتم تا دوازدهم به مباحث حدود اختصاص دارد. فصول اوّل تا ششم یعنی متن کامل مباحث قضا و شهادات آورده شده است. از مباحث حدود، یک مسئله از فصل هفتم، و فصل دوازدهم یعنی حدّ محارب و مسئله چهارم آن یعنی بحث دفاع از نفس انتخاب شده‌اند.

از متن تکملة التبصرة به چاپ سنگی منتشر شده یک سال قبل از وفات مصنّف که کم غلط است، اعتماد شده است. به تنها نسخهٔ خطی شناسایی شدهٔ آن که در کتابخانه نور بخش (خانقاه نعمت اللّهی، مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۵) نگهداری می‌شود، دسترسی حاصل نشد.

پنجم: مبحث الولایة فی تعلیقات المکاسب

از تعلیقات المکاسب حواشی مبحث ولایت را بطور کامل انتخاب کردیم: که شامل ۲۲ تعلیقه کوتاه و بلند است. این مبحث سه بخش دارد: ولایت پدر و جدّ پدری، ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین. بخش اوّل را از آن رو حذف نکردیم تا مبحث ولایت ناقص نشود، و همهٔ اقسام

آن با قیاس با یکدیگر و در کنار هم فهمیده شود. تاریخ نگارش حاشیهٔ قسم بیع مکاسب ۱۳۱۸ یعنی یازده سال قبل از وفات محشّی است. در این مبحث دیدگاههای صریح آخوند خراسانی دربارهٔ سه مسئله مهم ولایت معصومان، ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین مطرح شده است.

این تعلیقات را بر اساس نسخه اصل (به خط آخوند که متأسفانه چندان هم خوشخوان نیست و آکنده از خط خوردگی است) تصحیح کردیم این نسخه در تملک نوهٔ آخوند، شیخ عبدالرضا کفایی است. آنچنانکه گذشت به نسخه چاپ شده «حاشیة کتاب المکاسب» اعتماد نکردیم. برای درک بهتر و عمیق‌تر تعلیقات لازم دانستیم متن مبحث ولایت را از کتاب مکاسب شیخ انصاری در صدر صفحات قرار دهیم تا شباهتها و تفاوتهای دیدگاه این دو فقیه برجسته در مسئلهٔ خطیر ولایت شفاف‌تر بدست آید. متن مکاسب شیخ را از نسخه مصحّح شش جلدی منتشره توسّط کنگرهٔ جهانی بزرگداشت دویستمین سالگرد تولّد شیخ انصاری در قم ۱۴۲۰ (۱۳۷۸ ش) که بهترین تصحیح و تحقیق کتاب مکاسب است استفاده کردیم و تنها تحقیق آنرا تکمیل کردیم.

ششم: مسئلتان فی الوقف

از کتاب وقف دو مسئله را انتخاب کرده بطور کامل تصحیح و در این مجموعه ارائه کردیم. یکی مسئله نظارت در وقف و دیگری مسئله توقیت در وقف. مقایسه این دو مبحث مشابه در جواهر الکلام (جلد ۲۸) نشان از عمق و فربهی و کثرت تفریعات فقهی آخوند خراسانی دارد. آخوند کتاب وقف را در ضمن تدریس خارج فقه خود مطرح کرده و به گزارش الذریعه حداقل سه تقریر از این دروس نوشته شده است. (۳۷۷/۴،۱۱/۱۷،۳۷۵/۴) ضمناً یکی از این مقرّرین یعنی سید حسن بن محمد باقر موسوی قزوینی در شرح خود بر تکملة آخوند یعنی «اکمال الدّین فی شرح تکملة تبصرة المتعلمین» کتاب وقف را شرح کرده است.

از کتاب وقف نسخهٔ خطی نیافتیم و آنرا بر اساس تنها نسخه بجامانده یعنی متن منتشر شده در مجموعهٔ «قطرات من یراع بحر العلوم اوشذرت من عقدها المنظوم» (به کوشش شیخ محمد خالصی کاظمی، بغداد، ۱۳۳۱) که متنی کم غلط و پاکیزه است تصحیح و تحقیق کردیم. به قرینهٔ ارجاع به تعلیقات مکاسب در صفحهٔ ۴۰ کتاب الوقف «و قد حققّنا فیما علقّنا علی المکاسب انّه لادلالة له الّا علی الصّحة» زمان کتابت کتاب الوقف می‌باید پس از ۱۳۱۹ یعنی در دههٔ آخر عمر مصنّف باشد.

هفتم: تقریرات القضاء

از درس خارج قضای آخوند خراسانی حداقل سه تقریر نگارش یافته، یکی به قلم شیخ محمد صالح بن میرزا فضل اللّه مازندرانی متولّد ۱۲۹۷ (الذریعه ۳۷۷/۴)، دیگری به قلم سید حسن بن محمد باقر موسوی قزوینی حائری (البته از بحث تداعی تا آخر) و بالاخره جناب میرزا محمد آقازاده فرزند فاضل آخوند. از دو تقریر دیگر نسخه‌ای نیافتیم. امّا از تقریر سوم که خوشبختانه دورهٔ کامل کتاب قضا را در بردارد سه نسخه یافتیم نسخ ح، ت و م (که مشخصات کامل آنها را در بخش اول متذکر شدیم) از این تقریرات باارزش تا آخر مسئله اول از موضع دوّم را بطور کامل در این مجموعه آورده‌ایم. در این مباحث ولایت حاکم به شکل استدلالی و تفصیلی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و در حقیقت شرح جامعی بر مبحث الولایة فی تعلیقات المکاسب سابق الذکر است. مباحث انتخاب شده تمامی مباحث سیاسی تقریرات القضاء را در بر می‌گیرد و مفصّل‌ترین مطلبی است که از خراسانی دربارهٔ مسئله انتصاب و ادلهٔ ولایت فقیه در دست است، و برای نخستین بار در این مجموعه منتشر می‌شود. برای سهولت مطالعه عناوین جزئی مطالب را در کروشه به متن افزوده‌ایم.

هشتم: منتخب فتاوی فارسی

از مجموعه رساله‌های عملیهٔ فارسی آخوند خراسانی که مستقلاً یا به صورت حاشیه بر فتاوای اساتیدش به کرّات با چاپ سنگی منتشر شده است سه مبحث را برگزیده‌ایم:

اول: مسائل تقلید

مسائل تقلید را بطور کامل از سه منبع تصحیح و نقل کرده‌ایم: اول، حاشیه بر صراط النجاة شیخ مرتضی انصاری، شامل ۴۳ مسئله و ۷ حاشیهٔ آخوند؛ دوّم، مجمع‌الرسائل، متن رسالهٔ عملیهٔ فارسی میرزا محمّد حسن شیرازی با حاشیهٔ آخوند، مشتمل بر ۵۵ مسئله و ۵ سؤال و جواب (که ۴۳ مسئله و ۷ حاشیهٔ رسالهٔ اول را عیناً در بردارد)؛ سوّم: ۳ سؤال و جواب از کتاب سؤال و جواب آخوند خراسانی مندرج در آخر مجمع الرسائل (که تمام مباحث مرتبط با تقلید آن است).

دوّم: علائم دخول ماه رمضان از مجمع الرسائل فوق الذکر.

سوّم: مسائل خمس.

منتخبی از مسائل خمس (مرتبط با اذن مجتهد) را از دو منبع تصحیح و نقل کرده‌ایم: اوّل: حاشیه بر نخبهٔ محمد ابراهیم کلباسی اصفهانی، دوّم: مجمع الرسائل حاوی ۳ حاشیهٔ آخوند،

مسائل و سؤال و جوابها را در کروشه شماره‌گذاری کرده‌ایم.

نهم: اهمّ لوایح و تلگرافات

از آنجا که مجموعهٔ کامل لوایح و تلگرافهای آخوند گردآوری و تصحیح و منتشر نشده است، چاره‌ای جز گردآوری مجموعهٔ کامل آنها نبود. برای این مهم سی منبع دست اوّل (که مشخصات آنها در بخش اول گذشت) را انتخاب کردم: مشخصات دیگر منابع ـ که تقریباً تمامی منابع عصر مشروطه را دربرمی‌گیرد ـ یعنی منابعی که کمتر از پنج لایحه و تلگراف آخوند را گزارش کرده‌اند در ذیل هر مکتوب تذکر داده شده است. متن کامل بیش از چهارصد لایحه، نامه، پاسخ استفتا، و تلگراف از آخوند (منفرداً یا توأماً با مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمد حسین طهرانی نجل میرزا خلیل) شناسایی و حتی‌الامکان به ترتیب تاریخی مکتوبات تنظیم شد از آنجا که انتشار «مجموعهٔ کامل لوایح و تلگراف‌ها» در اولویت ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت نبود، به «گزیدهٔ لوایح و تلگراف‌ها» اکتفا شد، و از این میان حدود یک چهارم آنها به عنوان اهمّ لوایح و تلگرافها انتخاب شد. ملاک اهمیت در برداشتن نکته‌ای مرتبط با فقه سیاسی یا حکمی سیاسی یا حاوی مطلبی مرتبط با یکی از رجال شاخص دینی، فرهنگی و سیاسی بوده است. در یک کلام مکتوباتی که عدم ذکر آنها خللی به استخراج اندیشه سیاسی آخوند خراسانی بزند. از مکتوبات مشابه به ذکر یک نمونه اکتفا شد و برخی موارد مشابه در پاورقی مورد اشاره قرار گرفته است. گاهی در ذیل یک شماره مکتوبهای قریب‌المضمون ذکر شده است.

اغلب مکتوبات فاقد تاریخ است، از مجموعهٔ قرائن، تاریخ یا ترتیب تاریخی مطمئن آنرا استخراج کردیم. بی شک زمان انتشار یک تلگراف در روزنامه یا قرائت آن در صحن مجلس چند روز یا گاهی چند ماه متأخر از زمان نگارش و صدور آن است.

هیچ یک از منابع یادشده عاری از خطا و اغلاط مطبعی نبود. طبیعی است در تلگراف و سپس انتقال متن تلگراف به اعلامیه، کتاب یا روزنامه به میزان سود تلگرافچی، نسخه‌نویس یا ماشین‌نویس روزنامه خطاهای مطبعی راه یافته باشد. این گونه اغلاط را تا آنجا که به اطمینان احراز کردیم، بدون هیچ اشاره‌ای ـ چرا که حجمش جدّاً زیاد بود ـ اصلاح کردیم، اصلاحاتی که به تغییر معنی منجر می‌شود حتماً در پاورقی متذکر شده‌ایم. اصلاح اغلاطی را هم که با اطمینان احراز نشد، با عبارت «کذا فی الاصل» یادآور شده‌ایم. به هر حال در مکتوبات تلگرافی ضوابط ادبی چندان رعایت نشده است. نثر پر تکلّف و مغلق سده پیش هم مزید بر

علّت است. تا حدّی که میسر بود با افزودن علائم ویرایشی کوشیدم خواندن را تسهیل کنم.

برای هر مکتوب عنوانی را از محتوای آن برگزیده بر تارک آن نهادیم. این عنوان غالباً اشاره به مهم‌ترین مطلب آن مکتوب دارد. مکتوبات را بر اساس سال انتشار از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۹ هجری قمری به هفت بخش تقسیم کرده‌ایم. بی شک اگر دست خط مکتوبات آخوند در نجف بجا مانده باشد ـ که جداً امیدواریم چنین باشد ـ دقت تصحیح و صحّت کار افزایش خواهد یافت. دربارهٔ صحّت انتساب هر مکتوب بیش از اعتبار منابع چیزی نمی‌توان گفت، انتشار در مرأی و منظر آخوند و عدم تکذیب و انکار از سوی وی از قرائن صحت انتساب مکتوب دانسته شده است، هرچند باتوجه به ویژگی‌های مطبوعات عصر مشروطه تحقیق خاص در هر مورد بی‌شک مفید است، به‌هرحال مکتوباتی که در مجلس قرائت شده یا در چند روزنامهٔ معتبر یا نیمهٔ اوّل تاریخ بیداری ایرانیان در زمان حیات آخوند منتشر شده از بالاترین اعتبار برخوردار است. در درجهٔ بعد مکتوبات منتشر شده در کتاب‌های آقا نجفی قوچانی، شریف کاشانی، کسروی، ملک‌زاده، دولت‌آبادی و نیمهٔ دوّم کتاب ناظم الاسلام کرمانی. از تعداد انگشت شماری از مکتوبات کلیشهٔ دستخط آخوند در دست است.

محدودیتهای تحقیق

علیرغم کوشش فراوان بخش «اهم لوایح و تلگرافات» این مجموعه حاوی تمامی لوایح و تلگرافهای مهمّ آخوند خراسانی نیست. از بخشی از این مکتوبات مهمّ مفقود ردپایی یافته‌ام و به وجود آنها پی برده‌ام هرچند متن کاملشان را نیافته‌ام. این موارد را در پاورقی مجموعه یادآور شده‌ام، به عنوان مثال: نخستین نامهٔ تذکرآمیز مراجع نجف به مظفرالدین شاه قاجار (قبل از ۱۳۱۷)، نامهٔ ناصحانهٔ تاریخی آخوند خراسانی به شیخ فضل الله نوری، دو نامهٔ دیگر به ادوارد براون، متن فارسی اندرز به احمد شاه.

اما بخش دیگر از محدودیتهای «اهم لوایح و تلگرافات» برخاسته از محدودیت منابع تحقیق است به شرح زیر:

۱. فهرست نشدن اکثر اسناد کتابخانه‌های اصلی ایران از قبیل اسناد کتابخانه‌های مجلس و ملّی که ظاهراً افزون بر چند میلیون سند بویژه اسناد منحصر بفرد عصر مشروطه است.

۲. عدم امکان دسترسی آزاد به فهرست اسناد مهم موجود در مراکزی از قبیل مرکز اسناد

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران (وابسته به بنیاد مستضعفان) و عدم همکاری لازم با محقّق از سوی چنین مراکزی.

۳. عدم امنیت لازم در شهر نجف جهت مسافرت و تتبع در کتابخانه‌های آن شهر و عدم انتشار فهرست مخطوطات، اسناد و جراید کتابخانه‌های آن شهر.

۴. در دسترس نبودن جرائد ایرانی و فارسی زبان منتشره در خارج از ایران از جمله قاهره و استامبول از قبیل مجموعهٔ کامل نشریات حکمت، ثریا و اکثر نشریات چاپ استامبول و نیز عدم تدوین فهرست کاملی از آنها.

۵. عدم تفحص در مجموعه آثار ادوارد براون در کتابخانهٔ کمبریج.

۶. ناقص بودن دوره‌های موجود در ایرانِ روزنامهٔ نجف.

بی‌شک با رفع این محدودیتها مجموعه‌ای کاملتر از اهم لوایح و تلگرافهای آخوند خراسانی بدست می‌آید. آنچه حاصل آمده قدم اول است و تکمیل و تتمیم می‌طلبد.

به هر حال نگارنده نه خود را مصحّح می‌داند نه مؤرخ. صرفاً تحقیق در آراء سیاسی آخوند خراسانی او را به این وادی کشانده است و از مصحّحان و مورخان و محققان انتظار دارد که بر او منّت نهند و خطاها و کاستی‌ها و لغزش‌های او را متذکر شوند تا اگر توفیق تجدید انتشار نصیب شد مجموعه‌ای کم نقص‌تر ارائه شود.

امیدوارم شاهد انتشار مجموعه کامل آثار آخوند خراسانی و نیز تهیه مجموعه‌های مشابه دربارهٔ آیت اللّه شیخ عبداللّه مازندرانی و آیت اللّه شیخ محمّد حسین طهرانی نجل میرزا خلیل باشیم. ان شاءاللّه

سپاسگزاری

نگارنده وظیفهٔ خود می‌داند از همهٔ عزیزانی که در تهیهٔ این مجموعه او را یاری کرده‌اند سپاسگزاری کند، بویژه فاضل محترم جناب آقای شیخ احمد قابل که استنساخ، تصحیح اوّلیه و تحقیق مقدّماتی حدود یک سوّم از این مجموعه (یعنی فائدتان فی دلیل العقل، رسالة فی العدالة، المسائل المنتخبة من تکملة التبصرة، مسئلتان من کتاب الوقف و تقریرات القضاء) رابه‌عهده داشته‌اند، حجّت الاسلام و المسلمین آقای شیخ عبدالرضا کفایی نوهٔ آخوند، حجت‌الاسلام آقا سید رضا حسینی امین، حجت الاسلام آقای سید حسینی مقیم مشهد، حجت‌الاسلام آقای محسن دریابیگی، آقای توحید محرّمی، آقای اسماعیل شمس،

آقای صادق‌حیدری‌نیا، آقای مسعود کوهستانی‌نژاد، آقای فرید قاسمی، کارکنان بخش جرائد و بخش نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کارکنان کتابخانه ملّی، کارکنان کتابخانه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، کارکنان کتابخانه و بخش اسناد مرکز مطالعات تاریخ معاصر ایران، کارکنان کتابخانه حسینیه ارشاد، کارکنان مرکز اسناد کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که در دستیابی به نسخ خطی، چاپهای سنگی و سربی آثار آخوند، روزنامه‌های عصر مشروطیت و کتب لازم یاریم کردند و نیز سرکار خانم فاطمه بابایی بواسطه حروف‌چینی کم غلط و سریع متن تشکر می‌کنم. (حروف‌چینی بخش اهمّ لوایح و تلگرافهای کتاب به واسطه دست‌یابی تدریجی به اسناد جدید هفت بار تجدید شده است.)

از همایش بزرگداشت صدمین سالگرد مشروطیت در ایران که بانی امر خیر بزرگداشت آیت الله ملّا محمد کاظم خراسانی بود و مرا به اندیشه نگارش مکتب سیاسی خراسانی، و به‌عنوان مقدّمه آن سیاست‌نامهٔ خراسانی انداخت و از انتشارات کویر که نشر آن را عهده‌دار شده است سپاسگزاری می‌کنم. و ما توفیقی الاباللّه علیه توکلّت و الیه انیب.

محسن کدیور

تهران، ۱۰ فروردین ۱۳۸۴

فوائد فی دلیل العقل

فائدة في المدح و الذّم فی الأفعال[1]

(١) الحقّ كما عليه قاطبة اهله وفاقاً للمعتزلة و خلافاً للأشاعرة، انّ الأفعال ليست عندالعقل سواء، لم يكن فی شیء منها ما يقتضی مدح فاعله و لا ذمّه[2]، من خصوصيّة ذاتية[3] اوصفة حقيقية اوجهة إعتباريّة، بل كانت مختلفة، ففيها فی نفسها مع قطع النّظر عن الشّرع ما يقتضی مدح فاعلها أو ذمّها و توضيح ذلک يتوقّف علی تقديم مقدّمة و هی:

أنّ الأفعال كساير الأشياء يختلف بحسب وجوداتها الخاصّة سعة و ضيقاً، و علی حسب اختلافها يختلف بحسب الآثار خيراً و شرّاً، فكما يختلف الأحجار و الأشجار و سايرالجمادات و النّباتات فی ذلک تفاوتاً فاحشاً اكثر ممّا بين السّماء و الارض، كذلک الأفعال، فأين الضّرب المورّث للحزن و الغمّ و الفجع و الألم من الإعطاء الموجب للفرح و السّرور الرّافع للسّئام والهمّ[4]، و هذا ممّا لا يخفیٰ علی أوائل العقول.

و كذلک لاخفاء فی اختلاف الأشياء بالقياس الیٰ كلّ واحد من الحواس الظّاهرة و القوی الباطنة ملائمة و منافرة، و كذا بحسب الطّبائع و الغرائز، فربّ شیء يلائم الباصرة اوالسّامعة و ينافرها[5] آخر[6]، فالقوّة العاقلة إيضا الّتی منها- بل رئيسها- لامحالة يكون معجبة لبعض ما يدركه و يطّلع عليه لملائمته لها و مشمئزة من الآخر لمنافرته لها كما لا يخفیٰ.

و من العلوم أنّ[7] ملاک الملائمة و المنافرة لها انّما هو سعة وجودالمدرک لها بحيث يكون

---

١. الفائدة الثالثة عشره من فوائد الاصول. ٢. م: المذّمة ٣. س: ذاته ٤. ح: الوهم
٥. م: ينافره ٦. م: الآخر ٧. ح: بدون «انّ»

منشأ للآثار الخيريّة، و ضيقه[1] الموجب لترتّب الآثارالشّريّة عليه لسنخيّة[2] الاوّل معها و بينونة الثّانی و بعده منها لسعة وجودها بسبب تجرّدها، فمع[3] كلّ ماله من الوجود حظّ أوفر يكون[4] ملائمتها و سنخيّتها اكثر، و مع[5] ما لا يكون له حظّ منه إلاّ قليل يكون بينهمامنافرة و بينونة حسب ماله من الوجدان و الفقدان.

(۲) إذا عرفت ذلک، فقد عرفت أنّه لامجال لإنكار إختلاف الأفعال بحسب خصوصيّات وجودها سعة و ضيقاً، و خيراً و شراً الموجب لاختلافها بحسب المنافرة و الملائمة للقوّة العاقلة، ومع ذا لايكاد أن يبقى مجال لإنكار الحسن و القبح عقلاً إذ لانعنی[6] بهما[7] إلاّ كون الشّیء فی نفسه ملائماً للعقل فيعجبه[8] أو منافراً فيغربه[9]، و بالضّرورة انّهما يوجبان صحّة المدح و القدح فی الفاعل إذا كان مختاراً بما هو فاعل، كما لايكاد أن يخفیٰ علی عاقل.

و دعوی عدم اختلاف الأفعال فی ذلک، كدعویٰ عدم ايراث ذلک تفاوتاً فيها و ملائمة[10] و منافرة للعقل، كدعوی عدم صحّة مدح الفاعل و ذمّه علیٰ صدورالفعل الملائم و المنافر بالاختيار، مكابرة واضحة.

(۳) و إنّما انكرالأشاعرة الحسن و القبح العقليين مطلقا، أمّا فی افعاله تعالیٰ فلبنائهم أنّه تعالیٰ كلّما فعل، صدر منه فی محله، لانّه مالک الخلق كلّه، فلو أثاب العاصی و عاقب[11] المطيع لم يأت بقبيح لانّه تصرّف فی مملكته[12] و محلّ سلطانه[13] «لا يسئل عمّا يفعل و هم يسئلون».[14] و أمّا فی أفعال العباد[15] فلبنائهم علیٰ عدم صدورالأفعال منهم بالإختيار، بل بالجبر و الإضطرار، و لاشیء من أفعال المجبور بحسن و لا قبيح[16]، و كلا البنائين باطلان، لأنّ علمه و استغنائه تعالی يمنع عن صدور ما لايكون جهات كماله و خيره غالباً علیٰ جهات نقصه و شرّه.

و قدعرفت فی الفائدة السّابقة[17] أنّ الفعل الإختياری مايكون مسبوقاً بمقدّمات الإختيار و

---

۱. ش: ضيقة ۲. س و ش: علی السنخية ۳. م: فكّل (بدون مع)؛ ش: مع (بدون فاء)
۴. م: لكانت ۵. ش: فمع ۶. ح: لايعنی ۷. ح و س: بها ۸. م: فيحبّه
۹. م: فيبغضه؛ ش: فيعربه ۱۰. ح: و ملائمة ۱۱. م: يعاقب ۱۲. م: ملكه
۱۳. ش: و محلّ لايسئل ۱۴. الانبياء: ۲۳. ۱۵. ح: افعالهم ۱۶. م: و لاقبيح عقلاً
۱۷. ای السابقة فی الكتابة لافی الترتيب المنتشرة، و هی فائدة فی اتحاد الطلب و الارادة:
(اشكال و حل: لعلک تقول اذا كانت الاطاعة و العصيان و الكفر و الايمان بمقتضی الارادة التی لاتكاد ان يتخلّف عن المراد فهی تكون خارجة عن اختيار العبد و ارادته فكيف يصحّ معه تكليف الانسان بالاطاعة و الايمان؟ و لكنكّ غفلت عن انّهامرادة باسبابها الاختيارية فهی مسبوقة بتصورّها و تصور دواعيها و الميل و ←

صدورها معها علیٰ سبیل الوجوب لایُنافی الإختیار، و إلاّ لم یکن بالإختیار أصلاً و لو منه تعالی کما لایُخفیٰ، و لتفصیل[1] ذلک مقام آخر، فتدبّر.

فان قلت[2]: علیه لابدّ من إستقلال العقل بالحسن او القبح فی جمیع الافعال مع بداهة فساد ذلک.

قلت: هذا انّما هو بحسب العقول القاصرة الناقصة، لعدم إحاطتها بالجهات الخیریّة و الشّریّة غالباً، دون العقول الکاملة المحیطة بجمیع جهات الأفعال، فلایکاد أن یشذّ فعل عن تحت حکومتها بالحسن او القبح لکمال إحاطتها بجهاتها، و لایبعد أن یکون الصّحیفة المکتوبة[3] فیها جمیع الاحکام الموروثة[4] من إمام[5] إلیٰ إمام علیهم السّلام کنایة عن عقل الإمام المنعکس فیه جمیع الکائنات علیٰ ما هی علیها لتمام صفائه[6]، و کذا المراد بالجفر و غیره[7].

(۴) ثمّ انّه ظهر ممّا ذکر من بیان ما هو سبب إتصاف الأفعال عندالعقل بالحسن و القبح إتصافهما بهما إیضا عند خالقه[8] جلّ شأنه، و لایبقیٰ مجال لإنکار ذلک بتقریب أنّه من المحتمل أن یکون ملائمات العقل و منافراته بالقیاس إلیه تعالیٰ کملائمات سائرالقویٰ و منافراتها بالإضافة إلیه، فکما لا یتفاوت عنده الملائم و المنافر لها بل علی حدّ سواء، کذلک کان حال ملائماته و منافراته بالإضافة إلیه تعالی. و ذلک لما عرفت من أنّ سبب الإتّصاف هوالإختلاف فی السّنخیّة و البینونة فی الوجود بحسب سعته و کماله، و ضیقه و نقصه بما له من الأثر[9] خیراً و شراً.

و لایخفی أنّ هذا کلّما کان الوجود أکمل کان أظهر و أبین، و لأجل ذلک یکون کلّما کان

⟵

حصول الجزم و العزم علیها التی هی مقدمات صدور الافعال بالاختیار مرادة، فلایخرج عن کونها اختیاریة یتعلّق ارادته تعالی بها کذلک، بل مع تعلّقها بها کذلک لاتکادان تکون بلااختیار، کما لایخفی علی ذوی البصائر و الافکار. ان قلت: لابدّ من ان تنتهی الی مالا بالاختیار و الّا یتسلسل. قلت: انما الملاک فی اختیاریة الفعل کونه بهذه المقدمات و الا لم یکن فعل بالاختیار اصلاً، و لو کان فعله تعالی کما لایخفی، بداهة أن ذاته و صفاته تعالی من مقدمات فعله مع انّهالیست باختیاره.»

و ایضاً راجع الامر الاوّل من تنبیهات فائدة فی اجتماع الامر و النهی من فوائد الاصول.

۱. ح: لنفصّل ۲. ح: ان قلت ۳. م و ح: المکتوب ۴. ح: المورثة

۵. م: الی امام آخر ۶. ح: صفاته

۷. راجع الباب الاربعین فی ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام من کتاب الحجة فی الاصول من الکافی، ج ۱ ص ۲۳۸ الی ۲۴۲. ۸. ح و س و ش: عنده جلّ شأنه

۹. م: الآثار

العقل أكمل كان إستقلاله بهما فيها[1] اكثر و الملائمة و المنافرة أبين و أظهر، و كلّما كان أنقص كان ذلک أقلّ، إلى أن لايرى المنافر منافراً و الملائم ملائماً بل يرىٰ بالعكس.

(۵) ثمّ انّه بعد الإحاطة بجميع ما ذكرنا من البيان، لاحاجة إلىٰإقامة برهان علىٰ كونهما عقليّين، مع ضرورة شهادة الوجدان علىٰ حسن الإحسان و قبح الظّلم و العدوان و وضوح بطلان ما اجيب عنه من منعه بالمعنى المتنازع فيه[2]، بل بمعنى موافقة الغرض و مخالفته و الكمال و النّقص، ضرورة إستقلال العقل بحسن الإحسان ولو فيما خالف الغرض و بقبح الظلم ولو فيما وافقه، و الكمال و النّقص ان اضيفا إلى الفاعل، بإن يكون حسن الإحسان بمعنى انّ المحسن له كمال و قبح الظلم بمعنى كون الظّالم له نقص، فيقال: من أين نشأ هذا التّفاوت مع عدم تفاوت أصلاً فى ناحية الفعل حسب الفرض كما لا يخفىٰ و إن قيسا إلى[3] الفعل، فقد عرفت أنّ الجهات المحسّنة و المقبّحة فى الأفعال ينتهى إلى صفتى النّقص و الكمال الموجبتين للملائمة و المنافرة المقتضيين لصحّة مدح فاعلها[4] و ذمّه عليها.

و لايكاد أن يكون فيها جهة غير منهيّة إلى ذلک موجبة للمنافرة و الملائمة[5] او مقتضية للمدح و الذّمّ بلاتوسيطهما، فلامحيص عن الإلتزام بتفاوت الظّلم و الإحسان و الإطاعة و العصيان فى الحسن و القبح بمعنى صحّة المدح و الذّم عليهما لايكاد يخفىٰ علىٰ شاعر و لاينكره غير مكابر، لأجل شبهة تقدّمت الإشارة إليها و إلىٰ دفعها.

فائدة في الملازمة بين العقل و الشّرع[6]

(۶) قد اشتهر بين المتأخّرين النّزاع فى الملازمة بين حكم العقل و الشّرع بمعنى انّ كلّما يكون تمام ملاک حكم العقل بحيث لواطّلع عليه العقل يحكم[7] بحسن الفعل به او قبحه، يكون تمام ملاک حكم الشّرع حتّى يكون الفعل فيما استقلّ به دليلاً عليه و كاشفاً عنه او لا، كيلا يكون عليه دليلاً، و هذه الملازمة هى الّتى تكون مفاد القضيّة المعروفة «كلّما حكم به العقل حكم به الشّرع». و لايخفى إنّ هذه القضيّة قد يقال فى قبال من يرىٰ جواز خلّو الواقعة عن الحكم[8]

---

۱. ح: فيهما ۲. ح: بدون «فيه» ۳. ح: الى نفس ۴. ح: فاعلهما
۵. س: للمنافرة او الملائمة؛ م: للملائمة و المنافرة ۶. الفائدة الرابعة عشرة من فوائد الاصول
۷. م: لحكم ۸. م: من

الشّرعی، فیکون المقصود إثبات أصل الحکم الشّرعی قبالاً لمن[1] ینفیه، فإثبات المطابقة غیر ملحوظة أصالة. و قد یقال فی قبال من یرٰی صحّة حکم الشّرع علیٰ خلاف حکم العقل، فیکون المقصود بها إثبات المطابقة بعد الفراغ عن ثبوت الحکم الشرعی فیها. فهیهنا مقامان، و لتحقیق الحق فیهمانقدّم أمرین:

(۷) أحدهما: انّ الحکم الشّرعی قد یطلق و یراد به الخطاب المتعلّق بأفعال المکلّفین الّذی یشترک فیه کافّتهم لااختصاص له بخصوص أشخاص، سواء بلغ حد الفعلیّة و التّنجّز أوْلا، و قد یطلق و یراد به خصوص البالغ حدّ الفعلیة، ای حدّاً ینقدح فی نفس المولیٰ البعث و الزّجر فعلاً، بلغ حدّ التّنجّز أوْلا، و قد یطلق و یراد به خصوص البالغ حدّه، ای ما یصحّ معه العقوبة علیٰ مخالفته، و قد یطلق و یراد به إرادة فعل شیء او کراهته من المکلّف و لو لم یکن فی البین خطاب، و لا یخفیٰ انّهما[2] فی الحقیقة ملاک صیرورة[3] الخطاب تحریماً او ایجاباً حقیقة و بدونهما[4] لایکون إلاّ صورة الحکم واقعاً بحیث لو کانا و علم المکلّف بهما لاستقلّ العقل بصحّة[5] العقوبة علی المخالفة و لو لم یکن فی البین خطاب، و لو لم یکونا لم یستحقّ العقوبة علی مجرّد مخالفة الخطاب إلاّمن باب التّجرّی فی بعض الأحیان، لا من باب العصیان، فیکون بینهما و الخطاب بحسب المورد عموماً و خصوصاً من وجه.

(۸) ثانیهما: انّه لایخفیٰ أنّ مجرّد حسن فعل او قبحه عقلاً لایوجب إرادة العقلاء إیّاه بحیث یبعثون إلیه عبیدهم او یزجرونهم عنه کما یحسّنون او یقبّحون علیه لو اتّفق صدوره من أحد، بل لابدّ فی حصولهما من دواعی و أغراض اخر، فربّما یکون لهم داعی إلیٰ صدور الحسن من العبد، و ربّما لایکون.

و الحاصل أنّ مجرّد حسن فعل لایکون بداعی لإرادته من الغیر، و بدونه لایکاد أن یتعلّق بصدوره منه إرادة، و یشهد به مراجعة الوجدان حیث لانجد من أنفسنا حصول الإرادة بمجرّد ملاحظة حسن فعل الإنسان، فربّما لانرید الإحسان منه الی أحد بل نکرهه و إن کان مستحقّاً للتحسین لو فعله، و هذا واضح لاسترة علیه.

لایقال: إنّ العاقل کیف یصحّ أن لایرید ما یحسّنه العقل أوْ لایکره ما یقبّحه، و لامعنی لتحسینه و تقبیحه علی ما سبق فی الفائدة السّابقة إلاّ إستعجاب العقل و رضاه و إستغرابه و

---

۱. م: بمن ۲. ع: انّها ۳. ع و ح: ضرورة ۴. ش و س و ح: بدونه
۵. م: بقبح

سخطه[1]، و هذان مساوقان للإرادة و الكراهة.

لأنا نقول: هذا واضح البطلان، لماعرفت من شهادة الوجدان علىٰ عدم كفاية ذلك فيهما، كيف و يصدر من العقلاء انفسهم كثيراً ما إختيار فعل القبيح و ترك الحسن، و لايكاد أن يصدر بالإختيار شيء إلاّ بالإرادة، و سرّه أنّ الدّاعي الّذي هو سبب الإرادة يختلف باختلاف الأحوال و الأشخاص و غلبة الشّهوات و التفاوت في الملكات و ملاحظة نظام الكائنات.

إن قلت: هذا في العقلاء واضح، و أمّا في الخالق تعالى شأنه فلا، لأجل أنّ الإرادة و الكراهة فيه تعالى ليس إلاّ علمه بمصلحة الفعل و مفسدته، و لاحسن و لاقبح إلّا بالمصلحة و المفسدة.

قلت: الإرادة كساير الصّفات فيه تعالى و إن اتّحدت مع العلم وجوداً و مصداقاً، إلاّ أنّ مجرّد العلم بالمصلحة كما أنّه ليس بإرادة تكوينيّة موجبة لتحقّق المراد بحكم[2] «إذا أراد الله شيئاً أن يقول له كن فيكون»[3] كما عرفت في بعض الفوائد السّابقة[4]، كذلك ليس بحسب المصداق إرادة تشريعيّة[5] موجبة لبعث العباد نحو المراد، و ذلك لإمكان إجتماع علمه بها مع ما يمنع عقلاً عن البعث و الزّجر كما في صورة مزاحمة ما فيه المصلحة الملزمة بما كان أهمّ[6] منه لقبح البعث حينئذ إلىٰ غير الأهمّ لاإليه، و كذا البعث إليهما كما لايخفى؛

مع أنّه على ما هو عليه من المصلحة كما إذا لم يكن هناك مزاحمة او لعدم الإستعداد بعد في العباد لقرب عهدهم من[7] الإسلام بحيث ربّما يوجب بعثهم و حملهم علىٰ جميع الأحكام النفرة عن الإسلام، أولأمر آخر لانعرفه لايلزم معرفته كما في الصّبيّ الّذي لطف قريحته و حسن ذكاه، ضرورة أنّ أفعاله ذات مصلحة و مفسدة؛

---

۱. فائدة في المدح و الذم في الافعال: «لا نعني بهما [الحسن و القبح عقلاً] الا كون الشيء في نفسه ملائماً للعقل فيعجبه او منافراً فيغربه، و بالضرورة انهما يوجبان صحة المدح و القدح في الفاعل اذا كان مختاراً بما هو فاعل.»

۲. ش: يحكم

۳. «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» يس: ۸۲.

۴. فائدة في اتحاد الطلب و الارادة «انفكاك الارادة التي لابدّ منها في التكليف الحقيقي عن المراد بها ليس بباطل لان المراد بها في تكاليفه تعالى هو علمه بالمصلحة او المفسدة في افعال المكلفين الراجعة اليهم و هو غير الارادة التي يكون عبارة عن علمه تعالى بالمصلحة بحسب النظام الكلّي التّامّ الذي لايكاد ان يكون منه احسن نظام، و هذه هي التي لايستحيل انفكاكها من المراد و تسمّى بالارادة التكوينية و الاولى بالتشريعية. و الحاصل انّهما و ان كانا فيه تعالى بمعنى العلم بالمصلحة لكن احدها هو العلم بالمصلحة في فعل بالنسبة الى طائفة و الاخر هو العلم بها بحسب تمام نظام العالم. و البرهان انما قام على استحالة الانفكاك في الثاني دون الاوّل، و ما لابدّ منه في التكليف الحقيقي انماهوالاوّل.»

۵. م: شرعية

۶. م: اهمّاً

۷. م: الى

مع أنّه من المعلوم بالضّرورة من الدّین بل سائرالادیان أنّه لایتعلّق بها بعث و زجر شرعاً حقیقة؛

هذا، مع أنّه لابدّفیه من قابلیّة المحلّ بأن لایکون بنفسه ممّا یترتّب علیه آثار التّکلیف من القرب و البعد، و الثّواب و العقاب کما فی الإطاعة و العصیان و التّجرّی و الإنقیاد، إذا لاملاک حینئذ للطّلب المولویّ، فانّه یکون بلاٰ فائدة و بدونها یکون لغواً کما لایخفی.

و بالجملة إنّما یکون علیه تعالیٰ بالمصلحة او المفسدة مصداقاً للإرادة و الکراهة فیه تعالی فیما ینطبع فی النّفس النّبویّة (صلوات الله و سلامه[1] علیٰ صاحبها) الّتی یکون المجلی التّامّ و المرءات العامّ، لما فی ذلک[2] المقام الإرادة الباعثة الملزمة المولویّة و الکراهة الزّاجرة کذلک؛

و من العلوم من حاله (علیه الصّلاة و السّلام)[3] أنّه لایکون له النّسبة إلی فعل[4] غیر البالغ إرادة و کراهة کذلک، مع انّه لو کان فی ذلک[5] المقام الشّامخ ما هو بإزاء الإرادة و الکراهة لانعکس منه[6] فی نفسه (علیه الصّلاة و السّلام)[7] ما یکون إرادة و کراهة حقیقة، فانکشف من عدمهما[8] فیها عدم کون مجرّد علمه تعالیٰ بالمصلحة و المفسدة فی الأفعال الإختیاریّة للعباد إرادته تعالی او کراهته الملزمتین لها کما لایخفیٰ.

و الحاصل انّه لابدّ فی تحقق[9] التّکلیف الشّرعی من حسنه، و لایکفی مجرّد حسن المکلّف به، کما أنّه لابدّ فی إرادتنا الفعل من عبیدنا من تعلّق غرضنا بصدوره منهم، و لایکفی مجرّد حسنه، و لعمری هذا واضح.

(۹) فإذا عرفت هذین الأمرین ظهر الحقّ فی المقامین و هو فی المقام الاوّل جواز خلوّ الواقعة عن الحکم الشّرعی بحیث لم یکن فیها بعث أو زجر و لاإرادة أو کراهة مولویّة و لاأمر او نهی[10]، کما فی الصّبیّ و المجنون مطلقا و کافّة النّاس فی صدرالإسلام فی الجملة، لابمعنی خلوّ الواقعة عن الخطاب مع ثبوت ما هو روحه و لبّه من الإرادة الباعثة و الکراهة الزّاجرة اللّتین هما حقیقة التّحریم و الایجاب، و علیهما مدار الثّواب و العقاب وجوداً و عدماً لاٰعلی الخطاب، بداهة أنّه انّما یوجبهما لکشفه عنهما بحیث لو لم یکونا مع علم العبد به لم یکن ثواب و لاٰعقاب و لو کان هناک ألف خطاب، و لو کانا و اطّلع علیهما لاستحقّ علی الموافقة و المخالفة المثوبة[11]

---

۱. ش: سلامه علیه علی ۲. ش و م: ذاک، و کذا فی س (خ ل)
۳. م و ح: صلّی الله علیه و آله ۴. ح: الی غیر بالغ ۵. ح: ذاک ۶. ح: فیه
۷. م: صلی الله علیه و آله ۸. م و ح: عن عدمها ۹. ح و س و ش: تحقیق
۱۰. ح و ع: و لانهی ۱۱. س: للمثوبة

و العقوبة و لو لم یکن فی البین خطاب أصلاً کما لایخفیٰ، بل المدار علیٰ شأنها فیما إذا کان عدم تحقّقهما فعلاً لعدم الإلتفات بحیث لو التفت لاراد فعلا. کما یظهر کلّ ذلک من صحّة العقوبة علیٰ ترک إنقاذ العبد لولد المولیٰ إذا کان غریقاً و إستحقاقه[1] المثوبة علیٰ إنقاذه و لو مع عدم فعلیّة إرادة المولیٰ لعدم إلتفاته إلیٰ کون ولده غریقاً، فضلاً عمّا إذا أراد فعلاً لإلتفاته إلیه، بل بمعنی خلوّ الواقعة عن الخطاب بروحه و لبّه، لماعرفت من أنّ مجرّد حسن شیء أو قبحه لایکون داعیاً إلیٰ فعله او ترکه کی یریده او یکرهه، و ما لم یکونا بمجرّدهما داعیین لم یکن ملازمة بینهما و بین التّحریم و الایجاب بمعنی الکراهة و الإرادة اللّتین هما روح الخطاب، و یکونان منشأین لإنتزاع البعث و الزّجر و التّحریک و الرّدع من الخطاب و کافیتین[2] فی انقداحهما و انتزاعهما و لو لم‌یکن فی البین خطاب، و هو لایکفی بدونهما فی ذلک کما لایخفیٰ.

(۱۰) فظهر أنّ مدارالثّواب و العقاب و إن کان علی ما هو روح الخطاب، لاعلیه کما توهّمه السیّدالصّدر(ره)[3] إلّا[4] انّ حسن الفعل و قبحه بمجرّدهما لایکونان منشائین لهما و إن کانا موجبین لإستعجاب العقل و استغرابه و هما غیر الإرادة و الکراهة بالضّرورة، بداهة انّه ربّما لایراد إحسان إنسان مع حسنه و استعجاب العقل له و المدح علیه، بل یکرهه لو کان من الأعداء، و انّه ربّما لایکره الظلم و الإسائة لو کان الیهم مع قبحه و استغراب العقل له، فلایستلزم المصلحة و المفسدة للخطاب، کما هو واضح لاسترة علیه، و لا لما هو علیه مدار الثّواب و العقاب علیٰ ما أوضحناه.

فما أفاده شیخنا العلاّمة (قدّس سرّه) فی مقام اثبات الملازمة[5] ردّاً علی السیّد الصّدر (ره)[6] علی ما فی تقریرات بعض الأعاظم[7] من «أن الثّواب و العقاب لیسا دائرین[8] مدار الخطاب، بل مدار الإرادة[9] من الرضا، الناشی من الحسن و الکراهة الناشیة من السخط و المقت الناشئان من القبح» و إن کان فی غایة الجودة من حیث منع دوران الثّواب و العقاب مدار الخطاب، إلاّ أنّه من

---

۱. م: استحقاق ۲. م: کافیین

۳. السّیّد صدرالدین بن محمد باقر المتوفّی فی عشر السّتّین بعد المائة و الالف، شرح الوافیة، مخطوط.

۴. س: الصدر الاّ ۵. عبارة «فی مقام اثبات الملازمة» لیس موجوداً فی ح و س و ش

۶. عبارة (ره) لیس موجوداً فی س و ش

۷. میرزا ابوالقاسم بن محمد علی النوری الرازی الطهرانی المشتهر بکلانتر (المتوفی ۱۲۹۲ ه. ق)، مطارح الانظار و هو تقریرات دروس الشیخ مرتضی الانصاری (۱۲۸۱ - ۱۲۱۴)، القول فی الادلة العقلیة، الاصل الثانی، ص ۲۳۴ - ۲۳۲. ۸. م: بدائرین ۹. م: الارادة الناشئة

حیث انّ الحسن و القبح مستلزمان للّرضاء و السّخط المستتبعان للإرادة و الکراهة محلّ نظر بل منع،

لما عرفت بما لأمزید علیه من أنّ الحسن و القبح غیر مستلزمین للإرادة و الکراهة، لعدم کونهما بمجرّدهما داعیین، و لأیکاد أن یتحقّقا بدون ذلک، و مدح المولیٰ أو ذمّه علی صدور الحسن او القبح إنّما هو من حیث انّه عاقل، لا من حیث انّه مولیٰ و ما لم یکن هذا من جهة مولویّته لم یکشف عن إرادته و موافقة غرضه او کراهته و مخالفته؛

و قد عرفت سرّه و هو انّه لیس کلّ حسن موافقاً للغرض و کلّ قبیح مخالفاً له و بدونهما لأیکاد أن یکون الشّیء مراداً و مکروهاً، بل و لا کلّ موافق له مراداً فعلاً کما فی صورة تزاحم الواجب بالأهمّ، فافهم و لاتشتبه.

و قد عرفت ممّا ذکرنا موارد انفکاک حکم العقل بالحسن و القبح عن حکم الشّرع بین ما استقلّ العقل بلزوم الإنفکاک ـ إمّا لعدم قابلیّة المحلّ للطّلب المولویّ، و إمّا لوجود المانع کما فی صورة المزاحمة بالأهمّ ـ و ما لم یستقلّ به کما فی أفعال الصّبی المیّز فی وجه و کثیر من أفعال الأنام فی صدر الإسلام.

(١١) و الحقّ فی المقام الثانی جواز عدم المطابقة بین حکم العقل و حکم الشّرع، و جواز أن لأیلزم شرعاً بفعل ما فیه مصلحة ملزمة عقلاً أو بترک[1] ما فیه مفسدة ملزمة کذلک، بل أمر بالأوّل امر إستحباب[2] و ینهی عن الثّانی نهی تنزیه[3] لعدم مصلحة فی الخطاب بالتّحریم و الایجاب کما فی الصّبیّ المیّز بناء علی کون عباداته شرعیّة مندوبة إلیها شرعاً و سایر موارد دفع التّکلیف الإلزامیّ إمتناناً بناء علیٰ کونها محکومة بغیره[4] من الأحکام کما هو کذلک بناء علی مذهبنا من عدم خلوّ واقعة من الوقایع من حکم من الأحکام الخمسة. لکن لأیخفیٰ أنّ الدّعویٰ إنّما هو جواز تخلّف الإلزام الشّرعی من العقلی، بمعنی أن لأیلزم شرعاً بما ألزم به عقلاً، لا بمعنی أن یلزم شرعاً ممّا لأیلزم به عقلاً، فهیهنا دعویان:

الاولیٰ: عدم لزوم الإلزام شرعاً بما الزم به عقلاً، و قد ظهر ذلک ممّا ذکرناه فی المقام الأوّل، و انّه یمکن إجتماع المصلحة الملزمة او المفسدة کذلک، مع ما یمنع[5] عن الإلزام شرعاً دون الکراهة و الإستحباب، فیبعث نحوه بعث کراهة و إستحباب، لأحرمة و ایجاب.

---

١. م: او ترک ٢. س (خ ل): امراً استحبابیاً ٣. ح: تنزیهیة، س (خ ل): نهیاً تنزیهیاً
٤. م: بغیرها ٥. س (خ ل): مع ما یکون خالیاً عن الزام

الثّانية: لزوم أن لايلزم شرعاً إلاّ بما يلزم به عقلاً، و ذلک لأنّ الطّلب الحقيقيّ و البعث الجدّی الإلزامی لايكاد أن يكون إلاّ بملاک يكون فی المطلوب و المبعوث إليه، و لايكاد أن يكون فيه بالنّسبة إليه تعالیٰ ملاک إلاّ المصلحة الذّاتيّة او العارضة بسبب بعض الوجوه الطّارية، حيث لايعقل فی حقّه تبارک و تعالی غرض و داعی آخر.

(١٢) إن قلت: نعم، ولكنّه يكفی حسن التّكليف و ثبوت المصلحة فی نفس الطّلب و الإلزام من دون أن يكون مصلحة و مفسدة فی الواجب و الحرام، كما هو كذلک فی غير مورد من الموارد: منها الأوامر الإمتحانيّة؛ و منها الأوامر فی الواجبات و المستحبّات العباديّة؛ إذ الطّلب فيهما لم يتعلّق بالرّاجح و ما فيه المصلحة، فانّها بدون قصد القربة غير راجحة، و لا ممّا فيها المصلحة مع انّها كذلک متعلّقة للطّلب، ضرورة أنّ مثل قصد القربة من القيود إنّما يكون ناشئة من الطّلب، فكيف[1] يمكن أن يكون مأخوذاً فی المطلوب، فهی إنّما يقع راجحة بعد الأمر إذا قصد[2] بها التّقرب لاقبله، فيكون الطّلب متعلّقاً بغير الرّاجح عقلاً؛ و منها الأوامر و النواهی الظاهريّة التی أدّت اليها الاصول و الطّرق الشّرعية فی صورة المخالفة، فتعلّق الامر بما ليس براجح و النّهی بما هو راجح فی هذه الصّورة فی الجملة كما هو واضح؛ و منها أوامر التّقيّة، بداهة انّه لاحسن إلاّ فی نفسها لا فی المأمور بها.

قلت: الطّلب الحقيقيّ و الإلزام[3] الجدّی و البعث الواقعیّ لايكاد أن يتعلّق بشیء ما لم‌يكن فيه بذاته او بالوجوه و الإعتبارات الطّارية عليه خصوصيّة موافقة للغرض داعية الی تعلّق الطّلب به حقيقة، و إلا كان تعلّق الطّلب به دون غيره ترجيح بلامرّجح، و هذا واضح، و لايكون تلک الخصوصيّة بالنّسبة إليه تعالیٰ إلاّ المصلحة المرجّحة لصدورها عقلاً، كما لايخفی.

و أمّا الأوامر الإمتحانيّة، فليست بأوامر حقيقيّة بل صوريّة، إذ لاإرادة فلاطلب و لابعث عن جدّ، و الكلام إنّما هو فی التّكليف الحقيقی لاالصّوری.

نعم بناء علیٰ عدم إتّحاد الطّلب و الإرادة يمكن أن يكون فيها الطّلب الحقيقیّ مع عدم الإرادة؛ و قد عرفت فی بعض الفوائد[4] إتّحاد هما بما لامزيد عليه.

و أمّا الأوامر فی العبادات فانّما يكون بالرّاجحات بانفسها، و إعتبار قصد القربة و عدم

---

١. ح: فيمكن ان يكون (بدون «كيف») ٢. م: قصد به ٣. م و ح: الزامی
٤. الفائدة الثانية من فوائد الاصول فی اتّحاد الطلب و الارادة.

سقوطها إلاّ معه إمّا لأجل تعلّقها بإتیان هذه الرّاجحات علیٰ نحو راجح بأن یؤتی بها بداعی رجحانها لابغیره من الدّواعی النّفسانیّة، فیکون الموضوع فیها هو الموضوع فی حکم العقل بالحسن، ای مدح الفاعل علیه؛ و من المعلوم إعتبار صدور الفعل بداعی رجحانه فی حکم العقل به بهذا المعنی، و کفایة قصد الإمتثال إنّما هو لکونه قصداً للإتیان بداعی الرجحان علی الإجمال، إذ من المحال ان یدعو الأمر إلی غیر المأمور به؛ او لإجل أنّ الأمر فیها و إن تعلّق بنفس الرّاجح لا بإتیانها[1] علیٰ نحو راجح إلاّ ان الغرض فیها لما علم أنّه تکمیل العباد، لامجرّد السّیاسة و نظم البلاد کما فی التّوصّلیّات، و هو لاتحصل[2] إلاّ إذا قصد بها الإمتثال وجب قصده فیها لإستقلال العقل بلزوم الإطاعة علیٰ نحو یحصل به الغرض لامجرّد الموافقة؛ و قد فصّلنا القول فیه فی التّعلیقة الجدیدة فیما علّقناه علی مباحث العلم الإجمالی[3]، فلیراجع ثمّة من أراد الإطّلاع علیٰ حقیقة الحال.

(۱۳) و قد أفاد شیخنا العلاّمة (قدّه) فی بیان الجواب عن إستدلال صاحب الفصول[4] (ره) لتفکیک حکم الشّرع عن حکم العقل بأوامر العبادات فی بحثه علیٰ ما فی تقریرات بعض أعاظم تلامذته[5] وجهین آخرین قریبین ممّا أفاده فی طهارته[6] فی مقام التّفصّی عن إشکال إعتبار قصد القربة فی بعض مقدّمات العبادات:

أحدهما: ما ملخّصة منع إعتبار قصد القربة فی العبادات من حیث هوهو، بل انّما اعتبر فیها لکونه قصداً إجمالیّاً للعنوان الّذی به یکون الشّیء مأموراً به حیث یجوز أن لایکون الفعل بجمیع وجوهه و عناوینه حسنا عقلاً و لامأموراً به شرعاً، بل بعنوان واحد و بوجه فارد، فحینئذ یجب أن یتعیّن[7] بالقصد وجهه و عنوانه و لو بالإجمال بأن یؤتی به بداعی الإمتثال، إذ الأمر

---

۱. م: لاباتیانه، ح: لاتیانها. ۲. م: و هو لایحصل

۳. حاشیة کتاب فرائد الاصول، فی القطع، ذیل قول الشیخ «و لتقدم الکلام فی المقام الثانی و هو کفایة العلم الاجمالی فی الامتثال» ص ۲۳ - ۲۱

۴. الشیخ محمد حسین بن عبدالرحیم الاصفهانی (المتوفی ۱۲۵۰)، الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة، المقالة الثالثة فی الادلة العقلیة، الفصل الثالث: اختلف القائلون بالحسن و القبح العقلیین فی الملازمة بین حکم العقل و الشرع، ص ۳۳۷

۵. میرزا ابوالقاسم کلانتری، مطارح الانظار، القول فی الادلة العقلیة، الاصل الثانی، ص ۲۴۰ - ۲۳۴.

۶. الشیخ مرتضی الانصاری، کتاب الطهارة، الرکن الثانی فی الطهارة المائیة، الفصل الثالث فی کیفیة الوضوء، الفرض الاوّل، التنبیه الاوّل، ج ۱، ص ۵۵-۵۶. ۷. ح، م و س: یعیّن

لأیدعو إلاّ إلیٰ الشّیء[1] بعنوانه الّذی به یکون مأموراً به.

ثانیهما: ما ملخّصه ـ بعد تسلیم إعتبار قصد القربة فیها من حیث هوهو، و أنّ الفعل بدونه لیس براجح ـ أنّ الأمر الحقیقی النّفس الأمری انّما تعلّق بها مقیّدة بقصد القربة بعد تعلّق الأمر اللّفظی و الطّلب الصّوری بها بدونه، للحیلة بها إلی الوصول إلیٰ ما هو المقصود الأصلی، و الحسن العقلی و هو الفعل المتقرّب به بالأمر اللّفظی الصّوری[2] و إن تعلّق بغیر الحسن و تخلّف عن الحکم العقلی، إلاّ انّ الإمر الحقیقیّ لما تعلّق به مقیّداً بقصد القربة و الإتیان به بداعی الإمتثال لم یتخلّف عنه و لم یتعلّق بغیر الحسن، لأنّه کذلک حسن عقلیّ.

قلت: و فی کلا الوجهین نظر:

أمّا فی الأوّل، فأوّلاً للزوم عدم اعتبار قصد القربة فی العبادات أصلاً فیما إذا قصد عنوان المأمور به بوجه آخر إجمالاً، بداهة عدم انحصار القصد الإجمالی له بقصدها کما لأیخفیٰ، و لأیبعد دعویٰ بداهة فساده و ضرورة بطلانه؛

ولأیرد هذا علیٰ ما ذکرناه، أمّا علی الثّانی فواضح، و أمّا علی الأوّل فلأنّ الفعل علیه لابدّ أن یقع علیٰ وجه[3] قربیّ و إن لم یقع بقصد الإمتثال، بداهة أنّ الفعل الرّاجح لوأتی به بداعی رجحانه یقع مقرّباً، کیف و إلاّ لما استحقّ علیه المدح، فافهم.

و ثانیاً عدم کون قصدها قصداً إجمالیّاً له أصلاً، بل لأبدّ أن یقصد و یتصوّر أوّلاً تفصیلاً او إجمالاً، کی یدعوا إلیه امتثال أمره ثانیاً إذ لولاه لکان من المحال أن یکون قصد الإمتثال داعیاً الیه، ضرورة إستحالة دعوة الشّیء إلیٰ أمر غیر متصوّر إلاّ بنفس دعویٰه، کما لأیخفی علی المتفطّن.

و أمّا فی الثانی، فللزوم کون مدار حصول القرب[4] و استحقاق الثّواب علیٰ قصد إمتثال الأمر الصّوری و الأمر الحقیقی لو لم‌یکن بنفسیّ لأیترتّب علیٰ قصد إمتثاله بما هو إمتثاله قرب و لأثواب، فضلاً عمّا لیس بأمر حقیقی.

و الحاصل أنّ الامر الصّوری لیس بأمر حقیقة إذ لیس فیه طلب و بعث جدّاً و الإطاعة و ما یتبعها من القرب و الثّواب من آثار الأمر و هو واضح، مع أنّ موافقة الأمر[5] بمجرّدها إن کانت[6]

---

۱. م: لایدعوا الاّ الی شیء، ح: لایدعوا الی شیء

۲. عبارة: «بها بدونه للحیلة بها... بالامر الصوری» غیر موجود فی ح

۳. ح: ان یقع بوجه

۴. س (خ ل): التقرب

۵. هامش س و ش: ای الامر الاوّل (منه دام ظله)

۶. س و ش: بمجرّدها ان کان

موجبة لسقوطه مطلقا و لو لم‌یحصل بها الغرض یلزم سقوط هذا الأمر[1] بإتیان العبادات بلاقصد التّقرّب بها کما لایخفی، مع أنّه لیس کذلک ضرورة عدم سقوطه کذلک و ان لم یکن موجبة لسقوطه مطلقاً، بل اذا کانت علی نحو یسقط به الغرض فلاداعی إلیٰ هذا التّکلیف، بل یکفی[2] الامر الحقیقی فی لزوم قصد القربة عقلاً إذا کان الغرض منه بحیث لم‌یحصل بمجرّد موافقته، بل فیما إذا قصد بها الإمتثال کما ذکرنا فی الوجه الثّانی.

إن قلت: کون الامر المتعلّق بذات العبادات صوریّاً و لفظیّاً إنّما هو بلحاظ المقصود الأصلی و المطلوب الحقیقیّ، و إلاّ فهو بلحاظ ما یدعوا إلیه من التوسّل[3] به إلی المقصود و الحیلة فی الوصول إلی المطلوب یکون حقیقیّاً.

قلت: کون الامر حقیقیّاً إنّما هو یکون متعلّقة حقیقة مطلوباً مبعوثاً إلیه لا بان یترتّب علیه أثر[4]؛ نعم لو کان مثل هذا الأثر مترتّباً علی متعلّق الأمر کان الأمر به حقیقیّاً و إن کان غیریّاً کما فی مقدّمات المطلوب، هذا مع أنّ الأمر لوصار بمجرّد ذلک حقیقیّاً لزم الإنفکاک و التّخلّف[5]، و معه لاوجه لهذا التّکلیف.

(۱۴) و أمّا الأوامر و النّواهی الظّاهریّة فیمکن أنّ یکون صوریّة لو لم‌یکن متعلّقاتها بما هی ممّا ادّی إلیٰ حکمه هذا الطّریق أو الأصل ذا مصلحة او مفسدة، و یمکن أن یکون حقیقیّة لو کانت کذلک، فلاوجه للإستدلال بها علی الإحتمالین.

و أمّا الأوامر التّقیّة فإن کان الإتّقاء بنفسها، فهی لیست إلاّ أوامر لفظیّة قصد بها معانیها الإنشائیّة بلاملاک[6] للطّلب الجدّی او غیر معانیها الحقیقیّة توریة معه أو لم یقصد لها معنی اصلاً و ان کان الاتّقاء بموافقتها فالمأمور بها یکون ذا مصلحة ملزمة بما هی کذلک، فأیّ مصلحة أعظم من هذه المصلحة کما لایخفیٰ.

فتلخّص أنّه لاإلزام شرعاً حقیقة إلاّ فی موارد الإلزامات العقلیّة، و موارد توهّم التخلّف بین ما لاإلزام هناک حقیقة، و ما یکون هناک إلزام عقلاً[7]، علیٰ ما عرفت مفصّلاً، فتدبّر جیّداً.

---

۱. هامش س و ش: ای الامر الثانی (منه دام ظله) ۲. ش: تکفی ۳. ح: التوصّل
۴. م: الاثر
۵. هامش س و ش: ای تخلف حکم الشرع عن حکم العقل، فلافائدة فی التکلیف بتعدّد الامر (منه دام ظله)
۶. م: فلا ملاک ۷. س (خ ل): عقلی

بحث فی حجیّة القطع الحاصل من المقدّمات العقلیّة[1]

(۱۵) لا فرق فی محلّ النزاع بین القطع الحاصل من حکم العقل المستقلّ، ای من حکمه بملازمة حسن شیء او قبحه عقلاً لوجوبه او حرمته شرعاً، و غیرالمستقلّ، ای الحاصل من حکمه و حکم شرعی کالقطع بوجوب شیء لکونه مقدّمة للصّلوة من الحکم شرعاً بوجوبها و عقلاً بوجوب مقدّمة الواجب.

ثم لایخفی انه قد ظهر فساد ما ذکره وجهاً لهم[2] من انتهاء العقل من الرکون الیه لکثرة خطائه، و من النهی عنه فی الاخبار[3]، ممّا قدّمناه من انّ غلبة الخطاء فیه، و ان کان ممّا یصدّقه العقل نوعاً[4] علی نحو الکلّیة قبل تحققّه، الّا انّه لایجدی بعد تحققّه، لکشف[5] الواقع عنده تمام الانکشاف، نحو کشفه بغیره ممّا لیس بغالب الخطاء، فلایوجب غلبة الخطاء فیه[6] نوعاً تفاوتا فیه شخصاً بعد تحققّه کی یوجب انتهائه بنفسه من الحکم بوجوب الاتّباع والرکون الیه.

و من انّ النهی عنه[7] شرعاً لذلک او لغیره لایکاد ان یذعن به القاطع، للزوم اجتماع الضّدّین لدیه؛ فلابدّ من التّأویل فیما دلّ علیه اوالطّرح لولم یکن الیه سبیل.

(۱۶) هذا، مع منع کثره الخطاء فی استعمال المقدّمات العقلیّة فی تحصیل المطالب الشّرعیّة ازید ممّا فی استعمال المقدّمات النقلیّة[8]. و التّوهّم انّما نشأ من المقایسة بینه و بین التّمسکّ بکلام اهل العصمة (صلوات اللّه علیهم اجمعین)[9]، کما یظهر ممّا فرّعه المحدّث الاسترآبادی علی ما مهدّه من المقدّمة[10].

و هذه المغالطة لو لم یکن غفلة عن انّه انّیٰ لنا التّمسّک بکلامهم و معرفة مرامهم، هیهات،

---

۱. حاشیة کتاب فرائد الاصول، ذیل قول الشیخ مرتضی الانصاری (ره) «الثانی انک قد عرفت انه لا فرق فیما یکون العلم فیه کاشفاً محضاً بین اسباب العلم» فی اوّل التنبیه الثانی من تنبیهات المقصد الاوّل فی القطع.

۲. «و ینسب الی غیر واحد من اصحابنا الاخباریّین عدم الاعتماد علی القطع الحاصل من المقدمات العقلیّة القطعیّة الغیر الضروریّة، لکثرة وقوع الاشتباه و الغلط فیهما، فلایمکن الرکون الی شیء منها.» فرائد الاصول /۱۵. راجع کفایة الاصول، الامرالسادس من المقصد السادس /۲۷۰ـ۲۷۲.

۳. الکافی ۵۷/۱ و ۲۹۹/۷ و بحارالانوار ۲۵۷/۳ و ۷۶/۵ و ۱۲۲.

۴. م: نوعاً و علی نحو الکلّیة؛ س: العقل علی نحو الکلّیة ۵. م: و کشف ۶. م: الخطاء نوعاً

۷. م: النهی شرعاً ۸. س: المطالب ازید ممّا فی استعمال المقدّمات النّقلیّة الشّرعیّة

۹. م: اهل العصمة سلام اللّه علیهم کما یظهر

۱۰. المولی محمّد امین الاسترآبادی، الفوائد المدنیّة، الفصل الثّانی: فی بیان انحصار مدرک ما لیس من ضروریّات الدّین من المسائل الشرعیّة اصلیّة کانت او فرعیّة فی السماع عن الصادقین علیها السّلام، الدّلیل التّاسع، /۲۵۶ـ۲۵۹.

هیهات. فانّه لیس فی البین غالباً الّا اخبار[1] الآحاد مع هی ما علیه من کثرة الاختلافات. و الکتاب و المتواترات من الرّوایات من الاحکام لاتفی بتفصیل الاحکام مع الحاجة فی فهم المراد[2] فیهما الی ما لایؤمن الخطاء فیه غالباً. و المقایسة الصحیحة انّما یکون بینه و [بین] التّمسّک بالروایات[3] الّتی وقع الشّکوی عن الاختلافات الواقعة فیها بین الّرواة[4] فی زمانهم علیهم السلام، فما ظنّک بزمان الغیبة مع ماحدث فیه ماحدث؟

(۱۷) و منع ظهور دلالة الاخبار فی النّهی عن اتّباعه. و ذلک مضافاً الی ما افاده[5] (قدّس سرّه) فیها، انّ خبر نفی الثّواب[6] انّماهو بصدد بیان انّ عمل الخیر من مثل هذا الشّخص ـ لمّا کان فیه عیب و نقص من حیث انّ عمله لایؤّثر استحقاق الثّواب، او انّ نقص هذا الشخص بواسطة عدم ایمانه[7] لاخلاله بما هورکین ارکانه، کما یشهد به ما عن النّبی (صلّی اللّه علیه و آله): «من مات و لم یعرف امام زمانه الخ»[8] ـ یمنع عن استحقاقه له، حیث لا یحصل له القرب منه تعالی، و ان تقرّب[9] بالاعمال الخیریّة الیه تعالی کالکافر؛ لا انّ ما قطع بوجوبه او استحبابه بالعقل بدون واسطة النقل ـ لما[10] لم یکن ممّا یلزم به اوندب الیه ـ لیس له علیه تبارک و تعالی ثواب، و هذا واضح لاسترة علیه.

و من هنا یمکن ان یوجّه کلامهم بانّ مرامهم انّه لمّا کان الواجب علی العبد فی مقام الامتثال موافقة الاوامر و النواهی علی نحو یحصل معه[11] الغرض منها کما یأتی تحقیقه عن قرب ان شاء الله تعالی، و کان الظّاهر من مثل هذا الخبر عدم حصوله بمجرّد[12] العمل علی وفقها بدون واسطة[13] ولیّ اللّه، لا جرم کان العقل ممّا لایرکن الیه فی الشّرعیّات بل لابدّ من النّقل، لکن لالعدم وجوب اتّباع القطع الحاصل منه کی یقال بانّه غیرمعقول، بل للتّمکّن من امتثال ما تنجّز

---

۱. م: الاخبار ۲. م: المرام ۳. هامش س: بالرواة.
۴. س: بین الروایات فی زمانهم؛ هامش س: الرواة (خ ل).
۵. الشیخ الانصاری، فرائد الاصول /۲۱.
۶. «ولو انّ رجلاً قام لیله وصام نهاره و حجّ دهره و تصدّق بجمیع ماله و لم یعرف ولایة ولیّ اللّه فیکون اعماله بدلالته فیوالیه، ما کان له علی اللّه ثواب» الکافی ۱/۳۷۷. ۷. م: اتیانه
۸. بحارالانوار، کتاب الامامة، الباب الرابع فی وجوب معرفة الامام و انه لایعذر الناس بترک الولایة و ان من مات لایعرف امامه او شکّ فیه مات میتة جاهلیة و کفر و نفاق، ۲۳ /۷۶ـ۹۸. ۹. م: یقرّب
۱۰. م: النقل لو لم یکن ۱۱. س: معه و الغرض ۱۲. س: عدم حصوله و العمل
۱۳. هامش ش و س: وساطة ولایة (خ ل)؛ م: بدون واسطة دلالة ولیّ اللّه

به او بغیره حیث اعتبر فی مقام الامتثال ان یأتمر او ینتهی الی[1] دلالة الولیّ لعدم حصول[2] الغرض بدونه، بل الحال علی هذا المنوال لولم یکن فی البین الّا احتمال ذلک لقاعدة الاشتغال علی ما سیأتی[3] تحقیقه، فافهم.

و ینحصر دفعه حینئذ[4] بدعوی القطع بحصول الغرض بمجرّد موافقتهما[5]. و یمکن ان یوّجه ایضاً مرامهم، ولو لم یساعد علیه کلامهم بانّ القطع بالحکم الشرعی الحقیقی و البعث الحقیقی[6] و ان کان یجب اتّباعه مطلقاً و یستحیل ان یؤخذ فی موضوع هذا الحکم کما تقدّم، فلاتناله[7] یدالتّصرّف اصلاً. لکن القطع بمحض انشاء طلب لفظاً او کتابة من دون البعث به فعلاً نحو المطلوب یمکن ان یؤخذ فی موضوع الحکم الحقیقی و الطّلب الفعلی بحیث لایکون له تعلّق بمن لیس له علم به، کَأن یقال مثلاً یجب فعلاً[8] الصّلوة الجمعة علی من علم بانشاء وجوبها لفظاً او کتابة، فحینئذ یصحّ ان تناله[9] یدالتّصرف و یؤخذ فی الموضوع علی نحو خاصّ، و یمنع من القطع الحاصل من العقل بدعوی دلالة الاخبار علی انّ الاحکام الشّرعیّة الحقیقّیة مرتّبة علی الظّفر بانشاءاتها المحضة من طریق النّقل.

و بالجملة لمّا کان انشاء الطلب محضاً غیرملازم للطّلب حقیقة و البعث نحو المطلوب واقعاً، بل ربما ینشأه من دون بعث لغایة اخری، کان اخذ القطع به مطلقاً او علی نحو خاصّ فی موضوع الطّلب الحقیقی بمکان من الامکان کما لایخفی. غایة الامر یبقی اثبات ان الاحکام الشّرعیّة قد اخذ فی موضوعاتها غیرالقطع الحاصل من العقل، فیصیر النّزاع علی هذا صغرویّاً بعد الوفاق علی حجیّة القطع بالحکم الحقیقی مطلقاً، فلاتغفل و تأمّل.

---

۱. آ، ش (خ ل)، س (خ ل): ینتهی بعد دلالة الولیّ ۲. م: لعدم الغرض ۳. م: یأتی
۴. م: دفعه بدعوی ۵. م: بموافقتها ۶. م: الشرعی الحقیقی و البعث الفعلی و ان کان
۷. م: یناله ۸. م و ش (خ ل): یجب فعل صلوة الجمعة ۹. م: یناله

رسالة فی الاجتهاد و التقلید

أمّا الخاتمة[1]: فهی فیما یتعلق بالاجتهاد و التقلید

[۱] فصل [فی معنی الاجتهاد]

(۱۸) الاجتهاد لغةً: تحمل المشقة، و اصطلاحاً کما عن الحاجبی[2] و العلامة[3]: استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی، و عن غیرهما[4]: ملکة یقتدر بها علی استنباط الحکم الشرعیّ الفرعیّ من الأصل فعلاً أو قوّة قریبة:

و لایخفی أن اختلاف عباراتهم فی بیان معناه اصطلاحاً، لیس من جهة الاختلاف فی حقیقته و ماهیّته، لوضوح أنهم لیسوا فی مقام بیان حدّه أو رسمه، بل إنما کانوا فی مقام شرح اسمه و الإشارة إلیه بلفظ آخر و إن لم‌یکن مساویاً له بحسب مفهومه، کاللغویّ فی بیان معانی الألفاظ بتبدیل لفظ بلفظ آخر، و لو کان أخصّ منه مفهوماً أو أعمّ.

و من هنا انقدح أنه لاوقع للإیراد علی تعریفاته بعدم الانعکاس أو الاطّراد، کما هو الحال فی تعریف جلّ الأشیاء لولا الکلّ، ضرورة عدم الإحاطة بها بکنهها، أو بخواصّها الموجبة لامتیازها عمّا عداها، لغیر علّام الغیوب، فافهم.

---

۱. الخاتمة من کفایة الاصول

۲. ابو عمرو جمال الدین عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب (م ۶۴۶)، منتهی السئول و الأمل فی علمی الاصول و الجدل، مختصر المنتهی فی الاصول؛ راجع شرح مختصر الاصول / ۴۶۰.

۳. ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف الحلّی (م ۷۲۶)، تهذیب الوصول الی علم الاصول (مخلوط)؛ راجع مبادی الوصول الی علم الاصول / ۲۴۰.

۴. زبدة الأصول للشیخ البهائی (ره)/ ۱۱۵، المنهج الرابع فی الاجتهاد و التقلید.

و كيف كان، فالأولى تبديل الظّنّ بالحكم بالحجّة عليه، فإنّ المناط فيه هو تحصيلها قوّة أو فعلاً لاالظّنّ حتّى عند العامّة القائلين بحجيّته مطلقاً، أو بعض الخاصّة القائل بها عند انسداد باب العلم بالأحكام، فإنّه مطلقاً عندهم، أو عند الانسداد عنده من أفراد الحجّة، و لذا لاشبهة فى كون استفراغ الوسع فى تحصيل غيره من أفرادها ـ من العلم بالحكم أو غيره مما اعتبر من الطّرق التعبديّة الغير المفيدة للظّنّ و لونوعاً ـ اجتهاداً أيضاً.

و منه قد انقدح أنه لاوجه لتأبّى الأخباريّ عن الاجتهاد بهذا المعنى، فإنّه لامحيص عنه كما لايخفىٰ، غاية الأمر له أن ينازع فى حجيّة بعض ما يقول الأصوليّ باعتباره و يمنع عنها، و هو غير ضائر بالاتّفاق على صحّة الاجتهاد بذاك المعنى؛ ضرورة أنه ربما يقع الأخباريّين، كما وقع بينهم و بين الأصوليّين.

[٢] فصل [فى الاجتهاد المطلق و المتجزّى]

(١٩) ينقسم الاجتهاد الى مطلق و تجزّى، فالاجتهاد المطلق هو ما يقتدر به على استنباط الأحكام الفعليّة من أمارة معتبرة، أو أصل معتبر عقلاً أو نقلاً فى الموارد الّتى لم‌يظفر فيها بها، و التجزّى هو ما يقتدر به على استنباط بعض الأحكام.

ثمّ إنه لاإشكال فى إمكان المطلق و حصوله للأعلام، و عدم التّمكّن من التّرجيح فى المسألة و تعيين حكمها و التّردّد منهم فى بعض المسائل إنّما هو بالنسبة الى حكمها الواقعىّ، لأجل عدم دليل مساعد فى كلّ مسألة عليه، أو عدم الظّفر به بعد الفحص عنه بالمقدار اللازم، لالقلّة الاطّلاع أو قصور الباع.

و أما بالنسبة الى حكمها الفعلى، فلاتردّد لهم أصلاً، كما لاإشكال فى جواز العمل بهذا الاجتهاد لمن اتّصف به، و أمّا لغيره فكذا لااشكال فيه، اذا كان المجتهد ممّن كان باب العلم اوالعلمى بالاحكام مفتوحاً له ـ على ما يأتى من الأدلّة على جواز التقليد[1] ـ بخلاف ما إذا انسدّ عليه بابهما، فجواز تقليد الغير عنه فى غاية الإشكال، فإنّ رجّوعه إليه ليس من رجوع الجاهل إلى العالم بل إلى الجاهل و أدلّة جواز التقليد إنّما دلّت على جواز رجوع غير العالم إلى العالم كما لايخفى، و قضيّة مقدّمات الانسداد ليست إلّا حجيّة الظّنّ عليه لا على غيره، فلابدّ فى حجيّة اجتهاد مثله على غيره من التماس دليل آخر غير دليل التقليد و غير دليل الانسداد الجارى فى حقّ المجتهد، من إجماع أو جريان مقدّمات دليل الانسداد فى حقّه، بحيث تكون منتجّة لحجيّة

١. الفصل السادس فى التقليد

الظنّ الثابت حجیّته بمقدّماته له ایضاً، و لامجال لدعوی الاجماع، و مقدّماته کذلک غیر جاریة فی حقّه، لعدم انحصار المجتهد به، أو عدم لزوم محذور عقلیّ من عمله بالاحتیاط و ان لزم منه العسر، إذا لم‌یکن له سبیل إلی إثبات عدم وجوبه مع عسره.

نعم، لو جرت المقدّمات کذلک، بأن انحصر المجتهد، و لزم من الاحتیاط المحذور، أو لزم منه العسر مع التّمکّن من إبطال وجوبه حینئذٍ، کانت منتجّة لحجیّته فی حقّه أیضاً، لکن دونه خرط القتاد، هذا علی تقدیر الحکومة.

و أما علی تقدیر الکشف و صحّته، فجواز الرجوع إلیه فی غایة الإشکال لعدم مساعدة أدلّة التقلید علی جواز الرجوع إلی من اختصّ حجیّة ظنّه به، و قضیّة مقدّمات الانسداد اختصاص حجیّة الظّنّ بمن جرت فی حقّه دون غیره، و لو سلّم أن قضیّتها کون الظّنّ المطلق معتبراً شرعاً، کالظّنون الخاصّة التی دلّ الدّلیل علی اعتبارها بالخصوص، فتأمّل.

إن قلت: حجیّة الشیء شرعاً مطلقاً لایوجب القطع بما أدّی إلیه من الحکم و لو ظاهراً، کما مرّ تحقیقه[1] و أنه لیس أثره إلا تنجّز الواقع مع الإصابة، و العذر مع عدمها، فیکون رجوعه إلیه مع انفتاح باب العلمی علیه أیضاً رجوعاً إلی الجاهل، فضلاً عما إذا انسدّ علیه.

قلت: نعم، إلّا أنّه عالم بموارد قیام الحجّة الشرعیّة علی الاحکام، فیکون من رجوع الجاهل إلی العالم.

إن قلت: رجوعه إلیه فی موارد فقد الأمارة المعتبرة عنده الّتی یکون المرجع فیها الأصول العقلیّة، لیس إلّا الرجوع إلی الجاهل.

قلت: رجوعه إلیه إنّما هو لأجل اطّلاعه علی عدم الأمارة الشّرعیّة فیها، و هو عاجز عن الاطّلاع علی ذلک، و أمّا تعیین ما هو حکم العقل و أنّه مع عدمها هو البراءة أو الاحتیاط، فهو إنما یرجع إلیه، فالمتّبع ما استقلّ به عقله و لو علی خلاف ما ذهب إلیه مجتهده، فافهم.

(۲۰) و کذلک لاخلاف و لاإشکال فی نفوذ حکم المجتهد المطلق إذا کان باب العلم أو العلمیّ له مفتوحاً، و أما إذا انسدّ علیه بابهما ففیه إشکال علی الصّحیح من تقریر المقدّمات علی نحو الحکومة، فإنّ مثله ـ کما أشرت آنفاً ـ لیس ممّن یعرف الأحکام، مع أنّ معرفتها معتبرة فی الحاکم، کما فی المقبولة[2]، إلّا أن یدّعی عدم القول بالفصل، و هو و ان کان غیر بعید، الّا انّه لیس

---

۱. کفایة الاصول، المقصد السادس، فی ضمن بیان الامارات غیر القطعیّة، ص ۲۷۷.

۲. روایة عمر بن حنظلة، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم؛ باب اختلاف الحدیث، الحدیث العاشر، ج ۱ ←

بمثابة يكون حجّة على عدم الفصل إلّا أن يقال بكفاية انفتاح باب العلم فى موارد الإجماعات و الضروريّات من الدّين أو المذهب، و المتواترات إذا كانت جملة يعتدّ بها، و إن انسدّ باب العلم بمعظم الفقه، فإنّه يصدق عليه حينئذٍ أنه ممّن روى حديثهم (عليهم السّلام) و نظر فى حلالهم (عليهم السّلام) و حرامهم (عليهم السّلام) و عرف أحكامهم (عليهم السّلام) عرفاً حقيقة. و أما قوله (عليه السلام) فى المقبولة «فإذا حكم بحكمنا» فالمراد أنّ مثله إذا حكم كان بحكمهم حكم، حيث كان منصوباً منهم، كيف و حكمه غالباً يكون فى الموضوعات الخارجية، و ليس مثل ملكيّة دار لزيد أو زوجيّة امرأة له من أحكامهم (عليهم السلام)، فصحة إسناد حكمه إليهم (عليهم السلام) إنّما هو لأجل كونه من المنصوب من قبلهم.

(٢١) و أما التجزّى فى الاجتهاد ففيه مواضع من الكلام:

الأول: فى إمكانه، و هو و إن كان محل الخلاف بين الأعلام إلّا أنّه لاينبغى الارتياب فيه، حيث كانت أبواب الفقه مختلفة مدركاً، و المدارک متفاوتة سهولة و صعوبة،[1] عقليّة و نقليّة، مع اختلاف الأشخاص فى الاطّلاع عليها، و فى طول الباع و قصوره بالنسبة إليها، فربّ شخص كثير الاطلاع و طويل الباع فى مدرک باب بمهارته فى النقليّات أو العقليّات، و ليس كذلک فى آخر لعدم مهارته فيها و ابتنائه عليها، و هذا بالضّرورة ربما يوجب حصول القدرة على الاستنباط فى بعضها لسهولة مدركه أو لمهارة الشخص فيه مع صعوبته، مع عدم القدرة على ما ليس كذلک، بل يستحيل حصول اجتهاد مطلق عادة غير مسبوق بالتجزّى؛ للزوم الطفرة. و بساطة الملكة و عدم قبولها التجزئة، لاتمنع من حصولها بالنسبة إلى بعض الأبواب، بحيث يتمكّن بها من الإحاطة بمداركه، كما إذا كانت هناک ملكة الاستنباط فى جميعها، و يقطع بعدم دخل ما فى سائرها به أصلاً، أو لايعتنى باحتماله لأجل الفحص بالمقدار اللازم الموجب للاطمئنان بعدم دخله، كما فى الملكة المطلقة، بداهة أنه لايعتبر فى استنباط مسألة معها من الاطلاع فعلاً على مدارک جميع المسائل، كما لايخفى.

الثانى: فى حجيّة ما يؤدّى إليه على المتّصف به، و هو أيضاً محلّ الخلاف، إلّا أن قضيّة أدّلة المدارک حجيّة، لعدم اختصاصها بالمتّصف بالاجتهاد المطلق، ضرورة أن بناء العقلاء على حجيّة

→

ص ٦٧، و الفروع من الكافى، باب كراهية الارتفاع الى قضاة الجور، الحديث الخامس، ج ٧ ص ٤١٢، تهذيب الاحكام، كتاب القضاء، الحديث ٥١٤، ج ٦ ص ٢١٨.

١. ن: صعوبة، من عقلية

الظواهر مطلقاً، و كذا ما دلّ على حجيّة خبر الواحد، غـايته تـقييده بـما إذا تـمكّن مـن دفـع معارضاته كما هو المفروض.

الثالث: فی جواز رجوع غير المتّصف به إليه فی كلّ مسألة اجتهد فيها، و هو أيـضاً مـحلّ الإشكال، من أنّه من رجوع الجاهل إلى العالم، فتعمّه أدّلة جواز التقليد، و من دعوى عدم إطلاق فيها، و عدم إحراز أنّ بناء العقلاء أو سيرة المتشرّعة على الرجوع الى مثله أيضاً، و ستعرف[1] إن شاءالله تعالى ما هو قضيّة الأدلّة.

و أما جواز حكومته و نفوذ فصل خصومته فأشكل، نعم لايبعد نفوذه فيما إذا عرف جملة معتدّة بها و اجتهد فيها، بحيث يصحّ أن يقال فی حقّه عرفاً أنه ممّن عرف أحكامهم، كما مرّ[2] فی المجتهد المنسدّ عليه باب العلم و العلمی فی معظم الأحكام.

[۳] فصل [فی ما يحتاج اليه الاجتهاد]

(۲۲) لايخفى احتياج الاجتهاد الى معرفة العلوم العربيّة فی الجملة و لو بأن يقدر على معرفة ما يبتنی عليه الاجتهاد فی المسألة، بالرّجوع الى ما دوّن فيه، و معرفة التفسير كذلک.

و عمدة ما يحتاج إليه هو علم الأصول، ضرورة أنه ما من مسألة الّا و يحتاج فی استنباط حكمها الى قاعدة أو قواعد برهن عليها فی الأصول، أو برهن عليها مقدمّة فی نـفس المسألة الفرعيّة، كما هو طريقة الأخبارى، و تدوين تلک القواعد المحتاج إليها على حدة لايوجب كونها بدعة، و عدم تدوينها فی زمانهم (عليهم السلام) لايوجب ذلک، و إلّا كان تدوين الفقه و النحو و الصرف بدعة.

و بالجملة لامحيص لأحد فی استنباط الأحكام الفـرعيّة مـن أدلّـتها إلّا الرجـوع إلى مـا بنى عليه فی المسائل الأصوليّة، و بـدونه لايكـاد يـتمكّن مـن اسـتنباط و اجـتهاد، مـجتهداً كان أو أخباريّاً. نعم يختلف الاحتياج إليها بحسب اختلاف المسائل و الإزمنة و الأشـخاص، ضرورة خفّة مؤونة الاجتهاد فی الصدر الأوّل، و عدم حاجته إلى كثير مـمّا يـحتاج إليـه فـی الأزمنة اللاحقة، مما لايكاد يحقّق و يختار عادة إلاّ بـالرجـوع الى مـا دوّن فـيه مـن الكـتب الأصوليّة.

[۴] فصل [فی التخطئة و التصويب]

(۲۳) اتّفقت الكلمة على التخطئة فی العقليّات، و اختلفت فی الشـرعيّات، فـقال أصـحابنا

---

۱. فی الفصل السابع ۲. فی اواسط هذا الفصل

بالتخطئة فيها أيضاً، و أنّ له تبارک و تعالى فى كلّ مسألة حكم يؤدّى إليه الاجتهاد تارة و إلى غيره أخرى.

و قال مخالفونا بالتّصويب، و أنّ له تعالى أحكاماً بعدد آراء المجتهدين، فما يؤدّى إليه الاجتهاد هو حكمه تبارک و تعالى، و لايخفى أنه لايكاد الاجتهاد فى حكم المسألة إلاّ إذا كان لها حكم واقعاً، حتى صار المجتهد بصدد استنباطه من أدلّته، و تعيينه بحسبها ظاهراً، فلو كان غرضهم من التصويب هو الالتزام بإنشاء أحكام فى الواقع بعدد الآراء ـ بأن تكون الأحكام المؤدّى إليها الاجتهادات أحكاماً كما هى ظاهريّة ـ فهو و إن كان خطأ من جهة تواتر الأخبار، و إجماع أصحابنا الأخيار على أن له تبارک و تعالى فى كل واقعة حكماً يشترک فيه الكلّ، إلّا أنّه غير محال، و لو كان غرضهم منه الالتزام بإنشاء الأحكام على وفق آراء الأعلام بعد الاجتهاد، فهو مما لايكاد يعقل، فكيف يتفحصّ عمّا لايكون له عين و لاأثر، أو يستظهر من الآية أو الخبر، إلّا أن يراد التصويب بالنسبة الى الحكم الفعلى، و أنّ المجتهد و إن كان يتفحصّ عمّا هو الحكم واقعاً و إنشاءً، إلّا أنّ ما أدّى إليه اجتهاده يكون هو حكمه الفعلى حقيقة، و هو ممّا يختلف باختلاف الآراء ضرورة، و لايشترک فيه الجاهل و العالم بداهة، و ما يشتركان فيه ليس بحكم حقيقةً بل إنشاء، فلااستحالة فى التّصويب بهذا المعنى، بل لامحيص عنه فى الجملة بناءً على اعتبار الأخبار من باب السّببيّة و الموضوعيّة كما لايخفى، و ربما يشير إليه ما اشتهرت بيننا أن ظنيّة الطريق لاينافى قطعيّة الحكم.

نعم بناءً على اعتبارها من باب الطريقيّة، كما هو ذلک، فمؤديّات الطّرق و الامارات المعتبرة ليست بأحكام حقيقيّة نفسيّة، و لو قيل بكونها أحكاماً طريقيّة، و قد مرّ[1] غير مرة إمكان منع كونها أحكاماً كذلک أيضاً، و أنّ قضيّة حجيّتها ليس إلا تنجّز [تنجيز] مؤديّاتها عند إصابتها، و العذر عند خطئها، فلايكون حكم أصلاً إلّا الحكم الواقعى، فيصير منجّزاً فيما قام عليه حجّة من علم أو طريق معتبر، و يكون غير منجّز بل غير فعلى فيما لم تكن هناک حجّة مصيبة، فتأمّل جيّداً.

[۵] فصل [فى اضمحلال الاجتهاد السابق]

(۲۴) إذا اضمحلّ الاجتهاد بتبدّل الرأى الأوّل بالآخر أو بزواله بدونه، فلاشبهة فى عدم

---

۱. كفاية الاصول، فى دفع الايراد عن إمكان التعبد بالإمارة غير القطعيّة / ص ۲۷۷ و فى التنبيه الثانى من تنبيهات الاستصحاب / ص ۴۰۵.

العبرة به فی الأعمال اللاحقة، و لزوم اتّباع اجتهاد اللاحق مطلقاً أو الاحتیاط فیها، و أمّا الأعمال السّابقة الواقعة علی وفقه المختلّ فیها ما اعتبر فی صحتّها بحسب هذا الاجتهاد، فلابدّ من معاملة البطلان معها فیما لم ینهض دلیل علی صحّة العمل فیما إذا اختلّ فیه لعذر، کما نهض فی الصّلاة و غیرها، مثل: لاتعاد[1]، و حدیث الرفع[2]، بل الاجماع علی الإجزاء فی العبادات علی ما ادّعی.

و ذلک فیما کان بحسب الاجتهاد الأوّل قد حصل القطع بالحکم و قد اضمحلّ واضح؛ بداهة أنه لاحکم معه شرعاً، غایته المعذوریّة فی المخالفة عقلا، و کذلک فیما کان هناک طریق معتبر شرعاً علیه بحسبه، و قد ظهر خلافه بالظّفر بالمقیّد أو المخصّص أو قرینة المجاز أو المعارض، بناءً علی ما هو التحقیق من اعتبار الأمارات من باب الطریقیّة، قیل بأنّ قضیة اعتبارها انشاء احکام طریقیّة أم لا، علی ما مرّ[3] منّا غیر مرة، من غیر فرق بین تعلّقه بالأحکام أو بمتعلّقاتها، ضرورة أن کیفیّة اعتبارها فیهما علی نهج واحد، و لم یعلم وجه للتفصیل بینهما، کما فی الفصول[4]، و أنّ المتعلّقات لاتتّحمل اجتهادین بخلاف الأحکام، إلّا حسبان أنّ الأحکام قابلة للتغیّر و التبدّل، بخلاف المتعلّقات و الموضوعات، و أنت خبیر بأن الواقع واحد فیهما، و قد عیّن أوّلاً بما ظهر خطؤه ثانیاً، و لزوم العسر و الحرج و الهرج و المرج المخلّ بالنظام و الموجب للمخاصمة بین الأنام، لو قیل بعدم صحة العقود و الإیقاعات و العبادات الواقعة علی طبق الاجتهاد الأول الفاسدة بحسب الاجتهاد الثّانی، و وجوب العمل علی طبق الثانی، من عدم ترتیب الأثر علی المعاملة و إعادة العبادة، لایکون إلّا أحیاناً، و أدلّة نفی العسر لاینفی[5] إلّا خصوص ما لزم منه العسر فعلاً، مع عدم اختصاص ذلک بالمتعلّقات، و لزوم العسر فی الأحکام کذلک أیضاً لو قیل بلزوم ترتیب الأثر علی طبق الاجتهاد الثّانی فی الأعمال السابقة، و باب الهرج و المرج ینسدّ بالحکومة و فصل الخصومة. و بالجملة لایکون التّفاوت بین الأحکام و متعلّقاتها، بتحمّل الاجتهادین و عدم التحمّل بیّناً و لامبیّناً، بما یرجع الی محصّل فی کلامه ـ زید فی علوّ مقامه ـ فراجع و تأمّل.

---

۱. من لایحضره الفقیه، باب احکام السهوفی الصلوة، الحدیث ۹۹۱، ج ۱ ص ۳۳۹، و التهذیب: ۱۵۲/۲، الباب ۹، الحدیث ۵۵.

۲. الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ما رفع عن الامّة، الحدیث ۲، ج ۲ ص ۴۶۳، الفقیه ۳۶/۱، الباب ۱۴، الحدیث ۴، الخصال ۴۱۷/۲، باب التسعة.

۳. کفایة الاصول، المقصد السادس، فی بیان امکان التعبّد بالامارة الغیر العلمیّة شرعاً، ص ۲۷۷.

۴. الفصول: ۴۰۹، فی فصل رجوع المجتهد عن الفتوی.

۵. ن: لاتنفی.

و أمّا بناءً على اعتبارها من باب السببيّة و الموضوعيّة، فلامحيص عن القول بصحّة العمل على طبق الاجتهاد الأوّل، عبادةً كان أو معاملةً، و كون مؤدّاه ـ ما لم‌يضمحلّ ـ حكماً حقيقة، و كذلك الحال إذا كان بحسب الاجتهاد الأوّل مجرى الاستصحاب أو البراءة النقليّة، و قد ظفر فى الاجتهاد الثانى بدليل على الخلاف، فإنه عمل بما هو وظيفته على تلك الحال، و قد مرّ فى مبحث الإجزاء تحقيق المقال، فراجع هناك[1].

[۶] فصل فى التقليد

(۲۵) و هو أخذ قول الغير و رأيه للعمل به فى الفرعيّات، أو للالتزام به فى الاعتقاديّات تعبّداً، بلامطابقة دليل على رأيه، و لايخفى أنه لاوجه لتفسيره بنفس العمل، ضرورة سبقه عليه، و إلّا كان بلاتقليد، فافهم.

ثمّ إنّه لايذهب عليك أنّ جواز التقليد و رجوع الجاهل الى العالم فى الجملة يكون بديهيّاً جِبِلّيّاً فطريّاً لايحتاج إلى دليل، و إلاّ لزم سدّ باب العلم به على العامّى مطلقاً غالباً، لعجزه عن معرفة ما دلّ عليه كتاباً و سنّةً، و لايجوز التقليد فيه أيضاً، و إلاّ لدار أو تسلسل، بل هذه هى العمدة فى أدلته، و اغلب ماعداه قابل للمناقشة لبعد تحصيل الاجماع فى مثل هذه المسألة ممّا يمكن أن يكون القول فيه لأجل كونه من الأمور الفطريّة الارتكازيّة، و المنقول منه غير حجّة فى مثلها، و لو قيل بحجيّتها فى غيرها، لوهنه بذلك.

و منه قد انقدح إمكان القدح فى دعوى كونه من ضروريّات الدين، لاحتمال أن يكون من ضروريّات العقل و فطريّاته لا من ضروريّاته، و كذا القدح فى دعوى[2] سيرة المتديّنين.

و أما الآيات، فلعدم دلالة آية النفر[3] و السؤال[4] على جوازه، لقوّة احتمال أن يكون الإرجاع لتحصيل العلم لاللأخذ تعبّداً، مع أن المسؤول فى آية السّؤال هم أهل الكتاب كما هو ظاهرها، أو أهل بيت العصمة الأطهار كما فسّر به فى الأخبار[5].

(۲۶) نعم لابأس بدلالة الأخبار عليه بالمطابقة أو الملازمة، حيث دلّ بعضها[6] على وجوب

---

۱. كفاية الاصول، المقصد الاول، الفصل الثالث، الموضع الثانى، المقام الثانى، ص ۸۶.
۲. الفصول: ۴۱۱ فى فصل جواز التقليد. ۳. التوبة: ۱۲۲. ۴. النحل: ۴۳.
۵. الكافى، كتاب الحجّة الباب ۲۰، الأحاديث، ج ۱ ص ۲۱۰.
۶. الوسائل، الباب ۱۱ من أبواب صفات القاضى، الأحاديث: ۴، ۵، ۹، ۱۵، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۴۲، ۴۵ و الباب ۱۲، الحديث ۵۴.

اتّباع قول العلماء، و بعضها[1] علی أن للعوام تقلید العلماء، و بعضها[2] علی جواز الإفتاء مفهوماً مثل ما دلّ علی المنع عن الفتوی بغیر علم[3]، أو منطوقاً مثل ما دلّ علی إظهاره (علیه السلام) المحبّة لأن یری فی أصحابه من یفتی الناس بالحلال و الحرام[4].

لایقال: إن مجرّد إظهار الفتوی للغیر لایدلّ علی جواز أخذه و اتّباعه.

فإنّه یقال: إنّ الملازمة العرفیّة بین جواز الافتاء و جواز اتّباعه واضحة، و هذا غیر وجوب إظهار الحقّ و الواقع، حیث لاملازمة بینه و بین وجوب أخذه تعبّداً، فافهم و تأمّل.

و هذه الأخبار علی اختلاف مضامینها و تعدّد أسانیدها، لایبعد دعوی القطع بصدور بعضها، فیکون دلیلاً قاطعاً علی جواز التقلید، و إن لم یکن کلّ واحد منها بحجّة، فیکون مخصّصاً لما دلّ علی عدم جواز اتّباع غیر العلم و الذّم علی التقلید، من الآیات و الروایات.

قال الله تبارک و تعالی: «ولاتقفُ ما لیس لکَ به علم»[5] و قوله تعالی: «إنّا وجدنا آباءنا علی أُمّة و إنّا علی آثارهم مقتدون»[6] مع احتمال أنّ الذّم إنما کان علی تقلیدهم للجاهل، أو فی الأصول الاعتقادیة الّتی لابّد فیها من الیقین، و امّا قیاس المسائل الفرعیّة علی الاصول الاعتقادیة فی أنّه کما لایجوز التقلید فیها مع الغموض فیها کذلک لایجوز فیها بالطّریق الأولی لسهولتها، فباطل، مع أنه مع الفارق، ضرورة أن الأصول الاعتقادیة مسائل معدودة، بخلافها فإنّها مما لاتعدّ و لاتحصی، و لایکاد یتیسّر من الاجتهاد فیها فعلاً طول العمر إلا للأوحدیّ فی کلّیّاتها، کما لایخفی.

[۷] فصل [فی وجوب تقلید الاعلم]

(۲۷) إذا علم المقلّد اختلاف الأحیاء فی الفتوی مع اختلافهم فی العلم و الفقاهة، فلابّد من الرجوع إلی الأفضل إذا احتمل تعیّنه، للقطع بحجیّته و الشّکّ فی حجیّة غیره، و لاوجه لرجوعه الی الغیر فی تقلیده، إلّا علی نحو دائر. نعم لابأس برجوعه إلیه إذا استقلّ عقله بالتساوی، و

---

۱. الاحتجاج: ۴۵۷/۲ فی احتجاجات أبی محمد العسکری و جاء فی الوسائل: ۹۴/۱، الباب ۱۰ من أبواب صفات القاضی، الحدیث ۲۰.

۲. الوسائل، الباب ۴ من أبواب صفات القاضی، الأحادیث: ۱، ۲، ۳، ۳۱، ۳۳ و الباب ۶، الحدیث ۴۸. و الباب ۹، الحدیث ۲۳ و الباب ۱۱، الحدیث ۱۲.

۳. الوسائل، الباب ۴ من ابواب صفات القاضی، الاحادیث، ۱، ۲، ۳، ۳۱، ۳۳ و الباب ۶ الحدیث ۴۸ و الباب ۱۱ الحدیث ۱۲.

۴. الوسائل: ۱۴۸/۲۷، الباب ۱۱ من أبواب صفات القاضی، الحدیث ۳۶؛ مستدرک الوسائل، الباب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، الحدیث ۳۶. ۵. الإسراء: ۳۶. ۶. الزخرف: ۲۳.

جواز الرجوع إليه أيضاً، أو جوّز له الأفضل بعد رجوعه إليه، هذا حال العاجز عن الاجتهاد فی تعيين ما هو قضية الإدلّة فی هذه المسألة.

و أمّا غيره، فقد اختلفوا فی جواز تقليد[1] المفضول و عدم جوازه، ذهب بعضهم إلى الجواز[2]، و المعروف بين الأصحاب ـ على ما قيل[3] ـ عدمه و هو الاقوى، للأصل، و عدم دليل على خلافه، و لاإطلاق فی أدّلة التقليد بعد الغضّ عن نهوضها على مشروعيّة أصله، لوضوح أنّها تكون بصدد بيان أصل جواز الأخذ بقول العالم لا فی كلّ حال، من غير تعرّض أصلاً لصورة معارضته بقول الفاضل، كما هو شأن سائر الطرق و الأمارات على ما لايخفى.

و دعوى[4] السّيرة على الأخذ بفتوى أحد المخالفين فی الفتوى من دون فحص عن أعلميّته مع العلم بأعلميّة أحدهما، ممنوعة.

و لاعسر فی تقليد الأعلم، لاعليه لأخذ فتاواه من رسائله و كتبه، و لالمقلّديه لذلك أيضاً، و ليس تشخيص الأعلميّة بأشكل من تشخيص أصل الاجتهاد، مع أن قضيّة نفی العسر الاقتصار على موضع العسر، فيجب فيما لايلزم منه عسر، فتأمّل جيّداً.

(۲۸) و قد استدلّ للمنع أيضاً بوجوه:

احدها[5]: نقل الإجماع على تعيّن تقليد الأفضل.

ثانيها[6]: الأخبار الدالّة على ترجيحه مع المعارضة، كما فی المقبولة[7] و غيرها[8]، أو على اختياره للحكم بين الناس، كما دلّ عليه المنقول عن أميرالمؤمنين (عليه السلام): «اختر للحكم بين الناس أفضل رعيّتک»[9].

---

۱. فی ب: تقديم.

۲. جماعة ممّن تأخّر عن الشّهيد الثانی تبعاً للحاجبی و العضدی و القاضی و جماعة من الاصوليين و الفقهاء فيما حكی عنهم و جملة من متأخّری اصحابنا، راجع مطارح الانظار /۲۷۲.

۳. و القائل الشيخ الانصاری، مطارح الانظار /۲۷۲.

۴. راجع شرح مختصر الأصول / ۴۸۴.

۵. مطارح الأنظار / ۲۷۵ هداية فی ذكر احتجاج المانعين.

۶. مفاتيح الأصول / ۶۲۷؛ مطارح الانظار /۲۷۶.

۷. الاصول من الكافی. كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، الحديث العاشر، ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸، من لايحضره الفقيه، كتاب القضايا و الاحكام، باب الاتفاق على عدلين فی الحكومة، الحديث الثانی، ج ۳ ص ۸.

۸. التهذيب ۳۰۱/۶، الباب ۹۲، الحديث ۵۰ و ۵۱؛ الفقيه ۳: ۸، الباب ۹ الحديث ۱.

۹. نهج البلاغة، الرسالة ۵۳، فی كتابه (عليه السلام) للأشتر النخعی، ۴۳۴.

ثالثها[1]: إن قول الأفضل أقرب من غيره جزماً، فيجب الأخذ به عند المعارضة عقلاً.

و لايخفى ضعفها:

أما الأوّل: فلقوّة احتمال أن يكون وجه القول بالتعيين للكلّ أو الجلّ هو الأصل، فلامجال لتحصيل الإجمال مع الظفر بالاتّفاق، فيكون نقله موهوناً، مع عدم حجيّة نقله و لو مع عدم وهنه.

و أما الثّانی: فلأنّ الترجيح مع المعارضة فی مقام الحكومة، لأجل رفع الخصومة الّتی لاتكاد ترتفع إلا به، لايستلزم التّرجيح فی مقام الفتوى، كما لايخفى.

و أما الثالث: فممنوع صغرى و كبرى، أما الصّغرى فلأجل أن فتوى غيرالأفضل ربما يكون أقرب من فتواه، لموافقته لفتوى من هو أفضل منه ممّن مات، و لايصغىٰ إلى أن فتوى الأفضل اقرب فی نفسه، فانه لوسلّم انّه كذلک الّا انّه ليس بصغرى لما ادّعى عقلاً من الكبرى؛ بداهة انّ العقل لايرى تفاوتاً بين ان تكون الاقربيّة فی الامارة لنفسها، اولاجل موافقتها لامارة اخـرى، كمالا يخفى.

و اما الكبرى فلانّ ملاک حجيّة قول الغير تعبّداً و لو على نحو الطريقيّة، لم يعلم انّه القرب من الواقع، فلعلّه يكون ماهو فی الافضل و غيره سيّان، و لم‌يكن لزيادة القرب فی أحدهما دخل أصلاً. نعم لو كان تمام الملاک هو القرب، كما إذا كان حجّة بنظر العقل، لتعيّن الأقـرب قـطعاً، فافهم.

[۸] فصل [فی اشتراط حياة المفتی]

(۲۹) اختلفوا فی اشتراط الحياة فی المفتی، و المعروف بين الأصحاب[2] الاشـتراط و بـين العامّة[3] عدمه، و هو خيرة الأخباريين، و بعض المجتهدين من أصحابنا[4]، و ربما نقل تفاصيل:

منها: التفصيل بين البدوی فيشترط، و الاستمرارى فلايشترط[5]، و المختار ما هو المـعروف

---

۱. الذريعة ۲: ۸۰۱، فی باب الاجتهاد، فصل صفة المفتی و المستفتی؛ المعالم / ۲۴۶.

۲. راجع مسالک الأفهام ۳: ۱۰۹، فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنكر. و قواعد الأحكـام ۱۱۹ كـتاب الجهاد، فی المقصد الخامس.

۳. شرح البدخشی ۳: ۲۸۷ و الإبهاج فی شرح المنهاج ۳: ۲۶۸ و فواتح الرحموت ۲: ۴۰۷.

۴. «ذهب الاسترابادی و القاسانی فيما حكی عنهما الى الجواز مطلقاً و نسبه الشهيد فی محكیّ الذكرى الى بعض و هو المحكیّ عن القمی فی حجّة الاسلام و الجزائری فی منبع الحياة...» مطارح الانظار / ۲۸۰.

۵. «لا فرق عندنا و عندالمشهور فی اشتراط حياة المجتهد بين التقليد الابتدائی و الاستمراری و لكن حدث لبعض مشايخنا فی الاصول كصاحب الفصول و بعض من يقاربه فی الزمان قول بالفصل بينهما» مطارح الانظار / ۲۹۳.

بین الأصحاب، للشک فی جواز تقلید المیّت، و الأصل عدم جوازه، و لامخرج عن هذا الأصل، إلا ما استدلّ به المجوّز علی الجواز من وجوه ضعیفة.

منها: استصحاب جواز تقلیده فی حال حیاته[1]، و لایذهب علیک أنّه لامجال له، لعدم بقاء موضوعه عرفاً، لعدم بقاء الرأی معه، فإنه متقوّم بالحیاة بنظر العرف، و إن لم‌یکن کذلک واقعاً، حیث أنّ الموت عند أهله موجب لانعدام المیّت و رأیه، و لاینافی ذلک صحّة استصحاب بعض أحکام حال حیاته،کطهارته و نجاسته و جواز نظر زوجته إلیه، فإنّ ذلک إنما یکون فیما لایتقوّم بحیاته عرفاً بحسبان بقائه ببدنه الباقی بعد موته، و إن احتمل أن یکون للحیاة دخل فی عروضه واقعاً، و بقاء الرأی لابدّ منه فی جواز التقلید قطعاً، و لذا لایجوز التقلید فیما إذا تبدّل الرأی أو ارتفع، لمرض أو هرم إجماعاً.

و بالجملة یکون انتفاء الرأی بالموت بنظر العرف بانعدام موضوعه، و یکون حشره فی القیامة إنما هو من باب إعادة المعدوم، و إن لم‌یکن کذلک حقیقة، لبقاء موضوعه، و هو النفس الناطقة الباقیة حال الموت لتجرّده، و قد عرفت فی باب الاستصحاب[2] أن المدار فی بقاء الموضوع و عدمه هو العرف، فلایجدی بقاء النفس عقلاً فی صحّة الاستصحاب مع عدم مساعدة العرف علیه، و حسبان أهله أنّها غیر باقیة و إنما تعاد یوم القیامة بعد انعدامها، فتأمل جیداً.

لایقال: نعم، الاعتقاد و الرأی و إن کان یزول بالموت لانعدام موضوعه، إلا أن حدوثه فی حال حیاته کافٍ فی جواز تقلیده فی حال موته، کما هو الحال فی الروایة.

فإنّه یقال: لاشبهة فی أنّه لابدّ فی جوازه من بقاء الرأی و الاعتقاد، و لذا لو زال بجنون أو تبدّل و نحو هما لما جاز قطعاً، کما أُشیر إلیه آنفاً. هذا بالنسبة إلی التقلید الابتدائی.

و أمّا الاستمراری، فربما یقال بأنّه قضیة استصحاب الأحکام التی قلّده فیها، فإنّ رأیه و إن کان مناطاً لعروضها و حدوثها، إلّا أنّه عرفاً من أسباب العروض لا من مقوّمات الموضوع و المعروض، و لکنّه لایخفی أنه لایقین بالحکم شرعاً سابقاً، فإنّ جواز التقلید إن کان بحکم العقل و قضیّة الفطرة کما عرفت فواضح، فإنّه لایقتضی أزید من تنّجز ما أصابه من التکلیف و العذر فیما أخطأ، و هو واضح. و إن کان بالنقل فکذلک، علی ما هو التحقیق من أن قضیّة الحجیّة شرعاً لیس إلّا ذلک، لاانشاء أحکام شرعیّة علی طبق مؤدّاها، فلامجال لاستصحاب ما قلّده،

---

۱. استدلّ به السید الطباطبایی فی مفاتیح الأصول / ۶۲۴، فی التنبیه الأول من تقلید المیّت.
۲. کفایة الاصول، اوایل الاستصحاب / ۳۸۶.

لعدم القطع به سابقاً، إلّا علی ما تکلّفنا فی بعض تنبیهات الاستصحاب[1]، فراجع، ولا دلیل علی حجیّة رأیه السابق فی اللاحق.

و أما بناءً علی ما هو المعروف بینهم، من کون قضیة الحجیّة الشرعیّة جعل مثل ما أدّت إلیه من الأحکام الواقعیة التکلیفیّة اوالوضعیّة شرعاً فی الظاهر، فلاستصحاب ما قلّده من الاحکام و إن کان مجال، بدعوی بقاء الموضوع عرفاً، لأجل کون الرأی عند أهل العرف من أسباب العروض لا من مقوّمات المعروض، إلّا أن الإنصاف عدم کون الدعوی خالیة عن الجزاف، فإنه من المحتمل ـ لولا المقطوع ـ أن الأحکام التقلیدیه عندهم أیضاً لیست أحکاماً لموضوعاتها بقول مطلق، بحیث عدّ من ارتفاع الحکم عندهم من موضوعه، بسبب تبدّل الرأی و نحوه، بل إنّما کانت أحکاماً لها بحسب رأیه، بحیث عدّ من انتفاء الحکم بانتفاء موضوعه عندالتبدّل و مجرّد احتمال ذلک یکفی فی عدم صحّة استصحابها، لاعتبار إحراز بقاء الموضوع ولو عرفاً، فتأمّل جیداً.

هذا کلّه مع إمکان دعوی أنه إذا لم یجز البقاء علی التقلید بعد زوال الرأی، بسبب الهرم أو المرض إجماعاً، لم یجز فی حال الموت بنحو أولی قطعاً، فتأمّل.

و منها: إطلاق الآیات[2] الدالّة علی التقلید.

و فیه ـ مضافاً إلی ما أشرنا إلیه من عدم دلالتها علیه ـ منع إطلاقها علی تقدیر دلالتها، و إنّما هو مسوق لبیان أصل تشریعه کما لایخفی. و منه انقدح حال إطلاق ما دلّ من الروایات علی التقلید[3]، مع إمکان دعوی الانسباق[4] الی حال الحیاة فیها.

و منها: دعوی[5] أنّه لادلیل علی التقلید إلّا دلیل الانسداد، و قضیّته جواز تقلید المیّت کالحیّ بلاتفاوت بینهما أصلاً، کما لایخفی.

و فیه أنه لایکاد تصل النوبة إلیه، لماعرفت من دلیل العقل و النقل علیه.

---

۱. التنبیه الثانی، کفایة الاصول / ۴۰۵.

۲. آیة النفر / التوبة: ۱۲۲ و آیة السؤال / النحل: ۴۳ و آیة الکتمان / البقرة: ۱۵۹ و آیة النبأ / الحجرات:۵.

۳. إکمال الدین و إتمام النعمة: ۴۸۳/۲، باب ذکر التوقیعات، الحدیث ۴ و للمزید راجع الوسائل: ۱۰۱/۱۸، الباب ۱۱ من أبواب صفات القاضی، الحدیث ۹.

۴. ث: الانسیاق

۵. استدل به المحقّق القمی (ره) قوانین الأصول: ۲۶۶/۲ فی قانون عدم اشتراط مشافهة المفتی، عند قوله: بل الدلیل علیه هو ما ذکرنا من البرهان.. الخ.

و منها[1]: دعوى السيرة على البقاء، فإنّ المعلوم من أصحاب الإئمّة (عليهم السلام) عدم رجوعهم عمّا أخذوه تقليداً بعد موت المفتى.

و فيه منع السيرة فيما هو محل الكلام، و أصحابهم (عليهم السلام) إنما لم‌يرجعوا عمّا أخذوه من الأحكام لأجل أنّهم غالباً إنّما كانوا يأخذونها ممّن ينقلها عنهم (عليهم السلام) بلاواسطة أحد، أو معها من دون دخل رأى الناقل فيه أصلاً، و هو ليس بتقليد كما لايخفى، و لم‌يعلم ألى الآن حال من تعبّد بقول غيره و رأيه، أنه كان قد رجع أو لم‌يرجع بعد موته.

[و منها[2]: غير ذلک ممالايليق بأن يسطر أو يذكر][3].

---

١. مطارح الأنظار: ٢٩٥ فى أدلّة القائلين بجواز الاستمرار على تقليد الميّت.

٢. راجع مفاتيح الأصول للسيد المجاهد: ٦٢٢ فى مفتاح: اختلفوا فى جواز تقليد المجتهد الميّت عند ذكره أدلة المجوزين؛ و مطارح الانظار / ٢٨٥.

٣. اثبتناها فى «ب» و شطب عليها المصنف فى «أ».

قاعدتان فقيتّهان

قاعدة لاضرر[1]

(٣٠) ثم إنه لابأس بصرف الكلام إلى بيان قاعدة الضرر و الضرار على نحو الاقتصار، و توضيح مدركها و شرح مفادها، و إيضاح نسبتها مع الأدلة المثبتة للأحكام الثابتة للموضوعات بعناوينها الأوّلية أو الثانوية، و إن كانت اجنبيّة عن مقاصد الرسالة[2]، إجابة لالتماس بعض الأحبّة، فأقول و به أستعين:

[١. توضيح مدركها] إنه قد استدل عليها بأخبار كثيرة:

منها: موثّقة زرارة، عن أبى جعفر عليه السلام: «إنّ سمرة بن جندب كان له عذق فى حائط لرجل من الأنصار، و كان منزل الأنصارى بباب البستان، و كان سمرة يمرّ إلى نخلته و لايستأذن، فكلّمه الأنصارى أن يستأذن إذا جاء فأبى سمرة، فجاء الأنصارى إلى النبى (صلّى‌الله عليه و آله) فشكى إليه، فأخبر بالخبر، فأرسل رسول الله و أخبره بقول الأنصارى و ما شكاه، فقال: إذا أردت الدخول فاستأذن، فأبى، فلمّا أبى فساومه حتى بلغ من الثمن ما شاءالله، فأبى أن يبيعه، فقال: لک بها عذق فى الجنّة، فأبى أن يقبل، فقال رسول الله (صلّى الله عليه و آله) للأنصارى: اذهب فاقلعها وارم بها إليه، فإنّه لاضرر و لاضرار»[3].

و فى رواية الحذّاء عن أبى جعفر عليه السلام مثل ذلک، إلا أنه فيها بعد الإباء «ما أراک يا

---

١. كفاية الاصول، المقصد السابع فى الاصول العملية، آخر الخاتمة فى شرائط الاصول

٢. اى كفاية الاصول

٣. التهذيب ٧: ١٤٦، الحديث ٣٦ من باب بيع الماء؛ الكافى ٥: ٢٩٢، الحديث ٢ من باب الضرار؛ الفقيه ٣: ٢٣٣، الحديث ٣٨٥٩، باب المضاربة.

سمرة إلا مضاراً، إذهب يا فلان فاقلعها و ارم بها وجهه»[1] إلى غير ذلک من الروايات الواردة فی قصة سمرة و غيرها[2]. و هی كثيرة و قد ادّعی[3] تواترها، مع اختلافها لفظاً و مورداً، فليكن المراد به تواترها إجمالاً، بمعنى القطع بصدور بعضها، و الانصاف أنه ليس فی دعوى التواتر كذلک جزاف، و هذا مع استناد المشهور إليها موجب لكمال الوثوق بها و انجبار ضعفها، مع أن بعضها موثّقة، فلامجال للإشكال فيها من جهة سندها، كما لايخفى.

(٣١) [٢. شرح مفادها] و أما دلالتها، فالظاهر أن الضرر هو ما يقابل النفع، من النقص فی النفس أو الطرف أو العرض أو المال، تقابل العدم و الملكة، كما أنّ الأظهر أن يكون الضرار بمعنى الضرر جیء به تأكيداً، كما يشهد به إطلاق المُضارّ على سمرة، و حكی عن النهاية[4] لا فعل الاثنين، و إن كان هو الأصل فی باب المفاعلة، و لاالجزاء على الضرر، لعدم تعاهده من باب المفاعلة، و بالجملة لم‌يثبت له معنى آخر غير الضرر.

كما أن الظاهر أن يكون «لا» لنفی الحقيقة، كما هو الأصل فی هذا التركيب حقيقةً أو ادّعاءً، كنايةً عن نفی الآثار، كما هو الظاهر من مثل: «لاصلاة لجار المسجد إلا فی المسجد»[5] و «يا أشباه الرجال و لارجال»[6] فإن قضيّة البلاغة فی الكلام هو إرادة نفی الحقيقة ادعاءً، لانفی الحكم أو الصفة، كما لايخفى. و نفی الحقيقة ادعاءً بلحاظ الحكم أو الصفة غير نفی أحدهما ابتداءً مجازاً فی التقدير أو فی الكلمة، ممّا لايخفى على من له معرفة بالبلاغة.

و قد انقدح بذلک بُعد إرادة نفی الحكم الضررى[7]، أو الضرر الغير المتدارک[8]، أو إرادة النهی من النفی جداً[9]، ضرورة بشاعة استعمال الضرر و إرادة خصوص سبب من أسبابه، أو خصوص

---

١. الفقيه ٣: ١٠٣، الحديث ٣٤٢٣، باب حكم الحريم.
٢. الفقيه ٣: ٧٦ الحديث ٣٣٦٨، باب الشفعة؛ الكافی ٥: ٢٨٠ الحديث ٤ باب الشفعة؛ التهذيب ٧: ١٦٤، الحديث ٤ من باب الشفعة.
٣. ايضاح الفوائد: فخر المحققين ٢: ٤٨ الفصل السابع من الرهن.
٤. النهاية لابن الاثير ٣: ٨١ مادة ضرر. و فيها «الضرار: فعل الاثنين.... و قيل هما بمعنى، و تكرارهما للتأكيد».
٥. دعائم الإسلام ١: ١٤٨ فی ذكر المساجد.
٦. نهج البلاغة، الخطبة ٢٧ ص ٢٧.
٧. التزم به الشيخ فی فرائد الاصول / ٣١٤ فی الشرط الثانی المحكی عن الفاضل التونی من شروط اصالة البراءة، و كذا فی رسالة قاعدة لاضرر المطبوعة فی المكاسب / ٣٧٣.
٨. ذهب اليه الفاضل التونی (ره)، الوافية / ٧٩، فی شروط التمسّک بأصالة البراءة.
٩. اختاره السيد ميرفتّاح، العناوين / ١٩٨، العنوان العاشر؛ و مال اليه شيخ الشريعة الاصفهانی، قاعدة لاضرر و لاضرار، ٤٤.

الغير المتدارک منه، و مثله لو أُريد ذاک بنحو التقييد، فإنه و إن لم‌يكن ببعيد، إلا أنه بلادلالة عليه غير سديد، و إرادة النهى من النفى و إن كان ليس بعزيز، إلّا نه لم‌يعهد من مثل هذا التركيب، و عدم إمكان إرادة نفى الحقيقة حقيقة لايكاد يكون قرينة على إرادة واحد منها، بعد إمكان حمله على نفيها ادعاءً، بل كان هو الغالب فى موارد استعماله.

ثم الحكم الذى أُريد نفيه بنفى الضرر هو الحكم الثابت للأفعال بعناوينها، أو المتوهّم ثبوته لها كذلک فى حال الضرر لاالثابت له بعنوانه، لوضوح أنه العلّة للنفى، و لايكاد يكون الموضوع يمنع عن حكمه و ينفيه بل يثبته و يقتضيه.

(٣٢) [٣. نسبتهامع ادلّة الاحكام] و من هنا لايلاحظ النسبة بين أدلّة نفيه و أدلّته الأحكام، و تقدم أدلّته على أدلّتها ـ مع أنها عموم من وجه ـ حيث أنه يوفّق بينهما عرفاً، بأنّ الثابت للعناوين الأوليّة اقتضائىّ، يمنع عنه فعلاً ما عرض عليها من عنوان الضرر بادلّته، كما هو الحال فى التوفيق بين سائر الأدلّة المثبتة أو النافية لحكم الأفعال بعناوينها الثانوية، و الأدلّة المتكفّلة لحكمها بعناوينها الأوّلية.

نعم ربما يعكس الأمر فيما أحرز بوجه معتبر أن الحكم فى المورد ليس بنحو الاقتضاء، بل بنحو العليّة التامة.

و بالجملة الحكم الثابت بعنوان أوّلى:

تارة يكون بنحو الفعلية مطلقاً، أو بالإضافة إلى عارض دون عارض، بدلالة لايجوز الإغماض عنها بسبب دليل حكم العارض المخالف له، فيقدّم دليل ذاک العنوان على دليله.

و أخرى يكون على نحو لو كانت هناک دلالة للزم الإغماض عنها بسببه عرفاً، حيث كان اجتماعهما قرينة على أنه بمجرّد المقتضى، و أنّ العارض مانع فعلى، هذا ولو لم‌نقل بحكومة دليله على دليله، لعدم ثبوت نظره إلى مدلوله، كما قيل.[1]

(٣٣) ثم انقدح بذلک حال توارد دليلى العارضين، كدليل نفى العسر و دليل نفى الضرر مثلاً، فيعامل معهما معاملة المتعارضين لو لم‌يكن من باب تزاحم المقتضيين، و إلا فيقدّم ما كان مقتضيه أقوى و إن كان دليل الآخر أرجح و أولى، و لايبعد أنّ الغالب فى توارد العارضين أن يكون من ذاک الباب، بثبوت المقتضى فيهما مع تواردهما، لا من باب التعارض، لعدم ثبوته إلّا

١. التزم الشيخ (قده) بحكومة دليل لاضرر علىٰ أدلة العناوين الأولية، فرائد الأصول /٣١٥، فى الشرط الثانى مما ذكره عن الفاضل التونى من شروط البراءة.

فی أحدهما، کما لایخفی؛ هذا حال تعارض الضرر مع عنوان أوّلیّ أو ثانویّ آخر.

(۳۴) و أمّا لو تعارض مع ضرر آخر، فمجمل القول فیه أن الدوران إن کـان بـین ضـرری شخص واحد أو اثنین، فلامسرح إلّا لاختیار أقلّهما لو کان، و إلّا فهو مختار.

و أمّا لو کان بین ضرر نفسه و ضرر غیره، فالأظهر عدم لزوم تحمّله الضرر، و لو کان ضرر الآخر أکثر، فإنّ نفیه یکون للمنّة علی الأمة، و لامنّة علی تحمّل الضرر لدفعه عن الآخر و إن کان أکثر.

نعم لو کان الضرر متوجهاً إلیه، لیس له دفعه عن نفسه بإیراده علی الآخر، اللّهم إلا أن یقال: إنّ نفی الضرر و إن کان للمنّة، إلّا أنه بلحاظ نوع الأمّة، و اختیار الأقّل بلحاظ النوع منّة، فتأمّل.

رسالة فی العدالة

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین، و الصلوة و السلام علی محمّد و آله الطاهرین، و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

(۳۵) العدالة، لغة هی الاستقامة، کما یظهر عن القاموس[۱]، او التساوی، کما یظهر من عبارة الشیح فی المبسوط حیث قال: «ان العدل فی اللغة ان یکون الانسان متعادل الاحوال متساویاً»[۲]، او الاستقامة و الاستواء کما عن محکیّ الروض[۳] و المدارک[۴] و کشف اللثام[۵]. و الاختلاف بینها صدقاً او مفهوماً لو کان، انّما هو لاجل عدم المبالات فی مقام شرح الاسم و تبدیل اسم باسم بان یکون بینها التساوی مفهوماً او صدقاً، بل ربما یبدّل بالاعمّ او الاخصّ المطلق او من وجه، کما لایبال بان یکون بالاجلی بل ربما یشرح بالاخفی کما لایخفی، لا لاجل اختلافهم فی ما هو المعنی، و لاتعدّده و عدم الاطّلاع الّا علی ما ذکر منها.

ولایبعد ان یکون فی المعنی اللغوی قد استعمل فی کلام الشارع، بل المتشرّعة، و ان یکون اختلاف الاصحاب فی ما هو المراد من لفظها الوارد فی کلام الشارع راجعاً الی الاختلاف فی ان العدالة و الاستقامة فی ایّ شیء یراد اذا اطلقت و لم‌یکن هناک قرینة علی المراد؛ و انّه الاستقامة

۱. محمّد بن یعقوب الفیروزآبادی، قاموس‌المحیط، ۱۳/۴.
۲. ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، المبسوط، ۲۱۷/۸.
۳. زین الدین الجبعی العاملی المعروف با لشهید الثانی، روض الجنان /۲۸۹.
۴. السیّد محمد بن علی الموسوی العاملی، مدارک الاحکام، ۶۷/۴.
۵. بهاءالدین محمّد بن الحسن الاصفهانی المعروف بالفاضل الهندی، کشف اللثام، ۳۷۰/۲.

فی الافعال و فی التروک بارتکاب الواجبات و ترک المحرّمات مطلقاً او خصوص الکبائر مع عدم الاصرار علی الصغائر، او فی الکیفیّات النفسانیّة بان یکون له ملکات حسنة مثل ملکة الستر و العفاف و التجنّب عن القبائح او فیهما.

و بالجملة خلافهم انما هو فی متعلّق العدالة عند اطلاقها لا فی ما یراد من نفسها. و علیه لایبعد ان یدّعی ظهورها اذا اطلقت فی مقام البیان فی الاستقامة المطلقة فی غیر ما علم بعدم ارادة الاستقامة فیه کالاستقامة و الاستواء فی الخلقه و فی غیر واحد من السجایا و الکیفیّات النفسانیّة، للقطع بعدم اعتبارها فی العدالة شرعاً مع اعتبارها فیها اخلاقاً فمثل الجبن او التهوّر او البخل او الحسد او غیر ذلک ممّا کان خارجاً عن حدّ الاعتدال و الاستقامة الی طرف الافراط و التفریط، و ان کان مخلّابها اخلاقاً، الاّ انه غیر مخلّ بها شرعاً.

(۳۶) و کیف کان فالمهمّ انما هو تعیین مایراد منها فی الاطلاقات الواردة فی الآیات و الروایات، و انّ المراد منها هل هی استقامة نفسانیّة باعثة علی ملازمة التّقوی، او علیها مع المروة[۱]، و هو المشهور بین الاصحاب، و قد عبّر عنها بعبارات مختلفة کالهیئة و الکیفیة و الملکة و الحالة کما نسب الی المشهور و الی العلماء[۲] و الی الفقهاء[۳] و الی الموافق و المخالف[۴] و الی المتأخّرین[۵] و الی المشهور بین العلّامة و من تأخر عنه[۶]؛

او استقامة فعلیّة بترک المعاصی کلّها ولو لا عن ملکة[۷] کما یظهر عن محکیّ السرائر حیث قال: «حدّ العدل هو الّذی لایخلّ بواجب و لایرتکب قبیحاً»[۸]. و عن محکیّ ابی الصلاح حیث قال علی ما حکی عنه: «انّ العدالة شرط فی قبول الشهادة و یثبت حکمها بالبلوغ و کمال العقل و الایمان و اجتناب القبائح اجمع»[۹].

---

۱. هذا هو القول الاوّل فی بیان المراد من العدالة هنا و فی رسالة فی العدالة للشیخ مرتضی الانصاری.
۲. و القائل الشیخ نجیب الدین العاملی، حکاه عنه السیّد العاملی فی مفتاح الکرامة ۸۰/۳ و الشیخ الانصاری فی الرسالة.
۳. و القائل الشیخ جمال الدین المقداد بن عبدالله السیّوری، کنز العرفان فی فقه القرآن: ۳۸۴/۲.
۴. و القائل الشیخ احمد الاردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الذهان، ۳۵۱/۱ و ۳۱۱/۱۲.
۵. و القائل المولی احمد النراقی، مستند الشیعه، ۶۱۹/۲.
۶. و القائل الشیخ مرتضی الانصاری، رسالة فی العدالة.
۷. هذا هو القول الثانی فی بیان المراد من العدالة.
۸. ابن ادریس الحلی، السرائر الحاوی للفتاوی، ۱۱۷/۲.
۹. ابوالصلاح الحلبی (م ۴۴۷)، الکافی فی الفقه /۴۳۵.

او ترک المعاصی الکبیرة و عدم الاصرار علی الصغیرة[1]، کما عن محکیّ الوسیلة حیث قال «انّ العدالة فی الدین الاجتناب عن الکبائر و عن الاصرار علی الصغائر»[2]، و عن المحدّث المجلسی[3] و المحقّق السبزواری[4] ما بمعناه؛

او استقامة فعلیّة کانت عن ملکة[5]، و قد استظهر من جماعة منهم والد الصدوق حیث ذکر فی رسالته الی ولده «لاتصلّ الا خلف رجلین احدهما من تثق بدینه و ورعه و الاخر من تتّقی سیفه»[6] و منهم المفید فی المقنعة حیث قال «انّ العادل من کان معروفاً بالدین و الورع و الکفّ عن محارم الله»[7] و منهم جماعة اخری[8] ممّن[9] اخذ فیها الستر و العفاف و الکفّ و التجنّب؛

او استقامة دینیّة بان یکون الاسلام دینه مع عدم ظهور الفسق[10]، کما هو المحکیّ عن ابن الجنید[11] و المفید[12] و الشیخ فی الخلاف[13] و المبسوط حیث قال بعد تفسیر

---

۱. هذا هو القول الثالث فی بیان المراد من العدالة. ۲. ابن حمزة الطوسی، الوسیلة / ۲۳۰.

۳. المولی محمّد باقر المجلسی (م ۱۱۱۱)، بحارالانوار، کتاب الصلوة، باب احکام الجماعة، ۲۵/۸۸.

۴. المولی محمّد باقر السبزواری (م ۱۰۹۰)، کفایة الاحکام، ۲۷۹: لاریب فی زوال العدالة بمواقعة الکبیرة و الاصرار علی الصغیرة ثم یعود باظهار التوبة مطلقاً. ۵. هذا هو القول الرابع فی بیان المراد من العدالة.

۶. ابوالحسن علی بن الحسین بن بابویه القمی (م ۳۲۹)، فقه الرضا (ع) ۱۴۴، الشیخ ابوجعفر محمد بن علی الصدوق (م ۳۸۱)، من لایحضره الفقیه، صلوة الجماعة، ذیل الحدیث ۱۱۱۷، ۱/۳۸۰، و بعده: «و سطوته و شناعته علی الدین، و صلّ خلفه علی سبیل التقیّة و المدارة و اذّن لنفسک و اقم و اقرأ لها غیر مؤتّم به...».

۷. الشیخ المفید ابوعبدالله محمّد بن محمّد (م ۴۱۳)، المقنعة، ۷۲۵.

۸. قال الشیخ الانصاری فی رسالته «و هو الظاهر من محکی النهایة حیث انه ذکر بمضمون صحیحة ابی یعفور، و کذلک الوسیلة حیث قال: العدالة تحصل باربعة اشیاء الورع و الامانة و الوثوق و التقوی، و نحوه المحکیّ عن القاضی حیث اعتبر فیها الستر و العفاف و اجتناب القبائح فانّ الاجتناب خصوصاً مع ضمّ العفاف الیه لایکون بمجرّد الترک، و بمعناه المحکیّ عن الجامع حیث اخذ فی تعریف العدل الکفّ و التجنّب للکبائر».

۹. فی الاصل: «فمن»؛ و الصحیح ممّن او فی من.

۱۰. هذا هو القول الخامس فی بیان المراد من العدالة.

۱۱. و الحاکی هو العلّامة الحلی فی مختلف الشیعه ۳/۸۸: «قال ابن الجنید: کلّ المسلمین علی العدالة الی ان یظهر منه ما یزیلها».

۱۲. قال الشیخ الانصاری فی الرسالة «و هو المحکیّ عن ابن الجنید و المفید فی کتاب الاشراف» و قال السید علی الموسوی القزوینی (م ۱۲۹۸) صاحب ضوابط الاصول فی رسالة فی العدالة ص ۲۴: «نسب القول به الی جماعة من القدماء کابن الجنید و المفید فی کتاب الاشراف.... و قال الثانی علی ما نقل: انه یکفی فی قبول الشهادة ظاهر الاسلام مع عدم ظهور ما یقدح فی العدالة» ولکن لم نعثر علیه فی الاشراف المطبوعة فی مصنّفات الشیخ المفید؛ و نقله السید العاملی فی مفتاح الکرامة ۳/۸۰.

۱۳. الشیخ ابوجعفر محمّد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰)، الخلاف، ج ۶ ص ۲۱۷ – ۲۱۶، المسألة العاشرة، «ان ←

العدل لغة «و فی الشریعة من کان عدلاً فی دینه عدلاً فی مروّته عدلاً فی احکامه فالعدل فی الدین ان یکون مسلماً لایعرف منه شیء من اسباب الفسوق»[1] انتهی موضع الحاجة من عبارته المحکیّة؛

او استقامة ظاهریة بحسن الظاهر لعدم ارتکاب القبیح ظاهراً[2] کما نسب الی ظاهر جماعة بل اکثر القدماء.

(۳۷) و قد ادّعی[3] «ان هذین القولین لیساقولین فی العدالة بل هما طریقان لها» بل قد ادّعی «انّه لایعقل کون عدم ظهور الفسق او حسن الظاهر نفس العدالة لأن ذلک یقتضی کون العدالة من الامور الّتی یکون وجودها الواقعی عین وجودها الذهنی. و هذا لایجامع کون ضدّه اعنی الفسق امراً واقعیّاً لادخل للذهن فیه و حینئذٍ فمن کان فی علم الله مرتکباً للکبائر مع عدم ظهور ذلک لاحد یلزم ان یکون عادلاً فی الواقع فاسقاً فی الواقع لأن المفروض انّ وجودها الواقعی عین وجودها الذهنی. و اما بطلان اللازم فغنیّ عن البیان»[4]

قلت: لایخفی اوّلاً انّ حسن الظاهر ایضاً من الامور الواقعیّة فانّه عبارة عن الاتیان بالواجبات و ترک المحرّمات فی العلانیّة و لو مع ارتکاب المحرّمات فی السّر بحیث لم‌یطّلع علیه احد الا اتّفاقاً.

و ثانیاً لو سلّم انّ حسن الظاهر من الامور الذهنیّة فانّما یلزم منه کون المرتکب للکبائر فی علمه تعالی مع عدم ظهور ذلک عادلاًفاسقاً اذا قیل بانّ الارتکاب کان فسقاً مقابلاً للعدالة بمعنی حسن الظاهر الّتی کانت مما تترّتب علیها احکام خاصّة. و اما لو قیل بانّه و ان کان معصیة و فسقاً الاّ انّه لیس بالفسق المقابل لها بهذا المعنی، فلو قام الدلیل علی انّ المراد بها فیما رتّب علیها حکم کقبول الشهادة و جواز الاقتداء و صحة الطلاق فلامحالة کان الفسق المقابل له هو خصوص الارتکاب فی العلانیّة لامطلق الإرتکاب.

(۳۸) فالمهمّ فی الباب بیان ما یستفاد من الاخبار فی تعیین ما هو المراد منها فی الموارد

⟵

شهد شاهدان یعرف اسلامهما و لایعرف فیها قدح حکم بشهادتهما... الاصل فی الاسلام العدالة و الفسق طار علیه یحتاج الی دلیل». ۱. الشیخ الطوسی، المبسوط، ۲۱۷/۸.

۲. هذا هو القول السادس فی بیان المراد من العدالة.

۳. و المدّعی هو الشیخ مرتضی الانصاری فی رسالة العدالة.

۴. انتهاء الاشکال المنقول من الشیخ علی القولین الاخیرین.

التی رتّب علیها الاحکام شرعاً. فان استفید منها ذلک لهو و الا فلابدّ من الرجوع الی الاصل و هو یختلف حسب اختلاف الموارد.

و تفصیله انه اذا شک فی مورد اعتبر فیه العدالة فی اعتبار شیء فیها، فان کان هناک اطلاق او عموم یلزم من اعتباره فیها کثرة التقیید او التخصیص فاصالة الاطلاق مقتضیة لعدم اعتباره[1]، و ان لم‌یکن هناک العموم او الاطلاق، فان کان المورد من الامور التسبیّبیة[2] کنفوذ حکم الفقیه العادل، او صحّة الطلاق عند العدلین، فاصالة عدم النّفوذ او عدم الصّحة تقتضی اعتباره فیها، و ان لم‌یکن کذلک[3] کالعدالة فی جواز الاقتداء، فمثل حدیث الرفع[4] یقتضی عدم اعتبار العدالة الا بما علم اعتباره فیها، لکون اشتراط العدالة بما اشتمل علی ما شکّ فی اعتباره فیها غیر معلوم، فمرفوع.

ان قلت: اشتراطها کذلک فی الموارد التسببیّة ایضاً غیر معلوم. قلت: نعم، ولکنه لیس فی الرفع فیها تخفیف و منّة، و مثل حدیث الرفع فی مقام المنّة، فافهم.

فلابدّ من ذکر ماورد فی شرحها و التوفیق بینها. منها: صحیحة ابن [ابی] یعفور قال: «قلت لابی عبدالله (علیه السلام): بم تعرف عدالة الرجل بین المسلمین حتّی تقبل شهادته لهم و علیهم؟ فقال (علیه السلام): ان یعرفوه بالستر و العفاف و کفّ البطن و الفرج و الید و اللسان و یعرف اجتناب الکبائر الّتی اوعد الله علیها النار، من شرب الخمر و الزّنا و الرّبا و عقوق الوالدین و الفرار من الزّحف و غیر ذلک، و الدلالة علی ذلک کلّه ان یکون ساتراً لجمیع عیوبه حتی یحرم علی المسلمین ماوراء ذلک من عثراته و عیوبه»[5] الخ.

لایخفی انّ الظاهر انّه انّما سئل عمّا یعرف به العدالة المعتبرة فی غیر مقام، کان معرّفاً لها من الحدّ او الرسم او امارة کاشفة عن وجودها؛ و لایتوقف السؤال عن ذلک، بل من خصوص الامارة علیها علی معرفة مفهومها تفصیلاً، ضرورة انه یکفی فی المهمّ و هو ترتیب الآثار علیها وجود امارة معتبرة علی وجودها، و ان لم‌یطّلع الّاعلی اسمها، لاعلی حدّها او رسمها.

کما انّ الظاهر انّه (علیه السلام) اجابه اوّلاً بتمام ما اعتبر فی حقیقتها شرعاً من الاستقامة فی

---

۱. هذا هو الشق الاوّل فی تفصیل المراد من العدالة.

۲. هذا هو القسم الاول من الشق الثانی فی تفصیل المراد من العدالة.

۳. هذا هو القسم الثانی منه.

۴. الکافی ۲/۴۶۳؛ الفقیه ۱/۳۶؛ الخصال ۲/۴۱۷.

۵. من لایحضره الفقیه، کتاب القضایا و الاحکام، باب العدالة، الحدیث ۳۲۸۰، ج ۳ ص ۳۸، تهذیب الاحکام، کتاب القضایا و الاحکام، ۹۱. باب البیّنات، الحدیث الاوّل ۵۹۶، ج ۶ ص ۲۴۱.

فعله باجتناب الكبائر، حيث انّ الظاهر من الصفات هى ملكاتها و من اجتناب الكبائر هو اجتنابها فعلاً.

و ثانياً بما اعتبر من الامارة عليها شرعا بقوله «و الدلالة على ذلک الخ»، و عليه يكون قوله «و يعرف باجتناب الكبائر» من تتمة التعريف كما هو الظاهر لاتعريف آخر، فيكون الخبر دليلاً للقول بانّها عبارة عن اجتناب الكبائر عن ملكة و دليلاً على اعتبار حسن الظاهر طريقاً و امارة عليها، كما لايخفى[1].

١. هذا تمام ما بقى من الرسالة و هى لم تتم.

المسائل المنتخبة من تكملة التبصرة

[الاوّل: فی صلوة الجمعة]

(۳۹) الباب الثالث [من كتاب الصلوة]: فی بقيّة الصلوات الواجبة، و فيه فصول:

الاوّل: فی الجمعة. و هی ركعتان عوض الظهر.

و وقتها زوال الشمس، فلاتؤخّر عنه الاّ بمقدار الخطبة و غيرها من لوازمها.

و شروطها العدد، و هی خمسة نفر احدهم الامام؛ و الخطبتان، و هما حمدالله تعالی و الصلوة علی النبی و آله، و الوعظ و قرائة سورة خفيفة من القرآن؛ و الجماعة؛ و ان لايكون هناک جمعة اخری بينهما اقلّ من ثلثة اميال.

و تجب مع الشرائط تعييناً مع السلطان العادل او من نصبه، و مع عدمه كزمان غيبته تخييراً، علی كلّ مكلّف حرّ ذكر، يسلم من المرض و العمی و العرج، و لايكون همّا و لامسافراً. و لو كان بينه و بين الجمعة ازيد من فرسخين لميجب الحضور.

و يجب ايقاع الخطبتين بعد الزوال قبلها، و قيام الخطيب مع القدرة، و تجب فيهما الطهارة من الحدث و الخبث.

و يستحبّ ان يكون الخطيب بليغاً مواظباً علی الصلوة مرتدياً معتمداً علی شیء، و الاصغاء اليهما، و قيل بوجوبه، و هو احوط.

مسائل:

الاولی: الاذان الثانی بدعة.

الثانية: يحرم البيع بعد النداء و ينعقد.

الثالثة: لو امكن الاجتماع حال الغيبة كانت الجمعة افضل.

الرابعة: يستحب التنّفل بعشرين ركعة، و حلق الرأس، و قصّ الاظفار، و اخذ الشارب، و المشى بسكينة و وقار، و تنظيف البدن، و التطيّب، و الدعاء، و الجهر بالقرائة.

[الثانى: فى الخمس و الانفال]

(۴۰) الباب الخامس [من كتاب الزكاة]: فى الخمس

و هو واجب فى غنائم دارالحرب، و المعادن، و الغوص، و ارباح التجارات و الصناعات و الزّراعات، بل مطلق الفائدة، و ان كان من مثل الهبة، و الكنوز، و ارض الذّمى اذا اشتراها و كانت بياضاً من مسلم، و الحرام الممتزج بالحلال و لم‌يتميّز و لم يعلم قدره.

و يعتبر فى المعادن و الكنوز عشرون ديناراً. و ان كان الاكتفاء فى نصاب الكنوز، باقلّ نصاب النّقدين ـ بحسب القيمة ـ غير بعيد. و فى الغوض دينارٌ، بعد مؤنة الاخراج فيها. و فى ارباح التّجارات و الصّناعات و الزّراعات، الزيادة عن مؤنة السّنة له و لعياله، بقدر الاقتصاد. فيجب فى الزّائد.

و وقت الوجوب، وقت حصول هذه الاشياء.

و يقسّم الخمس ستة اقسام. سهم لله و سهم لرسوله و سهم لذى القربى، فهذه الثلاثة للامام. و سهم للفقراء من الهاشميّين و سهم لايتامهم و سهم لابناء سبيلهم.

و لايحمل عن البلد مع وجود المستحق فيه على الاحوط. و ان كان الاقوى، جواز الحمل مع الضمان. و يجوز اختصاص بعض الطّوايف الثّلاثة بنصيبهم. و يعتبر فيهم الايمان. و فى اليتيم الفقر. كذا فى ابن السّبيل، فى غير بلده.

و الانفال؛ كل ارض خربة باد اهلها، و كلّ ارض لم يوجف عليها بخيل و لاركاب، و كلّ ارض سلّمها اهلها من غير قتال، و رئوس الجبال، و بطون الاودية، و الموات الّتى لاارباب لها، و الآجام، و صوافى الملوك و قطائعهم الغير المغصوبة[1]، و ميراث من لاوارث له، و الغنائم المأخوذة بغير اذن الامام. فهذه كلّها للامام. و ابيح لنا المساكن و المتاجر و المناكح.

[الثالث: فى الصوم الواجب]

(۴۱) الباب الثالث [من كتاب الصوم]: فى اقسامه،

و هى اربعة: واجب و مندوب و مكروه و محظور.

---

۱. فى الاصل: غيرالمغصوبة

فالواجب شهر رمضان و الكفارة و دم المتعة و النذر و شبهه و اليوم الثالث من الاعتكاف و قضاء الواجب.

و يعلم شهر رمضان برؤية الهلال، او مضى ثلثين يوماً من شعبان، و غير ذلك من طرق العلم، او قيام البيّنة برؤية الهلال، او حكم الحاكم به.

و شرائط وجوبه البلوغ، و كمال العقل و السلامة من المرض، و الحضور او ما فى حكمه، و الخلّو من الحيض و النفاس.

و شرائط القضاء البلوغ و كمال العقل و الاسلام. و المرتد يقضى ما فاته. و يتخيّر قاضى رمضان اذا لم‌يعيّن فى اتمامه الى الزوال فيتعيّن.

[الرابع: فى الجهاد]

(۴۲) كتاب الجهاد، و فيه فصول.

الفصل الاوّل؛ فى من يجب عليه.

و هو فرض على الكفاية بشروط؛ البلوغ، و العقل، و الحريّة، و الذّكورة، و ان لايكون فقيراً يعجز عن نفقة طريقه و سلاحه و عياله، و ان لايكون همّاً و لامقعداً و لااعمى، و لامريضاً يعجز عنه، و دعاء الامام او من نصبه اليه.

ولايجوز مع الجائر، الاّ ان يدهم المسلمين عدوّ يخشى عليهم منه، فيدفعه و لايقصد معونة الجائر.

و العاجز، لايجب ان يستنيب مع القدرة، الاّ مع الحاجة.

و يستحبّ المرابطة. ثلاثة ايّام الى اربعين. فان زادت، كانت جهاداً ثواباً، و ان كانت المرابطة باقية.

و تجب بالنّذر و شبهه و بالاجارة لها و بالحاجة اليها. كما لو توقّف عليها دفع الضرر عن المسلمين.

(۴۳) الفصل الثانى؛ فى من يجب جهادهم.

و هم ثلاثة اصناف؛

الاوّل؛ اليهود و النصارى و المجوس، هؤلاء يقاتلون الى ان يسلموا، او يلتزموا بشرائط الذّمّة. و هو قبول الجزية و غيره، مما اشترط عليهم فى عقدها، او كان من احكامها ـ كأن لايؤذوا المسلمين، و ان لايتظاهروا بالمحرّمات، كشرب الخمر، و ان لايحدثوا كنسية، و لايضربوا ناقوساً، و ان يجرى عليهم احكام المسلمين ـ و غير ذلك مما اشترط او كان من الاحكام. فان

التزموا بهذه، كفّ عنهم.

و لاحدّ للجزية. بل بحسب ما يراه الامام. و لاتؤخذ من الصّبيان، و المجانين، و البله، و النساء. و يجوز وضعها على رئوسهم و اراضيهم. و لو اسلموا، سقطت.

و لو مات الذّميّ بعد الحول، اخذت من تركته. و يجوز اخذها من ثمن المحرّمات.

و مستحقّها المجاهدون.

و ليس لهم استيناف بيعة و لاكنيسة فى دارالاسلام. و كذا تجديدهما بعد انهدامهما، على اشكال. و لايجوز ان يعلو الذّميّ بينائه على بناء المسلمين. و يقرّ ما ابتاعه[1] من مسلم على حاله ـ على ما قيل ـ و لايخلو عن اشكال. و لايجوز ان يدخل المساجد.

(۴۴) الثّانى؛ من عدا هؤلاء، من الكفّار، يجب جهادهم، ولايقبل منه الاّ الاسلام. و يبدأ بقتال الاقرب و الاشدّ خطراً. و انّما يحاربون بعد الدعاء من الامام او من نصبه الى الاسلام. فان امتنعوا، حلّ قتالهم. و يجوز المهادنة مع المصلحة باذن الامام.

و يمضى ذمام آحاد المسلمين، و ان كان عبداً لآحاد المشركين. و يردّ من دخل بشبهة الامان الى مأمنه، ثم يقاتل.

ولايجوز الفرار، اذا كان العدوّ على الضّعف من المسلمين، الاّ لمتحرّف لقتال، او متحيّز الى فئة. و يجوز المحاربة، بسائر انواع الحرب، الاّ القاء السّم فى بلادهم، الاّ اذا توقّف الفتح عليه.

و لو تترّسوا بالصّغار او النساءِ او المسلمين ـ و لم‌يمكن الفتح الاّ بقتلهم ـ جاز. و لايقتل النّساء، و ان عاونّ، الاّ مع الضّرورة.

و من اسلم فى دار الحرب، حقن دمه، و ولده الصّغار من السّبى، و ماله من الاخذ ممّا ينقل و يحول. و امّا الارضون و العقارات، فمن الغنائم.

و لو اسلم العبد قبل مولاه، و خرج قبله، ملك نفسه.

(۴۵) الثالث؛ البغاة. و هم كلّ من خرج على امام عادل. و يجب قتاله مع دعاء الامام ـ او من نصبه ـ على الكفاية، الى ان يرجعوا. و هم قسمان؛

من له فئة؛ فيجهز على جريحهم، و يتبع مدبرهم، و يقتل اسيرهم.

و من لافئة له؛ فلايجهز على جريحهم، و لايتبع مدبرهم، و لايقتل اسيرهم.

و لايحلّ سبى ذرارى الفريقين، و لانسائهم، و لاموالهم.

---

۱. فى‌الاصل: اتباعه

(۴۶) الفصل الثالث؛ فی قسمة الغنائم.

جميع ما يغنم من بلاد الشّرک، يخرج منه ما يصطفيه الامام. بل قيل: يخرج ايضاً مثل الجعائل، بل الرضخ، ثم يخمّس الباقی. و الاربعة الاخماس الباقية، ان كان ممّا ينقل و يحوّل، فللمقاتلة و من حضر القتال ـ و ان لم‌يقاتل ـ خاصّة. للرّاجل سهم و للفارس سهمان. و لذی الفرسين او الافراس ثلاثة. و من ولد بعد الحيازة قبل القسمة اسهم له، و كذا من يلحقهم للمعونة.

و لايفضل احد على غيره، لشرفه او لشدّة بلائه. و يقسّم ما يغنم فی المراكب، هذه القسمة. و لايسهم لغير الخيل. و الاعتبار بكونه فارساً عند الحيازة، لابدخول المعركة. و لانصيب للاعراب، و ان جاهدوا.

(۴۷) و الاسارى من الاناث و الاطفال، يملكون بالسّبی. و الذكور البالغون، ان اخذوا قبل ان تضع الحرب اوزارها، وجب قتلهم، ما لم‌يسلموا. و يتخيّر الامام بين ضرب اعناقهم و قطع ايديهم و ارجلهم من خلاف، و يتركهم حتى ينزفوا و يموتوا. و ان اخذوا بعد انقضاء الحرب، لم‌يجز قتلهم على المشهور ـ كما قيل ـ و يتخيّر الامام بين ضرب اعناقهم، و قطع ايديهم و ارجلهم من خلاف، و يتركهم حتى ينزفوا و يموتوا. و ان اخذوا بعد انقضاء الحرب، لم‌يجز قتلهم على المشهور ـ كما قيل ـ و يتخيّر الامام بين المنّ و الفداء و الاسترقاق.

(۴۸) و امّا الارضون؛ فما كان حيّاً، فللمسلمين كافّة، و لايختصّ بها المقاتلون. و النظر فيها الى الامام. و لايصحّ بيعها و لاوقفها و لاهبتها و لاتملّكها على الخصوص. بل يصرف الامام حاصلها فی المصالح.

و الموات وقت الفتح، للامام. لايتصرّف فيها الاّ باذنه. هذا حكم الارض المفتوحة عنوة.

و امّا الارض الصّلح، فلاربابها. ولو باعها المالک، انتقل ما عليها من الجزية الى رقبته. ولو اسلم، سقط ما على ارضه ايضاً. ولو شرطت الارض للمسلمين، كانت كالمفتوحة عنوة.

و امّا ارض من اسلم عليها اهلها طوعاً، فلاربابها. و ليس عليهم سوى الزّكاة مع الشرائط.

و كلّ ارض ترک اهلها عمارتها، فللامام ان يقبلها و يدفع طسقها من المتقبّل الى اربابها ـ كما قيل ـ و كلّ من احيى ارضاً مواتاًفهو يملكها ـ لو لم‌يكن لها مالک معروف ـ و الاّ كان عليه طسقها له، اذا كان الاحياء باذنه. بل مطلقاً كما هو مروىّ.[1]

و شرط التملّک بالاحياء، ان لايكون فی يد مسلم، و لاحريماً لعامر، و لامشعراً لعبادة، و

---

۱. وسائل الشيعة، كتاب احياء الموات، الباب الاوّل، الاحاديث ۱، ۳، ۴، ۵، ۶ و ۷، ج ۲۵ / ۴۱۲ـ۴۱۱.

لامقطعاً، و لامحجّرا. و الاحياء بالعادة و التحجّير، لايفيد التملّک، بل يفيد الاولويّة.

الفصل الرّابع؛ فی الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر.

(۴۹) و هما يجبان عقلاً ـ علی الکفاية بشروط؛ ان يعرف المعروف و المنکر، و يجوّز تأثير الانکار و انتفاء المفسدة.

و المعروف قسمان؛ واجب و ندب. فالامر بالواجب واجب، و بالمندوب مندوب.

و امّا المنکر؛ فکلّه قبيح، فالنهی عنه واجب. و ينکر اوّلاً، بالقلب، ثمّ باللسان، ثمّ باليد. و لو افتقر الی الجراح، لم‌يفعله، الاّ باذن الامام.

(۵۰) و الحدود، لايقيمها الاّ بامره. و يجوز للرّجل اقامة الحدّ علی عبده، اذا امن الضّرر. و للفقهاء اقامتها حال الغيبة مع الأمن. و يجب علی الناس مساعدتهم. و لهم الفتوی و الحکم بين الناس مع الشرائط المبيحة للفتيا، و لايجوز الحکم بمذهب اهل الخلاف. فان اضطرّ، عمل بالتّقيّة ما لم‌يکن قتلاً.

(۵۱) و يجوز الولاية من قبل العادل. و لو الزمه، وجب. و تحرم من الجائر، ما لم‌يعلم تمکّنه من الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر. و لو اکره بدونه، جاز. و يجتهد فی انفاذ الحکم بالحقّ.

[الخامس: فی اولياء العقد]

(۵۲) الفصل الثانی [من کتاب النکاح]؛ فی الاولياء.

انّما الولاية للاب ـ و ان علا ـ و الوصیّ. فالاب علی الصّغيرين، و المجنونين اذا بلغا کذلک. و لاخيار لها بعد زوال الوصفين. و البالغ الرشيد، لاولاية عليه، ذکراً کان او انثی.

و الوصیّ علی الصّغيرين و المجنونين ـ فی صورة السابقة ـ اذا کان وصيّاً علی النّکاح. و يقف عقد غيرهم علی الاجازة.

و للمولی، الولاية علی مملوکه ـ ذکراً کان او انثی ـ مطلقاً.

و لاولاية للامّ. و ينبغی للبالغة ان تستأذن اباها، و ان توکّل اخاها مع فقده. و ليس للوکيل ان يتزوجّها ـ من نفسه ـ بغير اذنها. و لو زوّج الولیّ الصّغيرين، توارثا. و لو کان غيره، وقف علی الاجازة. فان مات احدهما قبل البلوغ، بطل. و ان بلغ احدهما و اجازه ثم مات، احلف الثانی بعد بلوغه ـ علی انتفاء الطّمع ـ و ورث. و الاّ فلا.

[السادس: فی القضاء و الشهادات]

(۵۳) کتاب القضاء و الشّهادات و الحدود، و فيه فصول:

الفصل الاوّل؛ فی صفات القاضی.

و لابدّ ان يكون مكلّفاً، مؤمناً، عدلاً، عالماً، ذكراً، طاهر المولد، ضابطاً. و لايكفيه فتوى العلماء. و لابدّ من اذن الامام. و ينفذ قضاء الفقيه مع الغيبة ـ اذا اجتمع الصّفات فيه ـ و ينبغي الاعلان بوصوله، و الجلوس فى وسط البلد، مستدبر القبلة، و السئوال عن الحجج و الودائع و ارباب السجن و موجبه، و ان يفرّق بين الشّهود ـ خصوصاً مع التّهمة ـ، و مخاوضة العلماء.

و يكره القضاء مع شغل القلب بالغضب، و الجوع، و العطش، و الهمّ، و الفرح و غيرها، و اتخاذ الحاجب وقت القضاء، و تعيين قوم للشهادة، و الشّفاعة الى الغريم فى اسقاط حقّه.

و يقضى الامام بعلمه؛ و غيره به فى حقوق الناس، بل مطلقاً على اشكال، اقربه ذلك. و ان انتفى العلم، حكم بالشهادة ـ مع علمه بعدالة الشهود، او التّزكية ـ و تسمع مطلقة فيها ـ و كذا فى الجرح، على الاظهر ـ و مع التعارض، يعمل كما اذا لم‌تكن هناك بيّنة.

و تحرم الرّشوة. و يجب اعادتها، و ان حكم بالحقّ. و اذا التمس الغريم باحضار خصمه، اجابه. الاّ المرأة الغير البرزه، او المريض، فينفذ اليهما من يحكم بينهما.

(۵۴) الفصل الثّانى؛ فى كيفيّة الحكم.

و عليه ان يسوّى بين الخصمين فى الكلام، و السّلام، و المكان، و النّظر، و الانصات، و العدل فى الحكم. و يجوز ان يكون قاعداً او اعلى منزلاً، و الكافر قائماً او اخفض. و لايلقّن الخصم. و لو بادر احدهما بالدّعوى، قدّمه فيها. و لو ادّعيا دفعة، سمع من الّذى على يمين خصمه.

فان اقرّ خصمه، الزمه ان كان كاملاً مختاراً. فان امتنع، حبسه مع التماس خصمه. ولو طلب المدّعى اثبات حقّه، اثبته مع معرفته باسمه و نسبه، او بعد شهادة عدلين، او بالحُلية. ولو ادّعى الاعسار، و ثبت، انظر الحاكم. و ان لم‌يثبت، الزم بالبيّنة ـ اذا عرف له مالاً ـ او كان اصل الدعوى مالاً. و الاّ، قبل قوله مع اليمين. و ان جحد طلب البيّنة من المدّعى. فان احضرها، حكم له، و الاّ توجّهت له اليمين. فان التمسها، احلف المنكر. و لايجوز احلافه حتى يلتمس المدّعى. فان تبرّع او احلفه الحاكم، لم يعتدّبها، و اعيدت مع التماس المدّعى. فان نَكَل و لم‌يردّ، ردّت على المدّعى و ثبت حقه، ان حلف المدّعى. فان نكل بطلت دعواه.

و اذا حلف المنكر، لم‌يكن للمدّعى المقاصّة و لا المطالبة و التّرافع. الاّ ان يكذّب نفسه. ولو كان على ميّت، احتاج المدّعى مع البيّنة، الى اليمين على البقاء، استظهاراً. ولو سكت المنكر لآفة توصّل الى معرفة اقراره او انكاره، الى اشارة مفهمة ـ ولو استغلقت ـ بحيث احتاج الى المترجم، فلابدّ من مترجمين عدلين. و ان كان عناداً، حبس حتى يجيب.

(۵۵) الفصل الثالث؛ فى الاستحلاف

و لایجوز بغیر اسماء الله تعالی. و یستحبّ الوعظ و التخویف و التّغلیظ فی نصاب القطع فمازاد بالقول و المکان و الزّمان. و یکفی «و الله ما له قبلی کذا». و یمین الاخرس بالاشارة. و لایحلف الاّ فی مجلس القضاء مع المکنة. و الیمین علی القطع، الاّ فی نفی فعل الغیر، فانها علی نفی العلم.

ولو ادّعی «المنکر» الابراء او الاقباض، انقلبت «مدّعیاً». و لایمین فی حدّ، و لا مع عدم العلم، و لاتثبت مالاً لغیره.

و تقبل الشّهادة مع الیمین، اذا بدأ بالشّهادة من عدل، فی المال و ما کان المقصود منه المال. و اذا شهد بالحکم عدلان عند الآخر، انفذ الحاکم الثّانی، ما لم‌یناف المشروع.

(۵۶) الفصل الرّابع؛ فی المدّعی

و لابدّ ان یکون مکلّفاً، مدّعیاً لنفسه ـ او لمن له الولایة ـ بما یصحّ تملّکه. و له انتزاع ماله من العین. امّا الدّین، فکذلک مع الجحود و عدم البذل.

ولو ادّعی ما لایدّ لاَحَدٍ علیه، قضی له به، مع عدم المنازع. و یحکم علی الغائب مع البیّنة و هو علی حجّته. و یباع ما له فی الدّین. و لایدفع الاّ بکفیل. ولو تنازع اثنان ما فی یدهما، فلهما بالسویّة. ولو کان فی ید احدهما، فللمتشبّث مع الیمین. ولو کان فی ید ثالث، فهی لمن صدّقه، و للآخر احلافه. فان صدّقهما، تساویا. و ان کذّبهما، اقرّت فی یده.

ولو تداعی الزوجان متاع البیت، قضی لمن اقام البیّنة، و ان اقاما، اوما اقام واحد منهما، قضی لهما. ولو اختصّ احدهما بالید ـ علی شیء ـ او زیادة استیلاء، او علم سبق ملکه، قضی له مع یمینه ولو تعارضت البیّنتان و کان فی یدهما، او لم‌یکن فی ید احدهما، قضی لهما. ولو کان فی ید احدهما قضی للخارج، الا ان یقیمها المتشبّث علی السّبب. ولو اقامها کلّ منهما علی السبب، فللمتشبّث، و یحلف فی الصّورتین.

ولو کان فی ید ثالث، قضی لارجح البیّنتین، بالکثرة او العدالة. ولو اختلفتا فیهما، بان یکون احدیهما اعدل و الاخری اکثر عدداً، ففی الترجیح بالاعدلیّة او الاکثریّة اشکال. و ان تساوتا، اقرع. فیحلف من یخرج اسمه. فان امتنع عن الحلف و الرّدّ، احلف الآخر. فان امتنعا، قسّم بینهما علی اشکال.

(۵۷) الفصل الخامس؛ فی صفات الشّاهد

و هی؛ البلوغ، و کمال العقل، و الایمان، و العدالة، و انتفاء التّهمة ـ و ضابطها، ما اذا جرّ بالشّهادة نفعاً او دفع ضرراً ـ و طهارة المولد، و عدم السؤال بالکفّ.

و تقبل شهادة الصّبيان، فى القتل، مع بلوغ العشر. و يؤخذ باوّل كلامهم.

و تقبل شهادة اهل الذّمة، فى الوصيّة، مع عدم المسلمين.

ولاتقبل شهادة الفاسق، ولو مع التّوبة، الاّ اذا اسبتان عدالته.

و لاشهادة الشّريک لشريکه، فيما هو شريک فيه. و لاالوصىّ، فيما له الولاية فيه. و كذا الوكيل. و تقبل شهادة كلّ منها لصاحبه. و كذا الزّوجان.

و تقبل شهادة المملوک و ان كان فى قبول شهادته على مولاه، اشكال ولو عتق، قبلت له و عليه بلااشكال.

و لو شهد من تحمّلها مع المانع، بعد زواله، قبلت. و لاتقبل شهادة المتبرّع فى حقوق الآدميّين بلاخلاف بين الاصحاب، كما قيل.

و لاشهادة النساء فى الهلال، و الطّلاق، و الحدود. و تقبل شهادة امرأتين مع ثلاثة رجال فى حدّ الزّنا، و مع الواحد ـ او اليمين ـ فى الاموال و ما يقصد منه المال. و تقبل شهادة شهادتهنّ بانفرادهنّ فى العذرة، و عيوب النساء الباطنة. و شهادة القابلة فى ربع ميراث المستهلّ. و امرأة واحدة فى ربع الوصيّة.

(٥٨) الفصل السّادس؛ فى بقية مسائل الشّهادات.

الاوّل؛ لايحلّ للشاهد ان يشهد الاّ مع العلم. و لايكفى رؤية الخطّ مع عدم ذكر ـ ولو اجمالاً ـ و ان اقام غيره. و يكفى فى الشّهادة بالملک، مشاهدته متصرّفاً فيه، على اشكال. ولو سمع الاقرار، شهد، ولو قيل له لاتشهد.

الثّانية؛ لايجوز للشّاهد كتمان الشّهادة، مع العلم و انتفاء الضّرر غير المستحقّ، ولو دُعى للتحمّل، وجب على الكفاية. و لايشهد على من لايعرفه. ولايجوز له النّظر الى وجه امرأة للشهادة.

الثالثة؛ تقبل الشّهادة فى الدّيون، و الاموال، و الحقوق، لا الحدود. ولايكفى اقلّ من عدلين على اصل. و لو شهد اثنان على كل واحد من الاصلين، قبلت. و انّما تقبل مع تعذر حضور شاهدالاصل الى حين الاداء. ولو انكر الاصل المشهود به ردّت الشّهادة مع عدم الحكم. و لاتسمع الشهادة الثالثة فى شىء اصلاً.

الرابعة؛ اذا رجع الشّاهدان قبل الحكم، لم‌يحكم بهما. و ان كان بعده، ينقض الحكم فى الحدود. و فى غيرها لاينقض، و يضمن الشّاهدان. ولو ثبت تزويرهما، استعيدت العين. فان تلف او تعذّر الاستعادة، ضمن الشّهود. ولو قال شهود القتل بعد القصاص: «اخطأنا»، غرّموا. و ان قالوا:

«تعمّدنا»، اقتصّ منهم او بعضهم، و یردّ علی البعض ما وجب علیهم. فان فضّل شیء، اتمّه الولیّ. ولو قال بعضهم ذلک، ردّ علیهم الولیّ ما یفضل عن جنایته و اقتصّ منه ان کان عمداً، او اخذ منه ما قابل فعله من الدّیة ان قال اخطأت. و امّا لو قالوا قبل القتل، ففی الاقتصاص حینئذٍ اشکال. ولو شهدا بسرقة، فقطّعت ید المشهود علیه، ثم قالا: «وهمنا و السارق غیره» غرّما دیة الید.

الخامسة؛ یجب شهرة شاهد الزّور، و تعزیره بما یراه الامام رادعاً.

(۵۹) الفصل السابع: فی حد الزنا [...]

مسائل.

الاولی؛ للحاکم اقامة الحدّ علی اهل الذّمّة، او دفعه الی اهل نحلته، لیقیموا علیه. [...]

(۶۰) الفصل الثانی عشر: فی حدّ المحارب و غیره

کلّ من جرّد السلاح للاخافة فی برّ او بحر، لیلاً او نهاراً، تخیّر الامام بین قتله و صلبه و قطعه مخالفاً و نفیه.

و لو تاب قبل القدرة علیه سقط دون حقوق الناس. و لو تاب بعدها لم یسقط. و اذا نفی کتب الی کل بلد بالمنع من معاملته و مؤاکلته و مجالسته الی ان یتوب.

واللصّ المتغلّب محارب، یدفع مع غلبة السلامة، فان قتل فهدر. و من کابر امرأة علی فرجها او غلاماً فلهما دفعه فان قتلاه فهدر.

و یعزّر المختلس و المستلب و المحتال بشهادة الزّور و غیرها و المنّبج بما یرتدع عنه، و یستعاد منه ما اخذه.

مسائل [...]

(۶۱) الرابعة: للانسان الدفع عن نفسه و حریمه و ماله ما استطاع و یجب الاسهل فان لم یندفع به انتقل الی الاصعب. و من اطلع علی قوم فزجروه فلم‌ینزجر فرموه بحصاة او عود فجنی علیه فهو هدر بل لو بادر من غیر زجر جاز.

مبحث الولاية فی تعلیقات المکاسب[1]

[۱] مسألة [فی ولایة الاب و الجدّ]

(۶۲) یجوز للأب و الجدّ ان یتصرّفا فی مال الطفل بالبیع و الشراء. و یدلّ علیه قبل الاجماع الاخبار المستفیضة المصرّحة فی موارد کثیرة[2]، و فحوی سلطنتهما علی بضع البنت فی باب النکاح[3]، و المشهور عدم اعتبار العدالة للأصل[۱] و الاطلاقات، و فحوی الاجماع المحکّی عن التذکرة علی ولایة الفاسق فی التزویج[4] خلافاً للمحکیّ عن الوسیلة[5] و

[۱] لایخفی انّ قضیّة الاصل اعتبارها، لاصالة عدم نفوذ تصرّفهما فی مال الطفل، کما انّ الاصل عدم ثبوت الولایة لهما المستتبعة لنفوذ تصرّفهما، فانّهما من الاعتبارات المصححّة العقلائیّة الّتی تکون مستتبعة لآثار تکلیفیّة و وضعیّة، و منها اباحة التّصرف فی مال الغیر بدون اذنه الّذی لولاها کان غیر جائز، لاطلاق «لایجوز لاحد التّصرف فی مال غیره بدون اذنه»[6]. نعم لو کانا عادلین و عرض الفسق، فشکّ فی بقاء

۱. تعلیقات علی مباحث الولایة لمکاسب الشیخ مرتضی الانصاری قدّس سرّه ۳/۵۸۰-۵۳۵.
۲. منها ما فی الوسائل، الباب ۷۸ و ۷۹ من ابواب ما یکتسب به.
۳. راجع الوسائل، الباب ۶ و ۱۱ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ۲۰/۲۷۵ و ۲۸۹.
۴. التذکرة ۲/۵۹۹، و حکاه عنه السیّد العاملی فی مفتاح الکرامة ۵/۲۵۷.
۵. لم اعثر علیه فی الوسیلة، و لا علی من حکی عنه، نعم اشترط فی تصرّف الولیّ کونه ثقة و فی الوصیّ ان یکون عادلاً، راجع الوسیلة /۲۷۹ و ۳۷۳.
۶. «لایحل لاحد ان یتصرّف فی مال غیره بغیر اذنه» وسایل الشیعه، ابواب الانفال، الباب ۳، حدیث ۷، ج ۹ / ۵۴۱.

الایضاح[1] فاعتبراها فیهما مستدلاً فی الاخیر بأنها «ولایة علی من لایدفع عن نفسه و لایصرف عن ماله و یستحیل من حکمة الصانع ان یجعل الفاسق امیناً[2]، یقبل اقراراته و اخباراته عن غیره مع نصّ القرآن علی خلافه» انتهی.

و لعلّه اراد بنصّ القرآن آیة[2] الرکون الی الظالم[3] التی اشار الیها فی جامع المقاصد[3].

و فی دلالة الآیة نظر، و أضعف منها ما ذکره فی الایضاح من الاستحالة اذ المحذور یندفع کما فی جامع المقاصد بأن «الحاکم متی ظهر عنده بقرائن الاحوال اختلال حال الطفل عزله و منعه من التصرف فی ماله و إثبات الید علیه، و إن لم‌یظهر خلافه فولایته ثابتة، و ان لم‌یعلم استعلم حاله بالاجتهاد و تتّبع سلوکه و شواهد احواله»[4] انتهی.

(۶۳) و هل یشترط فی تصرّفه المصلحة او یکفی عدم المفسدة ام لایعتبر شیء وجوه، یشهد

ولایتهما و نفوذ تصرّفهما، فاستصحاب الولایة یقتضی نفوذ تصرّفهما.

[۲] لو سلّم هذا، و اغمض عمّا وجهّه علیه فی محکیّ جامع المقاصد، انّما یتمّ فی غیر الاب و الجدّ، فانّهما فی الحقیقة ما جعلا امیناً علی مال الغیر، بل علی مال من کان هو و ماله مالاً لهما، کما فی غیر واحد من الاخبار[5]، و یساعده الاعتبار، کما لایخفی علی ذوی الابصار.

[۳] و تقریب دلالتها انّه تبارک و تعالی اذا لم‌یرض برکون العباد الی الظّالم، فهو تعالی اولیٰ بعدم الرکون الیه، و الظّالم یعمّ من عصی ربّه و ظلم نفسه، کما فی «لاینال عهدی الظّالمین»[6]. و یمکن تقریب الدّلالة بانّ قضیّة حرمة الرّکون عدم جواز تسلیم مال الیتیم الی الاب و الجدّ الفاسقین، مع القطع بجوازه علی تقدیر ولایتهما، بل وجوب التّسلیم مع مطالبتهما؛ لکنّه یمکن ان یقال: انّ ولایة الاب و الجدّ الفاسقین لیست من باب الرّکون الی الظّالم، بل لماعرفت[7] من انّه من قبیل تسلیط المالک علی ملکه، فانّ الطفل و ماله مال لابیه، فافهم.

---

۱. ایضاح الفوائد ۶۲۸/۲. ۲. هود/۱۱۳. ۳. جامع المقاصد ۲۷۵/۱۱.
۴. جامع المقاصد ۲۷۶/۱۱ مع تفاوت فی بعض الکلمات.
۵. وسایل الشیعة، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۸، ج ۱۷ / ۲۶۲ تا ۲۶۷. ۶. البقره: ۱۲۴.
۷. فی التعلیقة السابقة.

للاخیر اطلاق ما دلّ علی انّ مال الولد للوالد[۴] کما فی روایة سعد بن یسار[۱]، و انّه و ماله لأبیه کما فی النبوی المشهور[۲]، و صحیحة ابن مسلم «انّ الوالد یأخذ من مال ولده ماشاء»[۳]، و ما فی العلل عن محمد بن سنان عن الرضا (ع) من ان علة تحلیل مال الولد لوالده ان الولد موهوب للوالد فی قوله تعالی: «یَهَبُ لِمَن یَشاءُ إناثاً و یَهَبُ لِمَن یَشاء الذُّکُورَ»[۴]، و یؤیده اخبار جواز تقویم جاریة الابن علی نفسه[۵].

لکن الظاهر منها تقییدها بصورة حاجة الاب، کما یشهد له قوله (ع) فی روایة الحسین بن ابی العلا «قال: قلت لأبی عبدالله (ع) ما یحلّ للرجل من مال ولده، قال: قوته بغیر سرف اذا اضطرّ الیه، قال: فقلت له قول رسول الله (ع) للرجل الذی اتاه فقدّم اباه، فقال له انت و مالک

[۴] لایخفی عدم دلالة هذه الاخبار علی ولایتهما اصلاً. کیف، و قد وردت فی مورد کبر الولد و رشده، و لاولایة لهما علیه بلاریب فیه، فلابدّ لها من معنی لایستلزم الولایة، و یکون محقّقاً فی حال الکبر و الرّشد، و هو انّه للوالد مرتبة من الاختصاص، و نحو من الاضافة الی مال الولد و نفسه، یقتضی جواز اکله من ماله بقدر الحاجة او مطلقا؛ غایة الامر دعوی دلالة هذه الاخبار علی ملاک یقتضی ولایة الجدّ و الاب مع حاجة الولد، لقصوره بعدم البلوغ، او العقل و الرشد الی الولیّ، و کمال الاب و الجدّ بحسبهما، ولکنّه لااطلاق فیها یقتضی نفوذ تصرّفهما مطلقاً، بل لایکاد یجدی، إلاّ فیما اذا احرز وجود الشّرائط و فقد الموانع. اللّهم إلاّ ان یقال: بانّ العرف یفهمون من مثل هذه الاخبار، و انّ للاب و الجدّ التّصرف فی مال الولد مثل تصرّفه فیه، و نفوذه کنفوذه، و لیس ببعید، کما یشهد به استشهاد الامام (علیه السلام) فی معنی نکاح الجدّ بدون اذن الاب، بانّ البنت و اباها للجدّ[۶]. فتأمّل.

۱. الوسائل، الباب ۷۸ من ابواب مایکتسب به، الحدیث الاوّل، ۲۶۲/۱۷.
۲. الوسائل، الباب ۷۸ من ابواب ما یکتسب به، الحدیث ۱ و ۲، ۲۶۳/۱۷ـ۲۶۲.
۳. المصدر السابق، الحدیث الاوّل، ۲۶۲/۱۷.
۴. علل الشرایع ۵۲۴/۱؛ و المصدر السابق، الحدیث التاسع، ۲۶۶/۱۷؛ والآیة: الشوری /۴۹.
۵. راجع الوسائل، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۸، الحدیث ۳، ۲۶۳/۱۷، الباب ۷۹، الحدیث ۱، ۲؛ و ابواب نکاح العبید و الاماء، الباب ۴۰، الاحادیث ۱، ۳ و ۴، ۱۴۱/۲۱ـ۱۴۰.
۶. وسایل الشیعة، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، الباب ۱۱، الحدیث ۸، ۲۹۱/۲۰.

لأبیک. فقال: انما جاء بأبیه الی النبی (ص) فقال: یا رسول الله (ص) هذا ابی و قد ظلمنی میراثی من امّی، فاخبره الاب انه قد انفقه علیه و علی نفسه، فقال النبی (ص): انت و مالک لأبیک، و لم یکن عند الرجل شیء او کان رسول الله (ص) یحبس الاب للابن.»[1]

و نحوها صحیحة ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر (ع) «قال: قال رسول الله (ص) انت و مالک لإبیک، ثم قال: لانحبّ ان یأخذ من مال ابنه الّا ما یحتاج الیه، مما لابد منه، انّ الله لایحبّ الفساد»[2] فإنّ الاستشهاد بالآیة یدلّ علی ارادة الحرمة من عدم الحبّ دون الکراهة، و انّه لایجوز له التصرّف بما فیه مفسدة للطفل.

هذا کلّه مضافاً الی عموم قوله تعالی: «وَ لاتَقْرَبوا مالَ الیتیمِ إلا بِالَّتی هِیَ اَحسَن»[3] فإنّ اطلاقه یشمل الجدّ و یتّم فی الاب بعدم الفصل، و مضافاً الی ظهور الاجماع علی اعتبار عدم المفسدة، بل فی مفتاح الکرامة[4] استظهر الاجماع تبعاً لشیخه فی شرح القواعد[5] علی اناطة جواز تصرّف الولیّ بالمصلحة، و لیس ببعید، فقد صرح به فی محکیّ المبسوط حیث قال: «و من یلی امر الصغیر و المجنون خمسة الأب و الجدّ للاب و وصیّ الاب و الجدّ و الحاکم و من یأمره» ثمّ قال: «و کلّ هؤلاء الخمسة لایصحّ تصرّفهم الّا علی وجه الاحتیاط و الحظّ للصغیر لانّهم انّما نصبوا لذلک فإذا تصرّف فیه علی وجه لاحظّ فیه کان باطلاً لأنه خلاف ما نصب له»[6] انتهی.

و قال الحلّی فی السرائر «لایجوز للولیّ التصرّف فی مال الطفل إلاّ بما یکون فیه صلاح المال و یعود نفعه إلی الطفل دون المتصرّف فیه و هذا الّذی یقتضیه أصول المذهب»[7] انتهی.

و قد صرّح بذلک ایضا المحقّق[8] و العلّامة[9] و الشهیدان[10] و المحقّق الثّانی[11] و غیرهم[12]، بل فی شرح الروضة للفاضل الهندی «ان المتقدّمین عمّموا الحکم باعتبار المصلحة من غیر

---

۱. الوسائل، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۸، الحدیث ۸، ۲۶۵/۱۷.
۲. المصدر السابق، الحدیث ۲، ۲۶۳/۱۷؛ والآیة: البقره /۲۰۵. ۳. الانعام /۱۵۲، الاسراء /۳۴.
۴. مفتاح الکرامة ۲۱۷/۴.
۵. حاشیة القواعد (مخطوط)، الورقة ۷۱، ذیل قول العلّامة «مع المصلحة للمولّی علیه»: و ظاهرهم الاجماع علی ذلک. ۶. المبسوط ۲۰۰/۲. ۷. السرائر ۴۴۱/۱.
۸. الشرائع ۷۹/۲ـ۷۸ و ۱۷۱. ۹. القواعد ۱۲۵/۱؛ الارشاد ۳۶۰/۱.
۱۰. الدروس ۳۱۸/۳ و ۴۰۳؛ اللمعة الدمشقیه /۱۳۸؛ المسالک ۱۶۶/۳، ۳۳/۴ و ۳۵ و ۱۳۶/۵.
۱۱. جامع المقاصد ۸۷/۴ و ۷۲/۵.
۱۲. المحقق الاردبیلی فی مجمع الفائدة ۱۴/۴ و ۷۷/۶ و المحقّق السبزواری فی الکفایة /۸۹، ۱۰۸ و ۲۲۰.

استثناء»[1]، و استظهر فی مفتاح الکرامة من عبارة التذکرة فی باب نفی الحجر نفی الخلاف فی ذلک بین المسلمین[2]؛ و قد حکی عن الشهید فی حواشی القواعد انّ قطب الدین (قدّس سرّه) نقل عن العلّامة (رحمه الله) «انه لو باع الولیّ بدون ثمن المثل لم‌لایتنزل منزلة الاتلاف بالاقتراض؟ لأنا قائلون بجواز اقتراض ماله و هو یستلزم جواز اتلافه، قال: و توقّف زاعماً انه لایقدر علی مخالفة الاصحاب».[3]

هذا ولکن الاقوی کفایة عدم المفسدة وفاقاً لغیر واحد من الاساطین الّذین عاصرناهم[4]، لمنع دلالة الروایات علی اکثر من النهی عن الفساد فلاتنهض لدفع دلالة المطلقات المتقدمة الظاهرة فی سلطنة الوالد علی الولد و ماله. و امّا الآیة الشریفة[5] فلو سلّم دلالتها، فهی مخصّصة بما دلّ علی ولایة الجدّ و سلطنته الظاهرة فی انّ له ان یتصرّف فی مال طفله بما لیس فیه مفسدة له، فإنّ ما دلّ علی ولایة الجدّ فی النکاح معلّلاً بأنّ البنت و اباها للجدّ و اباها[6] و قوله(ص) انت و مالک لابیک[7]، خصوصاً مع استشهاد الامام (ع) به فی مضیّ نکاح الجدّ بدون اذن الاب، ردّاً علی من انکر ذلک و حکم ببطلان ذلک من العامّة فی مجلس بعض الامراء[8] و غیر ذلک یدلّ علی ذلک.

مع انّه لو سلّمنا عدم التخصیص وجب الإقتصار علیه فی حکم الجدّ دون الإب. و دعوی عدم القول بالفصل ممنوعة، فقد حکی عن بعض متأخّری المتأخّرین القول بالفصل بینهما فی الاقتراض مع عدم الیسر.[9]

(۶۴) ثم لاخلاف ظاهراً کما ادّعی[10] فی ان الجدّ و ان علا یشارک الاب فی الحکم، و یدلّ علیه ما دلّ علی انّ الشخص و ماله ـ الذی منه مال ابنه ـ لأبیه[۵] و ما دلّ علی ان الولد و والده لجدّه.

---

[۵] فیه اشکال، حیث لادلالة فی هذه الاخبار[11] الاّ علی انّ الولد و ماله حقیقة لوالده،

---

۱. المناهج السویّة (مخطوط) /۶، ذیل قول الشارح «و کذالو اتّجر الولیّ او مأذونه للطفل».
۲. التذکره ۲/۸۰؛ مفتاح الکرامة ۵/۲۶۰.
۳. حکاه السیّد العاملی فی مفتاح الکرامة ۴/۲۱۷.
۴. منهم کاشف الغطاء فی شرحه علی القواعد (مخطوط) /۷۱؛ و صاحب الجواهر ۲۲/۳۳۲ و ۲۸/۲۹۷.
۵. الاسراء /۳۴.
۶. الوسائل، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، الباب ۱۱، الحدیث ۸، ۲۰/۲۹۱.
۷. المصدر السابق، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۸، الاحادیث ۱، ۲، ۸ و ۹، ۱۷/۲۶۶ـ۲۶۲.
۸. المصدر السابق، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، الباب ۱۱، الحدیث ۵، ۲۰/۲۹۰.
۹. لم اعثر علیه.
۱۰. المناهل /۱۰۵، الجواهر ۲۶/۱۰۲.
۱۱. وسایل الشیعة، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۸، و ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، الباب ۱۱.

و لو فقد الاب و بقی الجدّ فهل ابوه و جدّه یقوم مقامه فی المشارکة او یخصّ هو بالولایة؟ قولان من ظاهر انّ الولد و والده لجدّه، و هو المحکیّ عن ظاهر جماعة.[1] و من انّ مقتضی قوله تعالی[2]: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»[6] کون القریب اولی بقریبه من البعید فنفی ولایة البعید، و خرج منه الجدّ مع الاب، و بقی الباقی، و لیس المراد من لفظ الاولی التفضیل مع الاشتراک فی المبدأ، بل هو نظیر قولک هو احق بالأمر من فلان و نحوه، و هذا محکیّ عن جامع المقاصد[3] و المسالک[4] و الکفایة[5]. و للمسألة مواضع اخر[6] تأتی ان شاءالله.

[۲] مسألة [فی ولایة الفقیه]

(۶۵) من جملة أولیاء التصرّف فی مال من لایستقلّ بالتصرّف فی ماله الحاکم، و المراد منه الفقیه الجامع لشرائط الفتوی. و قد رأینا هنا ذکر مناصب الفقیه امتثالاً لأمر اکثر حضّار مجلس المذاکرة، فنقول مستعیناً بالله: للفقیه الجامع للشرائط مناصب ثلاثة:

احدها الافتاء فیما یحتاج الیها العامی فی عمله، و مورده المسائل الفرعیة و الموضوعات الاستنباطیة من حیث ترتب حکم فرعی علیها، و لااشکال و لاخلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه الّا ممّن لایری جواز التقلید للعامی. و تفصیل الکلام فی هذا المقام موکول إلی مباحث الإجتهاد و التقلید.

لامطلقا ولو حکماً. نعم فی بعض الاخبار[7] تعلیل نفوذ نکاح الجدّ بدون اذن الاب، فانّ البنت و اباها للجدّ، لکنّه لادلالة له علی ولایته فی اموال الطفل، الاّ بدعوی الملازمة بین ولایته علی النکاح و ولایته علی الاموال، بل الاولویّة، و الانصاف انّه غیر بعید.

[۶] الاولویّة فی الآیة انّما هو فی الارث، لافیما یعمّ الولایة، و الاّ لزم تخصیص کثیر، کما لایخفی علی الخبیر.

---

۱. حکاه السیّد المجاهد فی المناهل /۱۰۵: «یظهر الاوّل من اطلاق الشرائع و النافع».
۲. الانفال /۷۵، الاحزاب /۶.
۳. لم اقف بعینه، نعم فی جامع المقاصد ۱۸۷/۵؛ «و هل یکون للجدّ الاعلی مع وجود الاولی ولایة؟ فیه نظر»
۴. المسالک ۱۷۱/۷.
۵. لم اعثر علیه فی الکفایة.
۶. مثل کتاب الحجر و کتاب النکاح.
۷. وسایل الشیعة، ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، الباب ۱۱، الحدیث ۱، ۵ و ۸.

الثانی: الحکومة فله الحکم بما یراه حقّاً فی المرافعات و غیرها فی الجملة، و هذا المنصب للفقیه ایضاً ثابت له بلاخلاف فتوی و نصّاً. و تفصیل الکلام فیه من حیث شرائط الحاکم و المحکوم به و المحکوم علیه موکول الی کتاب القضاء.

الثالث: ولایة التصرف فی الاموال و الأنفس. و هو المقصود بالتفصیل هنا.

(۶۶) فنقول الولایة تتصوّر علی وجهین:

الاوّل: استقلال الولیّ بالتصرّف[۷] مع قطع النظر عن کون تصرّف غیره منوطاً باذنه او غیر منوط به، و مرجع هذا الی کون نظره سبباً فی جواز تصرّفه.

الثانی: عدم استقلال غیره بالتّصرّف و کون تصرّف الغیر منوطاً باذنه و ان لم‌یکن هو مستقلاً بالتصرّف، و مرجع هذا الی کون نظره شرطاً فی جواز تصرّف غیره، و بین موارد الوجهین عموم من وجه.

(۶۷) ثم اذنه المعتبر فی تصرف الغیر امّا ان یکون علی وجه الاستنابة کوکیل الحاکم، و امّا ان یکون علی وجه التفویض و التولیة کمتولّی الاوقاف من قبل الحاکم، و امّا ان یکون علی وجه الرضا کاذن الحاکم لغیره فی الصلاة علی میّت لاولیّ له.

(۶۸) اذا عرفت هذا فنقول: مقتضی الاصل عدم ثبوت الولایة بشیء من الأمور المذکورة، خرجنا عن هذا الاصل فی خصوص النبی و الأئمّة صلوات الله علیهم اجمعین بالأدلة الأربعة.

قال الله تعالی[۱]: «اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ[۸]»، «وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰمُؤْمِنَةٍ إذا

---

[۷] لایخفی انّ اختلاف متعلّق الولایة لایوجب اختلافاً فیها، و لاینثلم به وحدتها، و لیس نصب المتولّی فی الموقوفات و القیّم علی القاصرین و الاذن فی الصّلاة علی الجنازة التی تکون بلا ولیّ الاّ مثل تصرّفه بالمباشرة فی البیع و الشراء و غیرهما فی انّ کلّا منها من متعلّقاتها، و نفوذه منه لاستقلاله فیها، و امّا نفوذ استنابته لیس من شئون ولایته و دائراً مدار سعتها، بل انّما یکون دائراً مدار کون الفعل النّافذ منه بالمباشرة قابلاً للنیّابة، و یکون حال الوکالة من الولی حالها من المالک او المتولّی، فافهم.

[۸] فی دلالة ما دلّ من الآیات[۲] و الرّوایات[۳] الدّالة علی وجوب الإطاعة او حرمة

---

۱. الاحزاب /۶.

۲. الاحزاب: ۶، النساء: ۵۹، النور: ۶۲ و ۶۳، الاحزاب: ۳۶، النساء: ۶۵، المائده: ۵۵. ←

قَضَى اللهُ وَ رَسولُهُ أمراً أنْ يَكونَ لَهُمُ الخِيرَةُ مِنْ أمْرِهِمْ»[1] «فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أمْرِهِ إنْ يُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أليمٌ»[2]، «وَ أطيعُوا اللهَ وَ أطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»[3]، «وَ إنَّما وَ لِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُه...[4]» الآية الى غير ذلک.

و قال النبی (ص) کما فی روایة ایوب بن عطیة «انا اولی بکل مؤمن من نفسه»[5]، و قال فی یوم غدیر خم: «ألست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه.»[6] و الاخبار فی افتراض طاعتهم و کون معصیتهم کمعصیة الله کثیرة، یکفی فی ذلک منها مقبولة عمر بن حنظلة[7] و مشهورة ابی خدیجة[8] و التوقیع الآتی، حیث علّل فیها حکومة الفقیه و تسلّطه علی الناس بأنّی قد جعلته کذلک و انّه حجّتی علیکم.

و اما الاجماع فغیر خفیّ.

و امّا العقل القطعی فالمستقلّ منه حکمه بوجوب شکر المنعم[9] بعد معرفة انّهم اولیاء النعم، و

المخالفة علی الولایة نظر، لعدم الملازمة بینهما، کما لایخفی، لکن فی هذه الآیة و ما یشابها من الآیات و الروایات[9] الدّالة علی الاولویّة کفایة.

(۷۰) [۹] لایخفی انّ ما ذکره من حکم العقل بقسمیه لایثبت به الاّ وجوب الاطاعة، لاالولایة، فالاولیٰ ان یقال: إنّ العقل یستقلّ بنفوذ تصرّف اولیاء النّعم، و من هم الواسطة بین الله تبارک و تعالی و کافّة الامم فی الاموال و الانفس، فانّهم اولیٰ بهما من الانفس. هذا فی العقل المستقلّ. و امّا الغیر المستقلّ فبأن یقال: انّ الأبوّة اذا اقتضت الولایة، فالنّبوّة و الامامة یقتضیان لها بطریق اولی، لأعظمیّة حقّهما من حقّها. لکن لایخفی انّه لولا القطع بولایة النبی (صلّی الله علیه و آله) و الامام (علیه السّلام) من الآیات و الرّوایات، بل

---

۳. الاصول من الکافی، کتاب الحجّة، باب فرض طاعة الائمة، ج ۱ ص ۱۸۵ تا ۱۹۰، و کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، الحدیث ۱۰، ج ۱ ص ۶۷؛ الفروع من الکافی، کتاب القضاء، باب کراهیة الارتفاع الی قضاة الجور، الحدیث ۴، ج ۷ ص ۴۱۲، کمال الدین، الباب ۴۵، الحدیث ۴، ج ۲ ص ۴۸۳.

۱. الاحزاب: ۳۶. ۲. النور /۶۳. ۳. النساء /۵۹. ۴. المائدة /۵۵.

۵. الوسائل، ابواب ولاء ضمان الجریرة و الامامة، الباب ۳، الحدیث ۱۴، ۲۵۱/۲۶.

۶. راجع بحارالانوار، تاریخ امیرالمؤمنین(ع)، الباب ۵۲ فی اخبار الغدیر، ج ۲۵۳/۳۷ـ۱۰۸.

۷. المصدر السابق، الحدیث ۶، ۱۳۹/۲۷. ۸. المصدر السابق، الحدیث ۹، ۱۴۰/۲۷.

۹. وسایل الشیعة، ابواب الانفال، الباب ۳، الحدیث ۷، ج ۹ ص ۵۴۱.

الغير المستقلّ حكمه بأنّ الابوّة اذا اقتضت وجوب طاعة الاب على الابن فى الجملة، كانت الامامة مقتضية لوجوب طاعة الامام على الرعيّة بطريق اولى، لأنّ الحقّ هنا اعظم بمراتب، فتأمل.

و المقصود من جميع ذلک دفع ما يتوهّم من انّ وجوب طاعة الامام مختصّ بالاوامر الشرعيّة و أنّه لادليل على وجوب طاعته فى اوامره العرفيّة او سلطنته على الاموال و الأنفس.

و بالجملة فالمستفاد من الأدّلة الأربعة بعد التتّبع و التأمّل ان للإمام سلطنة مطلقة على الرعيّة من قبل الله تعالى، و ان تصرّفهم نافذ على الرعيّة ماض مطلقاً. هذا كلّه فى ولايتهم بالمعنى الأوّل.

(۶۹) و امّا بالمعنى الثانى اعنى اشتراط تصرّف الغير باذنهم فهو و ان كان مخالفاً للأصل، الّا انّه قد ورد اخبار خاصة بوجوب الرجوع اليهم[1] و عدم جواز الاستقلال لغيرهم بالنسبة الى المصالح المطلوبة للشارع الغير المأخوذة على شخص معين من الرعيّة كالحدود و التعزيرات و التصرّف فى اموال القاصرين و الزام الناس بالخروج عن الحقوق و نحو ذلک.

و يكفى فى ذلک ما دلّ على انّهم اولوا الأمر و ولاته[2]، فإنّ الظاهر من هذا العنوان عرفاً من يجب الرجوع إليه فى الأمور العامّة التى لم‌تحمل فى الشرع على شخص خاصّ. و كذا ما دلّ على وجوب الرجوع فى الوقائع الحادثة الى رواة الحديث معلّلاً بأنهم حجّتى عليكم و انا حجّة الله.[3] فإنّه دلّ على انّ الإمام هو المرجع الأصلى، و ما عن العلل بسنده إلى الفضل بن شاذان عن مولانا أبى الحسن الرضا (ع) فى علل حاجة الناس الى الإمام (ع) حيث قال بعد ذكر جملة من العلل: «و منها انّا لانجد فرقة و لاملّة من الملل بقوا و عاشوا إلا بقيّم و رئيس لما لابدّ لهم منه فى امر الدين و الدنيا، فلم يجز فى حكمة الحكيم ان يترک الخلق بما يعلم أنّه لابد لهم منه و

لا يبعد ان يعدّ من الضروريّات، لم‌يكد يحصل القطع به من قبل العقل، و لعلّه اشار اليه بامره بالتّأمّل.

---

۱. انظر الكافى ۱۸۵/۱، باب فرض طاعة الائمّة، و ۲۱۰/۱ باب انّ اهل الذكر الذين امر الله الخلق بسئوالهم هم الائمّة؛ و البحار ۱۷۲/۲۳، الباب ۹ من كتاب الامامة و ۲۸۳/۲۳، الباب ۱۷ منه.

۲. الكافى، باب انّ الائمه (ع) ولاة الامر ۲۰۵/۱؛ البحار ۲۸۳/۲۳ كتاب الامامة الباب ۱۷.

۳. الوسائل، ابواب صفات القاضى، الباب ۱۱، الحديث ۹، ۱۴۰/۲۷.

لاقوام لهم إلا به»[1]. هذا مضافاً إلى ما ورد فی خصوص الحدود و التعزیرات و الحکومات و انهالإمام المسلمین[2]، و فی الصلاة علی الجنائز من أنّ سلطان الله أحق بها من کل أحَد[3] و غیر ذلک مما یعثر علیه المتّتبع،

و کیف کان فلا اشکال فی عدم جواز التصرف فی کثیر من الامور العامّة بدون اذنهم و رضاهم، لکن لاعموم یقتضی اصالة توقّف کل تصرّف علی الاذن. نعم الامور التی یرجع فیها کلّ قوم الی رئیسهم لایبعد الاطّراد فیها بمقتضی کونهم أولی الأمر و ولاته و المرجع الاصلی فی الحوادث الواقعة، و المرجع فی غیر ذلک من موارد الشکّ الی اطلاقات ادلّة تلک التصرّفات ان وجدت علی الجواز او المنع، و الّا فالی الاصول العملیة، لکن حیث کان الکلام فی اعتبار إذن الإمام أو نائبه الخاصّ مع التمکّن منه لم‌یجز إجراء الأصول، لأنّها لاتنفع مع التمکّن من الرجوع الی الحجّة، و انما تنفع مع عدم التمکّن من الرجوع الیها لبعض العوارض.

(۷۰) و بالجملة فلایهمّنا التعرّض لذلک، انما المهمّ التعرّض لحکم ولایة الفقیه بأحد الوجهین المتقدّمین:

فنقول: امّا الولایة علی الوجه الأول[۱۰] اعنی استقلاله فی التصرّف فلم یثبت بعموم، عدا ما

---

[۱۰] لایخفی انّه لیس للفقیه فی حال الغیبة ما لیس للامام (علیه السّلام)، و امّا ما کان له فثبوته له محلّ الاشکال و الکلام فی المقام؛ فلابدّ هیهنا من البحث اوّلاً فیما له (علیه السّلام)، و ثانیاً فی النّقض و الإبرام فیما ذکر دلیلاً علی ثبوته له.

فاعلم انّه لاریب فی ولایته فی مهامّ الامور الکلّیّة المتعلّقة بالسّیاسة الّتی تکون وظیفة من له الرّیاسة؛ و امّا فی الامور الجزئیّة المتعلّقة بالاشخاص کبیع دار و غیره من التصرّف فی اموال النّاس، ففیه اشکال، ممّا دلّ علی عدم نفوذ تصرّف احد فی ملک غیره الاّ باذنه[4]، و انّه لایحلّ مال الاّ بطیب نفس مالکه[5]، و وضوح انّ سیرة النبیّ (صلّی الله

---

۱. علل الشرائع، الباب ۱۸۲، ذیل الحدیث ۹، ۲۵۳/۱.

۲. الوسائل، ابواب صفات القاضی، الباب ۳؛ ابواب کیفیة الحکم و الدعوی، الباب ۳۲، الحدیث ۳؛ ابواب مقدّمات الحدود، الباب ۱۷، الحدیث ۳ و الباب ۳۲؛ ابواب حدّ المحارب، الباب الاوّل؛ مستدرک الوسائل، ابواب صفات القاضی، الباب ۳، ابواب مقدّمات الحدود، الباب ۲۵.

۳. الوسائل، ابواب صلاة الجنازة، الباب ۲۳، الحدیث ۴.

۴. وسایل الشیعة، ابواب الانفال، الباب ۳، الحدیث ۷، ۵۴۱/۹.

ربما یتخیّل من اخبار واردة فی شأن العلماء مثل: «انّ العلماء ورثة الانبیاء، و ان الانبیاء لم‌یوّرثوا دیناراً و لا درهماً، ولکن ورّثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها اخذ بحظّ وافر»[1]، «و انّ العلماء امناء الرسل»[2]، و قوله (ع): «مجاری الامور بید العلماء بالله الأمناء علی

علیه و آله) انّه یعامل مع اموال النّاس معاملة سائر النّاس؛ و ممّا دل من الآیات و الرّوایات علی کون النبیّ و الامام اولیٰ بالمؤمنین من انفسهم. و امّا ما کان من الاحکام المتعلّقة بالاشخاص بسبب خاصّ من زواج و قرابة و نحوهما فلاریب فی عدم عموم الولایة له، و ان یکون اولیٰ بالارث من القریب، و اولی بالأزواج من ازواجهم؛ و آیة «النبیّ اولیٰ بالمؤمنین»[3] انما یدلّ علی اولویته (صلّی الله علیه و آله) فیما لهم الاختیار، لافیما لهم من الاحکام تعبّداً و بلااختیار.

بقی الکلام فی انّه هل یجب علی النّاس اتّباع اوامر الامام و الانتهاء بنواهیه مطلقا ولو فی غیر السّیاسات و غیر الاحکام من الامور العادیّة، او یختصّ بما کان متعلّقاً بهما؟ فیه اشکال، و القدر المتیقّن من الآیات و الرّوایات وجوب الاطاعة فی خصوص ما صدر منهم من جهة النّبوة او الامامة.

و قد انقدح بذلک انّه لایلزم تخصیص کثیر او اکثر لو نهض لیل بعمومه و اطلاقه علی ثبوت ما للامام (علیه السلام) من الولایة و وجوب الاطاعة للفقیه. هذا فی تعیین ماله (علیه السلام).

و امّا ما ذکر دلیلاً لثبوت الولایة للفقیه کولایته (علیه السّلام)، فاحسنها دلالة، ما دلّ علی کون الفقیه بمنزلة الأنبیاء فی بنی اسرائیل،[4] و ما دلّ علی کون مجاری الامور بید العلماء. امّا «المنزلة» فالمتّقین منها انّها فی تبلیغ الاحکام بین الأنام، مع عدم ثبوت

←

۵. «قول الرسول (ص): لایحل مال امرء مسلم الّا عن طیب نفس منه. و هذا الخبر قد تلقّته الامّة بالقبول» کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، کتاب الجهاد و سیرة الامام، ۱۹/۲.

۱. الکافی ۲۴/۱ الحدیث ۲؛ بصائر الدرجات /۳۱؛ الوسائل، ابواب القاضی، الباب ۸، الحدیث ۲، ۷۸/۲۷.

۲. کنز العمّال ۱۸۳/۱۰ و ۲۰۴، الحدیث ۲۸۹۵۲ و ۲۹۰۸۳؛ و فی الکافی ۳۳/۱ الحدیث ۵: «العلماء امناء»؛ و فی الکافی ایضاً ۴۶/۱ الحدیث ۵: «الفقهاء امناء الرسل».

۳. الاحزاب: ۶.

۴. فقه الرضا، ذیل الدیات، باب حق النفوس، ص ۳۳۸؛ عوالی اللئالی ۷۷/۴، الحدیث ۶۷؛ جامع الاخبار، الفصل العشرون فی العلم، ص ۳۸.

حلاله و حرامه»[1]، و قوله (ع): «علماء امّتی کانبیاء بنی‌اسرائیل[2]، و فی المرسلة المرویة فی الفقه الرضوی: «انّ منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل»[3]، و قوله (ع) فی نهج البلاغة: «اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤا به «اَنَّ اَوْلَی النّاسِ بِابراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ» الآیة»[4].

الولایة المطلقة لانبیاء بنی اسرائیل، فتأمّل. و امّا کون «مجاری الامور بید العلماء» و ان کان عبارة اخریٰ عن ولایتهم، اِلاّ ان الظاهر من «العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» هو خصوص الائمّة (علیه‌السّلام)، کما یشهد به سائر فقراته[5] الّتی سیقت فی مقام توبیخ النّاس علی تفرّقهم عنهم (علیهم السّلام)، حیث انه صار سبباً لغصب الخلافة و زوالها عن ایدی من کانت مجاری الامور بایدیهم. و الخبر طویل رواه مرسلاً عن ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) فی تحف العقول، فلاحظ تمامه[6]، و لادلالة فی کون «اولی الناس بالانبیاء اعلمهم» علی الولایة، مع انّ الظاهر ان المراد اولی الناس بالخلافة منهم، و لذا خصصّه باعلم الناس، و لا فی اطلاق الخلافة علیهم، و لا فی جعلهم حاکماً و لاقاضیاً، لعدم اطلاق فی الخلافة، و لعلّها فی تبلیغ الاحکام الّتی هی من شئون الرّسالة، و ظهور کونهم حاکماً و قاضیاً فی خصوص رفع الخصومة، کما یشهد ملاحظة المقبولة و المشهورة، و لا فی ارجاع الحوادث الواقعة الیه فی التوقیع الشریف، لاحتمال معهودّیة الحوادث، و اشارة الی خصوص ما ذکره فی السّؤال، و قوّة ان یکون المراد ارجاع حکم الحوادث الواقعة و الفروع المتجدّدة الّتی لیس منها بخصوصها اثر فی الاخبار، و لا

---

۱. تحف العقول ۲۳۸/۱.

۲. عوالی اللئالی ۷۷/۴ الحدیث ۶۷؛ و نقله فی المستدرک ۳۲۰/۷ الحدیث ۳۰ عن العلّامه فی التحریر.

۳. فقه الرضا /۲۳۸.

۴. نهج البلاغه، الحکمة ۴۸۴/۹۶، و الآیه: آل عمران /۶۸؛ غررالحکم و دررالکلم الحدیث ۳۰۵۶ و ۳۴۵۶؛ تفسیر مجمع البیان، ذیل الآیة ۶۸ من آل عمران، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر /۱۷.

۵. «و انتم اعظم الناس مصیبة کما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون. ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه فانتم مسلوبون تلک المنزلة، و ما سلبتم ذلک الا بتفرقّکم عن الحقّ و اختلافکم فی السّنة بعد البیّنة الواضحة، و لو صبرتم علی الاذی و تحمّلتم المؤونة فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصدر و الیکم ترجع و لکنّکم مکّنتم الظلمة من منزلتکم...» تحف العقول ۲۳۸/۱.

۶. الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرّانی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ۲۳۹/۱ـ۲۳۶.

و قوله (ص) ثلاثاً: اللهم ارحم خلفائی. قیل: و من خلفائک یا رسول الله؟ قال: الذین یأتون بعدی و یروون حدیثی و سنتی»[1]، و قوله (ع) فی مقبولة ابن حنظلة «قد جعلته علیکم حاکماً»[2]، و فی مشهورة ابی خدیجة «جعلته علیکم قاضیاً»[3]، و قوله عجل الله فرجه: «هم حجّتی علیکم و انا حجة الله»[4]، الی غیر ذلک مما یظفر به المتتبع.

(۷۱) لکّن الانصاف بعد ملاحظة سیاقها او صدرها او ذیلها یقتضی الجزم بأنها فی مقام بیان وظیفتهم من حیث الاحکام الشرعیة لاکونهم کالنبی و الأئمّة صلوات الله علیهم فی کونهم اولی الناس فی اموالهم، فلو طلب الفقیه الزکاة و الخمس من المکلّف فلادلیل علی وجوب الدفع الیه شرعاً، نعم لو ثبت شرعاً اشتراط صحة أدائهما بدفعه الی الفقیه مطلقا او بعد المطالبة وافتی بذلک الفقیه وجب اتّباعه ان کان ممن یتعیّن تقلیده ابتداء أو بعد الإختیار، فیخرج عن محل الکلام.

هذا مع أنّه لو فرض العموم فیما ذکر من الاخبار وجب حملها علی ارادة الجهة المعهودة المتعارفة من وظیفته (ص) من حیث کونه رسولاً مبلّغاً و الّا لزم تخصیص اکثر افراد العامّ لعدم سلطنة الفقیه علی اموال الناس و انفسهم، الّا فی موارد قلیلة بالنسبة الی موارد عدم سلطنته.

و بالجملة فإقامة الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه کالامام الّا ما خرج بالدلیل دونه خرط القتاد.

لجعلهم حجّة من قبله، فانّ الحجیّة من قبله غیر مستلزم للولایة المطلقة، لعدم ملازمة عقلاً و لاعرفاً بین الحجیّة و الولایة، و ان علم ولایة حجة الله (عجّل الله فرجه) کما عرفت، فتأمل جیّداً.

---

۱. من لا یحضره الفقیه، باب النوادر، الحدیث ۵۹۱۵، ۴/ ۴۲۰؛ عیون اخبار الرضا، الباب ۳۱، الحدیث ۹۴، ۲/ ۳۷، معانی الاخبار، الباب ۴۲۳، ۲/ ۳۷۴؛ الامالی للصدوق، المجلس ۳۴، الحدیث ۴/ ۲۴۷؛ الوسائل، ابواب صفات القاضی، الباب ۱۱، الحدیث ۷، ۷/ ۱۳۹.

۲. الکافی ۱/ ۶۷ الحدیث ۱۰ و ۷/ ۴۱۲ الحدیث ۵؛ التهذیب ۶/ ۲۱۸ الحدیث ۵۱۴ و ۶/ ۳۰۱ الحدیث ۸۴۵؛ الاحتجاج /۳۵۵؛ الوسائل، ابواب صفات القاضی، الباب ۱۱، الحدیث الاوّل، ۲۷/ ۱۳۶.

۳. الکافی ۷/ ۴۱۲ الحدیث ۴؛ من لایحضره الفقیه ۳/ ۲، التهذیب ۶/ ۳۰۳ الحدیث ۵۳، الوسائل، ابواب صفات القاضی، الباب ۱۱، الحدیث ۶، ۲۷/ ۱۳۹.

۴. اکمال الدین، الباب ۴۵، الحدیث ۴، ۲/ ۴۸۳؛ کتاب الغیبة للطوسی، الحدیث ۲۴۷/ ۲۹۰؛ الاحتجاج ۲/ ۲۸۳؛ الوسائل، ابواب صفات القاضی، الباب ۱۱، الحدیث ۹، ۲۷/ ۱۴۰.

(۷۲) بقی الکلام فی ولایته علی الوجه الثانی اعنی توقف تصرف الغیر علی اذنه فیما کان متوقفاً علی اذن الإمام (ع) و حیث انّ موارد التوقف علی اذن الامام غیر مضبوط فلابدّ من ذکر ما یکون کالضابط لها.

فنقول: کلّ معروف علم من الشارع ارادة وجوده فی الخارج ان علم کونه وظیفة شخص خاص کنظر الاب فی مال ولده الصغیر او صنف خاص کالافتاء و القضاء او کلّ من یقدر علی القیام به کالامر بالمعروف فلا اشکال فی شیء من ذلک. و ان لم‌یعلم ذلک و احتمل کونه مشروطاً فی وجوده او وجوبه بنظر الفقیه وجب الرجوع فیه إلیه.[۱۱]

ثم ان علم الفقیه من الأدلّة جواز توّلیه لعدم اناطته بنظر خصوص الإمام أو نائبه الخاص توّلاه مباشرة او استنابة ان کان ممّن یری الاستنابة فیه و إلّا عطّله، فإنّ کونه معروفاً لاینافی اناطته بنظر الإمام (ع) و الحرمان عنه عند فقده، کسائر البرکات التی حرّمناها بفقده عجّل الله فرجه. و مرجع هذا الی الشک فی کون المطلوب مطلق وجوده[۱۲] او وجوده من موجد خاصّ.

---

[۱۱] لاشبهة فی وجوب الرّجوع الیه فیما احتمل کونه مشروطاً فی وجوده بحسب اثره الوضعی لأصالة عدم تأثیره بدونه؛ لابحسب اثره التّکلیفی، لأنّه ان کان الشّک فی جوازه بدون اذنه فقضیّة اصالة الاباحة جوازه بدونه، و ان کان الشّک فی موافقته للواجب بدونه فاصالة البرائة عقلاً عنده (قدّس سرّه) و نقلاً عندنا مقتضیة للاقتصار علیه، و عدم وجوب الرّجوع فیه الی الفقیه، فانقدح بذلک انه لاوجه لوجوب الرّجوع الیه فیما احتمل کونه مشروطاً فی وجوبه ایضاً. و بالجملة انّما یجب الرّجوع فیما شکّ فی تأثیره بدونه، سواء کان الاثر مما یجب تحصیله بالتسبیب اولا، للاصل، و فی غیره لایجب لاصالة البرائة او الجواز، فلاتغفل.

[۱۲] بل و مرجعه الی الشّک فی کون المطلوب وجوده مطلقا او فی زمان الحضور، و امّا اذا علم بوجوبه مطلقا، فإن شکّ فی اعتبار صدوره من خاصّ، فقیهاً کان او غیره، فالواجب علیه اتیانه، لعلمه بوجوبه علیه عیناً او کفایة، و الاصل عدم وجوبه علی غیره، و ان شکّ فی اعتبار نظر شخص خاصّ، و اذنه فی صدوره من ایّ شخص کان، فاصالة البرائة عقلاً او نقلاً یقتضی عدم اعتباره و کفایة صدوره من الفقیه و غیره.

اما وجوب الرجوع الى الفقيه فى الامور المذكورة فيدلّ عليه[١٣] مضافاً الى ما يستفاد من جعله حاكماً كما فى مقبولة ابن حنظلة الظاهر فى كونه كسائر الحكّام المنصوبة فى زمان النبى (ص) و الصحابة فى الزام الناس بارجاع الامور المذكورة اليه و الانتهاء فيها الى نظره، بل المتبادر عرفاً من نصب السلطان حاكماً وجوب الرجوع فى الأمور العامّة المطلوبة للسلطان اليه، و الى ما تقدّم من قوله (ع) «مجارى الامور بيد العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه».

(٧٣) التوقيع المروىّ فى اكمال الدين[١] و كتاب الغيبة[٢] و احتجاج الطبرسى[٣] الوارد فى جواب مسائل اسحاق بن يعقوب التى ذكر انّى سألت العمرى (رضى الله عنه) ان يوصل الى الصاحب (عجل الله فرجه) كتاباً فيه تلك المسائل التى قد اشكلت علّى، فورد التوقيع بخطه عليه آلاف الصلاة و السلام فى اجوبتها. و فيها «و امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فإنّهم حجّتى عليكم، و انا حجّة الله» فإنّ المراد بالحوادث ظاهراً مطلق الأمور الّتى لابدّ من الرجوع فيها عرفاً او عقلاً او شرعاً الى الرئيس، مثل النظر فى اموال القاصرين لغيبة او موت او صغر او سفه. و امّا تخصيصها بخصوص المسائل الشرعية فبعيد من وجوه:

منها ان الظاهر و كول نفس الحادثة اليه ليباشر امرها مباشرة او استنابة لا الرجوع فى حكمها اليه.

و منها التعليل بكونهم حجّتى عليكم و انا حجّة الله، فإنه انما يناسب الامور التى يكون المرجع فيها هو الرأى و النظر، فكان هذا منصب ولاة الامام من قبل نفسه لا انّه واجب من قبل الله سبحانه على الفقيه بعد غيبة الإمام، و الّا كان المناسب ان يقول انّهم حجج الله عليكم، كما وصفهم فى مقام آخر بأنّهم امناء الله على الحلال و الحرام.[٤]

و منها انّ وجوب الرجوع فى المسائل الشرعية الى العلماء الّذى هو من بديهيّات الإسلام من السلف الى الخلف، مما لم‌يكن يخفى على مثل اسحاق بن يعقوب حتى يكتبه فى عداد مسائل

---

[١٣] قد عرفت الاشكال فى دلالتها على الولاية الاستقلاليّة و الغير استقلاليّة، لكنّها موجبة لكون الفقيه هو القدر المتيقّن من بين من احتمل اعتبار مباشرته او اذنه و نظره، كما انّ عدول المؤمنين فى صورة فقده يكون كذلك.

---

١. اكمال الدين /٤٨٤، الباب ٤٥، الحديث ٤.
٢. الغيبة للطوسى /٢٩، الفصل ٤، الحديث ٢٤٧.
٣. الاحتجاج ٢/٢٨٣.
٤. تحف العقول ١/٢٣٨.

اشکلت علیه، بخلاف وجوب الرجوع فی المصالح العامة الی رأی احد و نظره فإنّه یحتمل ان یکون الامام (ع) قد وکلّه فی غیبته الی شخص أو أشخاص من ثقاته فی ذلک الزمان. و الحاصل أن الظاهر ان لفظ الحوادث لیس مختصاً بما اشتبه حکمه و لا بالمنازعات.

ثمّ انّ النسبة بین مثل هذا التوقیع و بین المعمومات الظاهرة فی اذن الشارع فی کلّ معروف لکل احد مثل قوله (ع) «کلّ معروف صدقة»[1] و قوله (ع) «عون الضعیف من افضل الصدقة»[2]، و امثال ذلک، و ان کانت عموماً من وجه الّا انّ الظاهر حکومة هذا التوقیع علیها و کونها بمنزلة المفسرّ الدالّ علی وجوب الرجوع الی الامام (ع) او نائبه فی الأمور العامّة التی یفهم عرفاً دخولها تحت الحوادث الواقعة و تحت عنوان الأمر فی قوله أولی الأمر[3] و علی تسلیم التنزّل عن ذلک، فالمرجع بعد تعارض العمومین الی اصالة عدم مشروعیّة ذلک مع عدم وقوعه عن رأی ولیّ الأمر هذا.

(۷۴) لکنّ المسألة لاتخلو عن اشکال و ان کان الحکم به مشهوریاً و علی ایّ تقدیر فقد ظهر ممّا ذکرنا انّ ما دلّ علیه هذه الأدلّة هو ثبوت الولایة للفقیه فی الأمور الّتی یکون مشروعیّة ایجادها فی الخارج مفروغاً عنها بحیث لو فرض عدم الفقیه کان علی الناس القیام بها کفایة. و اما ما یشکّ فی مشروعیّته کالحدود لغیر الإمام و تزویج الصغیرة لغیر الأب و الجدّ و ولایة المعاملة علی مال الغائب بالعقد علیه و فسخ العقد الخیاری عنه و غیر ذلک، فلایثبت من تلک الأدلة مشروعیتها للفقیه، بل لابدّ للفقیه من استنباط مشروعیّتها من دلیل آخر. نعم الولایة علی هذه و غیرها ثابتة للإمام (ع) بالأدلة المتقدمة المختّصة به، مثل آیة «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»[4]، و قد تقدّم انّ اثبات عموم نیابة الفقیه عنه (ع) فی هذا النحو من الولایة علی الناس لیقتصر فی الخروج عنه علی ما خرج بالدلیل دونه خرط القتاد.

و بالجملة فههنا مقامان:

احدهما: وجوب ایکال المعروف المأذون فیه الیه لیقع خصوصیّاته عن نظره و رأیه کتجهیز المیّت الذی لاولیّ له، فإنه یجب ان یقع خصوصیّاته من تعیین الغاسل و المغسل و تعیین شیء من ترکته للکفن و تعیین المدفن عن رأی الفقیه.

---

۱. الوسائل، ابواب فعل المعروف، الباب الاوّل، الحدیث ۵، ۲۸۶/۱۶.
۲. المصدر السابق، ابواب جهاد العدوّ، الباب ۵۹، الحدیث ۲، ۱۴۱/۱۵ و فیه: عونک.
۳. النساء /۵۹. ۴. الاحزاب /۶.

الثانی: مشروعیّة تصرّف خاصّ فی نفس او مال او عرض، و الثابت بالتوقیع و شبهه هو الأوّل دون الثانی، و ان کان الافتاء فی المقام الثانی بالمشروعیة و عدمها ایضاً من وظیفته، الّا ان المقصود عدم دلالة الأدلة السابقة علی المشروعیة. نعم لو ثبتت ادلّة النیابة عموماً تّم ما ذکر.

(۷۵) ثم انه قد اشتهر فی الألسن و تداول فی بعض الکتب[۱] روایة «أن السلطان ولیّ من لاولیّ له». و هذا أیضاً بعد الانجبار سنداً أو مضموناً یحتاج الی أدلّة عموم النیابة، و قد عرفت ما یصلح ان یکون دلیلاً علیه، و انّه لایخلو عن وهن فی دلالته مع قطع النظر عن السند، کما اعترف به جمال المحققین فی باب الخمس بعد الإعتراف بأن المعروف بین الاصحاب کون الفقهاء نوّاب الامام[۲]، و یظهر من المحقق الثانی ایضاً فی رسالته الموسومة بقاطع اللجاج فی مسألة جواز أخذ الفقیه أجرة أراضی الأنفال من المخالفین «کما یکون ذلک للإمام(ع) اذا ظهر(ع) للشک فی عموم النیابة»[۳] و هو فی محله.

ثم ان قوله من لاولیّ فی المرسلة المذکورة لیس مطلق من لاولیّ له، بل المراد عدم الملکة یعنی انه ولیّ من مِنْ شأنه ان یکون له ولیّ بحسب شخصه او صنفه او نوعه او جنسه، فیشمل الصغیر الذی مات ابوه و المجنون بعد البلوغ و الغائب و الممتنع و المریض و المغمی علیه و المیّت الذی لاولیّ له و قاطبة المسلمین اذا کان لهم ملک کالمفتوح عنوة و الموقوف علیهم فی الأوقاف العامّة و نحو ذلک، لکن یستفاد منه ما لم‌یکن یستفاد من التوقیع المذکور و هو الأذن فی فعل کل مصلحة لهم، فثبت به مشروعیة ما لم‌یثبت مشروعیّته بالتوقیع المتقدّم، فیجوز له القیام بجمیع مصالح الطوائف المذکورین. نعم لیس له فعل شیء لایعود مصلحته إلیهم و ان کان ظاهر الولیّ یوهم ذلک، إذ بعد ما ذکرنا من انّ المراد بمن لاولیّ مَن مِن شأنه ان یکون له ولیّ یراد به کونه ممنّ ینبغی أن یکون له من یقوم بمصالحه، لابمعنی أنه ینبغی أن یکون علیه ولیّ له علیه ولایة الإجبار بحیث یکون تصرّفه ماضیاً علیه.

و الحاصل ان الولیّ المنفی هو الولیّ للشخص لا علیه، فیکون المراد بالولیّ المثبت ذلک ایضاً. فمحصّله ان الله جعل الولیّ الذی یحتاج إلیه الشخص، و ینبغی ان یکون له هو السلطان، فافهم.

---

۱. المسالک ۱۴۷/۷؛ عوائد الایام /۵۶۳؛ جواهرالکلام ۱۸۸/۲۹، الحدائق الناضرة ۲۳۹/۲۳. و راجع الحدیث فی کنز العمّال ۳۰۹/۱۶ الحدیث ۴۴۲۶۳ و ۴۴۶۴۴.

۲. حاشیة الروضة /۳۲۰، ذیل عبارة «او الی نوّابه و هم الفقهاء».

۳. رسائل المحقق الکرکی، ۲۵۷/۱، قاطعة اللجاج فی تحقیق حلّ الخراج.

[۳] مسألة فی ولایة عدول المؤمنین

(۷۶) اعلم ان ما کان من قبیل ما ذکرنا فیه ولایة الفقیه ـ و هو ما کان تصرّفاً مطلوب الوجود للشارع ـ إذا کان الفقیه متعذّر الوصول، فالظاهر جواز تولّیه لآحاد المؤمنین لأنّ المفروض کونه مطلوباً للشارع غیر مضاف الی شخص. و اعتبار نظارة الفقیه فیه ساقط بفرض التعذر، و کونه شرطاً مطلقاً له لا شرطاً اختیاریّاً مخالف لفرض العلم بکونه مطلوب الوجود مع تعذّر الشرط، لکونه من المعروف الذی امر باقامته فی الشریعة. نعم لو احتمل کون مطلوبیّته مختصّة بالفقیه او الامام صحّ الرجوع الی اصالة عدم المشروعیّة کبعض مراتب النهی عن المنکر حیث ان اطلاقاته لاتعمّ ما إذا بلغ حد الجرح.

قال الشهید (رحمه الله) فی قواعده «یجوز للآحاد مع تعذر الحکام تولیة آحاد التصرفات الحکمیة (یعنی ذات مصلحة) علی الأصح کدفع ضرورة الیتیم لعموم «و تعاونوا علی البرّ و التقوی»[۱۴] و قوله (ع) «و الله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه»[۱]، و قوله(ص) «کل معروف صدقة»[۲]. و هل یجوز اخذ الزکوات و الاخماس من الممتنع و تفریقها فی اربابها، و کذا بقیّة وظائف الحکّام غیر ما یتعلّق بالدعاوی، فیه وجهان. وجه الجواز ما ذکرنا و لأنّه لو منع من ذلک لفاتت مصالح صرف تلک الأموال و هی مطلوبة لله تعالی، و قال بعض متأخّری العامّة ان القیام بهذه المصالح اهمّ من ترک الأموال بأیدی الظلمة یأکلونها بغیر حقّها أو یصرفونها الی

---

[۱۴] لایخفی عدم الحاجة الی الاستدلال بما ذکره فیما علم بکونه مطلوباً علی کلّ حال، ولو مع فقد الفقیه، و عدم صحّة الإستدلال به فیما لایعلم کونه مطلوباً کذلک، بل احتمل کونه مطلوباً کذلک، بل احتمل کونه مطلوباً فی حال وجوده، و سقوطه حال فقده، لانّه من التّمسک بالعامّ فیما شکّ فی کونه من مصادیقه فی الآیة و الروایة الاخیرة، لعدم احراز کونه من البرّ و التّقویٰ و المعروف فی هذا الحال، و عدم اطلاق اصلاً فی الرّوایة الاولی، لوضوح انّه فی مقام التّرغیب فی عون‌الاخ بعدالفراغ عن جواز ما اعانه فیه شرعاً، کما لایخفی.

---

۱. مستدرک الوسائل ۴۲۹/۱۲، ابواب فعل المعروف، الباب ۳۴، الحدیث ۱۰؛ و راجع الوسائل، ۳۷۱/۱۶، ابواب فعل المعروف، الباب ۲۹، الحدیث ۲، و فیه: «عون المؤمن... عون اخیه».

۲. الوسائل، ابواب فعل المعروف، الباب الاول، الحدیث ۵، ۲۸۶/۱۶ و ابواب الصدقه، الباب ۴۱، الحدیث ۱، ۲ و ۴۵۹/۹.

غیر مستحقها. فإن توقّع امام یصرف ذلک فی وجهه حفظ المتمکّن تلک الاموال الی حین تمکنّه من صرفها الیه، و ان یئس من ذلک کما فی هذا الزمان تعیّن صرفه علی الفور فی مصارفه لما فی ابقائه من التعزیر و حرمان مستحقیه من تعجیل اخذه مع مسیس حاجتهم الیه ولو ظفر باموال مغصوبة حفظها لاربابها حتی یصل الیهم و مع الیأس یتصدّق بها عنهم و عند العامّة تصرّف فی المصارف العامّة»[1] انتهی.

و الظاهر انّ قوله فإن توقّع الی آخره من کلام الشهید (رحمه الله). و لقد اجاد فیما أفاد، إلا أنه لم یبیّن وجه عدم الجواز، لعلّ وجهه أن مجرد کون هذه الأمور من المعروف لاینافی اشتراطها بوجود الامام او نائبه کما فی قطع الدعاوی و اقامة الحدود، و کما فی التجارة بمال الصغیر الذی له أب وجد. فإنّ کونها من المعروف لاینافی وکوله إلی شخص خاص. نعم لو فرض المعروف علی وجه یفهم من دلیله جواز تصدّیه لکلّ احد الّا انّه خرج ما لو تمکّن من الحاکم حیث دلّت الأدلّة علی وجوب ارجاع الامور الیه، و هذا کتجهیز المیّت و الا فمجرّد کون التصرّف معروفاً لاینهض فی تقیید ما دلّ علی عدم ولایة احد علی مال احد او نفسه. و لهذا لایلزم عقد الفضولی علی المعقود له بمجرّد کونه معروفاً و مصلحة و لا یفهم من ادلّة المعروف ولایة للفضولی علی المعقود علیه لأن المعروف هو التصرّف فی المال أو النفس علی الوجه المأذون فیه من المالک أو العقل أو الشارع من غیر جهة نفس أدلّة المعروف.

و بالجملة تصرف غیر الحاکم یحتاج الی نص عقلی او عموم شرعی او خصوص فی مورد جزئی فافهم.

(۷۷) بقی الکلام فی اشتراط العدالة فی المؤمن الذی یتولّی المصلحة عند فقد الحاکم کما هو ظاهر اکثر الفتاوی حیث یعبّرون بعدول المؤمنین[2] و هو مقتضی الاصل، و یمکن ان یستدل علیه ببعض الاخبار ایضاً، ففی صحیحة محمد بن اسماعیل «رجل مات من اصحابنا بغیر وصیّة فرفع امره الی قاضی الکوفة فصیّر عبدالحمید القیّم بماله و کان الرجل خلّف ورثة صغاراً و متاعاً و جواری، فباع عبالحمید المتاع، فلما اراد بیع الجواری ضعف قلبه عن بیعهن اذ لم‌یکن المیّت صیّر الیه وصیّة، و کان قیامه بهذا بأمر القاضی لأنهّن فروج، قال فذکرت ذلک لابی جعفر

---

۱. القواعد و الفوائد ۱/۴۰۶، القاعدة ۱۴۸.

۲. المسالک ۶/۲۵۹؛ الحدائق ۱۸/۳۲۳، ۴۰۳ و ۴۴۴؛ الریاض ۲/۳۱ و ۵۹، الجواهر ۲۲/۲۷۲.

(علیه السلام) و قلت له: یموت الرجل من اصحابنا و لایوصی الی احد و یخلف الجواری فیقیم القاضی رجلاً منّا لبیعهنّ أو قال: یقوم بذلک رجل منا فیضعف قلبه لأنهّن فروج، فماتری فی ذلک؟ قال: اذا کان القیّم به مثلک و مثل عبدالحمید فلابأس»[1]

بناء علی انّ المراد من المماثلة امّا المماثلة فی التشیّع، او فی الوثاقة و ملاحظة مصلحة الیتیم و ان لم‌یکن شیعیاً، او فی الفقاهة بأن یکون من نوّاب الامام عموماً فی القضاء بین المسلمین، او فی العدالة. و الاحتمال الثالث مناف لاطلاق المفهوم الدالّ علی ثبوت البأس[۱۵] مع عدم الفقیه ولومع تعذرّه. و هذا بخلاف الاحتمالات الاخر، فان البأس ثابت للفاسق او الخائن او المخالف. و ان تعذّر غیرهم فتعیّن احدها الدائر بینها فیجب الأخذ فی مخالفة الأصل بالأخص منها و هو العدل.

لکنّ الظاهر من بعض الروایات کفایة الامانة و ملاحظة مصلحة الیتیم فیکون مفسّراً للإحتمال الثانی فی وجه المماثلة المذکورة فی الصحیحة.

ففی صحیحة علی بن رئاب «رجل مات و بینی و بینه قرابة و ترک اولاداً صغاراً و ممالیک غلماناً و جواری و لم‌یوص، فماتری فیمن یشتری منهم الجاریة یتخذها أم ولد و ماتری فی بیعهم؟ قال: فقال ان کان لهم ولیّ یقوم بأمرهم باع علیهم و نظر لهم و کان مأجوراً فیهم. قلت: فماتری فیمن یشتری منهم الجاریة و یتّخذها أم ولد؟ فقال: لابأس بذلک إذا باع علیهم القیّم بأمرهم الناظر فیما یصلحهم و لیس لهم أن یرجعوا فیما فعله القیّم بأمرهم الناظر فیما یصلحهم»[2].

و موثّقة زرعة عن سماعة «فی رجل مات و له بنون و بنات صغار و کبار من غیر وصیّة

---

[۱۵] فلابدّ من تقییده علی هذا الاحتمال للقطع بعدم البأس علی العادل مع تعذّر الفقیه، و انت خبیر بمنافات کلّ واحد من الاحتمالات للاطلاق، للقطع بعدم البأس علی الفاسق الامین مع تعذّر الفقیه و العدل، و هکذا الخائن و المخالف فی صورة تعذّر الامین ایضاً، و ذلک لفرض الکلام فیما علم بکونه مطلوباً علی کلّ حال، و الّا فلایکون هذا الاحتمال مناف للاطلاق، لاحتمال ثبوت البأس مع تعذّر الفقیه علی الاطلاق ولو علی العادل، فتأمل جیداً.

---

۱. الوسائل، ابواب عقد البیع و شروطه، الباب ۱۶، الحدیث ۲، ۳۶۳/۱۷.
۲. المصدر السابق، الباب ۱۵، الحدیث الاوّل، ۳۶۲/۱۷ـ۳۶۱.

وله خدم و مماليک و عقر کيف يصنع الورثة بقسمة ذلک؟ قال: ان قام رجل ثقة قاسمهم ذلک کلّه فلابأس»[1] بناء علی ان المراد من يوثق به و يطمئنّ بفعله عرفاً، و ان لم‌يکن فيه ملکة العدالة.

لکن فی صحيحة اسماعيل بن سعد ما يدلّ علی اشتراط تحقّق عنوان العدالة، «قال: سألت الرضا (ع) عن رجل يموت بغير وصيّة وله ولد صغار و کبار أيحل شراء شیء من خدمه و متاعه من غير ان يتولّی القاضی بيع ذلک؟ فإن تولاه قاض قد تراضوا به و لم‌يستخلفه الخليفة ايطيب الشراء منه ام لا؟ قال (ع): اذا کان الاکابر من ولده معه فی البيع فلابأس اذا رضی الورثة بالبيع و قام عدل فی ذلک»[2]

(۷۸) و الذی ينبغی ان يقال انّک قد عرفت انّ ولاية غير الحاکم لاتثبت الا فی مقام يکون عموم عقلی او نقلی يدلّ علی رجحان التصدّی لذلک المعروف او يکون هناک دليل خاص علی الولاية اتّبع ذلک النصّ عموماً او خصوصاً، فقد يشمل الفاسق و قد لايشمل. و اما ما ورد فيه العموم فالکلام فيه قد يقع فی جواز مباشرة الفاسق و تکليفه بالنسبة الی نفسه، و انه هل يکون مأذوناً من الشرع فی المباشرة ام لا، و قد يکون بالنسبة الی ما يتعلّق من فعله بفعل غيره اذا لم‌يعلم وقوعه علی وجه المصلحة کالشراء منه مثلاً.

اما الأول: فالظاهر جوازه و انّ العدالة ليست معتبرة فی منصب المباشرة، لعموم أدلة فعل ذلک المعروف، ولو مثل قوله (ع) «عون الضعيف من أفضل الصدقة»[3]، و عموم قوله تعالی: «وَ لاتَقْرَبُوا مَالَ اليَتِيمِ إلا بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ»[4] و نحو ذلک. و صحيحة محمد بن اسماعيل السابقة قد عرفت انهامحمولة علی صحيحة علی بن رئاب المتقدمة، بل و موثّقة زرعة و غير ذلک ممّا سيأتی ولو ترتّب حکم الغير علی الفعل الصحيح منه کما إذا صلّی فاسق علی ميّت لاولّی له فالظاهر سقوطها عن غيره إذا علم صدور الفعل منه و شکّ فی صحتّه ولو شکّ فی حدوث الفعل منه و اخبر به ففی قبوله إشکال.

و اما الثانی: فالظاهر اشتراط العدالة فيه فلايجوز الشّراء منه و ان ادّعی کون البيع مصلحة بل

---

۱. الوسائل، ابواب احکام الوصايا، الباب ۸۸، الحديث الثانی، ۴۲۲/۱۹.
۲. المصدر السابق، ابواب عقد البيع، الباب ۱۶، الحديث الاوّل، ۳۶۲/۱۷.
۳. المصدر السابق، ابواب جهاد العدو، الباب ۵۹، الحديث الثانی، ۱۴۱/۱۵ و فيه «عونک للضعيف...».
۴. الانعام /۱۵۲ و الاسراء /۳۴.

یجب اخذ المال من یده. و یدلّ علیه بعد صحیحة اسماعیل بن سعد المتقدمة، بل و موثّقة زرعة بناء علی ارادة العدالة من الوثاقة انّ عموم ادلّة القیام بذلک المعروف لایرفع الید عنها بمجرد تصرّف الفاسق، فإنّ وجوب اصلاح مال الیتیم و مراعاة غبطته لاترتفع عن الغیر بمجرّد تصرّف الفاسق، ولا یجدی هنا حمل فعل المسلم علی الصحیح کما فی مثال الصلوة المتقدّم، لانّ الواجب هناک هی صلوة صحیحة و قد علم صدور اصل الصلوة من الفاسق، و اذا شکّ فی صحتها احرزت باصالة الصحّة. و اما الحکم فیما نحن فیه فلم یحمل علی التصرّف الصحیح، و انّما حمل علی موضوع هو اصلاح و مراعاة الحال[۱۶] و الشکّ فی اصل تحققّ ذلک فهو کما لو أخبر فاسق بأصل الصلاة مع الشکّ فیها.

و ان شئت قلت: ان شراء مال الیتیم لابدّ ان یکون مصلحة له و لایحرز ذلک باصالة صحّة البیع من البائع کما لو شکّ المشتری فی بلوغ البائع، فتأمّل.

نعم لو وجد فی ید الفاسق ثمن من مال الصغیر لم‌یلزم الفسخ مع المشتری و اخذ الثمن من الفاسق لأنّ مال الیتیم الّذی یجب اصلاحه و حفظه من التلف لایعلم انه الثمن او المثمن. و اصالة صحة المعاملة من الطرفین یحکم بالأوّل فتدّبر.

(۷۹) ثم انه حیث ثبت جواز تصرّف المؤمنین فالظاهر انّه علی وجه التکلیف الوجوبی او

---

[۱۶] و هذا الموضوع لایثبت باصالة الصّحة، و ان کان ممّا تتوقّف علیه الصّحة لما حقّق فی محلّه[۱] ان اصالتها و ان قلنا بکونها حجّة طریقاً و من باب الظّن، الّا انّها لایثبت الّا ما یترتّب علیها شرعاً، لا ما یترتّب علی ما کانت موقوفة علیه او موقوفاً علیها. اللّهم إلاّ ان یمنع ترتّب جواز شراء مال الیتیم علی اصلاحه و رعایة حاله، و الّا لأشکل الامر فی الشِراء من العدل او الفقیه، مع عدم احراز الصّلاح، بل کان مترتّباً علی الصّحة المحرزة بالاصل عند الشّک فیها، و لعلّه اشار الیه بامره بالتأمّل.

---

۱. «اما ما یتوقّف علیه الصّحة او یلازمها مطلقاً او ما یلازمها من الامور الغیر الشرعیة فلادلالة لادلّة هذه القاعدة علی ترتبها علی ما حکم بصحّته و تنزیلها و ترتیب آثارها الشرعیة علیها، و بالجملة الثابت بادلّتها انما هو ترتیب اثار نفس الصحیح عند الشک فی صحّة العمل لاحتمال وقوع الخلل فیه بفقد جزء او شرط او وجود مانع لا الآثار الشرعیة المترتّبة علی نفس هذه الامور و لا الآثار الشرعیة المترتّبه علی ما یلازم الصحة و لو کانت من الاحکام الشرعیة و لا الآثار الشرعیة المترتبة علی لوازمها الّا اذا کانت من الاحکام الشرعیة...» حاشیة کتاب فرائد الاصول، ص ۲۴۶ (الطبعة الحجریة).

الندبى لا على وجه النيابة من حاكم الشرع فضلا عن كونه على وجه النصب من الامام، فمجرّد وضع العدل يده على مال اليتيم[١٧] لايوجب منع الاخر و مزاحمته بالبيع و نحوه، ولو نقله بعقد جائز فوجد الآخر المصلحة فى استرداده جاز الفسخ إذا كان الخيار ثابتاً بأصل الشرع او بجعلهما مع جعله للصغير او مطلق وليّه من غير تخصيص بالعاقد، و لو اراد بيعه من شخص و عرّضه لذلك جاز لغيره بيعه من آخر مع المصلحة و ان كان فى يد الأول.

و بالجملة فالظاهر ان حكم عدول المؤمنين لايزيد عن حكم الاب و الجدّ من حيث جواز التصرّف لكل منها ما لم يتصرّف الآخر.

(٨٠) و اما حكّام الشرع فهل هم كذلك؟ فلو عيّن فقيه من يصلّى على الميّت الّذى لاوليّ له او من يلى امواله او وضع اليد على مال يتيم فهل يجوز للآخر مزاحمته‌ام لا؟ الّذى ينبغى ان يقال انّه ان استندنا فى ولاية الفقيه إلى مثل التوقيع المتقدّم جاز المزاحمة قبل وقوع التصرّف اللازم، لأنّ المخاطب بوجوب ارجاع الامور الى الحكّام هم العوام. فالنهى عن المزاحمة يختصّ بهم. و امّا الحكام فكلّ منهم حجّة من الامام (ع) فلايجب على واحد منهم ارجاع الامر الحادث الى آخر، فيجوز له مباشرته و ان كان الآخر دخل فيه و وضع يده عليه، فحال كلّ منهم حال كلّ من الاب و الجدّ فى انّ النافذ تصرّف السابق و لا عبرة بدخول الآخر فى مقدّمات ذلك و بنائه على ما يغاير تصرّف الآخر كما يجوز لأحد الحاكمين تصدى المرافعة قبل حكم الآخر، و ان حضر المترافعان عنده و احضر الشهود و بنى على الحكم.

و اما لو استندنا فى ذلك على عمومات النيابة و انّ فعل الفقيه كفعل الامام و نظره كنظره الّذى لايجوز التعدّى عنه لا من حيث ثبوت الولاية له على الأنفس و الأموال، حتى يقال أنه قد تقدّم عدم ثبوت عموم يدّل على النيابة فى ذلك، بل من حيث وجوب ارجاع الامور الحادثة اليه المستفاد من تعليل الرجوع فيها إلى الفقيه بكونه حجّة منه (ع) على الناس، فالظاهر عدم جواز مزاحمة الفقيه الذى دخل فى امر و وضع يده عليه و بنى فيه بحسب نظره على تصرّف و ان

---

[١٧] لايخفى انّ تصرف العدل، سواء كان من باب النّيابة او صرف التّكليف يمكن ان يوجب المنع عن الأخر و مزاحمته، كما يمكن ان لايوجبه، و المتّبع فى ذلك دليل جواز تصرّفه على النّيابة او التّكليف، و انّه دلّ على المنع او الجواز، فلاوجه لتفريعه عدم المنع على كون تصرّف العدل على وجه التّكليف دون النّيابة، فتأمّل.

لم‌یفعل نفس ذلک التصرّف لأنّ دخوله فیه کدخول الامام. فدخول الثانی فیه و بنائه علی تصرّف آخر مزاحمة له، فهو کمزاحمة الإمام (ع)[۱۸] فأدلّة النیابة عن الإمام (ع) لایشمل ما کان فیه مزاحمة الإمام (ع). فقد ظهر ممّا ذکرنا الفرق بین الحکّام و بین الاب و الجدّ لأجل الفرق بین کون کل واحد منهم حجّة و بین کون کل واحد منهم نائباً.

و ربما یتوّهم کونهم حینئذٍ کالوکلاء المتعدّدین فی ان بناء واحد منهم علی امر مأذون فیه لایمنع الآخر عن تصرّف مغایر لما بنی علیه الأول. و یندفع بأنّ الوکلاء إذا فرضوا وکلاء فی نفس التصرّف لا فی مقدّماته فما لم‌یتحقّق التصرّف من احدهم کان الآخر مأذوناً فی تصرف مغایر، و ان بنی علیه الأول و دخل فیه، امّا إذا فرضوا وکلاء عن الشخص الواحد بحیث یکون إلزامهم کإلزامه و دخولهم فی الامر کدخوله و فرضنا ایضاً عدم دلالة دلیل وکالتهم علی الاذن فی مخالفة نفس الموّکل و التعدّی عمّا بنی هو علیه مباشرة، او استنابة کان حکمه حکم ما نحن فیه من غیر زیادة و لانقیصة، و الوهم انما نشأ من ملاحظة التوکیلات المتعارفة للوکلاء المتعدّدین المتعلقة بنفس ذی المقدّمة، فتأمّل.

هذا کلّه مضافاً إلی لزوم اختلال نظام المصالح المنوطة إلی الحکّام سیّما فی مثل هذا الزمان الّذی شاع فیه القیام بوظائف الحکام ممن یدّعی الحکومة.

و کیف کان، فقد تبین مما ذکرنا عدم جواز مزاحمة فقیه لمثله فی کل الزام قولی او فعلی یجب الرجوع فیه الی الحاکم. فإذا قبض مال الیتیم من شخص او عیّن شخصاً لقبضه او جعله ناظراً علیه فلیس لغیره من الحکّام مخالفة نظره لأنّ نظره کنظر الإمام. و اما جواز تصدی مجتهد

---

[۱۸] و فیه انّه و ان کان کمزاحمة الامام، إلاّ انّه من الامام.

لایقال: انّ ادلّة النّیابة لاتشمل ما کان فیه مزاحمة الامام، فلایکون الّا من قبیل المزاحمة من غیر الامام.

فانّه یقال: انّ عدم الشّمول ان کان لعدم المقتضی من اطلاق او عموم یعمّ هذا الحال، فعدم الدّلیل علی الولایة مع المزاحمة یکفی وجهاً لعدم الولایة و نفوذ التّصرف لاصالة عدمها، و ان کان لأجل المانع عن ثبوتها، و ان کان المقتضی لاثباتها موجوداً، کما هو ظاهر کلامه (زید فی علّو مقامه)، فالمزاحمة و إن کانت مانعة عقلاً، الاّ انّها اذا لم‌یکن کمزاحمته له، و عموم ادلّة النّیابة یقتضی کون کلّ منها نائباً عنه (علیه السّلام).

لمرافعة تصدّاها مجتهد آخر قبل الحکم فیها اذا لم‌یعرض عنها بل بنی علی الحکم فیها فلأنّ وجوب الحکم فرع سؤال من له الحکم.[۱۹]

(۸۱) ثمّ انه هل یشترط فی ولایة غیر الاب و الجدّ ملاحظة الغبطة للیتیم ام لا؟ ذکر الشهید فی قواعده انّ فیه وجهین[۱]، ولکن ظاهر کثیر من کلماتهم انه لایصح الا مع المصلحة، بل فی مفتاح الکرامة انّه اجماعی[۲] و انّ الظاهر من التذکرة فی باب الحجر کونه اتفاقیاً بین المسلمین[۳]. و عن شیخه فی شرح القواعد انه ظاهر الأصحاب[۴]، و قد عرفت[۵] تصریح الشیخ و الحلّی بذلک حتی فی الأب و الجدّ.[۶]

و یدلّ علیه بعد ما عرفت من اصالة عدم الولایة لاحد علی احد عموم قوله تعالی: «وَ لاتَقْرَبُوا مالَ الیَتیمِ اِلاّ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ»[۷]. و حیث انّ توضیح معنی الآیة علی ما ینبغی لم اجده فی کلام احد من المتعرّضین لبیان آیات الاحکام فلابأس بتوضیح ذلک فی هذا المقام. فنقول ان القرب فی الآیة یحتمل معانی اربعة[۲۰]:

---

[۱۹] جواز الحکم قبل السؤال یکفی فی المنع عن المزاحمة، الاّ ان یمنع عن جوازه قبل السئوال، مع انّه یمکن مع فرض التّرافع الی الغیر بعد السئوال و قبل الحکم بوجه، إلاّ ان یمنع عن جواز التّصدی حینئذٍ، و لعلّ القضاوة منصب اثبته عموم مثل المقبولة[۸] و غیرها فی حال الغیبة لکلّ فقیه، کما اثبته دلیل خاصّ لخصوص اشخاص فی حال الحضور، لا النّیابة عنه. (علیه السّلام).

[۲۰] القرب الی الشیء و ان کانت حقیقة بالأبدان بحسب المکان، إلّا انّه کثیراً ما یستعمل کنایة عن الایجاد إذا نسب الی الافعال، کما فی قوله تعالی «و لاتقربوا الصّلاة و انتم سکاریٰ»[۹]، و عن احدها اذا نسب الی غیرها ممّا عهد و تعارف انتسابه الیه ففی مثل: فلان لایقرب القرآن او الکتاب، یراد القرائة او المطالعة، او لایقرب المسجد یراد الصّلاة فیه او مطلق العبادة، و المعهود مما ینتسب الی المال عرفاً هو التّصرف فیه بالتّجارة بالبیع

---

۱. القواعد و الفوائد ۱/۳۵۲، القاعدة ۱۳۳. ۲. مفتاح الکرامة ۴/۲۱۷.
۳. استظهره السیّد العاملی فی مفتاح الکرامة ۵/۲۶۰، راجع التذکرة ۲/۸۰.
۴. شرح القواعد (مخطوط) /۷۱. ۵. المکاسب ۳/۵۳۹.
۶. المبسوط ۲/۲۰۰؛ السرائر ۱/۴۴۱. ۷. الانعام /۱۵۲ و الاسراء /۳۴.
۸. الکافی ۱/۶۷، و ۷/۴۱۲؛ تهذیب الاحکام ۶/۲۱۸ و ۳۰۱. ۹. النساء: ۴۳.

الأول: مطلق التقليب و التحريک حتى من مكان الى آخر فلايشمل مثل ابقائه على حال او عند احد.

الثاني: وضع اليد عليه بعد ان كان بعيداً عنه و مجتنباً. فالمعنى تجتنبوا عنه و لاتقربوه الّا اذا كان القرب احسن فلايشمل حكم ما بعد الوضع (الارتكاب).

الثالث: ما يعد تصرّفاً عرفاً كالاقتراض و البيع و الاجارة و ما اشبه ذلک فلايدلّ على تحريم ابقائه بحاله تحت يده اذا كان التصرّف فيه احسن منه الا بتنقيح المناط.

الرابع: مطلق الأمر الاختيارى المتعلّق بمال اليتيم اعمّ من الفعل و الترک، و المعنى لاتختاروا فى مال اليتيم فعلاً أو تركاً إلّا ما كان أحسن من غيره، فيدلّ على حرمة الابقاء فى الفرض المذكور لأنّ ابقائه قرب له بما ليس احسن.

و اما لفظ الاحسن فى الآية فيحتمل ان يراد به ظاهره من التفضيل، و يحتمل ان يراد به الحسن. و على الأول فيحتمل التصرّف الاحسن من تركه كما يظهر من بعض. و يحتمل ان يراد به ظاهره و هو الاحسن مطلقاً من تركه و من غيره من التصرّفات. و على الثانى فيحتمل ان يراد ما فيه مصلحة و يحتمل ان يراد به ما لامفسدة فيه على ما قيل من انّ احد معانى الحسن ما لاحرج فى فعله.

ثمّ انّ الظاهر من احتمالات القرب هو الثالث، و من احتمالات الاحسن هو الاحتمال الثانى[٢١] اعنى التفضيل المطلق، و حينئذٍ فإذا فرضنا انّ المصلحة اقتضت بيع مال اليتيم فبعناه بعشرة دارهم ثمّ فرضنا انه لايتفاوت لليتيم ابقاء الدراهم او جعلها ديناراً فاراد الولى جعلها ديناراً فاراد الولىّ جعلها ديناراً فلايجوز، لأنّ هذا التصرّف ليس اصلح من تركه و ان كان يجوز لنا من اوّل الأمر بيع المال بالدينار لفرض عدم التفاوت بين الدارهم و الدينار بعد تعلّق المصلحة بجعل المال نقداً. اما لو جعلنا الحسن بمعنى ما لامفسدة فيه فيجوز، و كذا لو جعلنا القرب

و الشّراء و الإجارة و غيرها من انواع المتاجر، لامطلق الفعل الإختيارى، فضلاً عن الأمر الأعمّ من الفعل و التّرک، فتأمّل جيّداً.

[٢١] لكنّه لابد ان يراد منه التصرف الذى لايكون باحسن منه، لا ما كان الاحسن مطلقا، ضرورة جواز اختيار احد التّصرفين المتساويين الّذين كان الاحسن من سائر التّصرفات، و عليه لو فرضنا انّ كلّا من ابقاء الدّراهم او تبديلها بالدّينار احسن من سائر التّصرفات فيها جازله التبديل، حيث لااحسن منه، و ان لم يكن بالاحسن مطلقا، فتأمل.

بالمعنی الرابع لأنا اذا فرضنا انّ القرب یعمّ ابقاء مال الیتیم علی حاله کما هو الإحتمال الرابع فیجوز التصرّف المذکور، إذ بعد کون الاحسن هو جعل مال الیتیم نقداً، فکما انه مخیّر فی الابتداء بین جعله دراهم او دیناراً، لأنّ القدر المشترک احسن من غیره واحد الفردین فیه لامزیّة لاحدهما علی الآخر فیخیّر، فکذلک بعد جعله دراهم اذا کان کل من ابقاء الدراهم علی حالها و جلعها دیناراً قربا، و القدر المشترک احسن من غیره، فأحد الفردین لامزیّة فیه علی الآخر فهو مخیّر بینهما.

و الحاصل أنه کلّ ما یفرض التخییر بین تصرّفین فی الإبتداء لکون القدر المشترک بینهما أحسن و عدم مزیّة لأحد الفردین تحقّق التخییر لأجل ذلک استدامة، فیجوز العدول من احدهما بعد فعله الی الآخر اذا کان العدول مساویاً للبقاء بالنسبة الی حال الیتیم، و ان کان فیه نفع یعود الی المتصرّف.

لکنّ الانصاف انّ المعنی الرابع للقرب مرجوح فی نظر العرف بالنسبة الی معنی الثالث. و ان کان الذی یقتضیه التدبّر فی غرض الشارع و مقصوده من مثل هذاالکلام ان لایختاروا فی امر مال الیتیم الا ما کان احسن من غیره. [1]

(۸۲) نعم ربما یظهر من بعض الروایات انّ مناط حرمة التصرّف هو الضرر لا ان مناط الجواز هو النفع. ففی حسنة الکاهلی «قال لأبی عبدالله (ع) انا لندخل علی أخ لنا فی بیت أیتام و معهم خادم لهم فنعقد علی بساطهم و نشرب من مائهم و یخدمنا خادمهم، و ربما طعمنا فیه الطعام من عند صاحبنا و فیه من طعامهم فماتری فی ذلک؟ قال: ان کان فی دخولکم علیهم منفعة لهم فلابأس، و ان کان فیه ضرر فلا» [1] بناء علی انّ المراد من منفعة الدخول ما یوازی عوض ما یتصرّفون[۲۲] من مال الیتیم عند دخولهم، فیکون المراد بالضرر فی الذیل ان لایصل إلی الأیتام ما یوازی ذلک.

---

[۲۲] ای ما یعمّه و ما هو الزّاید علیه، لبُعد ارادته بخصوصه، و کیف کان فلاتنافی بین صدرالّروایة و ذیلها، لکون الشّرطیة فی کل منها مسُوقة علی ما هو الغالب من حصول الضرر او النّفع من دخول بیت الیتیم، لندرة الموازات بین الضّرر و النفع الدّاخلین علیه من الدّخول، فلاتعرّض فی احدیهما لهذه اصلاً، فلاتعارض، کما لایخفی.

---

۱. وسایل الشیعة، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۱، الحدیث الاوّل، ۲۴۸/۱۷.

فلاتنافی ذلک بین الصدر و الذیل علی ما زعمه بعض المعاصرین[1] من «انّ الصدر دالّ علی اناطة الجواز بالنفع و الذیل دال علی اناطة الحرمة بالضرر فیتعارضان فی مورد یکون التصرّف غیر نافع و لامضر». و هذا منه مبنی علی انّ المراد بمنفعة الدخول النفع الملحوظ بعد وصول ما بازاء مال الیتیم الیه بمعنی ان یکون المنفعة فی معاوضة ما یتصرّف من مال الیتیم بما یتوصل الیهم من ماله کأن یشرب ماء فیعطی فلساً بازائه، و هکذا و انت خبیر بأنه لاظهور للروایة حتی یحصل التنافی.

و فی روایة ابن المغیرة «قلت لأبی عبدالله ان لی ابنة اخ یتیمة فربما اهدی لها الشیء فآکل منه، ثم اطعمها بعد ذلک الشیء من مالی فأقول یا ربّ هذا بهذا، قال: لابأس»[2] فإن ترک الاستفصال من مساواة العوض و زیادته یدلّ علی عدم اعتبار الزیادة، الّا ان یحمل علی الغالب من کون التصرف فی الطعام المهدی الیها و اعطاء العوض بعد ذلک اصلح، اذ الظاهرانّ الطعام المهدیّ الیها و هو المطبوخ و شبهه.

(۸۳) و هل یجب مراعاة الاصلح ام لا؟ وجهان: قال الشهید (رحمه الله) فی القواعد «هل یجب علی الولی مراعاة المصلحة فی مال المولّیٰ علیه او یکفی نفی المفسدة؟ یحتمل الأوّل لأنّه منصوب لها و لاصالة بقاء الملک علی حاله و لأنّ النقل و الانتقال لابدّ لهما من غایة و العدمیّات لاتکاد تقع غایة. و علی هذا هلی یتحرّی الاصلح ام یکتفی بمطلق المصلحة فیه وجهان. نعم لمثل ما قلنا لا لأن ذلک لایتناهی، و علی کلّ تقدیر لو ظهر فی الحال الاصلح و المصلحة لم یجز العدول عن الاصلح، و یترتب علی ذلک اخذ الولی بالشفعة للمولّی علیه حیث لامصلحة و لامفسدة، و تزویج المجنون حیث لامفسدة و غیر ذلک»[3] انتهی.

الظاهر فعل الأصلح فی مقابل ترک التصرف رأساً غیر لازم، لعدم الدلیل علیه، فلو کان مال الیتیم موضوعاً عنده و کان الاتّجار به اصلح منه لم یجب، الّا اذا قلنا بالمعنی الرابع من معانی القرب فی الآیة بأن یراد لاتختاروا فی مال الیتیم امراً من الأفعال او التروک الّا ان یکون احسن من غیره. و قد عرفت الاشکال فی استفادة هذا المعنی، بل الظاهر التصرّفات الوجودیة فهی المنهی عن جمیعها، لا ما کان احسن من غیره و من الترک، فلایشمل ما اذا کان فعل احسن من الترک، نعم ثبت بدلیل خارج حرمة الترک اذا کان فیه مفسدة. و امّا اذا کان فی الترک مفسدة و

---

۱. لم اعثر علیه. ۲. الوسائل، ابواب ما یکتسب به، الباب ۷۱، الحدیث الثانی، ۲۴۹/۱۷.
۳. القواعد و الفوائد ۳۵۳/۱، القاعدة ۱۳۳.

دار الامر بين افعال بعضها أصلح من بعض فظاهر الآية عدم جواز العدول عنه، بل ربما يعدّ العدول فى بعض المقامات افساداً، كما إذا اشترى فى موضع بعشرة و فى موضع آخر قريب منه بعشرين، فإنه يعدّ بيعه فى الأول إفساداً للمال، ولو ارتكبه عاقل عدّ سفيهاً ليس فيه ملكة إصلاح المال، و هذا هو الذى أراده الشهيد بقوله «ولو ظهر فى الحال» الخ.

نعم قد لايعدّ العدول من السفاهة كما لو كان بيعه مصلحة و كان بيعه فى بلد آخر اصلح مع اعطاء الأجرة منه ان ينقله إليه و العلم بعدم الخسارة فإنّه قد لايعدّ ذلک سفاهة، لكن ظاهر الآية وجوبه.

مسئلتان فی الوقف

[۱. النظارة فی الوقف]*

(۸۴) ثم انّه یجوز للواقف جعل النّظارة لنفسه خاصّة بلاخلاف محقّق، کما عن غیر واحد نفیه صریحاً. و قد حکی عن المختلف[۱] دعوی الاجماع علیه؛ و لغیره کذلک بلاخلاف، کما نفاه صریحاً غیر واحد ایضا، علی ما حکی فی الجواهر[۲] و غیرها، بل قولاً واحداً کما عن الرّیاض[۳]؛ و لهما معاً، علی الاشتراک و الاستقلال لعموم «الوقوف علی حسب... الخ[۴]» و خصوص الاخبار المتضمّنة لاوقافهم (علیهم السلام)، و کذا عموم؛ «اوفوا بالعقود[۵]» و «المؤمنون عند شروطهم[۶]». بناء علی انّ الوقف عقد، او العقود بمعنی العهود لتعمّ الایقاعات، و انّ الشّروط الابتدائیّه التی لم‌تکن فی ضمن العقود نافذة. و هو غیر معهود منهم، حیث لم یحرز کونه عقداً، کما مرّت الیه الاشارة. و لیس التّملیک الحاصل من الوقف ـ لوقیل به ـ تملیکاً مطلقاً، کما فی البیع، کی ینافیه جهل النّاظر له. بل، انّما هو بحسب وقفه، و بنحو جعله من واقفه.

(۸۵) ولایخفی، انّ قضیة اطلاق بعضها، عدم الفرق فی ذلک، بین کونه عدلاً او فاسقاً. و به قطع فی محکی التذکرة[۷] اذا کان النظر للواقف. بل فی الحدائق[۸]، نسبته الی

---

* من ابحاث کتاب الوقف، ص ۱۴ ـ ۲۰، قطرات من یراع بحر العلوم او شذرات من عقدها المنظوم.

۱. مختلف الشیعة، کتاب الهبات و توابعها، الفصل الثالث، مسأله ۳۴، ج ۶ ص ۲۶۲: «لاخلاف فی ان الواقف یحوزله ان یشترط فی وقفه النظر لنفسه فی الوقف» ۲. جواهر الکلام ۲۲/۲۸.

۳. ریاض المسائل ۳۰۶/۹. ۴. التهذیب ۱۲۹/۹ و ۱۳۰، الکافی ۳۷/۷. ۵. المائدة / ۱.

۶. التهذیب، ۳۷۱/۷. الاستبصار ۲۳۲/۳.

۷. تذکرة الفقهاء ۴۲۴/۲ (اذ شرط الواقف امر التّولیة لنفسه، کان النّظر مفوّضاً الیه، سواء کان عدلاً او لا...).

←

ظاهر الاصحاب. و فی الجواهر[1] نفی وجدان الخلاف فیه.

نعم، عن صریح غیر واحد اعتبار العدالة، اذا کان النظر لغیره. بل عن الکفایة[2] انّه المعروف من مذهب الاصحاب. بل عن الریاض[3] دعوی حکایة الاتّفاق علیه، و ان کان فیه ما لایخفی علی المتتبّع، کما فی الجواهر. و کیف کان، فالاقوی، جواز جعل الفاسق ناظراً، لعموم «المؤمنون عند شروطهم» و «اوفوا بالعقود» و «الوقوف علی حسب... الخ».

و توهّم ـ انّ شرط نظارته مناف لمقتضی الوقف، المعتبر فیه التأبید، لانّه صار بذلک معرضاً للتّلف، حیث لارادع له عن ان یفرّط او یفرط. او مناف له، لکونه مقتضیاً لملک الموقوف علیهم، المتقتضی لسلطنتهم علیه، و هو یقتضی سلطنة الغیر علیه، فینافیه. هذا، مضافاً الی انّه اسیتمان له، و لایجوز اسیتمانه، لتعلیل آیة النبأ[4]، و غیره ـ فاسد. فانّ التّأبید المعتبر فی عقد الوقف، انما هو التّأبید العقدیّ، لاالتّأبید الخارجی. و ما ربما یؤدّی فی الخارج الی عدم تأبیده، انّما ینافی التأبید الخارجی، لاالعقدی. فتأمّل، فإنّه لایخلو عن دقّة.

و کون الملک مطلقا مقتضیاً للسّلطنة، ممنوع. فانّ الوقف لو سلّم انّه یقتضی الملک فـانّما یقتضیه علی الکیفیّة الّتی علیها عقد الوقف. و الذی یقتضی السّلطنة، هو الملک المطلق، لامطلقه. و شرط النّظارة، الّتی تقتضی سلطنة الغیر علی الملک دون مالکه من کیفیّة الوقف، و من انحاء الملک النّاشی منه. کیف، و شرط النّظارة لنفسه، و للغیر ـ العادل ـ ممّا لاخلاف فـیه و لاشـبهة تعتریه.

و اسیتمان الفاسق، انّما لایجوز فیما کان اسیتمانه فی الحقوق الّراجعة الی غیر المستأمن، لا فیما یرجع الیه. ضرورة جواز اسیتمان المالک له. مع امکان منع کون النظارة اسیتماناً، بل نحو ولایة تشبه الملکیّة. فکما انّها لیست باستیمان، فهی کذلک. و قد انقدح بـذلک، جـواز جـعل النظارة له، لرعایته او لرعایة الوقف او الموقوف علیه. و لیس من باب الاستیمان علی الغیر، کی یجب اعتبار العدالة. بل یجوز لذلک جعل النظارة، بحیث کان للنّاظر التّصرف فی الوقف، و لو علی خلاف المصلحة. و ذلک للعمومات السابقة بل مخصصّ لها. و انه لیس من تسلیط الغیر علی ما یستحقّه الغیر و استیمانه. بل تکون النّظارة و الوقفیّة واردتین دفعةً فی متعلّق سلطنته و

→

۸. الحدائق النّاظرة ۱۸۲/۲۲.
۱. جواهرالکلام ۲۱/۲۸.
۲. کفایة الاحکام / ۱۴۱.
۳. ریاض المسائل ۳۰۷/۹.
۴. حجرات / ۶.

ما تحت سلطانه بجعله و عقده علی الوقف علی الشرط. فما صارت العین موقوفة، و لاالموقوف علیهم مستحقّین، الاّ مع کون ولایة التصرف بالنّحو الّذی قرّره، لمن جعله ناظراً، عادلاً او فاسقاً.

نعم، لو کان جعل النّظارة، من غیر الواقف فی نفس عقد الوقوف، لاعتبر فی الناظر العدالة، او الوثوق بعمله علی وفق المصلحة.

ثم، لایخفی انّ آیة النبأ، لو سلّم دلالتها علی عدم صیرورة الفاسق ـ بسبب جعل الواقف له ناظراً ـ ولّی التّصرف فی الوقف، بحیث یتّبع قوله و ینفذ عمله، مع الشّک فی مراعاته ما یجب مراعاته علیه من المصلحة و غیرها، و عدم مراعاته، فلا دلالة لها قطعاً علی عدم نفوذ عمله فیما احرز انّه علی وفق ما یجب رعایته، و انّ عمله کعمل الاجنّبی. ضرورة انّ قضیّة التّعلیل فیها لیست الاّ عدم الاطمینان بقوله و عمله، مع الشّک فی حاله، و احتمال صحته و فساده، لا علی ولایته علی التّصرف اصلاً. فغایة الفرق بین النّاظر العادل و الفاسق، هو ولایة العادل ـ بمعنی حجیّة خبره فی صدور عمل کذا منه، فی مورد ولایته ـ دون الفاسق، فلا اعتبار باخباره فی صدور ما لم‌یحرز صدوره منه بطریق معتبر. امّا عمله الصادر منه، فلایبعد حمله علی الصّحة، لاصالتها، بعد نفوذه منه علی تقدیر صحّته، لعدم اختصاصها بما اذا احرز جواز صدوره منه و لم‌یحرز، مع الشّک فی رعایته ما یجب علیه رعایته من المصلحة، لخیانته بدونها.

* * *

(۸۶) بقی امور:

الاوّل: ان قضیة اعتبار العدالة، فی النظارة ـ علی النحو الّذی عرفت آنفاً ـ هی العدالة الواقعیة، الّتی طریق احرازها لکل احد قطعه بها، و عدم کفایة قطع غیره، و لو کان واقفاً، لعموم الخطاب فی آیة النبأ. فکلّ من قطع بعدالة النّاظر، یقبل قوله فی صدور العمل منه ـ و لو کان فاسقاً بحسب الاعتقاد الواقف ـ دون من لم‌یقطع بها، و لو کان عادلاً باعتقاده.

(۸۷) الثّانی: انّه اذا لم یعیّن الواقف للنّاظر اجرةً، کانت اجرته علی الموقوف علیهم ـ کما قیل ـ لاحترام عمل المسلم، اذا لم‌یقصد به التبرّع.

قلت: فیه اشکال. لانّ احترامه، انّما یقتضی ثبوت الاجرة علیهم، اذا کان عمله باذنهم و رضاهم، لامطلقاً، و لو کان بدونه و کان قهراً علیهم، لاسیّما اذا کانت نظارته بمراعات مصلحته، لامصلحة الوقف، او مصلحتهم، کما لایخفی.

نعم، لایبعد ان یقال: انّ اطلاق الاوقاف، ینصرف الی جعل اجرة المثل فیها للنّاظر. لارتکاز انّ تحمیل الغیر العمل، لایکون ـ بحسب المتعارف ـ بلا ملاحظة الاجرة و الجعالة. فتأمّل جیّداً.

(۸۸) الثّالث: لا اشكال فيما لوجعل حقّ النظارة زائداً على اجرة المثل، لو كان النّاظر غيره، فانّه قضيّة عموم سلطنته[1] و عموم «الوقوف على حسب... الخ». امّا لو كان النّاظر نفسه ففيه اشكال ممّا ذكر، و انّ الزائد انّما جعل اجرة العمل، كما اذا لم‌يكن زائداً عليها. و من انّ الزّيادة الّتى جعلها لنفسه، من قبيل الوقف على النّفس. ولكن الاوّل اظهر. فانه ليس من الوقف على النّفس، بعد كون الزائد بازاء عمله، بالشّرط الغير المنافى للوقف، و لا المخالف للنّص.

و دعوى ـ انّ المناط فى الوقف على النفس فيه منقّح ـ مجازفة، بداهة انّ المناط فى الوقف على النّفس، هو عدم تعقل التّصدّق على نفسه بماله، بخلاف جعل شىء له بعنوان حق النّظارة. فانّه، امّا من قبيل ما ذكر، من كونه شرط الاجارة المخصوصة لعمله، و امّا من قبيل الاستثناء من المنافع المسبّلة. و ايّ واحد كان، لما كان فيه المناط فى الوقف على النّفس بمنقّح، كما هو واضح. و انّما يكون منه، لو جعل نفسه ممّن وقف عليه، بحيث كان له حصّة خاصّة من المنافع المسبّلة، و شرط اجرة مخصوصة للناظر مطلقاً ـ و لو كان نفسه ـ اوله بالخصوص، ليس من ذلك اصلاً.

(۸۹) الرابع: انّه لايجوز للموقوف عليه، التّصرف فى الوقف، بدون اذن النّاظر. اذا كان ممّا يقع على وجوه متعدّده. بداهة انّ فائدة نصب النّاظر، هى ان يعيّن بنظره من بينها ما يقع عليه من الوجه. و امّا اذا لم‌يكن هناك الاّ وجه واحد، فلا مجال ـ حينئذٍ ـ لتعيين وجهه بنظره، كى لايجوز التّصرف فيها، بدون تعيينه و اذنه، كان الموقوف عليه واحداً فعلاً او متعدّداً، كان الوقف خاصّاً او عامّاً، كالتّصرف فى غلّته الحاصلة، المختصّة بالموجود من الموقوف عليه، فى الاوّل. و الاكل من اثمار الاشجار الموقوفة على المارّة، و السّكنى فى الرّباطات، و المرور على القناطر و نحوها، ممّا لايقع الاّ على وجه واحد، فى الثّانى فيما لو نصب الواقف لها بالخصوص ناظراً. و الاّ فلا وجه للاشكال فى تصرّف الموقوف عليه فيها مطلقاً. و لو وقع على وجوه متعدّدة، لو قيل: بانّ النّظر حينئذٍ، يكون للموقوف عليه، و امّا لو قيل: بانّه للحاكم او الواقف، فلايجوز التّصرف بدون الاذن، الاّ فيما لايحتمل الاّ وجهاً واحداً.

و قد انقدح بما ذكرنا ما فى المسالك، قال: «و حيث يتحقّق النّاظر بوجه، لايجوز التصرف فى شىء من الاعمال المذكورة، و لا فى شىء من الغلّة، الاّ باذنه، و ان كان المتصرّف هو المستحقّ لها، و الناظر غير مستحقّ، عملاً بالشرط. هذا، هو الذى يقتضيه اطلاق النّص و الفتوى.

---

۱. عوالى اللّئالى ۲۲۲/۱ و بحارالانوار ۲۷۲/۲: عن النبى (ص): الناس مسلّطون على اموالهم.

الّا، انّ فیه اشکالاً من وجهین. احدهما؛ ما لو کان الموقوف علیه متّحدا، امّا ابتداءً، او لاتّحاده فی بعض الطّبقات اتّفاقا. فانه مختصّ بالغلّة. فتوقّف تصرّفه فیها علی اذن النّاظر بعید. لعدم الفائدة، خصوصاً مع تحقّق صرفها الیه، بان تکون فاضلة من[1] العمارة و غیرها، ممّا تقدم علی القسمة یقیناً.

و ثانیهما؛ الاوقاف العامّة علی المسلمین و نحوهم، الّتی یرید الواقف انتفاع کلّ من الموقوف علیه بالثمرة، اذا مرّ بها، کاشجار الاثمار. فان مقتضی القاعدة ـ ایضاً ـ عدم جواز تصرّف و احد[2] منهم فی شیء منها، الاّ باذن الحاکم. و لایخلو من اشکال، و تفویت للکثیر من اغراض الواقف. بل، ربما دلّت القرینة علی عدم ارادة الواقف، النّظر علی هذا الوجه. بل، یرید تفویض الانتفاع، الی کلّ واحد من افراد تلک الجهة العامّة. فکانّه فی قوّة جعل النّظر الیه، لکن هذا کلّه، لایدفع الاشکال لماتقدم من انّه بعد الوقف، حیث لایشترط النّظر لاحد، یصیر کالاجنبیّ، و ینتقل الحکم الی الحاکم. فلا عبرة بقصده خلاف ذلک. حیث لایوافق القواعد الشّرعیة».[3] انتهی موضع الحاجة.

و ذلک لماعرفت، من انّ العمل الّذی لایحتمل الاّ وجهاً واحداً، جاز بدون اذن النّاظر. لعدم کونه محلّاً لتعیین وجهه بنظره، کان الموقوف علیه واحداً او متعدّداً، کان الوقف خاصّاً او عامّاً. و کذلک الحال فیما لایجوز العمل الاّ باذنه، و هو فیما اذ احتمل وجوهاً. فلا وجه للفرق فی الموقوف علیه، بین ان یکون متحدّاً و متعدّداً. و لا فی الوقف، بین ان یکون عامّا و خاصّاً، و غیر ذلک، مما یظهر من التأمّل فیما ذکرنا. فلاتغفل.

(۹۰) الخامس؛ هل النّاظر فی الوقف ـ لو لم یعیّنه الواقف ـ هو الواقف مطلقاً، او الموقوف علیه کذلک، او الحاکم؛ او مبنّی علی بقائه فی ملک الواقف، فالاوّل؛ او انتقاله الی الموقوف علیه، فالثانی؛ و انفکاکه عن الملکیّة، فالثّالث.

و علیه، یختلف فیه الاوقاف، بناءً علی اختلافها فیما ذکر من البقاء و الانتقال و الانفکاک و لایخفی، ان السّلطنة التی تکون للنّاظر علی الوقف، هی غیر السلطنة الّتی تکون للمالک علی ملکه، فلایکون ملک الواقف و لا ملک الوقوف علیه مقتضیا لها. بل لابدّ لثبوتها من موجب، و لادلیل علیه.

---

۱. فی المصدر «عن» بدل «من». ۲. فی المصدر «احد» بدل «واحد».
۳. مسالک الافهام ۳۲۶/۵ و ۳۲۷.

نعم، یمکن ان یقال: انّه فی مورد النّظارة، ممّا یحتمل وجوهاً، لابدّ من تصدّی الحاکم لها ولایة، لوقیل بولایته المطلقة، او کانت قضیّة حکومته و قضاوته، و انّها من وظائف الحکّام ـ او حسبةً، لو لم‌نقل بذلک، و کانت نظارة الاوقاف ممّا لابدّ منها شرعاً، و علیه، لو لم‌یکن هناک حاکم فلابدّ من تصدّی غیره، من العدول لو کانوا او غیرهم لو لم‌یکن هناک عدل ایضاً، کفایةً و اقتصاراً فی ذلک علی المتیقّن، لاحتمال اعتبار هذا الترتیب، کما هو الحال فی سائر الامور الحسبیّة.

(۹۱) السّادس؛ انّه لو عیّن الواقف ناظراً، کان من طرفه لازماً لیس له رجوع. و امّا من طرف النّاظر، فلاشبهة فی جوازه ابتدائاً، بمعنی انّ له الردّ و القبول. و انّما الاشکال فی انّه کذلک بعد القبول کالوکالة او انّه بعده لازم کالوصایة بعد الموت.

و عن المسالک[1]، انّه صرّح بالاوّل، استصحاباً لما کان له قبل القبول. و قد نوقش فیه بعدم بقاء الموضوع، لانّ وجوب المباشرة قبل القبول غیر وجوبها بعده.

و فیه، انه یمکن دعوی انّ هذا المقدار من التّفاوت، انّما یکون موجباً للشّک، لاتغایر الموضوع عرفاً. و الّا لما کاد یجری الاستصحاب فی الاحکام الشّرعیة اصلاً، لتغیّر الموضوع فیها ـ لامحالة ـ عند الشّک فیها، کما لایخفی.

و الحاصل ان العرف یجعل موضوع وجوب المباشرة و عدمه شخص الناظر. و حدوث عنوان النّظارة له بسبب القول، من احوالها الّتی یشکّ بطروّها علیه، فی بقاء احکامه الثّابتة له قبل طروّها. هذا، لو لم‌نقل بحدوث النظارة له بشرطها. و امّا لو قیل بذلک، ولکن لم‌تکن لازمة عن طرفه، و کان له الردّ و القبول ابتدائاً، و شکّ فیه استدامةً، فاستصحاب الجواز قبل القبول، بعده بلاارتیاب. و هو حاکم علی استصحاب وجوب المباشرة علیه بعده و قبل الرّدّ، لانّه من آثار النظارة المرتفعة بردّها. کما هو قضیّة جوازها، الثابت بالاستصحاب. و لادلیل علی وجوب العمل بعده.

و توهّم دلالة «اوفوا بالعقود» علیه، فاسد جدّاً. فان قضیة وجوب وفاء المتعاقدین، بما تعاقدا علیه، لیس الّا تحقّق ما تعاقدا علیه لزوماً، بالاضافة الیهما، لا بالنّسبة الی غیرهما. و قبول النّاظر، لمّا شرط فی العقد بین الواقف و الموقوف علیه من نظارته، لایوجب کونه طرفاً للعقد ـ ایضاً ـ لیوجب کونه ناظراً، کما لایوجب کونه شارطاً، کی یجب الالتزام علیه بذلک، بمقتضی

---

۱. مسالک الافهام ۶/۱۲۶ و ۱۲۷.

عموم «المؤمنون عند شروطهم».

لایقال: علیه، لا موجب لصحّة نظارته، کما لا موجب للزومها. فانّه یقال: انّ الموجب لها، هو الشرط فی الوقف، المقتضی لثبوته علی المتعاقدین، علی ما هو قضیّة کلا العمومین.

هذا، ولکن الانصاف، انّ دعوی انّه ـ ایضاً ـ طرف العقد، الّذی شرط فی ضمنه نظارته، او انّه یقبوله، شارط علی نفسه النّظارة و ملتزم بها، لیست ببعیدة بذاک البعد. فکلّ واحد من العمومین یدلّ علی ثبوتها بنحو اللّزوم، لو قیل بتناولهما؛ لماطرأ بعد القبول ـ من الردّ و غیره ـ و امّا لو لم‌یدلّا، الّا علی تحقق المضمون، فاللزوم، انّما یکون باثبات المضمون ـ بعد الفسخ و الردّ ـ بالاستصحاب لو لم ینهض دلیل علی ثبوته بنحو الجواز والّا فیستصحب جوازه، و یکون حاکماً علی استصحاب مضمونها. فاستصحاب‌المضمون هیهنا، انّما یکون اذا کان حدوث النّظارة بالشرط و القبول معاً، و قد شکّ فی جوازها و لزومها، لا ما اذا کان حدوثها قبل القبول بنفس الشّرط، فانه لامجال الّا لاستصحاب الجواز، الحاکم علی القطع به قبله. کما عرفت آنفا. فتأمّل جیّداً.

[۲. التوقیت فی الوقف*]

(۹۲) القول فی شرائط الوقف:

و هی اربعة، کما فی الشّرایع[۱] و غیرها.

احدها؛ الدّوام ـ بمعنی عدم التوقیت بمدّة، کسنة و نحوها ـ بلاخلاف، کما عن بعض. بل، عن غیر واحد دعوی الاجماع علیه.

قال بعض الاعاظم فی تقریره لبحث شیخنا العلاّمة (اعلی الله مقامه) فی المقام: «و اعلم انّ الدّوام معتبر فی جمیع العقود المملکّة، لانّ الملکیّة لاتقبل التوقیت، الاّ بتبعیّة محلّها ـ کسائر الاعراض القائمة بمحالّها، مثل السّواد و البیاض، فان الدّوام و الانقطاع یتصوّران بتبعیّة الموضوعات. و التملیک الوقفی، ایضا من الامور الّتی لاتقبل التوقیت. و انّما الغرض الدّاعی الی تعرض ذکر الدّوام فیه، هو انّ الوقف لما کان وضعه علی الجریان و السّریان الی الاعقاب فی الملکیّة، و کان ممّا ینقل من شخص الی شخص آخر، حتی لو وقف علی شخص فی مدة معیّنة

* کتاب الوقف / ۲۹ ـ ۴۰.

۱. شرایع الاسلام، کتاب الوقوف و الصدقات، النظر الثانی، القسم الرابع، ج ۳، ص ۲۱۶.

ثم على الفقراء، كان صحيحاً، فصار مظنّة لقبوله التوقيت، بحيث يعود الى ملك الواقف بعد الوقت المضروب.

و لاجل دفع هذا التوهّم، ذكروا ان التّوقيت على هذا الوجه، العائد الى الواقف، بعد انقضاء الأمَد، مبطل للوقف. و الاّ فمنافاة التمليك للتوقيت واضح، كوضوح كون الوقف ـ ايضاً ـ تمليكا، لاحبساً مستلزماً له، كما سبق بيانه فى صدر الباب[1]» انتهى موضع الحاجة.

(٩٣) و انت خبير بان الاجماع ـ ان تمّ ـ فهو. و الاّ فما ذكر فى وجه الاعتبار، ممنوع بمقدّمتيه. و ذلك لانّ التّحقيق انّ حقيقة الوقف شرعاً ـ كما هو قضية لفظه لغةً ـ حبس خاص، ربما يختلف تمليكاً و تفكيكاً ـ حسب اختلاف الاوقاف ـ فى كونها على خصوص اشخاص، او على جهات عامّة. و ربما يأتى لذلك مزيد بيان ان شاء الله تعالى، و انّ الملكيّة قابلة للتوقيت ضرورة انّها من الاعتبارات و الاضافات، و هى تتقدّر بقدر ما يقتضيها منشأ انتزاعها و علة اختراعها. فاذا عقد عليها مطلقة، كانت مطلقة. و اذا عقد عليها موقّتة، وقعت كذلك. كما هو الحال فى الزّوجية الدّائمية و الزّوجية الانقطاعيّة.

و ليس حالهاحال الاعراض العارضة على موضوعاتها، الموجودة فيها. حيث انّها توجد لامقيّدة بوقت، بل يتبدّل عدمها بالوجود رأساً، و ان كان وجودها لايدوم الاّبقدر ما اقتضته علّتها، و يتبدّل بالعدم اللاحق، بعد انقضاء أمَدِها، مع بقاء محالّها و موضوعاتها على حالها. و العرض و العرضى، و ان كانا يرتفعان لامحالة، بارتفاع موضوعهما، الاّ ان دوامهما لايكاد يدور مداره. فانّه و ان كان ممّا لابدّ منه فى عروضهما عليه، فانّه شريك العلّة، الّا انّ دوامهما و انقطاعهما عنه، انّما انيط باقتضاء علّتهما دوامهما، او عدم اقتضائها الاّ بثبوتهما فى مدة معيّنة ـ كالزّوجية الانقطاعية ـ او حالة خاصّة، كما فى بدل الحيلولة، حيث انّها لاتقضى الاّ ملكيّة البدل للمضمون له، مادامت باقية، بحيث تزول بعد زوالها و يعود الى ملك الضامن، بالسبب السّابق، لاسبب آخر حادث بعد زوالها.

كيف، و قد اعترف (طاب ثراه) بصحّة الوقف، اذا وقف على زيد فى مدة معيّنة ثم على الفقراء. و هل هو الاّ تمليك العين لزيد فى مدّة معيّنة ـ بناءً على دعواه من كون الوقف تمليكاً ـ فتكون الملكيّة قابلة للتّوقيت. بل، هو واقع فى الوقف فى المثال المزبور. و جعل الموقوف عليه بعده للفقراء، لايخرج الوقف على زيد فى المدّة المعيّنة عن توقيت التّمليك ـ بالنّسبة اليه ـ كما

---

١. لم اعثر عليه.

هو واضح. غایته، فی الصورة المذکورة، انّه لم تبق العین فی ملک المالک بعد المدّة ایضاً، حیث ما اقتضاه عقد الوقف، و لو اقتصر فیه علی الوقف علی زید فی تلک المدّة، کان مقتضاه خروجه عن ملکه، فی خصوص تلک المدّة، کما ان قضیّة عقد الانقطاع، الزوجیّة فی المدة المعیّنة فیه. فانّه لاتفاوت عقلاً و لاشرعاً بین الملکیّة و الزّوجیة.

فلا وجه لتوهّم کون الملکیّة، غیر قابلة للتوقیت عقلاً. و انّما القابل له هو الامور التدریجیّة، لا الامور القارّة. لما عرفت، من انّ غیر القابل، انّما هو الامور القارّة الموجودة فی الخارج، لا الامور الاعتباریّة، المنوط ـ اطلاقاً و توقیتاً ـ بالعقد علیها، مطلقة او موقّتة. کما هو الحال فی الزّوجیة، فی عقد الدّوام و عقد الانقطاع. و لاشبهة فی انّ الزّوجیة مع کونها من الامور القارّة ـ کالملکیّة ـ کانت قابلة للتّوقیت. فکیف یتوهّم عدم قابلیّة الملکیّة له عقلاً، لاجل کونها منها. کما لایخفی و لو کان ذلک مانعاً عن التّوقیت فیها، فلیکن مانعاً عنه فیها. فافهم.

و بالجملة؛ لامانع عن توقیت الملک، لاعقلاً و لاعرفاً و لاشرعاً. بل، قوله (ع): «الوقوف بحسب ما یوقفها اهلها[1]» دالّ علی وقوعه فی الوقف. فلابدّ فی اعتبار الدّوام فیه، من التماس دلیل خاص، کی یخصّص به عموم «الوقوف بحسب... الخ» و ینزّل علی الوقف بالمعنی الخاصّ، المقابل للجس. و لیس الّا الاجماع، ان تمّ.

(۹۴) و لادلالة لما دلّ علی اعتبار اخراج نفسه علی اعتباره، فانّ اعتبار اخراج نفسه عن الموقوف علیه رأساً لایقتضی اعتباره اصلاً، ضرورة انّه اذا وقف علی زید فی سنة ـ مثلاً ـ قد اخرج نفسه من الموقوف علیه فی مدّة وقفه. و الحاصل؛ ان اعتبار الاخراج، انّما هو لاجل ان لایکون تصدّقه علی نفسه. و لعلّه لما ذکرنا، قد ناقش بعض متأخّری المتأخّرین، فی اعتبار الدّوام ـ بالمعنی المذکور ـ کثانی الشهیدین[2]، و صاحب المفاتیح[3].

قال الثانی، کما فی الحدائق[4] «اشتراط التأبید لادلیل علیه، بل الاصل و العمومات تنفیه». و امّا ما وجهّه فی الحدائق علیه، بعد نقله ـ بقوله: «لایخفی، ان العقود الشّرعیة، الموجبة لنقل الاملاک، یجب الوقوف فیها، علی ما رسمه صاحب الشّریعة، من الکیفیّة و الشّروط، فعلاً او امراً بذلک، و الاوقاف الّتی صدرت منهم ـ کما قدّمنا جملة منها ـ قد اشتملت علی التأبید. لقولهم

---

۱. التهذیب ۱۲۹/۹ و ۱۳۰ و عوالی الثالی ۲۶۱/۳ (فی الکافی ۳۷/۷: «علی حسب مایقفها...» و فی من لایحضره الفقیه ۲۳۷/۴: «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها...»)

۲. مسالک الافهام، ۳۵۶/۵.

۳. مفاتیح الشرایع ۲۰۷/۲ و ۲۰۸، مفتاح ۱۱۰۹.

۴. الحدائق الناضرة ۱۳۴/۲۲.

(علیه السّلام): حتی یرثها الله الذی یرث السموات و الارض[1]. و هو کنایة عن دوامها الی یوم القیامة. و الخروج عنها، بغیر معارض، سفسطة. و به یظهر ما فی تمسکّه بالاصل و العمومات. فانه ناشٍ عن الغفلة عن ملاحظة الاخبار المذکورة. کما لایخفی[2]». انتهی موضوع الحاجة من کلامه (زید فی علوّ مقامه) ـ فغیر وجیه. فان الوقوف فی العقود، بل الایقاعات، و سائر الاسباب ـ علی ما رسمه صاحب الشریعة ـ و ان کان واجباً، الّا ان قضیّة عموم «اوفوا بالعقود» و خصوص «الوقوف بحسب... الخ» الوارد فی بیان السئوال عن «انّ الوقف بایّة کیفیّة باطل و بایّة کیفیّة صحیح» عدم اعتبار التّأبید فی الوقف. و الاخبار الدّالة علی کیفیّة اوقافهم، انّما تدلّ علی انّها بهذه الکیفیّة صدرت عنهم، لاعلی انّه لابدّ ان یصدر الوقف کذلک.

نعم، لولا عموم «اوفوا» او خصوص «الوقوف بحسب... الخ»، کان الاصل مثبتا لاعتباره، لانافیاً، لاصالة عدم التأثیر، او عدم الاثر مع الشکّ فیهما بدونه. و لایخفی انّه لایکاد یوثق بتحقّق الاجماع علی الاعتبار، مع المناقشة المزبورة، و احتمال کون سند الجلّ ـ لولا الکلّ ـ هو الاخبار الحاکیة لکیفیّة اوقافهم (علیم السّلام) کما عرفت عن الحدائق. و قد عرفت عدم دلالتها اصلاً.

ثمّ، بناءً علی الاعتبار، لو قیل: وقفت علی الفقراء سنة مثلاً، فلو علم انّه قصد الواقف، بطل حبسا و وقفاً، کما انّه صحّ حبسا، لو علم انّه قصده. امّا لو لم‌یعلم، ففی صحّته حبسا، لاصالة حمل فعله علی الصّحة، او لکون الوقف بمعنی الحبس، فیکون ذکر الوقف قرینة معیّنة له؛ او بطلانه کذلک، کبطلانه وقفاً لظهور لفظ وقفت فیه، و عدم صلاحیّة ذکر الوقت للقرینة، کعدم صلاحیّة اصالة الحمل علی الصحّة، لاحراز العنوان الّذی کان صحیحاً و انّما هو لاحراز الفرد الصّحیح من العنوان فیما تردّد امر الواقع بینه و بین الفاسد منه؛ او عدم الحکم علیه بواحد منهما، وجوه.

و التّحقیق؛ انّه یختلف حسب اختلاف الاشخاص و الاحوال. و العبرة، انّما هی بان یکون اللّفظ ـ بملاحظة ما اکتنف به من الحال و المقال ـ ظاهراً فی الوقف او الحبس، فیحکم به. او لم‌یکن بظاهر فی احدهما، فیعامل ـ حینئذٍ ـ معه معاملة بطلانه حبسا، کبطلانه وقفاً حقیقةً.

(۹۵) هذا کلّه فی اعتبار الدّوام، بمعنی «عدم التّوقیت». و امّا اعتباره بمعنی «التأبید و عدم

---

۱. من لایحضره الفقیه ۲۴۸/۴. التهذیب ۱۳۱/۹. الاستبصار ۹۸/۴. (الکافی ۳۹/۷ و فیه: «حتی یرثها وارث السموات و الارض»).
۲. الحدائق الناضرة ۱۳۴/۲۲.

الانقطاع» ففيه خلاف. كما يظهر من الخلاف[1] ـ فيما اذا وقف على من ينقرض عادة ـ حيث قال بعض بصحتّه وقفاً، و بعض آخر بصحّته حبساً، و ثالث ببطلانه رأسا. و كلمات الاصحاب فی هذه المسألة لاتخلو عن تشويش و اضطراب.

و تحقيق الحال فيها، يستدعی تمهيد مقال. و هو؛ انّ الوقف على مامّرت اليه الاشارة، و ان كان بحسب الحقيقة ـ لغةً و شرعاً ـ حبساً، لاتمليكاً متفصّلاً بالحبس، و لامساوقاً له خارجاً؛ لاحتمال ان لايكون معه تمليک اصلاً؛ او كان مختلفاً تمليكاً و تفكيكاً حسب اختلاف الاوقاف خاصّاً و عامّاً ـ على اختلاف الاقوال ـ فكيف يكون تمليكا بحسب الحقيقة او مساوقاً له خارجاً، مع اختلافهما مفهوماً ـ كما فی الصّلح عن عين مجّانا او بالعوض؛ فانّه و ان لم‌يكن بحسب المفهوم تمليكاً لها، الاّ انّه ملازم له خارجاً. كما لايخفی ـ الاّ انّه عبارة عن المرتبة العليا، الّتی هی الحبس المستتبع لمنع الوقف من التّصرفات و التقلّبات فی العين. بل، منع الموقوف عليه منها، الاّ ما يتعلّق بمنفعتها ـ كالاجارة و نحوها ـ بخلاف الحبس بالمعنی الاخص، فانه لايكون الاّ مرتبة كانت دونها. و هی لاتستبتع الاّ المنع عن التّصرف فی المنفعة دون العين.

فالوقف و الحبس، و ان كانا مشتركين فی كونهما حبساً، الاّ انّهما متفاوتان مرتبةً. و لاجل ذا، مختلفان حكماً، كما هو الحال فی الايجاب و الاستحباب. فانّهما مع اتّحادهما بحسب حقيقةالطّلب، كانا مختلفين فی الحكم ـ لاجل تفاوتهما فی مرتبته ـ كما لايخفی. و ليس التّفاوت بينهما، باعتبار التّأبيد فی احدهما و عدم اعتباره فی الآخر، مع اتحادهما فی مرتبة الحبس ـ ايضاً ـ لعدم دليل على اعتباره، لو لم‌يكن على عدم اعتباره كما يأتی.

و لامجال، بدعوی الاجماع عليه، مع الخلاف فی هذه المسألة، و ذهاب جمع الى الصّحة وقفاً كما لايخفی. مع انّ اختلافهما فی المنع عن التّصرفات فی احدهما ـ مع اتّفاقهما فی مرتبة الحبس بحسب قصد الواقف ـ لمجرّد اختلافهما فی التقييد بالتأبيد و عدمه، بعيد جدّاً. هذا، و قد عرفت امكان توقيت التّمليک و تقطيعه، كما فی طبقات الموقوف عليهم ـ بناءً على ان الوقف تمليک ـ حيث انّ الواقف به ملّک كلاًّ منها، و تلقّی منه الملک. فان التّمليک فی كلّ منها محدود، لامطلق. و الاّ لم‌يكن له الاّ تمليک الطبقة الاولی، كما لايخفی.

(۹۶) اذا تمهّد هذا، ظهرت صحّة القول الاوّل. و هو صحّة الوقف على من ينقرض وقفاً. اذا المفروض، انّ الواقف قصد، كما وقف على من لاينقرض. فاذا صحّ حسبما هو قضيّة عموم

---

۱. الخلاف، كتاب الوقف، مسألة ۹، ۵۴۳/۳.

«الوقوف علی حسب... الخ»، صحّ وقفاً لاحبساً، قلنا بان الوقف، خصوص حبس، او انّه تملیک مخصوص متفصّل بالحبس؛ کما ظهر بطلان القول بصحتّه حبساً ـ بتوهّم انّه لاتفاوت بین الوقف و الحبس، الاّ التقیید بالتّأبید و عدمه، و الغفلة عن التّفاوت بینهما بالمرتبة. و انّ الوقف هو الحبس المطلق، و لذا صار ممّا لایجوز للواقف شرعاً التّصرف فیه بنحو و لایورث بخلاف الحبس، فانّ له التّصرفات الغیر المنافیة لاستیفاء المحبوس علیه المنفعة، و یورث.

و بطلان القول ببطلانه رأساً ـ امّا بتوهّم کون الوقف تملیکاً، و عدم امکان التّقطیع فی الملک عقلاً، فیبطل وقفاً مع تقطیع الواقف قطعاً و کذلک حبساً، لعدم قصده حسب الفرض، او اعتبار التأبید شرعاً، بحسبان دلالة الاخبار الدالّة علی بیان کیفیّة اوقافهم (علیهم السّلام)؛ و قد عرفت امکان التّقطیع فی الاعتباریّات عقلاً، بل وقوعه فی خصوص الوقف شرعاً، و کفایة عموم «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلها[1]» دلیلاً علیه و علی عدم اعتبار التأبید فی الوقف شرعاً. و لااجماع علی اعتباره جزماً، لذهاب جماعة من الاصحاب الی القول بالصّحة وقفاً. و قد عرفت سابقاً، عدم دلالة الاخبار علی الاشتراط اصلاً. فتأمّل جیّداً.

ثمّ انّه، اذا اتّفق عدم الانقراض، فلاینبغی الاشکال فی صحته وقفاً ـ و لو علی القول باعتبار التّأبید عقلاً و نقلاً ـ لحصول الشّرط و ان لم‌یعلم به. و کون الموقوف علیه ینقرض عادة، لایوجب عدم قصد الواقف للوقف، اذ الفرض قصده، و الاّ لم‌یکن وجه للقول بصحّته وقفا اصلاً، و لو قیل بعدم اعتبار التّأبید و امکان التّوقیت فی الملک، کما لایخفی.

و امّا لو انقرض، فعلی القول بصحّته وقفاً، هل یرجع الی الواقف ـ لو کان حیّاً ـ و الاّ فالیٰ ورثته، او الی ورثة الموقوف علیه، او یصرف فی وجوه البرّ؟ فیه اشکال و خلاف، بین القائلین بخروج الوقف عن ملک الواقف، و دخوله فی ملک الموقوف علیه.

و التّحقیق ان یقال: انّ دخوله فی ملکه، لو کان لاجل انّ الوقف یکون تملیکاً خاصّاً، لکان راجعاً الی الواقف او ورثته. لماعرفت من صحة تقطیع الملک، و المفروض انّ التّملیک لیس الاّ فی قطعة حیوة الموقوف علیه.

و ان کان ذلک لاجل استلزامه له، فان کان لاستلزام خصوص الوقف المؤبّد له، فهو باقٍ علی ملک الواقف. و ان کان لمطلقه ـ بان یکون دخوله فی ملکه لازم الحبس المطلق، و لو لم‌یکن بمؤبّد ـ فما یلزمه من الملک، یمکن ان یکون ملکاً مطلقاً له، فیرجع الی ورثته. او ملکاً

---

۱. الکافی ۳۷/۷.

مغیّی بحیاته، زائلاً بموته، فیرجع الی الواقف او ورثته. لعدم خروجه عن ملکه بعد الانقراض، و انّما خرج قبله. فاذا شکّ فی طور ملکه، فالاستصحاب یقتضی بقاء ملکه و عدم زواله بموته. لو لم‌نقل انّ قضیّته اطلاق «ما ترکه المیّت فلوارثه[1]» عرفاً یعمّه. و ان کان بحسب الدّقّة لایصدق «ماترکه» علی ما یدور مدار حیاته.

فلاوجه لاحتمال صرفه فی وجوه البرّ، الاّ دعوی البقاء علی الوقفیّة. و هو خلاف الفرض. فانّ الکلام فیما لم‌یقصد الواقف الاّ الوقف علی المنقرض.

(۹۷) بقی شیء؛ و هو انّ الظّاهر انّه اذا رجع الی ورثة الواقف، یرجع الی ورثته حین موته، لاحین انقراض الموقوف علیه ـ کما عن ثانی الشهیدین فی المسالک[2] ـ تنظیراً له «بولاء العتق» ـ و ذلک لانّ الرّجوع الی ورثته، انّما هو بالارث منه و الاّ، فلا دلیل علیه بالخصوص هینها کما لایخفی. فلابدّ من مراعات قواعده.

و تنظیره بالولاء، لایخلو من غرابة. فانّ الارث بالولاء، انما هو بدلیل یخصّه. و لولا قوله (علیه السّلام): «الولاء لحمة کلحمة النّسب[3]» لما ورث قرابة المعتِق (بالکسر) من المحتق اصلاً. فانّ الولاء حکم تعبّدی لایورث و قضّیته ان یرث من المعتَق (بالفتح) من هو اقرب الیه حین موته، شرعاً، و هو من کان اقرب الی معتقه فی الحین حقیقةً. فکیف یقاس المقام، الدّاخل فی عموم «اولی الارحام[4]» علی الارث بولاء العتق، المختصّ بدلیل مختص به غیر عامّ.

هذا کلّه فی المنقطع الآخر ـ و قد تقدّم الکلام فی المنقطع الاوّل ـ و امّا المنقطع الوسط، کما اذا وقف مثلاً علی اولاده، ثمّ علی من لم‌یصحّ الوقف علیه، ثمّ علی المساکین، ففی صحّته فی طرفیه وقفاً، او فی الاوّل کذلک، او حبساً، او بطلانه رأساً، وجوه بل اقوال.

وجه الصّحة وقفاً فی الطّرفین ـ بناءً علی تبعّض الصّفقة ـ واضح. و کذلک وجه بطلانه بناءً علی عدمه.

و امّا وجه صحته فی اوّله وقفاً، فلتبعضّ الصّفقة. و حبساً، لاعتبار التأبید فیه. و وجه فساده فی آخره، فلتوّقف صحّةالوقف علی الطبقة اللاّحقة ـ فی الوقف التّرتیبی ـ علی صحّته فی السابقة علیها. و قد عرفت مما اسلفناه، المنع من اعتبار التّأبید.

---

۱. و هو القاعدة الکلّیة المستنتجة من الآیات و الرّوایات (راجع سورة النساء ۴/ ۷، ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۱۷۶. و الکافی ۱۷۱/۷، ۱۳۷/۳، التهذیب ۲۵۴/۸. و الاستبصار ۲۳/۴).
۲. مسالک الافهام ۳۵۷/۵.
۳. الفقیه ۱۳۳/۳ الحدیث ۳۴۹۴؛ التهذیب ۲۵۵/۸ الحدیث ۱۵۹؛ الاستبصار ۲۴/۴ الحدیث ۳.
۴. هو ما یستفاد من الآیات (الانفال / ۷۵. احزاب / ۶).

و التّوقّف، فینحصر فی الصّحة فیهما، او الفساد ـ بناءً علی التبعّض و عدمه ـ و امّا الوسط، فان کان بتخلّل الوقف علی موجود لم‌یصحّ الوقف علیه، فیمکن رجوعه الی الواقف او ورثته ـ علی التقطیع ـ ما لم ینقرض. و یمکن رجوعه الی الطبقة اللاحقة، اوالوجوه البریّة علی التبعیض، و ان کان بتخلّل الوقف علی المعدوم، فلا وجه الّا لاتّصال احد طرفیه بالآخر ـ بناءً علی صحّتها ـ کما اذا لم‌یکن هناک تخلّل. و کان کما اذا وقف علی اولاده، ثم علی اولادهم، ثم علی الفقراء. و لم‌یکن لاولاده اولاد. ضرورة ان الغرض فی الوقف التّرتیبیّ، هو التّرتیب بین الطّبقات، علی تقدیر تحقّقها. بحیث لو لم‌یتّفق وجود بعض الطّبقات، لکان کما اذا لم‌یقف علیه من رأس.

(۹۸) ثم، انّ العلاّمة (اعلی الله مقامه) ذکر فی محکی «القواعد» ـ بعد شرط التأبید و حکم الانقطاع ـ فرعاً جامعاً بین الوقف المؤبّد علی تقدیر و المنقطع علی آخر. قال: «و لو ابدّ علی احد التقدیرین، دون الآخر ـ مثل ان یقف علی اولاده و عقبهم ما تعاقبوا، فاذا انقرض العقب و لاعقب له، فعلی الفقراء، و لو انقرض الاولاد و لاعقب لهم فعلی اخوته، و اقتصر ـ کان حبساً علی التقدیر الثّانی، و فی الاوّل اشکال».[1]

و لایخفی، انّه یکون فی محلّ الاشکال و محطّه، و انّه صحّته حبساً علی خصوص الاولاد، او وقفاً مطلقاً، او انّه صحتّه مطلقاً، او فساده کذلک بحث و اشکال.

و کذا فی وجهه، و انّه التّعلیق، او عدم العلم بالتّأبید، او استعمال اللّفظ فی المعنیین، کما یظهر ذلک من مراجعة الایضاح[2] و الدروس[3] و جامع المقاصد[4] و غیرها. فالاولیٰ، صرف المقال، عمّا قیل و قال الی ما هو التّحقیق، و یقتضیه التّوفیق.

فاقول، و من الله التّأیید و التّوفیق: انّ قضیّة ما اسلفناه من عدم اعتبار الدّوام بمعنی التّأبید فضلاً عن العلم به، و صحّة الوقف علی من ینقرض، صحّته وقفاً، علی التقدیرین. لعدم الاخلال بما هو شرطه علیهما مع العقد علیه. و لزوم تعلیقه علی تقدیر تأبیده ـ حیث کان الوقف علی الفقراء معلّقا علی وجود العقب و انقراضه ـ غیر ضائر. لعدم دلیل علی اعتبار التّنجیز، علی نحو یکون مثل هذا التّعلیق ینافیه. حیث لااطلاق هناک، و لاعموم یعمّه. و المتیقّن من الاجماع

---

۱. قواعد الاحکام، کتاب الوقوف و العطایا، المقصد الاوّل، الفصل الاوّل، ۲/۳۸۸.
۲. ایضاح الفوائد ۲/۳۸۰.
۳. الدروس الشرعیة / ۲۲۹ و ۲۳۰.
۴. جامع المقاصد ۹/۲۰ و ۲۱.

المدّعی ـ لو سلّم ـ انّما هو اعتبار التّنجیز، المقابل لتعلیق اصل الوقف، لاتعلیق بعض المراتب الموقوف علیها، الّذی لابدّ منه فی الجملة فی الوقف التّرتیبیّ. و قد دلّ قول العسکری (علیه السلام): «الوقوف... الخ» علی صحّته، مضافاً الی سائر العمومات.

و لا یلزم استعمال اللفظ فی معنیین. و انما یلزم، لو قیل باختلاف الوقف و الحبس بحسب الحقیقة، او بحسب المرتبه، و قیل بصحتّه حبساً علی احد التقدیرین، و وقفاً علی التقدیر الآخر، فانّه یلزم حینئذٍ، من قصد کلّ مرتبة من مرتبتی الحبس، بخصوصها. فانّ قصد الحبس الجامع بینهما، لایکاد یجدی فی العقد، لاحبساً و لاوقفاً. کما لایخفی، فافهم.

تقريرات القضاء

بقلم الشيخ محمّد بن محمّد كاظم الخراسانى

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله رب العالمين، والصّلوة و السّلام على سيّد الانبياء و المرسلين، محمّد و آله الطيّبين الطّاهرين، و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

(٩٩) و بعد؛ فيقول العبد الآثم الجانى، محمّد بن محمّد كاظم الخراسانى: انّى بينا احضر بحث والدى المحقق العلاّمة المدقّق، آية الله فى الورىٰ، ادام الله ايّام افاداته و اوان افاضاته، سنح[١] بخاطرى[٢] ان اعمل رسالة اذكر فيها ما استفدت منه من المطالب النفيسة و انموزجاً اورد فيه ما افاض الينا من الفوائد الشريفة الّتى خلت عنها طوامير المتقدّمين و ما حام حولها دفاتر المتأخرين، لتكون لى تذكرة و لغيرى تبصرة، مستعيناً بالله و هو[٣] خير معين.

(١٠٠) [تعريف القضاء] فاعلم؛ انّ القضاء لغة، كما صرّح به غير واحد، لمعان كثيرة من الحكم و الامر و الخلق و العلم و الاعلام و غيرها، بل انهاها بعضهم الى عشرة او ازيد.[٤] نعم، يمكن ارجاع بعضها الى بعض ولكن لايهمّنا بيانه، اذ لاطائل تحته، و المستفاد منه مغائرة معناه[٥] عرفاً لمعانيه لغة، و ذلك لما صرّحوا من انّه عرفاً ولاية الحكم شرعاً لمن له اهليّة الفتوىٰ بجزئيات القوانين الشرعيّة على اشخاص معيّنين من البريّة باثبات الحقوق و استيفائها

---

١. ح: نسخ. ٢. ت: خواطرى. ٣. ح و ت: انه خير معين.
٤. راجع العين ١٨٥/٥، معجم مقاييس اللغة ٩٩/٥، لسان العرب ١٨٦/١٥. ٥. ح: بمعناه.

للمستحقّ؛ او انّه ولاية شرعيّة على الحكم و المصالح العامّة من قبل الامام (ع).

و هذان التعريفان، كماترى، صريحان فى ان القضاء بمعناه العرفى، الّذى بـه يكـون مـحل الكلام فى المقام، هى السلطنة و الولاية على الحكم، او[1] على المصالح ايضاً، لانفس الحكم، كى يوافق معناه عرفاً معناه لغة. غاية الامر يفارقه بالاطلاق و التقييد، بتقييده عرفاً بانّه «الحكم ممّن له الولاية على ذلک» و هو كذلک، و ذلک لاطلاق القاضى حقيقة و بلامسامحة و عناية على المنصوبين[2] لذلک عموماً او خصوصاً و لو لم‌يتّفق لهم الحكومة و رفع الخصومة اصلاً، و هذا كاشف عن عدم اشتقاقه عن القضاء بمعنى الحكم، الموجب لعدم صحة الاطـلاق كـذلک، مـا لم‌يكن متلبّساً بالحكومة، بل عن معنى يصحّ ذلک و لو لم‌يتّفق له قطع الخصومة، و ليس هيهنا سوى الولاية على الحكم او الاهليّة له معنى آخر يمكن اخذه منه.

و قد انقدح بما ذكرنا، فساد ما رامه بعض مشايخنا فى جواهره من قوله: «و لعلّ[3] المـراد بذكرهم الولاية ـ بعد العلم[4] بعدم كون القضاء عبارة عنها ـ بيان ان القضاء الصحيح من المراتب و المناصب»[5] لما عرفت من ان القضاء الذى يكون محلاًّ للكلام هنا، لامناص الاّ من جعله عبارة عنها او عمّا تستتبعه[6] من الاهليّة و القابليّة، فتدبّر.

ثم لايخفى، انّ القضاء عند العرف، انّما هو[7] بمعنى واحد و مفهوم فارد، و لا اختلاف فـيه عندهم حسب اختلاف آرائهم فى شروطه و قيوده، فبذلک المعنى الذى نطلق نحن القاضى على المنصوب من قبل السلطان العادل خصوصاً او عموماً، يطلق غيرنا على المنصوب من قبل غيره، بل الاختلاف انما يكون فى مصاديقه و محقّقاته، و مثله فى العرفيّات اكثر مـن ان تـحصى. و حينئذٍ فلاوقع لاخذ ما يعتبر شرعاً فى نفوذه و صحّته فى التعريف. اللّهم الّا ان يكون المراد بيان القضاء الصحيح النافذ، لا الاعمّ. الّا انّه لايلائم ذلک الّا مع بعض الكلمات، لمـا فـيه مـن انّـه عرفاًكذا و كذا، كما لايخفى.

(١٠١) [نحو وجوب القضاء] ثمّ، انّه صرح غير واحد بوجوبه كفاية، بل ادّعى بعضهم[8] نفى الخلاف فيه، و لا اشكال فى امكانه، لو اريد القضاء بـمعنى الحكـم و الالزام و نـحوهما. امـا القضاء[9] بمعنى الولاية على الحكم او الاهليّة له، فلا يعقل اتّصافه بشىء من الاحكام لعدم كونه

---

١. م: او و على المصالح ايضاً؛ ت: او دعى المصالح ايضاً. ٢. ت و ح: فى المنصوبين.
٣. ح: لعلّى. ٤. ت: الولاية العلم ٥. جواهرالكلام ٩/٤٠. ٦. ت و ح: اوما تستبتعه.
٧. ت: العرف هو ٨. جواهرالكلام ١٠/٤٠؛ الروضةالبهيّة ٢٧٦/١.
٩. ت و ح: لا القضاء بمعنى الولاية.

من مقولة الافعال، و حينئذٍ فليحمل كلامهم على وجوب تحصيل هذه المرتبه كفائياً،[1] لاوجوب نفسها، و لا ضير فى اسناد الوجوب الى نفسه، اذ كثيراً ما يسند الحكم فى الامور التّوليديّة الى انفسها، مع ان[2] المحكوم به حقيقة، ليس الاّ اسبابها المحصلّة لها. نعم، يشكل ذلک بان بعض مقدّماتها خارجة عن الاختيار، اذ من جملتها اذن الامام و نصبه، الّا ان يقال: بانّ[3] الواجب التهيّؤ لذلک، او يقال بانّ بعد وجوب[4] الاذن و الاستنابة عليه (ع) مع العلم بعدم اخلاله بما هو لازم عليه يكون بحكم الاختيار، فيجب تحصيل سائر المقدّمات، اذ هو كالواجب[5] المعلّق على ما هو خارج عن الاختيار مع العلم بحصوله كالوقت مثلاً. ولكن يشكل ذلک بعدم كونها حينئذٍ من افعاله التوليديّة، لعدم كون جميع مقدّماتها المولّدة لها بفعله. فلايصحّ البعث اليها، و لو مع العلم بحصول مقدّماته التى يكون من فعل الغير و تحت سلطانه، كما لايخفى.

و حينئذٍ فلامناص بناءً عليه، الاّ من ان يكون الواجب تحصيل التّهيّؤ و الاستعداد لتحمّل هذا المنصب الرّفيع، الّذى هو غصن من شجرة الرّياسة المطلقه و السلطة الحقّة[6] القائمة بالنفس الشريفة النّبويّة و الولويّة، او قبول جعل الامام و اعطائه المنصب و الرضاء به، لو قلنا باشتراط القبول فى حصول الولاية بجعله، و عدم تحققّها الاّ بالايجاب و القبول منه (ع) و من الشّخص المنصوب.

هذا كلّه فى زمان الحضور، و امّا زمان الغيبة، فجعل القضاوة و الولاية على الحكم[7] للفقيه الجامع للشّرائط الآتية منه (ع) ثابت، بلاخلاف و لا اشكال. و حينئذٍ فلا معنى للوجوب كفائيّاً الاّ وجوب ادخال الشّخص نفسه فى العنوان الّذى يكون مورد الجعل و المنصب، بتحصيل مقدّماته[8] من العلم و العدالة و غيرهما. و كيف كان، فالامر فى ذلک سهل.

انّما الاشكال، فى اصل الوجوب، و قد عرفت دعوى البعض نفى الخلاف فيه[9]. فان تمّ منهم اجماع على ذلک، فهو، و الاّ فما ذكروه من توقّف نظام نوع الانسان عليه و انّ الظّلم من شيم النّفوس فلابدّ من حاكم ينتصف من الظالم للمظوم و لما يترتّب عليه من النّهى عن المنكر و الامر

---

١. ت: كفاية.

٢. حاشية ح: «لايخفى انّ ظاهره بل صريحه انّ هذا الاسناد الى غير ماهوله، و ليس كذلک، بل الى ماهوله، و انّ المطلوب لنفسه، هو الامر التوليدى، و سببه المحصّل له مطلوب لغيره. و عدم تعلّق القدرة به الاّ بواسطة لا يوجد تعلق الطّلب به بواسطته ايضاً بالعرض و المجاز. بل انّما يكون تعلق الطّلب بسببه حقيقة او عرضاً و مجازاً على الخلاف فى وجوب مقدّمة الواجب. فافهم». (لمحرّره محمّد بن كاظم الخراسانى).

٣. ت ح: انّ الواجب.

٤. ح: بانّ وجوب الاذن.

٥. ت و ح: اذ هو حينئذٍ كالواجب.

٦. ت و ح: و السّلطنة الحقّة.

٧. ت: والولاية و الحكم.

٨. ت و ح: بتحصيل محقّقاته من العلم.

٩. جواهرالكلام ١٠/٤٠ (نقلاً من الرياض).

بالمعروف، کماتری غیر نقیّ عن الاشکال.

امّا الاوّل، فلانّ حصول الاختلال فی نظام نوع الانسان علی نحو یستقلّ العقل بوجوب دفعه، من صرف عدم وجود من کان قوله فصلاً ممنوع جدّاً، اذ غایة ما یلزم من عدمه تفویت بعض الحقوق و تضییعه، و این هذا من الاختلال الواجب دفعه. و بالجملة، لاتعقّل من عدم وجود القاضی مفسدة سوی ما ذکرنا، و من البدیهیّ انه لاحکم للعقل بوجوب تدارک مثلها، بل یمکن ان یقال: بوجود مثلها فی وجوده، اذ قد یتّفق صیرورة الحکم سبباً لتفویت الحقّ. کیف و الخطأ و النسیان کالطّبیعة الثانیة للانسان، و اکثریّة تلک عن هذه[1]، علی تقدیر تسلیمها، لایجدی، ما لم‌یصل الی حدّ الاختلال. هذا کله، مع انّ استیفاء الحقوق للمستحقّ، غیر متوقّف غالباً علی وجوده، بل قد یقوم بذلک غیره من ذوی الحشمة[2] و الجلال، اذا اتّفق لهم العلم بالحق من الشواهد[3] الخارجیّة او الداخلیّة، بل و شهادة العدلین، اذ لهم حینئذٍ، بل علیهم القیام بذلک من جهة الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. غایة الامر، لیس قولهم فاصلاً و امرهم حاسماً لمادّة المخاصمة و المنازعة.

و ممّا ذکرنا اتّضح حال الدلیل الثانی، بل و الثالث ایضاً، و ذلک لعدم استلزام المخاصمة و المنازعة لقیام احد المتخاصمین او کلیهما بفعل المنکر، خصوصاً اذا کانت ناشئة عن الشّبهة الحکمیة، اوّلاً؛ و لظهور الحق کثیراً للکثیر من الاناس بواسطة الشّواهد و غیرها من الشّیاع و البیّنة، فینهی من اتّضح ذلک عنده عن المنکر و یأمر بالمعروف مع التمکن، ثانیاً؛ و لعدم الدّلیل علی وجوب تشخیص المعروف کی یأمربه[4]، و تمیز المنکر کی ینهی عنه، ثالثاً.

و قد اتّضح ممّا ذکرنا فساد ما لعلّه یسبق الی بعض الاوهام من ان اللّطف یقضی بوجوب نصب القاضی علی الامام، اذ لم نجد من فرض عدمه ما یوجب استقلال العقل بذلک، لما عرفت من انّ غایة ما یلزم من ذلک تعطیل بعض الحقوق، و من العلوم انه بمجرّده لایستدعی ذلک و لایستلزمه، فتدبر جیّداً.

ثم انّه قد یستدلّ لذلک ایضاً ببعض الآیات و الروایات، و لایعجبنی التعرض له، لوضوح فساده و ظهور بطلانه و قد ذکر غیر واحد ان من خواصّه امور، و عدّ منها الولایة علی المولّی علیه، مع فقد ولیّه، او مع وجوده فی مواضع خاصّة، و علی المصالح العامّة.

---

۱. ت و ح: عن هذا. ۲. ت و ح: من ذوی الحیثیّة و الجلال. ۳. ت: بالشواهد.
۴. م: کی یؤمربه.

و فيه، انّ من الواضح عدم لزوم ذلک من مجرد النصب للقضاء، بل لابدّ من ملاحظة عبارة النّصب، او طلب دليل آخر لو كان. فمع عدم دلالتها، و عدم دالّ آخر غيرها، فالحكم العدم. و لذا ترىٰهم اختلفوا فى ولاية الفقيه، مع اتفاقهم على ثبوت القضاوة له، كما لايخفى.

و كيف كان، فالنظر فى هذا الكتاب، فى مواضع؛

[الموضع] الاوّل فى الصفات المعتبرة فى القاضى

(١٠٢) و اعلم[١]، انّ الامور الّتى لاخلاف ظاهراً فى اعتبارها فيه ستّة[٢]؛ التكليف و الايمان و العدالة و العلم و طهارة المولد من الزّنا و الذكورة. و امّا غيرها من الكتابة و البصر و الحريّة و غيرها، فمحلّ خلاف و اشكال، كما ستعرف. و المتّبع فى المقام ملاحظة دليل النّصب و مقدار دلالته، و الاخذ بما هو المتيقّن من مدلوله، بعد وضوح ان اصل نفوذ الحكم على خلاف الاصل، لظهور انّ مقتضاه عدم نفوذ حكم شخص بالنسبة الى غيره و عدم وجوب اتّباعه، فوجوب الاتّباع يحتاج الى دليل.

[اعتبار العلم فى القاضى] و عمدة ما يستدلّ به لذلک، بعد الاجماع روايات؛

منها، مقبولة عمر بن حنظلة[٣]، «قال: سألت اباعبدالله (ع) عن رجلين من اصحابنا، بينهما منازعة فى دين او ميراث، فتحا كما الى السلطان و الى القضاة، أيحلّ ذلک؟ قال (ع): من تحاكم اليهم فى حقّ او باطل، فانما تحكم الى الطاغوت، و ما يحكم له، فانّما يأخذ سحتاً، و ان كان حقّا ثابتاً، لانّه اخذه بحكم الطاغوت و ما امر الله ان يكفر به، قال الله تعالى «يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت، و قد امروا ان يكفروا به»[٤] قلت: فكيف يصنعان؟ قال (ع): ينظران الى من كان منكم ممّن قد روىٰ حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا، فليرضوا به حكماً، فانى قد جعلته عليكم حاكما، فاذا حكم يحكم بحكمنا، فلم‌يقبل منه، فانما استخفّ بحكم الله، و علينا ردّ، و الرادّ علينا الرادّ على الله، و هو على حدّ الشرک بالله».

و منها، خبر ابى خديجة[٥]، قال: «قال ابوعبدالله (ع): ايّاكم ان يحاكم بعضكم بعضاً الى اهل الجور، ولكن انظروا الى رجل منكم، يعلم شيئاً من قضايانا، فاجعلوه بينكم، فانّى قد جعلته

١. ت و ح: فاعلم. ٢. ت و ح: لاخلاف ظاهراً فى اعتبارها ستّة.
٣. الكافى ٦٧/١؛ التهذيب ٢١٨/٦ (مع تفاوت يسير). ٤. نساء / ٦٠.
٥. من لايحضره الفقيه ٢/٣ الحديث ٣٢١٦؛ التهذيب ٢١٩/٦ الحديث ٨.

قاضیا، فتحاکموا الیه». و رواه الکلینی مثله[1]، الاّ انه قال: «شیئاً من قضائنا» و یحتمل ان یکون ما رواه الکلینی(ره) روایة اخری.

و منها، روایة ابی‌خدیجة ایضا، قال: «بعثنی ابوعبدالله (ع) الی اصحابنا، فقال (ع): قل لهم: ایّاکم اذا وقعت بینکم خصومة او تداری فی شیء من الاخذ او العطاء، ان تحاکموا الی احد من هؤلاء الفسّاق، اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیا...»[2].

قلت: لاریب فی دلالة هذه الاخبار، علی اعتبار العلم بالاحکام و معرفتها، انّما الاشکال فی انّه هل یکفی العلم بها فی طریق[3] معتبر مطلقاً و لو کان عن التقلید، کی یشمل المقلّد العارف بفتاوی مجتهده، او لابدّ من الاجتهاد. و علی الثّانی، هل یجزی العلم بجملة من الاحکام حتی یعمّ المتجزّی علی القول به، کما هو المختار، ام لابدّ من العلم بجمیعها.

امّا الاوّل، فیمکن ان یقال: باکتفاء العلم بها مطلقا[4]، من غیر فرق بین المجتهد و المقلّد، لانّ علمه بالاحکام انّما یکون من طریق معتبر شرعاً کالمجتهد، فلاوجه للتقیید بعد اطلاق الاخبار، ولکنّ الانصاف عدم شمولها له، امّا لعدم اطلاق العالم علیه عرفاً، و ان کان کذلک واقعاً، و امّا للانصراف عنه فی مقام الاطلاق بعد تسلیم الاطلاق.

و امّا ما تخیّله بعض مشایخنا (قده)[5] من دلالة بعض الآیات و الرّوایات علی صحّة الحکم بالقسط و العدل من کلّ مؤمن، نحو قوله تعالی «انّ الله یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل»[6] و غیره من الآیات الکریمة[7] التی اوردها فی جواهره و قول الصادق (ع): «القضاة اربعة، ثلاثة فی النار و واحد فی الجنّة؛ رجل قضی بجور و هو یعلم فهو فی النار، و رجل قضی بجور و هو لایعلم انّه قضی بالجور، و رجل قضی بالحق و هو لایعلم فهو فی النار، و رجل قضی بالحق و هو یعلم، فهو فی الجنّة»[8]. و قول علی (ع): «الحکم حکمان؛ حکم الله و حکم الجاهلیّة، فمن اخطأ حکم الله حکم بحکم الجاهلیّة»[9] فهو کماتری، لادلالة لها علی ذلک، بل لا اشعار فیها.

امّا الآیة، فلوضوح انّها مسوقة لمجرّد بیان انّ الواجب فی الحکم ان یکون بالقسط و العدل. و

---

۱. الکافی ۴۱۲/۷ الحدیث ۴. ۲. التهذیب ۳۰۳/۶ الحدیث ۵۳. ۳. ت و ح: من طریق.
۴. ت و ح: باکتفاء العلم مطلقاً. ۵. الشیخ محمد حسن النجفی، جواهرالکلام، ۱۵/۴۰.
۶. النساء /۵۸. ۷. النساء / ۱۳۵، المائدة /۸، ۴۷ و ۴۴.
۸. وسایل الشیعة، ابواب صفات القاضی، الباب ۴، الحدیث ۶. ۹. نقل ذیل الروایة السابقة.

امّا الرّواية، فالأولى، ليست الّا لصرف بيان ذلک مع اعتبار علم الحاکم به.[1] و الثّانية، لبيان انّ[2] الحکم، حکم الله و حکم الجاهليّة، و من اخطأ حکم الله حکم بحکم الجاهليّة، و لاتعرّض لها للحاکم، و لانظرة اليه اصلاً، کما لايخفى، مع انّه يلزم من ذلک عدم اختصاص منصب القضاوة بالنّبی (ص) و الأئمّة (عليهم السّلام)، بل لکلّ احد التّصدی مع حضورهم و بسط ايديهم بلانصب و اذن منهم، و لايقول به احد، فتأمّل.

هذا، مع انّه يمکن دعوى ظهور الحکم فی غير الرّواية الاولى، خصوصاً بملاحظة ما ذکرنا فی الافتاء، لا الحکم القاطع للخصومة. و بالجملة، الاستدلال بمثل هذه الآيات و الرّوايات على ذلک غريب جدّاً[3]، فتدبّر.

(۱۰۳) [ميزان العلم المعتبر فی القاضی] و امّا عموم الحکم للمتجزّی، فلايبعد القول به، اذا کان عالماً بجملة من الاحکام، للصّدق عرفاً فی حقّه بانّه عالم بحلالهم و حرامهم، و عارف بهما و ناظر فيهما، بعد وضوح عدم ارادةالعلم الفعلی بجميع الاحکام، لتعذّر ذلک بالنّسبة الى المجتهد المطلق ايضاً، و حمل المعرفة و العلم على الملکة و القوّة، فيکون حاصل الرّوايات «من کان له ملکة يقتدر بها على العلم بجميع الاحکام» کی يبقى الجمع المضاف الظاهر فی العموم على عمومه، ليس باولى مما ذکرنا من حمل الاحکام على جملة منها المعتدّة بها، بل ما ذکرناه اولى، و ذلک لانّ حمل العلم و المعرفة على ملکتها بعيد جدّاً، لقوّة ظهورهما فی الفعلیّ منهما، بخلاف حمل الاحکام على جملة معتدّة منها، فتأمّل.

و هذا، مع ما تقدّم آنفاً من الصدق عرفاً فی حقّه، بانّه عالم بحلالهم و حرامهم، و ليس ذا من جهة المسامحة فی التّطبيق الّتی لاعبرة بها، بل لانّ المنساق من العالم و نحوه عند الاطلاق هی ما يعمّه و يشمله، کما لايخفى. و يؤيّد ذلک انّ کثيراً من الرّوايات فی عصرهم الّذين شملتهم الرّوايات، لااشکال فی عدم کونهم بالغين مرتبة الاجتهاد المطلق، و على هذا فيشکل جواز تصدّی القضاوة لمن کانت له ملکة الاجتهاد و لو فی جميع الاحکام، الّا انّه لم‌يستنبط بعد شیء منها، او لم‌يکن بمقدار معتدّبه، بعد عدم صدق[4] العارف بالاحکام و الناظر فی الحلال والحرام بالنّسبة اليه، الّا ان يدّعى الاجماع على الجواز بالنسبة اليه، و لو لم‌يکن عارفاً فعلاً، و على عدمه فی المتجزّی، و لو کان عارفاً فعلاً. ولکن الاجماع على العدم فی المتجزّی، فی حيّز المنع،

---

۱. ت: علم الحاکم و الثانية. ۲. ت: و الثانية انّ الحکم. ۳. ح: قريب جدّاً.
۴. ت و ح: بعد صدق العارف.

لذهاب جماعة ـ علی ما حکی عن بعضهم[1] ـ الی الخلاف، و علی الجواز فی من له قوّة الاستنباط، و ان کان غیر بعید، الّا انّه لایجدی فی الالحاق، للعلم بانّه لامستند لهم، سوی ما وصل الینا من الاخبار، مع انه یکفینا الاحتمال، فاذن الجواز للمتجزّی العارف بجملة من الاحکام، و العدم لغیر العارف فعلاً و لو کانت له ملکة الاستنباط اقوی. ولکن الاحتیاط[2] لاینبغی ترکه علی ایّ حال.

ثم، انّه ظهر لک مما ذکرنا انّ المدار فی جواز التّصدی هو العلم بجملة من الاحکام المعتدّة بها، کانت له ملکة العلم بغیرها ام لا. خلافاً لما یظهر من بعض من وقفت علی کلامه من بعض الاساطین[3]، من جعل المدار هو العلم بالقضیّة المحتاج الیها، و هو ضعیف لعدم مساعدة دلیل علیه.

نعم، ربما یستدل له بما تقدّم من مشهورة ابی خدیجة، و هو ضعیف، للاحتمال قویّاً بانّ قوله (ع) «یعلم شیئاً من قضایانا» کنایة عن اتّصافه بالعلم و المعرفة بقضایاهم، اذ کثیراً ما یعبّر بمثل هذه العبارة و ما یرادفها من سائر اللغات عن مثله.

هذا، مع انّ ما رواه الکلینی (ره) لایبعد ظهوره فیما ذکرنا، بدعوی ظهور «من» فیه فی البیان، لا فی التّبعیض. فلا اقل من التّساوی، فتوجب اجمال المشهورة علی تقدیر الاتحاد. و لعلّه مما ذکرنا اتّضح لک الاشکال فی جواز التصدی عمّن زعم انسداد باب العلم و العلمی فی الاحکام، و اعتبر ظنّه بحکم العقل فی الحلال و الحرام، لعدم انتهاء امره الی المعرفة و العلم فی الاحکام[4] اصلاً، اذ لیس الکبری لقوله: «هذا ما ادّی الیه ظنّی» الّا قوله: «کلّما کان کذلک، فیجب اتّباعه عقلاً» لا «انّه حکم الله فی حقّی»، کما انّه قد یشکل الامر ایضاً، بناءً علی ما احتملناه فی باب اعتبار الامارات، من انّ اعتبارها انّما هو بجعل الحجّیة لها، المستتبعة عقلاً لوجوب اتّباعها و حرمة مخالفتها، و تنجّز الواقع فی صورة الاصابة، و المعذوریّة مع المخالفة، لا بجعل الاحکام[5] فی مواردها علی طبق مؤدّیاتها، اذ علیه لاعلم بالحکم اصلاً، لا واقعیّاً، کما هو واضح، و لا ظاهریّاً، لما ذکرناه من انّ وجوب الاتّباع حینئذ، انّما یکون من آثار الحجّیة عقلاً، لامّما یندب الیه و یبعث نحوه شرعاً، مع انّ المدار، کما تقدّم، علی العلم بالاحکام و المعرفة بالحلال و الحرام.

---

۱. جواهرالکلام ۱۹/۴۰، «حکی فی‌التنقیح (۲۳۴/۴) عن المبسوط (۱۰۱/۸) اقوالاً ثلاثة، اوّلها جواز کونه عامیّاً و یستفتی الفقهاء و یقضی بفتواهم»
۲. ت و ح: اقوی و لاینبغی ترکه.
۳. الشیخ محمد حسن النجفی، جواهرالکلام، ۳۴/۴۰.
۴. ت: العلم بالاحکام.
۵. م: احکام.

غاية الامر يدخل فيه الظّنون المخصوصة، بناءً على الاحتمال الآخر فى اعتبارها، لادّائها الى العلم، لانّ ظنّيّة الطّريق لاينافى قطعيّة الحكم، كما لايخفى. ولكن يدفع الاخير بانّه لايقدح ذلك، بعد ما كان حكمه فى الواقعة ينتهى الى حكمهم بحجّيّة الامارات المعتبرة، فيكون حاكماً بحكمهم. و المعرفة الفعليّة بجملة من الاحكام التى اعتبرناها حاصلة لوجود الاجماعيّات[1] و القطعيّات و المتواترات، كما لايخفى. فتأمّل.

مع انّه لقائل ان يقول: لادليل على اعتبار مطابقة حكم الحاكم فى الواقعة للحكم الالهى الواقعى او الظّاهرى، بل يكفى كونه مطابقاً للحجّة المعتبرة، عقليّة كانت ام شرعيّة. نعم، يعتبر كونه عالماً بجملة من الاحكام المعتدّة بها. و اما المطابقة المزبورة، فلادليل عليها، بل هو من اطلاق الادلّة على خلافها.

نعم، قوله «فاذا حكم بحكمنا» انّما يكون دليلاً على ذلك، لو لم نقل بانّها مسوقة لبيان ما هو من فروع ذلك الجعل و شئونه، و ذلك لانّه اذا كان حاكماً من قبلهم، يكون حكمه حكمهم، فاذا حكم بشىء، فكانّهم حكموا به حيث انّ الحكم الصادر من المنصوب، كما يصحّ اسناده اليه بالمباشرة، يصحّ اسناده اليهم بالتسبيب. و على هذا فلا ورود لواحد من الاشكالين. و الله العالم.

(١٠٤) [اعتبار مباشرة الفقيه للقضاء] ثم، انّه هل للمجتهد نصب مقلّده او غيره، ممّن ليس له التّصدى للقضاء بالاستقلال لذلك ام لا؟ ظاهر بعض هو الاوّل، و الاقوى هو الثانى، لتوقّف الاوّل على القول بالولاية العامّة للفقيه، فى زمان الغيبة، و انّه له ما للامام (ع)، سوىٰ ما خرج، بعد احراز انّ من جملة ما يكون له(ع) نصب العامىّ للقضاوة، و قد بيّن فى محلّه[2] عدم تماميّة ما تخيّل دلالته على الولاية للفقيه، مضافاً الى عدم ثبوت انّ للامام[3](ع) نصب العامى.

ثم، انّه قد يتوهّم، جواز استنبابة الفقيه للقضاء[4] و الحكم بين الناس، و ذلك لانّ الحكم ممّا يقبل التوكيل و الاستنابة، و ليس من الامور الّتى غير قابلة لذلك كالاكل و الشرب مثلاً. فلا مانع حينئذٍ عن شمول ادلّة الوكالة باطلاقها او عمومها له، لكنّه كماترى. ضرورة ان الحكم ممّا يقبل الاستنابة، اذا لم يشترط فيها ما يمنع عنها، كمباشرة شخص خاص و نحوها مثلاً، و امّا اذا اخذ فيه ما يمنع كما فى المقام، بدعوى ظهور ادلّة النّصب فى اعتبار مباشرة الفقيه بنفسه للحكم، فلا

---

١. ح: الاجتماعات.

٢. تعليقاته على مكاسب الشيخ مرتضى الانصارى، راجع المكتوب السابع من هذه المجموعة، التعليقة ١٠.

٣. م: الامام. ٤. ح: للقضاء به و الحكم.

یمکن الاستنابة حینئذٍ، مضافاًالی انّ المستفاد من ادلّة النّصب، اعتبار المعرفة و العلم، فی من یصدر الحکم منه، و من العلوم عدم حصول ذلک بالتوکیل و الاستنابة، کما لایخفی.

ثم، انه لو شکّ فی اعتبار المباشرة مثلاً و عدمه، لاجمال دلیل النّصب، فلایصحّ التوکیل ایضا، لعدم احراز موضوعه، فلامجال حینئذٍ للتمسّک بادلة الوکالة، لانّه تمسّک بها فیما لایعلم انّه من مصادیقها. و مقتضی الاصل، فی امثال المقام، اشتراط کلّ ما شک فی اشتراطه، لانّ الاصل عدم النفوذ، الّا اذا کان واجداً له. فلایقال ان اصالة عدم الاشتراط، انّما ینقّح موضوع الوکالة، و وجهه ان الشکّ هیهنا، انّما یکون فی انّ مطلق الحکم، الّذی یصحّ استناده الی الفقیه یکون نافذاً و یجب اتّباعه، او خصوص الحکم المستند الیه الصّادر منه مباشرة، فاصالة عدم اشتراط المباشرة، لایثبت کون النّافذ الاعمّ، الّا علی القول بالاصول المثبتة.

نعم، لو لم‌یکن عبارة النّصب مجملة، بل کانت مطلقة، فباصالة عدم التقیید ینقّح الموضوع. و بالجملة، فلامجال لتوّهم جواز الاستنابة بما[1] ذکرنا، من ظهور ادلّة النّصب فی اعتبار المباشرة، مضافاً الی ظهورها فی[2] انّ المباشر لابدّ ان یکون عارفاً بالاحکام و ناظراً فی الحلال والحرام. نعم، الوجه الثّانی لایثبت عدم جواز الاستنابة مطلقاً، بل قضیته عدم جواز استنابة العامی. و امّا استنابة العارف، لو لم‌یکن هو منصوباً بنفسه، کما هو متفق کثیراً فی زمان الحضور، فلایمنع عنه. و حینئذٍ، فیکفی فی المنع عنه ایضاً الوجه الاوّل، فتدبر. هذا کلّه فی اعتبار العلم فیه.

(۱۰۵) و امّا سائر الصفات التی یعتبر فیه او قیل باعتبارها امور؛

الاوّل: التّکلیف، و یدلّ علیه بعد الاجماع بکل قسمیه الاصل، بعد وضوح عدم شمول ادلّة النّصب لغیره.[3]

الثّانی: الایمان، و لاریب فی اعتباره، اذ علیه الاجماع، مضافاً الی الاخبار المستفیضة، بل المتواترة، النّاهیة عن التّحاکم و الترافع[4] الی قضاة العامّة و حکّامهم.

الثّالث: العدالة، و الدلیل علی اعتبارها، بعد الاجماع، قوله (ع) فی روایة ابی خدیجة المتقدّمة: «ایّاکم اذا وقعت بینکم خصومة او تداری[5] فی شیء من الاخذ و العطایا، ان تتحاکموا ای احد من هولاء الفسّاق»[6] اذ التعبیر عن قضاة الجور و حکّامهم بذلک یشعر بانّ علّة حرمة

---

۱. ت و ح: لما ذکرنا. ۲. ت: ظهورها من انّ المباشر. ۳. م: النصب الّا لغیره.
۴. ح: الترّفع. ۵. ح: او تداع.
۶. الکافی ۴۱۲/۷؛ من لا یحضره الفقیه ۲/۳؛ التهذیب ۳۰۳/۶.

التحاكم اليهم و مناطها هو فسقهم فتأمّل. و قوله فی ذيل المقبولة المتقدّمة[1]، بعد السّؤال عن صورة اختلاف الحكمين: «الحكم، ما حكم به اعدلهما» اذ جعل[2] الاعدليّة اوّل المرجّحات، يدلّ على المفروغيّة عن اعتبار العدالة فيهما، و يمكن ان يستدلّ ايضاً بقوله فی المقبولة ايضا: «و نظر فی حلالنا و حرامنا»، بجعل النظر كناية عن المبالات فی الحلال و الحرام و الاعتناء بهما، لابمعنى الاستنباط و الاجتهاد.

الرابع: الذكورة، و يدل عليه مضافاً الى الاجماع و الاصل[3]، ارجاع الصادق (ع) فی خبر ابی خديجة الى «رجل يعرف شيئاً من قضاياهم» كما فی احدهما و «عرف حلالهم و حرامهم» كما فی آخر، الموجب للتّقييد فی المقبولة، لانّهما فی مقام التحديد، فلا يتوهّم عدم التنافی[4]، لو لم‌يدّعی انصرافها بنفسها اليه، و عدم شمولها للمرأة، و النّبوىّ[5]: «لاتتولّی المرأة القضاء[6]» و آخر: «ليس على المرأة جمعة (الى ان قال) و لاتتولّی القضاء[7]»، فتأمّل، المنجبران بما عرفت.

الخامس: طهارة المولد من الزنا، و لا دليل على اعتبارها سوى الاجماع، و الّا فاطلاق الاخبار يقتضی عدم الاعتبار. نعم، يمكن دعوى الانصراف عنه، بملاحظة انّ القضاوة من المناصب الشّريفة، فكيف يليق بها من خبث[8] ولادته.

و امّا الحرّية و الكتابة و البصر و غيرها، فذهب جمع الى اعتبارها، و لامستند لهم سوى ما ذكروه فی مطوّلاتهم من الاعتبارات بها، خصوصاً فی مقابل الاطلاقات، فاذن المتّجه عدم الاعتبار، ولكن مراعات الاحتياط مهما امكن اولىٰ.

مسائل:

(١٠۶) [المسألة] الأولى، [اشتراط اذن الامام (ع) فی ثبوت الولاية للقضاء]

لا اشكال و لا خلاف عندنا، بل الاجماع بقسميه عليه فی انّه يشترط فی ثبوت الولاية للقضاء و توابعه اذن‌الامام (ع) او من فوّض اليه الامام ذلک، و ذلک لتطابق النّص و الفتوى على اختصاص منصب الحكومة[9] و القضاوة به و عليه. فلو استقضى اهل البلد قاضياً، لم تثبت ولايته عندنا و لاينفذ حكمه.

---

١. الكافی ۶٧/١. ٢. ت و ح: جعله. ٣. م، ح و ت: الاصل و ارجاع.
۴. م: عدم الثانی. ۵. ت و ح: للنبوی.
۶. عن الباقر(ع) الخصال ۵٨۵ الحديث ١٢، مستدرک الوسائل ٣۴٧/٨ الحديث ٩۶٢۵.
٧. من لا يحضره الفقيه ٣۶٣/۴ (و فيه: «ليس على النساء جمعة... ولاتولّی القضاء»)؛ وسائل الشيعة ١۶/٢٧ الحديث ٣٣٠٨٩. ٨. م: من حيث ولادته. ٩. م: منصب الولاية و القضاوة.

ولکن، ذکر غیر واحد من الاصحاب ـ بل لم‌ینقل احد فیه خلافاً، بل عن بعض انّ ظاهر بعضهم و صریح آخر الاجماع علیه ـ انّه لو تراضی الخصمان بواحدٍ من الرّعیة فترافعا الیه، فحکم، لزمهما حکمه، و ان کان هناک قاض منصوب، بل و ان کان الامام حاضراً. و اری[1] البحث عن هذه المسألة، عدیم الجدوی، و ذلک لاجماعهم علی الظاهر المصرّح به فی الرّوضة[2] و المسالک[3]، علی ما حکی علی اشتراط الحکم فیها باستجماع الشّخص الّذی الیه تحاکما و به تراضیا، لجمیع صفات القاضی المنصوب من قبله (ع) و شرائطه، الّتی قدّمناها، سوی نصّ من له الولایة بالعموم او الخصوص، و فرضه فی زمان الغیبة غیر متصوّر، لما سیأتی، من تحقّق اذن العام فی القضاء لمن استجمع تلک الشّرائط. فاذا حصلت جمیعها فی رجل کان مأذوناً. و ان فقدت فیه لم یجز له القضاء مطلقاً.

بل یشکل تصوّره فی زمان الحضور ایضاً، لانّ ما تضمّن الاذن فی القضاء لمستجمع الشرائط عامٌ غیر مختصّ بزمان الغیبة[4]. نعم، یتصوّر ذلک، فی ما قبل زمان الصادقین (علیهما السلام) لانّ الاذن فی القضاء للمستجمع، انّما یکون منهما، بل یمکن ان یقال: باختصاص ذلک بزمان النّبی (ص) و زمان امیرالمؤمنین (ع) و ذلک، للعلم بان الملاک فی اذن الصادقین (علیهما السلام) للمستجمع عموماً، هو عدم بسط ید الامام، فیستکشف ثبوته فی زمان الحسنین (علیهما السلام) و السجاد (علیه السلام) ایضاً، فتأمّل.

و لیس القضاء کسائر الاحکام الشّرعیة، الّتی هی متّفق علیها بینهم و یکون حکم اوّلهم کحکم آخرهم، کما توهّمه بعض، فیستکشف بالاذن منهما (علیهما السلام) عموماً ثبوت الاذن کذلک فی الازمنة المتقدّمة، حتّی فی زمان النّبی (ص). و ذلک لظهور ادلّة النّصب فی ان المستجمع للشرائط انما یکون قاضیاً من قبلهم، فیدلّ علی اختصاصها بهم، کما هو واضح. و علی کل حال، فلاخلاف و لا اشکال فی انّه مع عدم حضور الامام، کما فی هذا الزمان، ینفذ قضاء الفقیه من فقهاء اهل البیت، الجامع للصّفات المعتبرة فی الفتوی الّتی تقدّم الکلام فیها، بل عن بعض انّ الاجماع بقسمیه علیه، و هو کذلک. و یدلّ علیه، مضافاً الی ذلک، ما تقدّم من الاخبار. و حینئذٍ، فیجب الرّجوع الیهم، للاستقضاء و رفع الخصومة.

و اما الرّجوع الی غیرهم، من قضاة العامّة، بل مطلق من لم‌یکن منصوباً من قبلهم، ممّن

---

۱. ت و ح: و رأی البحث. ۲. الروضة البهیّة ۱/۲۷۹. ۳. مسالک الافهام ۱۳/۳۳۳.
۴. ت و ح: بحال الغیبة.

لم يكن جامعاً للصفات المعتبرة، فلاريب فى حرمته نصّاً و فتوى. و انّما الكلام فى حرمة ما يؤخذ بحكمهم من الاموال، عيناً كان او ديناً، فيما كان حقّه ثابتاً واقعاً.

(١٠٧) و الكلام هيهنا فى مقامين؛

احدهما، ما اذا لم يتوقّف استيفاء الحقّ على الرجوع اليهم، و حينئذٍ فلاريب و لا اشكال فى حرمة التحاكم عندهم، انّما الاشكال فى حرمة نفس المأخوذ بحكمهم. ظاهر الاصحاب، بل صريح بعضهم[١] الحرمة، نظراً الى قوله (ع) فى المقبولة: «من تحاكم الى الطاغوت، فحكم له، فانما يأخذه سحتاً، و ان كان حقه ثابتاً، لانّه اخذ بحكم الطاغوت»، بجعل قوله: «سحتا» حالاً عن الضّمير الرّاجع الى المأخوذ، فيدلّ على حرمته، و يؤيّده جعل السحت فى بعض الاخبار صفة للاعيان، كقوله: «ثمن العذرة سحت[٢]».

ولكنّ الظاهر، انّه قائم مقام المفعول المطلق، فيكون مفعولاً مطلقاً فى اللفظ، و يكون المعنى حينئذٍ، فيأخذه اخذاً سحتاً، او اخذاً كاخذ السّحت، فيدلّ على حرمة الاخذ، دون المأخوذ. و ذلك لانّ السّحت كما فى غير واحد من كتب اللّغة[٣]، انّما هو بمعنى الحرام، و هو من صفات الافعال، و وقوعه فى بعض الاخبار صفة للاعيان، انّما هو بملاحظة الفعل الواقع عليها. مضافاً الى ما فى ظهور التّعليل، فى كون العلّة، لحرمة الاخذ لا المأخوذ، مع انّه لو سلّم عدم ظهوره فيما ذكرنا، فلا اقلّ من التساوى، الموجب لسقوط الاستدلال بها على حرمة المأخوذ. فيبقى المأخوذ حينئذٍ على قواعده.

هذا[٤]، اذا كان الحقّ عينا فواضح، و امّا اذا كان ديناً، فربما يشكل من جهة احتياج تعيين‌الدّين، و صيرورة مايوخذ وفاءً و ملكاً للّداين الى تعيين المديون و رضائه به، فلايكون ذلك مع جبر القاضى الجابر، و اكراهه على دفع[٥] مايوازى ما حكم به عليه.

و لكن يدفع ذلك، بانّ الاكراه هنا، انّما يكون على اصل الاداء؛ و التّعيين الذى يتوقّف عليه التعيين، انما يكون باختياره و مفوّضاً اليه، كما اذا كان الحاكم حاكم عدل. و ليس الاكراه على اصل الاداء اكراهاً على التعيين، كما اذا اجبره شخص الدّاين على الاداء، من غير مراجعة الى الحاكم. نعم، يشكل ذلك مع عدم علم المديون بالحقّ، فانّ الدّفع حينئذٍ ليس بعنوان الوفاء لما

١. السبزوارى؛ كفاية الاحكام ٢٦٢؛ الروضة البهيّة ٢٧٨/١.
٢. التهذيب ٣٧٢/٦ الحديث ٢٠١ (ثمن العذرة من السّحت). و كذا فى الاستبصار ٥٦/٣.
٣. العين ١٣٢/٣؛ مجمع البحرين ٢٠٤/٢؛ لسان العرب ٤١/٢ و ٤٢.
٤. م: و هذا.
٥. ت: على مايوازى.

فی ذمّته، کما لایخفی.

(۱۰۸) المقام الثّانی، فیما اذا توقّف استیفاء الحقّ علی التّحاکم و التّرافع عندهم، امّا لعدم وجود الحاکم بالحق، او لعدم بسط یده، او لامتناع الخصم عن الترافع، الّا الیهم[۱]، فالمشهور علی ماقیل الجواز، و استشکل فیه الفاضل السبزواری فی کفایته، بانّ: «حکم الجابر بینهما فعل محرّم، و التّرافع الیه یقتضی ذلک، فیکون اعانة علی الاثم، و هو منهّی عنها».[۲]

و یدفعه منع صدق الاعانة بالتحاکم عنده، و ذلک لانّ الظاهر، انّ الاعانة من العناوین القصدیّة، کعنوانی التعظیم او السخریّة و نحوهما، فلا یتحقّق بدون القصد، و المعلوم[۳] انتفائه فی المقام، اذ المقصود استیفاء الحقّ بحکمه، لااعانته[۴] علی حکمه، مضافاً الی الفرق بین تحقیق موضوع حکمه و ایجاد محلّه بالتحاکم عنده، و بین الاتیان بسائر ما یتوقّف علیه الحکم، ضرورة عدم صدق الاعانة[۴] علی مجرّد التحاکم، الّذی هو الموضوع و المحلّ للحکم. کیف، و الاّ یلزم ان یکون التحاکّم عند الحاکم بالحقّ، اعانة له علی البرّ و التّقوی، فیستحقّان الخصمان بذلک المثوبة العظمی، و هو کماتری.

نعم، یمکن ان یستدّل علی الحرمة باطلاق الاخبار النّاهیة عن التّحاکم الیهم و التّرافع لدیهم، بعد منع انصرافها الی صورة التمکّن، و لا استبعاد فی ذلک، اذ لعلّ مفسدة التّحاکم الیهم و اشاعة حکمهم باعظم[۵] عند الشارع المطّلع علی المصالح و المفاسد من مفسدة تضییع بعض الحقوق و تعطیله.

نعم، هذا مع قطع النظرعن ادلّة الضّرر و الضّرار، و کذا العسر و الحرج، و الاّ فلا اشکال فی الحکم بالجواز بملاحظتها[۶]، و ذلک امّا لحکومتها علی کافّة الادلّة المثبتة للاحکام علی الاشیاء بعناوینها، کما علیه بعضهم[۷]، و امّا لتقدّمها علیها عرفا، کما هو المختار عندنا، کما حقّق فی محلّه[۸]، مع انّه قدیزاحم حرمة التّحاکم عندهم حکم آخر، کوجوب الانفاق مثلاً علی من یجب علیه نفقته، فلو کان الانفاق متوقّفا علی التّحاکم، فلابدّ من ملاحظة انّه ایّهما اهمّ عند الشارع، فیؤخذ به. فمع التساوی او العجز عن التعیین، التّخییر.

---

۱. ت و ح: اولعدم بسط یده، فالمشهور. ۲. کفایة الاحکام / ۲۶۲. ۳. ح: و من المعلوم.
۴. ح: لا باعانته. ۴. ح: ضرورة صدق الاعانة. ۵. ح و ت: اعظم عندالشارع.
۶. م: بملاحظتهما.
۷. التزم الشیخ الانصاری بحکومة دلیل لاضرر علی ادلة العناوین الاولّیة، فرائد الاصول ۳۱۵ فی الشرط الثانی ممّا ذکره عن الفاضل التونی من شروط البرائة. ۸. کفایةالاصول ۳۸۲.

(١٠٩) المسألة الثانية [فى استحباب تولّى القضاء]:

قالوا: يستحبّ تولّى القضاء، ممّن له القضاء، كالنبّى(ص) و الامام(ع)، لمن يثق من نفسه القيام بشروطه، و ربما وجب، و لكنّ استحبابه عينّى، و وجوبه كفائّى. و ربما يشكل ذلك، تارة بانّه لايعقل استحبابه عيناً مع وجوبه كفاية، للتّنافى بينهما، و لذا الجأ بعضهم الى التفصّى عن ذلك بجعل الموضوع فى احدهما غيرالموضوع فى‌الآخر، و اخرى بانّ الاستحباب انّما يكون اذا كانت فيه مزيّة، غير ماهو ملاک الايجاب و علّة الالزام. و ما ذكروه فى المقام، ملاكاً للاستحباب بين ما لا دلالة[1] عليه اصلاً ـ لاشتراكه بين الوجوب و الاستحباب، كتولّى النبّى(ص) و غيره من الانبياء ـ و بين ما هو ملاک للوجوب عندهم، ككونه مقدّمة للامر بالمعروف و النهى عن المنكر.

و لكن يدفع الاوّل، بانّ المحال انّما يلزم، لو كان المراد استحباب التولّى من النبّى(ص) او الامام(ع) عيناً و وجوبه كفاية، فى زمان واحد بالنسبة الى الجميع. و امّا ان كان المراد، استحبابه فى زمان، و وجوبه فى زمان آخر، كما لو فرض فى زمان عدم حاجة المسلمين الى نصب قاض لهم، كما فى اوائل الاسلام، لقلّة المسلمين و عدم تشتّتهم فى البلاد فيستحبّ تولّى القضاء حينئذٍ و طلبه من النبّى(ص) او القبول، لوارادالنبّى(ص) نصبه للقضاء، و يجب مع احتياج الناس كفاية. و حينئذٍ، فاذا تولّى واحد منهم[2] يسقط الوجوب عن الباقين، فيكون التولّى حينئذٍ بالنسبة اليهم مستحبّا. و نظيره تعليم المسائل و تعلّمها، فانه قد يستحبّ عيناً، كما فى زمان حضور النبىّ(ص) مع قلّة المؤمنين، و قد يجب كفاية مع كثرتهم و عدم تمكّن الجميع من الوصول الى حضرته(ص)، مع انّه يمكن ان يقال: بانّ المراد من استحبابه عيناً، انّ فيه ملاک الاستحباب العينى، لاانّه مستحبّ فعلاً. و ذلک نظير افضل الافراد فى الواجب التّخييرى. و امّا المزيّة المحتاجة اليها، فى الحكم بالاستحباب، فيمكن ان يكون هو التّسهيل. فانّ فى تعدّد القضاة و كثرتهم تسهيل على الحاكم الاصلى و المنصوب و غيرهما من سائر الناس، كما لايخفى.

(١١٠) المسألة الثالثة [فى جواز نصب المفضول للقضاء مع وجود الفاضل]:

اذا وجد اثنان متفاوتان فى الفضيلة، مع استكمالها الشرائط المعتبرة فى القاضى، فهل يجوز للامام نصب المفضول، مع وجود الفاضل؟

قد يقال: بالعدم، فراراً من لزوم[3] ترجيح المرجوح على الرّاجح. قلت: لا يخفى عليک انّ ترجيح المرجوح، انّما يكون اذا كان للزّيادة على ما يعتبر فى اصل القابليّة و الاهليّة تأثيراً

---

١. ح و ت: مالا دلالة له عليه. ٢. ت و ح: تولى واحد يسقط. ٣. ت و ح: فراراً عن لزوم.

فی زیادة القابلیّة، بحیث تکون لها مراتب متفاوتة فی الشّدة و الضّعف، حسب تفاوت الفضل، زیادة و نقیصة. و امّا اذا لم یکن للزّیادة تأثیر زائد و اثر غیر اثر ما یعتبر فی حدوث اصل الاهلیّة و القابلیّة، فلا راجح و لامرجوح بینهما من هذه الجهة، و لا یکون اختیار المفضول ترجیحاً للمرجوح. اذ، لاتفاوت، فی مقدار استعدادهما، و لا اختلاف فی کمیّة اهلیّتهما، حسب اختلافهما فی مراتب الفضل و الکمال.

مثلاً اذا فرض انّه لا یترّتب علی الایتمام بالاعدل مثوبة زائدة علی ما یترتّب علی الاقتداء بالعادل، فالاقتداء بالعادل حینئذٍ لیس الّا الاقتداء باحد المتساویین فیما هو المهمّ.

اذا عرفت ذلک، ظهر لک انّه لواذن الامام للمفضول فی‌القضاء، او نصبه[1] لذلک مع وجود الفاضل، لاحاجة الی القول بان ذلک انّما هو لاقتضاء مصلحة، علم بهاالامام(ع)، لم نعرفها نحن، فراراً عن قبح ترجیح المرجوح علی الرّاجح. بل قد یستکشف بذلک انّ الزّیادة فی الفضل لایؤثّر مزیّة فیه من هذه الجهة. بل الفاضل و المفضول متساویان، کما فی مقدار المناط و الملاک. و حینئذٍ فاذا اتّضح ان العقل لایمنع من نصب المفضول فلا بدّ من القول به، لانّ النّقل یقتضیه، لاطلاق ادلّة النّصب بعد وضوح کونها مسوقة فی مقام البیان. و یؤیّد ذلک، بل یدلّ علیه فهم الرّاوی الاطلاق فی بعضها، و لذلک سئل عن صورة اختلاف الحکمین مع تقریر الامام(ع) له.

و دعوی ظهور المقبولة فی قاضی التحکّیم، لا فی القاضی المنصوب، کماتری. کیف، و قوله(ع): «فانّی قد جعلته حاکماً... الخ» کالنّص فی اعطائه المنصب، و نصبه قاضیاً و حاکماً فی قبال قضاة الجور و حکّامهم المنصوبة من قبل الجائر، و لذاتری الاصحاب قدیماً و حدیثاً یتمسّکون بهذه الرّوایة علی نصب الفقیه فی زمن الغیبة عموماً.

(۱۱۱) ثمّ انّه لایستلزم من نفوذ حکمه فی خصوص الواقعة حجیتّه فی کلیّتها کی یجوز الرجوع الیه تقلیداً، کما نطق به بعض الکلمات. کیف و حکمه فی الاوّل انّما یکون نافذاً علی الجمیع[2]، من غیر فرق بین المجتهد و المقلّد بلاخلاف و اشکال، بخلاف حکمه فی الاحکام الکلیّة، الذی لایجوز الأخذ به لمن له ملکة الاجتهاد اجماعاً. و اعتبار الافضلیّة فی جواز الرجوع تقلیداً، لعدم الاطلاق اوالعموم[3] فی ادلّة التقلید، کما بیّن فی محلّه، لایتقتضی اعتبارها

۱. ت و ح: فی القضاء و نصبه لذلک.
۲. عبارة «کی یجوز الرجوع... نافذاً علی الجمیع» لیس بموجود فی م.
۳. ت و ح: لعدم الاطلاق هو العموم.

فى المقام، بعد ثبوت الاطلاق هيهنا، المؤيّد ـ كما عرفت ـ بفهم الرّاوى فى بعضها. ذلك، مع تقرير[1] الامام له. بل، يشهد للاطلاق ترجيح الامام عند السؤال عن اختلاف الحكمين بالاعدليّة و الافقهيّة و الاصدقيّة. اذا لامعنى للترجيح مع عدم الاعتداد بحكم غيرالافقه.

و من العلوم، انّ المزايا الثّلاث انّما ذكرت ترجيحاً عند التعارض، لا لاعتبارها فى اصل الحكومة و القضاوة، للاجماع على جواز الرجوع الى كلّ من المتساويين فى الفضل، و لو مع اختلافهما فى العدالة.

و ما قد يقال فى المقام و فى باب التقّليد، من انّ حجيّة ظنّ الافضل لاقربيّته الى الواقع، فيجب الأخذ بما هو اقرب فضلاً او تقليداً[2]، يدفعه بعد منع ذلك فى غالب الموارد، المنجبر فيها نظر المفضول فى عصره بالموافقة للافضل فى الازمنة المتقدمة؛ انّه لادليل عقلاً ولا نقلاً فى وجوب العمل بهذاالرجحان[3]. نعم، لوفرض انّ المتخاصمين قد حكما الى رجلين فى امرهم، فاختلف الحكم الصادر منهما فى ذلك، رجّح بالمرجّحات المذكورة.

ثمّ انّه بناءاً على تقديم الافضل، فهل هو فى حكم المانع او الشرط، و ان كان التحقيق عدم الثّمرة بينهما، اذ لافرق فى وجوب الاحراز بين كونه شرطاً او مانعاً. كما انّه لاشكال فى اختلاف الاصل حسب اختلاف الموارد. فتارةً الحالة السّابقة فى زيد ـ مثلاً ـ الافضليّة من غيره[4]، اوالتّساوى معه، فيستصحب، فيحكم بجواز التّرافع اليه واخرى مفضوليّته، فيستصحب، فيحكم بعدمه[5]، من غيرفرق فىالمقامين بين ان يكون شرطاً او مانعاً.

نعم، لوقيل بانّه «يكفى فىالمانع، الشكّ فى وجوده فى البناء على عدمه، و لو لم يعلم سبقه بالوجود او بالعدم» تحصل الثمرة بينهما، الّا انّ اثبات دون ذلك خرط‌القتاد. و حينئذٍ فما افاد بعض مشايخنا فى جواهره من انّه: «لا يخفى عليك الثمرة بينهما»[6] قد عرفت مافيه.

(١١٢) المسألة الرابعة [فى عدم استلزام القضاوة الولاية العامّة للفقيه]:

قالوا: اذا اذن له الامام فى الاستخلاف جاز، و لو منع عنه لم يجز، و مع اطلاق التّولية، ان كان هناك امارة تدلّ على الاذن، مثل سعة الولاية التى لاتضبطها اليد الواحدة، جاز الاستنابة، و الّا فلا؛ استناداً الى انّ القضاء موقوف على الاذن، فمتى علم به بالتصريح او بشاهد الحال فهو، و متى لم يعلم به او علم بخلافه، فلا.

---

١. ح: فى بعضها مع تقرير. ٢. ت و ح: فضلاً و تقليداً. ٣. ح: بهذه المرجّحات.
٤. ح: عن غيره. ٥. ح: مفضوليّه فيحكم. ٦. جواهرالكلام ٤٠/٤٦.

و الاولی، ان یتکلّم فی المقام فی انّ القضاوة و الحکومة بنفسهما هل تستلزمان الولایة علی الاستخلاف و غیرها من الولایة علی القصّر و الغیّب و الاوقاف و الحکم فی غیر مورد التّخاصم و التّشاجر کالهلال و نحوه ام لا، بحیث یحکم بثبوت هذه الولایات للمنصوب قاضیاً و حاکماً، عموماً او خصوصاً، بمجرّد جعل القضاوة و الحکومة من غیر توقّف علی العلم بجعلها له ایضاً، لاصریحاً و لا بشاهد الحال؛ ظاهر بعض الاعلام نفی الرّیب عن دخول هذه الولایات، عدی الولایة علی الاستخلاف فی مفهوم القضاء. و یؤیّده تعریف البعض له بانّه ولایة شرعیّة علی الحکم و علی المصالح العامّة من قبل الامام.

و لو نوقش فی دخولها فی مفهومه، لکن لاینبغی الارتیاب فی انّ بعضها کالحکم بالهلال و الولایة علی القصّر و الاوقاف، انما یکون من شئون القاضی عرفاً، و یکشف عن ذلک ثبوت هذه الولایات لقضاة الجور بزعمهم الفاسد، و تصدّیهم لها، و کونها من شئون قضاوتهم عندهم، کما یفصح من ذلک[1] خبر محمدبن اسماعیل؛ «قدمات رجل من اصحابنا، و لم یوص، فرفع امره الی قاضی الکوفة، [فصیّر] عبدالحمید القیّم بماله... الحدیث[2].» فاذا تحقّق ما ذکرنا من انّ هذه الامور من شئون القضاوة عرفاً، و لذا کانوا قضاة الجور یتصدّون لها حدیثاً و قدیماً، فیحکم بثبوتها للرّجل المنصوب من قبل الامام، عموماً و خصوصاً، قاضیاً و حاکماً.

و کون مورد ادلّة النّصب التّنازع و التّشاجر لاینافی ما ذکرنا، اذ من المعلوم انّ مجرّد ذلک لایوجب رفع الید عن ظهور الجعل قاضیاً فی ذلک، خصوصاً بعد سوق الجعل مساق العلّة لوجوب الرّجوع.

و یؤیّد ذلک، انّ الامام انّما صار فی مقام الرّدع عن الذّهاب الی بابهم و التّحاکم لدیهم، و لذا جعل الراوی العارف بالحلال و الحرام قاضیاً فی قبالهم. و اقتضاء المقام و المقابلة لجعل القاضی علی نحو جعل غیره لایسوغ انکاره، الاّ عن مکابر[3]. مع انّ الظاهر، انّ وجه الجعل و حکمته عدم احتیاج الشّیعة الی قضاة الجور، فما یحتاج الیهم سائر الناس من اهل البدع و الضلال، و لا تتأدّی هذه الحکمة بجعل شیٔ من شئونهم و وظائفهم، و حینئذٍ فلابدّ من تشخیص ما هو من شئون قضاتهم و حکّامهم، و قد عرفت انّ الظاهر ثبوت مثل الولایة علی الحکم بالهلال، و علی

---

۱. ت و ح: عن ذلک.
۲. الکافی ۲۰۹/۵ رقم ۲؛ التهذیب ۶۹/۷ رقم ۹ (و فیهما «مات...» من غیر لفظة «قد» فی اوّل الخبر).
۳. ح و ت: الاّ من مکابر.

القصّر و الاوقاف لهم؛ لما يشاهد من حال قضاة الجور فى عصرنا، و من معاملة رعيّتهم معهم، مضافاً الى ما تقدّم من بعض الاخبار الدالّة على المفروغيّة عن ثبوت نصب القيّم على الصغير لهم. بل ربما يدّعى انّ المنساق من قوله(ع) «قد جعلته حاكماً» المعنى الاوسع[1] من ذلک، بحيث تكون القضاوة مع ما لها من الشّئون عرفا من شئون الحاكم و وظائفه، بدعوى انّ جميع الولايات الرّاجعة الى السيّاسات الكلّية داخلة فى مفهومه عرفاً، او يكون من شئونه و وظائفه كذلک، بتمامها او بعضها.

و ان ابيت عن ثبوت هذا المعنى الاعمّ له، فلا اقلّ من ثبوت الولايات[2] الثلاث، مضافاً الى الولاية على الحكم، فى مقام رفع الخصومة. و يشهد لذلک ـ مضافاً الى ما قدّ مناه ـ انّ الفقهاء (قدّس سرّهم) مع اختلافهم فى الولاية المطلقة للفقيه حال الغيبة، قد ذكروا فى آداب القاضى اموراً و عدّواً[3] منها ما يرجع الى الولايات الثلاث من السؤال عن الاوصياء و العمل معهم بما يجب من عزل اوضمّ مشارک اوغيرهما، من النظر فى امناء الحاكم الاوّل، الحافظين لاموال اليتامى، كى يسعد الضّعيف و يعزل الخائن، الى غيرذلک. أتريهم قد ذكروا ذلک من عند انفسهم، او وصل اليهم ما اختفى علينا.

و بالجملة النّظر فى حال قضاة الجور فى عصرنا و فى الاعصار السّابقة و فى معاملة الرعيّة معهم و فيما ارسلوه اصحابنا فى جملة آداب القاضى ارسال المسلّمات مع اختلاف فتاويهم[4] فى عموم الولاية للفقيه، يشرف الفقيه على القطع بانّ هذه الامور انما تكون من شئون القاضى عرفاً. بل قد عرفت امكان دعوى ازيد من ذلک للفقيه الذى جعله الامام حاكماً، بدعوى انّ المنساق منه ما هو اوسع ممّا ينساق من لفظة «القاضى» امّا باوسعيّة مفهومه عرفاً من مفهومه [لغةً]، او بازيديّة ما لّه من الشئون من شئونه عرفاً، فيحكم[5] بانّ جميع ما يرجع الى السيّاسات العامّة من اجراء الحدود و تنظيم البلاد راجع اليه.

(١١٣) و لو اغمض النّظر عمّا ذكرنا، لم يكن دليل تطمئنّ به النّفس على جواز التّصدّى للفقيه[6] لغير الحكم فى مقام رفع الخصومة، لانّ ماذكروه دليلاً على ذلک من قوله(ع) «مجارى الامور بيدالعلماء باللّه الامناء على حلاله و حرامه...»[7] و قوله(ص): «علماء امتى كانبياء

---

١. ت و ح: المعنى الواسع. ٢. م: الولاية الثلاث. ٣. م: القاضى صوراً و عدداً.
٤. م: مع اختلاف مشاربهم. ٥. ت و ح: فيرجع بان جميع. ٦. ت و ح: تصدى الفقيه.
٧. تحف العقول ١/٢٣٨.

بنی‌اسرائیل»[1] و قول الحجة (ارواح العالمین له الفداء) فی التوقیع الرفیع: «و اما الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجة اللّه»[2] و غیر ذلک لا دلالة له اصلاً.

امّا الاوّل، فلانّ الظّاهر ارادة الائمّة(ع) من العلماء، سیّما بعد ملاحظة قول ابی عبدالله(ع) فی خبر یونس: «یغدو النّاس علی ثلاثة اصناف: عالم و متعلم و غثاء، فنحن العلماء، و شیعتنا المتعلّمون، و سائر النّاس غثاء»[3] فتاملّ. و یشهد لما ذکرناه ما قیل من انّ سائر فقرات الرّوایة انما سیقت فی مقام توبیخ النّاس علی تفرقّهم عنهم (علیهم السلام)، حیث انّه صار سبباً لغصب الخلافة و زوالها عن ایدی من کانت مجاری الامور بایدیهم، و هذا الخبر مروی مرسلاً من تحف العقول، و لم یحضرنی الآن، فراجع.

و امّا الثانی، فلانّ المتیقّن منه[4] ان التنزیل انّما هو فی تبلیغ الاحکام بین الانام، لا فی جمیع وظائفهم و الامور الراجعة الیهم، مع ان الولایة المطلقة لجمیع انبیاء بنی‌اسرائیل غیر ثابتة.

و امّا الثّالث، فلانّ قوله(ع) «و اما الحوادث الواقعة» ظاهر فی العهد، و المعهود غیر معلوم، فیحتمل ان یکون السؤال عن الاحکام، التّی تصیر محل الحاجة و الابتلاء فیکون «الحوادث» کنایة عنها، او کان المراد[5] الرجوع فی احکام الحوادث الواقعة الیهم، لو کان المسئول عنه غیرها، ولادلالة للتّعلیل علی ذلک، بعد احتمال ان یکون المراد انّهم الحجّة من قبله فی تبلیغ الاحکام، کی لایکون للناس علیه الحجّة[6]، کما انّه حجّة اللّه علی کافّة الخلق، فیکون «للّه الحجّة البالغة[7]». و ممّا ذکرناظهر، انّه لامجال للتّمسک باطلاق «الخلیفة» علیهم، اذ المتیقّن عنه، بل الظاهر کونهم خلیفة فی تبلیغ الاحکام و انتشارها بین الانام. و یؤیّد ذلک تفسیر النّبی(ص) خلفائه الذّین ترحّم[8] علیهم ثلاثاً بعد السئوال عنهم، بالذّین یروون حدیثه و لیعلّمون النّاس الاحکام من بعده[9]. و بالجملة لامجال للتأمّل فی عدم دلالة هذه الاخبار علی الولایة المطلقة للفقیه، و اللّه العالم.

---

۱. الالفین ۳۳۲؛ بحارالانوار ۲۲/۲ (عن عوالی اللئالی).
۲. کمال‌الدین ۴۸۳/۲؛ الغیبة (للشیخ الطوسی) ۲۹۰؛ الاحتجاج ۴۶۹/۲؛ بحارالانوار ۳۸۰/۷۵؛ وسایل الشیعة ۱۴۰/۲۷.
۳. الکافی ۳۴/۱.
۴. ت: المتیقن فیه.
۵. ت: اذ کان المراد.
۶. النساء / ۱۶۵ (لئلاّ یکون للناس علی اللّه حجّة بعد الرّسل).
۷. الانعام / ۱۴۹.
۸. ت و ح: تترحّم.
۹. الفقیه ۴۲۰/۴، معانی الاخبار ۷۴/۲، الامالی (للصدوق) ۲۴۷، عیون اخبار الرضا(ع) ۳۷/۲.

(۱۱۴) المسألة الخامسة [فی عدم انعزال القضاة بموت الامام]:

اذامات الامام(ع)، قال الشيخ فی محكّی بعض كتبه: «الّذی يقتضينه مذهبنا، انعزال القضاة اجمع»[۱]. و قال فی محكّی المبسوط: «لاينعزلون، لانّ ولايتهم ثبتت شرعاً، فلاتزول بموته[۲]». قلت: قد يستدل للاوّل، كما عن بعض[۳]، بانّهم نوّابه، و ولايتهم فرع ولايته، فاذا زال الاصل زال الفرع، فان امر كل عصر الی امام ذلک العصر، و للثّانی، بالاصل المؤيّد بما فی الانعزال، من الضرر العامّ اللاّحق للخلق لخلوّ البلدان من الحكّام، الی ان يجدّد الامام[۴] اللاحق نوّاباً، فتعطّل المصالح.

و فی المسالک «قد يقدح هذا فی ولاية الفقيه[۵] حال الغيبة. فان الامام الذی جعله قاضياً و حاكماً قدمات، فيجری فی حكمه[۶]، الخلاف المذكور» ثمّ قال: «الّا ان الاصحاب مطبقون علی استمرار تلک التولية، فانها ليست كالتولية الخاصة، بل حكم بمضون ذلک. فان اعلامه[۷] بكونه من اهل الولاية علی ذلک، كاعلامه بكون العدل مقبول الشهاة، و ذواليد[۸]، مقبول الخبر، و غير ذلک. و فيه بحث»[۹] انتهی.

قلت: لايخفی عليک وجه‌البحث، و ذلک لظهور الادلّة فی كونها انشاء منصب منه، لا انّه مجرّد اعلام و اخبار عن الاحكام المودّعة عنده، بل كاديكون ذلک صريح قوله (ع): «فانی قد جعلته عليكم قاضياً و حاكما»[۱۰] و كيف يكون هذا، و قد عرفت عدم الارتياب، فی احتياج القضاء الی انشاء المنصب و الاذن منه(ع)، اذ مضافاً الی ما ذكرنا من ظهور الادلّة فی ذلک، ما تقدم من تطابق النّص و الفتوی علی اختصاص منصب القضاوة بالنبی(ص) والولیّ، اذهو غصن من شجرة النّبوّة و شأن من شئون الولاية. قال علی(ع) لشريح: «يا شريح، قد جلست مجلساً لا

---

۱. «و الذی يقتضيه مذهبنا انّ الامام اذامات ينعزل النائبون عنه، الّا ان يقرّهم الامام القائم مقامه» المبسوط ۱۲۷/۸.

۲. «من ولّاه الامام لاينعزل بموت الامام و لايتغير حاله لانّه اذا ولّاه ناظراً للمسلمين فينعقدله القضاء، ولايملک الامام عزله مادام ناظراً علی السداد، و اذاكان ناظراً للمسلمين لم ينعزل بموت الامام، لانّه ليس من قبل الامام» المبسوط ۱۲۷/۸ نقلاً عن العامّة بقرينة قوله بعده «الذی يقتضيه مذهبنا...».

۳. الشيخ محمد حسن النجفی، جواهر الكلام ۶۴/۴۰.

۴. يجدو الامام.

۵. ت و ح: فی دلالة القضية حال الغيبة.

۶. المسالک: ذلک الخلاف المذكور.

۷. المسالک: ذلک كاعلامه.

۸. المسالک: ذی اليد.

۹. مسالک الافهام ۳۵۹/۱۳ و ۳۶۰، و جواهر الكلام ۶۴/۴۰.

۱۰. خبرا عمربن حنظلة و ابی خديجة.

یجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقّی»[1].

و امّا دفع الاشکال، کما عن بعض[2] بتحقّق نصبه من صاحب الزّمان(ع) روحی فداه بقوله «و اما الحوادث الواقعة... الخ» فهو کماتری، لما تقدّم فی المسألة السابقة من عدم ظهور المراد من الحوادث بعد ظهور اللام[3] فی العهد و عدم معلومیّة المعهود، و انّه لا اطلاق للحجّیّة فیه، بل المتیقّن منها الحجیّة فی تبلیغ الاحکام فلا حجیّة فیه علی ذلک.

(۱۱۵) و تحقیق المقام، انّه لا اشکال فی انّ للامام النّصب فی الازمنة المتأخرة عن زمان موته، کما له النّصب فی زمانه، و انّ جمیع الازمنة بالنّسبةالیه شرع سواء. و حنیئذٍ فالمعلوم عدم الانعزال بموته، لو علم استدامةالنّصب منه صریحاً او ظاهراً، و لو بالقرائن و الشّواهد. کما انّ المعلوم الانعزال، حیث یکون النصب منه مقیداً بزمان خاص. و حینئذٍ، فالمتّبع دلیل النّصب، و ملاحظة انّه هل یدلّ علی استدامته و استمراره، کی لاینعزل بموته، ام لا. و الظّاهر، انّه لامجال للتوقّف فی ظهور الادلّة، بل کادت تکون صریحة فیه بملاحظة الشّواهد.

بیان ذلک؛ انّ النّصب للقضاوة منهم[4](ع) و ان کان الظاهر انّه باعطاء المنصب و الولایة للمنصوب فی جمیع الاحوال، الّا انّه یختلف مع ذلک حسب اختلاف الحالات.

فانه ربما یستعین الامام(ع) بغیره بجعله قاضیاً فی بلد، اوقیّماً علی صغیر، کما فی ازمنة بسط یده و سلطنته، اذ الامور کلّها[5] راجعة الیه فی هذا الحال، الاّ انّه(ع) لعدم تمکنّه ـ بحسب الظاهر ـ من اجرائها لوفور رعیّته مع تفرّقهم فی البلاد، یجعل القاضی و ینصب الحاکم او یستنیب شخصاً لحفظ اموال القاصرین و الغائبین مثلاً. و لاینبغی الارتیاب فیانعزال النوّاب بجملتهم بموته(ع) فی هذا الحال. لما عرفت[6] من انّ النّصب منه(ع) انّما کان لمصلحة نفسه(ع) و فائدته عائدة الیه، اذ هو حینئذٍ انما یکون نحو استعانة بالغیر فی الامور الرّاجعة الیه، الّتی علیه(ع) اجرائها بنحو لا یشذّ منها شئ. نعم، له النّصب ایضاً فی هذا الحال، بنحو الاستدامة و الاستمرار، اذا اقتضت مصلحة بذلک علم بها الامام(ع)، فیکون النّصب حینئذٍ باقیاً ولو بعد وفاته.

و اخری لایکون علی هذا المنوال، کما فی ازمنة عدم بسط یده، ضرورة انّ النّصب حینئذٍ منه لیس علی نحو استعانة الشخص بغیره فی الامور الرّاجعة الیه، لعدم کونه المرجع لها ظاهراً

---

۱. الکافی ۴۰۶/۷ الحدیث ۲؛ من لایحضره الفقیه ۵/۳ الحدیث ۳۲۲۳؛ التهذیب ۲۱۷/۶ الحدیث ۱.
۲. جواهر الکلام ۶۴/۴۰ و ۶۵.
۳. ت و ح: الکلام فی العهد.
۴. م: بینهم.
۵. ت و ح: اذ الامور بجملتها.
۶. ح: کما عرفت.

فى هذا الحال، كى يستعين فى تمشيتها بشخص آخر، فليس النّصب حينئذٍ لاجل مصلحة عائدة الى نفسه الشّريفة[1] كى ينتفى بفوته، بل لاجل مراعات نوع الرّعية.

نعم، يمكن النّصب ايضا معه مقيّداً بزمانه او بزمان خاصّ، كى يتحقّق الانعزال بموته او بانقضاء ذلک الزّمان، الّا انّ البحث هيهنا انّما هو فى ظهور ادلّة النّصب، و انّه هل يستفاد منها الاستدامة ام لا. و لو نوقش فى دلالتها بنفسها على ذلک، لايضرّ بعد ظهورها فى ذلک، بملاحظة ما احتفّت بها من الشواهد و القرائن، و بعد ما لم يكن فى النّصب ثمرة عائدة الى نفسه الشريفة، فى زمان عدم بسط يده، بل المصلحة فيه انما يكون راجعة الى نوع الرعية، تصير الادلّة ظاهرة، بل باعلى مراتب الظّهور فى عدم كون النّصب حينئذٍ راجعاً اليه بنحو يتبعه وجوداً و عدماً. لعّل ما ذكرنا، اوضح من ان يخفى على ذوى النّهى.

و اتّضح بما ذكرنا ايضاً حال الفقيه، فانّ نصبه غيره فى القيام بالامور الرّاجعة اليه، اذا كانت قابلة لقيام الغيربها يختلف حسب اختلاف نظرالفقيه باختلاف الحالات، فانّ المصلحة ربما يقتضى نصبه على نحو الاطلاق، فلا ينعزل حينئذٍ بموته، و اخرى تقتضى نصبه فى زمان خاص او مقيّدا بزمانه، فينتفى بانقضاء ذلک الزّمان او بانقضاء زمانه و اللّه العالم.

(١١۶) المسألة السّادسة [فى جواز اخذ الاجرة على القضاء]:

هل يجوز ارتزاق القاضى من بيت المال، و هو البيت المجتمع فيه اموال المسلمين، اى ما عدّ لمصالحهم كسهم سبيل اللّه من الزّكاة و الجزية و الاوقاف العامّة لكلّ المسلمين و اجور اراضى الخراجيّة، فان هذه الامور كلّها، المسلمون فيها شرع سواء، و المصرف فيها مصالحهم، فعلى الوالى صرفها فيها، و حينئذٍ فان كان القاضى من جملة المصارف، فلا اشكال فى جواز الارتزاق و لو كان موسراً، و لا يتوقّف على اعساره، اذ الفرض انّه بما هو يكون من المصارف، كالمجاهد الّذى يستفاد من بعض عدم الاشكال فى جواز ارتزاقه منه مطلقاً فقيراً كان اوغنيّاً، من غير فرق فى‌ذلک بين القول بجواز اخذالاجرة على الواجبات ام لا، لانّ الارتزاق ليس باجرة قطعاً. كيف، ولا اشكال فى جوازه بناءً على ذلک، مع قصده المجّانيّة فى القضاوة و عدم الاجرة، كالمجاهدين الّذين لهم ذلک، مع عدم قصدهم[2] الاجرة، كما انّه لافرق فى ما ذكرنا بين صورة الانحصار و عدمها، و ان لم يكن كذلک، فلامجال للارتياب فى عدم الجواز مطلقاً.

نعم، لو كان معسراً يجوز الانفاق عليه، لكن لابما هو قاضى، بل بما هو معسر، و يكون

---

١. ت و ح: نفسه الزكّية. ٢. ت: مع عدم قصدهم.

الاشتغال بالقضاوة یمنعه عن التّکسّب و یثبته عن تنظیم امور معاشه. و حینئذٍ فما عن بعض[1] من التفصیل بین صورة الانحصار و عدمها، و القول بالجواز فی الاوّل اذا لم یکن له کفایة، و امّا اذا کان له ذلک فلا ـ لانّه یؤدّی فرضاً، فلایجوز اخذالعوض عنه ـ و الجواز فی الثانی مطلقاً، و ان کان الافضل، عدم مطالبة الرزق، لو کان له کفایة؛ فی غیر محلّه. لما عرفت من انّ نصب القاضی ان کان من المصالح، بحیث یکون القاضی بما هو منها، فلا اشکال فی جواز ارتزاقه مطلقاً کالمجاهد، و ان لم یکن کذلک فلایجوز، الّا اذا کان فقیراً لانّه حینئذٍ من المحاویج الّذین یجوز ارتزاقهم منه.

و امّا ما افاده[2] من انّه یُودّی فرضاً، فلایجوز اخذ العوض عنه، فهو کماتری لما عرفت من انّ الارتزاق غیر راجع الی الاجرة. کیف، و لا یجتمع ذلک مع قصده المجّانیّة مع انّه قدیکون باضعاف ما یستوی عمله. فکیف یمکن ان یرجع الیها، مضافاً الی ورود النّقض بالمجاهد الّذی یؤدّی فرضاً ایضاً، مع انّ عدم جواز اخذالاجرة[3] علی الواجبات لوقیل به لایتفاوت قطعاً بین ما اذا کان موسراً او معسراً. و حینئذٍ فالاولیٰ جعل البحث فی المقامین.

احدهما؛ ان القاضی بما هو قاضی، هل یکون من جملة المصارف کی یجوز الانفاق علیه من بیت‌المال مطلقاً ام لا[4]. الظّاهر انه لا مجال للارتیاب، فی انّه کذلک فی الجملة، لوضوح کثرة الحاجة الیه. نعم، فی کون الزّیادة علی مقدارالحاجة ایضاً اشکال[5]، بل منع.

ثانیهما؛ فی جواز اخذ الجعل من المتخاصمین، او من غیرهما.

(۱۱۷) [بحث فی جواز اخذ الاجرة علی الواجبات] و لتنقیح المقام ینبغی بسط الکلام، فی جواز اخذ الاجرة علی الواجبات ام لا. فنقول: المشهور بین الاصحاب، کما فی محکّی المسالک[6]، بل عن[7] بعضهم دعوی‌الاجماع[8] علی انّ من جملة ما یحرم التکسّب به، ما یجب علی الانسان فعله، عیناً او کفایةً، تعبّداً او توصّلاً.

و لیعلم ان موضوع البحث فی‌المقام، ما اذا کان فی‌الواجب فائدة عائدة الی من یبذل بازائه المال، کما اذا کان واجباً کفائیاً مثلاً، و اراد سقوطه عنه، فیستأجر غیره، او کان واجباً عینیّاً علی

---

۱. شرایع الاسلام ۶۹/۴، جواهر الکلام ۵۱/۴۰ و ۵۲.
۲. ح: افادوه
۳. م: عدم جواز الاجرة.
۴. ح: من بیت المال، ام لا.
۵. ت و ح: بمقدار الحاجة ایضاً کذلک اشکال.
۶. مسالک الافهام ۱۳۰/۳؛ الخلاف ۲۳۳/۶ و ۲۳۴ (مسألة ۳۱، آداب القضاء).
۷. م: فی بعضهم.
۸. جواهر الکلام ۱۲۳/۲۲ (نقلاً عن الخلاف و قال هو مقتضی کلام جماعة).

العامل، و لكن نفعه راجع الى الباذل، لبديهة عدم جواز اخذ الاجرة مع عدمه، لا لكونه واجباً عليه كفائيّاً او عينيّاً، بل لعدم وصول عوض المال الى باذله، فيكون اكلاً للمال بالباطل. و بالجملة لا اشكال فى اعتبار ذلک فى الاجارة و صحة اخذ الاجرة. فمثل فعل الشخص صلاة المغرب عن نفسه لا يصّح اخذ الاجرة عليه، و لا بذل المال بازائه.

نعم، قديشكل بذل الاجرة فى بعض الواجبات التى فيه من المنفعة ما يعود الى الغير كالقضاء، فانّ نفعه يعود الى المحكوم له، بانّه سفهى، و ذلک لعودالمنفعة[1] على الباذل و لو لم يبذل بعد وجوب الفعل علىالقاضى[7]، فيكون بذل المال مع ذلک سفهيّاً.

و لكن يدفع، بانّ مجرّد الوجوب على العامل لايقتضى صدوره منه. اذ ربما يعصى و يترک الواجب. نعم، لايجدى ذلک فى مثل القضاوة، فانّه مع عصيانه يخرج عن اهليّة[2] ذلک الّا انّه يدفعه ان مجرّد صدورالعمل من العامل على ايّ حال لا يوجب سفهيّة البذل قطعاً، بديهة ان تملّک الشّخص للعمل الراجع اليه نفعه من الامور المرغوبة عند العقلاء، و لومع وصول النّفع اليهم مع عدم التملّک ايضاً، كما لايخفى.

(١١٨) و كيف كان فالبحث هيهنا تارة فى امكان اخذ الجعل على الواجبات، و عدم المنافاة بين الايجاب و ذلک، و اخرى فى جوازه شرعاً.

امّا امكانه؛ فلا مجال للارتياب فيه، لبديهة صحة تعلق الطلب بالفعل مطلقاً بايّ نحو حصل، بحيث يكون ذات الفعل محبوباً للمولى، سواء حصل مجّاناً ام لا، بل يصحّ تعلّقه بالفعل لامجّاناً، بنحو يكون الفعل مع العوض مطلوباً و محبوباً، لا مطلقاً. كما انّه قد يتعلّق بخصوص الفعل مجّانا.

و امّا ما حكى عن بعض الاساطين[3] (قده) من انّ التّنافى بين صفة الوجوب و التملّک ذاتى، لانّ المملوک المستحقّ لايملّک و لا يستحقّ ثانياً. و ذلک لانّه اذا فرض كون العمل[4] واجباً للّه تعالى، فلا يجوز تركه، فيكون نظيرالعمل المملوک للغير و مستحقّاله، فكيف يمكن تمليكه للآخر ثانيا، مع فرض بقائه على ملک الاوّل، فهو كماترى لايستأهل جواباً. ضرورة ان تملكّه تعالى، المنتزع من طلبه ايجاباً، ليس على حدّ تملک الآدمى[5] و استحقاقه

١. ح و ت: يعودالمنفعة. ٧. ت و ح: على العامل. ٢. ت و ح: اهليته.
٣. جواهر الكلام ١١٧/٢٢ (نقلاً عن شرح استاذه)؛ المكاسب ١٣٠/٢ (نقلاً عن بعض الاساطين فى شرحه على القواعد). ٤. ت و ح: اذا فرض العمل واجباً. ٥. م: تملک الاولى.

الّذی ینافی تملک الغیر و استحقاقه ثانیا[1]. کیف، و قد عرفت انّه یمکن تعلق الایجاب بالفعل بشرط العوض، بحیث لایحصل الامتثال بالاتیان به مجّانا.

نعم، قد یشکل ذلک فیما یعتبر فیه التقّرب، و ذلک لانّ اخذالاجرة و العمل لها، ینافی الاخلاص المعتبر فی‌العبادات. و لکن یدفعه انّ الاجرة تصیر داعیة لاتیان العمل خالصاً للّه. و بعبارة اخری انّ الاجرة انما تکون بازاء العبادة، لابازاء ذات العمل الذی یمکن ان یقع عبادیًا. و حینئذٍ فالاجرة انما توجب الاتیان بالعمل متقرّباً لامطلقاً، بحیث لو اوقعه لاکذلک، لا یستحقّ العوض. نعم لوکانت الاجرة بازاء نفس العمل، بحیث لایکون الدّاعی الی ایقاعه الاّ استحقاق الاجرة، فلا اشکال فی فساده لو کان عبادیاً. امّا اذا کانت بازاء العمل[2] خالصاً لوجهه، فلا منافاة اصلاً.

فتلخّص ممّا ذکرنا ان استحقاق الاجرة، انما یکون غایة للفعل المتقرّب به، لالنفس الفعل، کمایؤتی بالفعل تقرّباً الی اللّه، و یقصد منه حصول المطالب الدّنیویّة، کاداءالدّین وسعة الرّزق و غیر هما من الحاجات الدّنیویّة اوالمطالب الاخرویّة کالتخلّص من النّار و العذاب و استحقاق التّنعم بالنّعم الاخرویّة، اذ ایّ فرق بین العمل متقرّبا بداعی هذه الغایات الدّنیویّة و الاخرویّة، او بداعی استحقاق الاجرة. مع انّه لامنافاة بین الاخلاص المعتبر فی العبادات، و بین کونه الاتیان بها لاجل هذه الغایات قطعاً و الاّ یلزم بطلان العبادات الصادرة من جمیع المخلوقات، الاّ عبادة من عبداللّه تعالی لاخوفاً من ناره، و لا طمعاً فی جنّته، بل لکونه تعالی اهلاً لذلک.

و امّا ما عن بعض مشایخناالاعلام[3] من الفرق بین الغرض الدّنیویّ المطلوب من الخالق الذی یتقرّب الیه بالعمل، و بین الغرض الحاصل من غیره، و هو استحقاق الاجرة، فان طلب الحاجة من اللّه تعالی و لو کانت دنیویّة محبوبة عنداللّه تعالی، فلایقدح فی‌العبادة، بل ربما یؤکّدها.

فلا یخفی علیک مافیه، ضرورة انّ محبوبیّة طلب الحاجة منه تعالی انّما یصحّح[4]، اذا کان بداعی رجحانه و محبوبیّته عنداللّه تعالی، لامطلقاً، و من المعلوم انّه لایعتبر فی صحّة العبادة، الّتی یوتی بها لسعة الرّزق قصد محبوبیّة طلب[5] ذلک منه تعالی، بل المعلوم من حال عامّةالناس عدم الالتفات الی اصل محبوبیّة ذلک له تعالی، بل الملتفتین منهم غیرقاصدین لذلک، بل الباعث لهم الی ذلک لیس الاّ محبوبیّته عندهم، بحیث لو فرضنا عدم محبوبیّة[6] طلب الحاجة من اللّه

---

۱. م: و استحقاقه له ثانیاً. ۲. ت: بازاء نفس العمل.
۳. الشیخ الانصاری، المکاسب ۲ / ۱۳۱. ۴. ت: انّما یصحّ.
۵. ح: لسعة الرّزق، محبوبیّته طلب ذلک؛ ت: فقد محبوبیّته طلب ذلک.
۶. ان لفظة «المحبوبیّة» فی اکثر الموارد هنا، حررّت فی (ح) بلفظة «محبوبیّته» و هو سهو القلم من المحرّر.

تعالى، لما كانوا تاركين للعبادات التى تترتّب عليها ما ذكر من الغايات.

و بالجملة، فظهر ممّا ذكرنا، انّه لامنافاة بين اخذالاجرة و الاخلاص. بل لامنافاة بينه و بين الرياء فى‌الجملة، كما اذا دعاه‌الرياء الى العمل متقرّباً، بحيث يكون الاتيان بالعمل المتقرّب به لداعى الرّياء. نعم، ينافيه لوكان العمل بما هو لاجله، الاّ ان يستفاد من ادلّة الرّياء انّها يوجب فساد العبادة مطلقاً، و بايّ نحو تعلّق بها، فيحكم حينئذٍ بفسادها لاجلها، لاللمنافات كما لا يخفى.

و اذا تحقّق عدم المنافاة بين الوجوب و التّمليک[1]، و لا بين اخذ الاجرة و الاخلاص المعتبر فى‌العبادات[2]، فليحكم بجواز اخذها، الاّفى موارد دلّ الدّليل على لزوم الاتيان بالعمل مجّانا. و ذلک لانّ مجرّد الوجوب لايقتضى زوال حرمة عمل المسلم. ففى ما لم يسقطه الشارع عن الاحترام، كما فى تجهيز الميّت ـ اذ المستفاد من ادلّته لزوم الاتيان به مجّانا، لانّه من جملة حقوق المؤمن على المؤمن ـ لا مانع عن ذلک، لاعقلاً و لا نقلاً.

(١١٩) بقى الكلام، فى اجارة الشّخص نفسه للاتيان بمافات من الصّلوة و الصّيام عن الغير، او اتيانه به كذلک تبرّعاً[3]، و امره اصعب عن[4] مسألة اخذالاجرة على الواجبات، اذ فيه مضافاً الى ما تقدّم فيها، من منافاة اخذالاجرة للاخلاص المعتبر فى‌العبادات، انّ التقرّب من المولى ليس من الامور القابلة للنيّابة و الصّالحة لقيام الغير بها، كالاكل و الشّرب عن الغير، فكذلک لا معنى للتّقرّب عن المولى عن قبله.

و بالجملة، لا معنى لاتيان الاجير او المتبرّع بالعمل متقرّبا عن الغير. اذ كيف يمكن التقرّب عن الغير، و هل هو الاّ كالاكل و الشّرب عنه، مع انّ اتيان الاجير او المتبرّع به متقرّباً و ممتثلاً لا وجه له، بل لايجوز، لعدم كونه مأموراً به فى حقّه، و لا مشروعاً منه، فكيف يقصد به الامتثال و التّقرّب. نعم، لايرد ذلک فيما اذا كان العمل مشروعاً منه و مأموراً به بالنسبة اليه، كما اذا تبرّع لصلوة الليل مثلاً عن الغير او اجر نفسه على ذلک.

و امّا ما قد يتوهمه بعض من لا خبرة له ـ من انّ العمل انما لم يكن مأموراً به قبل الاجارة، لايعد وجوب الوفاء[5] بعقد الاجارة، الموجب لصيرورة ما هو بحمل الشايع وفاء، و هو العمل واجباً و مأموراً به ـ لايستأهل للذّكر، ضرورة انّ الامرالنّاشى من قبل عقدالاجارة انّما يكون امراً توصّليّاً، فلايجب مراعاته فى مقام العمل، بل يسقط بمجرد الاتيان مطلقاً.

---

١. ح: و التمّلک. ٢. ح: العبادة. ٣. ت و ح: متبرّعاً. ٤. ت و ح: من.
٥. ت: لابعدها لوجوب الوفاء.

و امّا ما قد یقال ـ من انّ العمل و ان لم یکن مأموراً به قبل الاجارة، بالنسبة الی النّائب الاجیر او المتبرّع بما هو هو، الّا انّه یصیر کذلک بما هو نائب، و ذلک لانّ معنی النیّابة لیس الاّ تنزیل النّائب نفسه منزلة المنوب عنه[1]، و قیامه مقامه، و بعد ذلک یصیر النّائب کانّه المنوب بعینه، و لذا یکون فعله فعله و اطاعته اطاعته، و حینئذٍ فاذا کان العمل مشروعاً من المنوب و مأموراً به بالنسبة الیه، فلا محالة یکون کذلک بالنسبة الی النّائب القائم مقامه و النّازل منزلته، فالنّائب یأتی بالفعل علی نحو اتیان المنوب به بلا تفاوت[2] اصلاً ـ فهو کماتری. و ذلک لانّه بعد تسلیم انّ النیّابة انّما هو تنزیل النائب نفسه منزلة المنوب و قیامه مقامه.

یقع الکلام فی تحقق هذا المعنی و عدمه فی المقام، و هو مشکل، بل ممتنع؛ لانّ النیّابة انّما یتوقّف علی تمکن النّائب من الفعل المنوب فیه، و قد عرفت عدم تمکّنه منه، لعدم کونه مشروعاً فی حقّه، فکیف یمکنه الاتیان به بداعی القربة. و امّا صیرورة امرالمنوب امره بعد التّنزیل، لایصحّح التّنزیل الاّ دوریّاً[3]؛ و ذلک لانّه انّما یتوقّف علی تحقّق النیّابة، و الفرض انّ النیّابة انّما یتوقّف علی کون العمل منه مطلوباً حقیقةً او حکماً. و بالجملة متعلّق النیّابة انّما هی العبادة، و المفروض انّه لیس کذلک، و تصحیحه بما ذکر، لایمکن الاّ علی الوجه المحال فتدبّر جیّداً.

نعم، یمکن ان یصحّح ذلک بوجه امتن. و حاصله ان یقال انّه لا یعتبر فی العبادات الاتیان بالعمل بداعی الامر، بل ولا بداعی کونه محبوباً للّه تعالی، بل یکفی فیها الاتیان به بداعی کونه دیناً للّه تعالی فی ذمّته، بحیث ما دعاه الی العمل شئ، الّا کونه دین اللّه، و انّه احقّ بان یقضی، بحیث لوکان غافلاً عن کونه مأموراً به و محبوباً، و لکن یأتی به بداعی فراغ ذمّته عن الدّین الّذی ثبت[4] فیها یکون مجزیاً و کافیاً.

نعم، یعتبر فیه ان لا یکون الدّاعی الی اداء هذاالدّین و الباعث الیه امر غیر الهیّ کالرّیاء و نحوه بخلاف غیرها من التوصّلیّات، فانّه لایعتبر فیها الّا ادائها بایّ نحو حصل و بایّ داع تحقق و وجد. و حینئذٍ[5] فاذا احرزنا انّ الشارع لم یعتبر فی اداء هذا الدّین، المباشرة، فله استنابة غیره و استیجاره فی ادائه من غیر[6] لزوم محذور انّه کیف یقصد القربة، مع انه لم یکن مشروعاً منه، اذ لا تجب بناءً علی ذلک قصد الامر و لا المحبوبیّة، بل یکفی قصد[7] اداء دین الغیر بهذا العمل، و

---

۱. م: المنوب و قیامه. ۲. ح: فلا تفاوت. ۳. ت و ح: بعد التنزیل الاّ دوریّاً.
۴. ت و ح: الذی یثبت. ۵. ت و ح: وجد. فاذا احرزنا انّه لم یعتبر الشارع.
۶. ت و ح: من لزوم محذور. ۷. م و ح: نیة قصد اداء دین الغیر.

هذا[1] امر يتمكّن منه الاجير، اذ لافرق حينئذٍ بينه و بين اداء دين الغير، اذا كان من المخلوق. الّا انّه يتحقق فى‌الثّانى الاداء، بايّ داع كان و بايّ نحو حصل، بخلافه فى الاوّل، حيث انه يعتبر فيه ان لا يكون قاصداً لامر غيرالهىّ، الاّ انّه يعتبر فيه قصد امروراء ذلک.

و بالجملة، الانصاف انّ القول بذلک و الالتزام به ليس بكلّ البعيد، الّا انّ التحقيق الذّى يساعد عليه النظر الدقيق، ان يقال فى دفع الاشكالات الثلاث: انّ متعلّق النيابة انّما هو ذات العمل متقرّباً منه تعالى و خالصاً لوجهه، و ذلک لانّ حقيقة النيّابة و مقتضاها ـ على ما يساعد عليه الاعتبار ـ ليس الّا كون النّائب بمنزلة آلة الفعل، و بتوسيطه يصدر الفعل من المنوب كسائرالآلات التى تستعملها المنوب فى مقام العمل، فيكون الفعل الصادر من النائب بالمباشرة فعلاً للمنوب ايضاً بالتّسبيب. فيتحقّق بذلک للمنوب بدن تنزيلّى يصدر الفعل منه تارة و ببدنه الحقيقى اخرى، و يصحّ اسناد الفعل الى كلّ منهما، للمباشرة من احدهما، و التّسبيب من الآخر. و قضيّة ذلک، كما لا يخفى، كون متعلّق النيّابة فى العبادات، انّما هى نفس الفعل بما يعتبر فيه من الامور شطراً او شرطاً، سوى ماينشأ من قبل الامر من قصد القربة و الاطاعة.

و امّا القاصد لها فانما هو نفس المنوب دون النّائب اذ هو انّما يكون بمنزلة الآلة التى قد يصدر الفعل من الفاعل بتوسيطها، فلايتفاوت بين كونها انساناً او غيره من الآلات التى يستعملها ارباب الصنايع، مثلاً بناءالمسجد انّما هو فعل البنّاء بالمباشرة و البانى بالتسبيب و لا يقع من الاوّل، الّا مستحقّاً للاجرة بخلاف الثانى، فانه يقع منه قربيّاً، اذا قصد بالبناء الصادر منه بتوسيط البنّاء القربة. اذ، ليس الدّاعى و الباعث للبنّاء الى البناء الّا استحقاق الاجرة بخلاف البانى، فانّ الباعث له الى البناء اوامر التعمير. و بالجملة، لافرق بين كون البناء صادراً من البانى بالمباشرة او التّسبيب فى كونه قاصداً للاطاعة فى كلا المقامين، كما لا يخفى.

ثمّ انّ من المعلوم[2] انّه يكفى فى صحّة اسناد الفعل الى المنوب مجرد استنابته، و لو لم يكن ملتفتاً الى ذلک حال صدور العمل من النّائب، كما اذا اغمى عليه مثلاً بعد الاستنابة كما انّه يكفى فى كونه قربيّاً منه تقرّبه حالها، و ذلک لانّ حدوث الفعل من النّائب، انّما هو باستنابته خالصة لوجهه تعالى، اذ لولاها لما تحقّق.

(١٢٠) فتحقّق عما حقّقناه اندفاع الاشكالات بحذافيرها اذ لو سلّمنا منافاة اخذ الاجرة للاخلاص، و اغمضنا عمّا شيّدناه سابقاً لامحذور هيهنا، لماعرفت من انّه ليس للاجير اتيان

---

١. ت و ح: اداء دين الغير بهذا امر يتمكّن.
٢. ح: ثمّ من المعلوم.

العمل متقرباً، حتی یتوجّه تارة ذلک و اخری، کیف یمکن التقرّب عن الغیر، و ثالثة بانّه لاوجه له لعدم کون العمل مشروعاً منه و مأموراً به فی حقّه.

و امّا ما افاده بعضهم من التّنزیل المتقدّم، فقد عرفت مافیه، مضافاً الی انّه مخالف لاعتبار النیّابة، کما عرفت بما لامزید علیه، کما انّ ماافاده بعض من محقّقی من عاصرناه[1] ـ فی مقام رفع المنافاة بین الاجرة و الاخلاص، من انّ الاجرة انّما هی بازاء النیّابة فی هذا العمل، لابازاء نفس العمل ـ فی غیر محلّه، لکونه مخالفاً لما هوالمشاهد، من حال الأُجَراء و المستأجرین، لانّ دیدنهم انّما هو اخذ الاجرة و اعطائها بازاء نفس العمل، لابازاء النیّابة فیه، کما لایخفی.

نعم، یشکل الامر فی القضاء عن المیت، و فی الاتیان بسائر الامور الخیریّة من الزّیارة و غیرها عنه و عن غیره مع عدم استنابته، لوضوح عدم صحة اسناد الفعل الصادر من شخص الی غیره بمجرّد قصد الفاعل الفعل عنه مع عدم استنابته، و مجرّد الرضاء التقدیریّ[2] لایکفی فی ذلک، بل و الرّضاء الفعلّی ایضاً ما لم یکن له مظهر من لفظ او غیره مما یقوم مقامه. و لذلک اعتبرنا[3] فی اجازة المالک لعقد الفضولّی اللّفظ الدّال علی الرّضاء.

و بالجملة النیّابة انّما هی من الاعتبارات الصّحیحة العقلائیّة، الّتی لها سبب اختراعیّ و منشأ انتزاع. و من المعلوم عدم تحقّق ذلک عندالعقلاء الذّین[4] هم الاصل و المرجع فی امثال هذهالامور بمجرّد قصد الشخص النیّابة فی العمل عن غیره، مع عدم الاستنابة منه.

و لایخفی عدم اختصاص هذا الاشکال بما اخترناه للنیّابة من المعنی، بل یتوجّه علی القول بان النیّابة انّما هو تنزیل النائب نفسه منزلة المنوب و قیامه مقامه. و لا فرق فی ذلک بین کون الفاعل[5]، للفعل عن غیره او المستأجر لغیره فی ذلک ولیّ المنوب[6] او غیره. فلا یتوهّم عدم اتّجاه[7] الاشکال فی العمل عن المیّت، مع انّه یبقی الاشکال فیه ـ فیما اذا کان العامل غیره و غیر مأذون منه ـ بعد تطابق النّص و الفتوی ظاهراً علی استحباب التبرّع عن المیّت و غیره للجمیع بالامور الرّاجعة الیه نفعها.

نعم، یمکن ان یقال: انّه بعد ما امرالشارع(ع) بالعمل عن الغیر فی بعض الموارد ایجاباً و استحباباً یکشف عن تحقّق النیّابة و جواز استناد الفعل الی ذلک الغیر فی هذه الموارد بمجرّد

---

۱. راجع المکاسب ۲ / ۱۲۸.
۲. م: و مجرد رضا التقدیری.
۳. ت: اعتبرناها.
۴. م: عند العقلاء و الّذین.
۵. ت و ح: بین ان یکون الفاعل.
۶. م: و لا المنوب.
۷. ت و ح: فلایتوهّم اتّجاه الاشکال.

قصد العامل العمل عنه من غير حاجة الى استنابته[1]. و عدم مساعدة العرف على ذلک[2] انّما هو لعدم احاطتهم على الواقعيّات و اطّلاعهم عليها. و الّا لحكموا ايضاً به، كما حكم الشارع(ع)، و اللّه العالم.

(١٢١) بقى هنا اشكال آخر، و هو انّ الفعل الصّادر من النّائب لاارتياب فى امكان اتّصافه باعتبار كونه منه بالاحكام الخمسة، فكيف يمكن ان يقع مع ذلک عن المنوب[3] واجباً او مستحبّاً. و هل هو الّا من اجتماع الحكمين المتضادّين او المتماثلين فى محلّ واحد. و المقام، ليس من مصاديق مسألة اجتماع الامر و النهى كى لم يكن فيه ضير، لو قلنا بالجواز فى تلک المسألة. لعدم تعدّد العنوان، حتّى يكون متعلّقا لاحدهما باحدهما، و للآخر بالآخر لوضوح انّه لامعنى للنيّابة الّا العمل عن الغير الّذى يصح ان يتّصف بكلّ منهما[4] بالنسبة الى احدهما، و باحدهما بالنسبة الى الآخر. بل انّما يكون من قبيل[5] مسألة النّهى فى العبادات.

و الجواب، انّه لا امتناع عقلاً فى اجتماع الحكمين المتماثلين او المتضادّين فى موضوع واحد بالاضافة الى شخصين و انّما الممتنع ما اذا كان الاجتماع بالاضافة الى شخص واحد. كيف، و انّ الطّبيعة ـ ما لم يؤخذ فيها شىء من الفصول المنوّعة، و لا من الخصوصيات المصنفّة او المشخّصة ـ تكون بحكم الفرد فى امتناع و قوعها مورداً للحكمين، مع انّه لاينبغى الارتياب ـ فى جواز ذلک، بالاضافة الى المتعدّد ـ من عاقل. كيف، و هل يشكّ[6] فى جواز ايجاب المولى طبيعة الاكرام على احد عبيده و تحريمها على الاخر؟ حاشا، ثمّ حاشا.

نعم، يشكل الامر فى صورة حرمة الفعل على النائب، لا للزوم الاجتماع لما عرفت، بل لعدم شمول الاطلاق لهذا الفرد من الطبيعة المأموربها، لادائها الى نقض الغرض الموجب للتقيّد عقلا. و يتّضح ذلک بملاحظة صورة انحصار الطبيعة فى هذا الفرد التسبيبى الكذائى. فهل نجد صحة امرالمولى عقلاً[7] بالاستنابة فى هذا الفعل الذى يصدر من فاعله المباشرتّى مبغوضاً و محرّماً. فلا اظنّ ان يلتزم به عاقل فضلاً عن فاضل. و هذا دليل على عدم الاطلاق بالنسبة الى هذا الفرد مع عدم الانحصار.

مع انّه قد يقال: بحرمة الاستنابة حينئذٍ لكونها اعانة على الاثم، فلايكاد يمكن قصد التقرّب منه. نعم لايتوجّه ذلک مع جهل المستنيب بالحرمة، فتدبّر جيّداً. و لعلّ فيما ذكرنا كفاية لذوى الافهام.

---

١. ح: الى استنابة. ٢. مع ذلک. ٣. ح و ت: من المنوب. ٤. م: بكل منها.
٥. ت، ح و م: من قبل مسألة. ٦. ت: من عاقل. و هل يشكّ. ٧. ح و م: امر المولى فعلاً.

(۱۲۲) فلنعید الکلام[۱] الی ماکنّا بصدده، و هو جواز اخذالاجرة علی القضاء. و قد عرفت ان الوجوب مطلقا عینیّا کان او کفائیّاً لاینافی ذلک، بل قد عرفت انّه یمکن تعلّق الایجاب بخصوص الفعل عن عوض، لامجّانا. کما یمکن تعلّقه به بنحو آخر، کما انّه ظهر من مطاوی کلماتنا السابقة، انّ القضاء انّما یکون من الواجبات التی فیها من المنفعة ما یعود الی الغیر، و لیس من قبیل اتیان المکلّف بصلاة ظهره مثلاً عن نفسه. و مع ذلک کلّه المشهور بین الاصحاب ـ علی ما قیل ـ المنع عنه مطلقاً، و عن بعض، ذلک فی صورة تعیّن الحکومة علیه.

و قد یستدل للاوّل بما عن الخصال ـ فی الصحیح، کما قیل ـ عن عمار بن مروان، قال: «کل شیٔ غُلّ من الامام فهو سحت. و السحت انواع کثیرة. منها ما اصیبت من اعمال الولاة الظلمة، و منها اجور القضاة، و اجور الفواجر، و ثمن الخمر و النّبیذ و المسکر و الرّبا بعد البیّنة. و اما الرّشا فی الاحکام یا عمّار، فهو الکفر باللّه العلّی العظیم».[۲]

قلت: و فی دلالته تامّل، بل منع لانصراف القضاة فیه الی قضاة الجور کما لایخفی. و ذلک لانّ الرّاوی لاحادیثهم (علیهم السلام) و ان کان قاضیاً من قبلهم، الّا انّه من المعلوم عدم کونه معنوناً بهذا العنوان فی تلک الازمنة. و لا اقلّ من الشّکّ فی ذلک الموجب لسقوط الاستدلال.

و مثله صحیحة ابن سنان قال: «سئل ابوعبداللّه(ع) عن قاض بین قریتین، یأخذ علی القضاء الرزق من السلطان، قال(ع): ذلک السحت»[۳]. بل دعوی الانصراف فیها اظهر کما لایخفی.

ثمّ انّه علی تقدیر جوازه ففی المسالک: «ففی جواز تخصیص احدهما به، او جعله علی المدّعی، او التشریک بینهما اوجه؛ من الشکّ فی انّها تابع للعمل، او للمنفعة الحاصلة فعلی الاوّل، هو علیهما و [علی] الثانی یجب علی المحکوم له، او المدّعی[۴]. و ینبغی ان یکون حینئذٍ تابعاً لشرطه قبل الشروع فی سماع الدّعوی لانّه عوض من عمله لهما فیتّبع شرطه»[۵]. انتهی.

و اشکل علیه بعض مشایخنا الاجلاّء (قده) «بانّ هذه الوجوه لاتأتی بعد فرض کون دفع الجعل عنه معاملة. ضرورة تبعیتّها لمن وقعت معه. نعم، لوقلنا بوجوب دفع ذلک عوضاً عنه شرعاً امکن جریان هذه الاحتمالات.»[۶]

---

۱. م: فلنعد الکلام؛ ت: فلنعدله الکلام.
۲. الخصال ۱/ ۳۳۰، باب السّتّة، الحدیث ۲۶؛ معانی الاخبار / ۲۱۱.
۲. الکافی ۴۰۹/۷ الحدیث ۱؛ الفقیه ۶/۳ الحدیث ۳۲۲۷؛ التهذیب ۲۲/۶ الحدیث ۱۹.
۴. ت و ح: او علی المدّعی. ۵. مسالک الافهام ۳۴۹/۱۳. ۶. جواهرالکلام ۵۳/۴۰.

قلت: ما افاده (قدّس سره) انما يتجّه عليه، لولم يحمل كلام الشّهيد (قده) على ما اذا تصدى القاضى لرفع الخصومة[1] ناوياً للاجرة مع عدم شرط ذلک قبل الشّروع فى سماع الدّعوى. و المظنون، بل المعلوم[2] انّ مصبّ كلامه ذلک، فلا ورود لهذا الاشكال عليه اصلاً، فتدبّر.

(١٢٣) المسألة السابعة [فى طرق ثبوت ولاية القاضى]:

لا اشكال فى ثبوت ولاية القاضى بما يثبت به غيرها، من سماع انشائها، او الاقرار به، او البيّنة على ذلک. و كذا تثبت بالاستفاضة على ما صرّح به غير واحد من الاصحاب، منهم المحقق[3] و الشّهيدان[4]، بل ذكر بعضهم[5] انّه يثبت بها ايضاً الملک المطلق و النّسب و الموت و الوقف و العتق.

قلت: ان كان غرض الاصحاب بها هو الخبر المفيد للعلم، كما استنظهره ثانى الشّهيدين[6] عن المحقق ـ على ما قيل ـ فيرد عليهم انّه لاوجه[7] للتّخصيص بالاستفاضة، ولا بهذه الامور لمذكورة، لوجوب اتّباع العلم من ايّ شئ حصل و فى ايّ مقام كان، و ذلک لانّ محطّ كلامهم مقام عمل الشّخص نفسه، و العلم فى هذا المقام طريق بنفسه بحكم العقل الذى لايقبل التخصيص كما تقرر فى محلّه[8]. نعم، يمكن اعتبار حصوله منها او من غيرها فى بعض الموارد، كما فى مقام الحكم[9] او الشّهادة، لو قيل به، لا فى مقام عمل الشّخص نفسه كما لا يخفى. و ان ارادوا بها ما يفيد الظّنّ الاطمينانى او مطلق الظّن، فثبوت هذه الامور خاصّة فيها خاصّة يحتاج الى دليل يدل على حجيّتها بالخصوص فى خصوصها، بحيث لايشمل غيرها و لا غير هذه الامور.

و ما استدلّوابها فى هذه المقام وجوه:

(١٢٤) احدها، السّيرة[10] القطعيّة الجارية بين المسلمين، بدعوى ان طريقة السّلف و الخلف مستقرّة على المراجعة الى من اشتهر ولايته و قضاوته بين الناس، بحيث يكشف عن امضاء المعصوم. و هكذا على ترتّب آثار النّسب و غيره من الامور المذكورة.

و فيه، انّ اثبات مثل هذه السيّرة مشكل جدّاً، سيّما بعد حصول العلم غالباً لغالب النّاس من

---

١. ت و م: القاضى له مع الخصومة. ٢. ح: بل المقطوع. ٣. شرايع الاسلام ٧٠/٤.
٤. الدروس الشرعية ٦٧/٢؛ مسالک الافهام ٣٥٣/١٣.
٥. شرايع الاسلام ٧٠/٤؛ الدروس الشرعية ٦٧/٢؛ مسالک الافهام ٣٥٣/١٣، جواهر الكلام ٥٥/٤٠.
٦. مسالک الافهام ٣٥٤/١٣. ٧. ح و ت: لاوجه حينئذٍ للتّخصيص.
٨. كفاية الاصول ٢٥٨. ٩. ت: فى مقام حكم الحاكم. ١٠. جواهرالكلام ٥٥/٤٠.

مجرّد الاشتهار، خصوصاً فی مثل الحکومة و القضاوة کما لا یخفی. و لوادعّی استقرار طریقة العقلاء علی العمل بالظّن الاطمینانی و انّه کالعلم عندهم حکماً لکان اولی، و لکنّه علی تقدیر تسلیمه لایختصّ بالظّن الاطمینانی الحاصل منها و لابهذه الامور، بل یعمّ غیرالحاصل منها و غیرها[1] و دعوی اختصاص الطّریقة، بخصوصه فی خصوصها، مجازفة لایلتفت الیها.

(۱۲۵) ثانیها: عسر اقامة البینّة[2]، کما یتضّح لمن[3] عاشر اهل الابتلاء بهذه الامور، ضرورة ان توقیف امور النّاس فی حوائجهم الی الولاة و القضاة ـ حتی تثبت عندهم بالبنیّة العادلة الجامعة للشرائط[4] الّتی لایعرفها الا القلیل و لا سیّما[5] القاضی، او یحصل لهم العلم بذلک ـ حرج واضح. و کذا الحال فی غیرها من الامور المذکورة.

و فیه، انّ مجرّد ذلک لایقتضی حجیّة الظّن، ما لم یضّم الیه امور اخر، من عدم امکان الاحتیاط، کما هو کذلک فی المقام، و عدم جواز ترک التّحاکم و الترافع او التّحاکم الی غیرالمنصوب کذلک، للاداء الی خلاف الواقع کثیراً. مع ضمّ ان ذلک فی هذا الموضع انما یکون نقضاً لغرض الشّارع، کی یستکشف به إعتبار الظّن، و الّا فمجرّد الوقوع فی الخلاف کذلک لیس بمحذور، لیستکشف بمجرّده. کیف، و قد علمنا لزوم ذلک، من العمل بالقاعدة المضروبة للشّاکّ فی باب النّجاسة[6] و غیره. مع انّه لاریب فی اتّباعها فیهما دون الظّن. فکلّ مورد احرز فیه ذلک، تمّ الدّلیل علی اعتبار الظّن، و بدونه لایکاد ان یتمّ، بل کان المتبّع هو الاصل.

و بالجملة، لولا العلم بذلک، لاتّصل النّوبة الی الظّن، لعدم محذور اخر، فی لزوم المخالفة الکثیرة بالنسبة الی مجموع اشخاص غیر عدیده، و الفرق بین هذا الدّلیل و دلیل الانسداد المعروف، هو انّ العلم الاجمالی بثبوت احکام فعلیّة و تکالیف بعثیّة و زجریّة، انّما یکون من المقدمات فی ذلک الدّلیل، بخلاف ماهنا، فانّه لا علم اجمالاً کذلک فی المقام.

نعم، یعلم اجمالاً من تفویت الحقوق الکثیرة، من ترک مجموع اهل هذا البلد مثلاً التّرافع و التّحاکم. و هذا بنفسه لادلیل علی فساده. و لاجله لابّد من ضمّ العلم بعدم رضاء الشارع بهذه المخالفة الکثیرة. و لاحاجة الی ضمّ هذه المقدّمة فی الدلیل المعروف، لمکان العلم الاجمالی الموجب للتنّجزّ لحکم العقل هناک. الّا انّ ذلک انّما هو بناء علی مذاق القوم فی تقریره. و امّا بناءً علی ما حققّناه هناک من ان العلم الاجمالی، و ان کان موجوداً الّا انّه لا یوجب التنجّز بعد

---

۱. ح: اوغیرها؛ ت: الحاصل منها. و دعوی. ۲. مسالک الافهام ۱۳/۳۵۱. ۳. م: من عاشر.
۴. ت و ح: الجامعة للشرایع. ۵. ت و ح: ولایة القاضی. ۶. ح: باب الهبة و غیره.

جواز الاقتحام فی بعض اطرافه شرعاً و عقلاً، فلابدّ من ذکر هذه المقدمة هناک ایضاً. و تفصیل ذلک موکول الی محلّه[1].

و لا یخفی، انه علی تقدیر تسلیم هذه المقدمات لیست النّتیجه حجیّة خصوص الظّن الحاصل من الاستفاضة فی خصوص هذه الموارد، بل حجیّته فی ایّ مقام تجری فیه هذه المقدمات.

(۱۲۶) ثالثها: موثّقة یونس، عن ابی عبداللّه(ع) قال: «سألته عن البیّنة اذا اقیمت علی الحقّ ایحلّ للقاضی ان یقضی بقول البیّنة من غیر مسألة اذا لم یعرفهم؟ قال: فقال(ع): خمسة اشیاء یجب علی الناس الاخذ[2] فیها بظاهرالحکم؛ الولایات و المناکح و الذبائح و الشهادات و المواریث[3]. فاذا کان ظاهره ظاهراً مأموناً جازت شهادته و لایسئل عن باطنه»[4]. و عن بعض نسخ التهذیب[5] «الحال» بدل «الحکم».

و تقریب الاستدلال بها کما عن بعض[6]، ان المراد بالحکم ما یظهر بین النّاس و یشیع بینهم، من الحکم بمعنی نسبة المحمول الی الموضوع فی الامور المذکورة، و هذا هو المراد بالشیاع و الاستفاضة، و هکذا التّقریب علی ما فی بعض نسخ التهذیب، بل یکون اظهر.

و فیه، انّ الظاهر انّ المراد بظاهر الحکم او الحال فی الروایة هو ما کان له ظهور بنفسه من هذه الامور، و لو لم یکن[7] هناک استفاضة و لا شیاع. بل و لو لم یطّلع علیه احد غیره، کما یتّفق کثیراً هذا الظهور من غیر استناد الیها، کما یشهد لذلک قوله: «فاذا کان ظاهره... الخ» بدیهة انّ المراد وجوب انفاذ شهادته علی المبتلی بها، اذا کان ظاهره مأموناً عنده، و لو لم یعرفه غیره، کما لا یخفی. فهذه الرّوایة، انّما تدلّ علی حجیّة ظهور الحال فی هذه الاشیاء، و لادلالة فیها، بل لا اشعار علی حجیة الاستفاضة، کما لا یخفی.

(۱۲۷) رابعها: روایة حریز الطّویلة الواردة فی اسماعیل بن ابی عبداللّه[8]، و موضع

---

۱. کفایة الاصول /۲۷۲. ۲. الکافی و التهذیب: علی الناس ان یأخذوا بها بظاهر.
۳. الکافی و التهذیب: الولایات و التناکح و المواریث و الذبائح و الشهادات.
۴. الکافی ۴۳۱/۷، الفقیه ۹/۳، الخصال ۳۱۱، التهذیب ۲۸۸/۶، الاستبصار ۱۳/۳، الوسائل ۲۸۹/۲۷.
۵. التهذیب ۲۸۸/۶ الحدیث الخامس من الباب ۹۲: یجب علی الناس ان یأخذوا بها بظاهر الحال.
۶. جواهرالکلام ۵۶/۴۰. ۷. م: الامور و لم یکن.
۸. الکافی ۲۹۹/۵ الرقم ۱؛ بحارالانوار ۲۷۳/۲ الرقم ۱۳؛ وسایل الشیعه، کتاب الودیعة، الباب السادس، الحدیث الاول، ۸۲/۱۹.

الاستشهاد منها قوله(ع): «اذا شهد عندک المومنون، فصدّقهم». حیث یدّل علی وجوب تصدیق المومنین، فیجب قبول اخبار جماعة بلغ[1] حدّ الاستفاضة.

و فیه، ان الظاهر بل المعلوم انّ الامر بالتصدیق فی هذه الروایة انّما یکون امراً ارشادیّاً، لمعلومیّة عدم حرمة استیمان الفاسق شرعاً. و من الواضح انّ مجرّد الاتهام یکفی فی الامر بعدم الاستیمان ارشاداً، و لا یحتاج الی حجیّة قول المومنین حتی یتفرّع علیه ثبوت فسق الرّجل. و بالجملة هذه الرّوایة انّما تدلّ علی انّه لاینبغی استیداع من لایوثق به، و من المعلوم انّه یکفی فی عدم الوثوق اخبار جماعة بفسقهم[2]، و لو لم یکن قولهم حجة شرعاً، فتدبّر جیّداً.[3]

(۱۲۸) خامسها: الاولویّة، لانّ الظّن الحاصل من الشّیاع یکون اقوی من الظّن الحاصل من بعض افراد البیّنة.

استدلّ بذلک الشّهید فی المسالک[4]، و هی کماتری[5]، لمنع کون حجیّة البیّنة من جهة الظّن. مع انّه لوتّم، فانمایدلّ علی حجیّة کل ظنّ فی کل مورد. فلا معنی للاختصاص بخصوص الحاصل منها فی خصوصها.

و لیعلم، انّا ما ذکرناه فی صدرالمسألة من نفی الاشکال من ثبوت ولایة القاضی بالبیّنة فانما هو مبنّی علی عدم اعتبار حکم الحاکم فی حجیّة البینّة، کما هو کذلک ظاهراً، لاطلاق ادلة اعتبارها.

و امّا ان قلنا بالاعتبار، فلا ینفع ما ذکره بعض[6] من «انّه لو لم یستفض ـ امّا لبعد موضع ولایته عن موضع عقد القضاءله، فلایحصل[7] شیاع، او لغیره من الاسباب کتعمّد الامام(ع) اخفائه[8] لمصلحة من المصالح او نحوذلک اشهد الامام او من نصبه الامام علی ولایته شاهدین عدلین بصورة ما عهدالیه، و سیرّهما[9] معه لیشهدا له بالولایة.»

و لا یجدی ایضاً تعلیق عزل القاضی الاوّل علی ثبوت ولایة الثانی عنده کما صرّح به بعض، لتحقق العزل حینئذٍ بمجرّد الثبوت عنده، فلا ینفذ حکمه لکونه من غیر الحاکم حال الحکم.

نعم، انّما یجدی لوکان العزل معلّقا علی حکمه بذلک، فیکون الحکم حینئذٍ من الحاکم، و ان کان سبباً لزوال حکومته و علّة لارتفاع ولایته، و لاریب فی انه لایقدح التّعلیق فی العزل، کما

---

۱. ت و ح: بالغ حدالاستفاضة. ۲. ح و ت: بفسقه. ۳. لیس فی ت و ح: فتدّبر جیداً.
۴. مسالک الافهام ۳۵۱/۱۳. ۵. ت و ح: استدل بذالک الشهیدان ـ قده ـ و هو کماتری.
۶. جواهرالکلام ۵۸/۴۰. ۷. ح: عقد القضاء، فلایحصل. ۸. ت و ح: اختفائه.
۹. ت، ح و م: یسیرّهما.

صرّح به الفاضل[1] فی محکیّ القواعد، و ذلک لوضوح تحقق العزل الذّی بنفسه یکون موضوعاً للحکم[2] عقلاً و شرعاً مع التعلیق.

و بالجملة، فمتی کان العزل بنفسه موضوعاً للاحکام عقلاً و شرعاً، فلا محالة تترتّب[3] علیه حیثما تحقّق. و لا مجال للارتیاب فی تحقّقه بانشائه تعلیقاً او تنجیزاً، بلاتفاوت بینهما اصلاً. و الفرق بینه و بین العقود و سائر الایقاعات واضح، حیث انّها من الامور التسبیبیّة التی لها آثار شرعاً و عرفاً. فیمکن اعتبار التّنجیز فی اسبابها المحصّلة لها شرعاً و عرفا کسائرالامور المعتبرة فیها کالعربیّة و غیرها. و هذا بخلاف العزل فانّها بنفسه یکون موضوعاً للآثار عقلاً و شرعاً، لاانّه محقق لما هو الموضوع لها. و حینئذٍ فلا محالة تترتّب علیه، فی ایّ زمان تحقق بایّ نحو کان تعلیقا او تنجیزاً، و الاّ یلزم تضییق دائرةالموضوع و تقییده[4] بالالتزام، بانّ العزل مطلقاً لایکون موضوعاً للآثار، بل بعض افراده انّما یکون کذلک. و هو بدیهیّ البطلان ضرورة اجداء العزل[5] بایّ نحو تحقّق فی حصول الانعزال.

و ممّا ذکرنا ظهرحال النّصب، و انّه لافرق بینه و بین انشائه تعلیقاً او تنجیزاً، کما یتّضح ذلک بملاحظة الولایات العرفیّة، اذ لایستریب عاقل فی تحقّقها بانشائها ممنّ له الامر تعلیقاً کان او تنجیزاً، و فی تحقّق الانعزال[6] بانشاء العزل کذلک.

فقد انقدح بذلک فساد ماحکی عن الشّهید الاوّل[7] من انّ فی جواز تعلیق العزل وجه ضعیف، لماعرفت من انّه لا وجه ـ اصلاً ـ فی عدم الجواز، کما انّه انقدح فساد ما تخیّله الشهید الثانی[8] من انّ التّعلیق فیه لایوافق قواعد الاصحاب، و قد حکموا ببطلان الوکالة المعلقّة[9]. و هی اضعف حالاً من ولایة القاضی، حیث انّک قد عرفت الفرق بین ما نحن فیه و بین الوکالة و غیرها من العقود و الایقاعات، التی تکون من الامور التّسبیبیّة، فیصح اعتبار شیّ فی محصّلاتها و محقّقاتها. فلامجال لقیاس ما نحن فیه بها. اذ الفارق بینهما فی الوضوح، کالنّار علی المنار و الشمس فی رابعة النّهار.

(۱۲۹) المسألة الثامنة [فی جواز التشریک بین قاضیین فی الحکم الواحد]:

لااشکال کما لاخلاف فی جواز نصب قاضیین فی بلد واحد بان یخصّص کل واحد منهما

---

۱. قواعد الاحکام ۴۲۴/۳. ۲. ت: موضوعاً للاحکام. ۳. م: مترتّب. ۴. م: تقیّده.
۵. ت و ح: ضرورة ابداء الفرق. ۶. ت: فی تحقق الانعزال عنها.
۷. الدروس الشرعیة ۶۸/۲. ۸. ت و ح: ثانی الشهیدین. ۹. مسالک الافهام ۳۵۲/۱۳.

بطرف منها، او یجعل لکلّ منهما زماناً خاصّاً، او یجعل احدهما قاضیاً فی‌الاموال، و الآخر فی الدّماء و الفروج، الی غیر ذلک. اذ، لادلیل علی امتناع ذلک، لاعقلاً و لا شرعاً.

و هل یجوز التشریک بینهمافی الجهة الواحدة، علی جهة الاجتماع علی الحکم الواحد؟ الاصّح الجواز، لعدم ما یمنع عنه من عقل او نقل.

و[1] التّشریک بینهما، اما باعطاء الولایة و جعلها لکل منهما ـ غایةالامر تکون ولایة ضعیفة ناقصة غیرموجبة لاستقلال صاحبها بالحکومة کما فی ملک المشاع، بناءً علی القول بان کلّ واحد من الشریکین یکون مالکاً لتمام العین المشاعة، غایة الامر بالملکیة الضّعیفة الغیر المقتضیة لاستقلال صاحبها بالتّصرف ـ و امّا بجعل ولایة واحدة تامّة لهما، بمعنی کونها قائماً[2] بهما معاً، کما فی قیام الحق الواحد بالمتعدّد کما اذا مات من له الخیار، فانه ینتقل حقّه الی ورثته. و لیس التّشریک بتنصیف الولایة و جعل احد النّصفین لاحدهما و الآخر للآخر، بحیث یکون کل واحد منهما نصف قاضی، ضرورة بطلان ذلک لعدم قبول الولایة للتّجزیة کما هو واضح. و لایجعل[3] الولایة التامّة لکلّ منهما لبدیهة عدم اجتماع ذلک، مع عدم استقلال کل منهما بالامر، کما لایخفی.

(۱۳۰) المسألة التّاسعة [فی انعزال و عزل القاضی]:

اذا حدث فی القاضی[4] ما یمنع اصل الانعقاد فی الابتداء انعزل فی الجملة، و لو لم یشهد الامام بعزله کالجنون و الفسق[5] و غیرهما مما تقدّم اعتباره فی اصل القضاء. و ذلک لظهور دلیل شرطیتهما[6] فی الابتداء و الاستدامة.

و امّا الاغماء و نحوها، فقد صرّح بعض[7] بالانعزال[8] بها کغیرها، الّا انّه کماتری. و ذلک لانّ المنساق من ادلّة النّصب خلافه، کما یشهد لذلک[9] ملاحظة الولایات العرفیة، الّتی لایرتابون العرف فی عدم زوالها بمثل ذلک.

ثّم، انّه لاینبغی الاشکال فی انّ للامام عزل القاضی، اقتراحاً و تشهیّاً، و ان اختار بعضهم[10] خلافه؛ الّا انّه فی غیر محلّه، اذ لامانع منه من عقل[11] و لانقل. و امّا ما ذکره بعض تأییداً او دلیلاً من انّ عزله

---

۱. م: او التشریک بینهما.
۲. ت و ح: واحدة قائمة بهما بعمنی کونها قائمة بهما.
۳. م: ولا بجعل الولایة.
۴. ح و ت: اذ احدث للقاضی.
۵. ح و ت: لجنون و فسق.
۶. ح و ت: شرطیّتها.
۷. جواهر الکلام ۶۱/۴۰.
۸. ح: الانعزال.
۹. ح: یشهد بذلک.
۱۰. المحقق الحلّی، شرایع الاسلام ۷۱/۴.
۱۱. ح: لامن عقل و لانقل.

حينئذ بمنزلة العبث[1] ففيه مالايخفى، ضرورة انّه يندفع ذلک بما اذا كان له(ع) غرض صحيح.

و بالجملة اذا كان عزل المنصوب و نصب غيره او ابقائه سيّان بحسب المصلحة، فللامام اختيار ايّهما شاء. نعم، لابّد فى اختيار كلّ منهما من غرض صحيح عقلائى[2]، لانّه سيد العقلاء و رئيسهم، فكيف يصحّ ان يصدر منه فعل بلاغرض صحيح. كيف، و لا مناص له الّا من إعمال الاغراض الشّخصية فى بعض الاحيان، كما اذا دار الامر ابتدائاً بين نصب شخصين متساويين بحسب المصلحة، فان المرّجح لاختيار احدهما حينئذٍ ليست مصلحة فيه غير موجودة فى غيره، كما لا يخفى.

(١٣١) المسألة العاشرة [فى جواز تولية من لم يستكمل شرائط القضاء اذا اقتضت المصلحة]:

اذا اقتضت المصلحة تولية من لم يستكمل الشّرائط انعقدت ولايته فى احد القولين، مراعاةً للمصلحة فى نظر الامام، كما اتّفق لبعض القضاة فى زمن على(ع)[3]، و ربما منع من ذلک بعضهم[4] للاصل بل الاصول و لاطلاق دليل الشّرطية.

قلت: لايخفى عليک اختلاف الشّروط فى كون بعضها شرعيّة كالعدالة و الايمان و الذكورة مثلاً و بعضها عقلية كالعقل و التّميز. و لاريب فى عدم صحة جعل الفاقدلها ـ اذا كانت من القسم الثانى ـ قاضياً و حاكما. و امّا اذا كانت من القسم الاوّل فلامانع من جعله كذلک لاعقلاً و لاشرعاً. و ذلک لانّ اعتبار هذه الامور فى القاضى شرعاً انّما يكون لاقتضاء المصلحة. و لاريب فى انّها تختلف حسب اختلاف الاحوال. فاذا اقتضت المصلحة بجعل الفاقد لبعضها او لكلّها فالواجب جعله على الامام، و الّا لَما راعى المصلحة التى يجب مراعتها، و لذا جعل على(ع) شريحاً قاضياً.

و امّا ما افاده بعضهم من انّه قال لشريح فى خبر سلمة: «و ايّاک ان تنفذقضاء[5] فى قصاص اوحدّ من حدودالله تعالى، او حقّ من حقوق المسلمين، حتى تعرض ذلک علّى»[6] فيكون هوالحاكم فى‌الواقعة لاالمنصوب؛[7]

---

١. جواهر الكلام ٦٢/٤٠. ٢. ح: كل منهما غرض عقلائى.
٣. و هو شريح المعلوم انتفاء بعض الشرائط فيه. ٤. العلامّة الحلّى، تحرير الاحكام ١٨١/٢.
٥. الكافى و الفقيه و التهذيب: ايّاک ان تنفذ قضية فى قصاص.
٦. الكافى ٤١٣/٧ الرقم الاوّل؛ الفقيه ١٥/٣ الرقم ٣٢٤٣؛ و التهذيب ٢٢٥/٦ و ٢٢٦ الرقم ١. ٧. شرايع الاسلام ٧١/٤، جواهرالكلام ٦٩/٤٠.

فهو کماتری، اذ عرض شریح الوقایع علیه لاستعلام حکمهامنه او استظهاراً او احتیاطاً[1] لاینافی کون الحاکم بعدالعرض هو شریح بحیث یکون حکمه فاصلاً و قضائه حاسماً، کما اذا حکم زرارة مثلاً فی واقعة بعد عرضه تلک الواقعة علی الامام و استعلام حکمها منه، فان الحاکم هوزرارة[2]، لاالامام.

و اما عدم کون اقراره(ع) له باختیاره کما افاده بعضهم[3]، لاینافی کونه منصوباً مع ذلک قاضیاً حقیقة بحیث یکون حکمه فاصلاً و حاسماً، کما لا یخفی.

(۱۳۲) المسألة الحادیة عشر[4] [فی عدم نفوذ قضاء من لایقبل شهادته له او علیه]؛

قال بعض الاصحاب[5]: کلّ من لایقبل شهادته له او علیه لاینفذ حکمه کذلک کالولد علی والده، والعبد علی مولاه، مستدّلاً بانّه شهادة و زیادة، فیشترط فی نفوده مایشترط فی نفوذ الشّهادة.

قلت: و هو کماتری ضرورة منع کون الحکم شهادة، فلایلحقه حکمها المتعلّق علیها من حیث کونها شهادة[6] و علی تقدیر تسلیم صدق الشهادة علیه و انّه نحو شهادة، لایجدی ایضاً، لوضوح امکان منع شمول مادلّ علی عدم قبول شهادة الولد علی والده مثلاً مثله[7]، کما لایخفی.

و لما ذکرناه تنظّر فی ذلک بعض من تأخّرمنهم ممّن وقفت علی کلامه حیث قال: «فان تمّ الاجماع[8] کان هوالحجّة، و الاّ فللنظر فیه مجال[9]».

الموضع الثانی؛ فی آداب القاضی

(۱۳۳) و هی قسمان: مستحبّة و مکروهة. و لمّا کان کثیراً منها لادلیل علیها بالخصوص، بل کان بناء جلّها[10] علی الاستحسانات و الاعتبارات الّتی لااعتبار بشئ منها قد طوینا نحن ذکرها، و من ارادها فعلیه بمراجعة کتب الاصحاب.

و هیهنا مسائل.

[المسئلة] الاولی؛ [فی جواز الحکم بعلم القاضی مطلقاً]

لاخلاف معتد به بیننا فی انّ الامام یقضی بعلمه مطلقاً، بل المحکیّ عن غیر واحد منهم

---

۱. ح: او استظهاره و احتیاطاً. ۲. ح: الحاکم زرارة. ۳. جواهر الکلام ۶۹/۴۰.
۴. ت، ح و م: الحادیعشر. ۵. شرایع الاسلام ۷۱/۴، مسالک الافهام ۳۶۳/۱۳.
۶. عبارة «قلت و هو... کونها شهادة» غیر موجود فی م. ۷. ت و ح: لمثله.
۸. ح و ت: فان اتّم اجماعاً. ۹. جواهر الکلام ۷۱/۴۰. ۱۰. ح و ت: بناء جملتها.

دعوى الاجماع عليه[1]، خلافاً للمحكيّ عن ابى على[2] فلم يجوزّه.

و امّا غيره من القضاة فالمعروف بين الاصحاب، انّه يقضى بعلمه كذلك، و ذهب بعضهم الى انّه يقضى بعلمه فى حقوق النّاس لا فى حقوق اللّه تعالى، و المحكّى عن آخر عكس ذلك.

و اعلم، انّه قد تقدّم سابقاً[3] انّ اصل القضاء انّما يكون على خلاف الاصل، و قد اشرنا الى وجهه سابقاً، و حاصله ان مقتضى الاصل عدم نفوذ حكم شخص بالنسبة الى غيره و عدم وجوب اتّباعه و حينئذٍ فالواجب الاقتصار على ما هو المتيقّن نفوذه فلو شكّ فى انّ العلم ـ مثلاً، كالبينّة و اليمين ـ انّما يكون من طرق الحكم و الفصل بين المتخاصمين فليحكم بالعدم للاصل كما لايخفى. و لذا تصدّى كثير من اصحابنا لذكر الدّليل، و قد املئوا مطّولاتهم بذكر الآيات و الاخبار و الاستحسانات الدّالة ـ بزعمهم ـ على ذلك فنحن نبيّن انشاءاللّه عدم دلالة شئ منها اصلاً.

نعم، لابأس ان يستدلّ فى المقام بالخبر عن الصادق(ع): «القضاة اربعة، ثلاثة فى النار و واحد فى الجنّة، رجل قضى بجور و هو يعلم به فهو فى النّار، و رجل قضى بجور و هولايعلم انه قضى بجور و هو فى‌النّار، و رجل قضى بالحقّ و هو لا يعلم فهو فى النّار، و رجل قضى بالحقّ و هو يعلم فهو فى‌الجنّة»[4].

و تقريب الاستدلال به واضح. حيث يستفاد منه، صحّةالقضاء بالحق مع العلم به، فيدلّ على انّ العلم انّما يكون من موازين الحكومة و القضاوة. بل يستفاد منه انّه الاصل فى‌المقام كما فى سائر المقامات. و لا يقال: انّ القضاء بالبينّة او اليمين ـ بمقتضى هذاالخبر ـ انّما يكون فى النار، لانّه انّما يكون كذلك لولم يدّل دليل على اعتبارهما فى مقام فصل الخصومة، و الّا فيوّسع دائرةالعلم تارةً، اوالحقّ الذى يمكن مورداً للحكم[5] اخرى، فيكون ما قامت البيّنة على كونه حقّا حقّ تعبّداً بملاحظة دليل البيّنة، و مثله ليس بعزيز كما لا يخفى.

ثمّ، انّه قد سبق الى بعض الاوهام عدم دلالة هذا الخبر على المطلوب اصلاً، و ذلك لاحتمال ان يكون المراد من قوله: «رجل قضى بالحقّ» انّه قضى حقّاً، اى على النّحوالمعتبر شرعاً و هو يعلم انّه قد قضى كذلك، لا انّه قضى بما يكون حقّاً و هو يعلم به. و بالجملة، جعل

---

١. الخلاف ٦/٢٤٥ـ٢٤٢ المسألة ٤١؛ و حكى الاجماع عن الانتصار و الغنية و الايضاح و نهج الحق.
٢. و الحاكى عن ابن الجنيد هو السيّد المرتضى فى الانتصار ٢٣٦ـ٢٤١.
٣. ما عثرت فى هذه التقريرات بحثه عن هذا الامر.
٤. التهذيب ٦/٢١٨؛ الكافى ٧/٤٠٧؛ الفقيه ٣/٤.
٥. ت: تارة الى العلم الذى يكون مورداً للحكم.

الحقّ فیه موردا للقضاء و محلّاً لها لیس باولی من جعله کیفیّة القضاء.

و لکنّه کماتری، ضرورة ان المنساق و المتبادر منه عند الاطلاق ما ذکرنا، بل یکون کالصّریح فی ذلک، بملاحظة قوله (ع) قبل هذه الفقره: «و رجل قضی بالحق و هو لایعلم» ضرورة عدم امکان[1] ارادة الکیفیة المعتبرة فی القضاء من «الحق» فی تلک الفقرة. اذ لایعقل ذلک مع جهل القاضی و عدم علمه، کما لایخفی.

و من المعلوم انّ الحق فی الفقرتین انّما یکون بمعنی واحد و المراد منه فارد. مع انّ هذه المناقشة علی تقدیر تسلیمها لامسرح لها فی خبر آخر، حیث قال(ع) فیه: «القضاة ثلاثة، واحد فی الجنّة و اثنان فی النّار. فالذی فی‌الجنّة، رجل عرف الحقّ فقضی به...» الخبر[2].

و بالجملة، لاریب فی ظهور هذین الخبرین، فی صحة القضاء و الحکم مع العلم بالحق مطلقاً، من غیرفرق بین ماکان الحق للّه او لغیره.

(۱۳۴) و یمکن ان یستدلّ لذلک ایضاً بانّه لااشکال فی انّ الحکم اذا کان بالعدل و القسط و الحقّ یکون نافذاً فیجب قبوله. و لااشکال فی صدق هذه العناوین، اذا کان بما علم انه حق و عدل.

و لکنّه کماتری، ضرورة عدم استلزام حکم الحاکم[3] ـ بما علم انّه حق ـ صدق ذلک عند غیره. بل قدیکون عند غیره حکم بغیر حق. فلایتحقّق هذه العناوین بمجرّد علم الحاکم، کما هو اوضح من ان یخفی.

و لا یرد ذلک علی الاستدلال بالخبرین، لانّ علم الحاکم انّما جعل ملاکاً للقضاء الصّحیح فیهما لاعنوان القضاء بالحق و العدل المعلوم عدم تحقّقه عند غیرالعالم بهما.

و قد یستدل ایضاً لذلک بالآیات الدّالة علی وجوب کون الحکم بالحقّ و العدل، کقوله تعالی: «یا داود، انا جعلناک خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحقّ»[4]. و قوله تعالی: «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل»[5]. بتقریب ان من حکم بعلمه[6] فقد حکم بالعدل و الحقّ.

و فیه انّها انّما تدلّ علی لزوم کون الحکم بالحقّ و العدل و حرمة الحکم بغیرهما، لا انّه یصحّ الحکم کلّما علم بهما، بحیث لوفرض قیام دلیل علی عدم کون العلم من طرق الحکم و الفصل

---

۱. ت: ضرورة عدم ارادة الکیفیة.

۲. مستدرک الوسائل ۲۴۵/۱۷ الرقم ۲۱۲۴۲ (و فیه: «رجل عمل بالحق» و الاختلاف من حیث الترتیب). عوالی اللئالی ۳۴۲/۲ (مع اختلاف یسیر فی اللفظ).

۳. م: حکم للحاکم.

۴. ص / ۲۶.

۵. النساء / ۵۸.

۶. ح: انّ من یعلمه فقد حکم.

بين المتخاصمين يكون تقييداً فى اطلاقها او تخصيصاً فى عمومها.

و قد يستدلّ ايضاً بقول على(ع) لشريح لمّا تخاصم اليه مع من عنده درع طلحة: «ويلک او ويحک امام المسلمين يؤمن من امورهم على اعظم من هذا»[1]. واستدّلوا[2] بذلک على جواز حكم الامام بعلمه، و هو كماترى لادلالة فيه اصلاً، و ذلک لانّه لعلّ الوجه فى غضبه(ع) على شريح و توبيخه ايّاه هو انّ[3] ما انفذه امام المسلمين و اميرالمومنين، الذّى يكون مؤتمناً فى اعراض الناس و اموالهم و دمائهم لايساغ لاحد مطالبة البيّنة منه و لا مزاحمته فى امره، و لو كان امره من باب الامر بالمعروف و النّهى عن المنكر. و امره فى مورد الرّواية بأخذ الدّرع ممّن عنده، لم يعلم انّه انّما كان من باب الحكم الفاصل للخصومة. بل لعلّه كان من باب الامر بالمعروف الذى يكفى فيه علم الآمر، كما لايخفى.

و كذا لادلالة لقتله(ع) خصم النبّى لمّا تخاصما اليه من[4] ثمن النّاقة[5]، ذلک لانّ قتله(ع) انّما كان من جهة تكذيبه النّبى و مخاصمته اياه، لا لاجل العلم بكذبه و صدق النبى(ص) لوضوح ان الموجب للقتل هوتكذيبه، لاكونه كاذباً بما هو كاذب.

و ممّا ذكرنا، ظهر فساد الاستدلال على ذلک بقول الصادق(ع) فى خبر حسين بن خالد: «الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزنى او يشرب خمراً ان يقيم عليه الحدّ و لا يحتاج الى بيّنة مع نظره. لانّه امين اللّه فى خلقه...» الخبر[6] و ذلک لانّ اقامة الحدّ، على من يزنى او يشرب خمراً من غير حاجة الى البيّنة، انّما هو لانّ الحدّ انما يكون مترتّباً على عناوين فكلّما علم بتحقّقها فيجب ترتّب مالها الحكم عليها[7]، كسائرالاحكام المترتّبة على امور خاصة. و لا ربط لذلک بما هو محل الكلام من انّ العلم انّما يكون من طرق فصل الخصومة كالبيّنة و اليمين ام لا. اذ اقامة الحدّ على الزّانى و شارب الخمر و قطع يد السّارق ليس الّا كسائر الاحكام المترتّبة على موضوعاتها، التّى يجب ترتيبها حيثما تحققّت. سواءٌ احرز[8] وجودها علماً او بما يقوم مقام العلم. فتامّل.

واضعف من هذه الاستدلالات كلّها ما ذكروه من انّ عدم القضاء بالعلم يستلزم فسق الحاكم

---

١. الكافى ٣٨٦/٧ الرقم ٥ (و فيه: «على ما هو اعظم من هذا»)؛ التهذيب ٢٧٥/٦ الرقم ١٥٢.
٢. ت و ح: و استدلّ بذلک. ٣. ح: الى ما انفذه؛ ت: انما انفذه. ٤. ح و ت: فى ثمن الناقة.
٥. من لا يحضره الفقيه ١٠٦/٣ الى ١٠٨ الرقم ٣٤٢٦.
٦. الكافى ٢٦٢/٧ الرقم ١٥ (و فيه: «الخمر» بدل «خمراً»)؛ التهذيب ٤٤/١٠ الرقم ١٥٧؛ وسائل الشيعه ٥٧/٢٨.
٧. ح و ت: ترتيب مالها من الحكم. ٨. ح: سواء ان احرز.

او ایقاف الحکم و کلاهما باطلان. و ذلک لانّه، اذا طلّق[1] الرّجل زوجته ثلاثاً بمحضره مثلاً ثمّ جحد، کان القول قوله مع یمینه. فان حکم بغیرعلمه، و هو استحلافه و تسلیمها الیه، لزم ایقاف الحکم، لابموجب[2] و ذلک لانّه یلتزم بایقاف الحکم فی مثل هذه الواقعة من رأس، و لا محذورفیه، مع عدم حصول موازینه. امّا یمین المنکر فللعلم بکذبها، فلاینبغی الاشکال فی عدم الاعتبار بها، و امّا علم الحاکم فلعدم ثبوت کونه من طرق الفصل بین المتخاصمین.

و کذلک ما ذکروه ـ من استلزام ذلک ایضاً عدم وجوب انکار المنکر و عدم وجوب اظهار الحقّ مع امکانه او الحکم بعلمه. و الاوّل معلوم البطلان، فتعیّن الثّانی ـ فاسدٌ جدّاً اذ یکفی[3] فی النهی عن المنکر و الامر بالمعروف علم الآمر و النّاهی بهما من غیر حاجة الی حکم الحاکم بذلک.

نعم، لوفرض فی مورد توقّف النهی عن المنکر فی الخارج علی حکم الحاکم بکونه منکراً لم یکن النّهی حینئذٍ مقدوراً، لعدم القدرة علی الحکم بعد تمامیّة موازینه. و کیف کان فالاولی الاستدلال فی المقام بما تقدّم من الخبرین المؤیّدین بالشّهرة المحقّقه و الاجماعات المنقولة، و استبعاد عدم اعتبار العلم فی خصوص المقام مع انّه الاصل فی کلّ مقام؛ فالمسألة ـ بحمدالله تعالی ـ من الواضحات التّی لایعتریها الشّکّ و الارتیاب، و اللّه العالم.

---

۱. م: اطلق. ۲. ح و ت: لزم فسقه و الّا لزم ایقاف الحکم لا لموجب. ۳. م: اذ لا یکفی.

منتخب فتاوای فارسی

[۱] مسائل تقلید[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به ثقتی

مقدّمه[2] در بیان مسائل متعلق به تقلید است.

[۱] چونکه باب نجات از برای ما مفتوح می‌شود به تقلید مجتهد، و عمل عامی ملتفت غیرمحتاط بی‌تقلید باطل است. بدانکه معنی تقلید اگرچه عمل است، لکن کفایت می‌کند یاد گرفتن فتوای مجتهد که در وقت حاجت به آن عمل نماید.

مسئلة [۲] اقوی جائز نبودن بقاء بر تقلید میّت است مطلقاً، پس اگر ممکن شود تقلید مجتهد حیّ اعلم، مقدّم است تقلید او بر تقلید غیر اعلم، و الّا تقلید غیر اعلم کند با رعایت

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۱۳۵) عمل به این رسالهٔ شریفه با حواشی مرحوم شیخ [مرتضی انصاری] و مرحوم میرزا [محمّدحسن حسینی شیرازی] اعلی اللّه مقامها و حواشی حقیر باکی ندارد و ان شاء الله عامل به آن مثاب و مأجور می‌باشد.

حرّره الآثم محمّد کاظم الخراسانی النجفی

---

۱. صراط النجاة، رسالهٔ عملیهٔ فارسی شیخ مرتضی انصاری با حواشی آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی و دیگر مراجع وقت؛ مجمع الرسائل، رسالهٔ عملیه فارسی میرزا محمد حسن حسینی شیرازی با حواشی آخوند خراسانی و دیگر مراجع وقت.

۲. نسخهٔ موجود صراط النجاة از اینجا آغاز می‌شود (فاقد دو صفحهٔ اوّل است)

الاعلم فالاعلم. و معیّن نیست تقلید بر مکلّف، بلکه جائز است به احتیاط عمل کند{۱}، و اگر احتیاط را نداند بپرسد از عدلین یا از عدل واحدی که عارف به احتیاط باشند.

مسئله [۳] مراد از اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم اللّه و فهمیدن آن از ادلّهٔ شرعیّه، و در شناختن اعلم و وجوب رجوع به او کفایت می‌کند خبر دادن عدل واحد از اهل خبره، که از قول او ظنّ حاصل شود.

مسئله [۴] شناختن مجتهد باید به خبر عدلین از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره باشد.

مسئله [۵] هرگاه شخص با عدم قدرت از اعلم، تقلید غیر اعلم کرد، بعد از قدرت به اعلم، واجب است رجوع به اعلم.

مسئله [۶] عدول از حیّ به حیّ جائز نیست مگر به اعلم.

مسئله [۷] هرگاه دو مجتهد مساوی باشند در فقاهت، یا علم یا ظنّ یا احتمال به تفاوت ایشان به هم نرساند، بعد از فحص مخیّر است در تقلید هر یک، و اگر در این صورت علم یا مظنّه به اورعیّت یکی به هم رساند تقلید اورع احوط است بلکه خالی از قوّت نیست.

مسئله [۸] اگر یکی از دو مجتهد مساوی اوثق در فتوی باشد، اوثق مقدّم است و همچنین اعلم عادل مقدّم است بر اعدل عالم.

مسئله [۹] هرگاه شخص مقلّد در مسئلهٔ بقای بر تقلید میّت، تقلید مجتهد حیّ را کرد که بقا را جائز یا واجب می‌دانست، بعد از فوت این مجتهد باید در این مسئله نیز رجوع به مجتهد حیّ اعلم نماید.

مسئله [۱۰] رجوع به غیر اعلم در مسئله[ای] که اعلم فتوی نمی‌دهد واجب است هرگاه غیر اعلم فتوی داده باشد و احتیاط ممکن نباشد، و با امکان احتیاط مخیّر است در عمل به احتیاط و رجوع به غیر اعلم چنانچه گذشت.

مسئله [۱۱] مأذون نیست کسی مخالفت احوطهای مطلق بکند. بلی جائز است{۲} در آنها رجوع به سائر مجتهدین احیاء نماید با رعایت الاعلم فالا علم اگرچه عمل هم کرده باشد.

{۱}. جائز است عمل به احتیاط اگرچه مستلزم تکرار باشد علی الاقوی.[۱]

{۲} بلکه رجوع به غیر در آنها نکند مگر در صورتی که مسبوق به مثل تأمّل و اشکال باشد.

---

۱. عبارت «علی الاقوی» در حاشیهٔ مجمع ذکر نشده است.

مسئله [۱۲] ظاهر کلمات علما این است که تقلید اعلم واجب مطلق است نه مشروط، به این معنی که باید تحصیل اعلم کند و بفهمد که اعلم کیست.

مسئلة [۱۳] جاهل قاصر هرگاه عملی کند مثل نماز به قصد قربت و صحیح هم بداند و مطابق هم اتفاق افتاده باشد یعنی موافق رأی مجتهد حیّ که تکلیفش در آن زمان رجوع به اوست شده باشد، صحیح است، و الّا باطل است.

مسئله [۱۴] جاهل مقصّر عباداتش اگر مطابق با واقع باشد هرگاه فرض شود که قصد قربت کرده باشد صحیح است.[۱]

مسئله [۱۵] هرگاه در بین نماز مسئله[ای] روی داد به سبب جهل یا نسیان، و مردّد شد شخص مصلّی در صحّت و فساد نمازش، جایز نیست در آن حالت عمل کند به قول میّت[۲]، پس اگر عارف به احتیاط هست به احتیاط عمل کند و الّا نماز را طع کند یا تمکّن از سؤال[۳] و وسعت وقت، و الّا عمل به مظنّهٔ خود نماید، و اگر مظنّه ممکن نشود به احتمال عمل کند به قصد سؤال که[۴] اگر مخالف برآید و وقت باشد اعاده کند، و هرگاه بعد از وقت باشد قضا کند، پس بعد از نماز سؤال کند، اگر موافق برآمد عملش صحیح است، و الّا اعاده یا قضا کند.

مسئله [۱۶] اگر پیش از نماز ملتفت بود جهل یا نسیان خود را، و بدون عذر تحصیل مسئله نکرد و مشغول به نماز شد، نمازش باطل است به جهت تردّد و متزلزل بودن، حتّی در مسئلهٔ جهر و اخفات در صورت التفات به جهل در حکم جهر و اخفات که لازم است تحصیل آن، و تنبیه غافل و ارشاد جاهل نیز لازم است بر عالم، و اللّه العالم.

مسئله [۱۷] جائز نیست عمل کردن به قول مشهور مگر در وقتی که موافق با احتیاط باشد یا اینکه فتوای مجتهد بدست نیاید و احتیاط هم ممکن نباشد. در این صورت عمل به مشهور جایز است.

مسئله [۱۸] تقلید در مسائل ضروریه لازم نیست، و اگر کسی قوّهٔ کلّی[۵] تحصیل اجماع

---

۱. این مسئله فقط در صراط النجاة ذکر شده است.
۲. عبارت «جایز نیست در آن حالت عمل کند به قول میّت» در مجمع نیامده است.
۳. عبارت «با تمکّن از سؤال» در مجمع المسائل ذکر نشده است.
۴. صراط النجاة: به قصد سؤال و اگر مخالف برآید.
۵. صراط النجاة: و اگر کسی قوّهٔ تحصیل اجماع داشته باشد؛ مجمع المسائل: و اگر قوّه کلّی تحصیل اجماع داشته باشد.

داشته باشد بطوریکه علماء تحصیل می‌کنند در این مسئله نیز تقلید بر او لازم نیست، و در غیر ضروریّه که بر او مجهول است یا مسئله خلافی است و احتیاط ممکن نیست تقلید لازم است مطلقاً.

مسئله [۱۹] در مسائل تقلیدیه اخذ اجمالی کفایت نمی‌کند بلکه اخذ تفصیلی ضروری است در تحقّق تقلید.

مسئله [۲۰] تقلید غیر اعلم در مسئله[ای] که علم داری به موافقت او با اعلم جایز است، و در صورت عدم علم به مخالفت هم جایز است، مگر آنکه علم اجمالی داشته باشی به مخالفتشان در بسیاری از مسائل، پس در این صورت جواز تقلید غیر اعلم مشروط است به فحص، تا علم به مخالفت ایشان حاصل شود.{۳}

مسئله [۲۱] اگر دو مجتهد مسلّم الاجتهاد باشند [و] شخص یکی را اعلم دانست و تقلید کرد و جمعی دیگر ادعای اجتهاد کنند و اجتهادشان محلّ شکّ باشد، فحص و تشخیص اجتهاد ایشان لازم نیست، بلکه معیّن است همان تقلید اعلم.[۱]

مسئله [۲۲] هرگاه عارض شود مجتهد را جنون یا فسق یا موت، یا عدول کند از مسئله، و مقلّد عالم نشود به همان فتوی عمل کند، عملش صحیح است، و احوط{۴} الحاق آن است به جاهل قاصر در اعاده و قضاء[۲] در صورت مخالفت آن با واقع.

مسئله [۲۳] نیّت تقلید شرط صحّت عمل نیست.[۳]

مسئله [۲۴] هرگاه شخص شکّ کند بعد از عمل که تقلید داشته‌ام یا نه، عملش صحیح است، و اگر قبل از عمل باشد تقلید کند، و اگر در بین عمل مربوطی باشد مثل نماز اقوی اعادهٔ آن است با تقلید.

مسئله [۲۵] هرگاه مجتهد در مسئله[ای] از رأی سابقش برگردد و مقلّد بفهمد عمل گذشتهٔ

{۳} بلکه از اطراف علم اجمالی بیرون رود. [مجمع]

{۴} این احتیاط ترک نشود*. میرزا [محمدحسن حسینی شیرازی قدّس سرّه]

* مراعات این احتیاط لازم نیست.

---

۱. مجمع: بلکه معین است تقلید همان اعلم.

۲. صراط: به جاهل قاصر یعنی اعاده است در صورت مخالفت آن با واقع

۳. این مسئله در مجمع نیامده است.

مقلّدینش صحیح است و واجب است بر ایشان عدول، اما احکام گذشتهٔ ایشان مثل طهارت و نجاست و حلیّت بر هم می‌خورد، اما در مثل عقود و ایقاعات خلاف و اشکال است(۵) و همچنین است حکم خود مجتهد.

مسئله [۲۶] عامی در احکام فرعیه به عقل خود عمل نمی‌تواند کرد، بلکه اخذ از مجتهد جامع‌الشرائط اعلم کند.

مسئله [۲۷] هرگاه شخص ـ با قدرتِ بر تقلید مجتهد حیّ ـ باقی باشد به تقلید میّت بدون تقلید مجتهد حیِّ اعلم، و عبادت کند، عبادت او باطل است.

مسئله [۲۸] اگر کسی تقلید کرد غیر اعلم را با علم به مطابق بودن با اعلم یا عدم علم به مخالف[1] بودن ایشان، بعد معلوم شد مخالف بودنشان، واجب است عدول به اعلم، و احوط اعادهٔ عمل گذشته است.

مسئله [۲۹] اگر کسی تقلید کرد اعلم را در رجوع به غیر اعلم، جایز است تقلید او که تقلید اعلم است.

مسئله [۳۰] نایب و قیّم مجتهد که ولایت طفل یا وقف و غیره دارد به موت و جنون و فسق مجتهدش معزول می‌شود.

مسئله [۳۱] اگر شخص تقلید کرد کسی را که اخذ به کتاب مجتهد[2] را تقلید می‌دانست، بعد از وفاتش مجتهد حیّ اعلم تقلید میّت را جایز می‌داند و او اخذ کند کتاب مجتهد حیّ را به جهت تقلید ضرر ندارد، اگرچه این مجتهد اخذ کتاب را تقلید نداند، پس این در حقیقت تقلید حیّ است، و واجب نیست که مقلّد نداند مذهب مجتهدش را در معنی تقلید، مگر بقاء بر تقلید که باید مذهب حیّ اعلم را بداند.

مسئله [۳۲] هرگاه شخص تقلید کرد اعلم را، و حکم مسئله را بعد فراموش کرد و تقلید دیگری کرد به اعتقاد موافقت با[3] مجتهد خویش و حال آنکه خلاف حکم[4] مجتهدش بود، بعد که فهمید لازم است عدول به مجتهد اوّل، و عملش آنچه گذشته صحیح است.[5]

---

(۵) اظهر آن است که حال عقود و ایقاعات حال طهارت و نجاست است.

---

۱. صراط و مجمع: مخالفت
۲. صراط: اخذ به کتاب را تقلید می‌دانست.
۳. صراط: به اعتقاد مجتهد خودش
۴. صراط: و حال آنکه خلاف مجتهدش بود
۵. صراط: و عملش صحیح است آنچه گذشته.

مسئله [۳۳] هرگاه شخص خرید چیزی را به آن قسم که مجتهدش صحیح می‌دانست و از[۱] فروشنده باطل می‌دانست، از برای مشتری عیب ندارد، و از برای فروشنده باطل است.

مسئله [۳۴] اگر مختلف باشد تقلید وکیل یا اجتهادش با موکّل یا علم به آن، باید وکیل موافق تکلیف موکلّش[۲] عمل کند{۶}، و اگر جاهل باشد بحال موکلّش، بحال خودش عمل کند، و واجب نیست استفسار از[۳] حال موکلّش، بخلاف وصیّ که عمل می‌کند به تقلید یا اجتهاد خودش مطلقاً.

مسئله [۳۵] اگر شخص تقلید کند شخص معیّنی را به خیال آنکه زید است بعد معلوم شود که عمرو است، ضرر ندارد.

مسئله [۳۶] جایز است تقلید دو مجتهد با مساوی بودن ایشان به شرط اینکه[۴] در مسئله[ای] که تقلید کرد عدول نکند به دیگری. پس[۵] اگر مثلاً یکی چهار فرسخ را سفر نداند و روزهٔ مستحبّی را در سفرِ حرام بداند و یکی چهار فرسخ را سفر بداند و روزهٔ مستحبّی را در سفر جایز بداند و شخص چهار فرسخ برود و[۶] روزهٔ مستحبی بگیرد ضرر ندارد و در این صورت تقلید هر دو مجتهد شده است.

مسئله [۳۷] طریقهٔ اخذ مسائل سه قسم است: اوّل، از مجتهد شنیدن؛ دوّم، از عدلین یا از عدل واحد که راوی باشد از قول مجتهد؛ سیّم، اخذ از کتاب فتوای مجتهد به شرط آنکه سالم و مأمون باشد از غلط یقیناً یا به حسب ظنّ قوی[۷] علی الاقوی، و اگر دو عادل برخلاف یکدیگر خبر بدهند فتوای مجتهد را، اولیٰ توقّف و عمل کردن به احتیاط است.{۷}

{۶} بعید نیست که وکیل نتواند[۸] عمل نماید به آنچه خودش صحیح می‌داند، در صورتیکه وکیل باشد در اصل معامله، نه مجرّد سبب.[۹]

{۷} در صورت عدم علم به تاریخ[۱۰] قول احدهما، و الّا عمل به آن باکی ندارد.

---

۱. مجمع: و فروشنده باطل می‌دانست
۲. صراط: موکّل
۳. مجمع: استفسار به حال موکلّش.
۴. مجمع: ایشان، ولی در مسئله[ای]
۵. صراط: و شخص روزهٔ مستحبّی بگیرد
۶. صراط: ندارد. در این صورت تقلید دو مجتهد شده است.
۷. صراط: به حسب ظنّ علی الاقوی
۸. صراط: بعید نیست که وکیل بتواند عمل کند.
۹. عبارت «نه مجرد سبب» در صراط نیست.
۱۰. صراط: علم به تأخیر قول احدهما.

مسئله [۳۸] بدانکه عدالت ملکه است نه حسن ظاهر، بلکه حسن ظاهر کاشف نوعی[۱] است ملکه را به شرط حصول ظنّ به ملکه.

مسئله [۳۹] هرگاه خلاف واقع شود میان کتاب و شنیدن از مجتهد، شنیدن را مقدّم بدارند، و امّا در تعارض ناقل با کتاب، ناقل را مقدّم بدارند. و اگر از مجتهد مختلف بشنوی یا کتابش را مختلف ببینی عمل به مؤخّرشان. بلی در فهمیدن از کتاب به مظنّه کفایت می‌توان کرد و شنیدن هم‌چنین است، اکتفا می‌توان کرد به مظنّه.[۲]

مسئله [۴۰] هرگاه شخص دستش به مجتهد و یا کتابش و یا ناقل عادل نرسد اصلاً، واجب است به احتیاط عمل کند، اگر موجب عسر و حرج نشود؛ و اگر تقصیر نماید در عمل کردن به احتیاط، لازم است بر او اعاده یا قضا، و اگر ممکن نباشد احتیاط، واجب است هجرت از آن محلّ[۳] اگر عسر و حرج نباشد، و الّا اخذ به قول مشهور اصحاب می‌کند ثم الاشهر فالاشهر؛ بلی باید رجوع کند به موثّق خبیر به موارد شهرت بدون مسامحه، و اگر متعذّر باشد از جمیع آنها رجوع کند به اوثق اموات در فتوی، و الّا رجوع کند[۴] به مظنون خود، و اگر ظنّ ندارد به احتمال عمل کند و تکلیف ساقط نمی‌شود در هیچیک از احوال مزبوره.

مسئله [۴۱] به فتوای علما، چه حیّ و چه میّت که موافق احتیاط یا ضروری یا اجماعی شیعه باشد عمل کند ضرر ندارد اگرچه قدرت به اعلم هم داشته باشد.

مسئله [۴۲] هرگاه مقلّد تفاصیل مسائل[۵] مجتهدش را احاطه ندارد، اما قطع دارد به اینکه عملی که می‌کند اجزاء و شرائط آن محقّق و موجود، و منافیات آن مفقود است، اقوی صحّت آن است، اگرچه احوط اعادهٔ آن است.

مسئله [۴۳] [اگر] شخص بی‌تقلید به قصد قربت عمل کرد و تقلید را نمی‌دانست و عملش بی‌عیب اتفاق افتاد، صحیح است.

مسئله [۴۴] بدانکه اعتبار اعلمیّت در وقتی است که مجتهد استنباط می‌کند، نه در وقتی که فتوی می‌دهد.[۶]

(۱۳۶) مسئله [۴۵] [اگر] شخص قول مجتهد را به دیگران گفت، بعد خلافش ظاهر شد از

---

۱. صراط: کاشف است ملکه را
۲. مجمع: اکتفا می‌توان کرد به مظنّه، کفایت می‌توان کرد.
۳. مجمع: و اگر عسر و حرج نباشد.
۴. صراط، والّا عمل کند به مظنون خود
۵. مجمع: به تفاصیل مسئله مجتهدش را
۶. مسائل تقلید در صراط النجاة در اینجا به پایان می‌رسد.

مجتهدش، بر او لازم نیست که اعلام کند آنها را، و امّا اگر اشتباه فهمید و گفت و بعد دسترسش باشد به رسانیدن به آنها باید برساند، و اگر دسترس نیست عیب ندارد.

مسئله [۴۶] هرگاه غافل از وجوب تقلیدِ اعلم به اذن غیر اعلم باقی بماند به تقلید میّت و عمل کرد، اگر عبادتش مطابق قول اعلم شده باشد صحیح است.

مسئله [۴۷] [اگر] شخص بعض مسائل را تقلید کرد و بعض دیگر را تقلید نکرد [و] چند سال عبادت کرد، بعد که ملتفت شد نمی‌داند نماز و عبادت گذشته چه قسم شده صحیح است گذشته‌اش، مگر آنچه را که بفهمد که مخالف رأی مجتهدش شده اعاده یا قضا کند.

مسئله [۴۸] [اگر] شخص شنید قول مجتهدش از عادلی و عمل کرد مثل آنکه کف پای نجس را از زمینِ گل[1] مطهّر آن است، بعد خلافش ظاهر شد، اگر وقت هست نمازش را اعاده کند و اگر وقت گذشت ضرر ندارد.

مسئله [۴۹] مدّعیِ اختیار دارد که مدّعیٰ علیه را به نزد هر مجتهدی ببرد مگر آنکه اعلمی در دسترس باشد، آن وقت معیّن است نزد اعلم رفتن ایشان.

مسئله [۵۰] [اگر] احتیاط مطلق را شخص ترک کند، ذمّه‌اش بری نیست؛ چرا که عامی باید یا تقلید کند یا به احتیاط عمل کند، چنانچه مجتهد باید یا به اجتهاد عمل کند یا به احتیاط.

مسئله [۵۱] کسی که وکیل باشد از جانب مجتهد که سال میّتی که وارث معلومی ندارد بدهد به فقیر، به این قصد بدهد که اگر مال امام است ثوابش از برای امام باشد، و اگر وارث دارد مجهولند و دست به ایشان نمی‌رسد ثوابش از برای وارثش باشد.

مسئله [۵۲] هرگاه مجتهدی بی‌بیّنه به علم خود حکم کند، مجتهد دیگر بعض آن حکم را نمی‌تواند بکند.

مسئله [۵۳] چند مجتهد هرگاه نمی‌توانی تمییز بدهی اعلمیّت ایشان را، تقلید هر یک را کنی مختاری.

مسئله [۵۴] تقلید مجتهد اخباری یا اصولی کردن [که] عوام درست تمییز نمی‌توانند بدهند، هر یک را که اعلم بدانند به قول اهل خبره، تقلید او کنند ضرر ندارد.

مسئله [۵۵] در مستحبّات در چیزهایی که خلافی ندارد در اصل مستحبّ بودن، تقلید هر مجتهدی چه حیّ باشد و چه میّت می‌توان کرد.

---

۱. مجمع: زمین کل مطّهر آن است

مسئله [۵۶] «اقتضاء امر به شیء نهی از ضدّ» محلّ احتیاط است، مثل آنکه با قدرت بر ازالهٔ نجاست از مسجد نماز کند با وسعت وقت.

* * *

(۱۳۷) سؤال [۱] شخصی که جایز التقلید است شرائط او را بیان فرمائید.

جواب: در آن چند شرط معتبر است: اوّل، بالغ باشد، دویّم، آنکه عاقل باشد. سیّم، آنکه ایمان داشته باشد، به این معنی که اثنی عشری باشد، پس اگر کافر باشد یا بعض ائمّه را امام بداند[۱] و معتقد بعض دیگر نباشد تقلید او جایز نیست. چهارم، آنکه عادل باشد، پس تقلید فاسق جائز نیست، اگرچه از قول او علم حاصل شود به[۲] صدق او در اخبار از رأی خود. پنجم، آنکه ولدالزنا نبوده باشد. ششم، اینکه حفظ او از متعارف مردم کمتر نباشد. هفتم، مجتهد باشد، پس جایز نیست تقلید کسی که قوّه اجتهاد نداشته باشد، چه جاهل باشد به حکم شرعی، چه عالم باشد. هشتم، آنکه حیّ بوده باشد، پس تقلید میّت جایز نیست.

سؤال [۲] اگر دستش به اعلم نرسد تکلیفش چیست؟

جواب: تقلید غیر اعلم کند با رعایت الاعلم فالاعلم.

سؤال [۳] معنی الاعلم فالاعلم چیست؟

جواب: یعنی هرگاه پنج مجتهد یا ده مجتهد یا بیشتر یا کمتر که هستند هرکدام از آنها که علمش[۳] بیشتر باشد از او[۴] تقلید کند.

سؤال [۴] احتیاط مطلق را که رجوع به غیر در آن جایز {۸} و مخالفت غیرجایز به چه بشناسیم و احتیاط مستحب که مخالفت بدون رجوع در آن جایز است کدام است؟

جواب: اگر مسبوق به فتوای به خلاف احتیاط است از خود اظهر احقر[۵]، یا مقترن به قرینه است مثل اولی و نحو آن احتیاط مستحب است، و الّا مطلق است.

سؤال [۵] هرگاه کسی شکیّات و سهویّات و ظنیّات و منافیات و سجده سهو نماز را نداند و هیچکدام در نمازش اتفاق نیفتد آیا نماز چنین کسی صحیح است یا نه؟

{۸} تفصیل در این مقام گذشت.[۶]

---

۱. در اصل: یا بعض ائمه و امام را بداند ۲. در اصل: شود و به صدق او ۳. در اصل: عملش
۴. در اصل: باشد بان تقلید کند ۵. کذا فی‌الاصل ۶. رجوع کنید به مسئلهٔ ۱۱.

جواب: نمازش صحیح است، اما واجب است یاد گرفتن آنها، و اگر عمداً ترک کند فاسق است.[1]

* * *

(۱۳۸) سؤال [۱] [اگر] بعضی از مسائل را تقلید از مجتهدی نمایند، و بعضی را از مجتهد دیگر چه صورت دارد؟

جواب: با تساوی هر دو مجتهد ضرر ندارد.

سؤال [۲] شخصی قوّهٔ استنباط بعضی مسائل را دارد دون بعضی، آیا می‌تواند در آنچه استنباط می‌نماید عمل به رأی خود نماید یا نه؟

جواب: اگر به قسمی استنباط می‌کند می‌تواند، بلکه تقلید در آنها مشکل است.

سؤال [۳] مجتهد چه مطلق چه متجزّی که قوّهٔ استنباط همهٔ مسائل یا بعضی را دارند ولی اسباب استنباط از برای او ممکن نیست آیا می‌تواند تقلید غیر نماید؟ لازم است احتیاط یا نه؟

جواب: لزوم احتیاط معلوم نیست.[2]

[۲] علائم دخول ماه رمضان[3]

(۱۳۹) بحث چهارم [از احکام روزه] در علامت دخول ماه رمضان، و در آن چند چیز است:

اوّل: دیدن هلال. پس هر که دید ماه را واجب می‌شود بر آن روزه، هرگاه یقین داشته باشد به دیدن، هرچند دیگری ندیده باشد.

دویّم: گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان، که در آن صورت واجب می‌شود روزی، هرچند هلال رمضان دیده نشود و هم چنین هلال شوّال معلوم می‌شود به گذشتن سی روز از هلال شهر رمضان.

---

۱. این سؤال و جواب قبل از سؤال و جواب ۴ در اصل درج شده، و در ابتدای آن در حاشیه قید «از اینجا» و در انتهای آن قید «تا اینجا» تذکر داده شده است.

۲. سه سؤال اوّل از «کتاب سؤال و جواب حضرت آیت الله فی‌الانام آخوند ملا محمد کاظم الخراسانی مدّظلّه» مندرج در صفحهٔ ۴۲۴ مجمع الرسائل، چاپ سنگی، ۱۳۲۹. این کتاب مشتمل بر ۵۷ سؤال و جواب در زمینهٔ تقلید، طهارت، نماز، خمس، نکاح، لقطه، وصیّت و شرط ضمن عقد است که به ذکر مسائل مرتبط با تقلید آن اکتفا شد.

۳. مجمع الرسائل / ۲۸۳.

سیّم: شهادت عدلین، هرگاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند به دیدن، و موقوف نیست قبول آن به حکم حاکم شرع، بلکه مقبول است شهادت ایشان هرچند حاکم شرع ردّ نماید شهادت ایشان را، به جهت عدم معرفت بر حال ایشان، یا به سبب اشتباه در امر ایشان.

چهارم: شیاع است به اینکه جمعی بگویند ماه را دیدیم، و ثابت می‌شود به آن هلال، با حصول علم، بلکه با حصول مظّنهٔ متاخم به علم.

[۳] مسائل خمس[۱]

(۱۴۰) کتاب الخمس و در آن دو باب است.

باب اوّل: در آنچه خمس به آن تعلق می‌گیرد و در شرائط آن، و در آن دو فصل است:

فصل اوّل: بدانکه چیزهایی که خمس در آنها واجب است هفت چیز است:

اوّل: مالی است که از کفّار حربی در جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه، از جمله منقولات باشد یا نه، اینها در وقتی است که جنگ به اذن امام علیه السّلام باشد، و اگر چنین نباشد و در زمان غیبت یا از برای مجرّد غارت باشد{۹} نیز مثل سابق است، و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام علیه السّلام و جنگ از برای دعوت به اسلام باشد، ظاهر آن است که مال مخصوص امام است و همچنین در احوال کفّار حربی که به دزدی یا حیله از تصرّف ایشان بیرون بیاورند واجب است بیرون کردن خمس آن{۱۰} و تتّمهٔ آن در حکم منافع مکاسب است. [...]

(۱۴۱) باب دویّم: در کیفیّت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس و نحو آن است، و در آن سه فصل است: فصل اوّل: در قسمت خمس، و آن به شش قسم منقسم می‌شود:

{۹} در صورت غارت، اظهر اختصاص به امام است و در صورت جنگ با عدم تمکّن از اذن مثل زمان غیبت، ظاهر همان است که در متن است.

{۱۰} علی الاحوط* (محمّد کاظم طباطبایی یزدی)

* اگرچه اظهر آن است که مجموع آن در حکم منافع مکاسب است.

---

۱. نخبه، محمد ابراهیم کلباسی اصفهانی، با حواشی ملامحمّد کاظم خراسانی، چاپ سنگی / ۱۰۸ـ۱۰۳؛ مجمع الرسائل / ۳۲۱ـ۳۱۳.

سه سهم آن از امام(ع) و آن در این عصر متعلّق به حضرت صاحب الامر(ع) است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن‌السبیل است.[1]

شرط است در صحّت خمس نیّت به نحوی که در زکات گذشت از مالک یا وصّی یا وکیل او، مگر در آنچه ذمّی می‌دهد از زمینی که از مسلم خریده است، و باقی احکام نیّت به نحوی است که در زکات گذشت، و لازم است تعیین اگر متعدّد باشند در ذمّهٔ او از سهم امام علیه السلام و غیر امام، و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست، و اگر خمس را تعیین نمود و به قبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیّت نموده بود به غیر آن. و شرط است در اصناف غیر از امام علیه السلام اینکه اثنی عشری باشند و اما عدالت شرط نیست و همچنین شرط است که از اولاد هاشم که جدّ پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله) باشند هرچند از اولاد علی بن ابی‌طالب علیه السلام نباشند، و کفایت نمی‌کند از اولاد برادر هاشم بودن، و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر و نه از انتساب زنا، و ولد شبهه را خمس می‌توان داد. و شرط است در یتیم فقر، و در ابن السبیل در بلدی که خمس می‌گیرد نه در غیر آن بلد، هم چنانکه در زکات گذشت، و قسمت در سه سهم غیرامام واجب نیست، لکن احوط است، و جایز نیست زیاده از مؤونهٔ سال به فقرا و سادات و ایتام ایشان دادن، چنانچه جایز نیست به ابن سبیل از ایشان زاید از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است.

و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام(ع) و حال غیبت، و نه در میان سهم امام علیه السلام و غیر امام، و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را به ارباب آن، و امّا سهم امام علیه السلام اختیار آن با مجتهد عادل است، و مصرف آن تتّمه اخراجات سادات است. و اگر ممکن نباشد رسانیدن به مجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد، جایز است که خود یا عدول مؤمنین از بابت مذکور به سادات بدهند. [...]

فصل سیّم[2]: در بیان خمس است. و خمس عبارت از پنج یک مال که باید داد نصف آن به مجتهد جامع‌الشرائط، یا [به] وکیل او باید برسد، یا به اذن او باید داد، و نصف دیگر آن را به فقرا و ایتام و ابن السبیل سادات که از طرف پدری یا از طرف پدری و مادری سیّد باشند، نه از طرف مادری تنها، چنانکه گذشت مفصّلاً.

---

۱. نخبه: است فصل دوّم شرط است در صحّت خمس نیّت

۲. از اینجا تا آخر مطلب: مجمع الرسائل / ۳۲۸ـ۳۲۱

(۱۴۲) مسئلة[1] [۱] مجهول المالک و لقطه که مأیوس از مالکش شدی بی‌اذن مجهتد به فقرا می‌توان داد مثل ردّ مظالم، اما احتیاطاً به اذن مجتهد باشد جمیعاً.

مسئله [۲] هرگاه خمس مال را بر ذمّه گیرد و تصرّف در مال کند مرخّص نیست مگر به اذن مجتهد.

مسئله [۳] هرگاه شخص سهم امام را از خمس بی‌اذن مجتهد به سادات داد، دوباره بدهد به مجتهد یا به اذن مجتهدی علی الاحوط الاشهر.

مسئله [۴] هرگاه شخص خمس بر ذمّه‌اش بود نداد فقیر شد بدستش که می‌آید به اولاد خود که سیّد و فقیر باشند بدهد ضرر ندارد و احتیاطاً{۱۱} به اذن مجتهد باشد.

مسئله [۵] شخص طلبی از مجتهد داشته باشد اذن نمی‌فرمایند که سهم امام او حساب کند.

مسئله [۶] سیّد یقین دارد که خمس بر ذمّه فلانی هست و نمی‌دهد، نمی‌تواند از مالش بردارد، و همچنین ردّ مظالم و زکات هم، مگر به اذن مجتهد.

مسئله [۷] خمس سهم امام به قدر قوت سال سیّد به سیّد می‌تواند داد به شرط اذن مجتهد یا وکیل و اگر دسترس باشد.

مسئله [۸] شخص فقیر اگر زکات جنسش را قرآن یا کتاب بخرد و وقف کند به اذن حاکم شرع و به طفلش بدهد که بخواند ضرر ندارد، امّا نمی‌تواند به قرض خودش بدهد زکات را.

سؤال [۹] در بلدی سادات فقیر بسیارند و سهم سادات کفایت مخارج ایشان نمی‌کند و در بین راه هم احتمال بلکه ظنّ تلف است. سهم امام را بخارج بلد بردن جایز است یا به اذن وکیل مجتهد به سادات همان بلد باید داد و بر فرض عدم وجود وکیل چه باید کرد؟

جواب: موکول است به نظر مجتهد، چه بسا در بلد دیگر سادات مضطّرند به آن قسمی که اهمّ است به آنها رساندن.

{۱۱} در مقدار نفقهٔ لازمه بر آن بر تقدیر غنایش.

---

۱. از میان مسائل متعدد خمس تنها مسائل مرتبط با اذن مجتهد انتخاب شده‌اند.

اهمّ لوایح و تلگرافها

مکتوبات سنهٔ ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳

۱. حمایت از شرکت اسلامیّه و توصیهٔ مصرف مصنوعات وطنی به شاه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۱۴۳) چه بسیار شایسته است که اعلیحضرت شاهنشاه[1] اسلامیان پناه (خلّد الله ملکه) بذل مراحم ملوکانه در تمشیت این شرکت اسلامیّه[2] که خشنودی حضرت امام عصر (ارواح العالمین له الفداء) و ترویج ملّت بیضاء و تقویت دولت عظمی و اسباب آسایش عموم عباد و

---

۱. مظفّرالدین شاه قاجار (سلطنت ۱۳۱۳ـ۱۳۲۴)

۲. شرکت اسلامیه به ریاست حاجی محمّد حسین تاجر کازرانی و هیأت امنایی حاجی میرزا محمّد مشکی، حاجی محمّد جعفر، حاجی میرزا اسدالله نقشینه، حاجی محمّد کاظم مثقالی از تجار اصفهان در ۱۷ ربیع‌الاوّل ۱۳۱۷ در اصفهان آغاز به کار کرد. حاج محمد حسین امین‌الضرب ریاست شعبه طهران شرکت را به عهده داشت. برخی مواد نظام‌نامهٔ شرکت اسلامیه:

فصل بیست‌ویکم: «این شرکت بکلّی از دادوستد متاع خارجه ممنوع است. فقط همّ خود را صرف ترّقی متاع داخله و آوردن چرخ و اسباب و کارخانجات مفیده خواهد نمود، و حمل متاع داخله به خارجه برحسب اقتضاء و به موقع خود درکشیدن راه شوسه و آهن اقدام خواهد کرد.»

فصل بیست‌وچهارم: «تمام اجزاء از رئیس و مرئوس و امنای شرکت حسب الشرط مجبورند لباس خود را از منسوجات شرکت و متاع داخله مصرف رسانند (تکلیف شرکاء محترمه)»

فصل بیست‌وپنجم: «هرکس از رعایای ایران چه ساکن خارج و چه ساکن داخله بخواهند شرکت نمایند و از سهام خریداری کنند، بواسطهٔ پست به رئیس اصفهان یا رئیس طهران اطلاع داده به مقصود نایل خواهد شد.»

(رجوع کنید به حبل‌المتین، کلکته، سال هفتم؛ و ثریا، قاهره، سال دوّم، سال ۱۳۱۷)

ترقیّات عامّه قاطبین بلاد محروسهٔ ایران است، خواهند فرمود. خود آن وجود اقدس بشخصه الشخیص عزّ نصره در لبس البسه مصنوعهٔ اسلامیّه مقدّم و به صدور امر ملوکانه در مساعدت این مطلب مهمّ وزراء عظام و اولیاء فخام دولت ابد مدّت را مفتخر فرمایند، و بر عموم رعایا و قاطبهٔ مسلمین لازم و محتم بمقتضای «الناس علی دین ملوکهم» تأسّی و متابعت نمایند، و خلع لباس ذلّت را از خود به لبس لباس عزّت البسهٔ اسلامیّه صاحب شرع را خشنود دارند.

کهن جامهٔ خویش پیراستن　　به از جامهٔ عاریت خواستن[1]

الحقیر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

---

۱. گلستان سعدی، خاتمة الکتاب /۱۹۱.

۲. ثریا، قاهره، سال دوّم، شمارهٔ ۱۳، ۱۰ شوال ۱۳۱۷، صفحهٔ ۱ و ۲. در همین شماره تعلیقات زیر نیز درج شده است:

بسم الله الرحمن الرحیم: «تعاونوا علی البرّ و التقوی» «فان الله مع الذین اتّقوا و الذین هم محسنون» فعلی هذا بسیار شایسته است که عموم رؤسای ملّت و دولت در ترویج این شرکت خیریّهٔ اسلامیه بذل جهد نمایند، البته بسیار کار بموقع است.　　الراجی عفو ربّه الجلیل نجل المرحوم میرزا خلیل قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحیم، الحمد الله علی ما انعم و له الشکر بما الهم و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله و سلم؛ آثار و فوائد و منافع و عواید این انتظام کمال وضوح دارد. حسن این نظم از بیان مستغنی است. بسی شایسته و مناسب و به موقع و محلّ است که عموم مؤمنین و کافّهٔ متدینیّن از هر صنف و هر نوع هر یک به قدر مقدور و به وجه میسور در تشیید اساس و ترویج این امر مهمّ اهتمام تمام و بذل جهد و صرف همّت نمایند و مهما امکن از البسه و اقمشه خارجه متحرّز باشند، بلکه سزاوار این است که در سائر جهات حرکات و سکنات و کیفیات لباس و طعام و شراب و گفتار و کردار از وضع و طرز کفّار، خود را برحذر و برکنار دارند. قال الصادق (صلوات الله علیه): «اوحی الله تعالی الی نبیّ من انبیائه، قل للمؤمنین: لاتلبسوا لباس اعدائی و لا تطعموا مطاعم اعدائی و لا تسلکوا مسالک اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی». «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم»　　حررّه الاحقر محمّد کاظم الطباطبایی [الیزدی]

بسم الله الرّحمن الرّحیم. امری که مصالح دینیه و دنیویّه و رفاهت حال عموم مسلمین و آبادی ممالک محروسهٔ ایران و زیادتی آبروی ملّت اسلامیه و ترّقی دولت قاهرهٔ علیّه در آن باشد بهتر از این شرکت نافعهٔ اسلامیه به نظر نمی‌آید. معلوم است تکلیف متمکنیّن در ترویج این مقصد و تشویق اهل این مطلب و امداد آنها به مال و جان زیاده از دیگران است، سیّما اعلیحضرت اقدس ذات شاهنشاهانه ابدّ الله تعالی ملکه و سلطانه که منظور نظر مبارک ایشان دائماً آسایش رعیت و آبادی مملکت است، البته اقدام تام و اصدار احکام در انجام این امور عظام و اکرام و انعام در حقّ متصدّئین آنها بلکه تلبّس نفس نفیسشان به این البسه که شرکت تشویقات است خواهند فرمود، زیرا که «الناس علی دین ملوکهم» و السلام علی اخواننا المؤمنین

من الاحقر الجانی محمّد الغروی الشربیانی

علاوه بر چهار تعلیقهٔ فوق، تعلیقات ملامحمّد حسن المامقانی، میرزا فتح الله الشیرازی الاصفهانی المدعوّ

←

۲. عدم جواز استطراق از راه جبل در سفر حجّ

(۱۴۴) حجّت الاسلاما (ادام الله تعالی ظلّکم العالی)

با آنچه خاطر مبارک مسبوق شد و جماعتی حجّاج به عرض رسانیدند که حاصل آن سلب امنیت از مال و عرض و جان در استطراق از راه جبل است ذهاباً و ایاباً، آیا بعد از این جائز است که در رفتن به مکّهٔ معظّمه یا مراجعت از آن از طریق جبل بوده باشد؟ و بالفرض اگر منحصر شود طریق به این راه، آیا استطاعت طریقی حاصل است و اداء مناسک حجّ واجب خواهد بود یا نه؟ مستدعی است آنچه حکم الله است بر وجه اختصار مرقوم فرمائید تا عموم مسلمین تکلیف خود را بدانند. ادام الله تعالی ظلکم العالی علی رؤس الاعالی و الادانی.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قال الله تبارک و تعالی: «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»[1] پس چگونه می‌شود که جایز باشد؟ با اینکه از هیچ جهت امنیت ندارد، البته بر تقدیر انحصار طریق به این راه استطاعت نیست و تکلیف به حج ساقط خواهد بود. حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

۳. اعتراض به غفلت شاه و ولیعهد، بی‌کفایتی و فساد وزرا و نابسامانی امور

(۱۴۵) به توسط جناب مستطاب اجلّ اکرم آقای حکیم الملک دام اقباله، به شرف عرض

→

بشریعتمدار، میرزا محمد حسین نوری در همین شماره درج شده است. در شمارهٔ ۱۴ (۱۷ شوال ۱۳۱۷) نیز تعلیقات اسماعیل بن صدرالدین الموسوی، شیخ محمّد طه نجف و تعلیقه زیر آمده است:

بسم الله الرحمن الرحیم. اوّلاً تورّع از شبهات از مستحسنات عقلیّه و شرعیّه است. ثانیاً ترویج و همراهی و همدستی و یکجهتی نمودن در رواج این شرکت اسلامیه هر دو مقصد حاصل است. خداوند عالم تأیید و مدد و یاری نماید کسانی که به قدرت مالی و لسانی ترویج این شرکت اسلامیه (ادامها ربّ البریّه) می‌نمایند.

حرّره الاحقر عبدالله الجیلانی المازندرانی

چند ماه بعد سیّد جمال واعظ اصفهانی کتاب «لباس التقوی» را در همین زمینه در شیراز نگاشته منتشر می‌کند.

۱. البقره / ۱۹۵

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۰، شمارهٔ ۳۹، ۲۴ جمادی الاوّل ۱۳۲۱، صفحهٔ ۱۱. در همین شماره پاسخهای دیگر مراجع وقت به استفتای فوق درج شده است. شیخ فضل الله نوری مجموعهٔ این پاسخها را با مقدمه خود در شعبان ۱۳۲۰ در تهران منتشر کرده است. چاپ سنگی، ۳۱ صفحه (رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامهٔ شیخ شهید فضل الله نوری ۱/۵۴ـ۲۵)

عاکفان حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان (خلّد الله ملکه) می‌رساند:

وظیفهٔ داعیان حسب تکلیف شرعی دولت خواهی و دعاگویی است، این ایّام اشتهار و استماع تازه‌ای شنیده‌ایم و تظلّمات فوق العادهٔ عموم ایرانیان که غالب آن‌ها مشهود و محسوس است باعث اختلال عوالم دعاگویی شده، لهذا محض اعلاء مقام سلطنت و حفظ حقوق بیچاره رعیت که ودیعهٔ پروردگارند و سپرده به سلطان اسلام، چندی قبل عریضه‌ای تقدیم داشته[1] از جوابی که برحسب امر اقدس همایونی مرحمت شده و امور محسوسهٔ مفروضه را بی اصل شمرده، و نسبت به القای مغرضین داده بودند، معلوم شد که غالب امور در حضور اعلیحضرت به اغفال و اشتباه می‌گذرد، و بعضی وزراء به واقعیت در مقام حفظ شئون دولت و انتظام سطلنت نیستند، دلیل بر اینکه بعض دول هستند از حیث جمعیّت وسعهٔ مملکت کمتر و کوچکتر از ایران، ولی بواسطهٔ کفایت وزراء دولت خواه در مقابل دول عظام با کمال استقلال و قوّت حفظ حقوق و شئون خود را می‌نمایند.

امّا دولت علیّه از بدو جلوس میمنت مأنوس، با وجود صفا و عقیدت و بذل توجّهات کاملهٔ ملوکانه و همّت رفیعهٔ شاهانه در اصلاح و نظم امور دین و دولت یوماً فیوماً آثار ضعف و انکسار در اساس دولت و ارکان ملّت در تزاید است، و جهت ندارد مگر اینکه بعضی اولیاء دولت چشم از حقوق و نمک دولت پوشیده به جلب منافع و تحصیل مقاصد شخصیهٔ خود پرداخته‌اند. دور نیست پاره‌ای مکنونات دیگر هم داشته باشند.

خسارت عمل مسکوکات یک طرف، که ثروت ایرانیان را فانی کرد، در عوض اینکه اصلاح نمایند، سکّه دولت که به حکم مهر سلطنت است به دست اجنبی دادند، و مفاسد آن قریباً ظاهر خواهد شد. جمع و خرج مالیات روزبروز در اغتشاش چهار فقره قرض مشئوم با خرج غیر معلوم، کار دولت و ملّت را تمام کرد، دانسته نشد به کجا رفت. نه به مصرف عسکریه و استحکام سرحدّی رسید، و نه سدّ اهواز را بست، و نه اصلاح حال مملکت شد، و نه رفع حاجت دولت را نمود، بلکه دولت همه روزه محتاج به استقراض است، و در اداء آن مجبور به تحمیلات شاقّه، و اضافهٔ گمرکات فوق‌العاده و تسلیط کفّار بر مسلمین در تحصیل و استیفای آن، و اسباب پریشانی رعیت بیچاره، و استیلای روس در هر نقطه و رشته.

اینها همه نیست مگر خدعه و خیانت از بعضی وزراء دولت که می‌خواهد اجنبی را تسلّط

---

۱. از این نامه که ظاهراً نخستین مکاتبهٔ مراجع نجف با مظفّرالدین شاه قاجار است، اثری نیافتم.

بر ایرانیان داده اساس دولت و ملّت را سست نماید و در وقتش به غرض مکنون خود برسد.

چنانچه رواج مذاهب باطله و اشاعهٔ مسکرات و بیع و شرای مسکرات و ظهور ملاعب و فواحش را حریّت و اسباب تمدّن و آبادی ملک به خرج اعلیحضرت می‌گذارند، و از آن طرف حکام بی‌مبالات را به مال و عرض بلکه نفوس رعیّت بیچاره تسلّط می‌دهد و آن‌ها هم می‌کنند آنچه در هیچ عهدی و دولتی نشده، و معهذا نمی‌گذارند به سمع مبارک همایونی برسد، و عجب آنکه مورد تحسین و تمجید هم شده‌اند.

در این صورت حسب دولتخواهی لازم آمد که داعیان ثانیاً به مقام تصدیع برآمده مراتب را دوباره تذکار خاطر مهر مظاهر همایونی نماید، و فرج قریب برای مستمندان رعیت و دعاگویی دولت بخواهد.

امید از کرائم اخلاق فطریه و بذل مراحم ملوکانه داریم که علاج عاجل در اصلاح مفاسد معروضه بفرمایند که عموم رعایا و دعاگویان در ظلّ عنایت خسروانه به دعای دوام عافیت ذات شاهانه و بقاء صیت دولت و ملّت آسوده مشغول باشیم، و العیاذبالله این رویه منجر به استیصال رعیت و هیجان و تشویق عمومی نشود و رشتهٔ اتّحاد دولت و ملّت از هم گسیخته نگردد.

الداعی محمّد الشرابیانی؛ الاقّل محمد حسن الممقانی؛ الداعی نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل؛ اقّل دعاگویان محمّد کاظم الخراسانی[1]

(۱۴۶) به حضور مهر ظهور اقدس امجد اشرف والا ولیعهد[2] دامت ولایته الکبری عرض می‌شود: البته از اقدامات وزراء بر اموری که جز مفسده بر آن مترتّب نخواهد شد، از قبیل استقراض بی‌خرج و تسلیط کفار بر مسلمین، و تسلیم مملکت و تمام اداره‌جات به خارجه، و رفع جرح از مسکرات و مسکریّات اطلاع دارید، و البته مفاسد این اعمال را کما ینبغی مستحضر می‌باشید.

بسیار عجب است که با این کفایتی که صیتش دنیا را گرفته، چرا تا بحال در دفع این مفاسد بر نیامده، و مؤسّس آن‌ها را از میان برنداشته‌اید؟ مگر اینکه حضرتعالی را هم مثل اعلیحضرت اقدس شهریاری (خلّد الله ملکه) اغفال نموده باشند، اجمالاً ما در خارجه بهتر اطّلاع داریم،

۱. حبل المتین، کلکته، سال دهم، شمارهٔ ۳۶، ۲ جمادی الاوّل ۱۳۲۱، صفحه ۴ و ۵.
۲. محمّد علی میرزا

نزدیک است سلطنت و ولایت عهد العیاذبالله بی‌مملکت بماند، مراتب را کتباً و تلگرافاً به حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاه (خلّد الله ملکه) جمعاً اطلاع داده‌ایم. منتظر جواب و مستدعی مساعدت هستیم. البته مستحضر هستید که ما داعیان را جز دولتخواهی و اتّحاد کلمه دولت و ملّت و قوام و استحکام امر سلطنت غرضی نیست.

الاقلّ محمّد حسن الممقانی، الداعی محمّد الشرابیانی، الجانی نجل المرحوم الحاجی میرزا خلیل، الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۴. حکم به ارتداد میرزا علی اصغر خان اتابک صدر اعظم

باسمه تبارک و تعالی

(۱۴۷) بر قاطبهٔ اهل اسلام سیّماساکنین ایران مخفی نماند که تسلیط کفر و استیلاء اجانب بر نفوس محترمه اسلامیّه و بخشیدن حریّت به فرقهٔ بابیّه (خذلهم الله) و اشاعهٔ منکرات و اباحهٔ بیع مسکرات در ایران به حدّی رسیده که جای توقّف و مجال تأمّل باقی نمانده و یوماً فیوماً در تزاید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این عوامل هائله شده اثری ندیدیم، و این نیز بر ما ثابت و محقّق گردید که تمام این مفاسد مستند به شخص اوّل دولت علیّه ایران میرزا علی اصغر خان صدر اعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفرالدین شاه ایران (خلّد الله ملکه) در نهایت دینداری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود مسلمین داشته و دارد و تمام این مفاسد را این شخص خائن دولت و ملت اسلام بر آن ذات اقدس اغفال نموده، چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم، لهذا بر حسب تکلیف شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خباثت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد ملّی او حکم نمودیم، تا قاطبهٔ مسلمین و عامّهٔ مؤمنین بدانند که از این به بعد مسّ با رطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست، و اوامر و نواهی او مثل اوامر و نواهی جبت و طاغوت است و در زمرهٔ انصار یزید بن معاویه محشور خواهد بود، قوله تعالی «لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلاً»[2] «اللهم انا نشکوا الیک فقد نبیّنا و غیبة ولیّنا»[3] به تاریخ ۲۱ جمادی الثانی سنهٔ ۱۳۲۱

۱. حبل المتین، کلکته، سال دهم، شمارهٔ ۳۶، ۲ جمادی الاوّل ۱۳۲۰، صفحهٔ ۲۰.
۲. لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا (النساء / ۱۴۱)
۳. دعای افتتاح، مصباح المتهجّد / ۵۸۱

الاحقر محمّد الشرابیانی، الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی، محمّد حسن الممقانی، الجانی نجل المرحوم میرزاخلیل[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۱۴۸) مخفی نماند بعد از آنکه عقاید فاسده و مقاصد کاسدهٔ میرزا علی اصغر خان صدر اعظم سابق دولت علیّه ایران به اخبار متواتره به آن داعیان رسیده، اعمال و افعال مخرّبه و مضیّعه دین و دولت صاده از آن وجود غیر محترم از حد احصی گذشته بر حسب تکلیف شرعی حکم به ارتداد او نمودیم، و این ایام مسموع شد که نسبت ناسخ به این خدام شریعت مطهرّه داده شده، لهذا ثانیاً تأکیداً و تذکاراً می‌نویسیم که اسناد این ناسخ به این داعیان جعل محض و محض کذب است، حکم همان است که در تاریخ ۲۱ جمادی الثانیه نموده‌ایم، اگرچه بعضی اغلاط[2] غیر مضرّهٔ مقصود در نسخهٔ چاپی دیده شده از سهو کاتب است، والله هو العالم الحاکم

الحقر الجانی محمّد کاظم الخرسانی، الراجی عفو ربّه نجل المرحوم میرزا خلیل، الاقل محمّد حسن المامقانی[3]

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، کسروی / ۳۳ـ۳۲ «در همان روزها نوشته‌ای با مهر و دستینهٔ علمای نجف پراکنده گردید که اتابک را کافر می‌خواند. گفته‌اند این نوشته را سید محمّد علی برادر دارندهٔ حبل المتین که در نجف می‌بود ساخته، و از خود نوشته، هم ساختگی آن پیدا است»

حیات یحیی ۱/۳۲۴ـ۳۲۳: «... چنانچه عمّال آن‌ها می‌کوشند از رؤسای روحانی نجف حکم کفر و ارتداد اتابک اعظم را صادر نمایند. مسلّم است رؤسای روحانی مزبور مرکز به چنین امر اقدام نمی‌نمایند. و لیکن عمّال مزبور حکمی از جانب آن بزرگواران جعل کرده با گراور متعدّد ساخته از نقاط مختلف خارج جوف پاکت به معاریف ایران می‌رسانند صورت آن به نظر خوانندگان می‌رسد. نگارنده، تصوّر می‌نماید که این ورقه که ظاهراً مهر و امضایش از رؤسای روحانی مزبور می‌باشد در موضوع دیگر صدور یافته و سازندگان ورقه آن موضوع را محو کرده در جای آن این موضوع را نوشته‌اند و قوّت می‌دهد این تصوّر نگارنده را دیدن غلطهای لفظی و معنوی و حتی غلط نوشتن آیهٔ شریفه که ممکن نیست از نظر حجج اسلام گذشته باشد،و هم تصوّر می‌کنم که گراور و طبع این ورقه در مصر یا در کلکته یا در بمبئی باشد، چه در عراق عرب هنوز وسایل اینکار درست مهیا نیست، و باز قوّت می‌دهد این تصوّر را آنکه اصل این ورقه که به نظر خوانندگان می‌رسد مرجوف پاکتی به نگارنده رسید که در مصر به پستخانه داده شده است.»

۲. در آیهٔ شریفه «لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا» بجای المؤمنین، «المسلین» ذکر شده بود.

۳. حبل المتین، کلکته، سال یازدهم، شمارهٔ ۲۱، ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۳۲۱، صفحه ۲۳.

(۱۴۹) بسم الله الرّحمن الرّحیم، حجة السلاما، چون در تاریخ ۲۱ جمادی الثانیه صورت حکمی از حضرت حجت الاسلام و سایر حجج اسلام در ارتداد جناب جلالت مآب میرزا علی اصغر خان صدر اعظم سابق ایران مشاهده شده و این ایّام برعکس آن نوشته مرقوم ناسخی مستند به جنابعالی داده شده و واقع مطلب امر برای مخلص و سایر بندگان مخفی، مستدعی آنکه واقع امر را مرقوم فرمائید تا دفع این شبهه شود و این دعاگویان به وظیفهٔ خود رفتار نمائیم، ادام الله اظلالکم.

بسمه تبارک و تعالی

حکمی که در جمادی الثانیه داده شده صحیح است. اسناد ناسخ به این جانب جعل است.

الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۵. حکم خلع ید از مسیونوز بلژیکی

(۱۵۰) حجت الاسلام آقای سید عبدالله مجتهد بهبهانی

تظلّم و شکایت اهالی از تعدّیات مسیونوز مسیحی به حدّی رسیده که دیگر اغماض نتوان کرد. وجود شریف امروزه حامی اسلام و خیرخواه مسلمین است. لازم است محض حفظ اعراض و اموال و نفوس مسلمانان، رفع و دفع ید ظالم را با تمام اجزاء او از بلاد مسلمین نموده، تکلیف عموم همین است، هر کس هم به هر لباس حمایت از او بنماید، فاسق و حالش حال اوست.

نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل محمّد کاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی[2]

۶. مسامحه‌بردار نبودن آنچه تکلیف شرعی است

حجت‌الاسلام آقای سیّد عبدالله مجتهد بهبهانی

(۱۵۱) به عرض می‌رساند، هفتهٔ قبل مرقومهٔ محترمه به توسط جناب شریعتمدار سیّدالفقهاء العظام ثقةالاسلام آقای آقاسید کمال‌الدین (دام افضاله) سعادت افزای اوقاتِ دعاگو

---

۱. بسمه تعالی، حکمی که به تاریخ مرقوم داده صحیح است، و اسناد ناسخ به این جانب کذب محض و محض کذب است، اعاذناالله من شرور انفسنا. الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل

بسم الله الرحمن الرحیم، اسناد ناسخ به این جانب غلط است، حکم همان است که در تاریخ متن داده شده است. الاقلّ محمّد حسن المامقانی

حبل المتین، کلکته، سال یازدهم، شمارهٔ ۲۱، ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۳۲۱، صفحه ۲۳، ۲۴.

۲. واقعات اتّفاقیه در روزگار /۲۲ـ۲۳، واقعهٔ روز ۸ ربیع الاوّل ۱۳۲۳.

گردیده بر عافیت آن وجود مقدس دامت برکاته حالت تشکر حاصل نمود. امیدوارم همواره به توجه امام زمان حضرت حجة (عجّل اللّه تعالی فرجه) در ترویج دین و پاس ناموس مسلمین و اعلاء لوای حق و اِماتهٔ باطل مؤیّد و مسدّد بوده باشید. نامه مندرجاتی داشت که حاکی از وضع اغتشاش ولایت و تکدّر خاطر شریف جناب شریعتمدار عالی بود، موجب ملال احقر و همگنان هم گردید. در مقام بودیم که پاره‌ای اقدامات صحیحه کرده انشاءالله وضع خوش و صلاح پیش آید. انتظار وصولات این هفته را داشتیم. پست وارد و به‌هیچ‌وجه خبری از جانب سامی و جاهای دیگر نرسید. قرینه است که انشاء الله به مدد غیبی حضرت حجة (ارواح العالمین فداه) و به یمن انفاس جناب مستطاب عالی رفع حادثه شده دیگر احتیاج به زحمت اینجا هم ندارد و دعاگویان همین طالبیم. خداوند به حرمت صاحب شریعت (علیه‌السلام) همیشه اسباب موافقت دولت و ملّت و خیر عبادالله را فراهم آرد، و هیچوقت احتیاج نشود که دعاگویان در این زاویهٔ مقدّسه از وظیفهٔ دعاگوئی به میان‌داری و زحمت بپردازیم، و امّا لدی الاقتضا و الضرورة آنچه تکلیف شرعی است البته مسامحه‌بردار نخواهد بود. زیاده تصدیع است. انشاءالله عاقبت ایّام خود را با هرگونه مطالب که تکلیف می‌شود مرقوم فرمائید. ایّام افاضت دایم باد.

من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۴

۷. حرمت معاملاتِ موجب تقویت کفّار و ضعف مسلمین

(۱۵۲) حجّة الاسلاما، چیست حکم شرعی امتعه و البسه، بلکه مطلق اجناس که از اجانب و غیراهل اسلام خریده می‌شود، در صورتی که مثل آن را خود مسلمین دارند، بلکه ممکن است که خود مسلمانان آن امتعه و البسه و اقمشه را به کارخانه و غیره ایجاد کنند، خصوصاً وقتی که خریداری مسلمین از اجانب و غیرمسلمین فعلاً و مآلاً سبب فقر و ضعف قوای مسلمین می‌شود، که در حقیقت این نحو معامله مدخلیّت کلّی در ترویج و شوکت اسلامیت دارد. آیا لازم است که مسلمانان تا بتوانند خود ایجاد کنند، و از غیرمسلم خریداری نکنند

۱. مقدّمات مشروطیّت (هاشم محیط مافی) / ۱۰۱: «سواد مراسلهٔ مرحوم آخوند ملّا کاظم خراسانی به آقای سید عبدالله مجتهد بهبهانی در ابتدای انقلاب تهران و رفتن علما به حضرت عبدالعظیم».

یا خیر، سیّما وقتی که یک جنس را هم مسلمان دارد هم غیرمسلمان، آیا لازم است که از مسلم خریداری نمایند یا خیر؟ در این صورت خریداری از غیرمسلم حرام است یا خیر؟

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بیع و شراء با کفار که موجب تقویت کفّار است و سبب ضعف مسلمین، جایز نیست، و همچنین سایر امور از معاشرت به ایشان، والله العالم.

حرّره الاحقرالجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۸. لزوم اهتمام در تقلیل ظلم و سدّ ابواب تعدیّات مستبدّانه

(۱۵۳) حجّت الاسلاما، ملاذالاناما مدّ ظلّکم العالی، چه می‌فرمائید در این مسئله شرعیه که: در این تاریخ که تسلّط دول اجنبیّه بر مملکت اسلام آن به آن در تزاید و خوف تسلّط کلّی در مدّ نظر است، و این آثار وخیمه نیست مگر از استبداد متصدّیان امور دولتی، و آنچه از لوازم استبداد است که ما ادباً تصریح نمی‌نمائیم، در آن حالت آیا جائز است که دولت را از استبداد مانع شده وادارند که امورات سیاسی و مملکتی را با تصویب و تصدیق علما و عقلا مملکت اداره نماید و آنچه علما و عقلا صلاح دانند معمول و مجری دارد یا نه، که در این گذشته از جواز حکم وجوب دارد یا نه؟

ایضاً در حالتی که مظالم وارده بر رعیت فوق الطاقة و تمامی امورات کشوری و لشکری

---

۱. بسم الله الرحمن الرحیم. آنچه مستلزم تقویت کفر بر اسلام باشد جائز نیست.

الاحقر نجل الحاج میرزا خلیل قدّس سرّه

بسم الله تعالی. آنچه سبب تقویت کفر و وهن اسلام است، چه معامله کردن از بیع و شراء و امتعهٔ آن‌ها خریده و قرض و اقتراض و غیره باشد و یا مطلق معاشرت و اظهار خصوصیت جایز نیست.

حرّره الاحقر عبدالله‌المازندرانی

بسم الله الرحمن الرحیم، هر چه موجب تقویت و شوکت کفرو کفار و باعث ضعف اسلام و مسلمین است حرام است چه از معاملات باشد یا غیر آن از آنچه باشد، و بسی سزاوار است که مسلمین کلیّه هرگاه ممکن باشد بدون ترتّب مفسده تحرّز کنند از چیزهایی که در معرض تقویت کفر است چه جای آنچه معلوم است، خداوند عالم جلّت عظمته همه را موفق بدارد و به حفظ و حمایت دین مبین حضرت اشرف المرسلین (ص)

حرّره الاحقر محمد کاظم الطباطبایی [الیزدی]

حبل المتین، کلکته، سال سیزدهم، شمارهٔ ۳۳، ۲۵ صفر ۱۳۲۴، صفحه ۱۹ تا ۲۱. علاوه بر فتاوی فوق، فتاوای علی بن محمّد الرضوی، ابن صدرالدین العاملی، الحاج میرزا فتح الله الغروی الاصفهانی المشتهر بشیخ الشریعة نیز در همین شماره درج شده است.

غیر منظّم و حدود گرفتن مالیات مختلّ و باب رشوت و تعدّی فوق العاده باز و از این بی انتظامی و بی حسابی کار رعیّت از پریشانی گذشته به استیصال رسیده و غالباً به ولایات خارجه مهاجرت می‌نمایند، در این صورت آیا جائز است که علما و عقلای مملکت مداخله در امورات مملکت کرده، نه از روی اعتقاد بر جواز اعمال دولت، بلکه از باب سعی در تقلیل و تحدید ظلم به حکم «ما لایدرک کلّه لایترک کلّه».

توضیحاً معروض می‌دارد که مالیات و گمرک و امثال آن از امور مألوفه معروفه و خدمتانه و ده یک و نحوها که از رعیت گرفته می‌شود، ولکن نه در اخذ آن میزانی هست و نه در مصرف آن محلّ صحیحی، بلکه حتی القدرة فکر در تزیید تعدیّات و هم در تنقیص مصارف صحیحه است از قبیل مصارف اصلاحات مملکت و تأمین شوارع و مرتّب نمودن قشون و امثال آن که جز اسم بی مسمّی اثری ندارد.

و در این صورت معروضه که شرح و بسط آن لزومی ندارد، آیا مسلمین را جایز است که بر این امور مداخله کرده عقلا مملکت و علما ملّت این امورات وارده بر نحو بی‌ترتیب را حدّی معیّن نمایند و دولت را مجبور نمایند که در تمامی امورات قاعده گذاشته، آن قاعده برای تخلّف و به مساوات در حقّ همه اجرا نمایند یا نه؟

و این عمل که از قبیل سعی در تقلیل ظلم و سدّ باب وسعت دائره تعدّی است آیا فقط حکم جواز دارد یا اینکه وجوبی نیز دارد؟ فی شهر رمضان ۱۳۲۴

بسم الله الرّحمن الرّحیم

معلوم است اهتمام در تقلیل ظلم و سدّ ابواب تعدّیات مستبدانه و ناامنیتهای طرق و شوارع و ترتیبات صحیحه، در آسایش عموم مسلمین و آبادانی مملکت و تهیه و استعداد قطع طمع اعادی و غیر ذلک من المصالح العامّه از اهمّ تکالیف عامّهٔ مسلمین است، و ان شاءالله تعالی مدد غیبی تأیید خواهند فرمود. والسّلام علی اخواننا المؤمنین و رحمة الله و برکاته. حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۱۵۴) ظاهراً این معنی از بدیهیّات باشد که دراین جزء از زمان با این کمال استیلا اعادی از هر طرف، قوام و استقلال دولت علیه اسلامیّه دامت شوکتها که موقوف علیه حفظ بیضهٔ اسلام و ثغور مسلمین، و بدین واسطه از اهمّ مطالب است به چنین ترتیب صحیح متوقّف، و گمان نمی‌رود احدی از کارگزاران امور دولتی هم بعد از اغماض از اغراض و مصالح شخصیهٔ

خود در این باب تأمّلی داشته باشند، و ان شاءالله تعالی حضرت ولی عصر عجّل الله فرجه و جعل ارواحنا له الفداء اسباب انتظام آن را بر وجه احسن و نظام اتقن فراهم و مدد غیبی تأئید خواهند فرمود، ان شاءالله تعالی. حرّره الاحقر محمّد کاظم الخراسانی[1]

۹. لزوم انطباق موارد راجعه به محاکمات و سیاسات با موازین شرعیّه

(۱۵۵) بسم الله الرّحمن الرّحیم. به عرض می‌رساند: بشارت اتقان امر مجلس محترم شورای ملّی که بر سبیل اجمال تلگراف آن حجج‌اسلام دامت برکاتهم متضمّن بود، و در طیّ مکاتیب واصله تفصیل حسن ترتیبات را دیگران اخبار نموده‌اند از اعظم بشارات و البته این توجّه نفوس و اتّفاق ملّی به منشاء دیگر مستند و از مدد غیبی کاشف، و امید است که ان شاء اللّه تعالی عن‌قریب نتایج مأموله به احسن وجه مترتّب و ناممان در عداد سایر ملل و دول قویهٔ عالم به شمار آمده، و این معنی از اثر سعادت این عهد همایون و حسن نیّت این شاهنشاه دین‌پرور ادام‌اللّه تعالی سلطانه در اعصار لاحقه یادگار بماند.

(۱۵۶) و یقین است که فصول نظامنامهٔ قانون اسلامی را به حسن مراقبت آن آقایان عظام طوری مرتّب و تصحیح فرموده‌اند که در موارد راجعه به محاکمات و سیاسات با موازین شرعیّه منطبق و به توارد انظار و مرور دهور و اعصار مورد شبهه و اشکال نباشد، ان شاء اللّه. و چون در این موقع مبادرت به تشکر از این نعمت و تبریک این موهبت مناسب بود، لهذا به عنوان خود مجلس محترم شرحی معروض و ضمناً هم مهام لازمه را که اهمّ همهٔ ترتیبات صحیحه در تخلّص از ذلّت قرض دولت ابد آیت است، مذاکره نموده از لحاظ عالی خواهد گذشت، ان شاء اللّه بذل و مراقبت کامله خواهند فرمود [.....]

لاحول و لا قوّة الّا باللّه العظیم و السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

الاحقر محمّد کاظم الخراسانی عفی عنه[2]

---

۱. روزنامهٔ انجمن تبریز، سال اوّل، شمارهٔ ۳۵، ۱۱ ذیحجهٔ ۱۳۲۴، صفحهٔ ۳، ۴. مشخص نیست چگونه به یک استفتاء دو پاسخ داده شده است.

۲. مذاکرات دارالشورای ملّی: ۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۴، روزنامهٔ رسمی/۶۱ـ۶۲؛ روزنامهٔ مجلس، سال اوّل، شمارهٔ ۳۱، ۶ ذیحجهٔ ۱۳۲۴ / ۴؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۱۳ـ۱۲؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۶۶ـ۶۷؛ مقدّمات مشروطیت (محیط مافی)/۱۳۸.

۱۰. لزوم موافقت با مطالبات شرعیّهٔ ملّت

(۱۵۷) به توسط حاج ملا احمد کوزه کنانی، حضور مبارک حضرات حجج الاسلام مدّ ظلّهم العالی شاه مرحوم قانون اساسی و مشروطیت را امضاء فرموده ولی مثل سابق خائنین سر کار مشغول همان استبداد قدیم می‌باشند. از قرار مذکور از طهران شخصی را به نجف اشرف روانه کرده‌اند که اسباب اخلال این امر مقدّس را فراهم بیاورند. سه روز است بازار بسته و اهالی شهر بالتمام آشفته و هیجان عمومی است. اگر استبداد بکلّی موقوف نشود و این امر مقدّس نعوذبالله بالمرّة پیشرفت ننماید ملّت بکلّی پایمال و معدوم خواهد شد، و همین تلغراف را فرستادیم از روسیه مخابره نمائید.

تبریز: حاجی میرزا حسن، میرزا صادق، حاجی میرزا محسن، حاجی میرزا ابوالحسن، شیخ اسماعیل، شیخ عبدالرحیم، میر جواد، شیخ سلیم، میرزا محمّد علی، میرزا علی، سید کاظم، شیخ محمّد

تبریز، محضر علماء اعلام، تلگراف شما رسید شکایت از استبداد خائنین کرده موجب اضطراب تمام اهل علم شد. ما یقین داریم که ارتکاب این امور بی‌اطّلاع اعلیحضرت همایونی است. زیرا وقتی که عموم ملّت اتّفاق بر تأسیس مجلس شورای ملّی که مایهٔ رفع ظلم و ترویج احکام شرعیّه و حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت شوکت مذهب جعفری است داشته باشند که اهمّ تکالیف است، بر همهٔ مسلمین موافقت آن واجب و مخالفت آن غیر جایز است. خاصه بندگان اقدس همایونی با این ملاحظات دقیقه موافقت و رفع استقلال خائنین را خواهند فرمود.

عبدالله المازندرانی؛ نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل، محمد حسین؛ محمد کاظم الخراسانی.[۱]

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۵

۱۱. تبریک و تذکّر به مجلس شواری ملّی

(۱۵۸) بسم الله الرّحمن الرّحیم. به مجلس شورای ملی شیّدالله تعالی ارکانه. بعد از اهداء ثناء و

---

۱. روزنامهٔ انجمن تبریز، سال اوّل، شمارهٔ ۶۳، ۲۲ صفر ۱۳۲۵ / ۲؛ خورشید، مشهد، سال اوّل، شمارهٔ ۷، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ / ۸؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۱/۱۳۲۶؛ تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان ۸۵/۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۸۶/۲، وقایع ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۴. در روزنامهٔ مجلس (سال اوّل، شمارهٔ ۸۳، ۲۰ ربیع الاوّل ۱۳۲۵) نام محمّد کاظم خراسانی سهواً از قلم افتاده است.

تحیّت و اداء مراسم تبریک و تهنیت معروض می‌دارد، در این موقع گرامی که بحمدالله تعالی و حسن عنایته و به توجّهات مقدّسهٔ حضرت حجّت عصر ارواحنافداه پریشانی‌ها و ویرانی‌های ناشی از استبدادات و قصر انظار به اغراض شخصیّه و اغماض از مصالح نوعیّه را نوبت به پایان، و به اقتضای کمال دین‌پروری و خلوص نیّت ذات اقدس شاهانه ادام‌الله تعالی سلطانه و سعادت این عهد فرخنده که پاینده باد قلب مبارک همایونی که بین اصبعی الرّحمن است به عقد این مجلس خجسته که نخستین مرحلهٔ ترقّی است منعطف فرمودند، لازم دانسته پس از قیام به وظایف دعاگوئی آن ذات اقدس اعلی و اداء شکر آن مواهب عظمی، به مراسم تبریک مبادرت نموده به مقتضای کریمهٔ مبارکهٔ «فانّ الذّکری تنفع المؤمنین»[1] محض مزید تذکر معروض دارد که این اساس بزرگ که بعد اللتّیاوالّتی به‌عهدهٔ کفایت آن دینداران با دیانت و دولتخواهان با غیرت سپرده شد مفتاح سربلندی دین و دولت و پایهٔ قوّت و شوکت و استغنا از اجانب و آبادانی مملکت است.

والله ملل و دول عالم در این موقع نگران حال مایند تا از این اتفاق ملّی و مجلس شورا که آخرین علاج امراض مزمنهٔ مهلکه است چه نتیجه گیریم، و چنانچه بعون‌الله تعالی و حسن تأییده در این مرحله بطوریکه باید قدم برداریم، امید است که ان‌شاءالله تعالی از مهالک نجات و عمّا قریب باهمگنان همعنان گردیم، و بالعکس اگر خدای نخواسته باز هم اغراض شخصیه منظور و جلوگیر باشد امکان استعدادی خود را باطل و عرض و ناموسمان را بر باد داده و انگشت نمای ملل و دول و مصداق «تخافون ان یتخطّفکم الناس»[2] خواهیم بود اعاذناالله تعالی من ذلک.

حالا که برای اصلاح مفاسد و تکمیل نواقص آزادی مرحمت فرمودند ان‌شاءالله هیچ دقیقه را فروگذار نفرموده‌اند. قوانین محکمه دین مبین را ناموس اکبر و از اعظم اسباب ترقّی و نفوذ و فقط رسمی از آن باقی است صحیحاً به‌موقع اجرا، و مصالح دولت و انتظامات مملکت را بروجه احسن و نظام اتقن مرتّب، و ابواب استبدادات و تعدیّات و حیف و میل و خائنانی که خانه ملّت را چنین ویران، و روزگار دولت ابدآیت را که حارس دین و مایه شرفمان است به این درجه منتهی، و زیر بار این مبلغ خطیر قرض از اجانب نموده بکلّی مسدود، و اسباب تخلص ذمّه از این قرض و صرف دخل دولت در مصالح لازمه و استعدادات موجبه قوّت و شوکت که اول قدم ترقّی است ترتیبات صحیحه فراهم، و مقدمات استغناء از اجانب که مایهٔ

---

۱. الذاریات /۵۵. ۲. الانفال /۲۶.

ثروت و مکنت و تخلیص از فقر و ذلّت و به مزید معونه و همدستی متمکّنین از ابناء وطن و اطمینان آنها به عدم تلف و عنوان اموال موقوف است به افکار ثاقبه و تدابیر حکیمانه تدریجاً مهیّا و صرف جهد و بذل مهجه خواهند فرمود. انشاءالله تعالی و الثقة بالله تعالی و بولیّ امره صلوات الله علیه و علی آبائه الطّاهرین والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی[1]

۱۲. لزوم اهتمام در استحکام و تشیید مجلس شورای ملّی

(۱۵۹) حضور مبارک آقایان عظام حجج اسلامیّه آیات اللّه تعالی بین الانام دامت ظلالهم عرضه می‌دارد؛ البته خواطر مبارک آقایان از وضع مجلس شورای ملّی کما ینبغی مسبوق است که اساس آن بر اجراء احکام شرع مبین و صیانت مذهب حقهٔ اثنا عشریّه و دفع تعدیّات خائنین و نشر عدل بین العباد و موجبات قوّت و شوکت دولت اسلامیّه در قبال اعادی دین است، معذلک بعضی از روی منافات این وضع با مقاصد و اغراض شخصیّهٔ خودشان در مقام تخریب و در صدد تشویش و تشکیک‌اند. مستدعی که تکلیف عامّهٔ مسلمین را در این باب معیّن فرمائید تا رفع تشویشات بشود.

بسم الله الرّحمن الرّحیم، الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطّاهرین و اللّعنة علی اعدائهم اجمعین الی یوم‌الدّین، بلی چون بحمداللّه تعالی و حسن تأییده و به توجّهات مقدّسهٔ حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه اساس این محترم مجلس مقدّس بر امور مذکوره مبتنی است بر هر مسلمی سعی و اهتمام در استحکام و تشیید این اساس قویم لازم، و اقدام در موجبات اختلال آن محادّه و معانده با صاحب شریعت مطهّره علی الصّادع بها و آله الطّاهرین افضل الصّلوة و السّلام، و خیانت به دولت قوی شوکت است، اعاذاللّه جمیع‌المسلمین عن ذلک.

الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل قدّس سرّه محمّد حسین

نعم هذا الجواب عن السئوال من مجلس الشوری الملّی کان باملائنا

حرّره الاحقرالجانی محمّد کاظم‌الخراسانی — من الاحقر عبداللّه المازندرانی[2]

---

۱. مذاکرات دارالشورای ملّی ۴ محرّم ۱۳۲۵؛ روزنامهٔ رسمی /۸۲؛ روزنامهٔ مجلس، سال اوّل، شمارهٔ ۴۲، ۷ محرّم ۱۳۲۵؛ روزنامهٔ انجمن، تبریز، سال اوّل، شمارهٔ ۳۸، ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۴ /۲ـ۱؛ حبل‌المتین، کلکته، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۳ـ۲؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۲۳ـ۲۵؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۹۰ـ۹۱.

۲. مذاکرات دارالشورای ملّی، ۲۰ ربیع الثّانی ۱۳۲۵، روزنامهٔ رسمی /۱۷۹؛ روزنامهٔ انجمن تبریز، سال

۱۳. توصیهٔ ترویج شیخ ابراهیم زنجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۱۵۹) عرض می‌شود حسب تعلّق خاطری که با جناب مستطاب عالی سلّمه الله تعالی دارد، به هر وسیله از مجاری اوقات آن جناب زید فضله جویا و امروزها شنیده‌ام که به عنوان وکالت مجلس ملّی از زنجان به طهران تشریف برده‌اید، چه مضایقه که برای اصلاح عمومی اسلامیه و ترتیب مقدّمات آسایش به جهت اخوان مؤمنین چند صباحی زحمت این کار را داشته باشید، ولی با عوالم افاضهٔ داخلی شخص جنابعالی منافات ندارد، و همه جا مردمان حقیقت طلب و قدردان هستند، امیدواریم آن وجود محترم در طهران مجهول القدر نمانده، مثل جنابعالی عالم سالم و متّقی را قدر بشناسند، و ان شاءالله در آنجا هم از تدریس و اقامهٔ جماعت و افاضات شرعیّه باز نمانند. توصیهٔ جنابعالی را مخصوصاً خدمت حضرت مستطاب سیّد الاعلام کهف الانام حجّت الاسلام آقای آقامیرزا سید محمّد [طباطبایی] دامت برکاته نوشته‌ام، ان شاءالله علاوه بر مقتضای ربّ النوعی خودشان عوض حقیر هم در تشهیر و ترویج جنابعالی خودداری نخواهند فرمود. مجاری اوقات خودتان را با هر گونه مهمّات وقت برای احقر بنویسید. زیاده چه زحمت بدهم. الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۱۴. خشنودی از تصویب مادهٔ دوم متمّم قانون اساسی و پیشنهاد مادّه‌ای دیگر

(۱۶۱) از نجف اشرف، توسط حجّت الاسلام [شیخ فضل الله] نوری دامت برکاته

اوّل، شمارهٔ ۶۵، ۲۹ صفر ۱۳۲۵ / ۳؛ حبل‌المتین، کلکته، سال چهاردهم، شمارهٔ ۳۴، ۱ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۵/۴، و شمارهٔ ۴۰، ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ / ۱، و سال شانزدهم، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۳؛ خورشید، مشهد، سال اوّل، شمارهٔ ۱۱، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، صفحه ۴؛ روزنامهٔ مجلس، سال اوّل، شمارهٔ ۱۰۴، ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۵؛ مظفری، بوشهر، سال ۶، شمارهٔ ۲۰، ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵، صفحه ۸ و ۹؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۸۸/۲؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۲۸ و ۲۹.

۱. ندای وطن، سال اول، شمارهٔ ۲۴، ۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۵، صفحهٔ ۳؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۱۳۲/۲ وقائع ۱۹ صفر ۱۳۲۵ (در منبع اخیر در عبارت «وکالت مجلس ملّی از زنجان» به جای «از زنجان» «آذربایجان» درج شده است). در مقالهٔ «شیخ ابراهیم زنجانی: زمان، زندگی و اندیشه» (تاریخ معاصر ایران، شمارهٔ ۲۵، بهار ۱۳۸۲ ص ۳۱) در مخاطب این نامه تردید شده است و حاج میرزا یحیی امام جمعه خویی مخاطب نامه فرض شده است.

مجلس محترم شورای ملّی شیّد اللّه تعالی ارکانه

مادّهٔ شریفهٔ ابدیّه که بموجب اخبار واصله در نظامنامهٔ اساسی درج و قانونیّت موادّ سیاسیّه و نحوها من الشرعیّات را بموافقت با شریعت مطهّره منوط نموده‌اند، از اهمّ موادّ لازمه و حافظ اسلامیّت این اساس است، و چون زنادقهٔ عصر بگمان فاسد، حریّت این موقع را برای نشر زندقه والحاد مغتنم، و این اساس قویم را بدنام نموده، لازم است مادّهٔ ابدیّهٔ دیگر در دفع این زنادقه و اجراء احکام الهیّه عزّ اسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون اللّه تعالی نتیجهٔ مقصوده بر مجلس مترتّب و فرق ضالّه مأیوس، و اشکالی متولّد نشود، ان شاء اللّه تعالی.

هفتم جمادی‌الاولی؛ الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی، الاحقر عبداللّه المازندرانی[1]

۱۵. رجحان عقلی و شرعی و عرفی بلکه وجوب مجلس شورای ملّی

(۱۶۲) از قصر [شیرین] به طهران، مجلس شورای ملّی رفع اللّه قواعده جمادی‌الاوّل [۱۳۲۵]

تلگراف موحش انجمن شریف واصل، و از مخالفت مخالفین با مجلس محترم ملّیِ اسلامی خاطر قاطبهٔ اهل اسلام ملول گشته، عموم اهل علم و کافّهٔ منتحلین شریعت مطهّرهٔ حضرت

---

۱. لوایح شیخ فضل الله نوری، لایحهٔ دهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۵؛ لوایح آقا شیخ فضل الله نوری /۴۷؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی /۴۱۲ـ۴۱۱ به نقل از لوایح؛ رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات،... و روزنامهٔ شیخ شهید فضل الله نوری ۱/۲۳۷ـ۲۳۹.

شیخ فضل اللّه نوری در لایحهٔ خود، در مقدّمهٔ نامه متذکّر شده است: «بسمه تبارک و تعالی. صورت تلگراف حضرت حجّتی الاسلام و المسلمین کهفی الملّة و الدّین آقای آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی و آقای آقا شیخ عبداللّه مازندرانی مدّ اللّه ظلالهماست که مقارن مهاجرت داعی از خطّ عراق عرب بامضاء آن دو بزرگوار رسید، و فی الوقت نزد جناب اجلّ رئیس مجلس فرستاده شد و بعد هرچه مطالبه و مراقبه کردیم نه جوابی از این تلگراف عرضه داشتند و نه در مجلس موضوع مذاکره قرار دادند، کَأَنْ لم یکن شیئاً مذکوراً.»

وی در پایان نامه نیز عبارات زیر را یادآوری کرده است: «این دو حجّت الاسلام اطال اللّه تعالی ایّام افاضاتهما چنین تصوّر فرموده‌اند که فصل دائر بر نظارت و مراقبت هیأت نوعیه از عدول مجتهدین در هر عصر به همان نهج مطبوع در صفحهٔ مخصوصه که ملاحظه فرموده‌اند قبول مجلس و درج نظامنامه شده است. لهذا تلگرافاً بذل شفقت و تحسین فرموده‌اند و محض مزید اهتمام در جلوگیری منحرفین از جادهٔ مستقیمه الی یوم القیامة افزودن فصلی دیگر خواسته‌اند که الحقّ شرط عاقبت‌اندیشی و مآل‌بینی را بجای آورده، درجهٔ تیقّظ و تفطّن خودشان را در خور هزارگونه تمجید و تشکّر قرار داده‌اند. لازم است عموم مسلمانان عین عبارت تلگراف آن بزرگواران را قرائت کنند و مقام غمخواری و پاسداری ایشان از شرع نبوی(ص) و حفظ اسلامیّت مجلس شورا که منشأ مهاجرت داعی و این هیأت مقدّسه است مستحضر شوند...»

ختمی مرتبت صلّی اللّه عیه و آله و سلّم را اعلام می‌دارد، که خداوند متعال گواه است ما با بُعد دار غرضی جز تقویت اسلام و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامّه نداریم. علیهذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثهٔ مظلوم و اعانت ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر و تقویت ملّت و دولت و ترفیهٔ حال رعیّت و حفظ بیضهٔ اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است، و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است. رجاء واثق که تاکنون ان شاء اللّه تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد، و هرگاه برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی بما داده شود کذب محض. احضار را صلاح ندیدیم، مهمّات را اطّلاع دهید.

الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمّد کاظم خراسانی الاحقر عبداللّه مازندرانی[1]

---

۱. مذاکرات دارالشّورای ملی، ۳ جمادی الثانی ۱۳۲۵، روزنامهٔ رسمی /۲۱۲؛ روزنامهٔ مجلس، سال اوّل، شمارهٔ ۱۳۷، ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵؛ ندای وطن، سال اوّل، شمارهٔ ۴۴، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ / ۵؛ مظفّری، بوشهر، سال ۶، شمارهٔ ۲۱، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ / ۸؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۳، ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ / ۲۰، و سال شانزدهم، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۵: «این تلگراف را آقایان حجج اسلام نجف اشرف دام ظلالهم در خانهٔ حضرت حجت الاسلام آقای حاجی میرزا حسین [نجل] حاجی میرزا خلیل مدظلّه جمع و بعد از مشورت و توحید آراء در جواب مجلس محترم شورای ملی مخابره کردند، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵»؛ لوایح شیخ فضل الله نوری، لایحهٔ روز شنبه بیست و سیّم جمادی الثانیهٔ سنهٔ ۱۳۲۵ مطبوع در آستانهٔ مقدّسهٔ حضرت عبدالعظیم (سلام اللّه علیه و علی آبائه الکرام) برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی (لوایح آقا شیخ فضل الله نوری /۵۴؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی /۳۸۲؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده ۷۱/۳.

پس از تلگراف فوق جمعی از علمای تهران تلگراف ذیل را به نجف اشرف مخابره می‌نمایند:

نجف اشرف، محضر مسعود آقایان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم

اجزاء مجلس شورا صورت تلگرافی از آن حضرات ابراز نموده دایر بر تمجید مجلسی که اساس آن بر «امر به معروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ بیضهٔ اسلام و امّت و رفاه عامّه» باشد، این فرمایش تلگرافی عین مقصود و داعیان کمال اطاعت از آن داریم. چنانچه در ضمن تلگرافی که اشاره فرموده بودید هیچ عاقلی حُسن چنین مجلسی را نتوانند انکار کند. بلکه حرف در سر همین قیودات است که مجلس شورا دارای نقیض تمام آنهاست، مع‌ذلک تلگراف مزبور را بر وجوب چنین مجلسی حجّت گرفته و عوام بی‌فهم و بی‌سواد را اضلال می‌کنند. استدعا آنکه توضیح فرمایند: مجلسی که منشأ شیوع منکرات و رواج کفریّات و قوّت و جسارت مرتدین و ضعف اسلام و مسلمین و هتک حرمت شریعت و شرایع و تأسیس قواعد جدیده در امور دینیّه و سلب امنیت از بلاد و رفاه عباد و ظلم اقویا بر ضعفا باشد چه حکمی دارد؟ تا رفع شبههٔ عوام شده باشد و وهنی به دین اسلام نرسد. الحقّ ساحت حضرات حجج اسلام اطهر و ارفع از این است که به پاره‌ای ←

(۱۶۳) به توسط جناب ثقة الاسلام آقامیرزا محمّد نجفی دامت برکاته

خدمت علمای اعلام و انجمن‌های محترم و عموم اعیان و تجّار و قاطبهٔ اهالی خراسان دامت تأییداتهم تلگرافات شریفه و اصل، اقداماتی که به عکس مأمول در شقّ عصا و تفریق کلمهٔ ملت و مخالفت مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعده از بعضی اظهار شده موجب کمال تأسف و تحسّر. سابقاً در جواب تلگرافات طهران که شکایت از همین مطلب نموده بودند

→

ملاحظات این فرمایشات متشابه بفرمایند که باعث شبههٔ عوام و سلب عقیدت خواص و وهن خودشان باشد، حسنات الابرار سیئات المقرّبین.

الداعی فضل اللّه نوری، احمد الحسینی طباطبایی، مجتهد تبریزی، شریعتمدار سبزواری، احمد الموسوی البهبهانی، علی الرشتی، عبدالله، محمّد جعفر، الاحقر حسن الجابری، علی‌اکبر بن جمال‌الدین بروجردی، محمد مهدی الموسوی، علی‌اکبر، جعفر الطهرانی، محمدحسن القمی، الداعی محمّد الآملی، الاحقر احمد الطباطبایی النجفی، الاحقر علی اللاهیجی، احمد الحسینی العراقی.

(آلبوم اسناد آقا ضیاءالدین کیانوری [فرزند شیخ فضل الله نوری]؛ مکتوبات، اعلامیه‌ها،... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل الله در مشروطیت ۲/۴۳ـ۴۵؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۶، ۱۶ رجب ۱۳۲۵ / ۶(با ۶امضا)، و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۵(با ۶امضا)؛ خورشید، مشهد، سال اوّل، شمارهٔ ۴۵، ۶ شعبان ۱۳۲۵، صفحهٔ ۴؛ حبل المتین، طهران، شمارهٔ ۱۰۳، ۱۹ رجب ۱۳۲۵).

آقا نجفی قوچانی تلگراف فوق را بدون ذکر امضاهای آن با این توضیح نقل کرده است: «علماء سوء محض اشتباه کاری این تلگراف را از طهران به مقام ریاست روحانی نمودند» (حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۲۶ـ۲۷) در نقل آقا نجفی تفاوتهای جزئی مشاهده می‌شود که مخلّ و مغیّر معنی نیست. تنها لفظ قابل ذکر آن «تأسیس قواعد حریّه در امور دینیه» بجای «تأسیس قواعد جدید در امور دینیه» است.

در منابع یاد شده پاسخ آقا میرزا مهدی فرزند آخوند خراسانی به تلگراف علمای طهران به شرح زیر درج شده است: «جواب تلگراف مزبور از قرار ذیل مخابره شده است»:

> تلگرافی که به سیم خارجه مخابره فرموده، موجب مزید آزردگی آقایان حجج الاسلام و آیات اللّه فی الانام دامت ظلالهم گردید. تلگرافی که به مجلس فرموده بودند مبنی بر بیان علّت حکم بوده، نه بیان کبریٰ و سکوت از صغریٰ. ملاحظه یعنی چه؟ کلام مشتبه کدام است؟ اجمالاً بعد از آنکه عدّه‌ای از اعاظم علما که از هر جهت محل وثوقند در تطبیق نظام‌نامه بر قوانین شرعیّه مراقب، و فصل دایر به حفظ قوانین اسلام مندرج شده است. این اقدامات غیرمترقّبه جز بر پاره‌ای ملاحظات شخصیّه غیرمحمول. محرمانه مستدعی که محض حفظ مقام خودتان و نوع علماء و شرع انور زیاده بر این برضدّ مجلس محترم اقدام نفرموده، آنچه هم شده تدارک فرمایند، تا به جایی منتهی نشود که لامحاله بعضی احکام سخت از این ناحیهٔ مقدّسه شرف صدور یابد.
>
> مهدی بن محمّد کاظم الخراسانی

←

و حال هم مجدداً عموم اهالی علم و تدیّن را اعلام می‌داریم:

مجلس که بحمدالله تعالی تأسیس آن برای حفظ بیضهٔ اسلام و تقویت دولت و ملّت و ترفیه حال رعیّت و صیانت دماء مسلمین و رفع ظلم و اعانهٔ مظلومین و اغاثهٔ ملهوفین و امر به معروف و نهی از منکر و سدّ ثغور است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است و مخالفت آن محاربه با صاحب الزمان (علی الصادع بها افضل الصلوات و السلام)، ان شاءالله تعالی بعدها کسی مخالفت نخواهد کرد. عموم علما و قاطبهٔ مسلمین با کمال اتفاق و اتّحاد و دلگرمی در تشیید مبانی و اعلاء امر آن بذل مجهود خواهند نمود، و هرگاه کسی برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً بماها نسبتی دهد کذب محض است. مضمون این تلگراف را به انجمن مخابره نموده مهمّات را اطلاع دهید، ان شاءالله.

الاحقر نجل مرحوم میرزا خلیل، محمّد حسین؛ الاحقر محمّد کاظم الخراسانی؛ الاحقر عبدالله المازندرانی[1]

۱۶. تذکّر به شاه جهت امضای قانون اساسی و رعایت قوانین مشروطیت

(۱۶۴) طهران، مجلس شورای ملّی شیّد اللّه تعالی ارکانه. سابق مخابره نموده، حالا هم زحمت می‌دهیم، خداوند متعال گواه است که ما با بُعد دار غرضی جز تقویت دولت و تشیید ملّت و ترفیه حال رعیّت نداشته‌ایم. عدم توشیح نظام نامه به صحّهٔ همایونی موجب تعطیل و تضییع حقوق و سلب امنیّت برای عباد و بلاد است. از ناحیهٔ داعیان از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت سلطان اسلام ایّده اللّه درخواست می‌شود که رفاه حال عباد و معمور بودن بلاد را از مهمّات شمرده، قاطبهٔ رعیت را به بذل این مرحمت قرین امتنان فرمائید تا بیش از این اسباب تقویت خارجه و تضعیف داخله نگردد.

→

آقا نجفی قوچانی ضمن درج تلگراف فوق توضیح زیر را افزوده است: «باری حجج اسلام دام عزّهم اعتنا به تلگراف خود غرضانهٔ مشارٌالیهم نکردند و در مقام جواب برنیامدند. لکن باز محض حفظ نوع و رجاء هدایت باغیان، حضرت ظهیر الاسلام آقای آقامیرزا احمدی آقازادهٔ اعظم دام تأئیده و عزّه... این جواب عتاب‌آمیز را تلگراف نمودند.» (حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۲۷ـ۲۸)

۱. روزنامهٔ خورشید، مشهد، سال اوّل، شمارهٔ ۳۰، ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵، صفحهٔ ۱، ۲.

نجل المرحوم میرزا خلیل قدّس سرّه، محمّد حسین الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

(۱۶۵) طهران، توسط رئیس مجلس محترم، حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ادام الله سلطنته پس از تقدیم ادعیهٔ خالصانه عرضه می‌دارد: از آنجائی که بحمدالله تعالی برای حفظ دین و صیانت دولت و ملّت همیشه عنایات غیبیهٔ الهیه عزّ اسمه بوده و هست، در این موقع که انتظام رشتهٔ مملکت مشرف به گسیختگی کلّی و همسایه‌ها هم مراد خود را حاصل دیده علانیه به اظهار مکنونات دیرینه پرداختند، الحمدالله که باز به تأییدات و عنایات مقدّسهٔ حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) قلب مبارک همایونی که بین اصبعی الرحمن است بـه لوازم دین پروری و مملکت داری متعطّف بود و به اظهار مکنونات خاطر اقدس و تصمیم عزیمت راسخهٔ خسروانه که به تشیید اساس عدالت و مشروطیت قاطبهٔ ملّت را از صمیم قلب به مقام جان نثاری سرافراز فرموده‌اند، ان شاءالله تعالی همواره ظلّ عـطوفت و مـهربانی بـر مـفارق مسلمین مستدام و در تشیید این اساس قویم بر وجهی که تمام کارگزاران دولت و کافّهٔ اهـل مملکت تخلّف از قوانین مشروطیت را خیانت و عداوت به ذات اقدس، و جداً موجب مؤاخذه دانسته اتباع آن را برعهده شناسند بذل عنایت مجدّانه فرموده، با تشکیل بانک و تهیهٔ قشون ملّی اسباب استغنا از اجانب و مأیوسی آن‌ها را بالکلیّه فراهم و بلاد محروسهٔ اسلامیه را بعون الله تعالی و حسن تأییده عمّاقریب رشک ملل و دول عالم خواهند فرمود، ان‌شاءالله تعالی، ثم الامرلمن له الامر، ادام الله تعالی سلطانه.

الداعی نجل المرحوم حاجی میرزا خلیل، محمّد حسین؛ الداعی عبدالله المازندرانی؛ الداعی محمّد کاظم الخراسانی[2]

۱۷. نصیحت دوستانه به شیخ فضل الله نوری و توصیه مسامحه و اغماض در حقّ وی

(۱۶۶) بسم الله الرّحمن الرّحیم. بعرض می‌رساند مرقومهٔ شریفهٔ جنابعالی واصل و نویدبخش از سلامت آن وجود محترم گردید و زهی خوشوقت شدم و دعای خـیر نـمودم. گـزارشـات

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۶، ۱۶ رجب ۱۳۲۵، صفحهٔ ۱۶؛ و شـمارهٔ ۸، ۳۰ رجب ۱۳۲۵، صفحهٔ ۱۸؛ حبل المتین، طهران، سال اوّل، شمارهٔ ۱۰۳، ۱۹ رجب ۱۳۲۵، صفحهٔ ۵؛ روزنامهٔ انجمن تبریز، سال اوّل، شمارهٔ ۱۲۸، ۲۳ رجب ۱۳۲۵، صفحهٔ ۴.

۲. روزنامهٔ مساوات، سال اول، شمارهٔ ۹، ۷ ذیحجه ۱۳۲۵، صفحهٔ ۶،۷.

طهران را بوجه اجمال مرقوم داشته به دوستان دیگر هم نوشته بودید استحضاری کامل حاصل نموده‌ام.

بلی تفرّد جناب حاجی شیخ [فضل اللّه نوری] در این موقع بی‌محلّ افتاده صدمه برای سلسلهٔ علماء شد و عوام را جریّ و متهوّر کرد، اعتبار شخص خودشان را برداشتند. مقداری که مردم طهران بدزبانی در حقّ ایشان دارند ضِعف آنرا از ولایت‌های دیگر برای احقر و أعلام دیگری می‌نویسند. معهذا بجهت حفظ نوع و جلوگیری عوام لازم است یک درجه تدبیر و اقدام بشود، لهذا احقر پاره‌ای نصایح دوستانه نوشتم[1] و کسان دیگر هم فی‌الجمله تهدید و توعید کردند. امید هست نادم بشوند، و باز به مقام موافقت بیایند و حفظ مقام خود را بکنند.

در عقیدهٔ احقر لازم است که آقایان علما و مجلس محترم نیز قدری مسامحه و اغماض کرده جناب ایشان و همراهانشان را براه بیاورند، نه اینکه وحشت بدهند. عفیٰ‌اللّه عمّا سلف. بقدر امکان موافقت در این هنگام بهتر و صلاح است. خداوند قریباً این مطلب مهم را صورت نجاح بدهد. هرچه طول بیاید از این قبیل اسباب نفاق بیشتر خواهد شد. وقت است که آقایان علماء و مجلس محترم در انجام مطلب و تحصیل مقاصد همت گمارند و مدد از صاحب شریعت ارواح العالمین فداه بخواهند. احقر هم آنچه تکلیف دانسته تا حال کوتاهی نکرده‌ام ان شاء اللّه بعدها نیز خودداری نخواهد داشت. خداوند تسهیل فرماید.

من الاحقر محمّد کاظم الخراسانی[2]

۱۸. اهداف مجلس و اغراض شخصی مخالفان مشروطه

(۱۶۷) خدمت ذی شرافت حجج الاسلام طهرانی، خراسانی، یزدی و مازندرانی دام ظلالهم

مهاجرت به حضرت عبدالعظیم بعد از ختم نظارت علما و تطبیق نظامنامه با قواعد شرعیه راهی بجز، تحریک دولت بر اضمحلال اساس حوزهٔ بیضهٔ اسلام و مقصودی جز ارادهٔ علوّ

---

۱. یکی از دوستان چند سال قبل در مجموعهٔ اسناد مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران (وابسته به بنیاد مستضعفان) نامه‌ای حدوداً ده صفحه‌ای از آخوند خراسانی به شیخ فضل الله نوری رؤیت کرده است که به احتمال قوی می‌باید همین نامهٔ مورد اشاره باشد. علیرغم مراجعه و پیگیری مکرّر، مؤسسه یادشده همکاری نکرد.

۲. حبل المتین، طهران، شمارهٔ ۱۰۵، مورّخ ۲۲ رجب ۱۳۲۵ صفحهٔ ۱ و ۲ در پاسخ نامهٔ آقا شیخ علی مدرّس مدرسهٔ معیرالممالک.

و فساد نیست. از علماء دارالخلافه اقدامات لازمه در اتّفاق کلمه شده، چون مقصد مطلب دیگر است، تأثیر نکرد، و اگر فی‌الجمله ضعفی در اساس مجلس پیدا شود، مخالفین متجرّی بر سفک دماء مسلمین و همهٔ نفوذ مقاصد دول اجانب خواهد بود.

الاحقر جعفر الموسوی شیرازی، الاحقر محمد حسین یزدی

«طهران ۱۵ شعبان [۱۳۲۵]، جنابان مستطابان عمادی الاسلام آقای آقا سیّد جعفر شیرازی و آقای آقاشیخ حسین یزدی سلّمهما اللّه. تلگراف شریف رسید. بحمدللّه مجلس متکفّل به انتظام امور مسلمین و اعلاء کلمهٔ حقّهٔ اسلامیّه و تقویت دین و دولت و قطع نفوذ خارجه و اجرای احکام شرعیّه و صدور امر به معروف و نهی از منکر و عدم تعدّی از حدود الهیّه عزّاسمه و دفع ظلم و تعدیّات مستبدّانه که سالها آرزو و تمنّیٰ داشتیم برپا شد و بر حصول این تمنّا و موهبت جسیمه مسروریم و گمان نمی‌رفت احدی از مسلمین و متدیّنین مخالف و مخاصم شود، خصوصاً بعد از تطبیق نظامنامه بر قوانین شرعیّه و ضمّ فصول ابدی برای حفظ آن امر که مجال هیچ تشتّت و جای هیچ سخن مغرضانه باقی نمانده، و در هر صورت بر قاطبهٔ مسلمین اهتمام در امر چنین مجلس محترمی واجب، و اعراض از وساوس و شبهات واهیهٔ مطبوعه و غیر مطبوعهٔ مخالفین که جز اغراض شخصیّه و اثار فتنه و فساد مقصودی ندارند لازم است، و احدی غفلت و تخلف نخواهد نمود ان شاءالله.

الاحقر نجل مرحوم حاج میرزا خلیل، الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی، الاحقر عبدالله المازندرانی[1]

۱۹. حکم به افساد شیخ فضل الله نوری و اعتراض به عهدشکنی محمّدعلی شاه (۱۶۸) طهران، حجّتی الاسلام بهبهانی و طباطبایی

فقط تلگراف ثانی واصل. چون [شیخ فضل اللّه] نوری مخلّ آسایش و مفسد است، تصرّفش در امور حرام است.

۱. مذاکرات دارالشورای ملّی، ۱۷ شعبان ۱۳۲۵، روزنامه رسمی /۳۲۷؛ روزنامهٔ مجلس، سال اول، شمارهٔ ۱۸۷، ۲۰ شعبان ۱۳۲۵؛ حبل المتین یومیه، طهران، سال اوّل، شمارهٔ ۱۲۸، ۲۱ شعبان ۱۳۲۵ / ۴؛ حبل المتین کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۱۲، ۲۸ شعبان ۱۳۲۵ / ۱۰، و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۶؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۲۵ـ۲۶.

محمّد حسین [نجل] میرزا خلیل　　محمّد کاظم خراسانی　　عبدالله مازندرانی[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

(۱۶۹) جنابان مستطابان حجّتی‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی سلّمهما اللّه تعالی

بیست و هشتم ذیقعده [۱۳۲۵] است. تلگراف اوّل واصل. و هرگز گمان نمی‌رفت در القاء فتنه و فساد و تفریق کلمه و شقّ عصای مسلمین. وانگهی در چنین موقع خطرناک که اجانب مترّصد دست آویزند تا باین درجه اقدام شود، و آنچه دربارهٔ مُفسد تکلیف شرعی مقتضی بود رأساً از نجف اشرف مخابره، منتظر جواب هستیم.

ولی این مطلب بدیهی است چنانچه عزیمت راسخهٔ ملوکانه بر حفظ دین و دولت و مملکت و ملّت و نگاهداری تاج و تخت سلطنت تصمیم و وفای بعهود و ایمانی راکه در تشیید اساس قویم مشروطیت یاد فرموده‌اند جدّاً و واقعاً تعهّد دارد، البته احدی را قدرت مخالفت و امکان اخلال و افساد نخواهد بود و کلیهٔ مفاسد و اغتشاشات داخلی و سرحدّی به اندک عنایت رفع خواهند فرمود.

و الّا برای لواء مخالفت و علم افساد هر روزه حاملی جدید و عنوانی تازه احداث، و این قلیل فرصت باقی مانده هم بهمین تفرقه کلمهٔ دولت و ملت که فعلاً بموجب ملالت واصله از اطراف به چه درجه منتهی گردیده از دست داده باستیصال کلّی و استیلاء اعادی بدون هیچ مزاحم العیاذ باللّه تعالی مؤدّی و حسرت ذهاب نعمت و شرف استقلال دولت و ملّت برای قاطبهٔ مذهب جعفری لی ظهوراً[2] بجهت اسلام از نتایج این عهد بیادگار خواهد ماند.

لازم است دولتخواهانه بدون هیچ پیرایه مراتب معروضه را بحضور اقدس عرضه دارند.

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال دوّم، شمارهٔ ۱۲، ۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵، صفحهٔ اوّل؛ صبح صادق، سال اول، شمارهٔ ۲۰۴، ۲۶ ذیقعده ۱۳۲۵، صفحهٔ اوّل؛ روزنامهٔ انجمن تبریز، سال دوّم، شمارهٔ ۲۷، ۳ ذیحجهٔ ۱۳۲۵، صفحهٔ اوّل؛ خورشید، مشهد، سال اول، شمارهٔ ۹۰، ۳ ذیحجهٔ ۱۳۲۵، صفحهٔ ۴؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۱۴؛ تاریخ مشروطه ایران کسروی /۵۲۸؛ خاطرات و خطرات /۱۶۴.

در همین شماره روزنامه‌های مجلس، انجمن تبریز، خورشید و حبل‌المتین تلگراف زیر نیز درج شده است:

طهران، حجّتی الاسلام آقا سید عبدالله و طباطبایی

تلگراف اول نرسید. دوم مجمل، مفسد را بدون توقّف نقاط روانهٔ ارض اقدس فرمائید وجوباً.

محمّد حسین نجل میرزا خلیل

حبل‌المتین: «غرض از مفسد در این‌جا شیخ فضل الله نوری است. چنانچه از تلگرافات دیگر هم ظاهر می‌شود»

۲. کذا فی الاصل.

امید که انشاء الله تعالی و بتأییدات غیبیهٔ حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه بدین و دولت و مملکت و خاندان سلطنت و شخص ذات اقدس خودشان ترحّم و به لوازم دین‌پروری و مملکت‌داری و وفاء به عهود و مواثیق ملوکانه جدّاً و واقعاً اقدام، و ابواب و وساوس خائنین که از استبدادطلبی جز نیل مقاصد و اغراض شخصیّه خودشان مقصودی ندارند بکلّی مسدود، و وحشت قاطبه ملّت را از تخلّف از عهود و مواثیق شاهانه که با کمال دولت‌پرستی باین درجهٔ از جسارت و مخابرهٔ تلگرافات متضمنّهٔ خروج از ربقهٔ طاعت مؤدّی گردیده رفع خواهند فرمود، ان شاء اللّه تعالی اخبار مبشّره را مترصّدیم.

نجل المرحوم المیرزا خلیل　　محمّد کاظم الخراسانی　　عبداللّه المازندرانی[1]

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال دوّم، شمارهٔ ۲۳، ۸ ذیحجهٔ ۱۳۲۵، ص ۲.
در این ارتباط سه تلگراف ذیل نیز قابل ذکر است:
حجّت‌الاسلام آقای سید جمال‌الدین افجه‌ای سلّمه اللّه
تلگراف موحش جناب عالی واصل، و مخالفت مخالفین که مخالفت با شرع انور است موجب ملالت فوق‌العاده گردید. واضح است که ما غرضی جز حفظ دماء و اموال و اعراض مسلمین و تقویت ملّت و دولت و ترفیه حال رعیّت نداریم. در صورتیکه و کلاءهمّشان مصروف اجراء مراتب مزبوره و دفع و رفع ظلم و اغاثهٔ مظلومین است که شرعاً و عقلاً حتم و واجب است، مخالفت و معاندت با آنها مخالفت با شریعت مطهّره است، و دفع و تبعید مخالف لازم است، خداوند تعالی هم نصرت خواهد فرمود.
الاحقر نجل الحاج میرزا خلیل
(مذاکرات دارالشورای ملی، ۵ جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۵، روزنامهٔ رسمی /۲۱۴؛ روزنامهٔ مجلس، سال اول، شمارهٔ ۱۳۹، ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵)
[حجت الاسلام] آقای شیخ محمّد تقی سلّمه الله تعالی
عرض می‌شود، رقیمهٔ محترمه زیارت شد. از اطلاع بر صحّت مزاج شرافت امتزاج جنابعالی خوشوقت و مسرور گشته از حال این ضعیف مستفسر شدند بحمد اللّه تعالی حیات مستعار باقی و عمر به دعای آن نخبة الاحباب و عموم مؤمنین مصروف است. در این روزها ملالت خاطر بسیار و پریشانی حواس بیشمار. چون از تلگرافات متعدده ظاهر شد که جماعتی از اهل علم بملاحظهٔ تعیّنات خود و یا بتحریک بعضی از مستبدّین عَلَم مخالفت برافراشته و زاویهٔ حضرت عبدالعظیم را محلّ اعتکاف ساخته فریاد وادیناه و واسلاماه بلند می‌نمایند زعماً منهم خوف الفتنة اَلافی الفتنة سقطوا، بتلبیس اینکه حفظ دین و ترویج شریعت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله می‌نمایند، با اینکه جان و مال و عِرض مسلمانان را در معرض تلف درمی‌آورند و انعقاد مجلس شورای ملّی که بجهت اصلاح حال عموم رعیت و نظم امور دولت و فوائد آن عائد به عموم اهل ملّت است و بجهت ضبط و تحدید ظلم و تعدیّات ولات و حکّام و امراء که خارج از قوّت و طاقت تحمّل خلق بوده شده، بدون استلزام خروج از حدود شریعت مطهّره سعی در اجراء و همراهی در ←

۲۰. حکم تبعید شیخ فضل الله نوری به پیشنهاد سیدین بهبهانی، طباطبایی

(۱۷۰) حضور مبارک آیة الله آقای حاجی، و آقای خراسانی و آقای مازندرانی دامت ظلالهم با وجود اغماض از حرکات شیخ فضل الله و بذل مجهود در اعادهٔ او از زاویهٔ مقدّسه که خاطرهای مبارک مسبوق است، در این مدت به همدستی دشمن مجلس و امداد معاندین اسلام را مشغول کار بود، چند روز است علناً شروع و با جمعی قاطرچی‌ها و ساربانان و الواط در میدان توپخانه مقیم، و حکم به قتل علما و مجلس خواهان نموده، محرّکین به هرج و مرج و قتل و نهب مشغول، عامّهٔ مردم و بلاد در هیجان، اقدامات مجدّانهٔ فوری لازم، چارهٔ فوری صدور حکم به تبعید او از آن ناحیهٔ مقدّسه است، تکلیف بلاد را مستقیماً به خودشان اطلاع بفرمائید.

الاحقر الداعی عبدالله الموسوی، الجانی محمّد بن صادق الطباطبایی

(۱۷۱) حجت الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبایی

رفع اغتشاشات حادثه و تبعید نوری را عاجلاً اعلام.

الدّاعی محمّد حسین نجل المرحوم میرزا خلیل؛ الداعی محمّد کاظم الخراسانی؛ عبدالله المازندرانی[1]

قرار و استدامهٔ چنین مجلسی راجح بلکه لازم است، چون از مراتب نهی از منکر است و بنای تخریب و مخالفت [با] آن در حدّ مخالفت با صاحب شریعت است، مع ذلک این حضرات نسبت مکر و حیل عمرو عاص صفتان این زمان را تعمیه اذهان خود نموده اظهار مخالفت می‌نمایند «و یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً» زیاده زحمت نمی‌دهد. ایّام افادت مستدام. والسلام علیکم و رحمة اللّه حررّه عبداللّه المازندرانی

(مذاکرات دارالشورای ملی، ۵ رجب ۱۳۲۵، روزنامهٔ رسمی /۲۴۶؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شماره ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۱۴)

معظمّ له در انتهای نامهٔ دیگری که در همان جلسه مجلس قرائت شد می‌نویسد:

«... کسی به فریاد مظلوم نمی‌رسد، اما اعلیحضرت اقدس شهریاری دام ملکه، که دسترس به آن ذات اقدس ندارند، و امّا غیر آن وجود مبارک یا ضعیف و غیرقادرند بر دفع، و یا قادرند ولکن شریک الصناعة هستند به آن ظالم و بدیهی است، که این مطلب دخلی و ربطی به مخالفت دین و مذهب ندارد. نخواستند دین و مذهب مردم مشروطه باشد یا مطلق، و لکن به تحریک جمله از مستبدین و ظالمین که عادت نمودند به ظلم و جور چون عمروبن عاص که بمکر و حیلهٔ او مصاحف بر سر نیزه شده تا دست از حق بردارند بعضی را واداشته که لوایح مشتمل بر کفر و زندقه والحاد بالنسبه خود به مجلس محترم نوشته و اشاعه دهد تا باین مکر و حیله مجلس محترم که وضع آن بر رفع ظلم و ستم است در نظر مبارک اعلیحضرت پادشاه اسلام و علماء اعلام و متدیّنین از عوام موهون شود و او به مقصد باطل خود نائل شود و یمکرون و یمکرالله و اللّه خیرالماکرین.»

حررّه الاحقر عبداللّه المازندرانی

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۲۷، ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۵/۲۰ و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان

(۱۷۲) بسم الله الرّحمن الرّحیم. خدمت آقایان حجج الاسلام متّعنا الله المسلمین بطول بقائهم زحمت افزا شده عرضه می‌داریم که در خصوص...[1] نوری و حرمت تصرف آن در امور مسلمین، در بلاد ایران چند صورت تلگراف منتشر شده مستدعی از مقام منیع آن‌ها اینکه اگر این چند صورت از آن نواحی مقدّسه صادر شده در حاشیه ورقه مرقوم بفرمائید.

صورت اول این است: طهران حجت الاسلام بهبهانی و طباطبایی

فقط تلگراف ثانی و اصل، چون نوری مخلّ آسایش و مفسد است، تصرفش در امور حرام است. محمد حسین میرزا خلیل، محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی

دوم: طهران حجت الاسلام بهبهانی و طباطبایی

رفع اغتشاشات داخله و تبعید نوری عاجلاً اعلام. محمد حسین، محمد کاظم، عبدالله

سوّم: طهران، حجت الاسلام بهبهانی

شیخ فضل الله نوری مفسد، متابعتش حرام، ابعادش به خراسان به جمیع مسلمین واجب، بدون مفسده. نجل میرزا خلیل، محمد کاظم الخراسانی، عبدالله المازندرانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بلی احکام مزبوره از احقر و سایر آقایان عظام صادر شده.

حرّره الاحقر الجانی محمد کاظم خراسانی[2]

(۱۷۳) تبریز، انجمن ملّی ۱۴ صفر المظفر (۱۳۲۶)

تلگراف مشتمل به تخریب مشروطیت و نسبت تحریم دخول در مجلس به داعیان مجعول، تقویت مجلس محترم واجب، و تبعید مفسد لازم.

الاحقر عبدالله مازندرانی محمد کاظم خراسانی نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل[3]

←

۸/۱۳۲۶؛ در صبح صادق، سال اوّل، شمارهٔ ۲۰۴، ۴ ذیحجهٔ ۱/۱۳۲۵ تنها متن پاسخ مراجع نجف اینگونه آمده است: «رفع اغتشاش داخله و تبعید نوری عاجلاً اعلام». ۱. کذا فی الاصل.

۲. بسم الله الرحمن الرحیم، بلی همهٔ این تلگرافات صحیح است نباید گوش به شبهات مشککین نمود.

الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل

بسم الله تعالی. بلی مراتب مرقومه تماماً از آقایان عظام و حجج اسلام و این احقر نام صادر شده.

حرّره الاحقر عبدالله المازندرانی

مساوات، سال اوّل، شمارهٔ ۱۷، ۱۲ صفر ۱۳۲۶، صفحهٔ ۸.

۳. روزنامهٔ انجمن تبریز، سال دوّم شمارهٔ ۵، ۱۸ صفر ۱۳۲۶، صفحهٔ ۳.

۲۱. لزوم موافقت و حرمت مخالفت با مصداق مجلس شورای ملّی

(۱۷۴) حجة الاسلاما، چه می‌فرمائید در باب مجلس شورای ملّی که فعلاً منعقد در طهران و شعب آن در بلاد دیگر نیز برپا است؟ آنچه بر حضرت مستطاب عالی در باب مجلس مسطور منکشف و حکم فرموده‌اید مرقوم فرمائید که عند الحاجة حجّت باشد.

بسم الله الرّحمن الرّحیم. کراراً از بلاد از مجلس محترم شورای ملّی از احقر کتباً و تلگرافاً سئوال شده، جواب کتباً و تلگرافاً حقیر داده که مجلس محترم ملّی که فعلاً منعقد است در طهران و سایر بلدان ایران، چون بنای مجلس بحمدالله بر امر بمعروف و جلوگیری از ظلم حکّام و ردع از سایر منکرات است موافقت آن لازم و مخالفت آن حرام است.

حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۶

۲۲. پیگیری اجرای قوانین مشروطیت

(۱۷۵) جنابان مستطابان حجّتی الاسلام بهبهانی و طباطبایی دامت برکاتهما

تلگراف شرافت اتّصاف که متضمّن صورت دستخط مبارک همایونی و شرح عنایات

---

۱. بسم الله الرّحمن الرّحیم. کراراً و مراراً نوشته و گفته و تلگراف نموده‌ایم که چنین مجلس محترمی که تأسیس او و مبنای او بر رفع ظلم و تعدّی و تقویت دولت و ملّت و حفظ بیضهٔ اسلام و نهی از منکر و امر به معروف باشد البته اتّباعش لازم و هیچ عاقل و متشرّعی نباید تشکیک در این معنی کند و هر که غیر از این را به ما نسبت دهد کذب و افتراء است. الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل

بسم اللّه تعالی. آنچه از انعقاد مجلس شورای ملّی تعقّل نمودیم و بما رسیده متواتراً که جای شک و شبهه نیست اهمّ فوائد و آثار مترّتبه از آن نهی از منکر است که فایده آن عائد به نوع است، و حَسَن است عقلاً و شرعاً. پس بر هر متمکّنی لازم است همراهی و اعانت، و جایز نیست در هدم اساس آن اقدام کنند.

حرّره الاحقر عبداللّه المازندرانی

مذاکرات دارالشورای ملّی، ذیحجهٔ ۱۳۲۵، روزنامهٔ رسمی /۴۳۸؛ روزنامهٔ مجلس، سال دوّم، شمارهٔ ۲۸، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۵، صفحهٔ ۱؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۲۲، ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۸/۱۳۲۵، و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۷/۱۳۲۶. در منبع اخیر پاسخ مازندرانی به صورت زیر آمده است:

بسم الله تعالی. کراراً جواباً و استقلالاً کتباً و تلگرافاً عرض شد، که این مجلس شورای ملّی فعلی چون مبنای آن بر رفع ظلم و تعدیّات و نهی از منکر است عقل و شرع مطابق است بر حسن و لزوم موافقت و تقویت آن، بر هیچ عاقل و متدیّنی جایز نیست مخالفت آن. حرّره الاحقر عبدالله المازندرانی

خسروانه در قیام به وظائف رعیّت‌پروری و مملکت‌داری و اجراء قوانین قویمه مشروطیت بود، که هم از کمال دلسوزی و صدق دولت و ملّت‌خواهی حضرت مستطاب اشرف اسعد والا آقای شعاع السلطنه و جناب مستطاب اجلّ اشرف عضدالملک دام اقبالهما العالی اظهار امتنان فرموده بودید رسید، علیحده از جانب سنیّ الجوانب اقدس شاهانه ادام اللّه تعالی سلطانه توقیع رفیع تلگرافی متضمّن همین بشارت و وعده در جزمیّت صرف تمام قوا از همان تاریخ انجاح مستدعیات دولت‌خواهانه زیارت، و الحمدللّه تعالی وحشت حاصله از تراکم موجبات تفریق و استیصال را رفع و همواره دوام تامّ و تسدید ذات اقدس را به انجاح مواعید ملوکانه در تحت قبّهٔ منوّره مسئلت، و نتایج خیریّه آنرا بعون اللّه تعالی و حسن تأییده پیوسته مترّصد، و از توجّهات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه امیدواریم که ان شاء اللّه تعالی سایر شاهزادگان عظام و امراء فخام را هم در قیام بوظائف دلسوزی و صدق دولت‌خواهی و اغماض از وضع ناهنجار سابق و تشیید این اساس قویمه که نتایج هر دو بالمآل مشهود است تأیید فرموده، نعمت اتّحاد و اتّفاق کلمه را کاملاً عنایت و کسانیکه به اسم دینداری یا دولتخواهی در موجبات اضمحلال دین و دولت و [از] دست دادن مملکت همّت گماشته، این عهده فرخنده را به این شدّت هرج و مرج و تلف نفوس و اموال و اعراض افتتاح نموده‌اند، از خیالات فاسده منصرف و مأیوس خواهند فرمود. ان شاء اللّه تعالی در خصوص مفسد هم «الشاهد یری مالایراه الغائب».

نجل المرحوم حاج میرزا خلیل، الاحقرمحمّد کاظم الخراسانی؛ الاحقرعبداللّه المازندرانی[1]

۲۳. لزوم تعلیم و تعلم قواعد حرب بطرز جدید و تدوین قانون نظام

(۱۷۶) بر عموم افراد ملّت خاصّه عشایر و ایلات و نگهبانان حدود و ثغور مملکت اسلامیهٔ ایران اعلام می‌شود که در هیچ دوره ضعف و ناتوانی ممالک و دول اسلامیّه باین اندازه که فعلاً مشهود همگی است نبوده چنانچه قوّه و قدرت و قهر و غلبهٔ اجانب با این قرب جوارو در خاک بودنشان در هر نقطه از نقاط مملکت اسلام با مسلمین در هیچ زمان کسی یاد نمی‌دهد. و معلوم است و اگر حال بدین منوال بماند خدای نخواسته حال اندلس در وطن مقدّس اسلام

۱. مذاکرات ۲۲ محرّم ۱۳۲۶ دار الشورای ملّی، روزنامهٔ مجلس، سال دوّم، شمارهٔ ۵۹، ۲۴ محرم ۱۳۲۶؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۵/۱۳۲۶: «در اینجا هم غرض از لفظ مفسد شیخ فضل الله نوری است.»

خواهد ظاهر شد. پس قبل الوقت تا فرصتی در دست هست بر شما رؤسای عشایر و ایلات و پاسبانان حدود که بمنزلهٔ روح مملکت و قوهٔ قهریّهٔ دولت بشمارید شرعاً و عقلاً لازم است که اختلاف فیمابین را باتفاق کلمهٔ جامعهٔ اسلامیّت مبدّل کنید و دست بدست یکدیگر داده در مقدمات دفاع با اجانب از ارض اقدس اسلام بکوشید و تعلیم و تعلّم قواعد حرب بطرز جدید فریضهٔ ذمّهٔ خود دانید و قانون نظام را از مجلس شورای ملّی شیّد اللّه ارکانه درخواست کنید، و در فرستادن نمایندگان خود به مجلس شورای ملی بطالت نکنید، و انفاذ اوامر و احکام و قوانین سیاسیّهٔ موضوعهٔ صادره از مجلس شورای ملّی را که وجودش موجب استحکام و دوام پادشاهی اسلامی است فریضهٔ شرعیّهٔ ذمّهٔ خود، و مخالف آنرا در حکم معاند و محارب با حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه فرجه دانسته تا آب رفته بجوی مگر بازآید و رقبهٔ مملکت و ملّت و دولت اسلام از تحت رقیّت اعادی دین مستخلص شود؛ و الّا لاصبحت حوزة الاسلام تحت سلطنة الاجانب، یفعلون ما یشاؤن و یحکمون فیها ما یریدون، و لا ارانا اللّه ذلک الیوم ان شاء اللّه تعالی.

الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل　　من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی

حرّره الاحقر عبداللّه المازندرانی[1]

(۱۷۷) سؤال: خدمت حجج اسلام ادام اللّه اظلالهم عرضه می‌دارد بر آن وجودات مبارکه البته پوشیده و پنهان نخواهد بود که حفظ نظام مملکت و دفع فساد مفسدین و شرّ اشرار خارجه و سدّ ثغور و حفظ حدود از تعدّیات اعادی دین و دولت منوط است به وجود قوّهٔ دفاعیّه و استعدادات حربیّه که در تمام نقاط مملکت بحسب هرچه اقتضای آن نقطه است از برّیّه و بحریّه محفوظ بوده باشد، و هرچه این قوّه محکمتر و اساس آن متقن‌تر شود مصالح لازم مملکت محفوظ‌تر و از مضارّ و مفاسد دورتر خواهد بود و معلوم است که استکمال و استحکام این قوّه موقوف است بوجوه نقدیه و بدون آن هرگز صورت‌پذیر نخواهد شد، چنانچه شاعر متمدّن گفته:

---

۱. روزنامهٔ انجمن تبریز، سال دوّم، شمارهٔ ۷، ۲۵ صفر ۱۳۲۶؛ اتّحاد، تبریز، سال اوّل، شمارهٔ ۴، ۱۸ صفر ۱۳۲۶/۵؛ ندای وطن، سال دوّم، شمارهٔ ۲۲۲، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶، و شمارهٔ ۲۳۸، ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۶، مذاکرات دارالشورای ملّی، هفتم ربیع الاول ۱۳۲۶، روزنامهٔ رسمی /۵۰۴؛ روزنامهٔ مجلس، سال دوّم، شمارهٔ ۹۳؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۲/۱۳۲۶.

به زر می‌توان لشکر آراستن　　به لشکر بسی کینه‌ها خواستن

و تحصیل این وجوه نقدیه از عموم رعیت به طرز رضا و رغبت به این شود که تمام سکنهٔ مملکت در تمام امور سیاسیّه ملکیّه ناظر به یکدیگر باشند و از لوازم و مصارف ملکیّه مستحضر شوند و در نیک و بد خود را شریک بدانند، چنانچه در همهٔ ممالک معموره عالم معمول است، و لازم این مطلب این شود که وجوه نقدیهٔ لازمه را به موجب قوانین معتدله متساویه به رضا و رغبت تسلیم کارگزاران دولت که از جانب عموم ملت در مقام اجراء و انفاذ امورند خواهند نمود و هرگاه کسی در مقام طغیان و سرکشی از متابعت آن قوانین معتدله مذکوره برآید به قوّهٔ قهریّه حربیّه او را تسکیت کنند، بعد تلک المراتب معروض می‌دارد که مملکت حالیهٔ ما بواسطهٔ استبدادات و خودخواهی سابقه اهل دیوان و هرج و مرج بودن ادارهٔ مالیه و مسامحه وزراء و امراء و فتنه‌جویی مفسدان و اغتشاشات سرحدّات و قوّه دول اجانب و تسلّط آنها در اطراف و جوانب مملکت از تمام مراتب مسطوره و لوازم معروضه محروم است، و اگر اینطور بماند عن قریب است که مقهور اجانب خواهد شد و چونکه این مطلب بر خود ملّت در این ایّام واضح و ظاهر گردیده، از این جهت در کمال رضا و رغبت خود آنها در لوازم جان نثاری و حفظ مملکت اسلامی از نفوذ و تسلط اجانب حاضرند و نهایت مساعدت در همهٔ امور حتی در سرباز بودن و عسکر شدن را دارند، خاصّه در صورتی که حکم الهی را بر وجوب آن بدانند که هزار مرتبه به جان و دل حاضر خواهند بود. استدعا آن که آنچه مقتضای تکلیف شرعی عموم ملّت است صریحاً بفرمائید تا این بنده به آنها ابلاغ نموده و از جان و دل اطاعت نمایند.

سرباز داوطلب ملت ابوالسّادات

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

البته معلوم است که حفظ بیضهٔ اسلام و پاسبانی ممالک اسلامیّه تکلیف عامّهٔ مردم است و بر هر فردی از افراد مسلمین واجب است که بحسب قوّه و استعداد خود در مقام تحصیل مقدّمات آن برآید، و در اقدام بلوازم آن کوتاهی نکند، و چونکه اعظم مقدمات آن تعلیم و تعلم آداب حربیّه است که به مقتضای هر زمانی معمول می‌باشد، پس بر عموم جوانان مسلمین و ابناء ملّت اسلامیه واجب است که در مشق نظامی و تعلیم قواعد حربیّهٔ جدیده که معمول این زمان است هیچگونه مسامحه و مساهله ننمایند و کمال اقدام و اهتمام در این باب داشته باشند. سابق بر این هم در این باب سؤالی شده بود به همین مضمون جواب داده شد و از قرار

تقریرات جناب شما و صورت عکس هیئت اجتماعیه مشق نظام ملّت که شفاهاً ارائه نمودید معلوم شد که عرق اسلامی عامّه مسلمین را در این باب تهییج کاملی نموده پس در این صورت کمال اهمیت دارد که بزودی این مطلب در تحت قانون کلی قرار داده و به ملت القاء شود که بر طبق آن رفتار نمایند تا که قوّهٔ مقننه و اعضاء مجریّه و نفوس مطاوعهٔ هر یک در مرتبهٔ خود از جنود الهیه و در زمرهٔ مجاهدین فی سبیل اللّه محسوب شوند.

تأکیداً به مجلس محترم شورای ملّی عرض می‌شود بهیچ عذری برای تأخیر تعیین قانون مشق نظامی در نظر نمی‌آید. البته تعجیل در این امر اهمّ خواهند نمود. «و سارعوا الی مغفرة من ربکم»[1] الاحقر محمّد کاظم الخراسانی[2]

۲۴. جواز و رجحان تأسیس بانک ملّی

(۱۷۸) خدمت حجج اسلام ادام الله اظلالهم عرضه می‌دارد هیچ شکی نیست در اینکه استقلال ملّت و دولت اسلام در این جزء از زمان ممکن نشود مگر به دو امر: اول ازدیاد قوهٔ دفاعیه که حاصل نخواهد شد مگر به تشکیل نظام و آلات حرب بطرز جدید. دوم استغناء عموم ملت در نوع فواید و مصالح لازمهٔ خود از ملبوسات و امتعه و اجناس خارجه و غیرهم که البته حاصل نخواهد شد مگر به اینکه خود افراد ملت در داخلهٔ مملکت قیام به احداث این امور بقدر حاجت نوع نمایند. و پرواضح است که وجود امر اول بحسب اختلال حالیّهٔ مملکت هرگز نخواهد شد مگر باینکه وجوه نقدّیه از نوع مردم به رضا و رغبت آنها در محلی جمع شود که مصرف آن تحصیل فواید مذکوره باشد تا در نفع و ضرر کل علی حسب سهمه شریک شوند و اسم آن عمل بحسب لسان جاری در این زمان بانک ملّی است

---

۱. آل عمران /۱۳۳

۲. بسم الله تعالی. آنچه جناب حجّت الاسلام دامت برکاته مرقوم فرمودند مطابق واقع و کافی است. در مقام الزام اخوان مؤمنین بر قیام به وظائف این امور که موقوف علیه بقاء استقلال دولت اسلامیّه است و سابقاً مفصلاً بر طبق این عرض شده و زیاده بر این ورقه گنجایش عرض ندارد. حررّه الاحقر عبداللّه المازندرانی بسم الله الرّحمن الرّحیم. مکررّ نوشته‌ایم که آنچه موجب قوّهٔ ملت و شوکت دولت و ترفیه حال رعیّت و حفظ حدود و ثغورات بر هر مسلم حتم و لازم است. الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل قدّس سرّه

مذاکرات دارالشورای ملّی، هفتم ربیع الاول ۱۳۲۶، روزنامهٔ رسمی /۵۰۴؛ روزنامهٔ مجلس، سال دوم، شمارهٔ ۹۳ و ۸۰؛ حبل المتین، کلکته، سال پانزدهم، شمارهٔ ۳۹، ۲۵ ربیع الاوّل ۱۳۲۶/۳ و ۴، و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۹ و ۱۰؛ ندای وطن، سال دوّم، شمارهٔ ۲۳۸، ۲۶ ربیع الاوّل ۱۳۲۶.

که در حقیقت مانند عمل صرّافی است و تخلّص از ربا بحیل مجوّزهٔ شرعیّه چنانچه حاجت به قرض و استقراض شود مطابق آنچه در رسالهٔ عملیّه مسطور است برای آنها میسور است. و اما وجود امر دوم منوط است به علوم و صنایعی که خود افراد ملت تحصیل کنند و پس از آن به مباشرت خود بدون حاجت به اجانب آلات دفاعیه و سایر ضروریّات لازمه را بحسب اقتضای زمان ایجاد کنند و این مطلب بدون احداث مکاتیب که مشتمل بر تعلیم این امور باشد صورت نگیرد. و پس از این مقدّمات غرض از مزاحمت وجودات مقدّسهٔ حجج اسلامیّه، آن است که تشکیل بانک ملّی بمعنی مذکور و تأسیس مکاتب برای تعلیم این امور بنحوی که بهیچ وجه بعقاید و اعمال متعلّمین ضرر نرساند چه صورت دارد؟

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

جواز و رجحان امور مزبوره، بر نهج مذکور، و بحفظ از ربای محرّم و مراقبت در حفظ عقاید و اعمال محل شکّ و شبهه نیست، بلکه نظر به توّقف بیضهٔ اسلام و سدّ ابواب مداخلهٔ اجانب بر آن از اهمّ تکالیف لازمه بر نوع مسلمین است، و ان شاء الله تعالی حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه نصرت و تأیید خواهند فرمود، و لا حولَ و لا قوّة الّا باللّه العظیم

حررّه الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۲۵. تکلیف شرعی تقویت مجلس شورای ملّی و اساس مشروطیت

(۱۷۹) به عرض می‌رساند نامهٔ وحدت نمای آن انجمن سعادت که حاکی از حسن انتقال و

---

۱. بسم الله الرّحمن الرّحیم. اهتمام مسلمین و عموم اخوان مؤمنین در قیام بامور مرقومه در ورقه که موجب تقویت ملّت و دولت و دوام شعائر اسلام است بنحوی که ترتیب مفسده و ارتکاب محرّمات شرعیه در مقدّمات و نتایج نشود از اهمّ امور راجحه بلکه بملاحظه جهاتی واجب و لازم است. خداوند جلّت آلائه ما را از معاونین این امور محسوب فرماید که اعانت بر برّ و تقوی است. حررّه الاحقر عبداللّه المازندرانی
بسم الله الرّحمن الرّحیم. آنچه راکه آقایان عظام دامت برکاتهم مرقوم فرموده‌اند بجا و متبّع است. ان شاء الله تعالی اهالی ایران با استعداد و قابلیّت ذاتی که در صنایع دارند اهتمام تمام نمایند که رفع احتیاج آنها بکلّی از خارجه بشود و بوجهی از وجوه خارجه را دخیل در امور ننمایند. بر بزرگان ملّت و دولت هم لازم است ارباب صنایع را تشویق نمایند که استعداد اهل ایران بمراتب بیش از دیگران است.
الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل قدّس سرّه
مذاکرات دارالشورای ملّی، هفتم ربیع الاول ۱۳۲۶، روزنامهٔ رسمی /۵۰۵؛ روزنامهٔ مجلس، سال دوم، شمارهٔ ۹۴.

التفات حضّار به اخبار آن محفل درایت و کمال بر نتایج خیریّهٔ اساس قویم مشروطیت است، و اظهار تشکّر از تقویت علماء اعلام و حجج اسلام در تأسیس این اساس و تولید موجبات قوام و دوام و استحکام آن فرموده‌اند واصل، و زهی انبساط خاطر و امتنان از حقّ‌شناسی و واقع‌گویی آن برادران دینی و دنیایی زادالله توفیقاتهم حاصل گردید. و به دعاهای خیر که مرجوّ الاجابة از برکات این زاویهٔ مقدّسه است از برادران عزیز یاد و مکافات محبّت می‌شود.

و اینکه احقر و أعلام دیگر به ارسال رسل و انفاذ کتب تمشیت و تقویت از مجلس محترم ملّی و اساس مشروطیت داریم وظیفهٔ وقت خود را ادا کرده که به ملاحظهٔ جهات صلاح دین و دنیای اخوان مؤمنین از امّت مرحومه فریضه وقت‌بر[1] ذمهٔ خود می‌دانیم، منّت بر احدی نداریم و جزای عمل جز از خداوند ربّ الجزاء تعالی شأنه نمی‌خواهیم، و تا تکلیف شرعی مساعد و اشارهٔ باطنیهٔ حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه در کار است هیچوقت در اقامهٔ این فریضه قصور نخواهد شد، و حاشا که به القاء شبهات و تسویلات استبدادطلبان کائناً ما کان تردید در تکلیف شرعی بهم برسانیم «لایحیق المکر السیّیء الّا باهله[2]». خاطر آن انجمن سعادت و سایر انجمنهای ملّی آسوده و بی‌خیال باشند.

خداوند همه را توفیق دانش و تمییز حقّ از باطل و ترجیح دین بردنیا و ادای حقّ مقام مؤاخات و اتّفاق کلمه و استغناء از اجانب کرامت فرماید. و السلام علیکم

من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی عفی اللّه عنه و عن اخوانه المؤمنین[3]

۲۶. تأئید و حمایت از مصداق مجلس شورای ملّی

(۱۸۰) خدمت آقایان حجج اسلام و آیات الله فی الانام عرضه می‌دارد: چه می‌فرمایند در باب این مجلس که فعلاً منعقد است در بهارستان طهران، آیا حکم به وجوب متابعت همین مجلس فرموده‌اید و آیا مخالفت با همین، محادّهٔ با امام عصر است یا خیر، حکم به کبری فرمودید و این مجلس فعلی منطبق نیست به آن کبری، و بر فرض انطباق همین صغری، توهین این مجلس چه صورت دارد؟ و آیا مکذّبش مستحقّ مجازات هست یا خیر؟

---

۱. روزنامهٔ مجلس: فریضه و قرض ذمهٔ خود. ۲. الفاطر /۴۳.

۳. پاسخ به عریضهٔ انجمن فاطمیه، روزنامهٔ مجلس، سال دوّم، شمارهٔ ۹۶، ۱۲ ربیع الاوّل ۱۳۲۶، صفحهٔ ۲ و ۳؛ حبل المتین یومیه، سال دوّم، شمارهٔ ۷، ۲۴ ربیع الاول و ۱۳۲۶، صفحهٔ ۶ و ۷.

استدعا از آن ذوات مقدّسه می‌شود که جواب یک یک این سؤالات را در صدر ورقه مفصّلاً مرقوم بدارید، و به خاتم شریف مزین بفرمائید که بعضی اختلافات از بین مردم برداشته شود و مشغول استحکام مجلس و اعانت بانک و مشق نظامی و غیره و غیره برآیند تا بیضهٔ اسلام محفوظ بماند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مکرر نوشته شده است که مجلس محترم ملّی که اساسش به جهت رفع تعدیّات استبداد و اعانهٔ مظلومین است اعانت و همراهی از آن بر همه لازم است و مخّل و مفسد و موهن به آن مخالف و محادّ با امام عصر عجل الله فرجه است، اعاذالله بلاده و عباده.

حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

(۱۸۱) حضور حضرات حجج الاسلام و المسلمین آیات الله فی العالمین ادام الله برکات وجودهم مصادعت می‌نمائیم که در خصوص مساعدت و همراهی و بذل جهد در رفع نواقص این مجلس فعلی واقع در باغ بهارستان دارالخلافهٔ طهران (صانها الله عن الحدثان) یا استناد بعضی عوام از انقلابات و اغتشاشات فعلی در بلاد را به این مجلس واجب لازم بر مسلمین و توهین به آن توهین به شرع مبین است یا خیر؟ استدعا آنکه در صدر ورقه مرقوم و به خاتم شریف مزیّن فرمایند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مکرّراً نوشته شده، لزوم موافقت همین مجلس محترم شید الله ارکانه که در طهران در

---

۱. بسم الله الرحمن الرحیم. پیشتر نوشته، باز هم می‌نویسیم که این مطلب مکّرراً اظهار داشته و تأکید نموده‌ام که این مجلس محترم که مبنی بر تشیید ملّت و رفع تعدیّات و نهی از منکرات است بنای شبهه در حسن و رجحان او نمود و تا بحال هم چیزی که مخالفت قوانین شراعیه باشد از او صادر نشده، پس مناقشهٔ در او نیست مگر محض افساد و جهل و متابعهٔ اغراض نفسانیه اعاذناالله منها، و بیان اوضح از این نمی‌شود.
الاحقر نجل المر حوم الحاج میرزا خلیل قدّس سرّه
بسم الله تعالی. مکرراً نوشتیم که همین مجلس محترم اساس آن بر راحت عموم مؤمنین و دفع ظلم ظالمین و تقویت ملت و دولت و قوانین اساسی آن موافق شریعت مطهّره است. لازم است بر عموم مسلمین موافقت و تأئید آن و مخالفت و توهین آن حرام است. سبحان الله در ذیل سؤال مسلّم داشته که منوط است حفظ بیضهٔ اسلام بر دفع اختلافات و استحکام امر مجلس و واقع نیز همین است مع ذلک سؤال می‌نماید که مخالفت مجلس محادّهٔ با امام علیه السلام است یا نه. حرّره الاحقر عبدالله‌المازندرانی
حبل المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۳۴، ۱۹ صفر ۱۳۲۶/۱۸، و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۸.

بهارستان منعقد است و بحمدالله تعالی موجب حفظ بیضهٔ اسلام و حوزهٔ مسلمین است و رافع و مانع اساس ظلم می‌باشد، ساحت همین مجلس محترم اجلّ و ارفع و مبرّا از التباس بـه ایـن مفاسد و اغتشاشات است که مفسدین و مستبدّین برای صرف قلوب علماء و مسلمین احداث و محض مغالطه به مجلس محترم نسبت داده‌اند، ولی بحمدالله «چراغ کذب را نبود فروغی».

حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

(۱۸۲) محضر انور حضرات حجج اسلام و آیات اللّه بین الانام عرضه می‌دارد: چه می‌فرمایند در خصوص مجلس شورایی که فعلاً در بهارستان طهران منعقد است؟ آیا فتوا و احکام مبارکه وجوب متابعت آن که از ناحیهٔ مقدّسهٔ آن حضرات در بلاد منتشر است در حق همین مجلس است یا خیر؟ و مخالفت همین مجلس که بعضی عوام بعضی مفاسد را به آن مستند می‌دانند، محادّه با امام زمان است یا خیر؟ و ایضاً صدور احکام در خصوص مشق ملّی و نظامی و تأسیس مکاتب به طرز جدید و تشکیل بانک ملّی از آن ناحیهٔ مقدّسه است که اشتهار یافته یا خیر؟ مستدعی است جواب مسؤوله را به خطّ مبارک مرقوم و به مُهر شریف مزیّن فرمائید.

به تاریخ سوّم شهر محرّم‌الحرام ۱۳۲۶

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بلی، مفادّ احکام صادره از احقر و سایر آقایان عظام دامت برکاتهم لزوم موافقت و تشیید همین مجلس محترم ملّی شیّدالله ارکانه و نصر اعوانه است که فعلاً در طهران در بـهارستان منعقد است و بحمدالله موجب حفظ بیضهٔ اسلام و حوزهٔ مسلمین و رفـع ظـلم و تـعدّیات و حصول مقاصد و متمنیّاتی است که سالهای سال آرزو و تمنّا داشتیم و ساحت همین مجلس محترم اجلّ و ارفع و مبرّا و منزّه است از التباس به این مفاسد و اغتشاشات کـه مـفسدین و

---

۱. بسم الله تعالی، مکرّر نوشته‌ایم چون این معنی بر رفع ظلم و امر به معروف و نهی از منکر لازم الاتباع است. الراجی عفوّ ربّه الجلیل نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل قدّس سرّه

بسم الله تعالی. بلی چون همین مجلس معیّن مساعدت و همراهی با آن لازم، بقاء دولت و سلطنت ایران موقوف به این است، و بقاء و ظهور مذهب شیعه در اقطار عالم موقوف است به بقای دولت ایران، سپس چگونه واجب نباشد؟ خداوند لعنت کند کسی را که به افترا و بهتان و قول زور عیب جویی از مجلس محترم می‌نماید. حرّره الاحقر عبدالله المازندرانی

روزنامهٔ مساوات، سال اول، شمارهٔ ۱۵، ۲۷ محرم ۱۳۲۷، صفحهٔ ۸.

مستبدّین برای صرف قلوب علماء اعلام و مسلمین احداث و محض مغلطه و افترا به مجلس محترم نسبت داده و می‌دهند. و همچنین حکم به وجوب کفایی تعلیم مشق نظامی و تأسیس مکاتب و احداث بانک ملّی بر وجهی که در ورقهٔ علیحدّه[1] نوشته شده و شرح داده صحیح و از این خدّام شریعت مطهّره صادر است. حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

۲۷. وجوب عدم تخطّی از قوانین مشروطیت خصوصاً بر شخص شاه

(۱۸۳) نجف اشرف، جنابان مستطابان ملاذالانام حجج الاسلام آیات اللّه فی‌الارضین ادام‌اللّه افاضاتهم.

از قراری که به عرض رسیده در این موقع که برای جلوگیری اشرار و اعادهٔ نظم و امنیت داخله پاره‌ای اقدامات کرده‌ایم، مفسدین فرصت را از دست نداده و تجمّع آلات و هیأت علماء اعلام را مشهود نقل پاره‌ای عنوانات، از آن طرف در مزاج عوام القاء بعضی شبهات می‌نمایند برای رفع اشتباه خاطر محترم جنابان عالی یادآور می‌شوم که کلّیهٔ [مردم] ایران عموماً و به ذوات محترمه خصوصاً معلوم است، در هنگام ارتحال شاهنشاه مغفور پدر تاج دارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغییراتی روی داده و مرا برای نیابت سلطنت از آذربایجان به طهران احضار نمود، و زمام مهام مملکت به عهدهٔ من واگذار

---

۱. رجوع کنید به مکتوبهای شمارهٔ ۲۲ و ۲۳ در همین مجموعه.

۲. بسم الله الرّحمن الرّحیم، الحق چنین است که مرقوم فرموده‌اند نسئل اللّهَ بقائه و لتشیید الملّة و الدّین و اعلاء کلمة المسلمین ان شاء اللّه تعالیٰ. حرّره الراجی ابن صدرالدین العاملی

بسم الله الرّحمن الرّحیم، مراد لزوم موافقت و تأیید و تشیید همین مجلس محترم است که ان شاءاللّه رفع ظلم و تعدّی و فساد از عموم عباد مرّجو است از همین مجلس محترم و اسناد بعضی عوام و بعضی عمّامه‌دارهای کالانعام بعضی مفاسد را به این مجلس محترم ناشی از فساد عقیدهٔ ذات آنها است، دامن این مجلس محترم از لوث این نسبتها منزّه و مبرّا، و مسئلهٔ تشکیل بانک و تأسیس مکاتب و تجدید مشق نظامی به موجبی است که در اوراق علیحدّه مفصّلاً و مشروحاً نوشته شده، محلّ وسوسه و شک و شبهه نیست.

حرّره الاحقر عبداللّه المازندرانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم، بلی مطلب از همین قرار است و کراراً اظهار شده است و تأکید بیش از این معنیٰ ندارد، نباید تشکیک مشکّکین را اصغا نمود. الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل، محمد حسین

حبل المتین، کلکته، سال ۱۵، شمارهٔ ۳۹، ۳ ربیع الثانی ۷/۱۳۲۶، و سال ۱۶، شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۰/۱۳۲۶ و ۱۱، و سال ۱۶، شمارهٔ ۲۶، ۲۵ ذیحجهٔ ۲۱/۱۳۲۶؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۲۹ـ۳۱.

نمودند، به واسطهٔ نقاهت مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیّت دولت بود از صحّهٔ شاهنشاه مغفور نگذشته به واسطهٔ بعضی از عوائق نمی‌گذشت و هرچند عقلای مملکت و علماء این فن استعداد مشروطیّت را در ایران فراهم نمی‌دانستند و لوازم اقدام این امر به هیچ وجه موجود نبود، مخصوصاً چون ترقّی دولت و حفاظت ملّت را در اتّحاد و استقرار مشروطیّت می‌دانیم، خودم بنفسه متصدّی در این امر شده، برای حفظ دین و دولت اسلام شیّدالله ارکانه قانون اساسی را در حالتی که پدر تاجدارم را رمقی و قدرتی نبود قلم را در دستش گذاشتم، بعد از آن هم از ساعتی که به تخت سلطنت جلوس کردم، تمام همّ خود را در استقرار اساس مشروطیّت مصروف و تا آن آخر با این قدرت که در خود داشتم و اسباب فراهم بود، در پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیّت دولت و آزادی ملّت استقرار یافت و محکم شد.

لکن تأسّفاً این آزادی را که لوازم استقرار مشروطیّت بود جمعی مفسد و مغرض وسیلهٔ پیشرفت اغراض باطله و خیالات فاسدهٔ خود که مبائن و منافی با اساس شرع مقدّس اسلام بود قرار داده و در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند خاصّه که در متمّم قانون اساسی دیدند که مذهب رسمی ایران مذهب مقدّس جعفری و قانون شریف احمدی است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیرممکن خواهد بود به انواع حیله و وسیله گاهی به زبان ناطقین و در ثانی به زبان اشاره در روزنامه‌جات هم ترک[1] کهنه و خرافات عقیدهٔ اذهان سادهٔ عوام را مشوّش ساخته مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهرالصّلاح به لباس مشروطیّت جلوه داده تا چندی عامّه از ذکر مصیبت و پاره‌ای اعمال خیریه که بنای شرع مقدّس بر آنها استقرار دارد، بازداشته و انجمن تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه به میان آورده.

دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدّس نبوی(ص) رخنه انداخته و مقصود حضرت ختمی مرتبت را که «اِنّی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی» باشد از دولت اسلام زائل کنند، چنانچه پاره‌ای از اعمال آنها البته مستحضر شده‌اید و به طوری اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ داده‌اند که علماء اعلام و بزرگان طهران نیز از جلوگیری آنها عاجز بودند، با آن اقدامات که غرض‌ورزی و شورش‌طلبی آنها نزدیک بود که دولت و ملّت را دچار مخاطرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش هزار سالهٔ ایران را متزلزل سازند و برحسب

---

۱. کذا فی الاصل.

وظیفهٔ شخصی لازم دانسته بیش از این تحمّل و سکوت جایز ندانم.

اولاً برای حفظ دین مبین و دیگر بار برای نگهداری سلطنت که به خواست خداوندی و به قوّت بازو و جهد اجدادم که به من تفویض شده است به همین عنایت حجّة عصر از آنها جلوگیری نمایم و وجود آنها راکه اسباب هرج و مرج و بی‌نظمی تمام مملکت گشته، طرد و منع نمایم و چون می‌دانم که برای حفظ حدود و مغلطه کردن بر آن خاطرهای محترم که اشتباه کاری خواهند کرد و شاید علاوه بر آنچه از جمیع ولایات منتشر ساخته‌اند نشر دهند، لهذا یادآور می‌شوم که مشروطیّت دولت را من خود در کمال میل و رغبت امضا کرده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملّی با تمام قوا خواهم کوشید انشاء اللّه از برکات توجّهات مخصوصه و ادعیّهٔ جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقّی و سعادت دولت و ملّت خودم موفّق گردم و از باطن آن ذوات مقدّسه هر نوع استمداد می‌جویم. ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ السلطان محمّدعلی شاه قاجار[1]

طهران، توسط جنابان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم، جمادی‌الاولی

حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهانه، خلّدالله ملکه

بعد از ادعیه‌ی خالصه عرضه می‌دارد که: واضح است اقدامات مجدّانه‌ی داعیان، محض حفظ دین مبین و قوّت و شوکت دولت و ترقّی ملّت و ترفیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده، و مکرّراً هم این معنی را، نصحاً و خلوصاً، تلگرافاً و کتباً، به‌عرض رسانیده وبه جواب مساعد نایل نشده. حالا دستخط تلگرافی زیارت، و موجب کمال اسف و حیرت گردید. زیرا معلوم شد که باز انفاس خائنین اثر سمیّت خود را بخشیده.

لزوماً و خالصانه عرض می‌نماییم: اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی که معمول است، مبنی بر واقعیت و بر مضمون فرموده‌ی شاه ولایت علیه افضل الصّلوات والسّلام که «خیر المقال ما صدّقه الفعال»[2] تطابق داشت، چنین روزگاران سیاه برای دین و دولت و ملّت دست نمی‌داد و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین به این حد منتهی نمی‌شد. و چنانچه همم کامله در این موقع واقعاً اصلاحات مملکت را متوجه بود، این اغتشاشات مملکت ویرانه‌ساز، خصوصاً آذربایجان که زیاده از هزاران نفوس و اعراض تلف شده و می‌شود، نمی‌شد و سرحدات

---

۱. حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۳۲ـ۳۴؛ (کوتاه شدهٔ آن) تاریخ مشروطهٔ ایران، کسروی /۶۱۶.

۲. تحف‌العقول /۸۶؛ بحارالانوار ۲۱۵/۷۷ و ۲۳۴.

مملکت چنین بی‌صاحب نمی‌ماند و پای اجانب به مملکت باز نمی‌شد و در تهران با آن امنیت، به‌چنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمی‌فرمودند. دفع مفسدین و قلع و قمع فرق ضاله‌ی بابیه خذلهم‌الله [تعالی] به وزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب استحکام دین و دولت می‌شد. مگر گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بابیه منتشر می‌نمودند، به‌عرض اقدس نرسیده؟ هزاران افسوس که مفسدین نمک‌ناشناس محض تشرّف به‌مقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه را به‌چنین اقدامات که موجب یأس کلی و تکرّر نقض عهود و ایمان مؤکّده است آلوده، و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد، دچار چنین بدنامی‌های ابدیّه نمودند.

علی‌ایّ‌حال، بدیهی است حفظ دین اسلام و استقلال دولت اثناعشریّه شیّدالله ارکانها به‌عدم تخطّی از قوانین مشروطیت متوقف؛ و التزام به آن بر قاطبه‌ی مسلمین، خصوص بر شخص اقدس شاهانه از اهمّ واجبات است. و این اقدام اخیر اگر چه موجب یأس کلّی است؛ لکن چنانچه مفسدین باز هم ذات اقدس را به‌حالت دین‌پروری و مملکت‌داری بگذارند، امید است، ان‌شاءالله تعالی، به‌حسن تدارک و اقدامی که کاملاً موجب رفع وحشت عمومی باشد مبادرت فرموده، و به گسیختگی کلّی که خدای نخواسته تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملّت اقتضای دیگر خواهد داشت، رضا نخواهند داد؛ ان‌شاءالله تعالی. والامر لمن له الامر.
نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل، الداعی محمّدکاظم الخراسانی، الجانی عبدالله المازندرانی.[1]

۲۸. اعتراض به نقض عهود و تهدید شاه

(۱۸۴) به توسط مشیرالسلطنه رئیس الوزراء حضور اقدس ملوکانه منّ اللّه علی الرعیّة برأفته،

تفاوت فیمابین اجتماع اسباب سعادت و نیکبختی و موجبات بدبختی و سوء حظّ همین است که دولت علیّهٔ عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً من کان تخلّف از اوامر شاهانه را، چون دانستند که امروز حفظ بیضهٔ اسلام و قوّت و شوکت دین و دولت متوقف بر مشروطیت است اعلان رسمی به مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را سربلند و

---

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲، ۲۸ جمادی‌الثانی ۹/۱۳۲۷، و شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۷/۱۳۲۶ و ۱۸؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، کسروی /۶۱۷؛ واقعات اتّفاقیه در روزگار /۲۲۳-۲۲۴؛ حیات‌الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۳۴-۳۶؛ حیات یحیی ۲/۳۶۶-۳۶۴.

نتایج آن عمّاقریب ان‌شاءالله تعالی مشهود خواهد بود، لکن این سوء حظّ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد که با اینکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس سعادت را استوار فرموده بودند، همین که نوبت تاجداری به ذات اقدس رسیده احاطهٔ خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت به اریکهٔ سلطنت یوماً فیوماً جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تخریب مفسدین و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و تکرر نقض عهود نگردیده و آنچه داعیان را به اقتضای وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دولت و ملّت در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشتهٔ اتحاد و عدم قطع روابط را استدعا نمودیم، قولاً کمال مساعدت را اظهار و عملاً برخلاف حقیقت رفتار، و بالاخره به باز شدن لسان جسارت به مقام سلطنت مؤدّی و نتیجهٔ سوء تدابیر خائنین دفع فاسد به افسد شد. تفرقهٔ کلمهٔ دولت و ملّت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید اعاظم علما بعد از آن همه اهانت‌ها به دست دشمن روسی و استخفاف کلام مجیدالهی عزّ اسمه، و سایر شعائر اسلامیه که دول کفر هم محترم می‌شمارند الی غیر ذلک هیچ فروگذاری نگردید.

معلوم است این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم داده‌اند تا مرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملّت را یالمرّه معدوم و مملکت را تسلیم اجانب نکنند، مرادشان حاصل نخواهد شد. لکن سزاوار است ذات اقدس به خود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و می‌کنند. مقام سلطنت اسلامیه را وسیلهٔ هدم اساس دین مبین و اعدام مملکت و ملّت فرموده‌اند. آذربایجان که از دست رفت، حال بقّیه هم معلوم، چنانچه بعد از این بنا به نگاهداری باقی‌ماندگان دارند، ان‌شاءالله تعالی تدارک این شنایع و جلب قلوب و طرد مفسدین خاصّة ممزّقین[1] کتاب‌الله و هادمین[2] بیت‌الله و عقد مجلس محترم ملّی مبادرت فرموده، زیاده بر این به باد دادن دین و دولت همّت نگمارید و این خدّام شرع انور را به آنچه مهما امکن از اعلان آن به قاطبهٔ مسلمین ایران و غیرهم تحذّر داریم، ناچار نفرمایند، ان‌شاءالله تعالی.

الاحقر نجل الحاج میرزا خلیل، محمّدحسین؛ الاحقر محمّدکاظم الخراسانی؛ الاحقر عبدالله المازندرانی؛ دوّم رجب ۱۳۲۶[3]

---

۱. تاریخ بیداری: محترقین.

۲. تاریخ بیداری و حیات یحیی: هادمین ملّت؛ تاریخ انقلاب: حاربین.

۳. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶/۱۵ـ۱۴؛ صور اسرافیل، سال دوّم، شمارهٔ ←

۲۹. اهتمام در تشیید مشروطیت در حکم جهاد در رکاب امام زمان

(۱۸۵) طهران، به توسط آقایان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم، عموم صاحب منصبان و امرا و قزّاق و نوکرهای نظام و سرحدّ داران ایران ایّدهم الله تعالی را به سلام وافر مخصوص می‌داریم، همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهدهٔ آن برادران محترم بوده و هست. همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت ـ هر که باشد ـ و ادنی تعرّض به مسلمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر علیه السلام است. البته باید همگی ابداً بر ضدّ مشروطیت اقدامی ننمایند.

نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل محمّد کاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی[1]

(۱۸۶) عموم برادران لشکری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلات و قاطبهٔ عساکر اسلامیّه دامت تأئیداتهم بدانند، سابقاً به آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهدهٔ کفایت شماهاست. حالا هم صریحاً می‌گوئیم همه بدانند همراهی و اطاعتِ حکم شلیک بر ملّت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه، و با مسلمانی منافی است.

نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل محمّد کاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی[2]

(۱۸۷) تبریز، به توسط انجمن ایالتی به تمام عشایر و ایلات و سرحدّداران آذربایجان، اردبیل و قراچه‌داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تأییداتهم، اهتمامات این خدّام شریعت مطهّره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب اثنی عشریّه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ماها در این سعی و اقدامات به غیرت دینی آن برادران بوده و

⟵

اوّل، اول محرم ۶/۱۳۲۷؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۱۸۸/۲ـ۱۸۷؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده ۱۷۶/۴ـ۱۷۵؛ حیات یحیی ۳۶۹/۲ـ۳۶۸ (دو منبع اخیر فاقد تاریخ است. منبع اوّل: بعد از ثلمهٔ ۲۳ ج ۱)

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۱/۱۳۲۶، و شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۸/۱۳۲۶: «قبل از ثلمهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۲۶»؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی / ۶۱۴؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده ۱۷۴/۴؛ حیات یحیی ۳۶۷/۲؛

۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده ۱۷۵/۴ـ۱۷۴؛ حیات یحیی ۳۶۷/۲؛

هست و آن‌چه برخلاف مشروطیّت تا به حال در هر کس ظاهر شد همه تحریکات بوده، حال علانیّه خود شاه در مقام قتل مسلمانان برآمده است، لهذا صریحاً می‌گوئیم که:

اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است در حکم جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه، و سرموئی همراهی با مخالفین و اطاعت حکمشان در تعرض مجلس خواهان به منزلهٔ اطاعت یزیدبن معاویه، و با مسلمانی منافی است.

نجل المرحوم میرزا خلیل، محمدحسین؛ محمّد کاظم الخراسانی؛ عبداللّه المازندرانی[1]

(۱۸۸) طهران، انجمن‌های محترم و قاطبهٔ مسلمین بلاد ایران دامت تأییداتهم،

امروز حفظ اساس قویم مشروطیت در قلع مخالف، هرکس باد، بر قاطبهٔ مسلمین واجب و لازم است، و موجب حفظ دین مبین و دولت تشیّع در تبقیهٔ نفوس و اعراض و اموال مسلمین است، نصر کم‌اللّه و ثبّت اقدامکم.

نجل‌المرحوم میرزا خلیل، محمدحسین؛ محمّد کاظم‌الخراسانی؛ عبداللّه‌المازندرانی[2]

۳۰. تظلّم به جمیع دول، پارلمانها و مجلس حکمیت لاهه از تجاوز به حقوق ملّیّه ایرانیان

(۱۸۹) دول متمدّنه دانسته‌اند که سال‌های دراز درخصوص استرداد حرّیت طبیعی و خدادادی ملّت ایران از دولت مستبدّهٔ خود کشاکش‌ها بود، تا در آخر سال سلطنت مظفّرالدّین‌شاه ملّت حقوق طبیعی خود را استنقاذ نمود و دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیّت تحوّل یافت. قانون اساسی که اساس مشروطیّت دولت است نوشته، به امضاء مظفّرالدّین‌شاه رسید، محمّدعلی شاه در ولیعهدی و ابتدای جلوس دومرتبه قانون مذکور را امضاء نمود، و برعهده گرفت که او و اخلافش ابدالدّهر از حدود مواد آن تخلّف ننمایند، و سه مرتبه رسم تحلیف

---

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۹، شعبان ۱۷/۱۳۲۶، و شمارهٔ ۱۱، ۲ رمضان ۱/۱۳۲۶، و شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۹/۱۳۲۶؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۲۱۴ـ۲۱۵، وقایع رجب ۱۳۲۶؛ واقعات اتّفاقیّه در روزگار /۲۵۴ـ۲۵۵؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۳۶ـ۳۷ و ۳۱ـ۳۲؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده ۱۷۵/۴؛ حیات یحیی ۲/۳۶۸ـ۳۶۷.

۲. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۱/۱۳۲۶؛ تاریخ بیداری ۲۱۵/۲؛ واقعات اتفاقیه /۲۵۵؛ حیات الاسلام /۳۱ـ۳۲. مشابه این دو تلگراف به اصفهان و شیراز و به حجج اسلام بهبهانی، طباطبایی و افجه‌ای نیز صورت گرفته است.

به‌عمل آمد. مع‌ذلک کلّه زمانی نگذشت که علانیه خلف عهد و نقض یمین نمود، و برخلاف غالب مواد قانون اساسی ارتکاب نمود، محلّ پارلمنت را به توپ بست. مبعوثان ملّت را مقتول و منفی و محبوس ساخت، جراید را بالتّمام از انتشار ممنوع داشت، و مدیران جراید را سر بُرید و شکم درید، محاکم را بست، تلگرافات را که عروق مملکت و عمده سبب اتّحاد ملّت بود از مخابرات ممنوع داشت، پستخانه‌ها را تعطیل، خطوط را تفتیش کرد و راهها را به تحریک ایلات مغشوش و تجارت را که روح مملکت و سبب ثروت ملّت است به‌کلّی محو نمود، و جمعیت‌ها را از اجتماع منع ساخت، بر صغیر و کبیر رحم نکرد، مستبدّانه بر جان و مال آنها تاختن کرد، عمارات عالیهٔ مردم را منهدم و ویران، و اموال آنها را نهب و غارت داد، هر کس اسم حرّیّت بر زبان آورد، زبانش قطع کرد. سلاح ملّت را از ایشان به غصب ضبط نمود.

حال که ملّت در آخرین نفس است، چند حکم مستبدّانه را اقدام کرده، یکی آنکه در این وقت که زبان ملّت را بریده و از اظهار خود عاجز نموده، از بعض افراد ملّت سند رفع ید از مشروطیّت و امضاء استبداد بالمجبوریّه واداشته است مهر کرده‌اند. دوّم آنکه می‌خواهد به‌عهدهٔ ملّت از دول دیگر استقراض نموده در راه سرکوبی ملّت صرف نماید. سوّم آنکه می‌خواهد از جانب عموم امتیازات به اجانب بدهد و تحصیل وجه نموده باشد.

از آن جایی که این شاه خودپرست تمام حسیّات ملّت را باطل نموده و به‌درجهٔ محو رسانیده که نه پارلمنت دارد نه جراید، و نه محافل و اموال و نفوس از تطاولات دل‌بخواهانهٔ او ایمن، لهذا از جانب بقیةالسّیف ملّت، ماها که رؤسای روحانی ملّت هستیم برحسب مکالمات شفاهی و مراسلات کتبی مکلّف به ابلاغ هستیم که به تمام دول متمدّنهٔ دنیا برسانیم که در محافل سیاسی و غیرسیاسی مذاکرهٔ این سه حکم مستبدّانه را نموده، بدانند که امضایی که از افراد ملّت به استبداد دولت گرفته شده جبری و از درجهٔ اعتبار ساقط، و استقراضی که از تاریخ مشروطیّت، دولت به‌عهدهٔ ملّت کرده باشد ملّت ذمّه‌دار ایفاء وجه این استقراض نخواهد بود، و امتیازاتی که در این زمان به اجانب داده می‌شود و معاهداتی که واقع می‌شود، ملّت امضا و اجازه ندارد، لغو و باطل خواهد بود. این شاه با سایر قطاع‌الطّریق یکسان است.[1] این ورقه فعلاً ورقهٔ رسمی ملّت ایران شمرده می‌شود که توسط دولت هولاند [هلند] مقیم بغداد به مجلس لاهی [لاهه] اعلام گردید.

رمضان ۱۳۲۶

۱. در حیات الاسلام نامه در همین جا خاتمه می‌یابد.

خدّام شریعت جعفریه، رؤسای ملت ایران و قاطبهٔ شیعهٔ جعفری، علمای نجف اشرف الاحقر نجل‌الحاج میرزا خلیل‌الطهرانی، الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی، الاحقر عبدالله المازندرانی[1]

از نجف اشرف به استانبول علیّه، عموم ایرانیان

(۱۹۰) به موجب تظلّمات واصله از ایران اعادی معدلت و مشروطیت در صدد برآمده‌اند که در رفع ید از حقوق ملّیه و ابطال مشروطیت رسماً از بعضی افراد ملّت مظلومه بالمجبوریه سند بگیرند و جماعتی را با کمال شدّت بر این گماشته‌اند، لهذا بر این خدّام مذهب جعفری که رؤسای روحانی ملّت ایران و قاطبهٔ جعفری مذهبیم لازم است که مجبوریّت و مظلومیّت ملّت ایران را به جمیع دول معظّمه و پارلمانهای محترمه تظلماً اعلام و احقاق حق آن ملّت مظلوم را از تمام اعضای عالم تمدّن و انسانیّت بخواهیم، و به موجب تلگراف آن برادران محترم را زحمت می‌دهیم که ان شاءالله شرح تظلّم را بطوریکه باید به دولت علیّه عثمانیه و مجلس «سلانیک» و به جمیع دول معظّمه و پارلمانهای محترمه و اعضای عالم انسانیت برسانند و چگونگی را اعلام نمایند. روسای مذهب جعفری، علمای نجف اشرف:

نجل المرحوم میرزا خلیل، محمّد کاظم الخراسانی، عبدالله المازندرانی[2]

۳۱. عاقبت سوء مخالفان مشروطه

(۱۹۱) عرض می‌شود گمان ما این بود که در زمان دولت حقّه و ظهور حضرت صاحب الزمان (علیه الصلوة و السلام) رؤسای عشایر ایران خصوص آن جناب جان فشانی‌ها در رکاب

---

۱. «بیان نامه و پروتست رسمانهٔ رؤسای مذهب جعفری و وکلای ملت ایران حضرات آیات الله نجف اشرف که به توسط نمایندهٔ محترم هولند مقیم بغداد رسماً به مجلس حکمیت لاهی تقدیم شده» حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲۵، ۱۸ ذیحجهٔ ۱۳۲۶ / ۱ و ۲؛ شمس، اسلامبول، سال اوّل، شمارهٔ ۲۳ـ۲۲، ۱۹ محرّم ۱۳۲۷ / ۷ و ۸؛ صور اسرافیل، سال دوّم، شمارهٔ سوّم، ۱۵ صفر ۱۳۲۷، صفحه ۵ و ۶؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۵۶ـ۵۴. در حبل‌المتین (کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۴۳، ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷/۴ و ۵) تلگرافی با عنوان «اتمام حجت یا پروتست رسمانهٔ حضرات آیات الله و رؤسای مذهب جعفری به جمیع دول معظّمه و ملل متمدّنه و پارلمانهای عدالتخواه و مجس صلح لاهی، غرهٔ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۲۷» بدون ذکر نام نویسندگان درج شده است که پیرو پروتست فوق محسوب می‌شود.

۲. روزنامهٔ انجمن تبریز، سال سوّم، شمارهٔ ۱۱، ۱۲ رمضان ۱۳۲۶، صفحهٔ ۴؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۲، ۹ رمضان ۱۳۲۶/۳ و شمارهٔ ۱۴، ۲۳ رمضان ۱۳۲۶/۲۰.

آن حضرت نموده، آن بزرگوار را در دفع اعادی دین مبین نصرت و یاری خواهید نمود. حالا نقل می‌شود که خدای نخواسته در اعانت ظلم سوق، سواره و پیاده برای کشتن برادران دینی خود که در میان بسی از اولیاء خدا هستند نموده‌اید، اگر چه سابقاً به عموم عشایر ایران خاصه آن حدود تلگرافیاً اعلام شد که اعانت ظالمین و اطاعت حکم به قتل مشروطه خواهان به منزلهٔ اطاعت یزیدبن معاویه و با مسلمانی منافی است لکن چون این تلگراف را نرسانده‌اند مجدداً محض تکلیف شرعی مخصوصاً به شما زحمت می‌دهیم تا زود است تدارک این جرم نموده، جراحتی که بر قلب حضرت امام زمان از معاونت ظلام زده‌اند مرهم گذارید، یکدل و یکجهت در متابعت علماء اعلام که نوّاب آن حضرتند کوشیده، از تمامی برادران خود را از اسیری و نفوس از قتل خلاص کنید تا نباشید از اشخاصی که روز قیامت وقتی که منادی ربّ العزّه ندا کند «این اعوان الظلمة؟» ملائکهٔ عذاب شماها را حاضر و معذّب باشد. «و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکّم النّار»[1] و السلام خیرختام

الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

۳۲. ضروری مذهب: حکومت مسلمین در عهد غیبت صاحب الزمان با جمهور است

(۱۹۲) جنابان حجج ثلاثهٔ اسلام سلّمهم اللّه تعالی،

تلگراف آن جنابان به توسط وزیر اعظم از ملاحظهٔ ما گذشت و زائدالوصف موجب حیرت و تعجّب از اندازهٔ اطلاعات آن جنابان شد که هنوز استحضار ایشان با مفاسد خیالات دشمنان دین و دولت تصادف نکرده است، با آنکه طبقات اهل ایران از علماء ربانیّین که حقیقة پاسبانان اسلام و مسلمین می‌باشند، با سلسلهٔ تجّار و اصناف و سکنهٔ قرا و ایلات صحراگرد و بیابان نورد عموماً از این وضع مستحدث مشمئز و از لفظ مشروطه متنفر شدند و به رأی‌العین دیدند که مجاری این عنوان نوظهور بر خلاف مذهب جعفری و عقاید و قواعد شیعهٔ اثنی‌عشری است و سیرهٔ ما را در مساعداتی که می‌کردیم مورد اعتراض قرار داده آن قدر عرایض تظلّم و شکوی به توسط تلگراف و پست از اطراف ممالک محروسه به دربار وصول بخشید که فی‌الحقیقه دیدیم

---

۱. هود / ۱۱۳.

۲. شمس، اسلامبول، سال اول، شمارهٔ ۶، ۱۲ رمضان ۱۳۲۶، صفحهٔ ۲، ۳؛ نامه به رؤسای ایلات توسط حاج رضاقلی تاجر خراسانی.

ایران ضجّهٔ واحده شده است حضرت مالک‌الملوک جلّ شأنه و عظم سلطانه چون [به] مشیّت خاصهٔ خود ما را بر اریکهٔ سلطنت موروث پدران تا جدار انارالله برهانهم اختصاص بخشیده و سعادت سی کرور شیعیان امیرالمؤمنین(ع) را از ما خواسته است، اگر ما در اجرای آنچه خیر و مصلحت دین و دنیای آن ودایع الهیه است، غفلت نمائیم، البته به خدای خود خیانت کرده خواهیم بود.

شهدالله تعالی که ما بالحسّ و العیان دیدیم که اگر بیش از این با بدعت مزدکی مذهبان ایران همراهی کنیم و از اجابت روحانیّین مملکت و اغاثهٔ طبقات رعیّت تغافل نمائیم، عصر ما تاریخ انقراض دین و دولت هر دو خواهد بود. قسم به خاک‌پای مبارک شاهنشاه زمین و زمان امام عصر عجّل الله فرجه که ما خودمان را به واسطهٔ این اقدام ملوکانه در حضور صاحب شرع مستوجب اجر مجاهدین و مجدّد دین می‌دانیم. از جمله شواهد صادقانهٔ این مقال رشتهٔ اسناد و خطوط است که از رؤساء این فرقهٔ فاسدهٔ مفسده به دست آمده و در دستگاه جهان پناه ضبط است.

بحمدالله امروز مملکت در کمال انتظام و اهالی در نهایت راحت است. وجوه علماء و حجج اسلام و عموم اعیان و معاریف همه روزه با برق و برید عرض دعاگوئی و تشکّرات می‌نمایند و از برای این حیات ثانوی و عمر مستأنف بشارت می‌دهند، ما هم به ترویج شرع و تعظیم شعائر و اجراء قوانین اسلام و ایجاد وسائد عدل عامّ به تمام قوای خود مشغول شده‌ایم. سابقاً به همین نیّات مقدّسه بوده‌ایم و اگر یک نفر به موجب خط شریف مرحوم آیةالله شیرازی اعلی‌الله مقامه، که مضبوط است[1] در موقع خود را از سلسله خارج کرده و به واسطهٔ تخطّی از حدود خود و افساد در مملکت عرضهٔ مهابت شده باشد، با مقاصد ملوکانه منافی نخواهد بود و البته هرکس هم از وظیفهٔ خاصّهٔ خود خارج شود و از حدودی که دارد تخطّی نماید، به نتایج ناگوار دچار خواهد شد، کائناً من کان.

از مواهب الهیّه آنکه رجال دربار قدر اقتدار ما همه کافی و دین‌دار و اسلام‌پرست هستند، خصوصاً جناب وزیر اعظم که علاوه بر ملکات لازمهٔ این مقام منیع عالم دیانت و قدس و تقوای او بر آن جنابان مکشوف است و ما به فضل‌الله تعالی از نیّات مقدسهٔ خودمان جدّاً

---

۱. «اشاره به واقعهٔ دخانیه و حکم مرحوم آیت الله میرزا حسن شیرازی بر مردود بودن آقا سید عبدالله»، رجوع کنید به تاریخ بیداری ایرانیان ۲۲/۱.

امیدواریم که در عهد همایون ما احترام علماء ایران و عدّهٔ نفوس مجتهدین و نشر علوم آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین از عهد سلاطین صفویه بگذرد و استقلال دربار دولت ایران هم به توجّهات خاصّهٔ ولی‌عصر حجّة بن الحسن عجّل اللّه فرجه با دول معظمهٔ عالم برابری کند.

السلطان محمّدعلی شاه قاجار[1]

جناب مشیرالسلطنه این تلگراف را به شاه برسانید.

اگر چه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه جز حفظ بیضهٔ اسلام و استقلال مملکت و بقاء سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترقی حال عباد عرضی نداریم ولی چون هر چه از اول امر تاکنون اقدام در اصلاح و اتحاد بین دولت و ملّت کردیم و راه را از چاه نمودیم و دولت را به همراهی با ملّت دعوت کردیم، به هر لسان که ممکن بود مضارّ و مفاسد این‌گونه اقدامات وحشیانه را ظاهر ساختیم تا بلکه رشتهٔ این اتحاد نگسلد و امنیت در مملکت قائم گردد و این مشت شیعه از چنگال ظلم جمعی از حکام ظلّام خون‌آشام خودپسند نجات یابند و در اصلاح مملکت یکدل و یک‌جهت بکوشند تا این مقدار قلیل از مملکت اسلامی برای مسلمین باقی مانده و مانند ممالک از دست رفته مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت مطهّره پایمال سلاطین کفر نگردد برعکس همه را دولت به وعده‌های عرقوبی[2] گذرانیده و در اظهار مساعدت و همراهی فروگذارد نکرد و باطناً به خیال خود مشغول بود. با اینکه می‌دانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است باز محض حفظ مراتب اغماض نمودیم و از نصح و خیرخواهی خودداری نکردیم، تا آنچه را که از او حذر داشتیم واقع شد و رشتهٔ اتحاد دولت و ملّت یکباره گسیخت و خائنین دولت و دین خبث باطن را ظاهر ساختند، باز بر حسب وظیفهٔ شرعیه در مقام اصلاح کوشیدیم تا بلکه این رشتهٔ گسیخته را دوباره متّصل سازیم.

ولی هنوز مرکب تلگرافات همراهی و مساعدت دولت نخشکیده، تلگرافی که تمام الفاظ بی‌معنی و سراپا مخالف با قواعد مسلمانی بود، رسید. حرکاتی را که تماماً جراحت قلب صاحب شرع و صدمه بر وجود مقدس حضرت حجّةالله علیه الصّلوة والسّلام است، با کمال بی‌شرفی جهاد فی‌سبیل‌الله شمرده، پیروی چنگیز را دین‌داری، و تخریب

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۲۲۷ـ۲۲۸؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶ / ۱۸ـ۱۷ (با الفاظی مختصرتر).

۲. خلاف وعده. واقعات: وعده‌های دروغی.

اساس اسلام را مسلمانی و تسلیط کفار روس را بر جان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده، و به اغواء خائنین دین و عالم نمایان غدّار با این هتاکی با کمال جسارت افعال خود مستحسن شمردند، تا ما را مجبور به آنچه متحذّر از اشاعه و اظهار آن بودیم نمودند «قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً الّذین ضلّ سعیهم فی‌الحیوة‌الدّنیا و هم یَحسبون انّهم یُحسنون صُنعا»[1]

آیا بر احدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت قاجاریه تاکنون چه صدمات فوق‌الطّاقه بر مسلمین وارد آمد؟ و چه قدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان بدست کفّار افتاد؟ قفقازیه و شروانات و بلاد ترکمان، بحر خزر و هرات و افغانستان و بلوچستان و بحرین و مسقط و غالب جزائر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان تمام از ایران مجزّی شد و تمام شیعیان غالب این بلاد با کمال ذلّت به دست کفّار اسیر شدند و از استفاده روحانی مذاهب محروم ماندند. دو ثلث تمام از ایران رفت و این یک ثلث باقی مانده را هم به انحاء مختلف زمامش را به دست اجانب دادند. گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر برده خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفّار دادند. گاهی به دادن امتیازات منحوسه ثروت شیعیان را به‌مشرکین سپردند و مسلمین را محتاج به آنها ساختند. گاهی خزائن مدفون ایران را به ثمن بخس بدشمنان دین سپردند یکصد کرور یا بیشتر خزینهٔ سلطنت که از عهد صفویه و نادرشاه و زندیه ذخیرهٔ بیت‌المال مسلمین بود خرج فواحش فرنگیان شد و آن همه اموال مسلمین را که به یغما بردند، یک پولش را خرج اصلاح مملکت و سدّ باب احتیاج رعیت ننمودند. گرگان آدمی خوار و عالم نمایان دین بر باد ده نیز وقت را غنیمت شمرده به جان و مال مسلمین افتادند، هر روز زخمی تازه به قلب منوّر حضرت بقیّة‌الله عجّل‌الله فرجه زدند و به حدّی شیرازهٔ مملکت و ملّت را از هم گسیختند که اجانب علناً مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده حصص برای خود مفروض نمودند.

(۱۹۳) و در این حال شیعیان آل محمّد از باطن ائمّهٔ هدی علیهم الصّلوة والسّلام استمداد نموده یکباره حرکت کردند و برای حفظ این قطعهٔ باقی مانده از مملکت اسلامی و نجات از سفّاکی و استبداد قاجاریه با مال و جان حاضر شده و به معاونت و امداد حضرت حجّة‌الله

---

۱. الکهف /۱۰۳ـ۱۰۴. حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلام /۳۹ـ۴۰ تا همین‌جا از تلگراف را ثبت نموده است.

عجّل‌الله فرجه به‌مطلوب خود خواهند رسید. داعیان نیز بر حسب وظیفهٔ شرعیهٔ خود و آن مسؤولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم، تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهّره و اعادهٔ حقوق مغصوبهٔ مسلمین خودداری ننموده در تحقّق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزّمان عجّل‌الله فرجه با جمهور مسلمین است[1] حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجّةالله ارواح العالمین فداه در انجاح این مقصد مقدّس استمداد نموده و به معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم «و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون»[2] الا لعنةالله علی القوم الظّالمین.[3]

الاحقر محمّدکاظم الخراسانی، الاحقر نجل المرحوم میرزاخلیل، الاحقر عبدالله المازندرانی[4]

۳۳. فعّال مایشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیرمعصوم را هر کس از احکام دین شمارد لااقل مُبدع خواهد بود

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۱۹۴) سال‌ها بود ناهنجاری اوضاع ممالک محروسه و تنزّل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملّت یوماً فیوماً موجب کمال اسف و حسرت بود. از یک طرف تمام کارگزاران و متصدّیان امور از وظایف مملکت‌داری و حفظ نوامیس دین و دولت بکلّی بیخبر و غافل، و تمام همّشان بر اغتصاب هستی دولت و ملّت مقصور، و جز اندوختن ذخایر و ایداع در بانک‌های خارجه، مقصد دیگری تصوّر نکرده، تعدّیاتشان بر هیچ حدّی واقف و محدود نبود، و از طرف دیگر اعادی خارجه هم این وضع را مغتنم و همان حیل و تزویراتی را که در استیلا بر سایر ممالک اسلامیه به‌کار برده و به مقصود نایل شدند، اعمال و جهات استیلا و نفوذ خود را در عروق مملکت و ملّت و تحکّم و اقتراحات بر دولت به درجه‌ای که مشهود است منتهی

---

۱. واقعات: با جمهور از مسلمین بوده؛ تاریخ بیداری: با جمهور بوده. ۲. الشعراء /۲۲۷.
۳. هود /۱۸: «الالعنة اللّه علی الظّالمین»
۴. روزنامهٔ انجمن تبریز، سال سوّم، شمارهٔ ۱۷، ۷ شوال ۱۳۲۶/۲ـ۱؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶/۲۲ـ۲۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۲۲۹ـ۲۳۱؛ واقعات اتّفاقیّه در روزگار /۲۰۹ـ۲۱۰؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده ۵/۱۱۳ـ۱۱۱، حیات یحیی ۳/۳۲ـ۳۰.

نموده، تمام ثروت و نفوذ مملکت را ربودند، تجارت و صناعت داخله را بکلی باطل و همه را به خود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق و عامل خود نمودند، و به رأی‌العین[1] مشهود بوده و هست که چنانچه علاج عاجلی به این امراض مهلکه نرسد به انقراض و اضمحلال کلّی مؤدّی و عمّا قریب از دین و دولت اثری باقی نخواهد بود. بعد از تأمل علاج را هم متوقف بر چند امر دانستیم:

اول: اصلاح کلی از کلیهٔ متصدّیان و کارگزاران امور و تربیت آنها بطبقاتهم، به اغماض از آن وضع ناهنجار، و گماشتن وجههٔ همّت به مصالح نوعیّه و حفظ نوامیس دین و دولت و ملّت، به طوری که چنانچه از آحاد مأمورین خارجه اعلی درجه کفایت و درایت و امانت مشهود است و حتّی معاش مقرّرشان را وقتی بر خودگوارا و حلال می‌دانند که در مقابل آن به دولت و ملّت خود خدمتی کرده باشند، حال متصدّیان امور ما هم بر این وجه، و لااقلّ در این خطّ باشند، تا تدریجاً تربیت و تکمیل شوند ان‌شاءالله تعالی.

دوّیم: تحصیل اتّحاد کامل فیمابین دولت و ملّت به‌طوری که از روی واقع و حقیقت، نه محض لفظ و صورت پدر و فرزند باشند. پادشاه تمام قوّت بازو و ظَهر و زانوی خود را به ملّت داند و خود را حافظ و حارس نفوس و اعراض و اموالشان شناسد، آحاد ملّت هم حیات ملّی و حفظ شرف و هستی خود را در سایهٔ عدل و رأفت آن پدر مهربان دانسته پاس ناموس استقلال دولت را از اهمّ نوامیس شمارند، واردات دولت که تمام مصرفش شرعاً و عقلاً اصلاحات ملکیّه و مصالح عمومیّه و تهیّهٔ استعدادات حربیّه و ترتیب عساکر و قشون داخله و سرحدّیه الی غیرذلک است، کاملاً از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصیّه مصون تا ملّت هم که این معنی را کماینبغی بدانند در اداء مالیات و بذل هرگونه اعانهٔ مالیّه که حاجت افتد، بدون هیچ شایبهٔ اکراه و اجبار حاضر باشند، و از برای تمکّن دفاع از حوزه و بیضهٔ اسلام که از اهمّ واجبات است به تعلّم قوانین حرب بر وفق مقتضیات عصر از روی غیرت و حمیّت دینی با کمال شرف مقدّم، و در تحفّظ بر شِبری از حدود مملکت و پاس ناموس دین و دولت بذل نفوس و اموال دریغ ندارند.

سیّم: تهیهٔ اسباب استغناء از مصنوعات خارجه و احداث کارخانجات و ترویج امتعهٔ داخلیه و افتتاح مکاتب و مدارس کامله به تعلیم و تعلّم علوم و صنایع محتاج الیها، با کمال

---

۱. حبل‌المتین، صور اسرافیل: به مآل بینان

مراقبت و تحفّظ بر عقاید و اخلاق و اعمال اطفال مسلمین، نه مثل معلّم خانه‌های سابقه که از روی بی‌انضباطی جز فساد عقاید نتیجه نداد. تا آنکه بوسیلهٔ تعلّم این علوم و صنایع که هم خودش فی نفسه واجب کفایی و هم امروزه تحفّظ حوزهٔ بیضهٔ اسلام بر آن متوّقف و لهذا از اهمّ واجبات است دین و دنیای مسلمانان محفوظ و از چنگال اعادی مستخلص شوند.

(۱۹۵) در تهیهٔ مقدّمات این امور متحیّر بودیم که به چه وسیله ممکن تواند بود؟ در عهد شاهنشاه مبرور ماضی[۱] رضوان‌الله علیه در سنهٔ ۱۳۲۱ در این باب مذاکراتی شد[۲] و به مواعید اقناعیّه گذشت، تا آنکه مقدّمات مشروطیت به میان آمد. عموم علما و قاطبهٔ ملّت بر آن متفقّ و شاهنشاه رضوان جایگاه هم مرحمت فرمود، و از اغلب بلاد حتی کسانی هم که فعلاً سالک سبیل خلافند، کتباً و تلگرافاً از داعیان امضاء خواستند و با اینکه اجمالاً درجهٔ فواید و محسّناتش معلوم بود معهذا به رعایت آنکه مبادا از جهتی متضمّن محذور و مزاحم اهمّی باشد، در مقام فحص از خصوصیات آن برآمدیم. بعد از کمال تأمّل دیدیم مبانی و اصول صحیحهٔ آن از شرع قویم اسلام مأخوذ است، و با رعایت تطبیق آنچه از فصول نظام‌نامه که راجع به شرعیات است بر قوانین شرعیه و اشتمال هیأت مجلس شورای ملّی بر عدّه‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنقیح[۳] آراء صادره چنانکه فصل دوّم نظام‌نامه مشروحاً متکفّل است[۴]، صحّت و مشروعیت آن بی‌شبهه و اشکال، و علاوه بر آنکه موجب سدّ ابواب تعدّیات و تجاوزاتی است که بر هیچ حدّی واقف نبود بر همان مقاصد مهمّه و اصلاحات لازمه که سال‌ها بود در تحفّظ دین و دولت و تخلّص از چنگال اعادی در نظر داشتیم، هم کاملاً وافی، و مجلس شورای ملّی همان رابطهٔ اتحاد و اتّصالی است که همیشه فیمابین دولت و ملّت آرزومند آن بودیم، و مفتاح تربیت و ترقیّاتی است که سایر ملل نایل و ما خود را محروم داشته بودیم، و از این رو دانستیم که به القاءات غیبیّه بوده و با عدم سبق مبادی و مقدّمات من حیث لایحتسب عنایت شده، به لوازم شکر آن قیام و در تشیید اساسش آنچه تکلیف شرعی مقتضی بود، اقدام و این بنیان سعادت استوار شد.

لکن از آن جائی که بدیهی است هر چه نعمت قدرش بزرگ و فوایدش عظیم باشد،

---

۱. مظفرالدین شاه قاجار (سلطنت از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴).

۲. در جریان درخواست عزل امین‌السلطان در جمادی‌الاخری ۱۳۲۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۳ در همین مجموعه.

۳. تاریخ بیداری: تنفیذ

۴. این جمله (چنانکه...) در تاریخ بیداری نیامده است.

لامحاله خطراتش هم عظیم‌تر خواهد بود، خصوصاً چنین انقلاب عظیم دفعی، که هم بر طباع مجبوله به آن وضع استبداد و فعّال مایشاء بودن و چپاول و تطاولات کذائیّهٔ فوق قدر تحمّل و طاقت، و هم موجب هدر شدن تعب و زحماتی است که سال‌ها همسایگان جنوبی و شمالی در قسمت نمودن مملکت فیمابین خود نقشه کشیده‌اند و تا بتوانند از هر تحریک و فسادی فروگذار نمی‌کنند. این بود که هر کس با هر سلاحی که داشت حمله‌ور شد. یک دسته به اسم دینداری و نسبت دادن اساس مشروطیت به مذهب مزدک و باب و نحو ذلک که تماماً بی‌ربط و ضدّ حقیقی آن اساس قویمه و از کمال غرضانیت گوینده کاشف بوده و هست، بر سر و سینه زده مسلمانان پاک عقیده را محض هوای نفس تکفیر کرده به کشتن دادند.[1] دستهٔ دیگر هم به اسم دولت‌خواهی بر اریکهٔ سلطنت احاطه و چه خودکشی‌ها کردند، هر چند با مشاهدهٔ ترقّی و اقتداری که سایر سلاطین دول مشروطهٔ عالم به وسیلهٔ این شیوهٔ سعادت نائلند، تأثیر سموم وساوس مفسدین و انفاس خائنین در مقام سلطنت اصلاً مترقّب نبود، لکن ارتکاز آن وضع ناهنجار استبداد در جبّلت باعث تهیّؤ و موجب قبول بود. تجاوزات ارباب جراید و ناطقین و افساد جمله‌ای از مفسدین که در ظاهر به عضویت مجلس منتخب و در باطن مخرّب و مغرض بودند، مصدّق آن اقاویل و بهانه به دست داد تا رفته‌رفته کار به اینجا منتهی شد و تجدید شنایع عصر ضحّاک و چنگیز، دین و دولت و ملّت را چنین از هم متفرق و پراکنده ساختند.

(۱۹۶) حالا با اغماض از سرگذشت گذشته، اولاً، محض حفظ احکام الهیّه عزّ اسمه و ضروریّات دینیّه از دسیسه و تغیّر مغرضین و مبدعین[2]، لازم است این معنی را به لسان واضحی که هر کس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت عبارت اخری از تحدید استیلا و قصر تصرّفات جابرانهٔ متصدّیان امورات از ارتکابات دل بخواهانهٔ غیرمشروعه بقدر امکان و وجوب اهتمام در تحدید استیلا و قصر[3] تصرف مذکور به هر درجه که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد از اظهر ضروریات دین اسلام، و منکر اصول وجوبش کائنا من کان در عداد منکر سایر ضروریات دینیه محسوب است، و فعّال مایشاء و مطلق الاختیار بودن غیرمعصوم را هر کس از احکام دین شمارد، لااقلّ مُبدع[4] خواهد بود.

---

۱. عبارت «به کشتن دادند» در تاریخ بیداری نیامده است.
۲. حبل‌المتین و صور اسرافیل: ملحدین.
۳. عبارت «تصرّفات جابرانه... استیلا و قصر» در تاریخ بیداری نیامده است.
۴. صور اسرافیل: مبتدع.

و ثانیاً، بعد از توضیح این واضح برای حفظ دین و دولت و تحفّظ بر بقیّهٔ نفوس و اعراض و اموال مسلمین به امید آنکه شاید این تفرّق کلّی دوباره به اتّصال و اتّحاد مبدّل شود معروض می‌داریم که بعد از این تنبّه عمومی و ارتکاز مشروطیّت و فواید ظاهرهٔ آن در اذهان قاطبهٔ ملّت، عود به‌استبداد و وضع ناهنجار سابق ـ با اغماض از تمام مفاسد مشروحهٔ مترتّبه بر آن که دین و دولت و ملت را مشرف به استیصال کلّی نمود، و مخالفت آن با ضروریّات احکام شرعیّه[1] ـ عادةً از اظهر ممتنعات و محالات است، چه فرضاً چنانچه ابطال رسم مشروطیت اگر به این درجه از اعمال قوهٔ جبریّه و بریدن زبان ملّت و نوشته گرفتن به رفع ید از آن و بالمجبوریه تصدیق به استبداد گرفتن ممکن باشد؛ امحاء آن از الواح صدور، نه به‌وسیلهٔ قوهٔ جبریّه و نه به این اقاویل و اباطیل بی‌اساس و دلخواهانهٔ بعضی منسلکین در زیّ اهل علم ابداً ممکن نخواهد بود. و چنانچه کسی امحاء آن را به این وسایل و به نسبت دادن به مذهب مزدک و باب و کذلک تعهّد کرده باشد، عدم تمکّنش از خروج از عهدهٔ این تعهّد با این درجهٔ بداهت و وضوح مطلب از بدیهیات است. و استدامهٔ إعمال این قوهٔ جبریّه هم بر فرض امکان، مفاسدش ظاهر و جز دوام هرج و مرج بلاد و ناامنی طرق و شوارع، و بالاخره صرف تمام قوای دولت و ملّت در اعدام همدیگر و تسلیط اعادی و تسلیم مملکت به آنان نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت. خصوصاً اگر نفوس و اموال هم در این بین از اتباع آنها تلف شود و لامحاله نسبت آن را به هم خواهند کرد، و اگر باز هم مثل سابق صورةً مساعدت و مجلس مفتوح، لکن همراهی واقعی و مساعدت مجدّانهٔ قلبی نباشد، باز هم دچار همان محاذیر دوساله و همان ناامنی و هرج و مرج و اغتشاشات و همین روزگاران سیاه خواهیم بود و مملکت از دست خواهد رفت.[2]

و علی‌هذا وظیفهٔ حفظ تاج و تخت سلطنت فعلاً منحصر در این است که چنانچه اعلیحضرت اقدس سلطان عثمانی با کمال مساعدت مجدّانه این اساس سعادت را استوارتر فرموده عنایات محیّرالعقول در این زمان قلیل مبذول و تمام مسلمانان روی زمین را ـ چنانچه ما هم برای شاهنشاهمان آرزومند و جز حسرت بهره نبردیم ـ فدوی خود فرموده‌اند، و رجال با کفایت و درایت دولت و ملّت هم به عفو عمومی از طرفین و احضار تمام تبعیدشدگان سیاسی و سرگذشت گذشته نگفتن، همه با هم متّحد و به اصلاحات لازم و حفظ قانون اساسی

---

۱. عبارت «و مخالفت آن با ضروریات احکام شرعیه» در حبل‌المتین نیامده است.
۲. از عبارت «خصوصاً اگر نفوس و اموال...» تا اینجا در حبل‌المتین و صور اسرافیل نیامده است.

قیام دارند[1] و عمّا قریب نتایج مترتّبه بر[2] آن بعون‌الله تعالی مشهودتان خواهد بود؛ آن اعلیحضرت اقدس هم همین سجیّهٔ مرضیّه را رفتار فرموده صحایف جراید و تواریخ عالی را از فجایع این چند ماهه که اعظم وقایع عالم شمرده‌اند، شست‌وشو و جراحات صدور را قاطبهٔ مسلمانان روی زمین بلکه تمام اعضاء عالم انسانیت را به تدارک گذشته تعدیل و آراء صادره از مجلس را از روی واقع و حقیقت، رأی خود دانسته، و عدم تخطی از مواد قانون اساسی و مساعدت مجدّانه و اعمال همان عفو عمومی طرفین را اجراء و این تفرّق کلمه و موجبات دوام ذکر سوء را به اتحاد کامل و دوام نیکنامی ابدی تبدیل، و تمام معاندین این اساس سعادت را محض تحفّظ از سموم وساوس انفاسشان از ساحت سلطنت تبعید فرموده، حقیقت سلطنت و لذت جهانبانی را به بسط عدالت و جلب قلوب ملّت ادراک فرمایند، ان‌شاءالله تعالی.

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

این لایحهٔ دولت‌خواهانه مختصریست از تفاصیل مکنونات خاطر این خدّام شرع انور، و امید است که چنانچه با تجرید ذهن و از روی حقیقت‌پرستی از ملاحظهٔ ملوکانه بگذرد، تریاق سموم وساوس و انفاس خائنین خواهد بود و به تدارک و جبران گذشته مبادرت خواهند فرمود ان‌شاءالله، ولاحول ولاقوة الا بالله العلیّ العظیم. الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[3]

۳۴. آخرین اتمام حجّت با شاه قبل از صدور حکم جهاد

حضرت اسعد والا آقای نایب السلطنه دام اقباله

(۱۹۷) سبب آنکه تلگراف پادشاه به توسط والا شد، این است که چون می‌دانستیم نفوس مشئومهٔ بعضی از ارباب عمائم ـ که برای تحصیل دنیا و پیشرفت غرض شخصی از اعدام ملّت و دولت مضایقه ندارند ـ محیط و متصرّف در وجود شاه است و حضرت والا چون سمت قرب و به منزلهٔ پیراهن تن سلطان هستید مطالب حقّه را در موقع مخصوص که خالی از معاندین باشد اظهار دارید. از تلگراف قصر و مضامین ناهنجار آن معلوم شد که مغرضین بجز پایمال

---

۱. عبارت «و حفظ قانون اساسی قیام دارند» در تاریخ بیداری نیامده است.

۲. حبل‌المتین و صور اسرافیل: ترقیات فوق‌العادهٔ.

۳. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶/۱۷ـ۱۵؛ صور اسرافیل، سال دوّم، شمارهٔ دوّم، ۱۵ محرم ۱۳۲۷ /۶ـ۳ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۲۸۷ـ۲۹۱، گزارش ۱۱ محرّم ۱۳۲۷. (این سه سند در عین وحدت معنی در الفاظ اختلاف دارند)

نمودن ملّت و دولت غرضی ندارند، اگر چه یقین است املاء آن تلگراف که مضمون آن منافی با اسلامیّت است از همان اشخاص بی‌مبالات بلکه مظنون است از نظر ملوکانه هم نگذشته است به هر حال باز هم تأکیداً برای اتمام حجّت می‌گوئیم صلاح دولت و ملّت ایران و حفظ مملکت منوط است به تشکیل مجلس شورا که دافع ظلامهٔ مظلوم و اغاثهٔ ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر شود. قبل از آنکه رشتهٔ امور منفصم شده تدارک نمائید، والّا تکلیف شرعی مقتضیاتی دارد که از اعمال آن ناچار، و تعبیرات سوء هم مغیّر تکلیف شرعی ما نخواهد شد. لقد اعذر من انذر.

عبدالله المازندرانی محمّد کاظم الخراسانی نجل المرحوم میرزا خلیل، محمد حسین[1]

۳۵. حکم تاریخی جهاد علیه ولایت جائر

(۱۹۸) به عموم ملّت ایران، حکم خدا را اعلام می‌داریم، الیوم همّت در دفع این سفّاک جبّار، و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهمّ واجبات، و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات، و بذل جهد و سعی بر استقرار مشروطیت به‌منزلهٔ جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه، و سر موئی مخالفت و مسامحه به منزلهٔ خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات‌الله و سلامه علیه است، اعاذالله المسلمین من ذلک، ان‌شاء الله تعالی.

الاحقر عبدالله المازندرانی، الاحقر محمّدکاظم الخراسانی، الاحقر نجل الحاج میرزا خلیل[2].

۳۶. تفویض موضوعات عرفیّه و امور حسبیّه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین

(۱۹۹) خدمت آقایان حجج اسلام و آیات الله علی الانام دامت برکاتهم عرضه می‌دارد:

تا دارالشّورا و دربار ملّی وفقّنا الله لتجدیده بود، مستبدّین مندوبان و وکلا را با بابیّت و

---

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶/۱۴؛ صور اسرافیل، سال دوم، شمارهٔ اول، اول محرم ۱۳۲۷، صفحهٔ ۵ و ۶.

۲. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۶/۱ و شمارهٔ ۱۸، ۲۱ شوال ۱۳۲۶/۱؛ شمس، اسلامبول، سال اوّل، شمارهٔ ۱۴، ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۲۶/۳؛ روزنامهٔ انجمن تبریز، سال سوّم، شمارهٔ ۳۶، ۳۰ ذیحجه ۱۳۲۶/۵؛ صوراسرافیل، سال دوّم، شمارهٔ ۱، اوّل محرّم ۱۳۲۷/۵؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام / ۴۰؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲ / ۳۵۳؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی / ۷۳۰.

بی‌دینی قذف می‌نمودند، چون کذب قولشان در این قضیه واضح و افترائشان در حقّ مؤمنین لایح و واقعاً خیلی اسباب افتضاح و شرمساری شد، این اوقات از آن تهمت منصرف گشته دو عنوان دیگر انتشار داده‌اند:

یکی آن که اساس مشروطیّت و اصول قوانین اساسیّه منافی با شرع اسلام است، لذا دولت قبول مشروطیّت نباید بکند، و جمعی از عالم نمایان بیرقدار مؤسّس این بنا هستند. دوّم آن که مشروطیّت موافق مزاج حالیّه اهالی مملکت ایران نیست به‌واسطهٔ جهالت و بی‌علمی عموم مردم.

مستبدّین هر دو ماده را به سفرای دول خارجه ارائه داده اظهار عذر در تعویق افتتاح دارالشّورا می‌نمایند، و نیز این دو عنوان را وسیلهٔ تعدّیات ظالمانه و حرکات غدّارانهٔ خود قرار داده تا رفع تهمت از خود و نزد دول نموده باشند. و از روز انفصال دارالشّورای کبریٰ حکّام مستبد در همهٔ شهرها از انواع ظلم و اذیّت و ارتشاء و جریمه و اتّهام به مشروطه‌طلبی و کتک و حبس و شکنجه و داغ و درفش و اشکلک ذرّه‌ای فروگذار نکرده‌اند و اهتمام دارند جمیع آثار حقّانهٔ دورهٔ مشروطه را به تدلیس محو نمایند. حتّی قبر سیّد عبدالحمید[1] را نبش نموده جسد ذرّیّهٔ رسول‌الله را بیرون آورده آتش زدند، به جهت آنکه شهادت سیّد مرحوم تاریخ افتتاح دارالشّورا بوده. و به قهر و قسر از مردم بیچاره نوشته می‌گیرند که ما مشروطه نمی‌خواهیم، و هر کس نوشته ندهد یا صحبت مشروطه بدارد شبانه گرفته یا تلف می‌نمایند و یا دارایی او را جبراً می‌گیرند.

آنچه محقّق گشته همهٔ اینها به‌واسطهٔ تعلیم یکی از دول مجاورهٔ کافره و نغمات موسیقیّهٔ محرمانه آن دولت است که عرصه تماشاخانهٔ ایران را از خون مقدّس مسلمانان سرخ کرده و به ترنّمات همان الحان‌کفریّه است که شیخ [فضل‌اللّه] نوری و محمّد خمامی و [میرزا] حسن تبریزی به استادی شاپشال یهودی[2] بازیگر این تماشاخانه شده‌اند و به آهنگ سریّهٔ آنها است که بیت‌الله به توپ بسته شد و قرآن مجید زیر لگد اسبان قزّاق‌ها افتاد و هکذا. مختصراً چون انتشارات اسباب شبههٔ بعض از عوام شده مستدعی از محضر

---

۱. از شهدای صدر مشروطیت در ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ مدفون در مسجد جامع. رجوع کنید به تاریخ بیداری ایرانیان ۴۷۹/۱.

۲. معلّم روسی مقیم تهران از مخالفان سرسخت مشروطه و از معتمدان محمّدعلی شاه قاجار.

مبارک آن موالی آن که جواب شافی وافی ساده درخور فهم عامّهٔ مردم مرقوم فرمایند تا عموم مسلمین در تکلیف شرعی خود متحیّر نباشند. هیأت متدیّنین همدان

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله ربّ‌العالمین و الصلوة والسلام علی محمّد خیر خلقه و علی عترته‌الطیّبین الطّاهرین.

بلی از اوّل انعقاد دارالشورای کبریٰ عقلای ایران و موثّقین و متدیّنین و مؤمنین از علما و سادات و وزرا و اعیان و تجّار و کسبه قاطبهٔ بلاد محاسن مجلس و ثمرات خیریّهٔ آن را متکاثراً و متظافراً فوق حدّ تواتر به ماها نوشتند. سیّما ایرانیان مقیم خارجه نتایج وخیمه و مخاطرات ذمیمهٔ استبداد را که ضعف ملّت و دولت باشد، بلکه بقا به حالت استبداد العیاذبالله علّت تامّهٔ انقراض سلطنت مستقلّهٔ طریقهٔ حقّهٔ اثناعشریّه (صلوات الله علیهم) است، به ادلّهٔ واضحه و براهین لایحه اثبات و مدلّل داشتند، و ما خودمان نیز در حقیقتِ سلطنت استبداد و سلطنت مشروطه تفکّر تامّ و غوررسی کامل نموده با ملاحظهٔ سوابق اطّلاعات که از تعدّیات و تَغاوَت حکّام جور و تجاوزات مباشرین امور دیوانی داشتیم، نیک بسنجیدیم و حالت حالیّهٔ ایران را در این قرن با قرن سابق به‌دقّت مقایسه کردیم متّضح گشت که اگر مسلک ظالمانه و طریقهٔ غدّارانهٔ سابقه تغییر داده نشود عنقریب خدای ناکرده این شعبه از سلطنت اسلامی مضمحل و منقرض خواهد شد.

پس به مقتضای تکلیف شرعی که بر عهده داشتیم و در قیامت کبریٰ از سکوت آن عذر نداشتیم، رفتار نموده آنچه متعلّق به تأسیس دارالشّورا و اجتماع هیئت جمعی از موثّقین و متدیّنین بود در خصوص کبرای کلّیه و صغرای شخصیّهٔ مجلس دارالشّورا نوشتیم که مخالفت همین مجلس منعقد در بهارستان حرام و محاربهٔ با صاحب شرع (صلوات‌الله علیه) است، و اطاعت حکم مخالف و حمله و شلّیک بر مجلس و مجلسیان و حامیان آن مانند مجاهدین تبریز و غیره اطاعت حکم جِبْت و طاغوت، و حامیان استبداد محارب و در عداد قشون یزیدبن معاویه است، و هکذا احکام دیگر آنچه راجع به این نکته بود در جواب سئوالات بلاد ایران و بلاد خارجه نوشته‌ایم. کلمه‌ای بحمدالله کوتاهی و فروگذاری نشده هر که بخواهد به همان احکام سابقهٔ ابتدائیّه و جوابیّه که صادر شده رجوع بنماید.[1]

(۲۰۰) آن که نوشته‌اید تازه دو عنوان دیگر کرده‌اند، بلی معروف است «الغریق یتشبّث

۱. رجوع کنید به مکتوبهای شمارهٔ ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۷ و ۳۵ در همین مجموعه.

بلحیته»، چون مستبدّین خائنین در اوّل تأسیس دارالشّورا اکثر موافق بودند، به گمان اینکه دکّهٔ ریاست و غارتگری آنان ثلمه نخواهد یافت. چون به استقرار دارالشورا راه تعدّیات آنها مسدود گشت، ناچار عَلَم بَغاوَت افراشته بنای طغیان گذاشتند، پس از آنکه جمعی از عالِم‌نمایان چشم از شرع پوشیده سخط الٰهی را به رضای مخلوقی خریدند و کلید جهنّم را به کمر زدند باکی از هیچ تهمت و افترا نخواهند داشت همان‌طور که اکذوبه‌های صفینی عمرو عاصی زاویهٔ مقدّسه از قلوب صافی محو شد و ناشران به شناعت بسزا مبتلا گشتند[1]، انشاءالله این اغلوطه‌های جدید هم عن‌قریب رفع می‌شود. اگر چه جواب هر دو اکذوبهٔ جدیدالانتشار از احکامات شرعیّهٔ صادره مستفاد می‌شود و از بیانات فوق نیز ظاهر شد ولی محض تشحیذ اذهان و تشریح این بنیان خیریّت توأمان عرض می‌شود:

امروز عقلای عالم متّفقند که مقتضیات این قرن مغایر با مقتضیات قرون سالفه است. هر دولت و ملّتی که در امور عرفیّه و موضوعات خارجیّه از قبیل تسطیح طرق و شوارع و تجهیز عساکر برّیّه و بحریّه به‌طرز جدید و آلات جدیده و تأسیس کارخانجات که سبب ثروت ملّیّه است به وضع حالیه نکند و علوم و صنایع را رواج ندهند به حالت استقلال و حفظ جلالت انفراد مستقر نخواهد بود، و بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد. پس تأسیس این امور محترمه حفظ بیضهٔ اسلامی است و در معنا این اعمال یک نحو جهاد دفاعی است که بر عامّهٔ مسلمین واجب و لازم است بلکه در شرعیّات اهمّ از این نیست و همه کس می‌داند دول کفر از همین طرق ترقّیات کرده دست تطاول و تغلّب به خاک مقدّس اسلامی گشودند.

پس امروزه تکلیف عموم مسلمانان قهراً همین است که ترک مسلک خبیث استبداد نموده و در تحصیل این مشروع مقدّس که اقامهٔ دارالشّورای ملّی و اجرای قانون مساوات قرآنی می‌باشد غایت جهد را مبذول دارند تا از برکت آن بتوانند حفظ سلطنت اسلامی را نموده باشند، چنانکه احرار دولت علیّه عثمانیه با ایفاء مراسم حمیّت اسلامی به نشر و تأسیس آن نائل شدند و اگر دول مجاوره بلکه عموم دول از این راه ترقّی و تسلط بر اسلامیان پیدا نکرده بودند این تکلیف بر مسلمین متوجّه نمی‌شد. ولی امروزه قهراً عامّهٔ مسلمین بر این وظیفهٔ شرعیّهٔ عقلیّه محض حفظ سلطنت استقلالیّهٔ اسلامیه مکلّفند، و متمرّد از آن یا جاهل و احمق است یا معاند دین حنیف اسلام.

---

۱. در اصل: گشت.

(۲۰۱) و اگر فرض خلاف واقع بکنیم که با وضع استبداد [و] اساس ظلم به عادت دیرینه نیز استقلال ایران از تأیید الٰهی و برکت حجّة عصر (عجل‌الله فرجه) باقی خواهد بود، مع‌ذلک سلطنت مشروطه و عدالت و مساوات[1] در کلّیهٔ امور حسبیه به شرع اقرب از استبداد است. بدیهی است عقول عدیده جهات خفیّه و کامنهٔ اشیاء را بهتر از یک عقل ادراک می‌کند، و ظلم و جور و تعدّی و اجحاف با فعالیّت و حکمرانی مبعوثان ملّت به درجات کمتر خواهد بود.

از دورهٔ استبداد و نمونهٔ آن مدّت اقامهٔ دارالشّورا دیده شد که مدّت دو سال فلس و دیناری، به احدی تعدّی و ظلم نشد با آنکه هیولای استبداد در هر قطری جنودالشّیطان و شیعیان آل مروان را امر به غارت و قتل و نهب می‌نمود، مع‌ذلک در تمام دو سال به‌قدر یک عشر تعدّیات حکّام در این سه ماهه دورهٔ استبداد واقع نشد، و اگر احیاناً خلاف قاعده می‌شد از شیطان همزاد بودند نه از ناحیهٔ مجلس.

گذشته از این مگر سلطنت استبدادیّه شرعی بود که از تغییر و تبدیل آن به سلطنت مشروطه به دسیسهٔ عمروعاصی عنوان مشروعه نموده محض تشویش اذهان عوام و اغلوطهٔ دلفریب باعث اینهمه فتنه و فساد گشته، سفک دماء و هتک اعراض و نهب اموال را اباحه نمودند؟

(۲۰۲) وا عجبا چگونه مسلمانان خاصّه علماء ایران ضروری مذهب امامیّه را فراموش نمودند که سلطنت مشروعه آن است که متصدّی امور عامّهٔ ناس و رتق و فتق کارهای قاطبهٔ مسلمین و فیصل کافّهٔ مهام به‌دست شخص معصوم و مؤیّد و منصوب و منصوص و مأمور من‌الله باشد مانند انبیاء و اولیاء (صلوات الله علیهم) و مثل خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) و ایّام ظهور و رجعت حضرت حجّة (علیه‌السّلام). و اگر حاکم مطلق معصوم نباشد، آن سلطنت غیرمشروعه است، چنانکه در زمان غیبت است.

و سلطنت غیرمشروعه دو قسم است: عادله، نظیر مشروطه که مباشر امور عامّه عقلا و متدیّنین باشند؛ و ظالمه جابره است، آنکه حاکم مطلق یک نفر مطلق‌العنان خودسر باشد. البته به صریح حکم عقل و به فصیح منصوصات شرع غیرمشروعهٔ عادله مقدّم است بر غیرمشروعهٔ جابره، و به تجربه و تدقیقات صحیحه و غور رسی‌های شافیه مبرهن شده که نه عُشر تعدّیات دورهٔ استبداد در دورهٔ مشروطیّت کمتر می‌شود، دفع افسد و اقبح به فاسد و قبیح واجب است، چگونه مُسلم جرأت تفوّه به مشروعیّت سلطنت جابره می‌کند، و حال آنکه از ضروریات

---

۱. حبل‌المتین: مواسات

مذهب جعفری(ع) غاصبیّت سلطنت شیعه است، و اگر مجسّمهٔ شقاوت و ظلم مدّعی سلوک به احکام شرع باشد، باید دفتر را به‌هم پیچید و تجدید مطلع کرده و این نطع خون‌آلود را از راه مسلمین برچید.

(۲۰۳) باز نظر به مصالح مکنونه باید مطویّات خاطر را لمصلحةالوقت کتمان کرد، و موجزاً[1] تکلیف فعلی عامّهٔ مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیّه و امور حسبیّه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوّض است، و مصداق آن همین دارالشّورای کبریٰ بوده که به ظلم طُغات و عُصات جبراً منفصل شد. امروزه بر همهٔ مسلمین واجب عینی است که بذل جهد در تأسیس و اعادهٔ دارالشّورا بنمایند. تکاهل و تمرّد از آن به‌منزلهٔ فرار از جهاد و از کبائر است.

(۲۰۴) امّا جواب مسئلهٔ دوّم که عدم صلاحیت و استعداد اهل ایران باشد برای مشروطیّت، اگر چه راجع به شرع نیست و از وظیفهٔ دعاگویان خارج، و جواب آن به عهدهٔ عقلای مسلمین است، ولی چون این ایّام سیاسیّات و عرفیّات ایران با جهات شرعیّه اختلاط و ارتباط تام پیدا کرده، به‌نحو ایجاز متعرض می‌شویم:

بلی این در صورتی بود که اعیان و مباشرین امور دیوانی در مدارس علمیه تحصیل علوم صنایع از فلاحت و تجارت و سیاست و به‌اصطلاح حالیه پلتیک و علم حقوق خوانده باشند. ولی افسوس این جهالت و نادانی مشترک است مابین شاهزادگان و وزراء و اعیان و امراء و خوانین و اولیاء امور دیوانی، و میانهٔ زارعین و دهاقین و کسبه و تجّار همین جهل مابه‌الامتیاز آنها است که عین مابه‌الاشتراک است «لامیّز فی‌الاعدام من حیث العدم» و اگر دعوی علم کنند مکابر حِسّ و وجدان انسانی است زیرا که در این قرن اخیر هیچ نحو آثار علمیّه و عقلیّه و خیریّه و شرعیّه از کلیهٔ مباشرین امور دیوانی دیده نشده، باز به فتوای عقل و شرع و وجدان انسانیّت اجتماع عقول ناقصه بهتر از یک عقل ناقص هواپرست بی‌رادع می‌باشد. بدیهی است هیئت عقلا ایالتی را مانند شیراز و اصفهان بهتر تمشیت می‌دهند از یک نفر جاهل طمّاع شریر خائن خدانشناس. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته. اللّهم ایّد الاسلام و اهله.

محمدحسین نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل؛ عبدالله المازندرانی؛ محمّدکاظم الخراسانی[2]

---

۱. در اصل: و بیان موجز تکلیف فعلی عامّه مسلمین را بیان می‌کنیم.

۲. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲۶، ۲۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۶/۵ـ۸: «مکتوب از همدان (۲۵ ذیقعده)

۳۷. بی‌اعتباری کلیهٔ قراردادهای حکومت غاصب ایران در غیاب مجلس

(۲۰۵) انجمن سعادت ایرانیان، به‌موجب شکایات واصله از ملّت ایران مجدداً دولتیان در خیال خواسته، وجه خطیری از دول مجاوره استقراض و صرف سرکوبی ملّت ایران کنند، لهذا لازم است از جانب این خدّام شرع انور که رؤسای روحانی ملّت ایرانیم به توسّط سفرا و جراید رسمیهٔ دول معظّمه همگی رسماً اعلام نمایند که به‌موجب اصل ۲۴ و ۲۵ نظامنامهٔ اساسی[1]، دولت ایران حقّ هیچگونه معاهده و استقراض بدون امضای پارلمان ندارد و امروزه انجمن ایالتی تبریز به جای پارلمان ایران است، اگر قرض بدون امضای انجمن باشد یا بشود، ملّت ذمّه‌دار ایفاء آن نخواهد بود.

محمّدکاظم الخراسانی　　عبدالله المازندرانی[2]

(۲۰۶) توسط انجمن سعادت ایرانیان در اسلامبول به سفرای کلّیهٔ دول

مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیّه به اقتضاء مقامیّهٔ خود، خاطر آن جنابان را متوجّه می‌خواهد که ایران نظر به استقلالیّت تامّه که دارد، تمام معاملاتی که از قبیل استقراض و رهن و امتیاز و هر نوع مقاوله را که امضاء نکرده و موافقت با قانون اساسی نداشته باشد و با حکومت غاصبهٔ حاضره منعقد شود، به مقتضای بندهای ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ از قانون مزبور[3] معتبر نخواهد شمرد و همانا جواهراتی که در خزائن طهران موجود است متعلّق به شاه نیست، مال ملّت ایران است و

⟵

سؤالی که دوازدهم رمضان المبارک هیئت متدینین این شهر از حجج اسلامیه نموده و جوابی که آن بزرگواران نگاشته بودند... که کمال اهمیّت را دارد ارسال داشتم تا تکمیلاً لماسبق در نامهٔ مقدسه درج نمائید. خادم ملّت حسن الحسینی»؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۴۶ـ۵۳.

۱. اصل بیست و چهارم: بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها و اعطای امتیازات انحصار تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه از طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملّی برسد به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آنها صلاح دولت و ملّت باشد.

اصل بیست و پنجم: استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطّلاع و تصویب مجلس شورای ملّی خواهد بود.

۲. شمس، اسلامبول، سال اوّل، شمارهٔ ۱۳، ۹ ذیقعدهٔ ۱۳۲۶/۱؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲۳، ۲۶ ذیقعده ۱۳۲۶/۱۹؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۵۴ـ۵۳.

۳. اصل بیست و دوّم: مواردی که قسمتی از عایدات یا دارایی دولت و مملکت منتقل یا فروخته می‌شود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا می‌کند، به تصویب مجلس شورای ملّی خواهد بود.

هرگونه رهن راجع به آنها و مقاوله و امتیاز دیگر که با هر دولت و بانک اجنبی صورت وقوع یافته باشد، به حفظ حقوق مالکیّت خود صحیح و معتبر ندانسته همه را کَأَنْ لَمْ یَکُنْ خواهیم شناخت. مستدعی آنکه این معروضات را به حکومت متبوعهٔ خود تبلیغ و احترامات صمیمانهٔ ما را که هرگز روی نقص و زوال نمی‌بیند، به صفوت مخصوص بپذیرید. بتاریخ ۲۰ شهر ذیقعدةالحرام ۱۳۲۶

من الاحقر عبدالله المازندرانی　　من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۳۸. حمایت آگاهانه از مشروطیت حکومت به مثابهٔ یکی از ضروریات اسلامیه

(۲۰۷) مشهود رأی منیف و مرکوز خواطر حضرات آیات الله دام بقائه می‌دارد: در سابق بلاد ایران احکامی منتشر شد محتوی بر وجوب تأسیس مجلس مقدّس شورای ملّی و تقویت اساس مشروطیت و حرمت دادن مالیات به گماشتگان سلطان جائر وقت، و رجحان دائر کردن فوج ملّی بطور متعارف برحسب اقتضای وقت و نیز مشعر بود بر اینکه مخالفت کردن اساس مشروطیت به قدر مویی در حکم محاربه امام زمان (صلوات الله علیه) است. و این معنی اسباب اشکال از برای مقلّدین حضرات حجج اسلام شده، بعضی می‌گویند این احکام از مصدر مبارک حضرات حجج اسلام صادر نشده، بعضی می‌گویند امر را به حضرات حجج اسلام مشتبه کرده‌اند، یعنی مشروطیت را کماهو خدمت ایشان تشریح و تشقیق نکرده‌اند، یعنی قانون اساسی را به لحاظ انور حضرات حجج اسلام نرسانیده‌اند، مستدعی است جواب مراتب معروضه را در صدر عریضه مرقوم و مختوم فرمایند تا رفع اشتباه از نوع مردم بشود.

بسم الله الرحمن الرحیم

امر این از آن است که اشتباه شود. قبح ظلم و حسن عدل را عقل و شرع حاکم است. قانون اساسی را هم دیده‌ایم، و احکام از ماست و بر هر مسلم تکلیف متابعت و اجرا حتم و

---

۱. شمس، اسلامبول، سال اوّل، شمارهٔ ۲۴، ۲۶ محرّم ۱۳۲۷، صفحهٔ ۲ و ۳؛ و شمارهٔ ۲۵، ۴ صفر ۱۳۲۷ صفحهٔ اوّل (کلیشهٔ دستخط)؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۵، ۶ ربیع‌الاوّل ۲۴/۱۳۲۷؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۴۱. در حبل‌المتین کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲۵، ۱۸ ذیحجه ۲/۱۳۲۶ این نامه خطاب به کارپرداز دولت ایران مقیم بغداد درج شده و در سطر آخر آن بجای احترامات «اعتراضات» ذکر شده است.

واجب است. من الاحقر محمدکاظم الخراسانی[1]

(۲۰۸) حضور حضرت مستطاب حجّتی الاسلام و المسلمین آیتی الله فی العالمین جسارت و تصدیع می‌شود که احکام کتبی و تلگرافی صادر از آن بزرگوران و سایر حجج اسلامیه در وجوب استقرار مشروطیت و لزوم همراهی با مجلس مقدس دارالشورا، و اینکه مخالف در حکم محادّ و محارب با امام زمان است، و وجوب دفع این شاه سفّاک جبّار و حرمت دادن مالیات به گماشتگان او که عکس برداشته شده و در تمام بلاد منتشر شده، بعضی چنین وانمود کرده‌اند که این احکام محکمه از آن ناحیهٔ مقدّسه صادر نشده و برخی از مغرضین چنین اشتهار داده‌اند که خدای ناکرده تبدیل رأی حاصل گردیده، لهذا از آن بزرگواران استدعا می‌شود که حقیقت حال را به خطّ شریف مرقوم و به خاتم مبارک مزیّن فرمائید که تکلیف عامّه معلوم و کذب مغرضین و مفسدین بر تمام عالمیان ظاهر گردد. ادام الله ظلکم علی مفارق المسلیمن.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

احکام مزبوره جمیعاً صحیح و از این خدّام شرع انور صادر و تکلیف عامّه مسلمین و قاطبهٔ متدیّنین، اتباع احکام، و اعراض از تشکیلات و اکاذیب مغرضین است. در چنین امور واضحه و ضروریات اسلامیّه تبدّل رأی یعنی چه؟ و با اشتمال احکام و صورت تلگرافات مرقومه بر عین خطوط و اَمهارمان چه جای تشکیک است؟ ایّدکم الله تعالی بنصرت دینه و ثبّت اقدامکم. فی ۲۰ شهر ذیقعده من شهور سنهٔ ۱۳۲۶ محمد کاظم الخراسانی[2]

---

۱. بسم الله تعالی. در فصل دوّم از قانون اساسی مندرج است که در هر عصر و زمان پنج نفر یا شش نفر یا بیشتر بر حسب اقتضاء وقت از علماء مجتهدین به تصدیق علماء مقلّدین در مجلس شورای ملّی سمت عضویت و نظارت داشته تا احکام صادره بر خلاف قوانین شرع انور صادر نشود. مع ذلک چگونه می‌توان گفت منافی با قواعد اسلام است؟ خداوند عالم لعنت کند مفترین و معاندین و تابعین ظلم را. بلی، تمامی احکام که در سؤال فهرست شده ازماست و هیچ محلّ اشتباه نبوده و نخواهد بود. و قانون اساسی هم ملاحظه شده. حرّره الاحقر عبدالله المازندرانی

حبل المتین یومیه، رشت، سال ۲، شماره ۶۳، ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷/۲.

۲. باسم الله تعالی. بلی احکام مزبوره جمیعاً صحیح و از این خدّام شریعت مطهّره صادر و تکلیف عامّه مسلمین عمل بر طبق آن و اعراض از این گونه اکاذیب و تشکیکات است. حرّره الاحقر عبدالله‌المازندرانی ←

(۲۰۹) حجةالاسلاما، چه می‌فرمائید در خصوص مسئلهٔ مشروطه ایران که امروز تمام صفحات داخله انقلاب و راهها بکلّی مسدود، مال التجارة نه داخل می‌شود و نه خارج می‌شود. تمام کسبه و اصناف از نان افتادند، خصوص اهل تبریز که مردمانش تمام فقیر و گدا شدند. تکلیف ماها را بیان فرمائید که آیا با کدام طرف حمایت نمائیم؟

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مطلب واضح است و بر ذی شعوری مخفی نماند که اگر دولت مشروطه گردد انحاء ظلم و استبداد از حکّام بلاد کم خواهد شد و موجب آسودگی عباد خواهد گردید، چنانکه پرواضح است که فسادها از تلف نفوس و اموال از جهت همان استبداد است. «این همه آوازه‌ها از شه بود.» محمّدکاظم الخراسانی[1]

۳۹. وجوب اهتمام در مشروطیّت از اظهر ضروریّات دین مبین

(۲۱۰) طهران، دهم شهر ذی‌الحجّة الحرام ۱۳۲۶؛ خدمت جنابان عمدتی العلماء الاعلام ملاذی الاسلام آقای حاجی سید محمّد امام‌زاده و آقای صدرالعلماء دامت برکاتهما،[2]

احکام صادره از این خدّام شرع انور بر وجوب اهتمام در مشروطیت دولت ایران و تشکیل مجلس شورای ملّیِ عمومی و حرمتِ دادنِ مالیات به حکّام حالّیهٔ بلاد جمیعاً صحیح و صادر از داعیان است، و نسبت صدور ناسخ احکام مزبور از مرحوم مقدّس آیة اللّه آقای حاجی میرزا حسین قدّس سرّه[3] و این خادمان شریعت مطهّره از اکاذیب و مفتریات، چگونه رفع ید و اعراض از چنین نعمت عظمی که موجب قطع تعدی و ارتکابات دلخواهانهٔ ظالمین و مقدّمهٔ حفظ بیضهٔ اسلام است ممکن، و صدور ناسخ در چنین امر واضحی که از اظهر ضروریات دین مبین است محتمل الصدور می‌باشد؟ شرح مراتب معروضه را به عموم مسلمین ابلاغ فرموده با کمال اتّحاد و اتّفاق کلمه در انفاذ احکام الهیه عزّ اسمه بذل جهد نمایند تا یعون اللّه نفوس و

حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۱، ۸ صفر ۱۳۲۷/۴ و شمارهٔ ۳۳، ۲۲ صفر ۱۳۲۷/۲۲؛ حبل‌المتین، یومیه، رشت، سال دوم، شمارهٔ ۶۳، ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ / ۳.

۱. حبل المتین، یومیه، رشت، سال ۲۷، شمارهٔ ۶۳، ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷، صفحهٔ ۳.

۲. در روزنامهٔ شمس بجای ذکر نام افراد عبارت «متحصنین حضرت عبدالعظیم و سفارت اسلامی طهران» ذکر شده است.

۳. نجل مرحوم میرزا خلیل، محمد حسین طهرانی متوفّی ۱۱ شوّال ۱۳۲۶.

اعراض و اموال مسلمین بیش از این تلف نشود، و این بقیهٔ ممالک اسلامیه از استیلاء و تصرّف اجانب محفوظ بماند. و لا حول و لا قوّة الا باللّه العلیّ العظیم.

الاحقر عبداللّه المازندرانی　　الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۴۰. تنبیه ملّت به حقوق وظائف ملیّه و عدم تخطّی از مقتضای اساس تمدّن و سیاست

خدمت جناب مستطاب اجلّ الاعلام و ملاذ الانام ربیع الایام آقای ثقةالاسلام دام ظلّه مشرّف گردد، ۲۹ ذیحجة الحرام ۱۳۲۶

(۲۱۱) بسم الله الرحمن الرحیم. معروض می‌دارد ان شاء الله تعالی همواره در کنف حفظ و حراست و تأییدات خاصّهٔ الهیه عزّ اسمه محفوظ و مؤیّد خواهید بود. رقیمهٔ شریفه عزّ وصول بخشید، مساعی جمیله و حسن مراقبت و مواظبت جناب مستطاب عالی در احقاق حقوق و تنبیه ملّت به وظائف ملیّه خود و عدم تخطّی از آنچه اساس تمدّن و سیاست و حفظ حقوق مشترکه مقتضی است موجب کمال تشکّر و امتنان و فعلاً اهمّ وظائف و تکالیفی که برای حفظ بیضهٔ اسلام زیاده از حدّ باید رعایت شود سه امر است:

اوّل، مواظبت و مراقبت کامله در اینکه هیچ بهانه و دست‌آویزی برای مداخله اجانب بعون الله تعالی و من تأییده بهم نرسد، دوّم، حفظ اتّحاد کلیّه ملّت و رؤسای ملّت و عدم تمکین مفسدین و صاحبان اغراض که به صورت با ملّت مساعد و در معنی به القاء فتنه و تفریق کلمه مأمورند در نیل مقاصد فاسدهٔ خود ان شاء الله. سیّم، حفظ امنیت کامله و عدم تعرض به احدی به هیچ اسم و رسم بطوری که کمال تمدّن ملّت بر قاطبهٔ ملل معلوم و مصدّق باشد و ان شاء الله تعالی مراقبت کامله در تمام این مقاصد به حسن مراقبت جناب مستطاب عالی و انجمن محترم ایالتی (شیّد الله تعالی ارکانه) مأمول است و اداء تکالیف رسمیه در جلوگیری از قرض و سایر

---

۱. نسیم شمال، سال اوّل، شمارهٔ ۲۶، ۷ صفر ۱۳۲۷، صفحهٔ ۲؛ روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال اوّل، شمارهٔ ۲۷، ۱۸ صفر ۱۳۲۷، صفحهٔ ۳؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۲۹۳ـ۲۹۴؛ واقعات اتّفاقیّه در روزگار /۲۶۲ـ۲۶۳. مشابه این نامه در تاریخ ۵ ذیحجه ۱۳۲۶ خطاب به «عمدةالعلماء الاعلام حجت‌الاسلام آقا سیّد علی یزدی» با عنوان دستخط مبارک حضرات آیات الله نجف اشرف در حق متحصنین حضرت عبدالعظیم در دو منبع زیر نقل شده است: حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۶، ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۷/۶؛ تاریخ بیداری ایرانیان (پیشین). حبل‌المتین در صفحهٔ ۷ به نامهٔ اوّل ـ در حق متحصنین سفارت علیهٔ عثمانیه ـ اشاره کرده است. ضمناً در حبل‌المتین (کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۴۳، ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷/۶ و ۷) نامهٔ دیگری خطاب به «متحصنین در سفارت کبری و زاویهٔ مقدسه» منتشر شده است.

معاهدات میشومه هم در عهدهٔ کفایت انجمن محترم و سایر عقلا و مملکت خواهد بود، و ان شاء الله تعالی ایالت جلیله و جنابان اجلّ اکرم سالار ملّت دام مجد هما و تمام غیرتمندان ملّت و مملکت در رعایت مراتب معروضه خصوصاً حفظ کلمهٔ اتّحاد و اتّفاق فوق المأمول اقدامات مجدّانه مبذول و به مزید تأیید مخصوص خواهند بود، ان شاء الله و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۷

۴۱. ضرورت اتّحاد برای حفظ استقلال و تشکیل دولت صحیهٔ قانونیهٔ جمهوریّه

تبریز، در عشر اوّل محرّم ۱۳۲۷، انجمن محترم ایالتی شیّد الله ارکانه و نصراعوانه

(۲۱۲) بحمد الله تعالی و حسن تأییده غیرت دین و همّت ایمانی برادران غیور آذربایجان و حسن کفایت و همّت و تمدّن برادران محترم دامت تأییداتهم موجب سربلندی اسلامیان و ان شاء الله نیکنامی ابدی [و] احیاء ایران و استنقاذ حقوق مغصوبهٔ ملّت مخصوص آن برادران گرامی و در صفحات تاریخ عالم بر ما یادگار خواهد ماند. دو سه مطلب لازم است که به مقتضای آیهٔ مبارکه «انّ الذکری تنفع المؤمنین»[2] معروض می‌شود:

اوّل آنکه از قراری که مکاتیب متعدّدهٔ واصله متضمّن و به وضوح پیوسته مملکت‌فروشان و ملّت بر باددهندگان ایران نقشهٔ خیالی را که فعلاً برای نیل مقاصد فاسدهٔ خود اقرب وسیله دانسته و جدّاً همت گماشته‌اند تفریق کلمهٔ ملّت و ابقاء نفاق و دو دستگی فیمابین سرداران محترم و مجاهدین غیور آذربایجان است که ان شاء الله تعالی عموماً تمام برادران خاصّه سرداران محترم و تمام عقلای مملکت این نکتهٔ دقیقه که از ابتداء عالم تا حال، هر ملّتی که بر باد رفته است از این طریق بوده کما ینبغی رعایت و همگی دستورالعمل [اخوّت][3] و مواسات و ایثار که در شریعت مطهّره وارد و برای حفظ این مقام کما ینبغی رعایت و مراقبت فرموده،

---

۱. مجموعه کوچک قطع جیبی در ۷۵ صفحه شامل سواد ۴۳ تلگراف بین محمدعلی شاه و رجال درباری از تبریز و باسمنج به تهران و برعکس، تلگراف آخر: «دستخط مبارک حضرت مستطاب آیة الله فی الارضین آخوند ملاکاظم خراسانی مدّظلّه العالی که از جهت تأخیر پست‌ها در شهر ربیع‌الثانی رسیده است.»؛ محمّد گلبن، اسنادی دربارهٔ تاریخ مشروطهٔ ایران، مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، شمارهٔ ۳، سال پنجم، شمارهٔ مسلسل ۲۷، شهریور ۱۳۴۹، صفحهٔ ۱۸۰ـ۱۷۸.

۲. الذاریات /۵۵.

۳. یک کلمه ناخوانا

ارغام اناف مغرضین و دشمنان دین مبین را به احسن وجه خواهند فرمود و مخصوصاً در حفظ حقوق اتباع خارجه که سرموئی تعرّض وجهاً من الوجوه به احدی نشود و بهانه و دستاویزی برای مداخله به هم نرسانند، مزید مراقبت لازم، و چقدر سزاوار است که بزرگان و خیرخواهان مملکت که از وطن اسلامی مطرود و در خارجه اقامت دارند مثل جنابان مستطابان ناصرالملک و مخبرالسلطنة و ممتازالدوله و امثالهم را چنانچه اقامتشان در خارجه اهمیتی نداشته باشد به هر قسم است به تبریز احضار شوند که به همدستی همه حفظ دین و دولت شیعه و مملکت اسلامیه بشود، ان شاء الله تعالی.

دوّم. آنکه در این موقع که در بلاد معظمه...[1] بحمد الله بیدار و درصدد استنقاذ حقوق مغصوبه هستند، خیلی لازم است که مخابره و مکاتبه و هم خبری و همدستی با هم اگرچه به ذهاب و ایاب قاصدهای مخصوص باشد حاصل و هم متّحد القصد باشند، و الّا اگر خدای نخواسته هر ناحیه علم استقلالی افراشته شود نتیجه‌اش استیلاء اجانب است و با اتحاد و همدستی بعون الله تعالی و حسن تأییده حفظ استقلال ممالکت اسلامیه و حتی تشکیل دولت صحیهٔ قانونیهٔ جمهوریه هم با تنبّه و تمدّن و عقلاء ملّت و همدستی و اتحاد عموم ملّت غیور و شاید تقدیرات الهی عزّ اسمه هم به همین نقطهٔ علیا که غایة القصوی مقاصد ملیّه است متحرّک و علی ایّ حال هر نعمتی که متصوّر شود طریق حصولش فقط اتحاد و عدم تفرّق است. قال الله تعالی «و لا تکونوا کالذین تفرّقوا و اختلفوا من بعد ما جائهم البیّنات» الآیه[2]. زیاده حاجت به تأکید نیست. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[3]

۴۲. تقریظ لوایح شیخ اسماعیل مجتهد محلّاتی در تشریح مراد از مشروطیت

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۱۳) ان‌شاءالله تعالی، عموم اسلامیان این مرقومهٔ شریفه و لایحهٔ صادره از جناب مستطاب شریعتمدار، صفوة الفقهاء و المجتهدین المحقّقین، ثقةالاسلام و المسلمین، العالم العامل الکامل الباذل[4]، آقای آقا شیخ اسمعیل مجتهد محلّاتی نجفی دامت برکاته را برای فهمیدن تکالیفی که در حفظ بیضهٔ اسلام در عهده دارند، مغتنم شمارند و حقیقت احکام ماها را که مخالفت اساس

---

۱. یک کلمهٔ ناخوانا، بالای آن اضافه شده: دولتی نشده.
۲. آل عمران /۱۰۵.
۳. خاطرات و اسناد مستشار الدولهٔ صادق /۲۳۸ـ۲۳۷.
۴. تاریخ بیداری: العالم الکامل العادل

مشروطیت [را] به منزلهٔ محاربهٔ امام زمان ارواحنا فداه دانستیم[1]، از بیانات واضحهٔ ایشان استفاده نموده و متفّق الکلمه برای حفظ دین و دنیای خود این اساس قویم را استوار نمایند. و این مطلب را هم همه می‌دانند که فرصت کم، و اعادی از اطراف در کمین، و چیزی نمانده که ممالک اسلامیه را بوسیلهٔ همین استبداد دولتیان ببرند، و حسرت بعد و کف بر کف زدن سودی نخواهد داشت، و لقد اعذر من انذر، والسّلام علی اخواننا المؤمنین و رحمة‌الله و برکاته.

من الاحقر عبدالله المازندرانی　　من الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[2]

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۱۴) این لایحهٔ شریفه را که جناب مستطاب شریعتمدار، ثقة‌الاسلام، العالم العامل والفقیه الکامل، آقای آقا شیخ اسمعیل مجتهد نجفی محلاتی دامت برکاته در کشف حقیقت مشروطیت و شرح مفاسد استبداد دولت برای تنبّه و تذّکر برادران ایمانی مرقوم، و تمام جهات لازمه را به بیان وافی کماینبغی استیفاء و استقصا فرموده‌اند، برای تنبّه و التفات بی‌غرضان و صاحبان غیرت و حمیّت دینیّه کاملاً وافی، و رجوم وساوس شیاطین و سلطنت فروشان اسلام است. ان‌شاءالله تعالی عموم اسلامیان مغتنم شمارند، و شرح احکام صادره از این خدّام شرع انور و شدت اهتمام و جهدمان در این بابت فقط نه محض تقلیل ظلم و قطع ید تعدیّات جائرین است، بلکه غرض اصلی حفظ بیضهٔ اسلام و تخلیص ممالک از تسلّط کفار است، آن را هم از بیانات مشروحهٔ ایشان استفاده نمایند. و بعون‌الله تعالی و بحسن تاییده و اتّفاق کلمهٔ ملّیّه این اساس سعادت را استقرار، و بدین وسیله این قبیل باقی ماندهٔ ممالک اسلامیه را نگاهداری نمایند ان‌شاءالله.

من الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی　　من‌الاحقر عبدالله مازندرانی[3]

---

۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۳۵ در همین مجموعه.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۳۶۶ـ۳۶۷؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۴۱، ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷/۱۷؛ در منبع اوّل این تقریظ (فاقد امضای مازندرانی) درصدر و تقریظ بعدی در ذیل لایحهٔ مورخ ۶ محرم ۱۳۲۷ شیخ اسماعیل محلّاتی در تشریح سلطنت مشروطه آمده است (دو تقریظ بر یک لایحه)، اما در منبع دوّم این تقریظ در ذیل لایحهٔ مختصرتری از محلاتی (فاقد تاریخ) که ظاهراً خلاصهٔ لایحهٔ اوّل است آورده شده است.

۳. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۴۵، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۷/۱۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۳۷۱ـ۳۷۲؛ واقعات اتّفاقیه در روزگار /۲۴۶. تاریخ لایحهٔ محلّاتی در حبل‌المتین و واقعات ۲۰ محرم ۱۳۲۷ و تقریظ درصدر لایحه ذکر شده است، اما در تاریخ بیداری تاریخ لایحهٔ محلاتی ۶ محرّم ۱۳۲۷ و ←

۴۳. حمایت قاطع از مطالبهٔ حقوق ملّیه

(۲۱۵) حجّةالاسلاما ادام‌الله بقاکم. از شهرهای دور، رفته با اهل تبریز محاربه نمودن و مدافعهٔ اهل تبریز از هجوم ایشان، که به قصد قتل نفوس و غارت اموال و هتک اعراض است، شرعاً چه صورت دارد؟ بیّنوا، اطال‌الله عمرکم، فی غرّة شهر صفر ۱۳۲۷.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بدیهی است اهل تبریز جز مطالبهٔ حقوق ملّیه[1] مقصدی ندارند، لزوم مساعدت ایشان و حرمت مهاجمه بر نفوس و اعراض و اموال ایشان، از ضروریّات اسلامیّه، و مهاجم مهدور الدم است. حررّه الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۱۶) به عموم برادران دینی و عدالت خواهان ایران ایّدهم الله تعالی اظهار می‌شود، چون در اوائل هدم مجلس و غصب حقوق ملّت ایران، اهالی آذربایجان قیام به حفظ حقوق خود

→

تقریظ در ذیل لایحه (و تقریظ قبلی درصدر همین لایحه) آمده است. هرچند متن لایحه در هر سه منبع واحد است، در حبل‌المتین لایحه «در تشریح مواد مشروطیت سلطنت» نام گرفته است.

۱. در تاریخ بیداری ایرانیان بجای حقوق ملیّه «حقوق ثلاثه» درج شده که نادرست است.

۲. بسم الله الرّحمن الرّحیم، چنین است که مرقوم فرموده‌اند، مطالبهٔ حقوق ملیّه داشتن ملّت تبریز بدیهی، لزوم مساعدت و حرمت هجوم بر ایشان، و مهدورالدم بودن هجوم‌کننده نیز ضروری است.
حرّره الاحقر عبداللّه المازندرانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به ثقتی، چنین است که مرقوم فرموده‌اند و ظاهر و هویداست که تفاوتی بین تبریز و کرمان و استراباد و اصفهان و لار و گیلان نخواهد بود، و اللّه تعالی هو الموّفق للصّواب ان شاء اللّه تعالی. حرّره الاحقر اسماعیل الموسوی

(در واقعات اتّفاقیه، فتوای فوق بنام «نجل مرحوم میرزا خلیل، محمد حسین تهرانی» درج شده، که باتوجه به وفات ایشان در ۱۱ شوّال ۱۳۲۶ قطعاً صحیح نیست.)

بسم الله الرّحمن الرّحیم حرمت مقاتله با مسلمین و هتک اعراض و نهب اموال آنها از ضروریّات دین محمّدی صلی اللّه علیه و آله و سلّم است، و جواز دفع آنها بر تقدیر هجوم، بلکه وجوب آن نسبت به نفس و عِرض از بدیهیّات است. حرّره الاحقر محمّد تقی الشیرازی

حبل المتین یومیه، رشت، سال دوّم، شمارهٔ ۶۳، ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷/۱و ۲؛ نسیم شمال، سال اوّل، شمارهٔ ۳۰، ۶ ربیع الاوّل ۱۳۲۷/۲؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۶، ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۷/۹؛ روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال اوّل، شمارهٔ ۳۱، ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۷/۶؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۲/۳۵۲ـ۳۵۳؛ واقعات اتفاقیه در روزگار /۲۱۱؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۵۶.

نموده در مقام دفاع ظالمین برآمدند، این داعیان قائم بودن انجمن ایالتی تبریز را مقام پارلمان ایران پیشنهاد تمام دول و ملل عالم نموده، امروز که انقلاب و اغتشاش اغلب نقاط ایران را فراگرفته، حفظ و بقاء دین اسلام موقوف به اتحاد کلمهٔ مسلمین و وحدت مقصود آنهاست اختلاف کلمه و تعدّد غرض کم کم منجر به رخنهٔ اجانب و اضمحلال اسلام است. علیهذا بر تمام مسلمانان ایران واجب است که مقصود خود را متّحد با مقصود مسلمانان تبریز نموده، به غیر از مطالبهٔ مشروطیت که بقاء اسلام مبنی بر آن است مطالب دیگری اظهار ننمایند، به مصداق «المؤمنون کنفس واحدة» همگی خود را خادم و حافظ جامعهٔ اسلامیت و مشروطیت بدانند و لایزال به توسط تلگرافات از سیم خارجه و قاصدهای مخفی از حالات همدیگر مطّلع باشند و از همدیگر کسب دستورالعمل نموده اجرا نمایند. و خط مستقیم حرکت همدیگر را فهمیده و همه بر آن خط مستقیم متحرک باشند. در صورتی که قلوب مسلمانان با هم متّحد و مقصود کل مسلمین حفظ نوامیس الهیه باشد یقیناً حرکات آنها مورث فوز عظیم و رضایت حضرت حجّت عصر (عجّل الله فرجه) خواهد گردید. نهم شهر صفر المظفّر ۱۳۲۷

من الاحقر عبدالله المازندرانی من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی[1]

(۲۱۷) عموم برادران دینی وفقّهم الله را اظهار می‌دارد اکنون که جمعی کثیر و جمعی غفیر از اجلّه علمای اعلام کثّر الله امثالهم و سایر طبقات انام محض فتوّت و غیرت اسلامیّت و اعانت ملّیت و ترقیّات و صیانت مملکت و اشاعهٔ عدل و داد و رفع ظلم و بیداد و مطالبهٔ حقوق مسلمین رنج را بر راحت مقدّم داشته و علم همّت افراشته در این سردی زمستان ترک خانمان کرده به زاویهٔ مقدّسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سفارت علیه عثمانیه متحصّن شده‌اند، بر جمیع مؤمنین واجب و متحتّم است که هر کس هر قدر و هر طور متمکّن است همراهی از ایشان نموده به اتّفاق و اتّحاد قطع ریشهٔ استبداد نمایند تا از برکات حجّت عصر (ارواح العالمین فداه) موجبات آسایش و رفاه ملّت و حفظ مملکت حاصل و رفع ظلم ظالمین و شرّ معاندین دین شده، زیاده بر این اعراض و اموال و نفوس مسلمین تلف نشود،

---

۱. حبل المتین یومیه، رشت، سال دوم، شمارهٔ ۶۳، ۶ ربیع المولود ۱۳۲۷/۱؛ نسیم شمال، رشت، شماره ۳۰، ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷/۱؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، ۱۳ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷/۹ـ۸ (در منبع اخیر تاریخ نامه پنجم صفر ۱۳۲۷ ذکر شده است)

ان شاءالله تعالی، و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم

من الاحقر عبدالله المازندرانی　　من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۴۴. لزوم رعایت حقوق زردشتیان و سایر اهل ذمّه

(۲۱۸) هو اللّه تعالی شأنه العزیز، چه می‌فرمایند در مسئله‌ی اذیت و تحقیر کردن به طایفه‌ی زردشتیه که در حمایت اسلام و مطیع اسلام‌اند؟ استدعا از حضور مقدّس آنکه: جواب مسئله را با خط شریف در حاشیه مرقوم، و با مهر مبارک ممهور فرمایند؛ تا عندالحاجه حجّت بوده. و السلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. شیخ حسن تبریزی؛ دهم شهر صفرالمظّفر سنهٔ ۱۳۲۷

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ایذاء و تحقیر طایفه‌ی زردشتیه و سایر اهل ذمّه که در حمایت اسلام‌اند حرام، و بر تمام مسلمین واجب است که وصایای حضرت خاتم النبیین صلی اللّه علیه و آله الطّاهرین را در حسن سلوک و تألیف قلوب و حفظ نفوس و اعراض [و] اموال ایشان را کماینبغی رعایت نمایند و سرمویی تخلف نکنند، ان شاء اللّه تعالی.　　من الاحقر محمّد کاظم الخراسانی

بسم اللّه تعالی، الامر کمارقم.　　عبداللّه المازندرانی[2]

۴۵. تعیین مصداق حرمت اعانت ظالم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۱۹) در علیّه به توسط انجمن سعادت ایرانیان، به عموم اتباع ایران مقیمین خارجه اعلام که سابق احکام عدیده کتباً، تلگرافاً و شفاهاً در حرمت دادن مالیات به گماشتگان این سفّاک ابلاغ نموده، مجدّد هم اظهار می‌شود مادامی که مجلس شورای ملی در ایران اقامه نشده، گرفتن تذکرهٔ اقامت، و دادن مالیات به مأمورین ایران، و مطلق معاونت به آنها حرام و از مصادیق اعانت این سفّاک ظالم است.

محمّد کاظم الخراسانی　　شیخ عبداللّه المازندرانی[3]

---

۱. نسیم شمال، رشت، شمارهٔ ۲۶، ۷ صفر ۱/۱۳۲۷؛ شمس، اسلامبول، سال اول، شماره ۲۶، ۱۱ صفر ۲/۱۳۲۷؛ حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۵، ۶ ربیع‌الاول ۲۴/۱۳۲۷؛ حبل‌المتین یومیه، رشت، سال دوم، شمارهٔ ۶۳، ۶ ربیع الاول ۳/۱۳۲۷ (به نقل از شمس)؛ و سال سوم، شمارهٔ ۱۵، ۵ ربیع الثانی ۱/۱۳۲۷.

۲. واقعات اتّفاقیّه در روزگار /۳۵۵؛ یادها و سندها، چیستا، ۱ (۱/۱۳۶۰): ۱۲۹۹ـ۱۳۰۲.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان ۳۵۸/۲.

(۲۲۰) بسم الله الرّحمن الرّحیم. بوشهر، به توسط جنابان مستطابان حاجی سیّد محمّد رضا و حاجی باقر سلّمه اللّه و رئیس التّجّار و عموم تجّار محترم آن خطّه حفظهم اللّه زحمت‌افزا می‌شود: الحمداللّه رب العالمین عموم اعاظم و اعیان ایران از وضع حالیّهٔ مملکت و وخامت عاقبت این استبداد و فعّال مایشاء بودن جابرین و مملکت‌فروشی و حقوق‌بخشی‌ها و اقدامات چنگیزانه در امور و دماء و اعراض و اموال مسلمین کما هو حقّه مستحضرید.

الیوم وقت آن است که ملّت در استیفاء حقوق مغصوبهٔ خود همّت نمایند، دین مبین و مملکت و وطن اسلامی خود را از تطاول و استیلاء کفر محفوظ و ظلمه و جابرین را از فعّال مایشاء [و] حاکم مایُرید بودن مسلوب و اساس مشروطیّت را استوار و استقلال مملکت و ملّت را پایدار کنند و چنانچه کراراً و کتباً و تلگرافاً به عموم مسلمانان اعلام شده اقدام در این مقصد مقدّس و بذل جهد و اهتمام در این باب به منزلهٔ جهاد در رکاب مبارک نبوّت است و توانی و مسامحه به منزله خذلان آن حضرت است. دادن مالیات و عایدات گمرکات به مأمورین استبداد از اعظم اعانت به ظلم و عدوان و سفک و هتک اعراض و نهب اموال مسلمین است. ایّدکم اللّه و نصرکم و ثبّت اقدامکم، و السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.

محمّد کاظم الخراسانی[1]

۴۶. تشریح اهداف مشروطیت در ایران برای سلطان عثمانی

(۲۲۱) حضرت مبارک اعلیحضرت اقدس خلیفتنا خلداللّه سلطانه قسَماً بالواحد الاحد جلّت عظمته و بخاتم الانبیاء محمّد علیه الصّلوة و التّحیّة و بحقیقة الشّرع الشّریف والدّین الحنیف، بعد ان رأینا الشیطان استولی بالغوایة علی شاه ایران الّذی نقض العهد و الایمان واستخفّ بالقرآن و هتک بیوت‌اللّه المعظّمه و قتل النفوس المحترمة و ما اصغیٰ لمواعظنا الشّافیه و لم تکن له اذن واعیة اعلننه بحکم‌اللّه تعالی فیه و حرّمنا اطاعته لمن یقاسیه و یدانیه، و لناالرّجاء نحو سلطان الاسلام علی الاطلاق المتفضّل علی‌العموم فی کافّة الآفاق باعلان قانون اساسی و المشروطیة

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۵، ۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷/۱۶؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام / ۴۴ـ۴۵.

القائد بالمداومة علیه زمام الرعیة و عموم فرق الاسلامیة و بذلک انکشف لدینا «انّ الاسلام یعلو و لایعلی علیه» خصوصاً بعد انطماس آثار الاستبداد و عقدالاخوّة و الاتّحاد و المساوات بین الفقیر و الغنی و مساعدة المظلوم علی الظالم الشّقی.

و الآن بلغنا ان بعض النّاس تداخلهم الخنّاس فاعماهم و نفث الشیطان علی لسانهم بکلمة حقّ یریدون ترویج باطلهم، بانّا نطلب الشرع؛ و لیت شعری فهل یمکن قیام الاحکام الشّرعیّه بغیر المشروطیه؟ و هل یمکن‌الامر بالمعروف و النهی عن‌المنکر الابقطع عرق الاستبداد؟ و متی عارض القانون الاساسی الاحکام الشّرعیه؟ و فی ای مادة عارض‌الصّوم و الصّلوة و الحج و الزّکوة؟ و متی اوجب غیرالمشروع و بدّل الاصول و الفروغ؟

فنأمل من سلطان‌الاسلام دامت افاضاته و برکاته عدم الاصغاء لکافّة هولاء فانّهم اما اعداء و اما جهلة، و هذه الملّة الاسلامیه الّتی هی محلّ نظرالدول الاجنبیة، یجب علی‌الذات المقدّسه حفظها و رفعها بعد خفضها، ذلک باتّفاق الکلمة و حصّن دماء الامّة خصوصاً فی‌العاصمة فانّها بیضة‌الاسلام و بها قامت دعائم شریعة سیّدالانام و تستوجب بذلک خالص الدعوات الخیریّه تحت القبّة المنورة الحیدریة و انشاءاللّه باعزازکم لهذه الملّة‌الشریفه فیندمل قلب الشریعة المقروح عن افعال محمّدعلی شاه، و سوف یری نتیجة اعماله، «و سیعلم‌الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون»[1].

الداعی لدوام الدولة العلّیّه علماء الفرقة الجعفریة: محمّدکاظم الخراسانی؛ عبداللّه المازندرانی[2]

---

۱. الشعراء / ۲۲۷.

۲. حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام / ۶۰ـ۶۲: ترجمه:

حضور مبارک اعلیحضرت اقدس خلیفه مسلمین خلّداللّه سلطانه.

به خدای یگانه و یکتا جلّت عظمته و به خاتم الانبیاء محمّد علیه صلوات و تحیّت و به حقیقت شرع شریف و دین حنیف سوگند که بعد از آن که ملاحظه کردیم شیطان با اغواگری خود بر شاه ایران مسلّط گشته و او عهدشکنی کرده و ایمان را زیر پا گذاشته و به قرآن استخفاف روا داشته و حرمت بیوت معظّم خدا را هتک کرده و خون مسلمانان را ریخته و به نصایح دلسوزانهٔ ما گوش نمی‌دهد و اصلاً گوش شنوا ندارد، حکم خدای تعالی را دربارهٔ او اعلام کردیم و اطاعت از او بر همگان، از دور و نزدیک، حرام نمودیم و چشم امید به‌سوی پادشاه مطلق جهان اسلام دوختیم که با اعلان قانون اساسی مشروطیّت که عموم مسلمانان سراسر آفاق را مورد لطف قرار داده و با پایبندی به این قانون زمام رعیّت و عموم گروه‌های اسلامی را در دست رهبری خود گرفته است و بدین ترتیب آشکار گشت که اسلام دین برتر است و هیچ آیینی از آن برتر نیست، خصوصاً که آثار استبداد از بین رفته و پیوند برادری و اتّحاد و برابری میان دارا و نادار و حمایت از مظلوم در برابر ظالم بدبخت برقرار گشته است.

←

۴۷. شرائط صلح: احقاق حقوق مغصوبه، افتتاح مجلس و اجرای قانون اساسی

(۲۲۲) محضر حجج الاسلام اقای خراسانی و آقای مازندرانی مدّظلهم العالی

در ضمن اشعار مخاطرات خونریزیهای حاضرهٔ ایران محض وجههٔ ملّیت به جهت حفظ استقلال ایران و سدّابواب مداخلهٔ اجانب شخصاً تلگرافی به طهران کردم و اجازهٔ اجرای صلح مابین دولت و ملت خواسته بودم، در جواب همان تلگراف از وزارت خارجه تعیین ترتیبات و شرائط خواستند، واقعه را کماکان به انجمن سعادت نوشتم، چون اجازه نداشتند داخل مذاکره نشدند، افکار عامّه توّجه اوامر مطاعهٔ آن حضرات است، تکلیف را معیّن فرمائید. ۱۳ صفر [۱۳۲۷] رضا ارفع الدوله

۱۵ صفر [۱۳۲۷] توسط انجمن سعادت ایرانیان، جناب اشرف ارفع الدوله

معلوم است غرض ملّت از این مقاومت احقاق حقوق مغصوبه و افتتاح پارلمان و اجرای قانون اساسی و رفع ظلم است، در صورتی که مقاصد ملّت حاصل و به آمال خود نائل شوند بالطبع صلح خواهد شد، اگر جنابعالی در انجام [آن] سعی نمائید، مأجور خواهید بود، ان شاءالله تعالی. محمّد کاظم الخراسانی عبدالله‌المازندرانی[1]

→

حالا به ما خبر رسیده است که عدّه‌ای از مردم شیطان خنّاس به‌وجودشان رخنه کرده و دیدهٔ حقیقت‌بین آنها را کور ساخته و تحت القائات شیطان در پوشش کلمهٔ حق می‌خواهند افکار باطل خود را ترویج کنند و می‌گویند ما خواهان شرع هستیم. کاش می‌دانستم که آیا ممکن است بدون مشروطیّت احکام شرع برپا شود؟ و آیا بدون قطع ریشهٔ استبداد امر به معروف و نهی از منکر امکان‌پذیر است؟ کِی قانون اساسی با احکام شرعی مخالف بوده؟ کدام مادّه از آن با نماز و روزه و حج و زکوٰة تعارض دارد؟ و کِی موجب احکام غیرشرعی و از بین بردن اصول و فروع گردیده است؟

امیدواریم پادشاه اسلام دامت‌افاضاته و برکاته به حرف‌های هیچیک از این افراد گوش ندهد، زیرا اینان یا دشمن هستند و یا نادانند. بر آن ذات مقدّس واجب است که از این ملّت اسلام که مطمح نظر دول اجنبی است، حفاظت و حراست نماید و آن را رفعت بخشد و چنین چیزی با اتّحاد و اتّفاق کلمه و حفظ جان امّت خصوصاً در پایتخت میّسر است زیرا پایتخت بیضهٔ اسلام است و ارکان شریعت سرور جهانیان به‌واسطهٔ آن استوار می‌شود و شما با این کار مستوجب دعاهای خیر و خالصانه در زیر این گنبد منوّر حیدری می‌شوید. با حمایت شما از این ملّت شریف به خواست خدا قلب شریعت که از اعمال محمّدعلی شاه مجروح گشته، بهبودی یابد و او به‌زودی نتیجهٔ اعمال خود را خواهد دید «و ستمگران خواهند دانست که چگونه زیرورو می‌شوند». علمای مذهب جعفری همواره بقای آن دولت علیّه را از خداوند مسئلت دارند.

محمّدکاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی

۱. روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال اول، شمارهٔ ۲۹، ۳ ربیع الاول ۱۳۲۷، صفحهٔ ۲ و ۳؛ حبل المتین یومیه،

۴۸. تقریظ کتاب تنبیه الامّة و تنزیه الملّة میرزای نائینی

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۲۳) رسالهٔ شریفهٔ «تنبیه الامّة و تنزیه الملّة» که از افاضات جناب مستطاب شریعت‌مدار صفوة الفقهاء والمجتهدین ثقة الاسلام و المسلمین العالم العامل آقامیرزا محمّد حسین النائینی الغروی دامت افاضاته است، اجلّ از تمجید، و سزاوار است که ان‌شاءالله به تعلیم و تعلّم و تفهیم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطیّت را از شریعت محقّه استفاده، و حقیقت کلمهٔ مبارکهٔ «بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا واصلح ماکان قد فسد من دنیانا»[1] را بعین الیقین ادراک نمایند، ان‌شاءالله.

فی شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ ۱۳۲۷ حرّره الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[2]

۴۹. تذکرهٔ ملیّه به تکالیف دینیه و وظائف اسلامیّه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۲۴) ان‌شاءالله تعالی عموم آقایان عظام و علمای اعلام و قاطبهٔ برادران ایمانی

←

رشت، سال دوم، شمارهٔ ۷۱، ۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان / ۳۶۳، در دو منبع اخیر نامهٔ ارفع الدوله به صورت زیر درج شده است:

حجج اسلام آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدّ ظلّها ۲۳ شباط رومی

در این موقع که به اغوای خائنین، خونریزیها زیاد، ایران دچار مخاطرات عظیمه است، محض حفظ استقلال ایران و سدّ ابواب مداخلهٔ اجانب، از جانب سنّی الجوانب اعلیحضرت اقدس همایونی مأمورم که صلح مابین دولت و ملت را خواستگار و به این خدمت افتخار نمایم. خاطر ملوکانه و افکار عامه، متوجّه اوامر مطاعه، ترتیبات و شرائط معین فرمائید، اطاعت خواهد شد. رضاارفع الدوله (سفیر کبیر ایران در اسلامبول)

۱. زیارت جامعه، من لایحضره الفقیه ۶۱۶/۲؛ عیون اخبارالرضا(ع) ۲۸۱/۲؛ تهذیب الاحکام ۱۰۰/۶.

۲. بسم‌الله الرحمن الرحیم. بحمدالله تعالی و حسن تأییده رسالهٔ شریفهٔ تنبیه الامة و تنزیه الملّة چنانکه مرقوم فرموده‌اند اجلّ از تمجید و برای تکمیل عقاید و تصدیق وجدانی مسلمین بمأخوذ بودن تمام اصول و مبانی سیاسیّه از دین قویم اسلام کافی و فوق مأمولست فللّه درّ مصنّفه المحقّق و جزاه عن الاسلام و اهله خیراً و کثّر فی الفقهاء والمجتهدین امثاله بمحمّد و آله الطّاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

فی شهر ربیع الاوّل سنه ۱۳۲۷ حرّره الاحقر عبدالله المازندرانی

کتاب تنبیه الامّه و تنزیه الملّه مزین به دو تقریظ فوق ابتدا در سال ۱۳۲۷ در مطبعهٔ حیدری بغداد با چاپ سربی و سپس در سال ۱۳۲۸ در کارخانهٔ مشهدی خداداد باسمه چی در تهران با چاپ سنگی منتشر شد و در ۱۳۷۴ (تیر ۱۳۳۴ ش) با مقدمه و توضیحات مرحوم سیّد محمود طالقانی در تهران انتشار یافت.

اهالی قزوین و نواحی و سائر بلاد این لایحهٔ شریفهٔ[1] جناب مستطاب سیّد العلماء الاعلام ثقة الاسلام آقای حاجی سیّد حسین دامت برکاته را که محض تذکرهٔ ملّیّه به تکالیف دینیّه و وظایف اسلامیّه بر طبق آیات و اخبار معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) مفاد و مدالیل احکام احقر توضیح فرموده‌اند مغتنم بشمارید و به تکلیف دینی خود آگاه، و به متابعت و موافقت برادران ایمانی تبریز و رشت و اصفهان و غیرها مسارعت نمائید. «و سارعوا الی مغفرة من ربکم»[2] و السلام علیکم. حررّه فی ۲۴ ربیع الاول [۱۳۲۷]

من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی[3]

۵۰. اعتراض بین‌المللی به تجاوز روس به ایران

(۲۲۵) ما رؤسای روحانی ملت ایران مقیم در نجف اشرف و کربلای معلّی[4] دعوت می‌نمائیم دولت فخیمهٔ فرانسه و آلمان و انگلیس را که در خصوص تجاوز روس به مملکت ما ایران همراهی کنند، و با تمام قوای خود تجاوز قشون روس را به خاک آذربایجان، و طرفداری‌های او از استبداد ظالمان محلّی را پروتست می‌نمائیم. و خاطر شریف را مستحضر می‌داریم که نظر به این وضع، عموم ملّت ایران را برای محافظت وطن دعوت خواهیم نمود که تا آخرین قطره از خون خود را برای طرد دشمن دریغ نکنند، و برای دفاع از بیضهٔ اسلام حکم جهاد خواهیم داد. بدیهی است که سیلهای خون جاری شده، و ایران که امروز اولادش در جنگ با ظالم خون آشام است، قصدی غیر از برقرار نمودن مشروطیت و تجدید تاریخ عدالت و تمدن و ترقی ندارد، دوباره به دورهٔ وحشیگری خواهد افتاد. از ملّت نجیب

---

۱. رجوع کنید به پیوست شماره دو. ۲. آل عمران / ۱۳۳.

۳. بسم الله تعالی. ان شاءالله تعالی بعد از ملاحظهٔ این لایحه بر مرقومات شریفهٔ جناب مستطاب ثقة الاسلام و مروّج الاحکام و سیّد العلماء الاعلام دامت برکاته و افاضاته که در اظهار و بیان مبانی و حجج احکام صادره از داعیان است، موقع عذر و تسامح برای احدی باقی نخواهد ماند، بلکه تمام طبقات از علمای اعلام و تجّار ذوی العزّ و الاحترام، و همهٔ برادران ایمانی اقدامات مجدّانه در تحصیل مقاصد ملّت در نشر لوای معدلت و قلع و قمع شجرهٔ ظلم و فساد خواهند نمود. نصر هم الله تعالی حررّه الاحقر عبدالله المازندرانی حبل المتین، کلکته، سال هفدهم، شمارهٔ ۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱۰ و ۱۱.

۴. با توجه به اقامت حضرات آیات خراسانی و مازندرانی در نجف اشرف، ذکر کربلای معلّی ظاهراً از آن روست که قرار بوده علمای مقیم کربلا نیز به امضاکنندگان این پروتست ملحق شوند که چنین نشده است.

فرانسه خواهش داریم، از صفحات زرّین تاریخ خود و زمانی که برای حریّت خود می‌جنگید متذکر شده، ایران را هم معاونت برای استحصال حریّت بنماید.

البته در ایران متمدّن دوستدار اجانب، تجارت و صنایع رونق تازه خواهد یافت. بنام انسانیّت که امروز از جهت این تجاوزاتی که نسبت به ملّت ایران می‌شود مظلوم واقع شده، دول متمدّنه را دعوت می‌نمائیم که دولت روس را منع نمایند از اینکه ملّت و مملکت آزادی را به تحت رقیّت و اسارت در آورد، و به این وسیله از تجاوزات عظیمه این عصر را مانع شوند. بدیهی است مساعدت و معاونت ننمودن به ما مثل این است که به سکوت خود در یک خون‌ریزی و مقاتلهٔ عظیم شریک شده باشید. امیدوار به الطاف خداوندی هستیم که این دعوت ما مؤثر شود.

عبدالله المازندرانی　　محمّد کاظم الخراسانی[1]

۵۱. تشکر از همدردی‌های نوع دوستانه با مشروطه خواهان ایرانی

(۲۲۶) من اعضای باعزّ و تمکین کمیتهٔ ایران مقیم لندن را خاصّه آن رؤسا و اعضایی که در این راه خدمت می‌کنند آگاهی می‌دهم که مژده‌های ذیقیمتی که از خدمات فوق العادهٔ آن دوستان انسانیت شده اثر بسیار نیکویی در قلوب ایرانیان افکنده است، و از بی رحمی بعضی همسایگان وحشی که لطمات و صدمات زیاد بر ما در این موقع رسانده و جلوگیری هایی که از طرف کمیتهٔ محترم شده و می‌شود خیلی ممنون و مشکور هستم، و از تدارکات عاقلانه‌ای که آن کمیته اختیار نموده خوشوقتی داریم، و چقدر ممنون هستیم که شما شریک رنج ایرانیان می‌باشید، و وقت عزیز خودتان را صرف پیشرفت مقاصد آنها می‌نمائید، و در ترقّی و آزادی همجنسان خود از ابنای نوع ساعی هستید، ظاهر است راهنمایی و دردمندی و انسانیت و دستگیری به ابناء جنس خود نمی‌نمائید مگر آنهایی که تعلیم یافتهٔ در مدارس انسانیت و دردمندی‌اند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند　　که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار

---

۱. تاریخ مشروطیّت به روایت اسناد کتابخانهٔ مجلس (۱) اسناد روحانیت و مجلس (۱)، صفحهٔ ۳ تا ۵، سند شمارهٔ ۱، حدود ثور ۱۲۸۸ ش [ربیع الاول ۱۳۲۸]؛ مجموعهٔ آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی / ۲۹۸ـ۲۹۹.

ما اطمینان داریم که مقاصد دانشمندانهٔ دانشمندان کمیتهٔ شما خواهد برآمد در برطرف نمودن بعضی خرابی‌ها که ایرانیان را تکلیف رسان است. ما یقین داریم که چون شما در زیر سایهٔ مشروطیت سلطنت خود عمر را به آسایش به سر می‌برد، فراموش نخواهید نمود. اهالی ایران را که دلشان از ظلم و استبداد پرخون است. توفیقات شما را از خداوند مسئلت می‌نمایم.

الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۵۲. اطاعت و همراهی با ظالم در حکم محاربه و خروج از اسلام

(۲۲۷) بسم الله الرحمن الرحیم. اسلامبول، جمعیت اتّحاد و ترّقی ایرانیان دامت من الله تأییداتهم. از صحّت احکام صادره بر حرمت دادن مالیات دیوانی به قاطبهٔ گماشتگان این سفّاک قتّال مسلمین و تکلیف فعلی مسلمانان دربارهٔ حکّام خائنهٔ منصوبین از قبل آن سفّاک استعلام شده بود. بلی حکم مزبور صحیح و از این خدّام شرع اقدس صادر است، و مادامیکه مجلس شورای ملّی بر طبق همان نظام‌نامه و قانون اساسی سابق با تمام فصول ـ دو جزءِ اصل و متمّم آن ـ که سابقاً امضاء کرده‌ایم، منعقد نشود و منتخبین ملّت برای جلوگیری از تجاوزات و صرف بیت‌المال مسلمین در سفک دماء و نهب اموال و هتک اعراض و تخریب ممالک اسلامیه و سایر ارتکابات مفسدانه حاضر نباشند، تکلیف مسلمین همین است، و مخالفت آن مع‌الامکان در حکم معانده و محاربه با صاحب شریعت است (علی الصادع بها و آله افضل الصلوة و السلام) و تمکین از حکّام حالیه به منزلهٔ اطاعت و تمکین از عمّال یزید است (علیه اللعنة و العذاب). نصرکم الله تعالی و ایّدکم و ثبّت اقدامکم، علیکم و رحمة الله و برکاته.

من الاحقر عبدالله المازندرانی　　من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

(۲۲۸) [استرآباد] جناب جلالتمآب اجلّ سلالهٔ دودمان مصطفوی ملاذ الاعیان و الارکان

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷، (۱۲ جولای ۱۹۰۹)، صفحهٔ ۲۰: «تعلیقهٔ حضرت آیت الله خراسانی به کمیتهٔ ایران در لندن، ترجمه از مارننگ پست [Morning Post]، ۱۲می [۱۹۰۹]» ادوارد برون در مقدّمه و مؤخّره نامه متذکّر شده است که وی این مکتوب را ترجمه و به کمیتهٔ ایران فرستاده است.

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۲، ۱۵ صفر ۵/۱۳۲۷.

آقای ایلخانی دام اقباله ملاحظه فرمایند.

به عرض می‌رساند: ان شاءالله در صراط مستقیم حقّ ثابت، و از جانبداری شیعیان مظلومین جدّ بزرگوار خودتان مأجور، و نائل به مقامات عالیهٔ دنیا و آخرت خواهید شد. مراتب همراهی ملازمان اجلّ (دام اقباله) با ملّت در تأسیس اساس قویم مشروطیت، و قلع و قمع بنیان استبداد، که منشأ جور و ستم بر اهل عالم بوده و هست، بر احقر و تمام اسلامیان معلوم، و دعاهای خیر به جهت آن جناب می‌نمائیم، و امیدواریم به هر جهت منصور و مؤیّد گردیده، موجب روسفیدی و مفاخرت در خدمت اجداد طاهرین خود (سلام الله علیهم) فراهم بیاورید.

سابقاً هم در این باب سفارشی به جهت ملازمان عالی نوشته، اینک نیز به جهت مزید اهتمام و تشویق آن جناب زحمت می‌دهم که، ملازمان عالی در این موقع که تقابل حقّ و باطل است، و فراعنه طغیان کرده، می‌خواهند شریعت پیامبر (صلوات الله علیه) محو، و عباد الله را بندگان و عبید خود نمایند، از مجاهدین و اعوان اسلام محسوب می‌باشید و هرکس از خوانین عظام با جناب اجلّ موافقت و همراهی نماید، نیز لشکر اسلامند، و به منزلهٔ اهل بدر هستند در مقابل کفار قریش.

صریح می‌نویسیم که ملازمان عالی و سایر خوانین و ارکان و همهٔ اخوان مسلمین تکلیف خود را دانسته باشند و فردای قیامت عذر نیاورند، که حقیقت مطلب و تکلیف اسلامیت خودمان را ندانستیم، احکامی که در حرمت دادن مالیات به شاه سفاک ظالم، و حرمت اطاعت و همراهی کردن با آن ظالم از ناحیهٔ شرع اقدس به مُهر احقر و أعلام دیگر صادر، و در بلاد ایران خطّاً و عکساً نشر شده است، همهٔ آن احکام واجب الامتثال است. هرکس حقیقت اسلام را دارد البته اطاعت خواهد کرد، و در زمرهٔ مسلمین خواهد بود، و هرکس تخلّف نماید از حکم صاحب شریعت امام عصر حضرت حجّت الله (ارواحنا فداه) تخلّف کرده است، و از اسلام خارج است، و بر مسلمین واجب است که چنین شخص را از دورهٔ اسلام دور نمایند، زیاده لازم نیست.

و السلام علیکم — من الاحقر محمد کاظم الخراسانی[1]

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۳۹، ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷/۹ و ۱۰.

۵۳. تکلیف اسلامی استحکام امنیت عمومیّه، رفع بهانهٔ انگلیس و اخراج آنها از ایران (۲۲۹) بندر بوشهر، مورخهٔ ۲۹ شهر ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۲۷

انجمن ولایتی و عموم علماء اعلام و امراء و خوانین عظام و تجّار محترم بندر بوشهر و سایر بنادر و قاطبهٔ اهالی آن صفحه را به سلام وافر مخصوص می‌داریم. بعد از تلگرافی که از بصره مخابره و جواب آن هم به توسط جناب دهدشتی مخابره شده از مجاری حالات آن خطّه اطلاعی نداریم. جناب جلالتمآب اجلّ دریابیگی دام تأئیده به عنوان حکومت منتخبهٔ ملیّه حرکت فرمودند، ان شاءالله تعالی به همان ترتیبی که سابقاً کتباً و تلگرافاً نوشته شد باید به انجمن ولایتی به نمایندگی نوع ملّت مسلم و تمام ادارات مالیّه و نظمیه و حربیّه و غیرها در تحت مراقبت انجمن ایالتی و مالیّه به نظارت انجمن و جناب اجلّ دریابیگی را به مقام ریاست قوّهٔ اجرائیه و به حکومت منتخبهٔ ملیّه برقرار و اهمّ مقاصد استحکام اساس امنیت عمومیّه و رفع بهانه انگلیس و اخراج آنها است از آن خطّه که ان شاءالله تعالی بوسیلهٔ اخراج انگلیس از بوشهر، روس هم از خراسان و آذربایجان رفع ید نماید. امروزه اهتمام در استحکام امنیت عمومیّه در کلیهٔ بلاد و قاطبهٔ طرق و شوارع هم تکالیف اسلامیهٔ مسلمین است که بوسیلهٔ امنیت کامله استقلال مملکت محفوظ و در سایهٔ امنیت و استقلال مملکت، دین و دنیای مسلمین محفوظ و اساس مشروطیت استوار گردد و چنانچه مخالفت یا اساس مشروطیت به منزلهٔ محاربهٔ امام زمان (ارواحنا فداه) و با مسلمانی منافی است، همین قسم اقدامات منافیهٔ امنیت کامله هم چون موجب تسلّط کفره و ذهاب بیضهٔ اسلام است لهذا مثل محاربه با صاحب شریعت و با مسلمانی منافی است. باید عموم مسلمین در حفظ امنیت و عدم تعرض به احدی و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین و غیرمسلمین از تبعهٔ خارجه و داخله بذل جهد نموده بعون الله تعالی و حسن تأئیده نگذارند سرمویی بهانه بدست اجانب بیفتد، و خدای ناخواسته ممالک اسلامیه از دست برود، امید که ان شاءالله‌تعالی عقلا و رؤساء ملّت در این باب مراقبت کامله فرموده ملّت ایران را به تمدّن و دانایی در تمام عالم سربلند و در نزد صاحب شریعت (صلّی الله علیه و آله) روسفید فرماید. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[1]

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱۳.

۵۴. آزموده را آزمودن خطاست

(۲۳۰) جنابان مستطابان مقتدالانامان آقایان حجج اسلام آخوند ملا محمد کاظم و آقای آخوند ملا عبدالله دامت برکاتها

چون به اقتضای حبّ وطن که همیشه مفطور و مجبول ذات همایون ما بوده است تشیید اساس مشروطیت را برای اصلاح احوال مملکت لازم دانستیم، لهذا افتتاح پارلمان و اجرای قوانین مقدسهٔ اساسی را به موجب صدور دستخط امر و مقرّر فرمودیم و اینک محض استحضار خواطر محترم جنابان مستطابان عالی موافقت خود را به تأئید این اساس اسلامی و عین دستخط را ذیل درج می‌نمائیم که از طرف جنابان مستطاب عالی به عموم مسلمین تلگراف شود که این عطایای ملوکانه را مغتنم شمرده به مراحم مخصوصهٔ ما امیدوار باشند. محمّدعلی شاه

از نجف به طهران، توسط یمین الملک (کنسول ایران در بغداد)

اگر چه تلگرافی که حامل بودید دستخط مشروطیت و الزام به قانون اساسی را بدون زیاد و نقصان متضمّن بود، در بعضی بلاد هم طبع و نشر شده ولکن «خیر المقال ما صدقّه الفعال»[1]

گذشته از اینکه مکرّر نقض عهود ابواب اطمینان ملت را بکلّی مسدود نموده است، علاوه بر آن ابقاء مفسدین طهران و اردوی تبریز کماکان و عدم اخراج قشون روس و انگلیس از بلاد و حدود، و عدم تفویض ذخائر و توپخانه و قوای حربیّه و مالیّه و تلگراف و سایر قوای مملکت به وزراء مسئول، و سدّ ابواب مخابرات تلگرافی بر ملّت، الی غیر ذلک که شفاهاً ذکر شده، نقض عملی این تلگراف است. و لهذا لازم است شرح مذاکرات شفاهیّهٔ را به ابلاغ خالصانه معروض دارید. اگر بعد از این همه خرابی‌های مملکت و اتلاف نفوس و اموال ملّت مظلومه حقیقت اغراض مفسدین مملکت ویرانه ساز مکشوف، و حصول اتّحاد و اصلاح مفاسد را جدّاً در صدد، و از روی صدق و صفا به قوانین مشروطیّت التزام دارند، لازم است به اصلاح مفاسد مذکوره مبادرت، و از امروز بنای عمل را بر عدم تخطّی از قانون اساسی گذرانند، و عجالتاً از اشخاصی که محل اطمینان و منتخب ملت باشند از وکلاء دورهٔ سابقه که حاضرند، و

---

۱. وصیت امیرالمؤمنین (ع) به امام حسن مجتبی (ع)، تحف العقول / ۸۶؛ کشف المحجّة لثمرة المهجة، الفصل ۱۵۴ / ۱۵۷؛ بحار الانوار کتاب الروضة، الباب ۸، ۷۷/ ۲۱۵ و ۲۳۴ (عنهما).

عدهٔ دیگر از امناء ملت، مجلس ملّی را موقّتاً برای استحکام اساس و حفظ قانون و مسئولیّت وزراء و غیر ذلک فعلاً تشکیل دهند، تا انتخابات جدید انجام و مبعوثان ملّت با اطمینان و ایمنی حاضر شوند، و موجبات دلگرمی ملّت را به عدم تجدّد نقض عهود از هر جهت کاملاً فراهم فرمایند، تا از مراکز ملّیّه مایهٔ بشارت انجاحِ مأمول به این خدّام شرع انور برسد، و در لوازم اصلاح و اتّحاد به تکالیف لازمه قیام نمائیم. والّا با این حالت حالیّه انتخابات و توّجه مبعوثان ملّت به مرکز و معاودت مهاجرین به وطن چطور ممکن؟ و تکلیف شرعی این خدّام شرع انور ترتیب اثر به این تلگراف چگونه مقتضی تواند بود. «من جرّب المجرّب حلّت به الندامة»

من الاحقر محمّد کاظم الخراسانی　　من الاحقر الجانی عبدالله المازندرانی[1]

(۲۳۱) جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام آقای حاجی سیّد محمّد آقا دامت تأییداته

وصول تلگراف شریف از آزادی مخابرهٔ تلگرافی که اوّلین قدم مشروطیت است به درجه‌ای کاشف، ولکن تغییر قانون انتخابات بی امضاء و مداخلهٔ امنای ملّت مناقض مشروطیت و برای رفع این معاذیر و ترتیب صحیحهٔ انتخابات و حفظ قانون اساسی و مسئولیّت وزراء الی غیر ذلک از وظایف فعلیّه لازم است مجلس ملّی فعلاً بدون هیچ تعویق از معتمدین وکلاءِ دورهٔ سابقه که حاضرند به انضمام عدّهٔ وافیهٔ دیگر از اشخاص با درایت و محل اطمینان ملّت موقّتاً تشکیل یابد، و تمام امور بعون الله و حسن تأییده از مجرای قانون مشروطیت صحیحاً ترتیب شود و موجبات آزادی و ایمنی هیأت در انتخابات و توجه مبعوثان به مرکز و به معاودت مهاجرین خارجه به وطن کاملاً فراهم و با سایر مراکز ملّیّه مذاکره آزادی مخابره بشود و خروج از تحصّن تابع اطمینان کامل به حصول مرام و وصول بشارت اتّفاق امر و استحکام اساس را عاجلاً مترصّدیم، ان شاءالله تعالی.

محمّد کاظم الخراسانی　　عبدالله المازندرانی[2]

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۴۷، ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱؛ روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال اول، شمارهٔ ۴۲، ۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷، صفحهٔ ۲ و ۳.

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۷، ۶ شعبان ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱۴: «جواب تلگراف متحصنین سفارتخانه عثمانی»

۵۵. لزوم حفظ نظم پس از قلع مادّهٔ فساد

(۲۳۲) ۱۴ رجب [۱۳۲۷]، از قصر [شیرین] به طهران، خدمت آقایان عظام حجج الاسلام و تجّار و اعیان و رؤسای عشایر و عموم اهالی ایران سلمّهم اللّه تعالی

چون بحمداللّه مادّه فساد قلع[1]، و مقاصد مشروعه ملّت حاصل است، بر عموم لازم و واجب است که ممالک را از هرج و مرج امن و منظّم داشته، نگذارند مفسدین اخلال در آسایش نمایند که اسباب تشبّث[2] و دخل اجانب گردد، و در کلیهٔ امور و مصالح ممالک که راجع به دولت و ملّت است امتناع ننمایند، ان شاء اللّه.

محمّد کاظم الخراسانی — عبداللّه المازندرانی[3]

(۲۳۳) [از] قصر [شیرین] به طهران و ولایات به توسط انجمنهای ایالتی و ولایتی

به عموم ملّت ایران اعلام می‌شود: ارتفاع حکم حرمت اداء مالیات و لزوم اهتمام در رفع انقلابات را سابقاً بعد از تغییر سلطنت اعلام، باز هم تأکیداً اظهار می‌شود: الیوم حفظ مملکت اسلامی به امنیت کامله و تمکین از اولیاء دولت متوقّع، و اندک انقلاب موجب مداخله اجانب و دشمنی به دین اسلام است. اعاذ اللّه المسلمین عن ذلک

محمّد کاظم الخراسانی — عبداللّه المازندرانی[4]

۵۶. حکم عفو عمومی پس از فتح تهران، تأسی به سیرهٔ پیامبر (ص) در فتح مکّه و امام علی(ع) در فتح بصره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۳۴) مجلس محترم، عالیجنابان مستطابان اجلّ اشرف وزیر جنگ و وزیر داخله، عموم سرداران عظام ملّی دامت تأییداتهم

---

۱. محمدعلی شاه قاجار در تاریخ ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۷ مجبور به استعفاء شد.

۲. حبل المتین: تشتّت

۳. حبل المتین، یومیه، سال سوّم، شمارهٔ ۷، ۱۴ رجب ۱۳۲۷، صفحهٔ ۴؛ نجات، سال اوّل، شمارهٔ ۵، ۱۴ رجب ۱۳۲۷، صفحهٔ ۳؛ روزنامهٔ مجلس، سال سوّم، شمارهٔ ۶، ۱۶ رجب ۱۳۲۷؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۷، ۶ شعبان ۱۳۲۷، صفحهٔ ۷.

۴. روزنامهٔ مجلس، سال سوّم، شمارهٔ ۲۰، ۲۰ شعبان ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱؛ ایران نو، سال اوّل، شمارهٔ ۱۱، ۲۰ شعبان ۱۳۲۷، صفحهٔ ۲؛ نسیم شمال، شمارهٔ ۵۴، ۲۲ شعبان ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۱۶، ۱۰ شوال ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱۷؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۷۴.

بحمدالله این موفقیّات الهیّه عزّ اسمه اعظم موجبات شرف تاریخی و حیات ملّی است. لکن با کمال تحفّظ از مداخله هنگامه طلبان فتنه جو و تحذّر از افساد دشمنان دانا و دوستان نادان و مراقبت کامله از حفظ اتّحاد کلمه سرداران عظام و تمام طبقات معلوم است رفع وحشت و جلب قلوب رمیده خصوصاً در چنین حال که دشمن خارجی حاضر و اندک انقلاب را مترصّد است اهمّ وظائف مملکتداری و رفتار حضرت سیّد الانبیاء و سردار اوصیاء (صلوات الله علیها و آلهما الطاهرین) بعد از فتح مکّه و بصره و سرمشق امراء اسلام و محض سکونت مملکت چنانچه سابقاً هم عرض شده لازم است که نسبت بماعدای مباشرین اتلاف نفوس و اموال از کلّیهٔ مخالفین با اساس قویم مشروطیت به عفو عمومی و اغماض از سرگذشت گذشته اعلان شوند، و چنانچه باز هم از افساد بعضی مواد ایمنی نباشد جز تبعید به محلّی که مسلوب الاثر شوند مجازات دیگری نشود، ان شاءالله تعالی. محمد کاظم الخراسانی[1]

۵۷. دربارهٔ حاج سیّد عبدالحسین لاری

(۲۳۵) خدمت خوانین و برادران ایمانی صفحات لارستان، از اهالی گراش و دهات و بیخ فال و ورادی و تراکمجات اعلان می‌شود: از قرار اخبار موحشه که از آن صفحات رسیده است ظالمین و مخالفین شریعت سیّدالمرسلین (صلّی الله علیه و آله) به مقتضای خبث سریرت، کار را بر جناب حجت‌الاسلام حاج آقا سیّد عبدالحسین (مدّظلّه) و سایر مؤمنین آن صفحات تنگ گرفته و درصدد اذیّت و توهین برآمده‌اند، لهذا به عموم برادران ایمانی اظهار می‌شود که امروزه با این وضع ایران و مخالفت سلطان، حمایت یا ملت اسلام در احقاق حقوق مشروطیت و تقویت و همراهی با جناب حجت‌الاسلام آقای حاجی سیدعبدالحسین (دامت برکاته) لازم و اجر مجاهدین فی سبیل الله را دارند و مخالفت با مقتضای حدیث «الرّاد علیهم کالرّاد علی الله و هو فی حدّ الشرک»[2] من الاحقر عبدالله المازندرانی من الاحقر محمّد کاظم الخراسانی[3]

---

۱. نجات، سال اول، شمارهٔ ۱۴، ۱۵ شعبان ۱/۱۳۲۷؛ ایران نو، سال اول، شمارهٔ ۹، ۱۷ شعبان ۱/۱۳۲۷.

۲. مقبولهٔ عمر بن حنظله: «فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانّما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ، و الرّاد علینا الرّاد علی الله و هو علی حدّ الشرک بالله» الکافی ۶۷/۱ و ۴۱۲/۷ و التهذیب ۲۱۸/۶ و ۳۰۱.

۳. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۴۳، ۴ جمادی‌الاولی ۲۱/۱۳۲۷ و شمارهٔ ۴۴، ۱۱ جمادی الاولی ۸/۱۳۲۷.

(۲۳۶) جناب مستطاب اجلّ اشرف وزیر داخله دامت شوکته

تلگراف عدیده متضمّن اطوار غیرمترقّبه جناب حاجی سیّد عبدالحسین لاری و شکایت اهالی حدود لار واصل؛ مکرّر بوسایل مختلفه او را ردع و منع نموده، در این وقت هم مخصوصاً مفصّل تلگرافی به معتمد خودمان که در بصره داریم مخابره شد که بوسیلهٔ سریّه بمعزی الیه ابلاغ دارد، و امید داریم آن هیجان بزودی به سکوت مبدّل شود.

محمّد کاظم الخراسانی[1]

۵۸. وظائف مهمّ وعّاظ، اصناف، ارباب جرائد و وزارت معارف

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۳۷) عرض می‌شود ان‌شاءالله تعالی همواره در ترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام به مزید تأیید مخصوص خواهید بود. از ابتدای تابش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت الی‌کنون از صدمات وارده بر آن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیلهٔ مبذولهٔ آن جناب که کاشف از کمال استقامت در تدیّن و حاکی از وفور دانش و تمدّن آن وجود شریف است، مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است که ان‌شاءالله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملّت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بعون الله تعالی. قدر این نعمت عظمی که بهای این همه نفوس عزیزه و اموال ملّت است به حسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد.

همه بدانند که حفظ اساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان به این حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حریّت موهوبهٔ الهیه عزّ اسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریّت در تحت تحکّمات دل بخواهانهٔ کارگزاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربقهٔ عبودیت الهیه عزّ اسمه و القاء قیود شرعیه، پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده، مغالطه و تمویهات مغرضین و تجرّیات ارباب فسوق و مبتدعین را مسدود، معنی مساوات را هم که تسویه فیما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام است کما ینبغی شرح فرموده حقیقت

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال سوّم، شمارهٔ ۲۱، ۲۲ شعبان ۱۳۲۷، صفحهٔ ۳.

مشروطیت راکه عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقررهٔ شرعیّه و سیاسیّه است وجدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملّت به عین‌الیقین بدانند که برای تحصیل چه نعمت، و فوز به چه شرف و سعادت و خیر دنیا و آخرت این همه شدائد را تحمل نموده، از مقام لفظ و گفتار ترّقی و به مرحلهٔ عمل و رفتار قدم نهند.

(۲۳۸) و انجمن‌های متفرّقهٔ اصنافیّه و غیرها تماماً همّ خودشان را به تکمیل علمیّات و عملیّات راجعه به صنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیّات ملکیّه که خارج از وظیفهٔ آنان است بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملّی که قاطبهٔ ملّت حقّ دارند سایر انحاء مداخلات راکه در دورهٔ سابقه از کمال بی‌علمی و یا غرضانیت ناشی و مستتبع آن همه فاسد شد، دشمنی به دین و وطن اسلامی و از اعظم محرمات و کبائر دانند و بکلی تحرّز نمایند.

(۲۳۹) و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمهٔ وظیفهٔ مقالیّهٔ خودشان راکه تربیت و ترقّی و تکمیل علمیّات و عملیّات و تهذیب اخلاق ملّت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدیّن و تمدّن است مراقب بوده خروج از این وظیفه و تعرّض امور لایعنی و جسارت به هتک نوامیس الهیّه عزّ اسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض به محترمین مملکت و هتک ارباب شرف و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستبدّ تراشیدن راکه در دورهٔ سابقه باب‌الابواب فساد و افساد بود، به هیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفهٔ خود را وصل کردن بدانند نه فصل نمودن. و لازم است اصل نسبت ملعونهٔ استبداد را تمام مسلمانان بکلی متروک و دو دستگی را از میان بردارند.

(۲۴۰) و ان‌شاءالله تعالی اولیای امور و خاصه وزارت جلیلهٔ معارف در تهذیب ارباب جرائد و ناطقین از اشخاص جاهل و بی‌مبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدّی بعضی اشخاص راکه به تجربت حالشان معلوم و از جهالت و یا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته و تخم نفاق در قلوب مسلمانان کاشته و ساده لوحان را به گمان آنکه اساس مشروطیت این‌گونه امور را مقتضی است منحرف ساختند، بکلی از وظائف منیعهٔ رفیعه ممنوع خواهند داشت. ان‌شاءالله تعالی و السلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

الاحقر عبدالله المازندرانی　　الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی　۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷[۱]

۱. تاریخ بیداری ایرانیان ۱/۱۹۶ـ۱۹۷، نامه به حاج شیخ محمّد واعظ.

۵۹. الزام شرعی تبعیت کامل تمام اردوهای ملی و دسته جات مجاهدین از وزرات جنگ

(۲۴۱) طهران، به توسط مجلس محترم عالی، و سایر بلاد به توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی

عموم مجاهدین و اردوهای ملی تمام بلاد محروسهٔ ایران را به سلام وافر مخصوص می‌داریم. ان شاءالله خدمات جلیلهٔ همگی به دین و وطن اسلامی قبول و مساعی جمیله مشکور و با کمال حسن نیّت به تهیّه قوّهٔ دفاعیه و مشق نظامی و تعلیم قوانین حرب به وضع جدید که از اهمّ فرائض اسلامیّه است مراقبت نموده آیهٔ «واعدّو لهم مااستطعتم من قوّة»[1] را امتثال و ملّت اسلامیه را از مقهوریّت اجانب مستخلص نمایند و چون بحمدالله تعالی فعلاً قوای مملکت متّحد، و دولت و ملّت عین همدیگر، و استقلال ادارهٔ مجاهدین و اردوهای ملّی موجب عدم انتظام مملکت و تفرّق کلمه و هرج و مرج است، لهذا واجب است تمام اردوهای ملّی و دسته جات مجاهدین تمام بلاد در تحت ادارهٔ وزرات جلیلهٔ جنگ به ریاست صاحب منصبان نظامی به موجبات نظم و حفظ مملکت و تکمیل قواعد علمیه و عملیه قیام نموده، تشکیل ادارهٔ مستقلّه را بدون ابواب جمعی وزرات جنگ دشمنی به دین و وطن دانند و بکلی تحرّز نمایند، ان شاءالله تعالی

محمّد کاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی[2]

۶۰. وجوب تعلیم علوم و صنایع متداولهٔ عصر و جواز تعلیم زبان‌های خارجی

(۲۴۲) بسم الله الرّحمن الرّحیم، حضور مبارک آقایان حجج اسلام و آیات الله تعالی فی الانام دامت ظلالهم عرضه می‌دارد: اوّلاً محض آنکه تصدیق آن ذوات مقدّسه موجب تذکّر اسلامیان گردد، این مقدمه تاریخیّه لازم است عرضه شود:

بعد از طلوع شمس هدایت اسلام و تابش نیّر اعظم نبوت ختمیّه (صلوات الله علیها) چون احکام سیاسیّهٔ این اکمل الشرایع و الادیان که الی قیام الساعة نسخ‌ناپذیر است به حکمت بالغهٔ الهیّه عزّ اسمه بر وفق مقتضای طبیعت عالم و ترقّی و تمدّن امم بود، لهذا اکثر معموره را در مدت قلیله به نور خود منوّر و خلایق را از ضلالت شرک به انوار توحید هدایت تنویر و از جهالت و توّحش به وادی تمدن و علمیّت دلالت فرمود، تدریجاً علوم انبیاء سالفین و رسوم حکماء متقدّمین بطوری احیاء شد که در قرن سوم ممالک اسلامیّه معمورترین نقاط عالم و مسلمانان مقدّم بر جمیع امم و تمدّن اسلامی محیّر عقول و مدارس اسلامیّه در بغداد

---

۱. الانفال / ۶۰.

۲. ایران نو، سال اول، شمارهٔ ۶۶، ۳۰ شوال ۱۳۲۷، صفحهٔ ۳.

و مصر و اندلس و غیره محبط رجال و تقدّم مسلمین در علم و صنعت سبب شد که تمام ملل مسیحیه با آن کمال اتفاق در حروب صلیبیه مقابلی فقط با مسلمانان مصر و شام راکه جزء صغیر از ممالک اسلامیه به شمار می‌رفت از عهده برنیامده، پس از زیان زیاد خائباً خاسراً معاودت، و دانستند مقابلهٔ جاهل با عالم مخالف طبیعت عالم، و از حیطهٔ قدرت خارج است، و از برای وصول به مرام، به تحصیل علوم و ترجمهٔ کتب حکماء اسلام قیام نموده، در مدت چهار قرن به تحصیل و نقل علوم اسلامیه به ممالک غرب کوشیده و بوسیلهٔ تلاحق افکار به درجهٔ مشهوده ارتقا نمودند و بالعکس مسلمانان بخت برگشته از روی بی صاحبی و شیوع اغراض استبدادیه اوّلاً مقام اتّحاد و اخوّت دینیّه راکه اوّلین اساس ترقی اسلام بود از دست داده وظائف قائمه به هیئت جمعیه از میان رفت، تشویقاتی که امثال خواجه نصیر طوسی و ابوعلی سینا تربیت می‌نمود منعکس و رجال دانا منقرض و تدریجاً اصل تحصیل آن علوم منافی دیانت حقّه بخرج رفت، مسلمانان بیچاره را چنین به خاک مذّلت نشانید، و قهقری برگردانید، تأخّر ادبی و فرط جهالت و عدم تمدّن مسلمین زیاده از چهار خُمس ممالک اسلامیه را از حکم قرآن خارج و در تحت سلطنت صلیبیه داخل نمود، میلیون‌ها نفوس اسلامیه را به نصرانیت تحویل داد، این قلیل باقیمانده از ممالک اسلامیه هم از شدت حاجت در جمیع امور معیشت شبانه‌روزی به اجانب، مصداق «تخافون ان یتخطّفکم الناس»[1] و به آخرین مرحله رسیده علّت منحصرهٔ تمام این مصائب فقط تفرّق کلمه و جهالت مسلمین است. اینک بحمدالله تعالی ملتیّن اسلامیّتین از قید اسارت و رقیّت فراعنهٔ امّت خلاص و وضع حکومتین اسلامیتین به سیرهٔ مقدسهٔ نبویّه و عدالت اسلامیّه نزدیک شده، اگر امّ الامراض جهالت و نفاق رفع شود امید نجاتی توان داشت، و علیهذا مستدعی آنکه جواب مسائل معروضه را مشروحاً مرقوم فرمایند:

اوّلاً، حقیقت علم راکه عبارت است از پی بردن به حقائق اشیاء و همچنین یادگرفتن صنایع ماعدای امثال سحر و کهانت و نحو هما از آنچه بالخصوص در شریعت مطهره تحریم شده است، می‌توان مخالف دیانت شمرده و علوم جایز التعلیم را به علوم شرعیه اصولیه و فروعیه منحصر نمود یا نه؟

ثانیا، علوم و صنایع متداولهٔ این عصر از طبیعیّه و ریاضیّه و طبیّه و سیاسیّه و غیرها که به

---

۱. الانفال /۲۶.

اصطلاح علماء معقول در قسمت دوم از علم حکمت مندرج، و ملل سایره از حکماء اسلام اقتباس و به مرور اعصار و توارد افکار چنین ترقّیش داده، به ترکّب آن‌ها تفّوق جسته‌اند، آیا تحصیل این علوم و صنایع بطوریکه مسلمانان بتوانند حوایج نوعیه و شخصیه خود را برگذار و ممالک اسلامیه را حفظ و اساس دیانت خود را نگاهداری نمایند. بر عموم واجب است یا نه؟

ثالثاً، آیا تعلّم لغات خارجه را با لذات می‌توان از محرّمات شرعیّه شمرد یا نه؟

رابعاً، آیا تعلّم این لغات چون فعلاً متوقّف علیه تعلّم علوم و صنایع معروضه است من باب المقدّمه وجوب دارد یا نه؟ استدعای جواب صریح داریم. شوال ۱۳۲۷

بسم الله تعالی

بلی، چنین است، رفع ید مسلمین از اتّحاد اسلامی و سایر وظائف سیاسیّهٔ مقرّره در شریعت مطهّره و اهمال علوم و صنایع محتاج الیها اسلامیان را به چنین حالت مذلّت نشانید، این همه ممالک اسلامیّه را از حکم قرآن خارج و به تصرّف سلطنت صلیبیه داد و میلیون‌ها مسلمانان را به نصرانیّت کشانید. باید بقیهٔ مسلمین از این سکوت و غفلت هشیار و به موجبات حفظ بیضهٔ اسلام همّت گمارند، سیاسیّات اسلامیّه را کماحرّه الشارع احیاء، و اتّحاد اسلامی را بر پای دارند، ان شاءالله تعالی.

و اما جواب مسائل اربع: تعلیم صنایع و علوم مذکوره علاوه بر آنکه فی نفسها از واجبات است در حفظ بیضهٔ اسلام و تهیّهٔ قوّه دفاعیه متوقف بر آن و لهذا از اهمّ واجبات است، و جواز تعلیم ما عدای آنچه در شریعت مطهّره بالخصوص تحریم شده و همچنین جواز تعلیم سائر لغات و بلکه وجوب ترجمهٔ آنچه تعلّم علوم و صنایع محتاج الیها بر آن متوقّف است از واضحات است، لکن چون تعلیمات فرق غیراسلامیه و کتب مصنّفهٔ آن‌ها متضمّن عقاید فاسده است و نسبت به بعضی متعلّمین متتّبع فساد عقیدت و موجب انزجار و اعراض مسلمین گردیده، لهذا برای سدّ این باب فساد عظیم و جمیع بین امرین لازم است ادارهٔ معارفی از مردمان با علم و دیانت و خبیر به شرعیّات و عقلیّات بطور رسمیّت تشکیل نماید، و رسماً نظارت بر جمیع مدارس و مکاتب و تهذیب تعلیمات و کتب مترجمه به عهدهٔ دیانت ایشان موکول شود، و هم واجب است که در هر یک از مدارس و مکاتب برای تعلّم اصول و فروع دینیّه شبانه‌روزی معلّمی مخصوص رسماً معیّن شود و بطوریکه فعلاً در مکتب جعفری بغداد که مخصوص ابناء شیعه است معمول و بحمدالله تعالی موجب کمال مباهات است، در تعلیمات مذکور مقدّم بر سائر امور مراقبت شود تا بعون الله تعالی نتیجهٔ مأموله با حفظ اساس دیانت مسلمین حاصل و از سرایت فساد و عقیدت ایمنی حاصل شود، ان شاءالله تعالی، و البته ترتیب این امر بر وجه صحیح و بطور رسمیّت به عهدهٔ دیانت مجلس محترم ملّی و ادارهٔ وزارت معارف موکول است،

نسئل الله سبحانه و تعالی حسن التأیید و منه الاستعانة و علیه التکلان حررّه الاحقر عبدالله المازندرانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مطالب همانطور است که جناب حجّت الاسلام دامت برکاته مرقوم فرموده‌اند، خداوند عالم توفیق اطاعت عطا فرماید. الاحقر محمد کاظم الخراسانی[1]

۶۱. معذوریت آخوند ملاقربانعلی زنجانی بواسطه بی خبری از امور و کبر سن

(۲۴۳) از قصر به طهران، توسط مجلس محترم عالی، سایر بلاد توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی، خدمت عموم آقایان عظام علمای اعلام و قاطبهٔ ملّت ایران دامت تأییداتهم

کثرت سن و عدم معاشرت و عالم نبودن جناب آخوند ملاقربانعلی زنجانی به مصالح و مفاسد مملکت و اجتماع اشرار و مفسدین وطن فروش در اطراف ایشان موجب اغتشاش مملکت و اختلال اساس و مداخلهٔ اجانب و اعلام اسلام است، و تفریق تمام مفسدین که دور ایشان راگرفته‌اند بر اولیای دولت و قاطبهٔ مسلمین واجب فوری و اتباع احکام و آراء منسوبه به ایشان مطلقاً حرام است و اعتناء به آن‌ها دشمنی به دین اسلام است. اعاذالله المسلمین عن ذلک. محمّد کاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی[2]

(۲۴۴) طهران، جنابان مستطابان اجلّ اشرف رئیس الوزراء و وزارت جلیلهٔ داخله دامت تأییدهما

چون جناب آخوند ملا قربانعلی به سبب شیخوخیت و عدم معاشرت از نوع امور بیخبر و معذورند، لهذا باید شخصاً محترم، و مفسدین و اشرار از مراوده با ایشان و اشاعات موجبه فساد مملکت و اختلال آسایش بکلی ممنوع باشند، ان شاءالله تعالی. محمّد کاظم الخراسانی[3]

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۲۰، ۸ ذیقعده ۱۳۲۷، صفحهٔ ۵ و ۶.

۲. مذاکرات دارالشورای ملی، دورهٔ دوم تقنینیّه، جلسهٔ ۸، ۱۳ ذیقعده ۱۳۲۷؛ روزنامهٔ رسمی / ۱۰؛ روزنامهٔ مجلس سال سوم، شمارهٔ ۴۰، ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۷، صفحهٔ ۳؛ تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان / ۱۰۵. کتاب خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران (زندگانی آخوند ملا قربانعلی زنجانی معروف به حجت الاسلام از رهبران نهضت مشروعه) / ۱۹۰ـ۱۸۱ با پیش فرض وحدت این تلگراف با تلگراف بعدی، آن را اصیل و این را جعلی دانسته است. ضمناً رجوع کنید به پیوست شمارهٔ سه.

۳. خط سوّم در انقلاب مشروطیت ایران (زندگانی آخوند ملا قربانعلی زنجانی معروف به حجت الاسلام از رهبران نهضت مشروعه) / ۱۸۴، ۴۵۷ (به نقل از: دستنوشتهٔ اصلی به خط میرزای نائینی در مجموعهٔ خانوادهٔ

←

۶۲. لایحهٔ هیأت علمیهٔ نجف اشرف در تشریح مشروطیت

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۴۵) چون به موجب مکاتیب معتبرهٔ واصله از امّهات بلاد، مواد فاسدهٔ مملکت این موقع را مغتنم و به اسم مشروطه‌خواهی خودی به‌میان انداخته مقاصد فاسدهٔ خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم آورده و می‌نمایند، لهذا محض سدّ این باب‌الابواب فساد و افساد و توضیحاً للواضح اظهار می‌نمائیم:

مشروطیّت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی است به عدم تخطّی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت، و طرف مقابل آن‌که استبدادیّت دولت است عبارت از رها و خودسر بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیرمسئول از هر ارتکاب بودن آنها است در مملکت.

(۲۴۶) و آزادی هر ملّت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی بر آن است عبارت است از عدم مقهوریتّشان در تحت تحکّمات خودسرانهٔ سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعهٔ ملّیّه؛ و رقیّت مقابلهٔ آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هر چیز بودن در مقابل ارادهٔ دولت است.

(۲۴۷) و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقهٔ حقّهٔ اثنی عشریّه (صلوات‌الله علیهم اجمعین) است، پس حقیقت مشروطیّت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملّت از قوانین منطبقه بر احکام خاصّه و عامّه مستفاده از مذهب و مبتنیه بر اجراء احکام الهیه عزّ اسمه و حفظ نوامیس شرعیّه و ملّیه و منع از منکرات اسلامیه و اشاعهٔ عدالت و محو مبانی ظلم و سدّ ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضهٔ اسلام و حوزهٔ مسلمین و صرف مالیهٔ مأخوذه از ملّت در مصالح نوعیه راجعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود.

و مبعوثان ملّت هم امنائی خواهند بود که خود ملّت به معاشرت تامّه آنها را به‌وثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند.

(۲۴۸) آنچه این خدّام شریعت مطّهره به وجوب اهتمام در استقرار و استحکام آن حکم

→

میرزا یوسف مجتهد اردبیلی در زنجان؛ مجلهٔ امید ایران شمارهٔ ۹۲۴ صفحهٔ ۱۳؛ تدوین الاقاویل فی مشیخة الاردبیل / ۲۷؛ مجلهٔ وحید دورهٔ دهم، شمارهٔ ۲، صفحه ۱۷۶ تا ۱۸۲؛ فرهنگنامهٔ زنجان / ۵۸)

نمودیم و به‌منزلهٔ مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه دانستیم[1] این مطلب بود [که] اساس مسلمانی بر این مطلب مبتنی، و در فصل دوم متمم قانون اساسی هم که سابقاً امضا نمودیم، لزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده.

و امیدواریم که ان‌شاءالله تعالی عموم ملّت هم در انتخاب مبعوثان خود از مردمان صحیح و کامل و کسانی که به معاشرت کامله عدم خیانت ایشان به دین و دولت و مملکت و ملّت معلوم شده باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود، و مبعوثان عظام هم حق امانت‌داری را کماینبغی ادا و سرموئی خیانت به هیچ کدام را البته روا نخواهند داشت بعون‌الله تعالی و حسن تأییداته.

(۲۴۹) همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذهب رسمیهٔ آن ممالک استوار است همین‌طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری (علی مشیّده السّلام) کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکّن نخواهد بود که خدای نخواسته خودی به‌میان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی به شکل ملعون دیگر به مراتب اشنع از اول برپا نماید.

و البته اسلام‌پرستان مملکت و سرداران عظام ملّت ایّدهم‌الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده‌اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد. ان‌شاءالله تعالی ولاحول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم.

الاحقر عبدالله المازندرانی　　الاحقر محمّدکاظم الخراسانی[2]

۶۳. اظهار مسرّت از افتتاح دوبارهٔ مجلس، تذکّر لزوم آغاز بکار مجلس سنا و واگذاری موقّت انتخاب هئیت مجتهدین از بین علمای تهران به وکلای مجلس

(۲۵۰) جناب مستطاب اجلّ [میرزا صادق خان] مستشار الدوله رئیس کمیسیون مالی دامت تأییداته تلگراف جنابعالی متضمّن بشارت افتتاح مجلس محترم ملی زهی موجب شکر

---

۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۳۵ در همین مجموعه.

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۲۹، ۲۶ محرّم ۱۳۲۸، صفحهٔ ۹؛ تاریخ بیداری ایرانیان ۱/۱۹۸ـ۱۹۹: «لایحهٔ هیأت علمیهٔ نجف اشرف، غرّهٔ ذی حجّهٔ ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعهٔ مبارکهٔ علوی طبع گردید.»؛ واقعات اتّفاقیّه در روزگار /۲۵۱ـ۲۵۲: «طبع شده در نجف اشرف در تشریح مشروطیت»؛ این لایحه در رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه دربارهٔ مشروطیت) /۴۸۳ـ۴۸۶ تحت عنوان «مراد از مشروطیت در سایر ممالک، مقصود از مشروطیت در ایران» منتشر شده است.

حضرت احدیّت عزّ اسمه گردید. عموم ملّت به درک این موهبت الهیّه جلّت آلائه که بطول مجاهدات و در عوض این همه دماء طیّبه و تلفات وارده بدست آمده است تبریک و از کمال دین پرستی و وطن پروری هئیت مبعوثان ملّت ایّدهم الله تعالی که مفتاح ترقّی است و سعادت مملکت و حفظ دین و استقلال اسلامی را به این زحمت و محنت به کفّ کفایت سپردیم. رجاء واثق داریم که ان شاءالله تعالی همواره زحمات و محن این خادمان شریعت مطهّره و سرداران عظام ملّی و عموم ملّت را که از برای چه مطلب و فوز به چه مقصد اهمّ بوده نصب العین خود نمایند، خودخواهی و نفس پرستی‌ها که روزگار اسلامیان و خاصّه ما ایرانیان را چنین تباه نموده از روی واقع و حقیقت نه محض لفظ و صورت اغماض و اعلاء دین و احیاء دولت و ملّت و آبادانی مملکت و موجبات استغناء کلّی از اجانب که وسیلهٔ منحصر حفظ شرف استقلال است مجدّانه همّت گمارند تجدید رسوم شرعیّه و حفظ نوامیس الهیّه (تقدسّت اسمائه) را از اهمّ وظائف و رفع جهالت و تربیت طبقات ملّت را که حصن حصین اتّحاد کلمه ملّیّه متوقّف بر این است اوّلین وظیفه شمارند، از مخالفت‌های سابق که از افسادات مفسدین آن دوره طبعاً مقتضی بود[1] بکلّی اغماض و اصلاح ذات البین ملّت را مخصوصاً در آذربایجان از شئامت آن دوره بخون و مال همدیگر آلوده‌اند کاملاً مراقبت فرمایند.

(۲۵۱) ان شاءالله تعالی بشارت افتتاح مجلس سنا هم که جزء متمّم و تالی مجلس شورای ملی است عاجلاً مترصّد و در خصوص هئیت مجتهدین عظام که به موجب فصل دوّم [متمّم] قانون اساسی برای مراقبت عدم مخالفت آراء صادره با قوانین شرعی هم باید معرفی شود، چون تحقیقات لازمهٔ این امر به انجام نرسیده، عجالتاً عده‌ای از آقایان عظام علمای اعلام طهران را که مسلّمیت و قبول عامّه دارند موقّتاً برای قیام به این وظیفه انتخاب فرمایند تا تحقیقات داعیان انجام و نتیجه را اعلام داریم، ان شاءالله ۲۵ ذیقعده (۱۳۲۷)

محمّد کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی[2]

(۲۵۲) مجلس محترم شورای ملی شید الله تعالی ارکانه ۷ ذیحجة الحرام [۱۳۲۷]

سابقاً در طی تلگرافی که به جانب مستطاب اجلّ مستشار الدوله معروض، متضمن تبریک افتتاح مجلس محترم بود، در خصوص عدّهٔ مجتهدین عظام که برای مراقبت در عدم مخالفت

---

۱. در اصل: از مخالفت‌های سابق است که افسادات مفسدین آن دوره طبعاً منقضی بود.

۲. مذاکرات دارالشورای ملی، دورهٔ دوّم تقنینیه، جلسهٔ ۲۴، ۹ ذیحجه ۱۳۲۷، روزنامهٔ رسمی / ۳۴ (متأسفانه متن نامه علیرغم قرائت در مجلس، در مشروح مذاکرات نقل نشده)؛ روزنامهٔ مجلس، سال سوم، شمارهٔ ۵۳، ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱.

قوانین موضوعه با شریعت مطهره قانوناً باید به عضویت مجلس انتخاب شوند ترتیبی معروض و مقرّر شد. عجالتاً همان عدد مبارک را از آقایان مجتهدین عظام که علماء و تماماً قبول عامّه دارند موقّتاً برای اقامهٔ این وظیفهٔ مهمّه انتخاب فرمایند تا پس از تحقیق کامل نتیجه تحقیقات خود را در معرّفی بیست نفر معروض داریم. حال نتیجهٔ حسن انتخاب مجلس محترم و اساس شریفهٔ آقایان عظام را که موقّتاً انتخاب شده‌اند عاجلاً منتظریم. ان شاءالله تعالی.

محمّد کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی[1]

۶۴. مشورت با علمای حوزه‌های علمیه ایران در انتخاب هیأت مجتهدین ناظر بر مجلس (۲۵۳) طهران، خدمت آقایان عظام حجج اسلام حوزهٔ مقدّسهٔ علمیه ادام الله تأییداتهم

چون به موجب فصل دوّم از متمّم قانون اساسی برای مراقبت در عدم مخالفت قوانین موضوعه و آرای صادره با شرعیّات، رسماً مقرّر است بیست نفر مجتهدین عدول عارفین به مقتضیات عصر به مجلس محترم ملی معرفی شود، که به اکثریت آراء یا قرعه پنج‌نفر یا بیشتر از آن میان انتخاب نموده، به عضویت مجلس بشناسند و ردّ و قبول ایشان را در این باب متّبع دانند؛ لهذا خدمت آقایان عظام و حوزه‌ی علمیه‌ی طهران ثبتّه الله تعالی علی‌التّقوی و شیّدالله ارکانها مستدعی [است] که هر کس را بینکم و بین‌الله دارای اوصاف ثلثه‌ی مذکوره دانند، و به‌علاوه بی‌غرضی او عندالعموم مسلّم و صاحب قبول عامّه باشد، یعنی: اشخاص مسلّم و متفّق علیه عندالنوع را به این خادمان شرع انور معرفی فرمایند، تا در تکلیف شرعی خود کاملاً با بصیرت باشیم. ان‌شاءالله تعالی، از سایر بلاد معظمه هم همین سؤال معروض و انتظار جواب همه را داریم. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته. ۲۲ ذیحجّه ۱۳۲۷

عبدالله المازندرانی محمّدکاظم الخراسانی[2]

---

۱. مذاکرات دارالشورای ملی، دوره دوّم تفنینیه، جلسهٔ ۲۴، ۹ ذیحجه ۱۳۲۷، روزنامهٔ رسمی / ۳۴ (علیرغم قرائت نامه در مجلس، متأسفانه در صورت مذاکرات نقل نشده)؛ روزنامهٔ مجلس، سال سوم، شمارهٔ ۵۳، ۱۲ ذیحجهٔ ۱۳۲۷، صفحه ۱ و ۲ (امضای عبدالله مازندرانی از قلم افتاده است) ضمناً در مذاکرت ۱۱ ذیحجهٔ ۱۳۲۷، جلسهٔ ۲۵ دورهٔ دوم مجلس شورای ملی آمده است: «چون در صورت مجلس نوشته شده بود، تلگرافی از حضرت آیت الله خراسانی قرائت شد مشعر بر تبریک و انتخاب پنج نفر از مجتهدین طراز اول» روزنامهٔ رسمی / ۳۷؛ روزنامهٔ مجلس، سال سوم، شمارهٔ ۵۴، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۷، صفحهٔ ۱؛ متأسفانه در هیچکدام از دو منبع فوق این تلگراف درج نشده است.

۲. واقعات اتفاقیه در روزگار /۴۴۵، ذیل اخبار ۳ ذیقعده ۱۳۲۷ (نامه فاقد تاریخ)؛ روزنامهٔ ایران نو، سال اوّل، شمارهٔ ۱۲۶، ۲ محرم ۱۳۲۸، صفحهٔ ۳.

۶۵. اندرزهای دهگانه به احمد شاه نوجوان[1]

(۲۵۴) ۱ـ ینبغی منکم بذل‌النّفس و النّفیس فی المحافظة علی الشریعة المطهرة و تشیید مبانی الاسلام مع انتخاب معلّم دینیّ امین تتلقّون عنه العلوم الشرعیّة اللازمة لمقام السلطنة؛ کما انه یجب علیکم المواظبة التامّة علی العبادات العملیّة، فان اداء الفرائض الالٰهیة موجبة لدوام سلطنتکم و سیادتکم علی الرعیة.

۲ـ اجتنبوا الاساتذة الفاسدی العقائد عبدة الدنیا لانّ مخالطتهم جاذبة لذمیم الاخلاق و مرذول العادات کما یجذب المغناطیس الحدید (و الطبع مکتسب من کل مصحوب).

۳ـ بذل قصاری الجهد فی اعلاء شأن الوطن و تنظیم امور المملکة و تربیة افراد الامّة تربیة صحیحة و حثّ الرعیة علی ممارسة الحرف و الصنائع و ترویج المنسوجات الوطنیّة، بأن تختاروا لباسکم منها، فانّکم اذا فعلتم ذلک اقتدی بکم رجال الدولة قاطبة و افراد الرعیة کافّة فلاشکّ بانّ المملکة حینئذ تطلق من عقال الاحتیاج للمنسوجات الخارجیة و هکذا فعل «میکادو الیابانی» فانه لمّا علم انّ مفتاح ترقّی مملکته السیر بهذا السبیل طرق ابوابه فنال مقصده النبیل. فاذا نهجتم فی ابتداء سلطنتکم و عنفوان صباکم هذا المنهاج السدید تکونون واسطة لرقی البلاد و رفع الفقر و دفع الاحتیاج الضارب اطنابه فی ساحة الرعایا و عمّا قریب یحلقون بمنطاد المساعی المشکورة الی اجواء النجاح و ینالون حینئذ الاستقلال الحقیقی فنکون قد سعینا فی تعمیر بلادنا لنظلّ اصحاب الشوکة و الاقتدار ان شاء اللّه.

---

۱. مجلّة العرفان، المجلّد الثانی، الجزء الثانی، قاهره، صفر ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱۱۹ تا ۱۲۱: «الوصایا العشر، اوکیف یوصی العلماءُ الملوکَ؛ اطّلعنا فی جریدة حکمت الفارسیة التی تصدر فی مصر علی الوصایا العشر التی ارسلها حجّة الاسلام الشیخ محمّد کاظم الخراسانی رئیس احرار فارس الی شاه ایران صحبة سفیر مخصوص من اکابر العلماء یدعی السیّد محسن و قدامر الشاه بتعلیقها فی غرفته الخاصة لتبقی متمثلة اما عینیه، و نظراً لوفرة اشغالنا کلفّنا بعض العارفین باللغة الفارسیة فترجمها ترجمة حرفیة، ثم صغناها بهذا القالب، و رأینا نشرها هنا لتعّم فائدتها و لیتمثّل امام العین کیف یوصی العلماء الملوک فیقولوا حبّذا العلماء و حبذّا الملوک و هی مایلی.» علیرغم تفحّص فراوان از متن فارسی نامه و شمارهٔ موردنظر مجلهٔ حکمت اثری از آنها تاکنون نیافتم. برگردان فارسی از ترجمهٔ عربی از این اندرزنامهٔ فارسی (مرگی در نور / ۱۷۹ـ۱۸۲ با اندکی ویرایش):

۱ـ بر شما سزاوار است که از بذل جان و مال، در حفظ شریعت مطهره، و مبانی مقدسهٔ اسلام، دریغ ننموده و یک معلم امور دینی امین برای خود انتخاب نمائید که از او، جهت مقام سلطنت، علوم شرعیه را فرا بگیرید و بر ادامه و مواظبت عبادات عملیّه و اداء فرائض الهیه، کوشا باشید که انجام این امور باعث دوام سلطنت و بقاء عظمت شما بر ملّت خواهد بود.

۲ـ همیشه از مردمان فاسد العقیده، که بندهٔ این دنیا می‌باشند، پرهیز کنید زیرا همان‌طوری که آهن‌ربا را جذب می‌کند، معاشرت و مجالست با این‌گونه افراد هم، موجب جذب اخلاق و عادات رذیله می‌گردد.

۳ـ نهایت جهد و همّت خود را برای بالا بردن شأن و عظمت مملکت مبذول دارید و در تربیت صحیح افراد ←

۴ـ بذل مساعیکم و صرف همتّکم الی نشر العلوم و ترویج الصنائع العصریّة الّتی حلقت بواسطتها الامم الی اوج الرّقی و من البدیهیات المسلّمة انّ الایرانیین اکملهم استعدادا و احسنهم قابلیّة و قد کانوا فی طلیعة امم العالم و لهم السبق علیهم و لیس التأخّر الحالی الحاصل فی المملکة الان الّذی اوصلها الی هذا الحدّ من الفقر و البلاء الّا عدم اعتناء الاسلاف بتلک الامور و میلهم الی مصنوعات الاجانب حتی اوجب ذلک قهرا سریان الداء فی جسم کل من افراد المملکة، فاحیاء ایران فعلا یدور علی هذه النقطة المهمّة.

۵ـ الحذر کل الحذر من مداخلات الاجانب و العنایة کل العنایة فی قطع دابر فتنتهم، فأنّ البلاء المخیم علی تلک الانحاءکان بسببهم فلا ینبغی الاعتماد علیهم، الّا ما کان به من استجلاب قلوب ملوکهم و عظمائهم مع المحافظة التامّة علی مودّتهم، و لیست هذه الدیون الخطیرة الملقاة علی عاتق الدولة الا نتیجة مداخلاتهم، و من اللازم علی رجال ایران المحبّین لوطنهم انتخاب الرجال الاکفاء لادارة السلطنة.

۶ـ بذل الجهد فی نشر العدالة الحقّة و المساواة و ذلک بان یتساوی شخص السلطان نفسه و اضعف فرد

ملّت و ترغیب رعیت به فراگیری و ایجاد حرف و صنایع همت گمارید. منسوجات و کالاهای وطنی را ترویج کنید زیرا هر آینه شخص شما از مصنوعات و فراورده‌های مملکتی استفاده برید این امر باعث می‌گردد که رجال مملکت و قاطبهٔ افراد ملت از شما متابعت نمایند و چنین عملی موجب می‌شود که مملکت از بند احتیاج به منسوجات و مصنوعات خارجی آزاد گردد.

چنانی که «میکادو پادشاه ژاپن» به‌این طریق عمل نمود، زیرا می‌دانست که کلید و راه تعالی و ترقی مملکت، بسته بعدم احتیاج افراد ملت است از آنچه از خارج وارد می‌شود و بر اثر انجام این امر مملکت ژاپن به‌مراتب عالیه نائل گردید. هر آینه این راه و طریق پسندیدهٔ محکم را در ابتدای سلطنت و عنفوان جوانی خود به‌کار ببرید موجبات ترقی مملکت و از بین رفتن فقر و فاقه و بی‌نیازی رعیت را فراهم خواهید ساخت و این امر نه تنها موجب شکرگزاری آحاد ملت خواهد گردید بلکه باعث پیشرفت مملکت و استقلال واقعی آن خواهد شد.

۴ـ همت گمارید در نشر و بسط علوم و صنایع جدید. آنچه باعث ترقی و تعالی سایر ملل گردیده و آنان را به‌اوج عظمت رسانیده همان فراگرفتن علوم و صنایع تازه بوده و این از بدیهیات مسلّم است که ایرانیان از حیث استعداد و قابلیت برتر از سایر ملل بوده و همیشه در طول تاریخ از این لحاظ پیشوا و مقتدای آنان بوده‌اند، و این عقب‌ماندگی که اکنون مشاهده می‌شود و مملکت را تا بدین حد فقیر و مبتلا ساخته ناشی از عدم توجه و التفات اسلاف و گذشتگان به این امور بوده و میل بی‌جای آنها به مصنوعات خارجی باعث سرایت این مرض به سایر افراد مملکت گردیده و هستی و تجدید حیات و نوسازی ایران بستگی به‌این نکتهٔ مهم دارد.

۵ـ بپرهیزید و بسیار بپرهیزید از اینکه بیگانگان در کار مملکت دخالت کنند و مراقبت کنند و بسیار مراقبت کنید تا فتنه‌سازی‌های آنان را از میان بردارید زیرا سر منشاء کلیهٔ بلاها و فساد از آن ناشی می‌شود و هیچ‌گونه اعتمادی هم آنان را نشاید، مگر در جلب دوستی پادشاهان و بزرگان آنها و محافظت تمام نسبت به مودتشان. و این قروضی که دامن‌گیر دولت، و برگردن آنها بار گشته، نیست مگر به‌علت مداخلهٔ بی‌جای

من افراد الرّعیة فی الحقوق و احکام القانون الشّرعی حاکمة علی الکل من غیر استثناء فاذا ثبتت قدم السلطان فی هذا الامر و قام باعباء هذا التکلیف یتمکن جزما من رقاب المعاندین و یأتون اذّلاء صاغرین و عندها یکون اساس العدالة محکما لا لفظا و توهّما.

۷ـ محبّة عموم الرعیة و الرأفة جلبا لقلوبهم و تنشیطا لهممهم کی یرسخ حبّک فی قلوبهم.

۸ـ ینبغی مراجعة تاریخ مشاهیر ملوک العالم و الاحاطه بمعرفة الطرق التی نهجوها فی نشر العلوم الدینیّة و المدنیّة حتّی احکموا استقلال اممهم و زینّوا صفحات التاریخ بعظیم افعالهم حتّی ضربت الامثال بهم و اقیمت التماثیل لهم.

۹ـ سینکشف لذاتکم الملوکیّة عن مراجعة تاریخ ایران بأنّ السلاطین الماضیین سواء کانوا قبل‌الاسلام اوبعده کانوا ممّن انهمکوا فی‌الملذّات و اتّبعوا الشّهوات و صرفوا اعمارهم فی اللهو واللعب اقتفی رجال دولتهم آثارهم و سلکوا طرقهم فکانت نتیجة ذلک ضعف المملکة و ذلّ الرعیّة و ضیاع الاموال و تبلبل الاحوال و من کان منهم صارفا نفسه عن الشهوات و کان اکبر همّه ادارة المملکة و تربیة الرعیّة و نشر العلوم و الصنایع و تنظیم العساکر تقدّم فی زمن قصیر علی جمیع الملوک، فالمأمول ان‌شاءاللّه تعالی من الذّات الملوکیة الاعراض کلیّة عن الطریقة الأولی السافلة و الاحتراس من سلوک مسالکها المردیة و لاشکّ بانّکم تختارون الطریقة الثانیة و تجعلونها نصب اعینکم و عمّا قریب تحصلون علی النتائج الحسنة ان‌شاءاللّه.

⟶

بیگانگان در امور مملکت و لذا بر رجال میهن‌دوست ایران که مملکت خود را دوست دارند لازم است که مردانی لایق را برای ادارهٔ سلطنت انتخاب نمایند.

۶ـ کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی به‌صورتی که شخص شاه با ضعیف‌ترین افراد ملّت از لحاظ حقوق برابر باشند. و احکام شرعی اسلامی بر جمیع افراد بدون استثناء حاکم باشد و هرگاه شخص شاه در این راه ثابت قدم باشد و در راه اجرای این تکلیف بکوشد مسلّماً معاندین سرشکسته خواهند شد و اساس عدالت مستحکم خواهد گردید، نه اینکه فقط این امر جنبهٔ حرف و وهم به‌خود بگیرد.

۷ـ باید نسبت به‌عموم رعیت محبت کرد، و برای جلب قلوبشان به آنان مهربانی نمود، و برای برطرف ساختن گرفتاری‌هایشان و دلشاد کردنشان کوشید تا مهر تو در دل‌هایشان نشیند.

۸ـ سزاوار است به‌تاریخ مشاهیر پادشاهان جهان مراجعه، و آنرا مورد مطالعه قرار دهید تا ملاحظه نمائید که آنان چگونه برای نشر علوم و معارف دینی و مدنی همّت گماردند تا اینکه روی این زمینه پایهٔ استقلال مملکت خود را مستحکم داشتند و تاریخ را به بزرگواری اعمال و افعال خود روشن و مزین ساختند تا آنجا که به آنها ضرب‌المثل زده شد و مجسّمه‌هایشان برپا داشته شد.

۹ـ با مراجعه به‌تاریخ بر خاطر ملوکانه مکشوف می‌گردد که: پادشاهان ایران چه قبل از اسلام و چه بعد از آن هر یک از آنها عمر خود را در خوش‌گذرانی و پیروی از شهوات و لهو و لعب گذراندند و رجال مملکت هم از

⟵

۱۰ـ حفظ مقام العلم و تکریم حملته من العلماء العاملین و الفقهاء المصلحین فاذا لاقدر اللّٰه حصل التقصیر بجزئی من هذه الکلیّات نکون قد تعرضّنا للمهلکات و ذهبت الدولة من ایدنیا فنعضّ بنان الندم ولات حین مندم والسلام. الدّاعی محمّد کاظم الخراسانی

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۸

۶۶. تذکراتی دربارهٔ لزوم عدم تخلّف از فصل دوّم متمم قانون اساسی، وضعیت مطبوعات، ادارهٔ معارف و قانون عدلیّه

(۲۵۵) خدمت جناب مستطاب اجلّ اشرف آقای ناصرالملک[1] دام تأییده و اقباله

پس از تبریک قدوم بهجت لزوم و ادعیه‌ی شکر نعمت وجود محترم، ابلاغ تلگراف ذیل و اقدامات اسلام پرستانه‌ی وطن پرورانه را امیدواریم.

مجلس محترم شورای ملی شیّدالله تعالی ارکانه، البته امنای محترم ملّت، علاوه بر دیانت و حسن عقیدت اسلامی در عالم وطن‌خواهی این معنی را کماینبغی متذکّرند که همچنانکه مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذاهب رسمیه‌ی آن ممالک مبتنی، و لهذا از خلل مصون است؛ همین‌طور آزادی ایران هم در صورتی که به تأییدات الهیّه عزّ اسمه، و حسن مراقبت مبعوثان ملّت و هیأت معظّمه‌ی مجتهدین نظّار ایدّهم الله تعالی بر اساس قویم مذهب

→

آنان پیروی نمودند و نتیجه آن شد که مملکت ناتوان گردید و ملّت خوار و زبون شد و ثروت ملی نفله و حال ملک پریشان گردید، و هر آینه یکی از آنان از شهوت‌رانی چشم می‌پوشید و همّ خود را صرف ترقی و تعالی ملک و تربیت ملّت و نشر علوم و صنایع می‌نمود و لشکری آراسته برای مملکت مهیا می‌کرد در اندک زمانی باعث پیشرفت و عظمت ملک و ملّت خود می‌گردید و بر سایر پادشاهان پیشی می‌گرفت. امیدوارم انشاءاللّٰه تعالی که ذات ملوکانه از طریق اول دوری جویند که راهی فاسد و مردود است و بی‌گمان راه دوم را انتخاب کنند و آنرا نصب‌العین خود قرار دهند تا نتایج نیک آنرا انشاءاللّٰه به‌زودی به‌دست آورند.

۱۰ـ انتظار داریم که حفظ مقام شامخ علم و بزرگداشت علماء عاملین و فقهاء مصلحین را همیشه وجهه و منظور نظر دهند که هر آینه خدای ناکرده کوتاهی در این امر مهم گردد ملک و ملّت را در معرض هلاکت و نیستی قرار خواهند داد و در این صورت برای همیشه انگشت ندامت و پشیمانی را به‌دندان خواهیم گرفت و پشیمانی را هم دیگر سودی نباشد. داعی محمّد کاظم خراسانی

۱. میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی که پس از درگذشت عضدالملک، در ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ به نیابت سلطنت احمدشاه ۱۳ ساله انتخاب شد.

رسمی مملکت که ابدالدهر خلل‌ناپذیر است استوار شود، البته از هر خلل مصون و پایدار، و بالطبیعه جالِبِ اتّفاق کلمه‌ی ملّیّه، و مانع موادّ اختلاف، و موجب یأس اجانب، و حصول نتیجه‌ی مطلوبه از اینهمه مجاهدات و بذل نفوس و اموال تواند بود.

حال که بحمدالله تعالی که اصل شجره‌ی خبیثه‌ی استبداد و مادّةالمواد فساد مملکت منقطع و از این جهت فراقت حاصل است، مراقبت کامله در عدم تخلّف از فصل دویّم متمّم قانون اساسی اهمّ وظایف مبعوثان عظام، و رفع شوائب اوهام عاجلاً لازم. مخصوصاً در بعضی جراید معتبرهٔ مملکت به جای اینکه قوانین برای منع از ارتکاب منکرات اسلامیّه را اشاعه و این اساس سعادت را استوار نمایند، افتتاح قمارخانه‌ها و بیع و شراء و مالیات بستن بر مسکرات و نحوذلک را اعلان، و از معاندین مشروطیت بی‌اندازه تقویت شده، لهذا لازم است به‌دفع این مفاسد مبادرت، و از اندک عایده‌ی این قبیل شنایع اغماض، و قوانین ممنوعیت آنها و اجرای حدود الهیّه عزّ اسمه بر مرتکب را در تمام ممالک سریعاً منتشر فرمایند. و در تهذیب کلیه‌ی جراید و مطبوعات از موادّ مخالفه با شریعت و موجبات نفرت و صرف قلوب هم لازم است اولیای دولت و ملّت مزید مراقبت مبذول، و این اعظم ابواب فساد و افساد را کاملاً مسدود فرمایند.

(۲۵۶) هنوز، ملت فلک‌زده از تبعات مقاله منحوسه‌ی مندرجه در شماره‌ی ششم حبل‌المتین یومیّه[1] آسوده نشده، که در جریده مطبوعه‌ی تبریز[2] داستان بی‌حجاب بیرون آمدن زنان را که بالاترین اتهامات مجعوله برای صرف قلوب از این اساس سعادت بود عنوان نموده، و برای تصدیق آن مفتریات چه خوب سند به‌دست می‌دهد. بدیهی است ضرر اینگونه دشمنان دوست‌نمائی که به واسطه‌ی کمال بی‌دینی یا به تحریک اعادی به‌موجبات صرف قلوب همّت گماشته‌اند، از اداره‌ی استبداد سابق به‌مراتب اعظم و دفعشان اهمّ، و اندک تسامح در این باب

---

۱. حبل المتین یومیه، تهران، مدیر مسئول: سید حسن کاشانی برادر کوچکتر مؤیّد الاسلام، سال سوّم، شمارهٔ ششم، ۱۳ رجب ۱۳۲۷، صفحه ۱ تا ۳، مقالهٔ «اذا فسد العالِم فسد العالَم»؛ رجوع کنید به پیوست سوّم.
۲. اشاره به مقالهٔ «کج قبرقا» منتشره در جریدهٔ ترک زبان صحبت، تبریز، شمارهٔ ۴، ۱۳۲۷ (مدیر مسئول میرزا حسین خان). به اصل مقاله تاکنون دست نیافته‌ام. در این مجال بنگرید به: روزنامهٔ ایران نو، سال اوّل، شمارهٔ ۶۸، ۳ ذیقعده ۱۳۲۷ صفحهٔ ۳، محاکمهٔ میرزا حسین خان؛ مجلهٔ درّةالنجف، سال اوّل، جزء ۷ و ۸، ۱۰ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸: «قابل توجه عموم ارباب جراید و مطبوعات... مقالهٔ عدم تستّر و احتجاب زنان مسلمان در جریدهٔ صحبت در تحت عنوان «کج قبرقا» طبع و نشر شد...»

چون خیانتی است عظیم، لهذا هیچ مترقّب نخواهید بود.

(۲۵۷) انشاءالله تعالی درخصوص اداره‌ی معارف و تهذیب مدارس و مکاتب و اصول تدریسات از منافیات اسلامیه، و گماشتن معلّمین مذهبی برای تعلیم اصول و فروع لازمه‌ی مذهبیّه، وصول بشارت ترتیبات صحیحه‌ی این امر که مقدّمه‌ی استغناء از اجانب، و مفتاح سعادت دین و دنیای مسلمین، و متوقّف علیه حکم به‌وجوب اهتمام در تعلّم علوم لازمه‌ی محتاج الیها بر تمام مسلمین است، عاجلا مترّصد و امیدواریم. ان شاء الله تعالی

(۲۵۸) درخصوص ترتیب قانون عدلیّه مراقبت کامله لازم است که بعون‌الله تعالی از روی واقع و حقیقت مظهر عدل و ماحی ظلم و بر طبق شریعت مقدّسه تأسیس شود. مقام قضاوت شرعیه که منصب الهی عزّ اسمه است، مطابق اصول مذهب مقدّس جعفری (علی مشیّده افضل الصّلوة والسّلام) کاملاً محفوظ، و نفوذ مطاعیت احکام صادره از حکّام شرع انور کما هو حقّه مرعی و موجبات حفظ اتّحاد کلمه‌ی آقایان عظام، علمای اعلام و قاطبه‌ی ملّت را کما ینبغی رعایت خواهد فرمود. انشاءالله تعالی. محمّدکاظم الخراسانی[1]

---

۱. مذاکرات جلسهٔ ۴۱ دورهٔ دوّم مجلس شورای ملی، ۳ محرم ۱۳۲۸، روزنامهٔ رسمی /۵۱: «صورت تلگراف حضرت آیت اللّه آقای خراسانی که بتوّسط آقای ناصر الملک به مجلس پیشنهاد شده بود و مشعر بر ایقاظ هیئت دولت در جلوگیری از پاره[ای] جرائد در درج مطالبی راجعه به منهیات شرعیّه و سعی در اجرای اصل دوّم قانون اساسی [بود] ذکاء الملک قرائت نمود، پس از قدری مذاکرات رئیس اظهار داشت: در فقره ثانی که راجع به اصل دوّم قانون اساسی است جواب تلگرافاً مخابره شده، و در مسئله اولی هم البته بطوریکه مرقوم فرموده‌اند مجلس اولین وظیفهٔ خود را در جلوگیری [از] منهیات شرعیه می‌داند و جواب این فقره را از هیئت رئیسه نوشته به اطلاع مجلس می‌رسانم.» لازم به ذکر است که متأسفانه متن این تلگراف مهمّ در روزنامهٔ رسمی درج نشده است. متن کامل تلگراف در روزنامهٔ مجلس، سال سوّم، شمارهٔ ۶۳، ۶ محرم ۱۳۲۸ صفحهٔ ۳ در ضمن صورت مذاکرات جلسه فوق‌الذکر آمده است. در کتاب واقعات اتفاقیه در روزگار /۵۹۸ـ۶۰۰ این تلگراف با امضای محمد کاظم خراسانی و عبداللّه مازندرانی ذکر شده است.

در جلسه ۴۳ مجلس شورای ملّی مورخ ۱۳ محرم ۱۳۲۸ پاسخ مجلس به تلگراف آیت اللّه خراسانی قرائت شد: «تلگراف مبارک که در باب منع از اشاعهٔ منکرات و گماشتن معلمین مذهبی در مدارس و نشر بعضی مقالات مضرّه در روزنامجات امر شده بود، زیارت و در حضور وزراء عظام قرائت شد و قرار شد که از تمام این طبقات جلوگیری نمایند. امیدواریم موفقیت تامّه حاصل آید که بیش از پیش مراقبت شود.» روزنامهٔ مجلس، سال سوم، شمارهٔ ۶۶، ۱۴ محرم ۱۳۲۸. متأسفانه در روزنامهٔ رسمی /۵۷ متن جواب ذکر نشده است و تنها اشاره شده که ذکاء الملک جواب مجلس به آقای آیت اللّه را قرائت نمود.

۶۷. استعلام از استخفاف آیهٔ قصاص در برخی جرائد

جناب مستطاب آقای حجةالاسلام بهبهانی و سایر آقایان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم.

(۲۵۹) به‌موجب مکاتیب متکثّرهٔ واصله، در شمارهٔ ۱۲۱ جریدهٔ ایران نو[1] حکم قصاص را خلاف سیاست و حکمت شمرده به آیهٔ مبارکهٔ «و لکم فی‌القصاص حیوة یا اولی‌الالباب»[2] که حکما و فلاسفهٔ غیرمسلمان هم به حکمت‌های مؤدِعه در آن کریمهٔ مبارکه اقرار و به‌فهم آن افتخار دارند، استخفاف نموده؛ البته چگونگی را اعلام، بلکه عین همان شماره را عاجلاً ارسال دارید، تا در صورت صدق، حکم الٰهی به‌عموم مسلمین اعلام شود، انشاءالله.

محمّدکاظم الخراسانی[3]

۶۸. ملل اسلامی همه یک ملّت هستند

(۲۶۰) در علیه، بحضور حضرة المشیخة الجلیلة الاسلامیة دامت برکاتها

بلغنا حدوث فتنة عظمیة بین المسلمین فی بخارا علی وجه قتلت فیها النفوس المعظمه و هتک الاعراض المحترمة و تلفت الاموال بحیث اوجب ذلک مداخلة الاجانب، و هذا والله مضرّ بالدین و یفرق شمل المسلمین و دفع امثال هذه الحوادث مطلوبة من رؤساء الاسلام. و قد اخبرنا تلغرفاً علماء بخارا و الزمناهم بالصلاح و الاصلاح و عقد الاخوة التامّة بین المسلمین کما امر بذلک خاتم النبیّین (صلّی الله علیه و آله) فیرجوا من حضرتکم السامیّة مخابرة القضاة و اهل الافتاء و الزامهم بالاتحاد و الاخاء و ان یکونوا جمعیّة متّحدة لانّ الملّة الاسلامیّة واحدة و بذلک تنقطع ید الاجانب و لا یبقی مجال لافسادهم و دسائسهم و الامرالیکم و السلام علیکم و رحمةالله و برکاته. الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[4]

---

۱. روزنامه ایران نو، ارگان حزب دمکرات، با مدیریت ابوالضیاء و سردبیری محمّدامین رسول‌زاده، سال اوّل، شمارهٔ ۱۲۱، ۱۹ محرّم ۱۳۲۸، صفحات ۱ و ۲، مقالهٔ «خاطرهٔ سنگین اعدام» به قلم «نیش»؛ رجوع کنید به پیوست چهارم. ۲. البقره /۱۷۹.

۳. روزنامهٔ نجف، سال اوّل، شمارهٔ ۶، ۱۶ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۸؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۸۰؛ و نیز رجوع کنید به خاطرات و اسناد مستشارالدولهٔ صادق /۳۰۶ و ۳۰۷.

۴. هفته نامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ اول، ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۸؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شماره ۴۲، ۶ جمادی الاوّل ۱۳۲۸، صفحه ۱۱؛ ترجمهٔ فارسی آن به نقل از روزنامهٔ مجلس، سال سوم، شمارهٔ ۱۱۳، ۴ جمادی الاوّل ۱۳۲۸، صفحهٔ ۴ (ترجمه متن منتشره در هفته نامهٔ نجف):

←

۶۹. حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده و اخراج وی از مجلس

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم[1]

(۲۶۱) به عرض می‌رساند: مراتب تشکر از کمال اسلام‌پرستی و وطن‌پروری و کفایت کافیه و درایت کامله جناب مستطاب عالی و قیام به وظیفه معلمی و راهنمائی و کشتیبانی سفینه حیات استقلالی مملکت خارج از آن است که در طی این مختصر حق آن را توان ادا کرد اجرکم علی اللّٰه تعالی و علی رسوله و آله صلوات اللّٰه علیهم و نسئله تعالی ان یدیم تأییدکم و تسدیدکم.

عجالتاً آنچه که به‌تحقیق وضوح پیوسته آنکه وجود آقا سیدحسن تقی‌زاده به‌عکس آنچه امیدوار بودیم مصداق این شعر است.

فکانت رجاء ثم صارت رزیـةً لقد عظمت تلک الرزایا و جلّت

ضدیّت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش بـاینکه هـمچنانکه مـملکت پاریس فیمابین ممالک نصاری بالغاء قیود مذهب تنصّر مسلم و معروف آفاق است همین قسم ایران هم فیمابین ممالک اسلامیه به‌حمدالله تعالی و حسن تاییده تا به‌حال به‌حفظ اساس دیانت اسلامیه امتیازی داشته است از این به‌بعد همین مسلک ملعون لامذهبی والغاء قیود و حـدود اسلامیه را اختیار نماید و همچنانکه پاریس فعلاً فیمابین ملل مسیحیه بعدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت انگشت‌نما و ممتاز است؛ همین‌طور ایران هم فیمابین ملل اسلامیه به‌همین لکه ننگ و عار العیاذ باللّٰه تعالی انگشت‌نما و ممتاز گردد.

وچون بدیهی است علاوه بر تمام مفاسد دینیه مترتّبه بر تعقیب این مسلک خبیث، بالاخره

→

در علیّه اسلامبول، حضور حضرت و مقام منیع مشیخهٔ جلیلهٔ اسلامیه دامت برکاتها

خبر حدوث فتنهٔ بزرگ بخارا که در بین مسلمین واقع شده به‌طوریکه نفوس معظم کشته و اعراض محترمه هتک و اموال زیاد تلف گردیده و موجب مداخله اجانب گشته، به ما رسید. قسم بخدا این از برای دین مضرّ است و شمل مسلمانان را متفرّق می‌سازد و جلوگیری از امثال این حوادث وظیفهٔ رؤسای اسلام است.

در این خصوص به علماء بخارا تلگرافاً مخابره کردیم و آنها را ملزم به صلاح و اصلاح و بستن عقد اخوّت تامّه در بین مسلمین چنانکه حضرت خاتم الانبیاء (ص) فرموده ساختیم، از مقام سامی شما نیز رجاء داریم که به قضات و مفتیان مخابره فرموده و آنها را الزام به اتّحاد و برادری سازید تا همه یک جمعیّت متّحد شوید، زیراکه ملل اسلامی همه یک ملّت هستند تا دست اجانب کوتاه شده مجال نیابند که افساد و دسایس خود را به‌کار برند. دیگر مختارید. والسّلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته الاحقرالجانی محمّدکاظم الخراسانی

۱. [ظَهر پاکت]: «ان‌شاءالله تعالی، طهران، خدمت جناب مستطاب اجلّ اکرم اشرف آقای ناصرالملک دام تأئیده و اقباله فائز گردد، ربیع‌الثانی ۱۳۲۸».

جز انقلاب عمومی و ضدیّت تمام علماء و مسلمین با اصل اساس قویم مشروطیت و ذهاب مملکت و استیلاء اجانب اثری مترتب نتواند بود لهذا اصابه و صحت عقیده کسانی که او را عمداً یا جهلاً کارکن خارجه می‌شمارند بدیهی است، و در این مدت چند ماه به‌تمام وسائل ممکنه در نصیحت او تشبث شد و اصلاً مفید نشد.

اکنون چون زیاد بر این سکوت و اغماض درباره این چنین ماده فاسده شقاقلوسیه را با وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و صیانت ممالک اسلامیه در عهده داریم منافی و عیاناً مودی به انقلاب عمومی و استیلاء اجانب شدن را مشاهده می‌نمائیم، لهذا باداء وظیفهٔ الهیه عزّ اسمه مبادرت و حکم قطعی صادر و لفّاً ایفاد شد. ترتیب و تهیّه مقدّمات اظهار این حکم الهی عزّ اسمه که بدون غائله این ماده فاسده مقطوع الاثر گردد به‌عهده کفایت و درایت و دین‌پرستی و وطن‌پروری جناب مستطاب عالی و هیئت معظمه و وزراء عظام و امناء محترم دارالشورای و سایر امراً و سرداران عظام موکول، و به‌عنایت امام زمان ارواحنافداه امیدواریم که بعون‌اللّه تعالی و حسن تاییده بدون ترتیب هیچ غائله به‌کلی از هرگونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمرّه ساقط شود، انشاءاللّه تعالی، و السلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته. ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

من الحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی من الاحقر عبداللّه المازندرانی[1]

(۲۶۲) مقام منیع نیابت سلطنت عظمی، حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم، مجلس محترم ملّی، کابینهٔ وزارت، سرداران اعظم.

چون ضدیّت مسلک سیّد حسن تقی‌زاده که جدّاً تعقیب نموده است با اسلامیّت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خودِ داعیان ثابت، و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است، لذا از عضویت مجلس مقدّس ملّی و قابلیت امانت نوعیهٔ لازمهٔ آن مقام منیع بالکلیّه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است.

منعش از دخول در مجلس ملّی و مداخله در امور مملکت و ملّت بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشّورای کبری و قاطبهٔ امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمهٔ ملّیّه و طبقات ملّت ایران ایّدهم اللّه بنصرته العزیز واجب، و تبعیدش از مملکت ایران

---

۱. دفتر تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، ۱۳۷۰، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، به کوشش محمد دهنوی، صفحات ۱۷۲ـ۱۷۳ و ۲۳۶ همراه با کلیشه اصل نامه؛ زندگی طوفانی، خاطرات سیدحسن تقی‌زاده /۹۲۳ـ۹۲۵ (به نقل از منبع اوّل).

فوراً لازم، و اندک مسامحه و تهاون حرام، و دشمنی با صاحب شریعت علیه‌السّلام. بجای او امین دین‌پرست وطن‌پرور ملّت‌خواه صحیح‌المسلک انتخاب فرموده؛ او را مفسد و فاسد مملکت شناسند. و به ملّت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزّ اسمه را اخطار فرمایند. و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است. ولاحول ولا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم. و بجمیع مارقم قد صدرالحکم من الاحقر عبداللّه المازندرانی، قد صدرالحکم من الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی بذلک.[1]

۷۰. معرفی علما طراز اول در دورهٔ دوم تقنینیّه و تعیین قلمرو وظائف آنها

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۶۳) مجلس محترم شورای ملی شیّداللّه ارکانه ۳ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

چون به موجب فصل دوّم از متمّم قانون اساسی رسماً مقرّر است که برای مراقبت در عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیّه بیست نفر از مجتهدین عدول عارف به مقتضیات عصر به مجلس محترم معرفی شود و پنج نفر یا بیشتر به اکثریت آرا یا قرعه از ایشان انتخاب نموده به عضویّت مجلس محترم بشناسند، و امضاء و ردّ هیئت معظّمه منتخبه را در این باب مطاع و متّبع دانسته، هر چه را که اکثر از این هیئت محترمه مخالف شریعت مطهّره شمارند بکلّی الغاء نموده، سمت قانونیت ندهند و به موقع اجراء نگذارند؛

لهذا به موجب همین فصل شریف که به منزلهٔ روح سیاست اسلامیّه و حافظ استقامت این اساس سعادت است، مدّتیست در مقام فحص و سئوال از امّهات بلاد برآمدیم، و با آنکه بحمدالله عدد کثیر موصوفین به اوصاف مذکوره که چشم اسلام بوجود مبارکشان روشن است به معرفت خودمان یا شهادت شهود معتبره احراز شد، لکن چون بقاء جمله [ای] از آنها در مراکز خودشان اهمّ و لازم، و حرکت جمله دیگر به تهران زحمتی است فوق‌العاده، بلکه خیلی از آقایان عظام حاضرین تهران هم که جامع اوصاف و پشتیبان ملّت و مایهٔ قوام این اساس سعادتند، مراقبت حضور همه‌روزه مجلس زحمتی است فوق حد تحمّل ایشان.

لهذا به معرفی آقایان مفصّلةالاسامی با اعتذار از اسقاط عناوین و القاب و عدم رعایت تقدیم و تأخیر اکتفا می‌شود:

---

۱. واقعات اتفاقیه در روزگار /۵۳۵؛ اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده /۲۰۷ـ۲۰۸. دربارهٔ این نامه همچنین در منبع اخیر (ص ۳۴۵ـ۳۳۵) «نامه شیخ ابراهیم زنجانی به تقی‌زاده» خواندنی است.

از نجف اشرف زاده اللّٰه تعالی شرفاً و عزّاً: آقای حاجی سیدمصطفی کاشانی، آقای آقا شیخ اسمعیل محلّاتی، آقای آقامیرزا محمدحسین نائینی، آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقای آقا شیخ مهدی مازندرانی، آقا آقاضیاءالدّین عراقی، آقای آقاشیخ عبدالله گلپایگانی.

از مشهد مقدّس علی مشرفها افضل الصّلوة والسّلام: آقای حاجی سید اسداللّه قزوینی تنکابنی.

از خود تهران: آقای حجّةالاسلام بهبهانی[1]، آقای حاجی امام جمعه خوئی، آقای آقامیرزا سیدمحمّد آقازاده بهبهانی.

از اصفهان: آقای حاجی آقا نوراللّٰه ثقةالاسلام، آقای آقا سیدحسن مدرّس قمشهی.

از تبریز: آقای حاجی میرزا ابوالحسن انجزی (انگزی).

از شیراز: آقای آقا سیّدعلی کازرونی.

از یزد: آقای حاجی میر سیّدعلی حایری.

از بلده طیبّه قم، علی‌الثّاویة بها سلام اللّٰه: آقای حاجی میرزا زین‌العابدین.

از همدان: آقای حاجی شیخ محمّدباقر.

از سلطان‌آباد عراق: آقای آقانورالدّین.

از گلپایگان: آقای آقاآخوند زین‌العابدین، ادام‌الله تعالی تائیداتهم وتسدیداتهم.

آقایان عظام که معرفی شده‌اند، اتّصاف جمله از ایشان به معرفت کامله خودمان معلوم، و نسبت به بعضی هم بشهادت شهود ثابت است.

(۲۶۴) وظیفه مقامیه آقایان عظام که به عضویت منتخب می‌شوند، رعایت تطبیق قوانین راجعه به سیاسات مملکتی است کائناً ماکان بر احکام خاصّه و عامّه شرعیّه. اما تسویه و تعدیل امور مالیه و تطبیق دخل و خرج مملکت مطلقاً خارج از این عنوان است.

چنانکه قوانین راجعه به مواد قضائیه و فصل خصومات و قصاص و حدود و غیرذلک از آنچه صدور حکم در آنها وظیفه خاصّهٔ حکّام شرع انور است، و از برای هیئت معظمه دولت جز ارجاع به مجتهدین عدول نافذ الحکومه و اجراء حکم صادر کائنا ماکان مداخله و تصرّفی نیست. البته وضع اینگونه قوانین و دستورالعمل حکّام شرع انور هم از وظایف مجلس محترم ملّی خارج، و در شریعت مطّهره مبیّن و معلوم، و وظیفهٔ مجلس محترم در این امور فقط تعیین

---

۱. آیت الله سید عبدالله بهبهانی در ۱۱ رجب ۱۳۲۸ به شهادت رسید.

کیفیت ارجاع و اجراء و تشخیص مصداق مجتهد نافذالحکومه است. بعون‌الله تعالی مصادیق واقعیّه معیّن شوند ان شاءاللّه تعالی.

آقایان علماء عظام که فعلا در مجلس محترم سمت عضویت دارند اگر چه اتّصاف جملهٔ از ایشان به اوصاف شرعیّهٔ معتبره در هیئت معظمه نظّار معلوم است، لکن چون وظیفهٔ رسمیّه این هیئت معظمه فقط رعایت انطباق قوانین سیاسیّه مملکت بر شرعیّات است، لهذا از معرفی ایشان در این موقع عجالتاً اغماض شده، و لکن البته انظار شریفه ایشان هم معین هیئت معظمه نظّار خواهد بود ان شاءالله تعالی.

ادام الله تعالی تأییدکم و تسدیدکم، والسّلام علیکم جمیعاً و رحمةالله و برکاته.

الاحقر عبداللّه المازندرانی — الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[1]

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۶۵) طهران، مجلس محترم شورای ملّی شیّداللّه تعالی ارکانه

هرچند ورقهٔ معرفی بیست نفر مجتهدین عظام هفتهٔ قبل فرستاده شد، لکن چون بدیهی است عدد بیست نفر به شرط عدم زیاده نیست، لهذا مجدّداً معروض می‌شود، جناب مستطاب زبدة المجتهدین العظام آقای حاجی شیخ محمد هادی مجتهد قائینی سلّمه اللّه تعالی هم از یگانه وجودات محترمه و جامع اوصاف ثلاثهٔ معتبره در این وظائف مهمّه، والحقّ وجود محترمشان در بیرجند به منزلهٔ گنجی است در خرابه، چنانچه اکثریت آراء مبعوثان عظام ایدّهم اللّه تعالی بر انتخاب آن جناب، و بلکه به افزودن عدد منتخبین بر پنج نفر صادر شود زهی موجب اطمینان است، ان شاء اللّه تعالی.

۱۰ شعبان ۱۳۲۸

عبداللّه المازندرانی — محمّدکاظم الخراسانی[2]

(۲۶۶) مجلس محترم شورای ملی نصرالله تعالی اعوانه

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال سوّم، شمارهٔ ۱۳۸، ۱۱ رجب ۱۳۲۸، صفحهٔ ۳؛ تاریخ مشروطیت به روایت اسناد کتابخانهٔ مجلس (۱)، اسناد روحانیت و مجلس(۱)، سند شمارهٔ ۵، صفحه ۱۳ـ۱۶.

۲. مذاکرات دارالشورای ملی، دورهٔ دوّم تقنینه، جلسهٔ ۱۲۶، سلخ رجب ۱۳۲۸؛ روزنامهٔ رسمی /۳۷۴ـ۳۷۳؛ تاریخ مشروطیت به روایت اسناد کتابخانهٔ مجلس(۱)، اسناد روحانیت و مجلس(۱)، سند شمارهٔ ۶، صفحه ۱۷ و ۱۸.

چون توقّف جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام آقای حاجی شیخ اسماعیل [محلاتی] دامت برکاته در طهران معلوم نبود و در عداد نظار تعداد نشدند، حال که منتخبین نجف اشرف استعفاء فرموده، چنانچه آن جناب مضایقه از توقّف و اجابت نداشته باشند انتخاب ایشان خیلی به موقع است کتباً هم اشعار به این مطلب شده است.

محمد کاظم الخراسانی　　عبدالله المازندرانی[1]

۷۱. حکم پناهندگی و تابعیت دول خارجی

(۲۶۷) حجّت الاسلاما، چه می‌فرمایید بر اینکه مسلمین ایران در امور دنیویه پناهنده و تبع نصاری و دولت خارجی می‌شوند؟ اگر مورث شوکت کفر و ضعف اسلام و مسلمین گردد چه صورت دارد؟ و این امر قصدی است یا واقعی؟ و تکلیف سایر مسلمین با اینگونه اشخاص چیست؟ هرچه رأی امور است بیان فرمایید.

بسم الله تعالی

با این فرض البته جایز نیست و از معاصی کبیره است، اگر مقصّر باشد، و بر مؤمنین لازم است با وجود شرائط نهی از منکر نمایند، و اگر جاهل است ارشاد نمایند و بفهمانند به او و به همهٔ مردم که این فروختن دین است به دنیا و اسلام است به کفر، و الله العالم.　　الاحقر عبدالله المازندرانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

امر چنان است که مرقوم فرموده‌اند.　　حررّه الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[2]

۷۲. دوّمین اندرزنامه به احمد شاه نوجوان

(۲۶۸) جناب مستطاب اجلّ الافاضل العظام ملاذ الانام آقای حاج میرزا محمّدعلی نهاوندی معلّم ذات اقدس اسعد همایون شاهنشاهی ادام اللّه دولته ملاحظه فرمایند.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

معروض می‌شود، مرقومهٔ شریفه که کاشف از کمال دین‌پرستی و وطن‌پروری احساسات

---

۱. مذاکرات دارالشورای ملی، دورهٔ دوم تقنینیه، جلسهٔ ۲۰۱، ۲۲ محرم ۱۳۲۹، روزنامهٔ رسمی / ۸۳۴؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۵۳، ۲۴ محرم ۱۳۲۹، صفحه ۳ (خلاصهٔ نامه).

۲. روزنامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ ۶، ۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۸.

اسلامیّه و ایمانیّه و بذل جهد در خدمات وطنیّه و ملّیّه بود بر مراتب امیدواری افزود. بحمدالله تعالی قیام مثل جناب مستطاب عالی به‌وظیفه مهمّ ترتیب و تعلیم ذات اقدس همایون شاهانه شیدالله تعالی ارکان سلطنته و ایّد دولته که امروزه از اهمّ وظائف ملّیّه است موجب کمال امیدواری و کاشف از کمال مراقبت و حسن انتخاب حضرت اقدس اشرف آقای نایب السلطنة دامت شوکته العظمی.

و رجاء واثق حاصل است که بعون الله تعالی در حسن ترتیب و تعلیم این[1] یگانه گوهر و برومند شدن این نهال امید ملّت بذل و صرف مهجه فرموده، علوم و اخلاق کریمه شایان مقام اعلای سلطنت اسلامیّه ادام الله تعالی شوکتها و حبّ وطن و ملّت و شوقِ اعلاء د ین و دولت و بسط معدلت و ترقّی و آبادانی و انتظام مملکت و ترویج صنایع وطنیّه و سایر موجبات رفعت و سربلندی در عداد سایر ملل و دول و استغناء از اجانب و ارجاع آب‌های رفته و آبروهای ریخته را در این ابتدای سنّ و عنفوان شباب بنیّات وافیّهٔ علمیّه و اخلاقیّه و آدابیّه و تجربهٔ مذاکرات همه روزه در جبلّت و فطرت ذاتیّهٔ عالیّهٔ آن ذات اقدس کالنقش فی الحجر رسوخ و ارتکاز دهند.

و مبادی ترقیّات محیّرةالعقول تمام ملل و دول عالم که به همم عالیهٔ سلاطین و درباریاتشان مستند است و تنزّل این دولت خودمان و ملّت را به‌این درجه که بالاخره به سوء مسلک سلاطین سلف و پست فطرتی درباریان منتهی است علی ما هو علیه با طریق علاج بر ضمیر منیرشان مکشوف و بر تجدید دوره به‌طوری که بعون الله تعالی در اندک زمان حتی از امپراطور ژاپون سبقت ربایند.

عزیمت راسخهٔ ملوکانه را تصمیم فرمایند قامت مبارکشان را بر لُبس منسوجات وطنیّه که بالاترین موجبات شرف و زینت و مورث تأسّی تمام اهل مملکت و باب الابواب ترقّی و سدّ اعظم ابواب فقر و ذهاب بقیّه ثروت است مزّین، و مراقبت از مندرجات فصول عشر را که سابقاً به‌حضور اقدس تقدیم شده[2] در قلب همایونی ثابت و راسخ دارند. والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

من الاحقرالجانی محمّدکاظم الخراسانی[3]

---

۱. در اصل: حسن ترتیب و تعلیمش یگانه. ۲. به مکتوب شماره ۶۵ در این مجموعه رجوع کنید.
۳. ایران نو، سال اوّل، شمارهٔ ۲۱۸، ۲۱ جمادی الاوّل ۱۳۲۸، صفحه ۳؛ روزنامهٔ مجلس، سال سوّم، شمارهٔ ۱۲۱، ۲۳ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۸، صفحهٔ اوّل و دوّم.

۷۳. لزوم اهتمام بیشتر در رعایت ضوابط شرعیه

(۲۶۹) جناب مستطاب اجلّ اشرف رئیس الوزراء (دام تأییده و اقباله)

بعد از اعلان فصل ۲۶۴ قانون وزرات داخله در منع از منکرات اسلامیه و مجازات مرتکب، چه شده که هنوز مجرا نشده منسوخ و منکرات اشدّ از اوّل شیوع یافت؟ مگر خدای نخواسته اولیاء امور (ایّدهم الله تعالی) در تحت ارادت چند نفر لامذهب و مزدوران اجانب چنین مقهور و یا از حفظ دین گذشته از مملکت اسلامی هم چشم پوشیده‌اند که در چنین مواد مهمّه تسامح، و مفاسد مترتّبه را وقعی نمی‌گذارند؟ علی کلّ تقدیر، در قلع این موادّ فساد عظیم قبل از انقلاب مملکت بذل عنایت مجدّانه، دین پرستانه و وطن‌پرورانه لازم و بشارت انجاح عاجلاً مأمول است. ان شاءالله تعالی. محمّد کاظم الخراسانی[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۷۰) طهران، توسط مستطاب جناب اشرف آقای ناصرالملک دام تأییده مقام اقدس نیابت سلطنت عظمیٰ دامت شوکته العالیه و وزارتین جلیلتین داخله و جنگ و ریاست مجلس محترم ملّی ایّدهم‌الله تعالیٰ بنصرةالله

بدیهی است زحمات و مجاهدات علما و امرا و سرداران عظام ملّی و مجاهدین دین‌پرست وطن‌خواه طبقات ملّت ایران در استقرار اساس قویم مشروطیّت و این همه بذل نفوس و اموال در تحصیل این سرمایهٔ سعادت برای حفظ دین و احیاء وطن اسلامی و آبادی مملکت و ترقّی ملّت و اجرای احکام و قوانین مذهب و سدّ ابواب حیف و میل در مالیّه و صرف آن در قوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی و قطع موادّ تعدّی و تحمیل چند نفر نَفْس‌پرست خودخواه خودرأی بود، نه از برای آنکه به‌جای اشخاص آن ادارهٔ استبدادیه که هر چه بود باز لفظ دین و مذهب بر زبان داشت، یک ادارهٔ استبدادیهٔ دیگری از موادّ فاسدهٔ مملکت به اسم مشروطیّت یا طرفداری کارکنان و نحو ذلک همدست شوند، و همدیگر را در جمیع ادارات داخل، و به‌جای تشکیل قوای حربیّهٔ نظامیّه که اهمّ تکالیف فوریّه و مایهٔ نجات مملکت از مهالک و قطع تشبّثات اجانب است، به تکثیر ادارات مضرّه و توسیع دوایر مفسده و صرف مالیّهٔ مملکت در این مصارف پردازند، و معاش‌های خطیره از مال ملّت مظلومه دربارهٔ یکدیگر برقرار.

و درعوض اجرای تمدّن اسلامی که به‌اتفّاق تمام عقلای عالم وسیلهٔ منحصره حفظ این

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ ۶، ۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۸.

مملکت و جامع وحید این ملّت است علناً به ضدّیت مذهب و اعدام جامعهٔ ملّیت همّت گمارند و در هتک نوامیس دینیّه و اشاعهٔ منکرات اسلامیّه از بذل مجهود فروگذاری نکنند، و به‌جای بذل جهد در اجرا عفو عمومی و تسویهٔ فیمابین افراد ملّت و سایر موجبات تألیف قلوب و اتّحاد کلمه، و حتی تخفیف در بعض عوارض ــ چنانچه فعلاً در ممالک عثمانی مشهود است ــ شعب کثیرهٔ مالیات‌های غیرقابل تحمّل از سفیدی نمک تا سیاهی ذغال برای مصارف ادارات مضرّه، در مقابل همین حُسن خدمتی که در اعدام جامعهٔ ملّیت همین مستخدمین خصوصاً عدلیه سریعاً مشغولند، تحمیل و طبقات ملّت را به ضدّیت با اساس مشروطیت بالطّبیعه وادارد، موادّ هیجان عمومی و انقلاب مملکت را از هر جهت کاملاً فراهم، و از اجراء عفو عمومی و فکّ محبوسین سیاسی که در هیچ دورهٔ استبدادیه چنین حبس دل‌بخواهانهٔ بی‌مستندی مشهود نبود، محض غرض شخصی یا بداعی ابقاء دودستگی و عدم اتّحاد کلمهٔ ملّیه حتّی با حکم بتّی داعیان هم ممانعت ورزند، و حتی از انتشار احکام صادره از این خادمان شرع انور دربارهٔ جریدتین شرق و ایران نو[1] و غیره هم به پارتی‌بازی جلوگیری کنند، و محض عدم خروج قشون اجانب از مملکت که قریب به فعلیّت بود، این انقلابات متعاقبه را بر پا و هر روز فساد جدیدی احداث نمایند.

(۲۷۱) بحمدالله تعالی ایران مملکتی است اسلامی و قاطبهٔ امرا و سرداران عظام ملّی و مجاهدین غیور و فدائیان اسلام و قاطبهٔ ملّت با اتّحاد عنصر غالب بر دیانت حقّهٔ اسلامیّه ثابت

---

۱. به احکام صادره دربارهٔ این دو روزنامه دست نیافتم. جریدهٔ درّهٔ نجف (سال اول، جزء ۷ و ۸، ۱۰ ذیقعده ۱۳۲۸، نجف): «انکار حکم قصاص در تحت عنوان «خاطرهٔ سنگین اعدام» در جریدهٔ ایران نو و در شمارهٔ دیگری استخفاف به حکم استرقاق را طبع و نشر نموده، و جریدهٔ شرق روحانیون را در تحت عنوان «قوای میته» به بهانهٔ روحانیون نصاری هتک می‌نماید»؛ روزنامه شمس (اسلامبول، سال دوّم، شمارهٔ ۳۰، ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱۰): «در روزنامهٔ صدی منطبعه باکو دیدیم که روزنامهٔ معهود ایران نو چونکه در بعضی نسخه‌ها چند مقاله علیه اسلامیت درج و ردّ بر شریعت رسول نموده بود به حکم حجج اسلام نجف تعطیل شده است.» روزنامهٔ شرق به مدیریت سیّدضیاءالدّین طباطبایی، (۱۴ رمضان ۱۳۲۷ تا ۲۱ شعبان ۱۳۲۸) ۱۰۶ شماره، پس از توقیف شرق سیدضیاء روزنامهٔ برق را منتشر می‌کند. روزنامهٔ ایران نو، ارگان حزب دمکرات، به مدیریت سیّدمحمود شبستری ملّقب به ابوالضّیاءو سردبیری محمدامین رسول‌زاده، (دورهٔ اوّل ۷ رجب ۱۳۲۷ تا جمادی‌الثانی ۱۳۳۰). رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۶۶ در همین مجموعه و روزنامهٔ ایران نو، سال اول، شمارهٔ ۲۱۴، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۸، صفحه ۱، مقالهٔ «توقیف شرق»؛ و شمارهٔ ۲۱۵، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۸، صفحات ۲ و ۳: مذاکرات نمایندگان مجلس شورای ملی در جلسهٔ مورخ ۱۶ جمادی الاوّل ۱۳۲۸. رجوع کنید به پیوست چهارم و پنجم در همین مجموعه.

و راسخ و ابتغاء[1] مشروطیّت و ازادی این مملکت جز بر اساس قویم مذهبی که ابدالدّهر خلل‌ناپذیر است غیرممکن و لزوم حفظ بیضهٔ اسلامیّه و صیانت وطن اسلامی همان تکلیفی را که در هدم اساس استبداد ملعون سابق مقتضی بود در هدم این ادارهٔ استبدادیه[2] مرکّبه از مواد فاسدهٔ مملکت و دشمنان دین و وطن هم به‌طریق اوّلی مقتضی؛ و عشّاق آزادی پاریس[3] قبل از آنکه تکلیف الٰهی عزّ اسمه دربارهٔ آنها طور دیگر اقتضا کند به سمت معشوق خود رهسپار، و خود و ملّتی را آسوده، و این مملکت ویرانه را به غمخوارانش واگذارند، تا به جبر شکستگی و تدارک خرابی و سدّ ثغورش پردازند و بعون‌الله تعالی و حُسن تأییده اولیاء امور احیا فرمایند.

کأنّ ایران و مبعوثان دین‌پرست ایّدهم‌الله تعالی هم مرعوبیّت از هیاهوی آن دستهٔ دشمنان دین و وطن را به کلّی کنار گذارده به‌اتّفاق و اتّحاد کلمه حقّه عموم آقایان علماء اعلام و امراء سرداران عظام و مجاهدین با غیرت و حمیّت وطن‌خواه و قاطبهٔ ملّت ایران مستظهر و مجدّانه بدون هیچ پروا در مقام شستشوی و اصلاح این مفاسد برآمده تمام این ترتیبات مفسده و اداره‌سازی‌ها و معاش‌های دشمن‌پرور را القاء تحمیلات خارجه از حدّ تحمّل ملّت را اسقاط، و ایادی افسادیهٔ اعادی دین و وطن را از مداخله در امور مملکت و ملّت به کلّی مقطوع، و هر کس از فسادش کاملاً ایمنی حاصل نباشد وجوباً به‌سمت معشوقش گسیل داشته، و قوانین مملکتی را با حضور هیئت مجتهدّین عظام نظّار که سابقاً به مجلس محترم ملّی معرّفی شدند[4] مطابق قانون اساسی عاجلاً مرتّب، و از منکرات اسلامیه و منافیات مذهب به‌کمال شدّت و سختی جلوگیری فرموده، ادارات مملکتی به اقلّ ضرورت اکتفا، و مستخدمین در کلّیهٔ ادارات خصوصاً عدلیّه را از مردمان با قناعت و دیانت و صحیح‌المسلک والعقیده انتخاب، و مصارف همه را به اقلّ آنچه ممکن شود برقرار فرموده، معظم مالیهٔ مأخوذه از ملّت را در ترتیب قوای نظامیّه و تشکیل قشون منظّم که اهمّ واجبات فوریّه و وسیلهٔ منحصرهٔ حفظ دین و استقلال مملکت است مصروف، و مجلس سنا را که قانوناً لازم است و حاسم اکثر مواد فساد، و تعویقش تاکنون ظاهراً به مبادی افساد منتهی باشد به اسرع مایکون تشکیل، و مدّعی‌العموم قانونی هم از رجال با علمیّت و دیانت و امانت و بیغرض عارف به شرعیّات و سیاسیّات برای نظر در مطبوعات قبل از طبع ــ چنانچه فعلاً در ممالک عثمانی مرسوم است ــ مقرّر، و اصل

---

۱. روزنامه مجلس: ابناء. ۲. روزنامهٔ مجلس: در هدم ایراد آن استبداد.

۳. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۶۹ در همین مجموعه.

۴. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۷۰ در همین مجموعه.

طبع را بدون امضاء آن هیئت مسدود فرموده[1]، قانون معارف را هم بعد از تمامیّت و امضاء هیئت مجتهدّین عظام نظّار برای خود داعیان ارسال فرمایند تا انظار خودمان را هم در این باب که مفتاح سعادت دین و دنیای ملّت در آینده است مدخلیّت دهیم، انشاءالله تعالی. و لاحول و لاقوة الاّ بالله‌العلیّ العظیم، والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

الاحقر عبداللّه المازندرانی　　الدّاعی محمّدکاظم الخراسانی[2]

۷۴. خدمت بی‌مزد

(۲۷۲) حضور مبارک حضرت مستطاب آیةاللّه فی‌الارضین دام ظلّه العالی

شهرت تامّی دارد که زمان رئیس الوزرایی حضرت اشرف سپهدار اعظم دام اقباله از مجلس وزراء مبلغ ده هزار تومان به‌عنوان اعانت آن حوزهٔ مقدّسهٔ روحانیه تقدیم حضور مبارک شده، ده هزار تومان دیگر هم در مجلس وزرا مقرّر شده که بعد بفرستند. آیا این مطلب واقعیت دارد و چنین وجهی به حضور مبارک رسیده یا نه؟ مستدعی است که حقیقت حال را به خط مبارک مرقوم فرمائید، ادام اللّه تعالی ظلّکم العالی.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

چنین وجهی تاکنون نرسیده، و اگر هم می‌رسید البته عودت می‌دادیم. بحمداللّه آقایان علماء اعلام عاکفین این مرکز مقدّس، علاوه بر خدمات مدنیّه که در طریق مشروطیت و سعادت ایران مبذول داشته‌اند، معیشتهای شخصی خود را هم در این طریق مصروف، مصداق «لانرید منکم جزاءاً و لاشکورا»[3] بوده‌اند. هرگز خدمات خالصانهٔ خود را به‌هزاران اضعاف این مقدار مشوب نخواهند فرمود. غایت آمال و نهایت آرزوی ما از اولیاء امور (ایدّهم اللّه تعالی) صرف جهد در موجبات انتظام و آسایش و ترقی مملکت و صرف مالیّهٔ ملّت است در تشکیل قشون نظامی و سایر مصالح عامّهٔ مملکتی، لاغیر، انشاءاللّه تعالی. والسّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته. فی ۱۹ شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۳۲۸

حرّره الاحقر محمّدکاظم الخراسانی[4]

---

۱. روزنامهٔ مجلس: فرموده‌اند.

۲. روزنامهٔ مجلس، سال سوم، شمارهٔ ۱۴۰، ۱۶ رجب ۱۳۲۸، صفحه ۲: «۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ نجف در مطبعهٔ علوی طبع گردید.»؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۷۵ـ۷۸.　۳. الانسان / ۹.

۴. روزنامهٔ نجف، سال اوّل، شمارهٔ ۱۴، ۲۴ رمضان ۱۳۲۸؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شماره ۲۱، ۱۲

۷۵. جهاد اقتصادی و لزوم حمایت از صنایع داخلی

(۲۷۳) نجف اشرف زید شرفاً، مقام منیع ریاست روحانی آقای خراسانی و مازندرانی ارواحنا فداهما، حکم حرمت امتعهٔ روسیه چنانچه صادر شده صریحاً تلگرافاً مرقوم فرمائید.

جنابان مستطابان عمده و ارکان‌الاسلام آقایان علماء اعلام و امراء عظام و تجّار فخام و سایر طبقات ملّت دین‌پرست استرآباد ایّدهم‌اللّٰه لنصرة‌الدّین.

تلگراف محترم رسید هر چند به بعض ملاحظات و انتظارِ فراهمی تمام مقدّمات هنوز حکم به حرمت امتعهٔ روسیه به عموم مسلمین اعلان نشده مترصّد موقع هستیم، لٰکن عموم غیرتمندان اسلام و پیروان حضرت خاتم‌النّبیّین (صلی‌اللّٰه علیه و آله)، البته این معنی را تا به حال فهمیدند و به رأی‌العین می‌بینند که استعمال امتعهٔ خارجه در بلاد اسلامیه تا به‌حال به چه درجه موجب ذهاب ثروت مملکت و نسخ صنایع داخله و فقر و فلاکت ملّت و تسلّط کفّار بر مسلمین شده و حال به ذهاب بیضهٔ اسلام و زوال اسلامیّة و استقلال مملکت هم العیاذباللّٰه نوبت رسیده.

بقاء سالدات روس به‌بهانهٔ حفظ تجارت روسیه در ایران تدریجاً به کنیسه شدن مساجد و تبدیل اذان به ناقوس و پایمال شدن روضهٔ منوّرهٔ حضرت ثامن‌الائمّه صلوات‌اللّٰه علیهم خدای ناخواسته مؤدّی خواهد بود. انشاءاللّٰه تعالیٰ عموم آقایان علما و امرا و تجّار محترم و طبقات غیرتمندان اسلامی تمام این مقاصد را نصب‌العین خود فرموده به‌همان فطرت پاک ایمانی و به‌شرافت طبع اسلام‌پرستی از این امتعهٔ خبیثه و فضول عیش که موجب ذهاب دین مبین و استیلاء کفر بر ممالک اسلامیه است با عزمی راسخ و جنانی ثابت به‌کلّی اغماض و در فوز به فیض این جهاد اقتصادی که به‌منزلهٔ جهاد و شهادت در رکاب امام زمان ارواحنافداه است، مساعدت و بر همدیگر مسابقت خواهند فرمود ان شاءاللّٰه تعالیٰ، ثبّتکم الله تعالی جیمعاً بالقول الثابت فی‌الحیوة‌الدنیا و فی‌الاخرة.

محمّدکاظم الخراسانی — عبداللّٰه المازندرانی[1]

→

شوال ۱۳۲۸، صفحه ۴.

۱. روزنامهٔ نجف، سال اوّل، شمارهٔ ۳۲، ۹ صفر ۱۳۲۹، صفحهٔ ۸؛ حیات الاسلام فی احوال آیة‌الملک العلاّم /۷۱ـ۷۲.

۷۶. درخواست اخراج فوری عساکر روس از ایران

(۲۷۴) مجلس محترم شورای ملّی (شیّد الله تعالی ارکانه)

در این مدّت ده ماه که از افتتاح مجلس محترم گذشته پیوسته وصول بشارت خروج قشون روس و تخلیص از تمام شعب مداخلات و تجاوزات ظالمانه را به حسن مراقبت مبعوثان عظام ملّت (ایّدهم الله تعالی) مترّصد، و بعد از ترک رسم عید مشرف به حصول، و به واسطهٔ تعاقب بحرانات وزراء و سایر عوائقی که اغلب به دسائس ظاهره و خفیّه مشیّد بود معوّق ماند، حالا با این که کابینهٔ جدید، انجام این اهمّ تکالیف را به موجب مکاتیب واصله سریعاً تعهّد نموده باز هم بدبختانه می‌بینیم به امروز و فردا می‌گذرد. اساس قویم مشروطیّت و استقلال وطن بلکه ارکان دیانتمان در تزلزل و روح ملیّمان در خطر و حقوق وطنیّه و ملّیّه بلکه بشریّه‌مان لگدکوب و تکلیف دینی اسلامی زیاده بر این به انتظار نشستن و دست روی دست گذاردن را اقتضاء ندارد، اگر حقوق بین الملل مرعی و قوانین آن منظور است سکوت تاکی؟ انتظار تا چند؟ و اگر مجرّد الفاظی است بدون واقعیّت و خالی از حقیقت، البته عموم علما و قاطبهٔ مسلمین هم از مقتضیات اسلامیّت خود رفع ید نخواهند کرد و عجالتاً مجاهدهٔ اقتصادیه ترک امتعهٔ روسیه بالکلیّة که اوّلین قدم دینداری و وطن خواهی است بعون الله تعالی و حسن تأییده باید سریعاً اقدام شود. علی کلّ حال نتیجه را عاجلاً مترصّد و جواب تلگراف در خصوص جواب یادداشت سفارتین را هم منتظریم ان شاءالله تعالی

محمّد کاظم الخراسانی　　عبدالله المازندرانی[1]

(۲۷۵) جناب آقا ابوالقاسم شیروانی، تلغراف جناب جلالتمآب قونسول ملاحظه شد به‌ایشان ابلاغ نمائید:

نظر به‌وعده [ای] که در خروج عساکر روسیه داده بودند و سایر دول متمدّنه همه در جواب پروتست ما خبر دادند که بعد از حصول امنیّت عساکر بیرون می‌رود، اینک با اینکه بلاد ایران مأمون، عساکر مقیم، عموم رعایا اخراج آنان را درخواست نموده، چون در سکوت عاقبت وخیم می‌رفت. از وزراء خودمان به مضمون جیّدی خواستیم

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۸، شمارهٔ ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، صفحهٔ ۵؛ و شمارهٔ ۱۶، ۱۳ شوال ۱۳۲۸ صفحهٔ ۹؛ روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال دوم، شمارهٔ ۴۷، ۲۵ شوال ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱۴.

به‌اقتضای محابات بین دولتین خروج عساکر را درخواست نمایند. محمّدکاظم الخراسانی[1]

۷۷. تکذیب حکم تکفیر تقی‌زاده

(۲۷۶) جناب مستطاب شریعتمدار کهف الانام ثقةالاسلام آقای حاجی میرزا ابوالحسن انگجی دام تأییده، درخصوص حکمی که از این خادمان شرع انور دربارهٔ آقا سیّدحسن تقی‌زاده صادر شده بود[2] مکاتیب و سؤالاتی از تبریز رسیده، لازم است جناب مستطاب عالی به عموم علماء و قاطبهٔ مسلمین اعلام فرمائید حکم مزبور تکفیر نبوده، نسبت تکفیر بی‌اصل است. فقط حکم به عدم جواز مداخله در امور نوعیّهٔ مملکت و عدم لیاقت عضویّت مجلس محترم ملّی و لزوم خروجش بوده لاغیر. البته زائد بر مدلولِ حکم اثری مترتب نشود.

به تاریخ ۵ شهر شوال ۱۳۲۸ محمّدکاظم الخراسانی[3]

(۲۷۷) حضور مقدّس بندگان حضرت مستطاب آیةاللّه خراسانی ارواحنا فداه به‌عرض می‌رساند، مشهور است که دربارهٔ جناب آقای سیّدحسن تقی‌زاده تبریزی حکم تکفیر صدور یافته است. آیا صحیح است یا خیر؟ استدعای عاجزانه آنکه حقیقت امر را مرقوم فرمائید، امرکم مطاع.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

نسبت حکم به تکفیرِ مومی الیه به احقر کذب است.

حرّره الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[4]

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شماره ۱۶، ۲۹ رمضان ۱۳۲۸، صفحه ۳؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۸، شمارهٔ ۱۶، ۱۳ شوال ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱۰؛ روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال ۲، شمارهٔ ۴۷، ۲۵ شوال ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱۴ و ۱۵؛ و نیز رجوع کنید به حبل المتین شمارهٔ ۱۸ (۲۷ شوال ۲۸ صفحهٔ ۶ و ۷) جواب مشروح آیة الله خراسانی به قونسول روس به توسط مهدی بن محمّد کاظم الخراسانی.

۲. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۶۹ در همین مجموعه.

۳. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده /۲۱۶.

۴. حبل المتین، کلکته، سال ۱۸، شماره ۱۶، ۱۳ شوال ۱۳۲۸، صفحهٔ ۴؛ روزنامهٔ شمس، اسلامبول، سال ۲، شمارهٔ ۴۷، ۲۵ شوال ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱۴؛ اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده /۲۱۷. ضمناً روزنامهٔ حبل‌المتین، سال ۱۸، شمارهٔ ۱۵ مورّخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، صفحهٔ ۲۰ و ۲۱ مکتوب آیت اللّه شیخ عبداللّه مازندرانی در جواب تاجر تبریزی محمّدعلی بادامچی راجع به شهرت قضیهٔ تکفیر تقی‌زاده را همراه با توضیحاتی منتشر کرده است.

۷۸. تحریض دیگر مراجع به حساسیّت در برابر هجوم اجانب به سرزمین اسلامی

(۲۷۸) سامراء، توسط رکن الاسلام آمیرزا علی آقا (دامت برکاته)، خدمت حضرت حجّت الاسلام آقای میرزا [محمّدتقی شیرازی] (مدّ ظلّه)

خطر ایران شدید، وقت مضیّق، بیضهٔ اسلام در شرف ذهاب، مسامحه موجب حسرت و ندامت، هر اقدامی که نظر مبارک مساعد است مبادرت خواهند فرمود، ان شاءالله تعالی.

محمّد کاظم الخراسانی

کربلا، خدمت حضرت حجّت الاسلام آقای [سید اسماعیل] صدر (مدّ ظلّه)

خطر ایران شدید، بیضهٔ اسلام در شرف ذهاب، وقت مضیّق، تأنّی موجب حسرت است، هر اقدامی را که نظر مبارک مساعد است تعیین و مبادرت عملیّه خواهند فرمود، ان شاءالله تعالی.

محمّد کاظم الخراسانی[1]

۷۹. اعتراض شدید به تجاوز قشون روس و انگلیس به ایران
و درخواست مؤکّد اعادهٔ آنها

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

(۲۷۹) مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیّه خاطر طرفداران حقوق بشریّت و آزادی‌پروران عدالت‌پرست را متوجّه می‌خواهد. در این دورهٔ تمدّن که اشعّهٔ عدالت و آزادی دو روی کره را منوّر دارد همیشه می‌شنیدیم که هیچ قوی‌پنجه و صاحب‌اقتدار و شوکتی پایمال کردن اندک حقّی از حقوق ضعیف‌ترین ملل عالم را غیرمتمکّن، و چنانچه ظلم‌پیشه و مغروری در چنین مقام برآید حکومت‌های متمدّنه دنیا با او طرفیّت و دفعش خواهند نمود.

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ ۲۳، ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸، صفحهٔ آخر؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۸، شمارهٔ ۱۸، ۲۷ شوال ۱۳۲۸. در این ارتباط تلگراف ذیل یادکردنی است:

نجف اشرف، حضرت حجت الاسلام [سیّد محمّد کاظم طباطبایی] یزدی (دامت برکاته)

البته تهاجم خارجه بر داخله مملکت ایران و اخطار انگلیس و سوق عسکر و تصرفات گمرکات ـ اگر تا سه ماه دیگر جنوب ایران منظّم نشود ـ به سمع مبارک رسیده. تأنّی در رفع این غائله که سبب ذهاب بیضهٔ اسلام است، خلاف مقتضای تکلیف، لهذا اتفاق بر امر مشترکی که موجب تأمین بلاد و قطع بهانهٔ خارجه بوده باشد، در رفع این غائله از اهمّ فرائض، آنچه نظر مبارک مساعدت بر آن دارد معین فرموده که عاجلاً اقدامات مجدّانه شود، ان شاءالله تعالی، که اصلاً مجال آرام و قراری نیست. الراجی محمّد تقی الشیرازی

(روزنامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ ۲۲، ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸)

هر چند مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیّه از اوضاع سایر ممالک و طرفداری نوع‌پروران حقّ‌پرست از حقوق سایر ملل کاملاً اطلاع ندارد، لکن از سکوت و اغماضی که از این همه تجاوزات ظالمانهٔ حکومت روسیّه در ایران شده و می‌شود بسی حیرت دارد. در چنین موقعی که ملّت مظلومهٔ ایرانیّه که در عائلهٔ بشریّت یک اولاد قدیم است بعد از احساسات ملیّه به وادی تربیت و ترقّی قدم نهاد و به حُسن دلالت و هدایت و تصویب پیشوایان روحانی خود زنجیر اسارت و رقیّتی که از حکّام استبدادیه در گردن داشت با یک هیجان ملّی گسیخته و بعد از چه قربانی‌ها و فداکاری‌ها به هدم اساس استبداد و خودسری، و تشکیل حکومت شورویّهٔ ملّیه بر اساس قویم مشروطیّت موفّقیّت یافت.

چون این پیش‌آمد برخلاف غرض و مقصودی که حکومت روسیّه در محو آزادی و استقلال ایران از دیرزمان تهیّه می‌نمود نتیجه می‌داد، ازاین جهت به‌مقام آن برآمد که تا موقعی که از دستش نرفته به حرکات غیرقانونی و مداخلات ناحقّ، آزادی‌پروران را از اجرآت عملیه و ترقّیات ملّیه عائق، و به مکنونات دیرینهٔ خود هر چه زودتر نایل آید و تا توانست هیکل پوسیدهٔ استبداد را نگهداری و از استوار شدن اساس مشروطیّت جلوگیری نمود. حتی مجلس ملّی ایران را در ۲۳ جمادی‌الاولیٰ در سنهٔ ۱۳۲۶ به‌مباشرت لیاخوف روسی منهدم ساخت.

همین که آن اساس پوسیده را مشرف به مضمحلال دید اولاً به‌اسم فتح باب ارزاق برای تبریز، در صورتی که قبل از آن مفتوح شده بود و به‌بهانه حفظ قونسلات، در حالتی که کاملاً محفوظ بود، قوّهٔ نظامی خود را به تبریز وارد، و در مرأی و منظر قناسل دول معظّمه آنهمه تعدّیات که در کتابچهٔ علیحدّه در سی و شش ماده ثبت و ضبط شده از عساکر او در تبریز صدور یافت و چون خود را در هر تجاوز و مداخله بلامانع و دولت انگلیس را هم مساعد خود دید و به قزوین و به جاهای دیگر هم به‌اسم حفظ تجارت، با اینکه پیوسته محفوظ بوده و هست عساکر خود را سوق داده از هیچ مداخله و تعدّی خودداری نکرد. و مفسدین و اشرار مملکت را تا توانست بر ضدّ دولت برانگیخت. همین که بعد از زحمات و خسارات زیاد مغلوب شدند پناهشان داد، مثل پناه دادن امثال رحیم‌خان قراچه‌داغی و سایر پناهندگان به‌سفارت و قونسلخانه‌ها و افسادکاری‌های داراب میرزا که از مستخدمین نظامی روس است در زنجان و سایر مداخلات ناحقّ او در امور داخلیّهٔ مملکت، بر کشف این مدّعا دلیل واضحی است.

(۲۸۰) لکن تا به‌حال از دولت انگلیس جز همان مساعدت‌های معنویه علناً مداخله و

اقدامی بر ضدّ استقلال ایران مذاکره نمی‌شد، حالا همان افسادات صفحهٔ شمال به طرف جنوب هم ساری، و دولت انگلیس هم که از سال‌ها است خود را در اقطار عالم به عدالت‌پرستی و آزادی‌پروری معرّفی فرموده بود، نسبت به ایران مسلک قدیم قویم خود را از دست داده همدستی با روس را اختیار و به‌موجب خبری که تلگرافاً رسیده است به مقام آن برآمده که همان معاملهٔ روس با شمال ایران را در صفحهٔ جنوب معمول دارد و عساکر خود را به‌بهانهٔ اغتشاش جنوب به آن صفحه سوق نماید و بلکه اختیارات عسکریه و گمرکات آن صفحه را در تحت اقتدار خود آرد و همان مقاصدی که دولتین در نظر داشتند که در ضمن قرض دادن نیم‌میلیون لیر به ایران مجری دادند و ملّت و دولت ایران زیر بار نرفت حالا به بهانه‌جویی درصدد اجرای آن برآمده که بدین‌وسیله استقلال ایران را خاتمه دهد.

بدیهی است ملّت تازه‌بیدار ایران که طوق رقیّت اجانب تمکین نخواهد کرد و مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیّه هم در دفاع از حوزهٔ مسلمین به هر اقدامی حاضر خواهد بود. لکن گمان نمی‌رفت طرفداران حقوق انسانیّت سکوت و اغماض از اینهمه تعدّی و فشار دولتین روس و انگلیس را به ملّت تازه‌هشیار ایران که تا مدّت‌ها لازم است برای اصلاحات امور و ترتیبات اساسیّهٔ خود فارغ‌البال باشد رضا دهند و به‌جای آنکه در عالم نوع‌پرستی حرّیت‌پروران ایران را در اصلاحات نوع‌پرورانه کمک کنند و در تخلیص از چنین گرفتاری‌ها در چنگال دو همسایهٔ مهربان هم اعانتی نفرموده. جوی خون شدن ایران و لکّه‌دار شدن عالم انسانیّت را در این عصر زیاده بر این روا ندارند.

از تمام عدالت‌پروران عالم تمنّیٰ داریم بیش از این سکوت و اغماض دربارهٔ ملّت مظلومهٔ ایران روا نداشته به تخلیص از چنگال دو همسایهٔ مهربان که در محو آزادی و استقلال ایران همدست شده‌اند، عالم انسانیّت و حق‌پرستی را خلاصی بخشند. این بیان‌نامه را مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیّه درنجف اشرف، به دربار حرّیت‌پروران دولت فخیمه به‌توسّط سفارت جلیلهٔ دولت معظّمه در طهران با احترامات خالصه تقدیم می‌دارد.

الاحقر عبدالله المازندرانی　　الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[1]

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اوّل، شمارهٔ ۱۸، اول ذیقعده ۱۳۲۸، صفحه ۷ و ۸؛ ایران نو، سال دوّم، شمارهٔ ۲۶، ۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸، صفحهٔ ۲ (به نقل از روزنامهٔ نجف)؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۳۳، ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۸، صفحه ۳؛ حبل المتین، کلکته، سال هجدهم، شمارهٔ ۲۴، ۹ ذیحجه ۱۳۲۸، صفحهٔ ۴ تا ۶؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۸۴ـ۸۶.

(۲۸۱) طهران، توسط سفارت جلیلهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس، به دربار دولت فخیمهٔ انگلیس

بعد از تقدیم مراسم و احترامات شایان آن مقام منیع معروض می‌داریم: همیشه قاطبهٔ ملت ایران عموماً و مقام ریاست روحانی خصوصاً به مراتب عدالت خواهی و آزادی پروری و حق پرستی آن دولت معظّمه مستظهر و کاملاً امیدواری داشتیم که دولت بهیّهٔ روس را از این تشبّثات و مداخلات ناحقّ که در محو آزادی و استقلال ایران نموده‌اند منصرف و جلوگیری خواهند نمود. هرگز گمان نبود که آن دولت حقّ پرست آزادی خواه که در اقطار عالم خود را معرفی به طرفداری از حقوق نوع بشر فرموده‌اند، مسلک قدیم و قویم خود را از دست داده، در محو آزادی و استقلال ایران، با دولت روس همدست شوند، و نظیر معاملات روس در شمال ایران را نسبت به جنوب ایران در صدد برآیند.

ملّت تازه بیدار ایران که به جهت مدافعه از حقوق وطنیّه و گسیختن زنجیر اسارت و خلع طوق رقیّت خاندان سلطنت خود، این همه خون‌ها ریخته و قربانی‌ها نموده و خانمان‌ها بر باد داده، تا جان در بدن دارد به رقیّت اجانب تمکین نخواهد کرد و در بذل بقیّهٔ نفوس و اموال، در طریق حفظ استقلال مملکت که اوّلین وظیفهٔ دینیّهٔ مسلمین است، حاضر و مهیّا خواهد بود.

مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیه هم در دفاع از حوزهٔ مسلمین از هر نحو اقدامی کوتاهی نخواهد کرد. برای اطمینان خاطر ملّت ایران و تعیین وظائف اسلامیّهٔ مسلمین در حفظ حدود و ثغور مملکت لازم گردید اوّلاً اولیای امور دولت فخیمهٔ انگلیس را از متابعت آمال حقّ شکنانهٔ دولت روسیّه و تشبّثات غیرقانونی منصرف نماید و از مقام حقّ پرستی و آزادی و عدالت پروری آن دولت فخیمه درخواست نماید در چنین موقع که ملّت تازه بیدار ایران برای ترتیبات اساسیّهٔ خود به همان گرفتاری‌ها که ملّت و دولت فخیمهٔ انگلیس هم در ابتدا تأسیس مشروطیّت خودشان ابتلا داشته‌اند دچار است. اگر مساعدت و اداء حقّ جوار نمی‌فرمایند لااقّل ملّت ایران را از مقاصد عائق و مشاغل نباشند و دولت بهیّهٔ روس را از این اقدامات و مداخلات ناحقّ که تمام همّ رجال ایرانی را مصروف به دفع تشبّثات ظالمانه نمود منصرف نمایند و جوی خون شدن ایران و لکّه دارشدن عالم انسانیّت را روا ندارند. از نجف اشرف با احترامات صمیمانه تقدیم شد. اول ذیقعدهٔ ۱۳۲۸

رؤسای روحانی اسلام، علمای نجف اشرف: الاحقر عبدالله المازندرانی، الاحقر محمّد کاظم الخراسانی[۱]

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ ۲۰، ۸ ذیقعده ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱؛ ایران نو، سال دوم، شمارهٔ ۴۴، ۹ ذیحجه ۱۳۲۸، صفحهٔ ۳؛ مرگی در نور / ۲۵۲ـ۲۵۰.

(۲۸۲) حضور اعلیحضرت امپراطور اعظم روسیّه ۲۷ ذیقعدة الحرام سنهٔ ۱۳۲۸

پس از تقدیم احترامات شایان آن مقام منیع معروض می‌داریم: در چنین موقعی که ملّت مظلومه‌ی ایرانیه که در عایله‌ی بشریّت از قدیم‌ترین اولاد است، به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی خود زنجیر اسارت و رقیّتی را که از حکّام استبدادیّه در گردن و از سعادت بشریّه محرومش داشت، به یک هیجان ملّی گسیخته، بعد از چه فداکاری‌ها و قربانی‌ها به‌مقصد نایل و به‌تشکیل حکومت شورویّهٔ ملّیّه بر اساس قویم مشروطیّت موفقیّت یافت. با اینکه نظر به‌سوابق ودادیّه و استحکام روابط جواریّهٔ فیمابین ملّتین ایران و روس، چنین مترقّب بود [که] در این اوّلین قدم که در ترتیبات اساسیّهٔ خود بالطبیعه دچار مشکلات داخلیّه است، دولت و ملّت روسیّه به‌وسیلهٔ حسن مساعدت‌های مقتضیه، روابط دوستانه را مستحکم و حقوق جواریه را ادا خواهند فرمود؛ متأسفانه ضد آنچه مأمول بود، کارگزاران روسیّه در ایران همه روزه برای ملّت و دولت تازه به‌راه افتاده، چه اشکالات جدیده تولید، و طریق سعادت‌شان را به چه سدّهای آهنین مسدود ساخته.

اوّلاً، قشون خود را به‌بهانهٔ فتح طریق ارزاق برای تبریز، در صورتی که قبل از آن مفتوح شده بود، و به‌اسم حفظ قنسولات، در حالتی که کاملاً محفوظ بود، به آذربایجان و بعد از آن هم به‌اسم حفظ تجارت، با آنکه همیشه محفوظ بوده و هست، به‌قزوین و نقاط مهمّه‌ی دیگر سوق نموده، پیوسته به‌مداخلات غیرقانونی ومزاحمات استقلال شکنانه و جری ساختن مفسدین و پناه‌دادن به یاغیان مملکت، و برخلاف قوانین مسلّمهٔ عالم و حقوق بین‌المللی تذکره‌ی تبعیت یا حمایت به‌دست آنها دادن، الی غیرذلک از اقدامات غیرحقّه، حقوق ملّت و استقلال ایران را پایمال و اوقات اولیای دولت و ملّت را از اصلاحات مملکتی و ترتیبات اساسیّه به‌این مشکلات متعاقبه مشغول و مصروف. و با آنکه بالبدیهه مفاسد مترتّبه بر وجود قشون اجنبی در مملکت و مداخلات غیرحقّه و غیرقانونی کارگزاران آن دولت بهیّهٔ در امور داخلیه‌ی ایران، مملکن الارتفاع نیست الّا به اعاده‌ی قشون و رفع ید از اینگونه مداخلات استقلال شکنانه، معهذا اعادهٔ آنها را به‌ارتفاع مفاسد مترتّبه بر وجودشان منوط فرموده‌اند.

اگرچه سابقاً مفاسد مترتّبه بر این رفتار مأمورین روسیّه را در ایران به‌حضور اعلیحضرت امپراطوری تلگرافاً[1] به‌توسط سفارت کبرای ایران معروض، و اعادهٔ عساکر روسیّه و عدم

۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۷۶ در همین مجموعه.

تحقیر اساس دیانت و عزّت نفوس مسلمین را از آن مقام منیع درخواست نموده؛ اوایل ورود جناب اجلّ قنسول حالیّهٔ بغداد، به‌اقتضای وظیفه مقامیّه و حقوق جواریّه، مراتب مأیوسی رؤسای روحانی و عموم مسلمین را از این وضع، و مؤدّی شدن آن بالمجبوریّه به گسیختگی روابط جواریّه و تجاریّه و غیرهما، به‌توسط آن جناب مشروحاً معروض، و اعادهٔ قشون روسیّه از ایران استدعا شد.

در جواب این مکتوب هم اخبار رفتن جمله [ای] از عساکر روسیّه از ایران، و وعده عاجلهٔ اعلیحضرت امپراطوری به‌اعادهٔ بقیّه را آن جناب اجلّ ابلاغ، و به مرعی بودن حقوق ملّت و رعایت استقلال ایران هم کاملاً امیدوارمان نمودند؛ لکن، تا به‌حال در انجاز آن مواعید به‌هیچ وجه اثری ظاهر نشده، به‌واسطه‌ی همین طول اقامت قشون روسیّه در شمال ایران است که دولت فخیمه‌ی انگلیس هم در مقام اجرای همین معامله در جنوب، به‌همین بهانه‌های بی‌منشأ، و هم‌عنان شدن با آن دولت بهیّه در تشبّثات ناحقّ بر آمده‌اند. مقام ریاست روحانیّهٔ اسلامیّه باز هم به‌اقتضای کمال امیدواری به‌مراتب حقّ‌پرستی و نوع‌خواهی و آزادی‌پروری اعلیحضرت امپراطوری و حسن رعایت اولیای آن دولت بهیّه از حقوق جواریّه رجاء واثق دارد.

ان‌شاءاللّٰه تعالی، تضییع حقوق مظلومه‌ی ایرانیّه و هدم مبانی آزادی و استقلال ایران را زیاده بر این روا نداشته، اعادهٔ قشون روسیّه از ایران و رفع ید از مداخلات استقلال‌شکنانه اوامر عاجله شرف اصدار، و مأیوسی علماء و قاطبهٔ مسلمین را به امیدواری کامل مبدّل، و گسیختگی روابط ودادیّه و جواریّه و تجاریّه را روا نخواهند داشت. و ریاست روحانیّهٔ اسلامیه و قاطبهٔ مسلمین را از تکالیف دینیّه که لامحاله بر این تجاوزات و مداخلات غیرقانونی که بالمجبوریّه مترتّب خواهند نمود آسوده، و دولت فخیمهٔ انگلیس را هم از این خیالاتی که محض هم‌عنان شدن با دولت بهیّه درصدد برآمده بالتبع منصرف خواهند فرمود.

رؤسای روحانی اسلام، علماء نجف اشرف: محمّدکاظم الخراسانی، عبداللّٰه المازندرانی[1]

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اوّل، شمارهٔ ۲۳، ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸، صفحهٔ اوّل؛ ایران نو، سال دوّم، شمارهٔ ۵۶، ۲۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۸ صفحهٔ ۱؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۴۴، ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۸، صفحهٔ ۲؛ واقعات اتفاقیّه در روزگار /۵۸۰ـ۵۸۲، وقایع دوم ذیقعده ۱۳۲۸؛ حیات اسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۸۹ـ۹۱.

۸۰. حرمت اغتشاش و اختلاف و جنگ داخلی

(۲۸۳) طهران، مجلس شورای ملّی (شیّدالله تعالی ارکانه)

توسط هیأت مجتهدین عظام دامت تأئیداتهم، عموم امراء و سرداران عظام و رؤسای عشایر و ایلات و طبقات ملّت ایران را به سلام وافر مخصوص می‌داریم. در این موقع خطرناک که دشمنان دین اسلام اغتشاشات داخلیه مملکت را بهانه نموده، از جنوب و شمال به‌محو استقلال ایران و هدم اساس مسلمانی حمله‌آور شده‌اند، البته حمایت از حوزهٔ مسلمین و تخلیص ممالک اسلامیه از تشبثّات عدیدهٔ صلیبیان، فریضهٔ ذمّهٔ قاطبهٔ مسلمین و متدیّنین و اهل قبله و توحید است و ابقاء این اغتشاشات علاوه بر تمام مفاسد دینیه و دنیویهٔ آن چون موجب استیلاء کفر و ذهاب بیضهٔ اسلام است لهذا محادّهٔ و معانده با صاحب شریعت مطهّره (علی صادعها افضل الصّلوة و السّلام) است، بر تمام امراء عظام و طبقات ملّت لازم است که در تخلیص ممالک اسلامیه از تشبثّات اجانب با دولت موافقت نموده، بدنامی و لعن ابدی و محو اسلام را به‌وسیلهٔ رقابت و نفاق‌های داخلی و اغراض شخصیه و جنگ‌های خانگی برخود روا ندارند. ان‌شاءالله تعالی، والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

عبدالله المازندرانی　　محمّدکاظم الخراسانی[1]

۸۱. لزوم اتحاد فرق پنجگانهٔ اسلامی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۸۴) بعد الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد خاتم النبیین و آله و صحبه المنتجبین، قد رأینا ان اختلاف الفرق الخمسة الاسلامیة فی غیر ما یتعلق باصول الدیانة و الشقاق بین طبقات المسلمین هوالسبب الموجب الانحطاط دول الاسلام و استیلاء الاجانب علی معظم ممالکها، فلاجل المحافظه علی الکلمة الجامعة الدینیة و المدافعة عن الشریعة الشریفة المحمدیة (ص) قد اتفقت الفتاوی من المجتهدین العظام الذین هم رؤساء الشیعة الجعفریة و من علماء اهل السنّة الکرام المقیمین فی دار السلام علی وجوب الاعتصام بحبل

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اوّل، شمارهٔ ۲۰، ۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸؛ حبل المتین، کلکته، سال هجدهم، شمارهٔ ۲۳، ۲ ذیحجه ۱۳۲۸، صفحهٔ ۸ و ۹؛ استقلال ایران، سال اوّل، شمارهٔ ۱۴۴، آخر ذیقعده ۱۳۲۸؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شماره ۳۷، ۶ ذیحجه ۱۳۲۸، صفحهٔ ۳؛ ایران نو، سال دوّم، شمارهٔ ۴۴، ۹ ذیحجه ۱۳۲۸.

الاسلام کما امرالله تعالی به، فقال عزّوجلّ «واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرّقوا»[1] و علی وجوب اتّحاد کافّة المسلمین فی حفظ بیضة الاسلام و صون الممالک الاسلامیة من العثمانیة و الایرانیة عن تشبثّات الدول الاجنبیة و هجمات السلطة الخارجیه اتّحد الرأی منّا جمیعاً تحفّظاً علی الحوزة الاسلامیّة ان نبذل تمام قوانا و نفودنا فی ذلک و لا نکف عن کلّ اقدام یقتضیه المقام، واثقین بکمال الاتحاد بین الدولتین العلّیتین الاسلامیتین و رعایة کل منهما محفظ استقلال الاخری و حقوقها، و نعلن لعموم ملّة الایرانیة وجوب السکون و التعاون فی حفظ استقلال دولتها العلیه و حمایة حمی مملکتها و صیامة ثغورها عن مداخلة الاجانب، فیکونوا کما قال الله عزّوجلّ «اشدّاء علی الکفار رحماء بینهم»[2] و نذکر عامّة المسلمین بالاخوّة الق عقدها الله تعالی بین المؤمنین و نعلن لهم وجوب التحرّز و التجنّب عمّا بوجب الشقاق و النفاق و ان یبذلوا جهدهم فی حفظ نوامیس الامّة و التعاون و التعاضد بحسن المواظبة علی اتفاق الکلمة حتّی تصان الرایة الشریفة المحمدیة و یحفظ مقام الدولتین العلیتین العثمانیة و الایرانیة ادام الله تعالی شوکتهما بمحمد و آله و صحبه خیرالبریة، غرّة ذی الحجة سنة ۱۳۲۸.

محمّد کاظم الخراسانی، السیّد صدر الاصفهانی، عبدالله المازندرانی، شریعة الاصفهانی، حسین المازندرانی[3]

---

۱. آل عمران / ۱۰۳ ۲. الفتح / ۲۹.

۳. حبل المتین، کلکته، سال ۱۸، شمارهٔ ۲۷، ۷ محرم ۱۳۲۹، صفحهٔ ۲. ترجمه فارسی این اعلامیه در روزنامهٔ ایران نو، سال دوم، شمارهٔ ۶۱، اول محرم ۱۳۲۹؛ روزنامهٔ مجلس، سال ۴، شمارهٔ ۴۹، ۱۵ محرم ۱۳۲۹، صفحهٔ اول؛ روزنامهٔ تبریز، سال اول، شمارهٔ ۱۸، ۱۵ صفر ۱۳۲۹، صفحهٔ ۴ و حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام (بدون ذکر امضاها) درج شده است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدالله ربّ العالمین والصلوٰة والسّلام علی محمد خاتم‌النبیین و آله و صحبه المنتجبین.

چون پیش ما واضح و ثابت شد که این اختلافات فرق پنجگانهٔ اسلامیه در غیر آنچه متعلّق به اصول دیانت است و شقاق ما بین طبقات مسلمین علّت تامّهٔ انحطاط دول اسلامیّه و سبب اصلی استیلاء اجانب بر ممالک اسلامی بوده و هست، فلذا محض محافظهٔ کلمهٔ جامعهٔ دینیّه و مدافعه از شریعت شریفهٔ محمّدیّه اتّحاد آراء و اتّفاق فتاوی ما بین مجتهدّین عظام و رؤسای شیعهٔ جعفریه و علماء کرام اهل سنت مقیمین دارالسّلام بغداد بر وجوب اعتصام بحبل اللّه چنانچه خداوند احدیّت تعالیٰ شأنه امر فرموده فقال عزّ من قائل «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً و لاتفرّقوا» و بر وجوب اتحاد فاطبهٔ مسلمین در حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت جمیع ممالک عثمانیّه و ایرانیّه از تشبّثات دول اجنبیه و هجمات سلطهٔ خارجیه و به‌جهت محافظت حوزهٔ اسلامیّه کلمهٔ ما متّفق و ←

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۹

۸۲. تحریض وزیر خارجه به احقاق حقوق استقلالیّه ملیّه و اخراج قشون خارجی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۸۵) معروض می‌شود، ان شاءالله تعالی همواره در کنف حفظ و حراست الهیّه عزّ اسمه محفوظ و در حسن خدمت و ادای امانتی که در عهدهٔ کفایت دارند به مزید تأیید و تسدید مخصوص خواهید بود، از آنجا که بحمدالله مقام دین پرستی و غیرت اسلامیّه و حمیّت ایرانیّه و کمال کفایت و درایت جناب مستطاب اجلّ عالی موجب بسی امیدواری است، محض تذکّر لازم است مصادعت شود. اوّل امر که بشارت قیام جناب مستطاب عالی به مقام صنیع وزارت جلیلهٔ عدلیه[1] رسیده بود خیلی مسرور، و امیدواری‌های کامل به اصلاحات آن دائره که از اهمّ تکالیف داخلیّه است، حاصل بود. مخصوصاً هم مقرّر داشتیم جناب مستطاب شریعتمدار صفوة المجتهدین العظام رکن الاسلام آقای میرزای [محمد حسین] نائینی دامت برکاته اصول و امّهات وظائف لازمه را به جناب مستطاب اجلّ من باب التذکّر نوشتند. بشارت انجاح و اصلاح کلّی این شعبهٔ مهمّه مملکت داری انتظار داشتم.

در این خلال خبر تبدیل مقامی و قیام جناب مستطاب عالی به مقام وزرات جلیلهٔ خارجه

→

آراء ما متّحد شد بر اینکه تمام قوا و نفوذ خودمان را در این خصوص بذل کرده و از هرگونه اقدام مقتضای مقام مضایقه ننماییم. امیدواریم که دولتین علیّتین اسلامیتین با کمال اتّحاد در حفظ استقلال و حقوق همدیگر نهایت اهتمام و عنایت داشته باشند و بر عموم ملّت ایرانیّه اعلان نمودیم که ثبات و تعاون در حفظ استقلال دولت خودشان واجب و حمایت حمای مملکت و سدّ ثغور بلاد اسلامی از مداخلهٔ اجانب فرض عین است چنانچه خداوند عالم جلّ شأنه می‌فرماید: «اشّداء علی الکفّار رحماء بینهم» و بر عامّهٔ مسلمین عقد اخوّتی را که خداوند عالم جلّ شأنه مابین مؤمنین انداخته است متذکّر شده و اعلام می‌نماییم که واجب است از تمام موجبات شقاق و نفاق تحرّز کرده و در حفظ نوامیس امّت بذل نهایت جهد نموده و کمال تعاون و تعاضد و حسن مواظبت بر اتّفاق کلمه بنمایند تا اینکه رایت شریفهٔ محمّدیّه مصون، و مقام دولتین علّیتین عثمانیّه و ایرانیّه ادام اللّه شوکتها محفوظ بماند؛ بمحمّد و آله و صحبه خیر البریّه. غرّهٔ ذیحجهٔ ۱۳۲۸

محمّدکاظم الخراسانی، السیدصدرالاصفهانی، عبداللّه المازندرانی، شریعة الاصفهانی، حسین المازندرانی

۱. میرزا حسن خان محتشم السلطنة در دومین کابینهٔ میرزا حسن خان مستوفی الممالک که در تاریخ ۲۵ شوال ۱۳۲۸ به مجلس معرفی گردید، وزارت عدلیه را عهده دار بود و در ترمیم کابینهٔ ۲ محرم ۱۳۲۹ بجای حسینقلی خان نوّاب وزیر خارجه شد. (دولت‌های عصر مشروطیت)

رسید. چون اداره کردن این اهم شعب فعلیه، خصوصاً در چنین موقع که تراکم خرابی از هر جهت بدیهی است به چه درجه‌ای اهمیت دارد، لهذا بیش از پیش موجب مسرّت و رجای واثق حاصل است که در احقاق حقوق استقلالیّه ملّیّه و قلع مواد تشبثات همسایگان جنوبی و شمالی و اخراج قشون آن‌ها، و اجرای مواد معاهداتی که بواسطهٔ مرعوبیّت یا غیر آن معوّق مانده مؤیّد و منصور، و این شرف و سعادت دارین برای جناب مستطاب عالی مقدّر و مذخور خواهد بود و مخصوصاً در تکمیل وِداد و ترتیب اتّحاد با برادران دینی خودمان، دولت علیّهٔ عثمانی و رفع منافسات سرحدّی و رفع تعرّضات ناحقّ غیرقانونی که مأمورین عثمانی نسبت به اتباع دولت علیّه دون غیرهم من الاجانب در صدد و مشغول هستند، هم در تحمیل مالیاتی ناحقّ، از قبیل مالیات عملهٔ مکلّفه و تمتّع که تازه اجرا می‌شود و هم در اجرای نظامات عسکریه نسبت به ما غیرعربها[1] و بلکه غیر آن‌ها که از چند سال به این طرف از روی عدم کفایت و درایت یا رعیت فروشی و مملکت بخشی مأمورین ایران در صدد اجرا بوده و هستند، به طریق صحیحی که بیشتر موجب حفظ وِداد و استحکام اتّحاد گردد، بذل توجّه و صرف همّت فرموده، عموم اتباع ایران را مثل اتباع سایر دول ساکنین در ممالک عثمانی از این تعرّضات ناحقّ آسوده خواهید فرمود.

بعض مطالب مهمّه دیگر هم محرمانه بطریق دیگر خدمت جناب مستطاب عالی معروض و چنانچه باید و شاید بذل جهد و صرف مهجه مأمول است، ان شاءالله تعالی. ابلاغ سلام مخصوص خدمت جناب مستطاب اجلّ آقای یمین الملک[2] دام تأییده به محبّت جنابعالی موکول، و زیاده تصدیع است. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی[3]

۸۳. محال بودن حفظ استقلال مملکت جز در سایهٔ مذهب که جامع وحید این ملّت است

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

(۲۸۶) مقام منیع نیابت سلطنت عظمی دامت شوکته العالی بشارت تشریف فرمائی را

---

۱. در اصل: مادر عربها ۲. میرزا جعفر خان یمین الممالک سرکنسول سابق ایران در بغداد.
۳. اسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس و روس به ایران / ۲۲۶ـ ۲۲۵ (به نقل از آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱۱، پ ۶۰، سال ۱۳۲۹ هـ ق) به نظر می‌رسد در کتاب یاد شده در نشانی سند ۴۲ و ۴۳ اشتباهی رخ داده است.

بایران سرمایه سعادت و نجات مملکت و ملّت از اعظم بشارت و به‌منزلهٔ عود روح به جسد عاری از حیات و موجب تبدیل یأس کلی به‌کمال امیدواری گردید. ان شاءاللّه تعالی به‌مبارکی و میمنت و دوام نصرت و تأئید در موجبات قوّت و شوکت دین و دولت مقرون، و در جمع کلمه ملّیّه و اصلاحات اساسیّه و رفع پیچیدگی‌هائی‌که از کثرت اختلافات و نمایش دادن اغراض شخصی به‌صورت نوع‌پرستی حاصل و حال مملکت و ملّت را چنین تباه نموده است مؤیّد و منصور، و به برکت انفاس دین‌پرستانه و بیانات وطن‌پرورانه قاطبهٔ رجال با شرف و حمیّت را به‌وخامت عاقبت این تفریق و اختلافات اهواء و تشتّت که سیر قهقرائی را به این درجه منتهی و مساعی و زحمات داعیان را هم در جمع کلمه ملّیّه چنین هباء و هدر دارد حکیمانه تنبّه در این معنی را چنانچه باید و شاید مجسّم و ذهنی همه خواهند فرمود که:

تمام شرف و سعادت شخصیّه و نوعیّه هر کس هر چه در نظر دارد تماماً به حفظ استقلال مملکت متوقّف، و این معنی جز در سایه مذهب که جامع وحید این ملّت و حصن حصین مملکت و یگانه حافظ این آب و خاک است محال. و نعمت اتّحاد عنصر غالب که از نعم خاصّه الهیّه عزّ اسمه بر این ملّت و نتیجه زحمات سلف صالحین از علماء و سلاطین است به آن وسیله حفظ شرف استقلال و فوز به اعلی مدارج شوکت و عزّت و ترقّی و رفعت است نتیجه مشهوده از تفریق اختلافات، و سیر معکوس این مدّت هم برای تجربیّات کافی.

و امید است که بعون‌اللّه تعالی و حسن تائیده از این به‌بعد تمام رجال دین‌پرست ایران خواه به‌حسن نیّات و کمال مراقبت آن والا حضرت اقدس دامت شوکته که به‌موجبات نجات و وسایل حیات استقلال که فقط به‌اتحاد کلمه عموم علماء و امراء و اعیان مملکت موقوف، و ترفیع کلیه اختلافات و فراهمی اسباب جلب قلوب و رفع نفرت طبقات ملّت منوط است، کاملاً همّت خواهند گماشت، و در جمع کلمه ملّیّه عاجلاً با داعیان مساعدت خواهند فرمود.

و آن والا حضرت اقدس هم با عزم راسخ و خیال ثابت متوکّلاً علی اللّه مستمدّاً من ولیّ عصر ارواحنا فداه به‌وظایف مقامیّه قیام و کلمه تشتّت راجع به‌مملکت و ملّت از دست رفته را احیاء خواهند فرمود، ان‌شاءاللّه تعالی، و السّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته.

محمّدکاظم الخراسانی — عبداللّه المازندرانی[1]

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شماره ۷۵، ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹، صفحهٔ ۴؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۹۸ـ۹۹.

۸۴. ضوابط قضاوت شرعی

(۲۸۷) به‌توسط هیئت معظمه مجتهدین عظام اعضاء ایّدهم اللّٰه تعالی به‌مجلس شورای ملّی (شیّد اللّٰه تعالی ارکانه) و وزارت جلیلهٔ عدلیّه (دامت تائیداته) بعد از دعا معروض می‌شود:

در دوره سابقه که فصل ۲۷ قانون اساسی[1] به‌طوری‌که باید دقائق لازمه را مراعات نمود، و فصل خصومات شرعیّه را به‌محاکم شرعیّه و تصدّی حکام شرع مسلّم الاجتهاد و العدالة موکول[2]، و سائر خصومات سیاسیّه مملکتی را به‌عهده محاکم عرفیه نظامیه برگزار کرده[3]، چه قدر تمامیّت این اصل کاشف از صحّت اساسی بود.

بعد هم در مسئله استیناف و تمیز مذاکرات و مراجعاتی از مجلس محترم به این ناحیه مقدّسه می‌شد، و چون استیناف و تمیز بعد از صدور حکم شرعیِ بتّی از مجتهد نافذ الحکومه بنا بر اصول مذهب مقدّس جعفری علی مشیّده افضل الصّلواة و السّلام اصلاً مشروعیت ندارد؛ و نتیجه مراجعات و مذاکرات آن دوره این شد: بعد از اینکه محاکم شرعیّه و اساسیّه عرفیّه از همدیگر منفصل شد، استیناف و تمیز را به‌همان محاکم سیاسیه عرفیه مخصوص دارند، که هم مخالفتی با اساس مذهب مقدس نشده باشد، و هم موازین سیاسیّه ایران در انظار دول اجنبیه ناقص نباشد؛ و به‌همین‌طور بنا بود انجام شود که داستان انفصال مجلس به‌میان آمد.

تا در این دوره چندی قبل مسموع شد محکمه تمیز را مقرر داشته‌اند، و جناب مستطاب ثقةالاسلام آقای حاج شیخ محمد حائری مازندرانی دام اعلی به‌ریاست آن انتخاب شده‌اند؛ به‌گمان آنکه به‌همان ترتیب سابق است و انتخاب ایشان هم برای اعمال دقایق شرعیه است، از این جهة مسرور شده، تلگرافی هم مبنی بر همین معنی معروض داشته، و ضمناً از وزارت جلیلهٔ عدلیّه مزید مراقبت و بذل جهد کامل در رفع خرابی‌های عدلیه و شعب و ادارات آن که موجب شکایت عمومی شده است درخواست شد.

حالا می‌شنویم آن ترتیب سابق وآن فصل شریف به‌کلّی من حیث العمل ملغی شده، و

---

۱. اصل بیست و هفتم متمّم قانون اساسی: «دوّم، قوه قضائیّه و حکمیّه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوّه مخصوص است به محاکم شرعیّه در شرعیّات و به محاکم عدلیّه در عرفیّات.»

۲. اصل هفتاد و یکم متمم قانون اساسی: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلّمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیّه با عدول مجتهدین جامع الشرائط است.»

۳. اصل هفتاد و دوّم متمّم قانون اساسی: «منازعات راجعهٔ به حقوق سیاسیّه مربوط به محاکم عدلیّه است مگر در مواقعی که قانون استثنا نماید.»

خصومات شرعیه را غیر اهله متصدّی گشته و استیناف و تمیز مطرداً مقرر شده است. اگر چه این معنی از جهات عدیده قابل تصدیق نبود، لکن از روی کمال اضطراب که مبادا خدای نخواسته تقلید از محاکم خارجه چنین پیش آمد و روز سیاهی را برای انهدام این اساس سعادت مقتضی گشته، و سرآمد تمام موجبات انزجار و و نفرت قلوب نوع علماء و ملّت شده، که ناموس این اساس سعادت تدریجاً از میان برود؛ از این جهة لازم شد مصادعت شود ان شاءالله تعالی در مجلس محترم با حضور وزارت جلیله عدلیّه که وجود محترمشان موجب بسی امیدواری‌ها است علناً قرائت شود و جواب رافع وحشت و اضطراب را عاجلاً مترصّد است، و السلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

حرّره عبدالله المازندرانی[1]

محمّدکاظم الخراسانی[2]

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شماره ۷۸، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹، صفحه ۲ و ۳: «مرقومهٔ حجج اسلام به مجلس شورای ملی». (در روزنامهٔ مجلس امضای محمّد کاظم خراسانی ذکر نشده است.)

۲. واقعات اتفاقیه در روزگار /۶۴۵: «چندی قبل لایحه‌ای از حجت‌الاسلام و آیت الله خراسانی به جهت مجلس شورای ملّی آمده بود که مرافعات شرعیه باید رجوع به محاضر مجتهدین عظام نافذالحکم شود و در احکام مجتهدین حق اینکه رجوع به استیناف و تمیز شود برای کسی نیست، رجوع به استیناف و تمیز، به جهت محاکمات در عدلیّه و صلحیّه است.»

جواب مجلس به حجج اسلام

به عرض عالی می‌رساند رقیمه محترمه که به‌وسیله حجج الاسلام هیئت معظمه مجتهدین فخام از اعضاء دامت برکاتهم به‌عنوان مجلس شورای ملی شرف ترقیم یافته بود عزّ نزول ارزانی داشت؛ در جلسه ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ با حضور وزیر عدلیّه در مجلس قرائت شد. اینکه مرقوم شده در ماده ۲۷ قانون اساسی فصل خصومات شرعیه به‌محاکم شرعیّهٔ عدول از مجتهدین مخصوص، و سایر خصومات سیاسی مملکتی را به‌عهده محاکم عرفیّه واگذار نموده‌اند، و حالیه در محضر انور مذاکره می‌شود که آن ترتیب سابق و آن ماده قانون اساسی من حیث العمل ملغی شده، و خصومات شرعیّه را غیر اهل متصدی شده، و استیناف و تمیز را حتّی به احکام صادره از مجتهدین نافذالحکم اطّراد و تعدّی داده‌اند؛ مجلس شورای ملّی به‌عرض محترم عالی می‌رساند: تاکنون به‌هیچ‌وجه از مدلول مادّهٔ ۲۷ قانون اساسی و سایر موادّ آن تعدّی و تخطّی نشده، و همان‌طور که در ماده مذکور ذکر شده، فصل خصومات شرعیّه به محاکم عدول مجتهدین ارجاع و احکام صادره از محاکم شرعیّه را فاصل و قاطع قرار داده، به محکمه استیناف و تمیز رجوع نمی‌نمایند. مجلس شورای ملّی خاطر محترم عالی را از این رهگذر آسوده و مطمئن می‌نماید، و از هر ناحیهٔ غیر این ترتیب جاریه به‌حضور مبارک عرض کرده‌اند از روی اشتباه بوده است؛ و فعلاً چند ماه است جناب مشیرالدوله وزیر عدلیّه با حضور هیئت محترمین مجتهدین و مستحفظین از علماء اعلام در کمیسیون عدلیّه با جدی وافی مشغول تسویه و اصلاح قوانین موقّتی عدلیّه هستند، و امیدواری چنان است عن‌قریب اتمام کرده و به امضای والا حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه دامت عظمته رسانده، از هر جهة نواقص عدلیه را تکمیل و امور بر ←

۸۵. مکاتبه با ادوارد براون[1]

(۲۸۸) ۲۷ جمادی‌الاوّل سنهٔ ۱۳۲۹ از دارالفنون کمبریج[2] در ممالک محروسه انگلستان عرض شد.

حجةالاسلاما؛ تعلیقهٔ کریمه که چند ماه قبل از این در جواب عریضه‌ای[3] که به‌جهت اظهار بعضی ملاحظات در حقّ سیاست دولتین انگلیس و روس نسبت به‌ایران به‌سرافرازی این کمینهٔ خیرخواه ایران مرقوم فرموده بودند و وصول آنرا به آقا عبدالرّسول یزدی نوشتم، ولی چون نمی‌خواستم بی‌جهت مزاحم اوقات خجستهٔ آن بزرگوار گردم لهذا تن زده سکوت ورزیدم، تا این ایام که به‌زیارت رقیمهٔ دیگر از آن جناب[4] کسب شرف و افتخار نمودم، و چون در آن فرموده بودند که گاه گاهی عریضه بنویسم، لهذا امتثالاً لامرکم العالی بتسطیر این کلمات جسارت نمودم:

اوّلاً بر خود واجب می‌دانم که آن حضرت را تهینت کنم از حسن تدبیری که بی‌شکّ و شبهه باعث نجات فارس و طرف جنوبی ایران از مداخلهٔ اجانب شد. چرا که بعد از آن تهدیدنامهٔ خاطرپریش، سه ماه نه بلکه هفت ماه مرور کرد، و به‌اعتراف همه حال اغتشاش که بر فارس خصوصاً و بر سایر ولایت‌های جنوبی عموماً غالب بود خیلی زائل شد، و نعمت امنیت و آرام حاصل شد، و سخن مداخله قطع گردید، دیگر اقداماتی‌که آن حضرت و سایر علماء کبار فرموده بودند سبب شد که جمیع مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند در مقام شکایت و دادخواهی برآمدند حتی در خود لندن، و معلوم همه شد که به‌قول شیخ سعدی:

چو عضوی بدرد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار

و چون حکومت اینجا خیلی طالب محبت و میل مسلمانان هندوستان است، این هم سبب شد که از خیال اوّل خودشان برگشتند، ولی با وجود این ترقّی به‌هیچ‌وجه غفلت نباید ورزید که از قراری‌که مسافرین و مخبرین خبر می‌دهند مناسبات فیمابین قبایل جنوب

⟶

طبق منظور و مقصود حضرت آیت‌الله ادام‌الله ظلّه تصفیه و مرتب شود. زیاده ایام مستدام.

مجلس شورای ملّی

(روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۹۳، ۲۹ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۹، صفحهٔ ۴؛ واقعات اتفاقیه در روزگار /۶۴۵ـ۶۴۶)

1. Edward Granvil Browne (1826-1926) مستشرق انگلیسی　　2. Cambridge

۳. بنگرید به پیوست ششم.　　۴. از این رقیمه و جواب عریضهٔ قبلی اثری نیافتم.

خصوصاً فیمابین بختیاری‌ها و قشقائیها[1] خوب نیست و خصومتی و رقابتی که اینها با هم دارند دارای خطر عظیم است از برای مصالح دولت علّیهٔ ایران و به‌قول تقریر رسمی که درین اواخر از طرف حکومت انگلیس چاپ و منتشر گردید و محض اطلاع ساکنین آن صحن اقدس نسخه‌ای از آن به‌عنوان آقا عبدالرّسول یزدی فرستاده خواهد شد قبیله‌ای که بیش از همه غارتگر و فتنه‌انگیز است قبیلهٔ کوه کیلویه است خصوصاً شعبهٔ از آن که به احمد بویر مسمّی است.

و پر واضح است که هر گاه قوافل تجّار غارت شود خصوصاً اگر آدم هم کشته شود تجّار داد و فریاد می‌زنند و شکایت پیش حکومت می‌برند و طالب مداخله می‌گردند ولی اگر چنین بهانه‌ای نباشد نمی‌توانند بهانه‌ای از برای مداخله پیدا بکنند. و به‌نظر بنده خود حکومت اینجا چون مشغول اصلاحات داخلی است نمی‌خواهد متعرّض چنین کار پر خطری شود مگر آنکه الحاح تجّار او را مجبور بکند، اگر چه همیشه اشخاص مقتدری هستند که محض اغراض شخصیه و حبّ جاه و مال و قوّت و شهرت مثل چنگیزخان و تیمور و سایر سلاطین قهرمان طالب استیلا و تعرّض می‌باشند و متّصل پی بهانه می‌گردند، چنانچه سبب اصلی در استیلای مغول‌ها و تاتارها بر ایران در قرن هفتم که آن همه شرارت وخیمه بر آن مترتب گردید کشته شدن بعضی تجّار مغول به‌دست خوارزمشاه بود، پس خیلی لازم است جهالّ قبایل ایران چنین بهانه‌ای به دست اجانب ندهند و بفهمند که در صورتی که قطع‌الطریق و دزدی همیشه مذموم و قبیح است در چنین موقع نازکی که ایران افتاده است نوعی از خیانت به‌وطن باشد.

حالا که معلوم و مبرهن شد که کلام حضرات آیات‌اللّه چه نفوذی دارد حتی در قلوب این قبایل متهوّر خودسر، امید چنان است که به‌هیچ‌وجهی از وجوه ازین کلام خیر انجام ساکت نباشند و متصل به‌نصیحت این ایلات اشتغال فرمایند تا کم‌کم بفهمند که قوّتشان و ناموسشان در اتّحاد و انقیادست نه در مردم‌آزاری و افساد.

درین روزها چند تا کاغذ از ایران چه از ایرانی‌ها چه از انگلیسی‌ها رسیده است و یک مسافری امروز از تبریز آمد یک مژده‌ای که آورد این بود که عدد قشون روس در تبریز تقلیل شده است، حتی گفت که اگر چه حسابی درست ممکن نیست، به‌خیال خودش بیشتر از سیصد یا چهارصد سرباز روس در آنجا نمانده است و دیگر گفت که عمارت‌هائی که در

---

۱. در اصل: قاشقائیها

قزوین از برای خودشان ساخته بودند آنها را تخریب کرده چوب‌ها و سنگ‌ها را فروخته‌اند، از قراریکه همه می‌نویسند والا حضرت نائب‌السلطنه با کمال حکمت و مدارا رفتار می‌کند، ولی یکی از مخبرین انگلیسی که خیلی ایران دوست است و خوب بر بواطن امور واقف است خیلی اظهار تأسف می‌کند که اشخاصی مستعد و وطن‌پرست و عاقل و مجرّب که اگر عیبی دارند منحصرست به‌تندروی که آن هم از کثرت حبّ‌الوطن و تنفّر از مدارا با اهل ظلم ناشی است خارج از کارها باشند خصوصاً جناب میرزا حسین‌قلی خان نوّاب که سابقاً وزیر امور خارجه بود تا به‌واسطهٔ مقاومت با روس‌ها و شجاعتی که روبه‌روی آنها به‌خرج داده بود آخر مجبور شد استعفا بکند[1] و مخبر روزنامهٔ تیمس[2] محرمانه به‌مخلص نوشته بود که در شجاعت و همّت و کارکنی و درست‌گوئی و درست‌کاری عدیم المثال بود حیف که چنین شخصی از اجزاء حکومت نباشد، ولی مطمح بغض و استکراه دولت شمالی گردید و اینها در زوال او کوشیدند.

عرض دیگری که اگر جسارت نباشد می‌خواستم عرض بکنم اینست که درین اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سیّدحسن تقی‌زاده که حالا در اسلامبول منزوی بلکه منفی است، و چون در مدّتی که اینجا بود خیلی آشنا بودیم و کمال صدق و درست‌کاری او را ببراهین قاطعه و دلائل ساطعه ثابت کردم، و بعد مسموع شد که قدری تندروی می‌کند، حتی در افواه افتاد که تکفیر شده است اگر چه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد[3] باری محض آن دوستی که در میان ما بود به‌ایشان نوشتم که تندروی نکنند و خصوصاً به‌قدر مقدور حضرات آیات‌اللّٰه را تقویت بنمایند، که امید ایران بل امید اسلام در ایشان مرکوزست، و این همه فداکاری‌ها در راه حبّ‌الوطن کرده‌اند چنانچه همه چه در ایران و چه در خارج از ایران می‌دانند، در جواب نوشتند که: «در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانهٔ عالی با جان و دل حاضرم و مستدعیم که مثل یک معلم شفیق آنچه به‌خاطر شریف می‌رسد بدون هیچ ملاحظه به‌مخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می‌کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده‌ام و اگر خطائی از من سر زده که خودم با همه نوع دقّت ملتفت نشده و نمی‌شوم خلوص نیّت خود

---

۱. میرزاحسین قلی‌خان نوّاب در ۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ از وزارت امور خارجه استعفا داد.

2. Times.

۳. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۷۷ در همین مجموعه.

را که فقط دارائی من در عالم است کفّارهٔ آن قرار می‌دهم و از خداوند می‌خواهم که مصائب ایران را کم کرده بر بلایای شخصی من بیفزاید و با بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید.»

حالا شخصی که اینقدر جویای بهبودی وطن خود باشد ولو خودش در میان هلاک و مضمحل شود آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشهٔ عزلت افتاده باشد؟

امشب چون خیلی دیر شده است بیش ازین زحمت نمی‌دهم، همیشه منتظر فرمایشات و دعاگوی دوام بقای شریف آن وجود مسعود بوده و هستم.

کمترین خیرخواهان ایران ادوارد برون انگلیسی

۳ رجب ۱۳۲۹ نجف، کامبریج، حضرت العالم‌الفاضل دکتر ادوارد برون (دامت افاضاته و فضائله) مقام ریاست روحانی مسلمین جعفری خاطر آن جناب را مسبوق می‌نماید.

رقیمهٔ کریمهٔ آن جناب فخامت نصاب را با یک خوشوقتی کاملی مطالعه کرده بر تمام مطالبش مطّلع شدم، نصایح مشفقانه و ارشادات خالصانه را با یک توّجه مخصوص استقبال کرده ملاحظهٔ آنها را باعث عواطف مفرّحه و ارتیاح حسیّات باطنیهٔ خودم تصوّر نمودم. سفارش و تشویق به‌عشایر و ایلات و سایر طبقات در حفظ امنیّت و سدّ راه بهانهٔ متجاوزین دائماً با تلگرافات و مکتوبات شده و می‌شود و با اینکه عامل‌های استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تفویت وقت دقیقه در جهالت عنصر غالب کار می‌کنند اوضاع فعلی اطمینان‌بخش هستند تا بعد چه ظاهر شود.

از بابت وزیر خارجهٔ سابق آقای حسینقلی خان نوّاب و آقای تقی‌زاده و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی کاملاً مطّلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است، امّا بدبختانه این تغییرات لازمهٔ قهری زمان ثوره و انقلاب است به‌واسطهٔ آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه می‌شود، مقام روحانیّت هم که مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد، مع‌ذلک امید است که به‌زودی تمام امورات تدارک شده کارها به‌اشخاص لایق سپرده شوند.

حالا حسیّات صمیمانهٔ خودم را تکرار کرده و به‌همین قدر اکتفا می‌نمایم.

محمّدکاظم الخراسانی[1]

۱. مجموعهٔ خطوط مشاهیر دکتر قاسم غنی؛ مجلّهٔ یادگار، سال اوّل، شمارهٔ ۲، صفحهٔ ۴۶ تا ۵۱.

۸۶. مالکیت ملّت بر زمام کلّیهٔ امور مملکت بالاصالة و الاستحقاق

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۸۹) خدمت حجج و ارکان اسلام آقایان علماء اعلام بلاد محروسهٔ ایران دامت برکاتهم

هر چند نظر به کثرت آراء راجعه به‌دقّت در حسن انتخابات آتیه و بصیرة حاصله از تجربیّات سابقه کمال اطمینان به عدم انتخابات غیر اهل در آینده حاصل است، لکن اتماماً للحجّة و ایضاحاً للمحجّه لازم است به قاطبهٔ ملّت ابلاغ و ذهنیّ همه فرمایند که در ممالک مشروطه زمام کلیّهٔ امور مملکت را خود ملّت بالاستحقاق و الاصالة مالک، و حقیقت انتخاب وکلاء دارالشّورا عبارت از تفویض همین مالکیّت به وکلاء عظام و حاکمیّت مطلقه دادن به آنها است در مدّت مقرّره بر کلّیهٔ امور.

و چون مفتاح سعادت مملکت و انتظام امور دین و دنیای ملّت فقط منحصر به حُسن انتخاب، و بالعکس اساس تمام خرابی‌ها هم منتهی به سوء انتخاب است، لهذا دقّت کامله در اهلیّت منتخبین برای چنین مقام رفیع و امین بودن آنها بر دین و دنیای مسلمین از اهمّ تکالیف اسلامیّه است. و مساهله در این باب و تجافی عقلا و متدیّنین مملکت از دخول در امر انتخاب و تفویض این امر خیر به مردمان بی‌مبالات در دین و متّهمین به فسادِ عقیده، و حاکمیّت بر امور مسلمین را به غیر امین در دین و دنیا واگذاردن، بزرگترین معانده با صاحب شریعت مطهّره (علیه و آله افضل الصّلوات و السلام) خصومت با امام زمان (ارواحنافداه) و بالاترین عداوت به دین اسلام و خیانت به ملّت و مملکت اسلامی و حوزهٔ مسلمین است. ندامت بعد هم سودی نخواهد داشت و خود کرده را تدبیر نخواهد بود. و ما علینا الّا البلاغ المبین[1]، و قد ادّینا ما علینا. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

الاحقر عبداللّه المازندرانی — الدّاعی محمّدکاظم الخراسانی[2]

---

۱. یس / ۱۷

۲. روزنامهٔ رسمی، سال چهارم، شمارهٔ ۱۰۹، ۲ رجب ۱۳۲۹ صفحهٔ ۳: «جناب اجل رئیس تلگرافخانهٔ قصر دام تأئیده، تلگراف ذیل به جمیع بلاد محرومهٔ ایران مستقیماً مخابره و وزارت جلیلهٔ پست و تلگراف مقرّر خواهند فرمود در همه جا طبع و توزیع شود، ان شاءاللّه»؛ آموزگار، سال اوّل، شمارهٔ ۷، ۲۱ رجب ۱۳۲۹، صفحهٔ ۲؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۷، ۴ شعبان ۱۳۲۹، صفحهٔ ۱۷؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۱۰۲ـ۱۰۳.

۸۷. لزوم مراقبت کامله در انتخاب وکلای شایسته

(۲۹۰) اتحادیهٔ علماء اصفهان

راجع به‌انتخاب آتیه مجدداً زحمت افزا می‌گردد. در این موقع که نعمت الهیه عزّ اسمه بر ایران به‌وجود مسعود والاحضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه دامت شوکته و تمام اریکه سلطنت فعلاً به‌چنین وجود دین‌پرست باعلم و درایت مزیّن و در انظار سایر دول و ملل هم از موجبات شرف و افتخار ایرانیان و با قدردانی و حق‌شناسی عموم آقایان عظام علماء اعلام و طبقات ملّت کمال امیدواری به‌سعادت آتیه مملکت و انتظام دین و دنیای مسلمین حاصل است.

اهمّ وظائف و تکالیف عموم آقایان علماء و طبقات ملّت کمال دقّت و مزید اهتمام و عنایت از حسن انتخابات این دوره که بعون اللّه تعالی و حسن تاییده اعضاء مجلس محترم ملّی که حافظ حقوق ملّت و نگهبان دین و دولت است از اشخاص مهذّب صحیح المسلک و العقیده انتخاب شوند این معنی ذهنی عموم طبقات شود که دقّت در صحت عقیده و مسلک و مذاق وکلای مجلس ملّی به‌مراتب از دقّت در عدالت امام جماعت اهمّ و ضرر سوء انتخاب بر دین و دنیای مسلمین به‌درجاتی از ضرر اقتدای به‌غیر اهل اعظم است و بعون اللّه تعالی مراقبت کامله در این مرحله بر تمام نقاط مبذول و از انتخاب غیر اهل و متهم به فساد عقیده یا مسلک و نحو ذلک تحرّز شود.

باید عموم ملّت به‌حسن بیان و تذکار آقایان علماء اعلام دام تاییداتهم این معنی را کما ینبغی ملتفت و نصب‌العین خود نمایند که هر نتیجه خیر و شر یا ضرری که بر اختیارات و آراء صادره از مجلس محترم ملّی مترتب شود مفتاح از حسن انتخاب یا سوء انتخاب است و مسئولیت آن بر عهده خود ملّت است، و احدی را از این جهت مسئولیتی نیست. خیلی موجب عجب و جای اسف است که خدای نخواسته خود ملّت غیر اهل را به‌این مقام بزرگ برانگیزد و بر خود حکومت دهد و در اختیارات و آراء مضّر به دین و دنیای مسلمین دیگری را مسئول و مورد اعتراض شمارد.

امید که انشااللّه تعالی از برای عموم آقایان علماء و طبقات ملّت تجربیات و امتحانات این دو دوره بصیرت کامله حاصل و در این دوره چنانچه باید و شاید در این باب دقّت و مردمان صحیح را انتخاب خواهند فرمود. ان شااللّه تعالی مخابرات کتبی و تلگرافی در این باب فیمابین علماء و طبقات ملّت باید جاری باشد و از اسباب چینی‌هایی که در انتخابات تشبّث

شده و می‌شود و همچنین از برای فروش و خواطرخواهی و غیره و ذلک کاملاً احتراز شود. ان شاءالله تعالی زیاده متصدّع است. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

حرّره الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[1]

۸۸. تشویق به استقلال، اتّحاد و تهیّهٔ قوّهٔ دفاعیّه

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

(۲۹۱) عموم آقایان عظام و علمای اعلام و ارکان اسلام آن بلدهٔ شریفه [استرآباد] دامت برکاتهم را به سلام وافر مخصوص می‌دارد. البته آن ذوات شریفه به وظیفه و تکلیف فعلی که در حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت مذهب در عهده دارند قیام خواهند فرمود و این معنی را پیوسته در نظر خواهند داشت که دول مسیحیّه از چند قرن قبل به این طرف هر یک از هر طرف که به بلاد اسلامیّه راه داشتند به‌محو استقلال اسلامیّان و هدم اساس مسلمانی همّت گماشته کاملاً به مقدّمات آن مشغول و حالا به گرفتن نتیجه پرداخته‌اند.

مفاسد داخلهٔ مرکز و جولهٔ باطله معاندین اساس دیانت حقّه و جدّیت لامذهبان داخلی در موجبات نفرت قلوب و تفریق کلمهٔ ملّیّه همه از فروع این اصل است و منشأ تمام این مفاسد و اساس تمام خرابی‌ها اقامت قشون اجانب است در داخلهٔ مملکت ایران که علاوه بر تمام این مفاسد موجوده تدریجاً به فساد اخلاق ملّت و ذهاب غیرت اسلامیّه و ضعف عقاید مؤدّی و بوسیلهٔ دامهایی که افکنده‌اند مسلمانان سست‌عنصر ضعیف‌الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثهٔ خود نموده، کار به جایی رسیده که بستگی به اجانب و تحت حمایت آنها بودن موجب شرف و افتخار برای مسلمانان شده، یاللأسف که درجهٔ ضعف ایمان و جهالت و بی‌خبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامیّه به این مرتبه منتهی شده است، خوب است که از حال مسلمین سایر بلاد مثل ترکستان و قفقاز و بعض صفحات هند و غیر هم که به همین ترتیبات ابله‌فریبانهٔ دشمنانِ دین شرف استقلال مملکت خودشان را از دست داده حالا در ذلّت اسارت و رقیّت کفره گرفتارند عبرت بگیرند.

فعلاً اهمّ وظایف علماء اعلام و حصون اسلام این است در سدّ این ثلمهٔ عظیمهٔ وارده بر اسلام بذل جهد و صرف مهجه فرمایند. تمام ارباب منابر و وعّاظ را مقرّر فرمایند در مجامع

---

۱. روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۱۱۵، ۹ رجب ۱۳۲۹، صفحهٔ اوّل.

عامّه و خاصّه به مفادّ آیات و اخبار وارده در منع تحابّ و توادّ و انس با کفره فضلاً از کارگذاری آنها را ذهنی قاطبهٔ مسلمین نموده و به همه بفهمانند که به نصّ کلام مجید الٰهی عزّ اسمه «لاتَجِدُ قَوْماً یُؤمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الاٰخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّٰه وَرَسُولَهُ»[1] این رفتارها با واقعی بودن ایمان منافی و البته اگر مسلمانان پاک عقیدت به این مفاد متذکّر و بفهمند که چشم و گوش‌بسته در وادی محو استقلال اسلام قدم می‌زنند البته از این سکرت و غفلت متنبّه خواهند شد و برای دو روز دنیای فانی از آخرت باقی و نعیم دائمی چشم نخواهند پوشید.

و انشاءاللّٰه تعالیٰ به عقد اخوّت و اتّحاد و اتّفاق در دفاع دشمن از حوزهٔ اسلام و وطن اسلامی موفّق و مویّد خواهند شد و بلکه به همان فطرت اسلامی بدون حاجت به صدور حکم تحریم امتعهٔ روسیه از این فضول عیش که موجب ذهاب ثروت و فقر و ذلّت و احتیاج مسلمین است غمض عین خواهند کرد.

حتماً به تدارک و تهیّهٔ قوّهٔ دفاعیه که فعلاً بر قاطبهٔ مسلمین واجب است اهمیّت آن در این وقت از همهٔ احکام شرع شریف بدیهی است مبادرت، و احکام سبق و رمایه راکه در این عصر مصداقش مبدّل است عموماً امتثال نمایند، بلکه در این باب بعد از مشورت با آقایان حجج اسلام آنچه به‌نظر رسیده باید حوزهٔ علمیه تمام بلاد محروسه با هم متّحد و متواعد شوند که موعد واحد همه به مشق و تعلیم قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسّی تمام طبقات ملّت گردد، ان شاءاللّٰه تعالی. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

من الاحقر الجانی محمّدکاظم الخراسانی[2]

۸۹. لزوم استیفای حقوق بشریّه و ملّیّه و وطنیّه

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

(۲۹۲) این معاهده اتّحادنامهٔ سرداران عظام جنوب ایّدهم اللّٰه تعالیٰ از شعب و فروع همان اخوّت و اتّحادی است که حضرت خاتم‌النّبیین (ص) فیمابین اصحاب کرام خود استوار فرموده، مادامی که این اخوّت و اتّحاد دینی محفوظ بود رونق و شکوه عزّت و اعتلای اسلام

---

۱. المجادله /۲۳

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۵، ۲۰ رجب ۱۳۲۹، صفحهٔ ۱ و ۲؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام /۱۰۳ـ۱۰۵.

روزبه‌روز افزون بود؛ و اختلال اساس آن اخوّت و اتّحاد، مسلمانان را به این حالت حالیّه رسانیده، مصداق «تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّاس»[1] نموده است، وطن عزیز ما مسلمانان ایران را لگدکوب حملات ظالمانهٔ اجانب؛ و حقوق ملّیه بلکه بشریمان را پایمال تاخت و تاز ستمگرانهٔ آنان نموده، به کمال نخوّت و غرور از شمال و جنوب حمله آورده، اساس امنیّت مملکتمان را منهدم و هر روزی یک دست‌اندازی و لگدکوبی تازه‌ای را دارند و آنچه به حقّ‌پرستان و نوع‌پروران عالم هم تظلّم می‌شود، به جایی نمی‌رسد.

لهذا بر تمام امرا و سرداران و رؤسا و خوانین عشایر و ایلات و قاطبهٔ رجال با شرف ایران جنوباً و شمالاً و غرباً [و شرقاً] واجب است اندکی به حال اسف اشتمال سایر رجال بزرگ اسلام که به‌واسطهٔ نفاق داخلی و اغراض شخصیّه و رفع ید از این اخوّت دینیه و تحفّظ نداشتن بر نعمت شرف استقلال و حقوق وطنیّه و ملّیه موهبت عظمای استقلال خود را از دست دادند و در تحت اسارت و فشار اجانب به حالتی اذلّ از بنی‌اسرائیل در قوم فرعون گرفتارند عطف نظری نموده از روزگار سیاه آنان عبرت بگیرند.

و تا فرصت از دست نرفته، عقد اتّحاد و اتّفاق به مواد ششگانهٔ متن را مستحکم و این حصن محکم را استوار و به یک غیرت دین‌پرستانه و حمیّت وطن‌خواهانهٔ عصمت و ناموس اعظم دین و وطن را از این مهالک مستخلص و حقوق بشریّه و ملّیّه و وطنیّهٔ خود را استفاده و نعمت شرف استقلال را که نیاکان تا به امروز دست‌به‌دست داده نگاهداری نموده به رایگان از دست ندهند، ننگ و عار و حسّ ملّیت نداشتن و شرف قومیّت نشناختن را خود روا ندارند، و این لکّهٔ منحوسهٔ تاریخیّه را از نتایج بی‌حسّی خود در صفحات تاریخ عالم به یادگار نگذارند، ان شاءالله تعالیٰ، ثبت‌الجمیع بالقول الثّابت و جعلنا من «الّذین یقاتلون فی سبیله صّفاً کانّهم بنیان مرصوص[2]». و لاحول و لاقوة الاّ بالله العلیّ العظیم، والسّلام علیکم و رحمةالله.

محمّدکاظم الخراسانی[3]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۹۳) إن‌شاءالله وجود شریف همواره در کنف حفظ و حراست الهیه عزّ اسمه محفوظ و پیوسته در نصرت دین مبین و خدمت بر وطن و غیرت اسلامیت و ایرانیت مؤیّد و منصور بوده باشید، البته خاطر محترم عالی از ممالک و خطرات حالیه مملکت و تهاجم اعادی از جنوب و

---

۱. الانفال /۲۶. ۲. الصّفّ /۴. ۳. حیات اسلام فی احوال آیة الملک العلاّم /۸۲ـ۸۳.

شمال به محو اسلامیت و استقلال ایران کاملاً واقف و متذکر خواهید بود که همیشه امراء و سرداران عظام و رجال باشرف و حمیّت این خطّه محروسه در عالم دین پرستی و وطن پروری و تن در ندادن به ذلّت اسارت و رقیّت اجانب پیش قدم تمام ملل و سرآمد غیرتمندان عالم بوده در هر موقع که دست اجانب بناموس دین و وطن اندک تجاوز نموده همگی به یک اتفاق و اتّحاد اسلامی ملّی سر از یا نشناخته به مقام دفاع حاضر و اساس دیانت و شرف استقلال وطن را حفظ، و غیرت و حمیّت خود را مشهود عالمیان نموده‌اند.

معهذا نمی‌دانیم چه غفلت و کسالتی در این موقع همه را فراگرفته که از تزلزل اساس دیانت خود گویا بالمرّه غافل و از بلاها و پیش‌آمدهائیکه خدای نخواسته هادم تمام شرافت‌ها و سعادات نوعیه و شخصیّه و دینیّه و وطنیّه و ملیّه است بکلّی بی‌خبر، و چرا از حال بزرگان سایر ممالک اسلامیّه ـ که بواسطه اندک تهاون شرف استقلال خود را از دست داده و حالا در تحت اسارت و رقیت کفره به چه ذلّت و حقارتی که تمام شرف و شئون و اعتبارشان مسلوب و از اقامه اندکی از شعایر دینیّه خود ممنوع و حتی از حقوق بشریّه هم محرومند ـ عبرت نمی‌گیرند؟

این خادم شریعة طاهره (علی شارعها آلاف التحیة و السلام) جناب اجلّ عالی و سایر امراء و سرداران عظام و رؤسای عشایر و ایلات جلیله و سایر رجال باشرف و احتشام ایران را به مراتب معروضه متذکّر و دعوت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) به اتّفاق و اتّحاد در نصرت دین مبین و حفظ اساس دیانت و استقلال مملکت به همگی ابلاغ و فقط مطلبی که فعلاً لازم و اهمّ است این است:

اولاً مکاید و دسایس دو همسایه یعنی دو دشمن بزرگ دین و وطنمان که به وسیله القاء نفاق و رقابت‌های داخلیه چه ممالک وسیعه اسلامیه را بلعیده و بعد از استیلاء چگونه صاحبان شوکت واستیلاء آن ممالک را ابتدا اعدام و به این وسیله اقتدارات خود را به اعلی درجه رسانیدند نصب العین خود فرمایند و از چاپلوسی و حسن اظهارات حالیهٔ آن‌ها فریب نخورند که عاقبت جز حسرت و ندامت ابدیه (العیاذبالله تعالی) حاصلی نخواهد داشت.

ثانیاً چون قوّه دفاعیه ایران با امراء و سرداران عظام و قاطبه عشایر و ایلات باغیرت و حمیّت که حصون منیعه این مملکت و انصار دین و وطن بوده و هستند قیام داشته و دارد باید تمام امراء و رؤساء و سرداران مملکت به وسیلهٔ مخابرات و مکاتبات و اگر ممکن شود به اجتماع در یک نقطه در حفظ اساس دیانت و استقلال مملکت با همدیگر متحد و همعهد و هم قسم شوند هر کدام امنیت و انتظام خطّه قلمرو و اقتدار خود را تعهد کنند بهانه ناامنی و

اغتشاش را که دست آویز اجانب شده بالمرّه از میان بردارند.

ثالثاً بر همراهی و موافقت دولت متبوعه خود هم قسم شوند، و به ملاحظه آنکه مادام که اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام سلطان احمد شاه (خلّد الله سلطانه) به مقام بلوغ و رشد نرسیده مقام نیابت سلطنت یگانهٔ دین پرست عالِم وطن خواه مثل حضرت اشرف اعظم آقای ناصر الملک (دامت شوکته) مفوّض و اداره کردن امور مملکت را در عهدهٔ کفایت دارند باید همگی بر کمال تمکین و اطاعت ایشان متعهّد و هم قسم و به آن حضرت اشرف اظهاراً و عملاً سرموئی تخلّف ننمایند تا بعون الله تعالی و حسن تأییده بوسیله حسن مراقبت آن حضرت اشرف و کمال موافقت و اتّحاد و معیّت عموم امراء و سرداران عظام (ایّدهم الله تعالی) اساس دیانت و استقلال وطنمان از تهاجم اعادی مصون شود، ان‌شاءالله تعالی. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته. من الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[1]

۹۰. اعلام خطر نسبت به بازگشت سلطنت استبدادی

(۲۹۴) خدمت عموم آقایان علماء اعلام و امراء و رؤسای عشایر و کلّیهٔ غیرتمندان اسلام ایّدهم اللّه تعالی بنصره

برای برانداختن سلطنت قدیم ایران و محو آثار اسلام محمّدعلی میرزا به ایران فرستاده شده است. در این موقع خطرناک که در حقیقت مقابله کفر با اسلام است اگر خدای نخواسته تعلّلی شود کفر در ایران هویدا و آثار سنّیهٔ اسلامیّه به‌کلی مخروبه خواهد شد. بر تمام اهالی با حمیّت و امراء عظام و سرحدّداران و شیعیان متدیّن واجب است با قدم ثابت و عزم راسخ در دفاع از بیضهٔ اسلام از بذل مال و جان مضایقه نفرمایند، و دفع این حمله را از وظائف مسلّم قانونی دانسته هرگاه خدای نخواسته اندکی تعلّل شود فعلی الاسلام السّلام. البته همه قسم مساعدت را بر یکدیگر فرموده فروگذاری نفرمایند. پنجم شعبان [۱۳۲۹]

محمّدکاظم الخراسانی عبداللّه المازندرانی[2]

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۸، ۱۱ شعبان ۱۳۲۹، صفحه ۸،۷: «دستخط به عزیز الله شادلو سردار معزّز حکمران بجنورد و مضافات و سرکرده ایل شادلو».

۲. روزنامهٔ نجف، سال دوّم، شمارهٔ ۱۷، ۹ شعبان ۱۳۲۹؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۱۳۸، ۱۲ شعبان ۱۳۲۹، صفحهٔ ۱؛ حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۱۳، ۱۷ رمضان ۱۳۲۹، صفحهٔ ۵ (گزارش روزنامهٔ نجف از تلگراف با گزارش دو روزنامهٔ دیگر اندک تفاوتی دارد.)

۹۱. وظیفهٔ مهمّهٔ حسن انتخاب، مفتاح تمام سعادات ملّیه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۹۵) مندرجات این «لایحه شریفهٔ هئیت علمیه»[۱] را لازم است که عموم آقایان عظام علماء اعلام بلاد محروسه و قاطبه وعاظ و ناطقین و اهل منبر و غیرهم در مجالس و مجامع عامه و به عموم ملت در تمام بلاد بفهمانند و در وظیفه مهمهٔ حسن انتخاب که مفتاح تمام سعادات ملیّه است کما ینبغی مراقبت و از سوء انتخاب که جالب تمام شرور و اساس تمام خرابی‌هاست پرهیز نمایند، ان‌شاءالله تعالی. الاحقر الجانی محمّد کاظم الخراسانی[۲]

۹۲. دغدغه‌های واپسین دربارهٔ فرجام مشروطیت

(۲۹۶) مقام مقدّس نیابت سلطنت عظمی دامت عظمته، مجلس محترم شورای ملّی شیّدالله تعالی ارکانه

تمام مجاهدات و زحمات چند ساله در استحکام اساس مشروطیت تحمّل[۳] شد برای حفظ استقرار مملکت اسلامی و ترویج شریعت و شرع اسلام و دفع[۴] ظلم و بسط عدل و امر به معروف و نهی از منکر و ترفیه حال رعیت. جماعتی این مطالب را از لوازم مشروطیت دانسته و می‌داند. لکن اتّصالاً به‌واسطهٔ سوء استعمال و داخل شدن اشخاص مفسد در امور مملکت و اِعمال اَغراض مانده تاکنون نتیجهٔ بدی داده و موجبات تنفّر عموم را فراهم، و مشروطیّت را بدنام.

و تا به‌حال مکرر و کتباً و تلگرافاً جمیع این مفاسد را خاطرنشان اولیای دولت و وکلای ملّت نموده‌ام[۵]، همه را به مسامحه گذرانیده در مقام اصلاح مفاسد و تدارک مافات بر نیامدید. دفاع و نهی اکید از منکرات نفرمودید. عاقبت وخیم خواهد بود. آنچه در عهده داشتم اعلام نموده که تا عندالله مسئول نباشید. ان‌شاءالله روابط بین دول و ملل از دست ندهند تا این استقلال مملکت اسلامی محفوظ بماند. محمّدکاظم الخراسانی[۶]

---

۱. رجوع کنید به پیوست ششم.

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۹، ۱۸ شعبان ۱۳۲۹، صفحهٔ ۹.

۳. در اصل: تحمیل.

۴. در اصل: دفاع.

۵. در اصل: نموده‌اند.

۶. مذاکرات دارالشورای ملّی، جلسهٔ شنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۹؛ روزنامهٔ مجلس، سال پنجم، شمارهٔ ۳۷، ۲۸ شوال ۱۳۲۹، صفحهٔ ۲.

۹۳. قدردانی از جهاد اصغر، تشویق به جهاد اکبر و عبرت از تجربیات دو سال اخیر

(۲۹۷) طهران، جناب مستطاب آقای صمصام السلطنة رئیس الوزراء (دام تأییده) تلگراف محترم مبشّر به کمال موفقیّت مجاهدین مروّج اسلام موجب آسودگی خاطر و مزید شکر الهی عزّ اسمه گردید. بحمدالله تعالی و حسن تأییده شرف و سعادت حفظ اسلامیّت و استقلال مملکت و ترصیص اساس قویم عدالت را قلم تقدیر به نام نامی امراء و سرداران عظام و قاطبهٔ ایل جلیل بختیاری (ایّدهم الله تعالی بنصره) مقدّر و به امداد غیبی نصرت و تأیید فرمود و آن وجود است محترمه هم، حقّ اسلام پرستی و وطن پروری را کما هر حقّه ادا و به مجاهدین صدر اسلام اقتدا و این شرف و سعادت عظمی را به تأیید غیبی ادراک نمودند.

فعلاً تکلیف مهمّی که مخصوصاً شخص جناب مستطاب عالی و سائر امراء و سرداران عظام در عهده دارند، با حسن مراقبت در حفظ این شرافت و مشوب نشدن مجاهدات اسلام پرستانه به شوائب شخصیّه و کمال مواظبت در رضامندی و محبوبیّت عمومیّه و اهتمام در بقای نیکنامی و دوران ذکر جمیل است، ان‌شاءالله تعالی.

و اهمّ از این، وظیفه و تکلیفی است که مجلس محترم و هیأت معظمه وزرای عظام و قاطبهٔ کارگزاران امور و کلیّه فِرق و احزاب و بالخصوص ارباب جرائد و غیرهم در عالم اسلام پرستی و وطن پروری در عهده دارند که از تجربیّات دو ساله و نتایج وخیمه مترتّبه بر سوء استعمالات و تجربیّات مخالفه با مذهب و عملیّات ضدآمال و اخلاق و عادات عموم و دسته‌بندی‌ها و اداره سازی‌ها و اختلافاتی که بالاخره به دسایس و تحریکات اجنبیه منتهی و غایب آمال آنهاست، عبرت گرفته، تخلّص از این ورطهٔ عظیمه و موفقیّت به دفع حمله مخلوع و اتباعش در این کره را موهبتی فوق العاده و اتمام حجّت الهی عزّ اسمه شناسند و این حیات جدید را مغتنم، و از این به بعد با کمال اتفاق و اتّحاد بنای عمل را به درستی و بی‌غرضی و بی‌طمعی و عدم تخطّی از حدود مذهبیه و جلب قلوب و رفع مواد تفرق و نفرت گذارند، تابعون الله و حسن تأییده اساس مشروطیت بر دعائم مذهبی صحیحاً استوار و از خلل مصون و نصرت عمومیه منقلب و قاطبهٔ ملّت به عکس آنچه حالا بواسطهٔ سوء استعمالات مرکوز اذهانشان شده است، این اساس قویم را سرمایهٔ سعادت و حافظ حقوق و حارس دیانت و ملّت خود شناخته و در حفظ آن از بذل جان و مال دریغ ندارند، ان شاءالله تعالی، و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.

محمدکاظم الخراسانی[1]

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال دوم، شمارهٔ ۲۴، ۴ ذیقعده ۱۳۲۹.

۹۴. حکم جهاد علیه متجاوزان روس

(۲۹۸) عن علماء النجف الاشرف الی کافّة المسلمین الموحّدین و ممّن جمعتنا و ایّاهم جامعة الدین و الاقرار بمحمّد سیّد المرسلین

السلام علیکم ایّها المحامون عین التوحید و المدافعون عن الدین و المحافظون لبیضة الاسلام، لایخفی علیکم انّ الجهاد لدفع هجوم الکفار علی بلاد الاسلام و ثغوره ممّا قام اجماع المسلمین و ضرورة الدین علی وجوبه قال الله سبحانه «انفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله».[۱]

هذه کفرة ایطالیا قد هجموا علی طرابلس الغرب الّتی هی من اعظم الممالک الاسلامیّه و اهمّها فخربوا عامرها و ابادوا ابنیتها و قتلوا رجالها و نسائها و اطفالها، مالکم تبلغکم دعوة الاسلام فلا تجیبون و توافیکم صرخة المسلمین فلا تغیثون؟ اتنتظرون ان یزحف الکفّار الی بیت الله الحرام و حرم النبی (ص) و الائمة (ع) و یمحوا الدیانة الاسلامیة عن شرق الارض و غربها و تکونوا معشر المسلمین اذّل من قوم سبأ؟

فالله الله فی التوحید، الله الله فی الرسالة، الله الله فی نوامیس الدین و قواعد الشرع المبین. فما بعدالتوحید الا التثلیث؟ و لا بعد الا قرار بمحمّد (ص) الّا عبادة المسیح و لا بعد استقبال الکعبة الّا الّا تعلیق الصلیب؟ و لا بعد الا ذان الا قرع النواقیس؟ فبادروا الی ما افترضه الله علیکم من الجهاد فی سبیله و اتّفقوا و لا تفرّقوا و اجمعوا کلمتکم و ابذلوا اموالکم «و خذوا حذرکم»[۲] «و اعدوّا لهم مااستطعتم من قوّة و من رباط الخیل ترهبون به عدوّالله و عدوّکم»[۳]، لئلّا یفوت وقت الدفاع و انتم غافلون و ینقضی زمن الجهاد و انتم متثاقلون «فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم»[۴]

خادم الشریعة محمّد کاظم الخراسانی؛ الاحقر الجانی عبدالله المازندرانی، الجانی شیخ الشریعة الاصفهانی، الاقل علی رفیش؛ اقّل خدّام الشریعة محمد حسین القمشه؛ اقّل خدّام الشریعة الغرّاء حسن بن المرحوم صاحب الجواهر (قدّس سرّه)؛ الاحقر الجانی سید علی التبریزی؛ الاقّل الجانی مصطفی الحسینی الکاشانی؛ الراجی عفو ربّه محمّد آل الشیخ صاحب الجواهر (قدّس سرّه)؛ الراجی عفو ربّه الغفور محمد جواد الشیخ المشکور (قدّس سرّه)؛ الاحقر جعفر بن المرحوم الشیخ عبدالحسن (قدّس سرّه)؛بسم الله الناصر المعین،

---

۱. التوبه / ۴۱. ۲. النساء / ۷۱، ۱۰۲. ۳. الانفال / ۶۰. ۴. النور / ۶۳.

انا و کلّ مسلم نستعین، الاقّل محمّد سعید الحبوبی،[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۲۹۹) بر کافّهٔ مسلمین واضح است که نفاق و اختلافات داخلیهٔ ایران عباد صلیب را کامیاب نموده برای محو توحید و نبوّت حضرت ختمی مرتبت (ص) که اهمّ مکنونات دیرینهٔ آنهاست کاملاً موقع یافته، از یک طرف ایتالیا به طرابلس غرب، و از طرف دیگر روس و انگلیس به شمال و جنوب ایران قشون وارد نموده، اندک تسامح موجب ذهاب اسلام است، اعاذناالله المسلمین عن ذلک.

علیهذا بر قاطبهٔ مسلمین و صاحبان فطرت اسلامیّه و عرق دیانت، خصوصاً عشایر ایلات با حمیّت واجب عینی است که در مقام دفاع از بیضهٔ اسلام و دفع حملات ظالمانهٔ صلیبیان که بالضرورة الدینیه از اهمّ فرائض اسلامیّه است، اتّفاق و اتّحاد حقیقی نموده، از تمام اغراض شخصیّه که منشأ این همه خرابی‌ها است، اغماض نمایند، دعوت اسلام را اجابت و استغاثه شریعت محمّدیه (ص) را لبیّک گویند، ان شاءالله. ثبّت الله الجمیع بالقول الثابت و جعلکم من

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال دوم، شمارهٔ ۲۴، ۳ ذیحجه ۱۳۲۹، صفحهٔ ۸. روزنامهٔ حبل المتین کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۲، ۲۷ ذیقعده ۱۳۲۹، صفحهٔ اول و روزنامهٔ چهره نما، قاهره، شمارهٔ ۲۳، اول محرم ۱۳۳۰ ترجمهٔ این حکم را منتشر کرده‌اند:
از علمای نجف به سوی کافّه مسلمانان عالم که متّحد در کلمهٔ جامعهٔ دین و مقرّ به رسالت حضرت ختمی مرتبتند. درود بر شما باد، ای حامیان توحید و مدافعین دین و محافظین بیضهٔ اسلام، پوشیده بر شما نباشد که جهاد بر تمامی مسلمانان واجب و از ضروریات دین شمرده می‌شود. مادامی که اعدای دین هجوم بر ثغور و ممالک اسلامیه می‌آورند، چنانچه خداوند می‌فرماید «انفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله». اینک ایتالیا هجوم به طرابلس غرب (لیبی) که از بزرگ‌ترین ممالک اسلامیه است آورده، آبادی آن را خراب، و بناهای آن را ویران، و مرد و زن و بچه‌های آن را می‌کشد. چه شده که صدای استغاثهٔ مسلمانان را می‌شنوید و جواب نمی‌دهید؟ آیا منتظرید که اعداء به مکه معظّمه و حرم حضرت رسول (ص) و ائمه (ع) حمله کنند و دین اسلام را از شرق و غرب براندازند و شما خوارتر از قوم سبا بشوید؟ الله الله در توحید، الله الله در رسالت، الله الله در نگهداری دین و محافظت پایه‌های شرع مبین. پس مبادرت کنید در واجبات خدایی که وجوب جهاد است در راه خدا و در دفاع از اسلام و وطنتان و متفق گردیدن و پرهیز از نفاق، جمع بشوید و بذل اموال نمائید تا دشمنان شما قوی نشده‌اند. [خذو حذرکم] «واعدوا لهم مااستطعتم من قوّه و من رباط الخیل ترهبون به عدوّا الله و عدوّکم» فوت نکنید جنگیدن با دشمنان اسلام راکه آن‌ها هوشیار و شما غفلت زدگان وقت گذرنیده‌اید «فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم» (همان امضاها)

انصار دینه، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

محمّد کاظم الخراسانی　　عبدالله المازندرانی[1]

(۳۰۰) طهران، مقام محترم جناب مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس شورای ملّی، ۱۸ ذیحجة الحرام

حکم جهاد و دفاع به عموم مسلمین ایران و غیره داده شد، و امروز به حکم عقل و شرع عفو عمومی و جلب قلوب لازم، البته مبادرت در اعلان آن فرموده؛ داعیان هم در جناح حرکت هستیم بعون اللّه تعالیٰ

محمّدکاظم الخراسانی، عبدالله المازندرانی، اسماعیل بن صدرالدین العاملی، شیخ الشریعة الاصفهانی، محمد حسین الحائری المازندرانی[2]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۳۰۱) در علیّه، انجمن سعادت [ایرانیان]، تبریز توسط انجمن ایالتی، عموم امرا و رؤسای عشایر و قاطبهٔ ملّت آذربایجان، همیشه شجاعت و حمیّت و غیرت آن برادران دینی ذخیره برای حفظ دین و مملکت اسلامی بوده، الیوم باید گذشته‌ها را کائناً ما کان فراموش، اسیری در چنگال روس و کنیسه شدن مساجد اسلامی و پایمال شدن روضهٔ منوّرهٔ حضرت ثامن الائمّه (سلام الله علیه) و ذهاب اسلام را همگی نصب العین فرموده با تمام عشایر و ایلات و شجعان مملکت از شمال و جنوب و شرق و غرب دست اتّحاد بهم داده عملاً به تمام مسلمین بفهمانید که تا یک تن زنده است به ذلت و اسیری در چنگال روس راضی نخواهد شد، الیوم کلمهٔ طیّبه اسلام در معرض ذهاب ابدی و دفاع به مال و جان، و ثبات تا آخرین نفس بر تمام مسلمین واجب.

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال دوم، شمارهٔ ۲۹، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۹، مرگی در نور / ۲۶۸ـ۲۶۷؛ در روزنامهٔ حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۴، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۹، صفحه ۵ این تلگراف با سه امضاء یعنی دو امضای فوق و سیّد محمّد کاظم طباطبایی [یزدی] درج شده و در ذیل آن آمده است: «مستدعی است حکم فوق را به تمام ایلات جنوب مخابره فرمایند. انجمن سعادت ایرانیان»

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۷، ۲۴ محرم ۱۳۳۰، صفحهٔ ۱۳؛ حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام / ۱۱۸ (بدون اشاره به امضاها).

محمّد کاظم الخراسانی، سیّد اسماعیل بن صدرالدین العاملی، شیخ الشریعه الاصفهانی، عبدالله المازندرانی[1]

(۳۰۲) اسلامبول، انجمن سعادت ایرانیان، جراید اقدام، طنین، ترجمان حقیقت، ژون ترک، علمدار، العدل، الحضارة[2]، مدیر آژانس عثمانی

از چندین سال به این طرف مسلک استیلاکارانه و حریصانه که ایطالیا و روس در ویران نمودن طرابلس و ایران و استعباد و اذلال مسلمانان و ضبط اراضی مقدّسهٔ اسلام تعقیب می‌نمایند، بر همه کس آشکار شده است. امروز مسلّم است که اگر خدای ناکرده استقلال و شرافت و قومیّت و ملّیّت ایران دچار محو و اضمحلال شود، ضربهٔ مهلکی بر عالم اسلامیّت خواهد بود. لکن این دو دولت بدخواه گرچه در مقام تقطیع و پارچه‌پارچه نمودن ممالکت اسلامی هستند، ولی استظهاراً به قیّمیّت دیانت مقدّسهٔ اسلامیّه امیدواریم که خائباً و خاسراً رجعت نمایند.

بنابراین ما که از علماء اسلامیّه هستیم، به این صفت محض استخلاص ایران و محافظت معیشت دیانت و شرافت ملّیّهٔ اسلامیّه به عموم مسلمانان ایران وجوب حکم دفاع را اعلان و به واسطهٔ جراید ملّیّهٔ شما به عموم مسلمانان کرهٔ ارض ابلاغ و بیان می‌نمائیم که مسلمانان بدانند که به همان صفت مذکوره به ریختن آخرین قطرهٔ خون خود در مقام حفظ اسلام و وطن اسلامی حاضر هستیم.

محمّدکاظم الخراسانی، شیخ الشریعهٔ الاصفهانی، محمد حسین الحائری المازندرانی، عبدالله المازندرانی، اسماعیل بن صدرالدین العاملی[3]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۳۰۳) به سبب هجومی که از هر طرف بر اسلام شده است عالم اسلامیّت در هیجان است.

---

۱. حبل المتین کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۷، ۲۴ محرم ۱۳۳۰، صفحهٔ ۱۴.

۲. در کتاب هجوم روس نام جرائد شمس و ینی نیز ذکر شده و بجای ترجمان حقیقت «ترجمان جمعیت» ضبط شده است.

۳. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۷، ۲۴ محرم ۱۳۳۰، صفحهٔ ۱۴؛ حیات الاسلام فی احوال الملک العلّام /۱۱۹؛ هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران /۵۰.

ماها به صفت ریاست مذهبیّه بر هشتاد میلیون نفوس جعفری که در ایران و هندوستان و سایر نقاط است متّفقاً وجوب هجوم جهادی و دفاعی را حکم نمودیم و بر عموم مسلمین تجزیهٔ مسبّبین اراقهٔ دماء اسلام و صیانت دین محمّد (ص) فرض عین است و به خاک پای پادشاه که حامل امانات مقدّسه و خادم‌الحرمین‌الشّریفین و خلیفهٔ اسلام است عرض اعلام می‌داریم که دریغ نفرمائید از دادن لواءالحمد نبوی(ص) به مسلمانانی که از اقطار عالم برای دفاع جمع خواهند شد. زمان محافظه سیاست اروپا گذشت. استرحام می‌شود که به مقتضای شریعت و شأن خلافت فرمان فرمائید.

محمّدکاظم الخراسانی، سید اسماعیل بن صدرالدین العاملی، عبدالله المازندرانی، محمد حسین الحائری المازندرانی[1]

بسم الله‌الرّحمن الرّحیم

(۳۰۴) هجوم روس بر ایران، و ایتالیا بر طرابلس موجب ذهاب اسلام و اضمحلال شریعت و قرآن است، بر عموم اسلامیان واجب است اجتماع نموده و از دولت متبوعهٔ خود رفع تعدیّات غیرقانونی روس و ایتالیا را جدّاً بخواهند، و تا رفع این غائلهٔ عظمی نشود آسایش و استقرار را بر خود حرام، و این حرکت اسلام پرورانه را جهاد فی سبیل الله مثل مجاهدین بدر و حنین شناسند.

محمّد کاظم الخراسانی، اسماعیل بن صدرالدین العاملی، عبدالله المازندرانی، شیخ الشریعة الاصفهانی[2]

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۷، ۲۴ محرّم ۱۳۳۰، صفحهٔ ۱۳؛ حیات الاسلام فی احوال آیةالملک العلاّم /۱۲۰؛ هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران /۴۹: «تلگراف به سلطان محمّد خامس سلطان عثمانی».

۲. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۲۶، ۱۶ محرم ۱۳۳۰، صفحه ۹؛ ترجمهٔ عربی: الثورة العراقیة الکبری سنة ۱۹۲۰، صفحهٔ ۱۱۸. در همین شمارهٔ کلکته تلگراف زیر نیز درج شده است:

بسم الله الرحمن الرحیم. امروز که دول اروپا از هر طرف حمله به ممالک اسلامی آورده از یک طرف ایطالیا به طرابلس غرب هجوم کرده و از طرف دیگر روس به توسط قشون خود شمال ایران را اشغال و انگلیس به جنوب ایران قشون وارد کرده، و مخاطرهٔ اضمحلال اسلام است، فلهذا بر عموم مسلمین عرب و عجم واجب است که خود را مهیّای دفاع کفر از ممالک اسلام نموده و از بذل مال و جان در فراهم آوردن اسباب اخراج ←

(۳۰۵) به توسط وزارت امور خارجه، خدمت حجج اسلام و امراء عظام و رؤسای عشایر و عموم اهالی ایران دام تأئیداتهم

سابقاً حکم وجوب اتّحاد در حفظ بیضهٔ اسلام به همه جا مخابره، خودمان هم خدمت مرحوم حضرت آیت‌اللّه خراسانی مصمّم حرکت بودیم، بغتتاً مسلمانان را یتیم گذاشته[1]، داعیان عزادار؛ و در عزم حرکت در صورت اقتضاء شدیدتر[2] از سابق هستیم، چون اغلب ملّت به قواعد سیاست واقف نیستند، لهذا بر همه واجب است متفّق القول شده با مال و جان اطاعت خود را به مرکز ایران اعلام، و به هر طور از دولت حکم شود حاضر باشند، خودسر اقدامی نشود.

عبداللّه المازندرانی، اسماعیل‌بن صدرالدین، شیخ الشریعة اصفهانی، مصطفی حسینی کاشانی، محمّدحسین المازندرانی[3]

→

قشون ایطالیا از طرابلس غرب و اخراج قشون روس و انگلیس از شمال و جنوب ایران که از اهمّ فرائض اسلامیه است به هیچ نحو دریغ و مضایقه ننمایند، تا بعون الله مملکتین اسلامیین عثمانی و ایران از تهاجم صلیبیان مصون و محفوظ بماند. حررّه یوم الاثنین خامس ذیحجة الحرام ۱۳۲۹

الاحقر محمد کاظم الطباطبایی [الیزدی]

ضمناً نامه‌ای به امضای محمد کاظم طباطبایی [یزدی]، محمّد کاظم خراسانی، عبدالله‌مازندرانی و شریعت اصفهانی با همین مضمون خطاب به احمد شاه در کتاب اسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس و روس به ایران / ۱۸۱ـ۱۸۰ به نقل از مجلهٔ حیات مسلمین شمارهٔ ۲ (۲۱ دی ۱۳۲۹ هجری شمسی) نقل شده است.

۱. طلوع فجر سه‌شنبه ۲۰ ذیحجهٔ سنهٔ ۱۳۲۹ در نجف چند ساعت قبل از عزیمت به سوی ایران.

۲. در اصل: شداز سابق هستیم.

۳. روزنامه مجلس، سال پنجم، شماره ۶۹، ۱۳ محرم ۱۳۳۰، صفحهٔ اوّل.

پیوستها

پیوست اوّل:

فتوای حرمت مشروطه

شنیده شده از تمام بلاد عود فتنهٔ خاموش شده را از درگاه اعلیحضرت قدرقدرت همایونی خواسته‌اند، لذا اعلان به تمام بلاد می‌شود که علماء اعلام و حجج اسلام و متدیّنین هیچ راضی نیستند که فتنهٔ خاموش شده عود کند و مشروطهٔ موهومه اسباب خیالات اشرار گردد، لذا به تمام بلاد اعلام می‌داریم که خواهش نمودن این امر حرام است.

سیّد محمّد کاظم طباطبایی یزدی[1]

---

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شمارهٔ ۲۰، ۵ ذیقعدهٔ ۱۳۲۶/۶ و ۷: «شاه در اعلان نسخ مشروطیت ایران اظهار داشته که برحسب فتاوای علما، مشروطیت و پارلمان مخالف با قانون شریعت است، [مقصود] همین فتوای آقا سیّد کاظم بوده، چه ظاهر است علمای ایران نه مرجع تقلیدند نه صاحب نفوذ کلمه تامّه در ایران، واحدی تا امروز از علمای صاحب رأی و فتوی در عراق عرب نه چنین رأیی داده، نه اینکه فتوا صادر کرده بود، حتی آقا سید کاظم هم تا امروز به این صراحت در مقابل کلمهٔ حقّ نایستاده بود، از این مکتوب ظاهر گردید که صدر روانچی پس از ورود به نجف اشرف این نوشته را از سیّد کاظم صادر کرده، تلگرافاً به طهران و سایر بلاد اشاعت داده است.»

در همین شماره کلکته در صفحات ۱۸ و ۱۶: صورت کاغذ است از ناحیهٔ آقا سیّد کاظم یزدی که در خارجهٔ ایران برای حفظ مقلّدین منتشر کرده به توسط سیّد علی پسر آقا که املاء خود آقا و خط سیّد ابوالقاسم اصفهانی محرّر مخصوص ایشان بوده عیناً نقل می‌شود:

«براخوان مؤمنین مستور نماند که حضرت مستطاب آیة الله فی‌العالمین آقا سیّد کاظم طباطبایی (مدّظله العالی) در تأسیس امر مشروطیت ایران نفیاً و اثباتاً داخل نشدند و تصویب و تکذیب آنرا خارج از وظیفهٔ ←

پیوست دوّم:

لایحهٔ حاجی سیّد حسین مجتهد قزوینی[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حضور مبارک علماء و مجتهدین و طلاب و عموم اخوان مؤمنین اهل قزوین سلّمه الله تعالی، بعد از ادای مراسم سلام و تحیّات به عرض می‌رساند، در مسئلهٔ مشروطیت و همراهی با آن اساس محترم از بلدهٔ تبریز و رشت و اصفهان و کرمان و همدان و بندر عباس و بوشهر و غیره نظر به حفظ وطن و اجراء احکام واجب الاطاعة حجج اسلام نجف اشرف همه قسم اقدامات غیورانه به عمل آورده دوائر دولتی از گمرک و غیره تماماً ضبط نموده و همه روزه کتباً و تلگرافاً اظهار مسلمانی و انقیاد از احکام مطاعهٔ حجج اسلام را می‌نمایند، در این موقع هم از طرف اهالی با همّت و دیانت قزوین که بیش از سائر نقاط محلّ امید بوده تا حال حرکتی نشده.

مگر نه حکم محکم حجج اسلام در عدم تمسک به ظالمین با صریح آیهٔ وافی هدایهٔ قرآن عظیم مطابق است؟ «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسّکم النّار»[2] علاوه بر تطابق احکام حجج اسلام با آیات شریفه صادره از مصدر جلال قبح ظلم از مستقلّات عقلیه می‌باشد، می‌توان گفت حیوانات هم باندازهٔ حس خود قبح ظلم را فهمیده بقدر امکان از قبول ظلم احتراز دارند، بلکه در موقع اعمال ظلم در مقام دفاع بر می‌آیند. نمی‌دانم چه قدر آن برادران محترم به فشار ظلم عادی و مأنوس شده‌اند که با این هیجان عمومی و جان نثاریهائیکه برادران مسلمان شما در حصول آسایش و راحت شما می‌نمایند از طرف آن بلدهٔ طیّبه به هیچ وجه اظهار همدردی نمی‌شود، مگر ظلم‌های حکام جور را که بر شما حکومت داشتند فراموش فرموده‌اید؟ آیا قضیهٔ حکومت عمادالدوله از نظر مبارکتان محو شده است؟ رفتار و مظالم میرزا صالح را در طاق نسیان گذارده‌اید؟

به خدا قسم حجج اسلام نجف اشرف از صدور این احکام و تحمّل مشقّت‌ها بغیر از حفظ یک مشت شیعه از چنگال ظلم ظالمین و جلوگیری از تسلّط خارجه بر اعراض و نوامیس مسلمین غرضی ندارند، و

شرعیهٔ خود می‌دانند، و از بدو امر تاکنون با آنکه جمعی از اهل عمامه که مربوط با مجلسیان و محرّک و مدیر آن در نجف بودند به انواع لطائف و حیل هرچه خواستند ایشان را هم اغواء و داخل در آن نمایند قبول نفرمودند، کار به تهدید و لوایح مجعوله نوشتن و دروغ و افترا و بهتان بستن و به ادارهٔ روزنامجات فرستادن منتهی شد، در وجود مبارکش اثر ننمود، و هرچه توانستند کوتاهی ننمودند تا گذشت آنچه گذشت...»

۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۴۹ در اهم لوایح و تلگرافات. ۲. هود / ۱۱۳.

حکم محکم ایشان در لزوم مشروطیت با آیهٔ مبارکه «و شاورهم فی الامر»[1] موافق است، و مقصود اصلی ما از مشروطیت این است که پادشاه فعّال ما یشاء نباشد، و حکّام که در بلاد وارد می‌شوند رعایا را که ودایع الهی هستند عبید و اماء خود محسوب ندارند، محدود به حدّی بوده باشند، و امورات را باستحضاری عقلاء مملکت فیصله نمایند و بدون جهت اموال رعایا را یغما ننمایند.

قال النبی صلی الله علیه و آله «استشیروا بذوی العقول ترشدوا و لا تعصوهم فتندموا» و فی الحدیث «من شاور اهل النصیحة امن من الفضیحة» مقصود آنکه حکم بجبر و ظلم نشود بلکه بعدل و احسان باشد، و ایضاً بمضمون «انّ الله یامر بالعدل و الاحسان»[2] قرآن ناطق است، و قال النبی (ص) «بالعدل قامت السموات و الارض» و نیست غرض از مشروطیت الا رستگاری از ظالمین و عدل «انّ لکل شیئی ملاکا و ملاک هذا الذین العدل» حضرت امیر فرموده «ثبات الملک بالعدل» بعدل مملکت اسلامی باقی می‌ماند و مساجد شما مثل سائر بلاد دیگر کلیسا نمی‌شود.

غرض آنکه احکام حجج تماماً مطابق قرآن و ملاحظهٔ ترفیه حال فقراء و نوع اخوان مسلمین است که از دست متکبّرین و مفسدین نجات یابند. قال الله تعالی: «تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً»[3] نه تنها اختصاص احکام حجج برای ترفیهٔ حال اخوان مؤمنین و مسلمین است بلکه منافع کثیر اخروی هم برای ظالمین دارد که ظلم بر نفس خود می‌کنند «و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون»[4] که قهراً دست از ظلم کردن می‌کشند، و کم کم قلوب آن‌ها که مثل اراضی شوره‌زار است که هرگز امید محصول از آن‌ها نیست شاید به واسطهٔ متابعت این احکام ظلم را کنار گذارده و خود را از آتش جهنم نجات داده قلوب خود را به توبه و انابه به رفع ظلم از قید ظلمت برهانند، یعنی آب شیرینی داخل شوره‌زار نمایند، آن وقت محصول می‌دهد و مکان خود را در جهنم خالی بگذارند «ان فی جهنم وادیاً یقال له هب هب یسکنه الجبّارون» و شاید صدق را پیشه خود کنند، قال النبی (ص) «علیکم بالصدق فانّه تهدی الی الجنة» و خود را فارغ از خدعه و کذب نمایند «و ایّاکم عن الکذب فانه یهدی الی النار» و خود را از لعنت الهی برهانند که فرموده است «الا لعنة الله علی القوم الظالمین»[5] قال الشاعر

لا تظلمنّ اذا ماکنت مقتدرا ... فالظلم اخره یأتیک بالندم

در حقیقت ظلم قطع نظر از قبح عقلی هم ندامت اخروی و دنیوی دارد.

نامت عیونک و المظلوم منتبه ... یدعو علیک و عین الله لم تنم

---

۱. آل عمران / ۱۵۹. ۲. النحل / ۹۰. ۳. القصص / ۸۳.
۴. البقره / ۵۷، الاعراف / ۱۶۰. ۵. «الا لعنة الله علی الظالمین» هود / ۱۸.

پس ظالمین هم باید شکر این نعمت را بنمایند که الیوم علماء دین که چراغ‌های هدایت‌اند نسبت به ظالمین و غیر هم طریق هدایت را نشان می‌دهند و آن‌ها را از عذاب آخرت می‌رهانند و حفظ مملکت از تجاوزات خارجه و عدم تعدّی حکام و ترفیهٔ حال آن‌ها به جهت حفظ استقلال مملکت و حفظ بیضهٔ اسلام و اعلاء کلمهٔ حق را بیان فرموده شکرانهٔ وجود مبارک حجج اسلام و اجرای احکام ایشان بر کافّهٔ ناس لازم «لئن شکرتم لا زید نّکم»[1]، قال النبی (ص): «من انعم علی احد نعمة فلم یشکره فدعی علیه استجیب له» الیوم مخالف با امام زمان[2]، بعد از مرتبهٔ نبوت و امامت، اقرب به سوی خدا از حیث درجات علمایند. قال النبی (ص) «اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم» باید سر از متابعت احکام شرع به واسطهٔ دو روزهٔ دنیای دنی و اظهار خصوصیت بعضی ظالمین نورزند، تا اینکه در عداد جیش یزید بن معاویه و در زمرهٔ اعداء محسوب نشوند. قال امیرالمؤمنین (ع):

وقیمة المرء ماقد کان یحسنه　　و الجاهلون لاهل العلم اعداء

غرض از مزاحمت آن است که بر شما مشتبه نشود و تکلیف شرعی و عرفی خود را بدانند که فردا ملامت و ندامت فائده ندارد. نمی‌دانم جهت چیست اهل قزوین که درتمام ایران به زهد و عصمت و عفت و تقوی و تدیّن مشهورند مع ذلک از آن‌ها حرکتی و جنبشی نشده است؟ اگر خوف است بلاد دیگر هم در خوف با شما شرکت دارند، اگر حفظ جان و مال و عرض است دیگران هم شریکند، مع ذلک سائرین از اقدامات خود کوتاهی نکرده و اگر ملاحظهٔ تدیّن و احتیاط است تدیّن در اطاعت و انقیاد احکام خدا و رسول و نواب امام است، اولی آنکه به مضمون «اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»[3] متابعت فرمایند.

پس بر ذمهٔ علماء اعلام است که اوّلاً مردم را تشویق فرموده که حبّ خداوندی را در قلوب خود جای دهند «قل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونّی یحببکم الله»[4] و حاضر شوند که اسلامیّت خود را در تأسیس این اساس در معرض ظهور و بروز آورده؛ اخوان مؤمنین خود به موجب آیهٔ وافیهٔ «انّما المؤمنون اخوة»[5] همراه و همدست باشند، در دفع ظالمین و ندادن مالیات که فعلاً به موجب احکام مطاعهٔ حجج اسلام حرام است. و ثانیاً بر علمای اعلام لازم است که احکام حجج را که مکرّر فرستاده شده به توسط دهاة و اکراد و ایلیات برسانند، و مطالب حقّه را کاملاً به آن‌ها حالی و خاطر نشان نمایند. و الیوم لازم است که با سرکار جلالت مآب اجلّ اکرم سپهدار اعظم همراه بوده باشند و به هیچ [وجه] از مصاحبت و موافقت با ایشان

---

۱. ابراهیم / ۷.　۲. کذا فی الاصل　۳. النساء / ۵۹.　۴. آل عمران / ۳۱.
۵. الحجرات / ۱۰.

دریغ نفرمایند. و این آثار وسواس و بی مبالاتی به احکام و بی تدیّنی را از خود محو نمایند.

اکتفا می‌نماید به چند کلمهٔ صحیح که در حقیقت لایق است به زر نوشته شود، به نظر تأمل ملاحظه فرمائید که همه چیز در او جمع است: هر سری که او را خرد نیست همچو چشمه‌ای است که او را آب نیست، و هر نفسی که او را مروّت نیست همچو بستانی است که او را گل نیست، و هر عالمی که او را پرهیز نیست، همچو اسبی است که او را لگام نیست، و هر مسلمانی که او را عدل نیست مثل ابری است که او را باران نیست، و هر ظالمی و حاکمی که خوف را مشیر خود سازد و حلم را ندیم خود گرداند و زیر دستان و رعایای خود را پیوسته به راستی و عدل و احسان اعلان فرماید، هر آینه سزای خوشنودی پروردگار خود را به عمل آورده. عصمنا الله من زیغ الظالمین و وقفنا الله علی اتّباع الائمهٔ الراشدین انّه خیر موفّق و معین، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

حرّره الاحقر حاجی سیّد حسین نجل مرحوم سیّد جعفر مجتهد قزوینی[1]

پیوست سوّم:

[مقاله] «اذا فسد العالِم فسد العالَم»[2]

ملّت ایران که در تاریخ تمدن دنیا، گوی سبقت و نیک نامی ربوده و از بدو تاریخ تمدّن و اقتدار دول اولیّه در عِداد ممالک بزرگ دنیا محسوب بود، از سلاطین بزرگ عالم باج می‌گرفت و خراج می‌ستاند. هماره مرکز علوم و صنایع نفسیه بوده و سلاطین با حشمت و اقتدار داشت. خداوندان حرفت و صنایع ایران آثار بزرگی و علوّ دِماغ خود را در صفحهٔ جبال و سطح صخور منقوش و در عمارات قدیمی مشهور دنیا که از عجایب سبعه عالم به شمار است، به یادگار گذاشته‌اند. چنانچه آثار اصطخر (پرس پولیس) و بناهای داریوش کبیر و خرابه‌های اکباتان (خرابه هایی که در مجاورت همدان است) پایتخت مدی (عراق عجم) نمونه شوکت و اقتدار سلاطین آن عصر و نشانه زبردستی و لیاقت‌مندی صنّاعان و اهل حرفه آن زمان است. اقتدار سیروس کبیر که مورّخین فرس کیخسروش می‌خوانند و سرسلسلهٔ کیانیانش می‌دانند چنان بود که از حدود (مزوپوتامی) بین النهرین تا حدود رود سند را در تحت سلطه و اقتدار خود داشت و قریب صد میلیون سکنه نفوس ایران آن عصر بود.

ایران در نظر مورخین یونان از حیث قدمت تاریخ، سیّمین [سومین] دولت دنیا است پس از چین و

---

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۷، شمارهٔ ۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷، صفحهٔ ۹ و ۱۰.
۲. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۶۶ در اهم لوایح و تلگرافات.

مصر. سلاطین ایران با سلاطین زیرک دنیا مانند سلاطین آشور و بابل و رم و یونان و مصر همه وقت هم دوش و هم سر بودند. بل عنان آنان را در تحت سلطه و نفوذ و اقتدار خود داشته و در جنگ‌های بزرگ بر آنان غلبه می‌نمودند و افسر فرمانفرمایی و دیهیم کشور ستایی آن مملکت را بالاستحقاق تصاحب می‌کردند. این حال سلاطین ایران و نژاد ایرانی است در حال استقلال و حفظ شرافت قومیه خود. موقعی که تزلزل به استقلال ایران وارد آمد فقط هنگام هجوم اسکندر ابن فیلیپ بود که علوّ همت و دلاوری ایران، استقلال رفته را عودت داد و شرف پایمال شده را باز پس برگردانید. لکن بدترین موقعی که شرف قومیت و استقلال ایران را مضمحل و نابود ساخت همان وقتی بود که قومی از باربارد[1] وحشی‌های جزیرةالعرب و بادیه نشینان براری قفار عربستان و نژاد سوسمار خوار عرب بر ایران حمله آورده و اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر بار سنگین خرافات آنان خالی نماید و هر چند وقت که یک نفر اولاد خلف ایران قیام می‌نماید و می‌خواهد ملّت قدیم قویم را از تحمل مشاق و زحمات رقیّت و عبودیّت و قید ترهّات خلاصی بخشد اندک زمانی موفّق شد و باز سنگی در جلو راه ترقّی ایران می‌افتد.

چنانکه دلاور شجاعت‌مند نادر شاه افشار به ضرب شمشیر اجانب را که از هر طرف به قصد تسخیر این آب و خاک حمله می‌بردند بیرون کرده و به اصلاح و انتظام داخله پرداخت و چند نفر از ملّا نمایان دعوای برتری نموده و لاف حجّة الاسلامی می‌زدند، آن‌ها راگرفته و خموش نمود. شیخ الاسلام را به قتل رسانید. موقوفه جات را خالصه نمود. هر چه گفتند ما اسباب فتح و غلبه تو بر اعداء گشتیم و از برکت دعای ما بود که تو محمود افغان را اخراج و با عدهٔ قلیل موفّق به فتح هندوستان شدی، ما لشگر دعا و جُند خدا هستیم. آن شیرمرد گفت: اگر وجود شما منشأ اثری بود چرا قبل از ظهور آفتاب وجود سعادت نمود نادری، اسباب رفع تسلّط اجانب را بر اموال و نفوس خود فراهم ننمودید؟ ناپلئون بناپارت وقتی که به امپراطوری بالاستقلال کلّ ممالک فرانسه مستقل گشت، پاپ بزرگ کلیسای «روما» که برحسب معمول در جلوس هر پادشاه از پادشاهی نصاری تاج سلطنت بر سر می‌نهاد و تقدیسش می‌نمود وقتی که پاپ مزبور خواست تاج بر سر ناپلئون بگذارد شمشیر از کمر کشید و گفت: هرکس جواب این تیغ آبدار را بدهد می‌تواند بر سلاطین بزرگ برتری جوید و اکلیل شاهنشاهی بر سرشان نهد.

غرض یکی از دوره‌های با افتخار و شرف ایران همین عصر سعادت حاضر است که ملّت ایران پای افتخار بر فرق فرقدان می‌نهد و از اثر علوّ طبع و شجاعت و شهامت قهرمانان حریّت و دلاوران آزادی

---

۱. کذا فی الاصل

دعوای نیکنامی بر عالمیان مینماید. بدبختانه پاره‌ای از کهنه معتقدان اوهام هنوز چنان تصوّر می‌کنند که با این طلوع آفتاب تمدّن و ترقّی و تابش شمس حریّت و سعادت اهالی بیدار ایران، هنوز وجود آنان را در عالم وقعی می‌نهند یا آن‌ها را مایه قیام گران غیرمتناهیه می‌پندارند و یا اذکار شبانه روزی آنان را باعث ابدی دنیا می‌دانند و به واسطهٔ تدلیسات و تلبیسات و مردم فریبی می‌خواهند بر سر مردم سوار شوند. مردم ایران هم به مقتضای تدیّن فطری به حسن قبول استقبال نموده، عرض و ناموس خود را به ایشان می‌سپارند. همین شغالان رنگین شده کین منم طاووس علّیین شده مشغول تحصیل مال و منال می‌شوند حرکات و ارتکاباتی در محکمه‌های بعض آنان به ظهور می‌رسد که از وحشی‌های آفریقا که آدم خوارند بروز نمی‌نماید. و اگر خیلی منصف باشد رفع ظلم را محض پیشرفت مقاصد خود محوّل به ظهور حجة عصر می‌نماید.

استدعا می‌کنم پس از خواندن این عرایض آن‌ها را پیچیده و در زیر حصیر نگذارید و دست خود را به هم مالیده «لا حول» نخوانید و مایهٔ افتخار خود را این ندانید که شصت سال در کنج مدرسه زیسته و عاقبت پس از فراغت به اسم مشروعه بازی عوام ناس را القا نموده و از جاده ترقّی و تعالی امم حیّه خارج می‌نمائید. کو رساله‌های شما در تشویق ملت به علم و صنعت؟ کو مقاله‌های شما در بازپرسی از خرابی مملکت؟ در حقیقت شما ظالمید و ما مظلوم. شما مقصرید و ما قاصر. ای مقصّران پیشوا، ای ظالمان از روی سهو، انصاف کنید و ترحّمی به این بیچارگان نمائید و اندکی به خود آئید. امروز اگر به دیده تحقیق بنگرید در و دیوار خراب بیابان‌های بی آب، قنوات فرو رفته، انهار متروکه، با جگرخونین و چشم اشکبار به حال ایرانیان رقّت می‌آورند و شما را ابداً کک نمی‌گزد. روزها به سجاده شریعت دم از بزرگان دین می‌زنید و شب‌ها جاده عناد لجاج می‌پیمائید. ظالمان را به اثم و عدوان معاونت می‌کنید.

تا کی علمانمایان در هر بلد جلو دکان خدا دکّان باز کرده، به معاونت چند نفر محکمه گردان‌ها احکام اسلام را ملتبس و مردم را رنگ کرده و خود و ملّت خودش را بلکه اسلام و اسلامیان را نزد بیگانه آلت سخریه و استهزا فرمایند؟ چرا مانند آیات الله فی الانام آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آقای آقا شیخ عبدالله مازندرانی و سایر علمای طراز دوم عتبات عالیات و پاره نواحی و بلدان دامت ظلالهم دست از آستین بیرون نمی‌آورید؟ چرا توی کوچه و بازار که عبور می‌کنید عبا بر سر می‌کشید که از حال مردم واقف نشوید؟ این تجاهل همان تجاهل کبک است که سر خویش را زیر برف می‌کند و گمان می‌کند که صیّاد او را نخواهد دید. صیّاد طبیعت سخت تیزبین و شوخ چشم است. دنبال شماها را رها نکرده، دست از دامن شما نخواهد برداشت و شما را به دیوان عدل الهی خواهد کشانید.

عبا را از سر بیفکنید تا نیک ببینید. عمامه را اندکی کوچک ببندید تا گوش‌های مبارک را نگرفته روشن و واضح واویلای مظلومین وانین ملهوفین را بشنوید. اگر باور نمی‌کنید و حضورتان ثابت نشده است شاهد عادل هم داریم. آقا شیخ....[1] مؤذن و آقا سیّد....[2] سجّاده کش به صدق مقالات شاهدند. عادل‌تر از این‌ها تمام خورده بینان عالم و نکته سنجان احرارند.

غرض، تا امروز دو فرقه بزرگ اقدام در استحصال آزادی ملّت نموده‌اند. اول آیات الله فی الانام نجف اشرف و ثانی سرداران ملّی و غیوران وطنی، و این دو قوّهٔ بزرگ جسمانی و روحانی دست به دست یکدیگر داده و عنان بر عنان هم رفته‌اند تا رفع مرکز بزرگ استبداد و حوزه کثیفه دربار را به خلع پادشاه ماضی پاک نموده‌اند. خوب است برای استحکام همان آزادی که در ازای آن، آن اندازه قتل نفوس ونهب اموال تأسیس شده است، در ادامه عقاب و مجازات، بر مخالفین معمّم و مکلّا کوتاهی نشود تا اساس حرّیت ایران فناناپذیر و در کمال سریان و جریان باشد و چنانکه اعمال خائنین وطن بر باده درباری که تا حال منشأ همه گونه بدبختی‌ها بود، حرکات چند تن از ملانمایان نیز حیرت بر حیرت می‌افزاید و قلب حریّت خواهان را به درد می‌آورد. من جمله وقایع زنجان و حرکات شریعت تخریب کنان ملّا قربانعلی است که قبل از فتح تهران و ورود قشون ظفر نمون ملّی شده است. برای استحضار خاطر خوانندگان و اثبات شرارت و خیانت آخوند [ملا قربانعلی] مفصّلاً عرض می‌شود تا قارئین گرام بدانند که ما را جگر از کجا کباب و حال چرا خراب است و در آتیه فکری برای شریح صفتان بی دین بنمایند.

واقعهٔ مولمهٔ زنجان و حرکات ملّت کشانه ملا قربانعلی قبل از فتح طهران[3]

بعد از فتح قزوین اقای عظیم زاده تبریزی و آقا میرزا علی اکبر خان زنجانی با ده نفر از مجاهدین مأمور زنجان و اصلاح امور آن سامان شدند پس از ورود به زنجان آنچه لازمه خدمتگذاری و جان نثاری در راه ملّت و وطن عزیز بود با کمال لیاقت و بی غرضی به عمل آوردند و جدا از شرارت پارهٔ ارازل و اوباش و سارقین و مفتنین و خائنین شهر زنجان که از اجزاء و گماشتگان ملا قربانعلی و توپچیها و بالابانچیها و سربازان دولتی بودند ممانعت و جلوگیری نمودند، از روزی که آقای عظیم زاده وارد زنجان شدند بعضی کارها موقوف و ممنوع گشت منجمله استعمال تریاک و شرب مسکرات و زناء و بعض حرکات دیگر که از جاده شرع و قانون خارج است.

و چون از حکومت حرکات مخالفانه صادر می‌شد حکم به تبعیدش نمودند و سردار مسعود (بهرام میرزا) فرارا وارد طهران شد و پارهٔ از مستبدین که به سبب فرار حاکم از حرکات مخالفتکارانه مأیوس

---

۱. در اصل نقطه چین است. ۲. در اصل نقطه چین است. ۳. بنگرید به مکتوب شمارهٔ ۶۱.

شدند به جهانشاه خان پناهنده شده (از قبیل نصر الله خان حاکم خرم دره و آقا شعبان توپچی و حاجی میرزا محمود خان مشیر حضور) در این ضمن مجاهدین غیور از قزوین عازم فتح کرج شدند آقای عظیم زاده هم یک عدد توپ شرینل با چهل هزار فشنگ از ذخیره زنجان حمل به قزوین نمودند و چون انجمنی از مستبدین بریاست ملا قربانعلی بر ضد اساس مشروطیت مرکب از اشخاص ذیل تشکیل شده بود. (ملا قربانعلی، اسعدالدوله، منیع الدوله، امجد لشگر، ناصر همایون، مشهدی باقر آقا تاجر عمومی تبریز، حاجی محمد علی زنجانی، حاجی عبدالله زنجانی، آقا علی مجتهد) و مشغول کارشکنی و اقدامات سرّی بودند تا آنکه سپهدار اعظم وارد کرج و موفّق به فتح و فتح و شکست قشون دولتی شدند، خائنین بـان انـجمن راپورت می‌دهند که مجاهدین در کرج شکست خورده‌اند جناب آخوند هم محض آنکه به عالم استبداد خدمتی نماید وقت را غنیمت شمرده مشهدی باقر تاجر تبریز راکه چون بوجارلنجان و در تبریز مشهور به باقر شیطان بود مأمور کردند که آقای عظیم زاده را برای موعظه به مسجد بیاورند، آقای آخوند هم تهیه خود را قبل از وقت دیده بود از رعایای جهانشاه خان قریب هزار و دویست نفر به سـرکردگی مـنصور لشکر و قاسم خان و محمد خان عثانلو که سرکردگان سوارهای جهانشاه خان بودند با عدهٔ سوار و رحیم خان یاور و شکور سلطان با سوارهای تل قلعه و دویران و سوارهای اسعدالدوله قریب سیصد نفر از قلتاق و رعایای منیع الدوله و امجد لشکر از ریزه و تازه کن و غیره قریب چهار هزار نفر بودند و تمام توپچیان و بالابانچیان و سربازان به حمایت آخوند ملا قربانعلی بر خواسته آقای عظیم زاده غافل از خدعهٔ و دسیسه آن فاسقین برای موعظه به مسجد تشریف آوردند بعد آخوند ملا قربانعلی سید واصی و سید قدیر خدمت اقای عظیم زاده می‌فرستند که اینجا جای موعظه نیست. آقای عظیم زاده می‌فرمایند که این خانه خانه خدا است خانه ملا قربانعلی نیست اینجا محل ذکر خدا و نصیحت ناس و تبلیغ احکام الله است، در این بین یک مرتبه از دور بام‌ها صدای گلوله تفنگ بلند می‌شود و از برای آقای عظیم زاده و آقامیرزا علی اکبر خان تیر می‌اندازند. آقای عظیم زاده و اقا میرزا علی اکبر خان با بیست نفر از مجاهدین به سمت دیوانخانه حرکت می‌کنند وقتی که داخل میدان حکومتی می‌شوند آقای عظیم زاده به ضرب گلوله نـابکارانـه یک نـفر از مستبدین شربت شهادت می‌چشد، بعد اقا میرزا علی اکبر خان جسد مطّهر عظیم زاده را به دوش گرفته به دیوانخانه می‌رود و دیوانخانه حکومتی و تلگرافخانه را سنگر قرار می‌دهند تا دو ساعت به غروب جنگ دائر بود، بیست نفر از مجاهدین شهید آقا میرزا علی اکبر خان یکه و تنها مانند شیر ژیان فداکارانه آن شب را تا فردا یک ساعت به غروب مانده جنگ می‌نماید و از قرار تـحقیق دویست و هـفتاد و پـنج نـفر از طرفداران استبداد و حامیان ملا قربانعلی بکرم سرات عدم می‌روند از آن طرف جوانمردی و شجاعت آقا میرزا علی اکبر خان قوای خصم را به ستوه آورده و ناچار باعمال خدعه آن جوان غیور را از کار بـاز داشتند.

شخصی می‌گوید آقا میرزا علی اکبر خان شما در اینجا مشغول جنگ هستید خانه و عیالت را به تاراج بردند. آن مظلوم از بام تلگرافخانه به زیر می‌اید در حالی که دو عدد فشنگ بیش ندارد و به سمت منزل می‌رود در وسط کوچه آن مجسمه غیرت و فتوت را تیرباران نمودند. بعد گماشتگان ملا قربانعلی (آقا علی آقا صمد، سید احمد، سید واصی، سید قدیر، حسین توپچی، یوز باشی بخش، نایب محمد کوچک) جسدهای مقدّسه چهار تن شهدای راه آزادی (آقای عظیم‌زاده، آقای میرزا علی اکبر خان، آقا شیخ عبدالله پسر حاجی عبدالرسول مرحوم میرزا عباسقلی خان طهرانی خازن غله زنجان) را قطعه قطعه نمودند و سر از بدنشان جدا می‌کنند و در میدان حکومتی می‌اندازند در این زد و خورد قریب سیصد خانه از مشروطه خواهان را غارت کردند

ما به خوبی می‌دانیم که مجاهدین غیور آه دل سوخته و جگر گداخته احرار را از مکافات این غداران آدمی خوار تدارک خواهند نمود و به مقتضای آیه شریفه «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلو او یصلبوا»[1] داغ دل سوختگان را از این قلدران معمم خواهد شد.[2]

پیوست چهارم:
[مقاله] «خاطرهٔ سنگین اعدام»[3]

اعدام وسیله‌ای است که جمعیت مدنیه بشری در آخرین احتیاج خودش به او متوسل گشته در صورتی که چارهٔ دیگری نباشد از این راه مقابله با هادمین اساس مقدسهٔ خود به میدان مبارزه می‌آید. یک هئیت عاقلهٔ مدنیه جزای اعدام را چنانچه همه جزاهای دیگر را هم هرگز برای خود مقصود ندیده او را برای استحصال مقصود فقط وسیلهٔ می‌داند.

فلسفهٔ مجازات بر خلاف فلسفهٔ انتقام است، زیرا مجازات سیّئات و تقصیرات سابقهٔ بشری را بر نمی‌گرداند ولی به تکرار او در آینده سدّی می‌کشد. از این جهت هر تنبیه و جزائی و حتّی جزاهای اعدام نیز اگر چه نتیجهٔ یک شئامت لئامت، تقصیر محکوم است ولی از نقطهٔ نظر منافع عمومی جمعیت معلومه که به نام قوانین آن این حکم اجرا می‌شود این حال نتیجه نبوده مقدمه است. به عبارة اخری اعدام یک نفر مجرمی خاتمهٔ جرم را اعلان ننموده اخطار قانون بشریت را به مجرمین می‌رساند که بعد از این مرتکب جنایات نشوند.

---

۱. المائده /۳۳.
۲. حبل المتین، یومیه، تهران، سال سوم، شمارهٔ ۶، ۱۳ رجب ۱۳۲۷، صفحات ۱ تا ۴.
۳. رجوع کنید به مکتوبهای شمارهٔ ۶۷ و ۷۳ در اهم لوایح و تلگرافات.

بهترین نمایندگان بشریت و نیکوترین مسالک انسانیت اعدام را از جرگهٔ مجازات هم کنار گذاشته و هرگز قبول ندارند که قتل باعث حیات مردم باشد. آن‌ها می‌گویند که اگر شخص جنایت اعظم دنیوی را که قتل نفس باشد ارتکاب نموده کسی دیگر را از حیات زندگانی محروم بنماید و به این درجه جنون برسد که مثل وحشیان درنده هم جنس خود را هلاک بنماید، یک جمعیت عاقلهٔ بشر را هرگز سزاوار نیست که مرتکب این جنایت بوده از او به صورت اعدام انتقام بکشند.

ما با وجود اینکه از طرفداران این مسلک صحیح هستیم اعدام‌هائی را که قضاوت مشروطهٔ ما به او متوسل می‌شود اعتراض نمی‌نمائیم. زیرا بهتر می‌دانیم که شرائط و حقایق موجوده ما به اندازه‌ای است که لابداً باید در مورد تسلیم بوده عملیات را موقتاً با سیاسات ترجیح بدهیم.

و با این حسیّات درونی و مسلکی آن روز در میدان توپخانه به اقتضای وظیفهٔ روز نامه نگاری به اجراء اعدام این بدبخت که اشدّ درجهٔ بدبختی کونین را برای خود قبول نموده خود را داخل جرگه بدخواهان سعادت ایران نموده بود، حاضر شده درجهٔ اخلاقی ناظرین را سیر می‌نمودیم. نتیجهٔ این سیر مجبوری را ما غیر از عبارت (خاطرهٔ سنگین اعدام) نمی‌توانیم که سهل‌تر تعبیر بنمائیم. معلوم می‌شود که خواه دورهٔ مشئومه استبداد و خواه سنوات خون ریزانهٔ انقلاب هنوز اثرات تامی در اخلاق ما دارد. ظاهر گشت آن قدر که ما مبتلای مظالم و اجحافات گشته‌ایم حالا نمی‌توانیم که مجازات را در صورت انتقام تلقّی ننمائیم.

چرا باید که مأمورین نظمیه ما در اعدام یک نفری که در ممات او و امثالش حیات یک مملکتی در ارزوست به این درجه بی موالاتی بروز بدهد که غیر از آن که طناب و مقرّه را چنان چه لازم است درست ننموده به هر «مجاهدی» و غیره اختیار بدهد که در مبر غضبی شراکت نموده حرکاتی که بر خلاف قانون و نظم است ارتکاب نمایند. بی‌مبالاتی آن روزی مأمورین نظمیه و جسارت بی تربیتی مجاهدین و بعضی مسلحین مع‌التأسف آشکار نمود که حضرات این مسئله معیّنه را هنوز نفهمیده‌اند که اعدام خلاف زجر و اذیت است. چرا نباید که نظمیه تمام ترتیبات دار را درست نماید؟ دست محکوم را نبندد، حلقه‌اش را به طوری نکند که به سهولت خفه شود، تا این که منظره منفورهٔ غیرمطلوبه را تشکیل ننموده و بهانه به دست آژانس مخبرهای مغرضین خارجه ندهد و با آن دست و پازدن و صحنه‌های فجیعه درست کردن حسّیات انسانیت پرستانهٔ ناظرین را خراب ننماید! ما تعجب داشتیم از مجاهدین که این‌ها این درجه سعی در کشتن این بدبخت داشتند. این‌ها درجهٔ مقدسهٔ ممتازهٔ مجاهدت و احراری را فراموش نموده به میرغضبی مسابقت می‌جستند. عجبا، طناب انداختن بگردن این محکوم مگر چه فضیلتی داشت که مجاهدین نمی‌خواستند از این فیض محروم شوند؟! این بدبخت محکوم است. دارد سرِ دار می‌رود. و مملکت هم

خالی از بی‌میرغضب نیست پس این حرکت چیست؟ عجبا این مجاهدین با این حرکات ناشایستهٔ خود، مداخلهٔ به امور اجرائیه نظمیه نموده چه می‌خواستند؟

این مسئله بود که مرا در آن روز به بهت انداخت موجب اندیشه‌ام شده بود. ولی بعد از اندکی اندیشه برای بنده علتش کشف شد که به این واسطهٔ توانستم که خود را متسلّی نموده یک اندازه این حرکات غیرمنتظره را طبیعی بدانم. این حرکات هر قدر که ناملایم و ناروا و ناشایسته باشد طبیعی است و طبیعی بودن حال را به عبارهٔ دیگر مجبوری می‌توان گفت. چیزی که مجبوری است مورد آنقدر توبیخ و سرزنش نیست. کی نمی‌داند که این مفسدین مستبدین به این ملّت مظلومه چه‌ها نکرده‌اند؟ کی نمی‌داند مظالم آن هیئت مستبده را که این بدبخت نیز در آن جزء بود؟ (موقر السلطنه یکی از آن شش نفر بوده است که در عهد مشروطهٔ سابق ملت در خانه آقای عضدالملک نائب السلطنه حالیه تحصن نموده و تبعید ایشان را از دولت می‌خواسته‌اند و دار الشورای ملی نیز سر این شش نفر خراب و ویران شد). مگر صدای کردن سراره شدهٔ روح القدس هنوز به گوش مردم نمی‌رسد!؟ مگر اشکنجهائی که بدون محاکمه و استنطاق این‌ها به احرار می‌رساندند از ذهن مردم رفته است؟... نه، اینها مظالم آخرین نفس استبداد بود، ایرانیان هنوز از مظالم و اشکنجه‌های غیرمتصوره چند سالهٔ استبدادیان در ناله و فغان‌اند؟...

این است وقتی که انسان این مظالم را به فکر خود می‌آورد حال مظلومی به ذهنش می‌آید که بعد از سخت‌ترین شکنجه و آزار دستش را باز کنی و ظالمش را دست بسته به او بدهی آن وقت خواهی دید که بیچاره از انتقام دست نخواهد کشید: و شکنجه‌هایی که به او کرده‌اند او هم خواهد کرد!... ازدحام هم همین حکم را دارد. زیرا همهٔ مردم ایران هنوز این را چنانچه لازم است نفهمیده‌اند که سبب مظلومیت ایشان اشخاص نبوده اصول اداره معلومه بوده است، این است وقتی که یک نفر مستبد به دست آنان می‌افتد همه خیال می‌کنند که تمام ظلم‌های استبداد به واسطهٔ اوست. ولی ما باید از این حرکات خودداری نموده خود ما را به بهترین خصالی متّصف بنمائیم و به تمام عالم بنمایانیم که مستعد آنیم که در اقصی تهور و تکدر خودمان می‌توانیم که خودداری نموده از وظیفهٔ انسانیت خارج نشویم؟... و این را باید بدانیم که آنکه باعث همه قسم زجر و اذیت است همانا اصول مشئومه سابقهٔ که عبارت از استبداد باشد بوده قسمت ارکانش در صورت فوق فقط اعدام است. وزارت داخله ما که اقدامات مجدّانه در تنبیه مأمورین اجرای اعدام نموده است از این جهت لایق هزاران تحسین و تمجید است بلی باید بدانند که در دولت مشروطه حقوق یک نفر محکوم معدوم نیز زائل نخواهد شد. (نیش)[1]

۱. روزنامهٔ ایران نو، سال اوّل، شمارهٔ ۱۲۱، ۱۹ محرّم ۱۳۲۸، صفحات ۱ و ۲.

پیوست پنجم:

[مقاله] «قوای میته»[1]

کلیه مطبوعات اروپا بالاجماع متفقند که روحانیون کاتولیک‌ها امروزه فقط عبارت از یک قوّهٔ مسلوب المنفعه پوسیده‌ای است و بس. ولی جرائد مذهبی در مقابل مطبوعات از آن‌ها مخالفت ورزیده و نوشتجات آن‌ها را خالی از اهمیت می‌دانند. این جرائد سعی دارند که به واسطهٔ دلایل صوری بی اساس که اقامه می‌کنند مسئله را رنگ‌آمیزی نموده و شکل دیگری در انظار عوام جلوه بدهند. این روزنامه‌ها می‌کوشند که مردم را معتقد نمایند که از نفوذ و اقتدار روحانیون به هیچ وجه چیزی کاسته نشده و هنوز مقام یک قوّه اخلاقی را دارا هستند که دولت و ملّت مجبوراً باید متابعت و پیروی آنان را نمایند.

اما در حقیقت حوادث امروزی اروپای غربی به خوبی می‌فهماند که این نفوذ و قدرتی که سابقاً بی اندازه مهم و طرف توجه بود امروز بکلی معدوم و مسلوب شده است. «دلاند دمارس» می‌گوید چگونه ممکن است سلب اقدار از کلیه روحانیون کاتولیک و پروتستان‌ها شده باشد در صورتی که ما ملاحظه می‌کنیم که مملکت در مقابل دولت پروتستان اطاعت محض است.

از طرف دیگر در بعضی از ممالک که مدتی است تحمل این بار گران را نموده‌اند حال می‌بینیم امروز به حرکت آمده و در صددند گردن خود را از این قید اسارت خلاص و نفوذ مملکتی را بقوه مذهبی غلبه بدهند. برای اینکه بتوان به خوبی از این مطالب آگاهی حاصل کرده و سلب قوه روحانیون را درک نمود لازم است فعلاً فهمید که (پاپوته) در عالم عبارت از چه و در یک قرن پیش چه مقام و نفوذی را دارا بود. (پاپ) تمام سلاطین و ملل را در ید استیلای خود گرفته و صاحب اروپای قدیم و وسیله بدبختی و ذلت دول بود زیرا که اگر اندک بی اعتنایی از طرف سلاطین به احکام پاپ بروز می‌کرد فوراً جانشان در معرض خطر بود. پلتیک مملکتی در دست پاپ و روش آن از روی مقتضیات و منافع پاپوته بود! روحانیون چون مسئول احدی نبودند خودشان مؤسس مملکت بودند هر طور رأی و منافع خودشان تقاضا داشت از آن قرار رفتار می‌کردند! ـ اعلان جنگ ـ اعطای مرتبه ملیت در عنان اختیار پاپ بود!!! روحانیون برای توسعه نفوذ خودشان از هیچ خبط و خطائی پرهیز نکرده و از ارتکاب هیچ گونه اعمال قانون شکنانه احتراز نمی‌کردند. به طوری به تسخیر عقاید و گمراه کردن مردم موفق شده بودند که اشخاص خیلی باعزم و حزم نیز از درک اصل مطلب و مقصود این طبقه عاجز بودند...! به طوری نفوذ و استیلای این طبقه توسعه پیدا کرده بود که غیر از یک رفورم و اصلاح جدی هیچ چیز نمی‌توانست در مقابل اقتدارات غیرمحدود آن‌ها مقاومت نماید! آری برای تجدید این اقتدار نامحدود و تغییر اوضاع همانا

---

۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۷۳ در اهم لوایح و تلگرافات.

تبادل افکار و معاوضه وجدان‌های مسلمه لازم گردید؟

قطع نظر از مسائل مذهبی (پرتسیاتزم)[1] خیلی خود را لایق تمدن و تربیت نشان داد زیرا که اول حرکت و شورشی که بر ضد این ظلم فاحش (اقتدار پاپ) به منصه ظهور رسید همانا از طرف پروتستانها بود... این مسئله خود سرمشق خوبی شد که سلاطین و ملل که در چنگال بیرحمانه اقتدار پاپ[2] اسیر شده و او را نافذالحکم می‌دانستند قدمی به طرف آزادی بردارند.

پس از تحصیل رفورم شاهزاده‌گان و سایرین که در مذهب کاتولیک باقی بودند چون قدری خود را سبک بار دیده و از قیودات و زنجیرهای تحمیلات پاپوته کمی استراحت پیدا کردند مصمّم شدند که در ترقّی خودشان در مقابل این قوّه مذهبی که پیش از رفورم با یک سکوت شبیه به بی غیرتی و بی حسی تسلیم محض بودند مقاومت ورزند.

از طرف دیگر روحانیون برای حفظ مقام و نگاهداری خود مجبوراً به بندگی اقویا تن داده و خودشان را مطیع و منقاد آنان ساخته و طرفدار اقویا و ظالمین گردیدند و با کمال ناامیدی سعی می‌کردند که حتی الامکان از بیداری مردم مخالفت نموده و آنان را در بوته جهل و نادانی برای منفعت خود نگاه دارند. روحانیون فقط آلت دست اقویا و زمامداران عموم بودند و در تمام حوادث ناهنجاری که عقول کهنه پرستان دیوانه وار می‌کوشیدند که قدرت و استیلای خود را در اروپا از دست ندهند هیچ طرفی نبسته و به خیالات واهی بقیّه مرتبه و مقام خودشان را هم فاسد نمودند. گذشته از همه این‌ها روحانیون حاضر بودند که به همان اشخاصی که ظاهراً خدمت آنان را به عهده گرفته بودند خیانت نمایند اما در صورتی که از این خیانت مداخل نفعی و فایده‌ای به این طبقه عاید شود.

بعد از این قضیه موقع کاتولیک‌ها در رسید ولی شورش فرانسه تا اندازه‌ای به این کاری که رفورم شروع شد بود خاتمه داد و آن وقت دیگر مردم به خوبی قوّه مذهبی و قوای دولتی را از یکدیگر تمیز داده و عموماً مصمم شدند که به کلی دست روحانیون را از مداخله در امور مملکتی قطع نموده و نگذارند از حدود مذهبی تجاوز نمایند. در این شرح نیز اگر روحانیون مقتضیات وقت را مرعی داشته و به امید این که به هر شکلی باشد نفوذ و اقتدار اولی خود را به دست بیاورند به اقدامات و رفتار ارتجاعیون مساعدت نمی‌کردند ممکن بود شرف و مقام اخلاقی خود را نجات دهند. اما چون خواستند دیوانه‌وار بر ضد تکامل طبیعی انسانی مخالفت و مقاومت ورزند لهذا همان کسانی هم که برای جلوگیری و تأخیر احساسات ملّی از این طبقه استفاده می‌کردند کناره کرده و روحانیون را به حال خود واگذاشتند. و بالاخره نتیجه پلتیک معکوس این طایفه آن شد شهرهایی که محل نفوذشان بود از نقشه اروپای محو یا (رم) مبدل به پایتخت

1. protestantism 2. papaute (اقتدار پاپی)

ایطالیا گردید. از زمان رفورم تا شورش فرانسه و از شورش فرانسه تا اتحاد ایطالیا مواقع اصلی سقوط روحانیون بود. پس از این ترتیبات (واتیکان) (انجمن پاپ‌ها در رم) از سوء پلتیک و تدبیر خود آگاه و به این نکته برخوردند که می‌بایست از حدود مذهبی خود به هیچ وجه تخطی ننمایند ولی هر دقیقه به واسطه کبر و غروری که مختص این طبقه است مصمم شدند که مجدداً بر ضد اوضاع جدید مخالفت نمایند... واقعه اسپانیول مخصوصاً واضح می‌کند که مردمان جدید از تحمل بار گران طبقه روحانیون به کلی بستوه آمده و پیمانه صبرشان لبریز شده بود زیرا که علمای مذهبی تمام ثروت این مملکت بدبخت را مکیده و ملّت را در ظلمت جهل و نادانی نگاهداشته بودند...

ولی عاقبت دولت آزاد بنای مقاومت و مخالفت را با این طبقه گذاشت و آشکار اظهار کرد که طبقات روحانیون به هیچ وجه حقّ دخالت در امورات داخله که راجع به ملّت و دولت است ندارند و برای این که دست این طبقه به کلی کوتاه شود تکامل اهالی اسپانیول و تغییرات کلیه عقاید عمومی لازم شده به علاوه از همه مهمتر این بود که عقاید اولیای امور را که تا آن وقت این قوه مذهبی را بهترین ضامن اشیاء موجوده تصور و در مقابل آن خود را مطیع و منقاد می‌دانستند تغییر داد.

بالاخره مملکت اسپانیول که به درد فقر و ذلت گرفتار و شیرازه اوراقش به کلی از هم در رفته و بیهوده سعی می‌کرد که به حصول مرتبه و مقام اولی خود موفق شود عاقبت به این مسئله اساسی برخورد که قبل از آن که تهذیب اخلاق ملّت را آماده نسازد که به وظایف ملّیت خود عمل نماید هیچ گونه ترقی و سعادتی ممکن نخواهد بود. این بود که متدرجاً اسپانیول این مطالب عالیه را درک نمود و حالیه بیم آن است که مناسبات سیاسی کاتولیک‌های اسپانیول و (واتیکان) (انجمن پاپ‌ها در رم) قطع شود و خلاصه این است که امروز روحانیون به خوبی مشاهده می‌کنند که مردمان تجدد خواه راهی برای خود پیدا کرده‌اند که به وسیله آن به مقامات عالیه نائل شده و به آتیهٔ درخشانی موفق خواهند شد...[1]

پیوست ششم:
نامهٔ ادوارد برون[2]

فی ۱۹ شوّال سنهٔ ۱۳۲۸ از دارالفنون کمبریج[3] در مملکت انگلستان عرض شد، حجةالاسلاما، چون از عنفوان شباب یعنی از سی سال پیش عمر خود را در تحصیل علوم و ادبیات شرقیّه صرف نموده‌ام، و

۱. روزنامهٔ شرق، سال اوّل، شمارهٔ ۱۰۰، ۲۱ رجب ۱۳۲۸، صفحهٔ ۱.
۲. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۸۵ در اهم لوایح و تلگرافات.

3. Cambridge; October 23, 1910.

چون علم به‌ادبیات و تواریخ قومی باعث شوق و محبت به‌آن قوم می‌گردد، اینست که به‌طور معنوی و روحانی خودم را مثل ایرانی می‌دانم، و بالطبع از هر چه باعث پیشرفت و ترقّی ایران باشد مسرور و از هر چه سبب تنزّل و زوال ایران باشد محزون و مغموم می‌باشم. و چون به تتّبع تاریخ این ایّام و این وقایع اخیره که در ایران روی داده است دیدم که کار به چه جای باریک رسیده است و این مملکت قدیم که از اوایل ازمنهٔ سابقه منبع و منشاء انواع علوم و فنون و صنایع و کمالات و فضایل بوده در چه بحران خطرناکی افتاده است، و بر من واضح و روشن شد که اگر آن قوم نجیب کمال جهد و منتهای سعی در جمع قوای ظاهره و باطنه خود نکنند دور نیست حاشاالله که آن ملک قدیم و آن بیضهٔ اسلام طعمه اجانب گردد، و این روح تازه که به‌جنبش آمده بود و چندان امید از آثار حیات بخش آن در قلوب ایرانیان و دوستان ایران بود منطفئ گردد، لهذا با وجود عدم لیاقت خود و عدم سنخیت با رجال سیاست بر خود واجب دانستم آنچه در نظرم آمد در دفع این خطر معروض نظر انور رجال قوم گردانم، که گاهی کسی که در خارج باشد ولو چندان دوربین و بصیر نباشد بعضی چیزها می‌بیند که از عیون داخلین مستور می‌ماند.

و چون دیدم که بلای ایرانیان همیشه عدم اتّفاق و اتّحاد بوده است و علاج این مرض مزمن از همه چیز اهمّ و الزم است، و بیش از همه چیز احتیاج دارند به‌کلامی نافذ که جمع آراء و افکار و رفع اختلافات و تردّدات بکند، و هیچ کلامی نیست که تواند این آثار را داشته باشد الّا حکم و فتوای مجتهدین کبار که از اوّل این امور تا به‌حال بیشتر از همه کس اظهار وطن‌پرستی و دوربینی و دوراندیشی و احاطه بر مراتب امور نموده‌اند، لهذا بعد از تردید بسیار که شاید این عمل از مخلص از قبیل جرأت و فضولی شمرده شود مصمّم برآن شدم که این عریضه را با کمال حرمت و تواضع به‌آن آستانه بفرستم که اگر از جمله ملاحظاتی که می‌خواهم عرض بکنم یکی از آنها قدری و حقیقی داشته باشد عریضه بنده به‌کلی عبث نخواهد ماند. و چون چندی قبل به‌زیارت تعلیقه[ای] از آن مقام اقدس مشرّف شدم و در آن وقت هم جواب عرض نمودم، این هم باعث تشجیع مخلص شد که دوباره مزاحم اوقات شریفه شوم، و چون أجنبی می‌باشم و درنکت عبارت‌پردازی فارسی غیر ماهر، و در تسطیر این سطور هم ایجاز و تعجیل هر دو منظور بود، لهذا التماس دارم که معانی را دون عبارات ملحوظ دارند و خلوص نیت را بدل لسان فصیح بدانند.

خطر ایران چنانکه واضح است دو قسم است: یکی تعرضات خارجی و یکی اختلافات باطنی. و اگر علاج اول میسّر نباشد علاج دویّم بهر حال در دست خود ایرانیان است. و پر واضح است که اگر حفظ وطن و دفع شرّ اعداء با اتّحاد ملّت دشوار باشد در صورتیکه اتّحاد نباشد دشوارتر بلکه محال صرف است و خیال بحت، مثلاً در این ایّام از مسافری که تازه از ایران رسیده است مسموع شد که بعضی از آنهائیکه زمام امور را در دست دارند عوض آنکه در فکر اصل یعنی حفظ وطن باشند در پی فروع یعنی چه طور

حکومتی باید داشته باشیم با هم تنازع دارند. مثل آنکه شخصی در حالت نزع باشد و دوستان او در جدال باشند که باید چه طرز لباس بپوشد در صورتیکه اصل مسئله در آنست که به‌غیر از کفن هیچ لباسی از برای او مانده است یا نه؟ مثلاً مسموع شد که طایفه‌ای خود را انقلابیون می‌نامند و برخلاف اعتدالیون می‌باشند و هر دو برخلاف مستبدین و بعضی از آنها خجالت نمی‌کشند که محض تقویت نفوذ خودشان از خارج استعانت بکنند و اجنبی را بر وطن خود مسلّط گردانند و بدخواهان زیرک از این اختلافات استفاده می‌کنند تا بدون اینکه خودشان زحمتی بکشند ایران خودش را پاره‌پاره کند.

تا به‌حال عمده خطر از روس بود ولی در این ایام دولت انگلیس هم حکومت ایران را تهدید کرده است که اگر این اغتشاش حالیه که در راه‌های جنوبست خصوصاً در فارس دوام کند و مانع کار تجارت شود آن هم محض اصلاح راه‌ها و رفع اغتشاش قشون از هندوستان خواهد فرستاد و معلوم است که اگر بیایند مشکل است دیگر بروند و حالت مصر خدای ناخواسته در ایران هم پیدا می‌شود، و چون خدمت‌های نمایان قوم بختیاری باعث کمال امید شد بعضی قبایل دیگر به حسد بختیاری و ترس آنکه شاید نفوذ آنها زیاد گردد به‌شورش و اغتشاش و راهزنی و قطع الطریق مشغول شده‌اند و تجار فرنگی داد و فریاد می‌کنند تا دولت انگلیس این طور تهدید می‌کند و می‌گوید که اگر تا سه ماه دیگر (که عبارتست از ۱۷ اکتوبر فرنگی که مطابق ۱۳ شوال جاری باشد) راه‌ها امنیت پیدا نکنند چنین و چنان خواهید کرد.

پس از این مقدمات واضح است که اهمّ امور از برای ایران اتّحاد است و اگر کسی به‌واسطه خودپرستی و عناد و خودرأیی نمی‌خواهد طریق اعتدال و انقیاد را گیرد حقیقتاً به‌مثابه کافر و دشمن وطن است و باید منفی شود و این قبایل که محض حسد و رقابت مشغول اغتشاش شده‌اند به‌آنها باید درست حالی کرد که در صورتیکه بهانه به‌دست اجنبی بدهند که زور بیاورد و آنها را مقهور گرداند به چه حالت ذات و انقراض خواهند افتاد حتی در مستقبل خواهند گفت:

رب یوم بکیت منه فلمّا صرفت فی غیره بکیت علیه

اصل ضعف ایران در این نفاق و عدم اتحاد است که به‌واسطه آن مطیع یک حکیمی نمی‌شوند، و عوض آنکه دل و دست یکی کرده در دفع خطر از وطن عزیز خود بکوشند در فکر ریاست خود می‌باشند، و این حالت خودش بدون تعرض اجانب عن‌قریب باعث انقراض و اضمحلال ملّت می‌شود، و اگر برخلاف این می‌بود و این استعداد خود فدائی و شوق و سوز که در بعض مواقع اخیره ظاهر شد و دلیل بر حصول روحی جدید در این ملّت قدیم بود در همهٔ اجزاء ملّت سرایت کند خود دول عظمی رو به روی ملّتی متّحد که هر فردی حاضر است خودش را صورةً و معنیً و جسماً و نفساً و مالاً فدای وطن بکند طور دیگری رفتار خواهند کرد و ملایم‌تر سخن خواهند راند.

هر چه مخلص تفکر کرده‌ام هیچ صاحب نفوذی را نمی‌بینم به‌غیر از مجتهدین کبار و آیات اللّٰه الکرام که کلامشان در قوم این قدر نفوذ داشته باشد، و خوب می‌دانم که از ایّام انحصار دخانیات تا به‌حال چه خدمت‌های نمایان به ملّت ایران کرده‌اند و معلوم شد که رجال قوم اطاعت ایشان را از اطاعت خود پادشاهان الزم و احقّ می‌دانند. و دیگر معلوم شد که مشار الیهم به چه حکمت نفوذ خودشان را صرف کرده‌اند مثلاً به یک فتوی جلب قلوب زردشتیان هندوستان را کردند و آنها را مستعدّ انواع خدمت‌ها نمودند. و به‌یک فتوای دیگر مردم را از تعرض به اجانب که البته سبب مداخله دول عظمی می‌شد باز داشتند به قسمی که عالّمی از خویشتن داری و حکمت اهل طهران در آن بحران عظیمه متحیّر ماندند. ولی اینجا از برای تربیت قبایل و فرقه‌های مذکور و حالی کردن مردم را به‌وظیفه خود در راه وطن‌پرستی فتوای فقط کفایت نمی‌کند شرح می‌خواهد و حاشیه می‌خواهد ولی شرح زنده و حاشیهٔ ناطق.

مقصد بنده این است که از ایّام بنوالعبّاس و دورهٔ ابومسلم خراسانی تا به‌حال ایرانی‌ها یک مهارتی زایدالوصف در کار دعوت داشته‌اند، آیا نمی‌شود در این دور اخیر داعیان مستعدّ مخلص متدین به‌اطراف ایران بروند و اطفاء نیران اختلاف و اعلام مصایب استیلای اجانب و لزوم وحدت نیّت و وحدت کلام و اطاعت رؤسای روحانی قوم که عبارت است از مجتهدین کبار وطن‌پرست دون بعضی ملّاها که طرفدار اهل ظلم و استبداد بودند بکنند تا مرم بفهمند که در این ایّام پرخطر کسی‌که راهزنی یا دزدی بکند یا باعث نفاق فیمابین قبیلتین یا فرقتین شود یا سبب اغتشاش شود یا امتناع از ادای مالیات بشمارد و امثال ذلک حقیقتاً به‌مثابه دشمن وطن خود است و سزاوار اخراج و ابعاد از زمرهٔ عباد می‌شود و هر طفلی هم کم‌کم بفهمد که اشرف مردم آنست که هیچ در فکر خود نباشد بلکه در فکر حفظ وطن خود باشد، خواه قاجار باشد یا شاهسون یا بختیاری یا لر یا قشقائی یا دارای چنین و چنان مذهب و مشرب.

و دلیل بر قوّت این صفات و شدت تأثیر آنها اگر در ملّتی پیدا شوند از تاریخ ژاپن معلوم می‌شود. که آنها چهل یا پنجاه سال قبل از این قومی وحشی بودند اعنی در فنون حرب و غیره و به‌دست اجانب شکست فاحشی خوردند. ولی عوض آنکه مأیوس بشوند گفتند ببینیم به چه وسایل اینها بر ما غالب شدند با وجود آن شجاع که داریم. پس جوان‌های برگزیده خودشان را از طبقات علیا و وسطی که به‌خویشتن داری و جدیّت و قطع نظر از هوای نفسانی و خیالات خوش‌گذرانی مشهور بودند و مستعدّ تحمّل غربت و صعوبت و تحصیل علوم فنون بأیّ نحوکان بودند انتخاب کردند. و آنها را به فرنگستان فرستادند تا به کسب آنچه از برای ملّت انفع باشد مشغول گردند. ولی نه اینکه در شهرهای خوب مثل لندن و پاریس بمانند و از لذایذ عیش متمتّع گردند بل در مرکزهای کارخانجات و معادن در شهرهای دوردست و کثیف و با خشونت زندگی بکنند تا به‌درجه کمال برسند و بر جمیع اسرار و صنایع اجانب مطلع گردند. بنده خودم

در ایّام طفولیّت در یکی از شهرهای شمالی این مملکت یعنی انگلستان به‌چشم خود دیدم که این جوانان نازپرورده ادیب در آن جهاد اکبر ثابت قدم بودند و مثل عملهٔ صرف در معدن و کارخانه روز به روز کار می‌کردند تا آنچه می‌بایست بدانند دانستند و به‌وطن خود برگشتند و نام نیکو گذاشتند و گاه‌گاه خبر می‌رسید که فلان به‌منصب وزارت یا نظارت یا سرکردگی رسیده است و باز هم هیچ تکبّر و افتخار نمی‌کرد، و سی تا چهل سال در این راه صبر و دوام کردند تا آخر آن فتح نمایان به دست آنها حاصل شد، بدون آنکه احدی منتظر چنان چیزی باشد. و این همه عزّ و جلال در سایه این عصمت نفس و اجتهاد و صبر علی الشّداید و دوربینی و دوراندیشی و حفظ اسرار و ثبات نیّت و ترجیح مصالح ملّت بر راحت خود بود به‌طوری که هر ملّتی می‌خواهد چنان آثاری بر سعی او مترتّب گردد باید این ملّت نجیب ژاپن را نمونه بگیرد.

پس به‌نظر مخلص اصل مطلب واهم اشیاء در اتّحاد است، و اتّحاد بسته به‌اطاعت است به‌یک مرکز و انقیاد به‌یک حکم و هر چه ملّت ضعیف‌تر باشد خلاف حکومت برای او حرام‌تر است چراکه اینجا مثلاً در انگلستان اگر حکومت حالیه برانداخته شود شکّی نیست که حکومتی دیگر از خود ملّت تشکیل می‌یابد و همه مطیع آن می‌شوند و لو آنکه به‌کلّی نپسندند، ولی در ایران ترس آن دارد که اگر حکومت حالیه برافتد حکومت خارجی در میان آید نه عمرو بماند نه زید.

و بنده به‌قدر مقدور سعی کرده‌ام تا بر دوستان ایرانی که داخل حکومت بوده‌اند یا شاید خواهند بود مبرهن دارم که قوّت قاهرهٔ تاج و تخت لابّد باید بر قوّت باطنهٔ دین تکیه نماید که آن مثل جسد است و این به‌مثابهٔ روح، و یقین دارم از همّت دور بینی و حکمت حضرات آیات‌اللّه که در تقویت حکومت کوتاهی نخواهند فرمود خصوصاً در صورتیکه شخص کامل معتدل معقول خالصی مثل ناصرالملک نایب‌السلطنه باشد که قدر علماء اعلام را می‌شناسد و طریق اعتدال و مصالحه را فیمابین آراء مختلفه می‌جوید چنانکه در مجالس متعدده از کلام خود ایشان معلوم گردید. پس بهر وسیله که ممکن باشد در تقویت نفوذ حکومت ایران که بی‌توجه ظاهری و باطنی حضرات آیات‌اللّه متصوّر نیست باید کوشید تا اتّحاد و وطن‌پرستی حقیقی حاصل آید.

و مردم در ادای مالیات حلال[1] و کوتاهی نکنند که بی‌پول حکومت نمی‌تواند اصلاحات لازمه را به‌جا آرد و رفع دزدی و راهزنی بکند تا بهانه از برای مداخله در دست اجنبی نگذارد و چون بی‌پول هیچ اصلاح نمی‌شود پس حصول پول بأیّ نحوکان و بأیّ طرق اتّفق لازم است اگر طریق قرض داخلی باشد نعم

---

۱. روزنامهٔ مجلس: خلال

المقصود و اگر از خارج باشد از اشخاص متموّل بهتر که از دول عظمی و اگر از دوستان ایران مثل مسلمانان متموّل هندوستان یا زردشتیان هندوستان باشد بهتر و نزدیک‌تر به‌سلامت است.

و تکمیل جیشی که از برای حفظ حدود کافی باشد و در جمیع اطراف مملکت ضامن امنیت راه‌ها باشد از همه چیز اهمّ است که اگر قوّت ضبط و ربط نباشد هیچ اصلاح دیگری ممکن و متصوّر نیست، نه قوانین اجرا می‌شود نه مملکت از تعرّض خارجی ایمن ماند.

فی‌الجمله فوائد اتّحاد و افراد ملّت این است که معروض گردید و فوائد اتّحاد ملل متجاوزه که هم سنخیت و جنسیت دارند کمتر از آن نیست چنانچه یکی از اسباب قوّت دولت‌های فرنگ آن است که با وجود اختلاف مذهب و مقصد کافی با هم متّحد می‌شوند از برای حصول بعضی مقاصد ما به الا شتراک و لیکن بر هر که تاریخ دول اسلامیه را خوانده باشد واضح و روشن است که یکی از اسباب زوال قوّت آنها آن است که به‌واسطه بعضی اختلافات دینیّه همیشه با هم در جنگ و جدال بوده‌اند و گاهی متمسّک به اذیال اغیار چنانکه در اختلافات فیمابین دولت ایران و دولت عثمانی دولت ایران مثلاً متمسّک و ملتجی به‌دولت روس شده است و خسران اخوین فائدهٔ بیگانه گردید و پرواضح است که تا برادر با برادر در جدال است خانهٔ شرف به‌زوال است. وللّه درّ من قال:

آنچه مردم را کند عالی نژاد　　اتّحاد است اتّحاد است اتّحاد

این است ملاحظاتی‌که در نظر این اضعف عباد آمده است و ان شاءاللّه تعالی عقل و حکمت و همّت علماء و اتّحاد و خلوص نیّت مردم ایران باعث سلامت و ترقّی و حفظ استقلال ایران خواهد شد ولی همه آنها بسته به‌اتّحاد و اطاعت و جمع کلام و اتّفاق آراء است و الّا اگر تفرقه و نفاق و خودپرستی و طلب اغراض شخصیه غالب‌اید پس به‌قول نصربن سیّار «علی الاسلام و العرب السّلام».

بعذر تطویل کلام و جرأت خود ختم این عریضه می‌نمائیم. و به‌دعای بقای ایران و دوام همّت و حسن توجه حضرات آیات‌اللّه که امید مستقبل ایران در ایشان مرکوز است این عریضه را به‌انجام می‌رسانیم.

خیرخواه حقیقی ایران و ایرانیان: ای جی برون[1]

---

۱. روزنامهٔ نجف، سال اول، شمارهٔ ۲۶، ۱۹ ذیحجهٔ ۱۳۲۸؛ ایران نو، سال دوّم، شماره‌های ۷۲ و ۷۳، ۱۷ و ۱۹ محرم ۱۳۲۹ صفحات ۱ تا ۴ (به نقل از روزنامهٔ نجف)؛ حبل المتین، کلکته، سال هجدهم، شمارهٔ ۳۰، ۲۸ محرم ۱۳۲۹، صفحه ۵ تا ۸؛ روزنامهٔ مجلس، سال چهارم، شمارهٔ ۸۰، ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ (۱۷ آوریل ۱۹۱۱ میلادی)، صفحه ۱ تا ۳: «نامهٔ ادوارد برون به مقام منیع ریاست روحانی اسلام، این عریضه مدّتی است که به مقام ریاست روحانیهٔ اسلام رسیده و اغلب جرائد چند ماه قبل درج کردند، ولی به واسطهٔ اشارهٔ مقام مقدّس که اطاعتش لازم است نشر نمودیم.»

پیوست هفتم:

لایحهٔ هیئت علمیهٔ نجف اشرف[1]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بدیهی است که سلطنت استبداد منافی قواعد مذهب و با طریقهٔ حقّهٔ اثنی عشریه منافر و در زمان غیبت امام علیه السلام و عدم تمکّن تامّ نوّاب عامّ به طور وجوب کفائی بر قاطبهٔ مکلّفین لازم است که امور راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیه را به مشورت و صلاح بینی عقلا و ارباب حلّ و عقد اداره کنند. و ملّت و مملکت خویش را صیانت نمایند. و سال‌های دراز این حق مشروع ملّت مغصوب و زمام امور را غاصبین متصرّف و به واسطهٔ فرطِ جهالت عمومِ طبقات از حقوق خود غافل و تن به اسارت یک مشت مردمان هواپرست جلاد صفت داده هیچ گاه به خیال استرداد حقوقِ مشروعهٔ خویش نمی‌افتادند. تا آنکه پیمانهٔ ظلم‌ها لبریز و تعدیّات خانمان سوز از حد گذشت، مظالم حکّام جابره و آدم کشی‌ها و شکنجه‌ها و غارت‌های مأمورین جزء، قاطبهٔ ملت به حدّی به ستوه آورد که با ان فرط جهالت و نادانی که قاطبهٔ ملت را فراگرفته بود به مجرد شنیدن لفظ مشروطه و آزادی دو دسته آن را گرفته از هیچ گونه فداکاری در طریق نیل به آن مقصود عالی مضایقه نکردند. تا آنکه حقّ خود را گرفته و خویش را از چنگال استبداد نجات دادند. و لکن از آن جایی که سمّ جهالت اثر خود را باید بروز دهد باز هم این ملّت حقوق طلب آزادی خواه که از اوضاع قدیم منزجر شده و هوای اصلاح در سر داشت بدبختانه به وظیفه خود عمل ننمود و در مبادی اصلاحات خود کوتاهی ورزید و نظیر همان اشخاص ستم‌پیشه سابق را به عنوان دیگری روی کار آورد زمام امور را در به اسم دیگر به آن‌ها واگذار و خود را در چنگالشان اسیر و دچار هزار گونه اشکالات نمود. به جای آن که مقصد اصلاح طلبانهٔ خود را بشناسد و مبنای اصلاحات را در نظر گیرد و به کمال تأمل و تروّی و نهایت دقّت تفحصّ و بحث و تصفّح نموده مردمان متدیّن عاقل کاردان فعّال را انتخاب و رشتهٔ امور را به دست آن‌ها سپارد که به دقایق هندسی با ملاحظهٔ صرفه‌جوئی ملت این عمارت جدید را بنا کنند و پایهٔ آن را براساس محکمی که از خلل دینی و دولتی مصون باشد بگذارند نه آنکه بعد از کنده شدن ریشهٔ استبداد عقلا و دل سوزان مملکت گوشه انزوا اختیار کنند.

حتی از تعرفه گرفتن و انتخاب وکیل ابا کنند و به من چه بگویند و میدان را برای مردمان هوا پرست مغرض غیر متدیّن خالی گذارند که به هزار حیله و پارتی بازی و رأی خَری و تهدیدات سرّی و علنی

---

۱. رجوع کنید به مکتوب شمارهٔ ۹۱ در اهم لوایح و تلگرافات.

مقام منیع وکالت ملّت به دست نـااهـل افـتد و مـجلسی کـه نـتیجهٔ زحـمات و مشـقات و صـدمات و خون‌ریزی‌های این ملّت فلک‌زده است و رجای اصلاح مفاسد دورهٔ مـنحوسهٔ سـابقه و تـربیت اسـاس آسایش آتیه به آنهاست مورد زد و خورد و تشکیل احزاب سیاسی گردد و تمام همّ آنها صرف تشاجرات انقلاب و اعتدال و دیموکرات و داشناکسیون و و و گردد. و به عوض تشکیل قوای نظامی و تامین طرق و شوارع و توسعهٔ ثروت و تجارت حزب نورد و سوسالیس [سوسیالیستی] تشکیل شـود و آدم کشـی و ارعاب کارکنان مملکت را رواج دهند و به جای آنکه قلوب عامّه را جلب و اشخاص صحیح درستکار متدیّن در دوائر دولتی بگذارند که فیصلهٔ امور مردم به آسانی و بـدون رشـوه بگـذرد و اغـراض مـردم محفوظ ماند و آسایش خلق فراهم آید بدبختانه کسانی را در عدلیه و نظمیه و بلدیه‌ها نصب کردند کـه غیر از گرفتن معاش زیاده و بی شرف کاری و شهوت رانی و ازدیاد تعدیات و پرکردن جیب خود فائده دیگر نداشت هر روز فریادها [و] ناله‌ها از اطـراف بـلدان بـلند، شکـایات مـتکاثره از مـخرّبین دوائـر دولتی به مقام منیع ریاست روحانی می‌رسید که رئیس عدلیهٔ فلان محلّ به رشوه و غرض شخصی حقوق شرعیه را ابطال کند، نظمیه فلان بلد چنین سلوک کند بلدیه فلان نقطه به ارتکاب نامشروع قاطبهٔ اهالی را بستوه آرد و به عوض آنکه تقدیس مقام منیع روحانی کنند و این آزادی از رقیّت را که از مـنن بـزرگ حضرت باری جل و علاست مستند به مجاهدات آن وجودات مقدسه بدانند و در مقام تشکـر از آن‌هـا بسرایند و به حفظ نوامیس شرع منیف آن وجودات مبارکه را دل گرم دارند، هر روز موجبات دلسـردی ایشان را فراهم و تجرّی به جایی منتهی شد که مطاعیت نـفوذی را کـه مـذهب قـویم اثـناعشری بـرای علماء ربانی و روساء روحانی مقرّر فرموده و دیباچه کـتاب سـعادت و سـرمایهٔ حـفظ دیـن و دنـیای مسلمین و یگانه حارس و نگهبان ممالک اسلامیه است سلب چنین نعمت و موهبت الهیه را سر لوحهٔ مرام نامه خود نوشته اشرار را در محرّمات الهیه آزاد و قانوناً مجاز و قسمی رفتار نمودند کـه قـاطبهٔ اهـالی آرزوی دورهٔ منحوسه استبداد می‌کردند، و مردمان عوام ساده و جهال سطحی نظر این مفاسد را از آثار مشروطه تخیل نمودند و کثیری از آزادی خواهان ارتجاعی شدند، غفلت از این که این مفاسد تمام تقصیر خود ملت است.

اگر آن وقتی که به قاطبهٔ ملت گفتند بیایید تعرفه بگیرید وکیل صحیح المسلک و العقیده انتخاب کنید قاطبه اهالی تعرفه گرفته بودند و به من چه و من چه کاره‌ام نگفته بودند، خود را سهیم این آب و خاک [و] شریک این سلطنت می‌دانستند، و در مجالس و محافل می‌نشستند و بحث و مشورت می‌کردند، اشخاص صحیح عالم متدین فعال انتخاب می‌کردند و وکالت مجلس ملی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به آن‌ها می‌سپردند و رأی فروشی و خاطرخواهی و غیرذلک در کار نمی‌آمد، این خرابی‌ها حادث و این مقاصد

ظاهر نمی‌گشت. معروف است که خود کرده را چاره نیست باید سوخت و ساخت.

حال ای ملت ایران، ای مسلمانان مظلوم، ای اسرای روس و انگلیس، ای غارت شده گان دزدهای خارجی و داخلی بدانید مملکت ایران مشروطه شده یعنی کارهایمان باید از مجرای قانون مساوات بگذرد. مملکت مال ملّت است، سلطنت مال ملّت است، ایران و هرچه در اوست مال هیئت جامعهٔ ایرانیان است؛ اصلاحات مفاسد این آب و خاک باید بدست افراد ملت بشود، در دورهٔ سابقه تجربه کردید مفاسد مسامحه و بمن چه را دیدید و ملاحظه کردید که مسامحه درانتخاب وکلا باعث شد که دو سال تمام نه وکیل داشتید نه وزیر داشتید، نه امنیت داشتید، نه کسی گوش به حرفتان می‌داد، نه شعائر مذهبی شما مصون؛ و بالاخره دین و دولت شما در شرف زوال بود.

حال که موقع انتخاب جدید نزدیک و زمان محنت مشرف به انقضاء است و تجربه تسامح در حسن انتخاب برای همه حاصل شد، از حالا متفقاً در حسن انتخاب همّت فرموده به کمال دقّت نظر و غایت مراقبت فرمان لازم الاذعان اول معلم سیاسی عالم بشری حضرت امیر المؤمنین(ع) را که در ضمن عهدنامهٔ مالک اشتر مرقوم می‌فرماید بر لوح سینهٔ خود نقش کنید. و بر طبق آن عمل نمائید، می‌فرماید: «فاصطف لولایة عمّالک اهل الورع والعلم و السیاسة و توّخ منهم اهل التجربه و الحیا من اهل البیوتات الصالحة والقدم فی الاسلام فانّهم اکرم اخلاقا و اصحّ اعراضا و اقلّ فی المطامع اشراقاً و ابلغ فی عواقب الامور نظرا من غیرهم فلیکونوا اعوانک فی ماتقلدت الخ»[1] حاصل ترجمه «آنکه اختیار کن به جهت ریاست ادارات خود کسانی را که عالم و عقل و پرهیزگار و تجربه شده و باحیا باشند، و از خانواده‌های نجیب و کهنهٔ مسلمان باشند، که البته آن‌ها خوش اخلاق‌تر و از دنیا بی نیازتر و اسراف آن‌ها در خوراک کمتر و نظر آن‌ها در عواقب امور دوربین‌تر است از دیگران، پس این‌ها اعوان تو باشند برادران تو.»

البته معلوم است اگر ما ملت ایران نکات سیاسی این کلام معجز بیان را سرمشق گیریم و التفات به آن داشته باشیم و در این انتخاب جدید رشتهٔ امور مملکتی را به دست مردمانی که دارای این صفات باشند ندهیم و هر نااهلی را وکیل مجلس شورای ملی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی قرار ندهیم خیر دنیا و آخرت را حائز خواهیم شد. و هر روز فریاد واویلای ما بلند نخواهد گردید و از کردار و گفتار وکلای نامجرب مغرض از آزادی خواهی بارتجاعی بازگشت نخواهیم نمود. و مقام منیع روحانیت را مورد هزارها اشکالات غیر وارده قرار نخواهیم داد و این مطلب چون تا یک اندازه بر مردم مجهول است علما و

---

۱. نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

وعاظ و ناطقین و ارباب جراید و مجلات باید بالسان ساده عوام فهم بمردم بفهمانند که سلطنت حق شماهاست، مملکت از شماها است. شما عبید نیستید. شماها آزادید، شما باید تشکیل مجلس کنید، شما باید انجمن ترتیب دهید، مفتاح هر خیر و سعادت، و بالعکس شرور و شقاوت، نیکبختی و بدبختی، سود و زیان، نفع و ضرر، دخل و خسارت همه در حسن انتخاب و سوء انتخاب است، بمن چه و بتوچه نگوئید؛ از گرفتن تعرفه فرار نکنید و مردمان جاهل را اختیار نکنید، و کسانیرا که معروف به فسق و فجورند امین بر دین و دنیای خود ندانید زمام امورتان را بدست هر ناکس ندهید، ملاحظهٔ علم به سیاست و مقتضای وقت را بنمائید و هر جوان بی‌تجربه را روی کار نیاورید و مردمان وقیح بی‌حیا را در امورات عامّه داخل نکنید و از مردمان تا نجیب که اگر تازه بدوران برسند؛ همچون شغال در خم افتاده میگویند (این منم طاوس علیین شده) احراز کنید. فرمود متولی امور مسلمین باید کهنه مسلمان باشد، فلان مجاهد قفقازی یا مستفرنگ پاریسی دلش بحال مسلمانان نسوزد که صلاح آنها را ملاحظه کند و رشوه نخورد و مآل بینی در امور نماید، شیره مملکت را می‌مکد اگر مملکت خدای نکرده از دست رفت بمملکت خود خواهد رفت خسارتش بر ما ایرانیان میماند.

ای ملّت ایران، حال قریب چند ماه به وقت انتخاب دارید، به شما گفتیم، تنبیه نمودیم، راه را از چاه شناسانیدیم، تا من بعد نگوئید غافل بودیم، اشتباه کردیم، تا آنکه بعضی از جهال مقام منیع ریاست روحانی را مورد اشکال قرار دهند. هرچه بشود به حسن یا سوء اختیار خود شماهاست، کسی تقصیر ندارد، چشمهای خود را باز کنید، انتخاب مردمان صحیح نمائید، که ان‌شاالله تعالی برحسب غیرت مسلمانی و حمیت ایرانی خود همت کنید و مفاسد سابقه این مملکت را اصلاح و اسباب آسایش عامه را فراهم آرید و لقد اعذر من انذر.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

هیئت علمیّهٔ نجف اشرف[1]

۱. حبل المتین، کلکته، سال ۱۹، شمارهٔ ۹، ۱۸ شعبان ۱۳۲۹، صفحات ۹ تا ۱۱.

گاهشمار

۱۲۵۵	تولّد در مشهد
۱۲۶۴	آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار
۱۲۷۷	توقّف سه ماهه در سبزوار و استفاده از محضر ملّا هادی سبزواری در راه عزیمت به نجف
تا ذیحجهٔ ۱۲۷۸	توقّف سیزده‌ماهه در تهران و استفاده از محضر میرزا ابوالحسن‌جلوه و ملاحسین خویی
۱۲۷۹	ورود به حوزهٔ علمیهٔ نجف و شرکت در دروس شیخ انصاری و میرزای شیرازی
۱۲۸۱	وفات شیخ مرتضی انصاری
۱۲۹۱	مهاجرت میرزای شیرازی به سامّراء
۱۲۹۱	آغاز اقبال روبه تزاید طلّاب به جلسهٔ درس اصول خراسانی
۱۲۹۱ـ۱۲۹۵	نگارش حاشیهٔ قدیمه بر فرائد الاصول
۱۳۰۱	نگارش فوائد الاصول
۱۳۰۲ـ۱۳۰۵	نگارش حاشیهٔ جدیده بر فرائد الاصول
۱۳۰۶	انتشار فتوای تاریخی تحریم تنباکوی میرزای شیرازی توسط میرزا حسن آشتیانی در تهران
۱۳۱۱	انتشار روزنامهٔ حبل‌المتین به مدیریت مؤیّدالاسلام در کلکته
۱۳۱۲	وفات میرزا حسن شیرازی
ذیقعده ۱۳۱۳	کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی
ذیحجهٔ ۱۳۱۳	جلوس مظفرالدین شاه قاجار
شوال ۱۳۱۴	درگذشت سیّد جمال‌الدین اسدآبادی در استانبول
۱۳۱۸ـ۱۹	نگارش حاشیه بر مکاسب

صفر ۱۳۱۹	اعطای امتیاز نفت جنوب به کمپانی دارسی
۱۳۲۱	تألیف کفایة‌الاصول
محرّم ۱۳۲۳	اجتماع مردم در مساجد و اعتراض به مسیونوز بلژیکی
۱۶ شوّال ۱۳۲۳	هجرت صغری، بست‌نشینی علما و کسبه در حضرت عبدالعظیم و درخواست کناره‌گیری عین‌الدوله
ذیقعده ۱۳۲۳	صدور دستخط شاه بر تأسیس عدالتخانه
۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴	دستگیری شیخ محمّد واعظ در پی انتقاد از عین‌الدوله، شورش مردم و شهادت سید عبدالحمید
۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴	هجرت کبری، کوچ علما به قم در اعتراض به اعمال دولت
۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴	صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه
۱۸ شعبان ۱۳۲۴	گشایش نخستین دورهٔ مجلس شورای ملّی
۱ رمضان ۱۳۲۴	انتشار نخستین شمارهٔ روزنامهٔ انجمن تبریز
۸ شوال ۱۳۲۴	انتشار نخستین شمارهٔ روزنامهٔ مجلس
۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۲۴	امضای ۵۱ اصل قانون اساسی
۲۴ ذیقعده ۱۳۲۴	درگذشت مظفرالدین شاه قاجار
۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۴	تاجگذاری محمدعلی شاه قاجار (متولّد ۱۲۸۹) بدون دعوت از نمایندگان مجلس
۲۷ ـ ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۴	شورش مردم در تبریز و تقاضای اجرای حقیقی مشروطه و قانون
۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۵	انتشار روزنامهٔ حبل‌المتین در تهران
۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵	تصویب اصل دوّم متمم قانون اساسی در مجلس شورای ملّی
۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵	تحصن شیخ فضل الله نوری و دیگر مشروعه‌خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم
۸ شعبان ۱۳۲۵	پایان تحصن حرم حضرت عبدالعظیم
۲۹ شعبان ۱۳۲۵	تصویب و امضای متمّم قانون اساسی مشتمل بر ۱۰۵ اصل
۲ شوال ۱۳۲۵	سوگند وفاداری محمّدعلی شاه به مجلس و مشروطه
۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵	حکم به حرام بودن تصرّفات شیخ فضل الله نوری در امور بواسطهٔ افساد و اخلال، از سوی مراجع نجف
۵ محرم ۱۳۲۶	تصویب قانون مطبوعات مشتمل بر ۵۳ ماده در مجلس
۳ جمادی الاول ۱۳۲۶	پاره کردن سیم‌های تلگراف از سوی ایادی محمد علی شاه

۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۶	جلوگیری از انتشار تمام روزنامه‌ها
۲۳ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶	کودتای محمدعلی شاه بر علیه مشروطیت، به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف روسی و آغاز استبداد صغیر
۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶	اعلام حکومت نظامی، بستن مجلس، برچیدن انجمنها، اعدام میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل و ملک المتکلمین و گروهی از مشروطه‌خواهان در باغشاه
۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۶	تبعید سید عبدالله بهبهانی و سید محمّد طباطبایی از تهران
۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶	آغاز قیام مسلحانه تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان
جمادی الاول ۱۳۲۶	اتمام حجّت نجل میرزا خلیل، خراسانی و مازندرانی به محمدعلی شاه
جمادی الثانی ۱۳۲۶	تشکیل انجمن ایالتی تبریز
رمضان ۱۳۲۶	صدور حکم جهاد بر علیه محمدعلی شاه از سوی نجل میرزا خلیل، مازندرانی و خراسانی
رمضان ۱۳۲۶	آغاز جنبش ملّی در مشهد، استرآباد، اصفهان، گیلان، همدان، لرستان، کرمان و بوشهر و تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی در آن نقاط
شوال ۱۳۲۶	سخنرانی شیخ فضل الله نوری در باغشاه مقرّ محمدعلی شاه در ناسازگاری مشروطیت با شریعت
۱۰ شوال ۱۳۲۶	وفات حاج میرزا حسین نجل میرزا خلیل مرجع حامی مشروطه در نجف
ربیع الاول ۱۳۲۷	انتشار کتاب اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطة به قلم شیخ اسماعیل مجتهد محلاتی
ربیع الاول ۱۳۲۷	تقریظ خراسانی و مازندرانی بر کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملهٔ میرزای نائینی
۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷	رسیدن مجاهدان گیلان و بختیاری به تهران و فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان
۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷	پایان استبداد صغیر، پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روسیه و تسلیم کلنل لیاخوف روسی
۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۷	عزل محمدعلی شاه و اعلان سلطنت احمدشاه سیزده ساله
۱۲ـ۱۰ رجب ۱۳۲۷	اعدام ایادی استبداد به حکم دادگاه انقلاب: مفاخرالملک، صنیع حضرت، شیخ فضل الله نوری و آجودانباشی مأمور بمباران مجلس
رجب ۱۳۲۷	توقیف روزنامه حبل المتین تهران به حکم دادگاه بواسطه انتشار مقالهٔ «اذا فسد العالِم فسد العالَم»
۲ ذیقعدهٔ ۱۳۲۷	گشایش دومین دورهٔ مجلس شورای ملّی
۱ ذیحجه ۱۳۲۷	انتشار لایحهٔ هیأت علمیهٔ نجف اشرف در تشریح مشروطیت

۳ محرم ۱۳۲۸	اعلام نارضایتی از اعمال خلاف قانون برخی مطبوعات
۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸	حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده از سوی مراجع نجف
۳ جمادی الاولی ۱۳۲۸	معرفی بیست نفر از مجتهدان از سوی خراسانی و مازندرانی به مجلس جهت انتخاب هیأت نظّار
جمادی الاولی ۱۳۲۸	درگذشت عضدالملک نایب السلطنه
۱۸ رمضان ۱۳۲۸	انتخاب ابوالقاسم ناصرالملک به نیابت سلطنت از سوی مجلس شورای ملّی
۱۹ ذیقعده ۱۳۲۸	پیام خراسانی و مازندرانی بر علیه اتمام حجّت انگلستان
ربیع الثانی ۱۳۲۹	تذکر به مجلس نسبت به رعایت ضوابط شرعی در قوانین مرتبط به قوّه قضائیه
۲۰ رجب ۱۳۲۹	بازگشت محمدعلی شاه مخلوع با همراهان به ایران
شوال ۱۳۲۹	اعلام خطر نسبت به انحراف مشروطیت از مسیر اصلی خود
۱۳۲۹	تحریم کالاهای روسی از سوی مراجع نجف
۴ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹	پیاده شدن نخستین دسته سپاهیان هندی در بوشهر، ورود سربازان روس به انزلی
۲۴ ذیقعده ۱۳۲۹	اولتیماتوم روسیه به ایران
۲۷ ذیقعده ۱۳۲۹	قطع روابط ایران و روسیه، حرکت سپاه روسیه از قفقاز به سوی ایران
۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۹	اولتیماتوم دوم روسیه به ایران: اخراج مستشاران آمریکایی، لزوم اجازهٔ ایران از روسیه و انگلستان برای استخدام اتباع خارجی، پرداخت خسارت لشکرکشی روسیه به ایران
ذیحجه ۱۳۲۹	اعلام جهاد خراسانی و مازندرانی علیه متجاوزان روسی
۹ ذیحجه ۱۳۲۹	رد اولتیماتوم روسیه از سوی مجلس شورای ملی به اتفاق آراء
۱۱ ذیحجه ۱۳۲۹	پیشروی سپاهیان روسیه به سوی تهران
۱۸ ذیحجه ۱۳۲۹	تدارک علمای نجف برای حرکت به سوی تهران جهت هدایت مقاومت مردم در برابر تجاوز روسیه
۲۰ ذیحجه ۱۳۲۹	درگذشت مشکوک ملامحمّد کاظم خراسانی چند ساعت قبل از عزیمت به سوی ایران

فهرستها

۱. فهرست منابع

الف: کتب عربی

قرآن کریم

عبدالواحد بن محمّد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و دررالحکم*.

محمدتقی الآملی، *تعلیقة علی المکاسب الشیخ الانصاری*، تقریر ابحاث المیرزا محمدحسین الغروی النائینی، تهران، ۱۳۷۳ ق.

ابن ابی جمهور احسایی، *عوالی اللئالی*، تصحیح شیخ مجتبی عراقی، قم

ابن اثیر (مجدالدین مبارک بن محمّد جزری)، *النهایة فی غریب الحدیث*، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمّد الطناحی، ۵ مجلد.

[ابن بابویه (ابوالحسن علی بن حسین)]، *فقه‌الرضا*، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت (ع) لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۶.

ابن حاجب (جمال‌الدین ابوعمرو عثمان بن عمر)، *مختصر المنتهی* [منتهی السئول و الامل فی علمی الاصول و الجدل]، طبعة حسن حلمی، ۱۳۰۷

ابن حمزهٔ طوسی (نصیرالدین علی بن حمزه)، *الوسیلة*، تحقیق محمّد الحسّون، قم، ۱۴۰۸.

ابن شعبهٔ حرّانی (ابومحمّد حسن بن علی)، *تحف العقول عن آل الرسول (ص)*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۴ (چاپ دوّم)

رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس، *کشف المحجّة لثمرة المهجة*، نجف، ۱۳۷۰.

ابن منظور (جمال‌الدین ابوالفضل محمّد بن مکرم)، *لسان العرب*، ۱۵ جلد، قم، ۱۴۰۵.

ابوالحسین احمد بن فارس، معجم *مقائیس اللغة*، ۶ جلد، قم، ۱۴۰۲.

شیخ احمد اردبیلی، مجمع *الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، ۱۴ جلد، قم

ملّا محمد امین استرآبادی، *الفوائد المدنیّة*، تصحیح شیخ رحمت اللّه رحمتی اراکی، قم، ۱۴۲۴

شیخ محمد حسین بن عبدالرحیم اصفهانی، *الفصول الغروية فی‌الاصول الفقهية*، چاپ سنگی، ۱۲۶۶

سیدمحسن امین، اعیان الشیعة، ۱۰ مجلد، بیروت.

شیخ مرتضی انصاری، *رسائل فقهیّه* (رسالة فی العدالة، رسالة فی قاعدة لاضرر...)، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم، ۱۴۱۴.

ـــــــــ، *فرائد الاصول*، تحقیق عبداللّه نورانی، قم [بی‌تا].

ـــــــــ، *کتاب الطهارة*، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لميلاد الشيخ الانصاری قدّس سرّه، ۱۴۱۵، مجلّدان.

ـــــــــ، *المکاسب*، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لميلاد الشيخ الانصاری قدّس سرّه، ۱۴۲۰، ۶ مجلدات.

عبدالعلی محمّد بن نظام الدین انصاری، *فواتح الرحموت*، قم

شیخ یوسف بحرانی، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، ۲۲ جلد، قم، ۱۳۶۳ ش.

محمد بن حسن بدخشی، شرح *البدخشی*، بیروت

شیخ بهایی (محمّد بن حسین بن عبدالصمد)، *زبدة الاصول*، چاپ سنگی.

فاضل تونی (عبدالله بن محمّد)، *الوافية فی اصول الفقه*، تحقیق سید محمد حسین رضوی، قم، ۱۴۱۲

جوهری (اسماعیل بن حمّاد)؛ *الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربية*، تحقیق احمد عبدالغفور عطّار، قاهره، ۱۳۷۶

حرّ عاملی (شیخ محمّد بن حسن)، *وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة*، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۲، ۳۰ جلد.

ابوالصلاح حلبی، *الکافی الفقه*، تحقیق رضا استادی، اصفهان، ۱۴۰۳

ابن ادریس حلّی، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، تحقیق مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۱، ۳ جلد.

علامّه حلّی (حسن بن یوسف)؛ *الالفین، الفارق بین الصدق و المین*، نجف، ۱۳۸۸.

ـــــــــ، *تحریر الاحکام الشرعية علی مذهب الامامية*، تصحیح ابراهیم بهادری، قم، ۱۴۲۰، ۳ مجلد.

ـــــــــ، *تذکرة الفقهاء*، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت (ع) لاحیاء التراث، قم ۱۴۱۴، ۲۰ جلد.

ـــــــــــ، *تذکرة الفقهاء*، چاپ سنگی، ۲ جلد.

ـــــــــــ، *تهذیب الوصول الی علم الاصول*، چاپ سنگی.

ـــــــــــ، *قواعد الاحکام*، تحقیق مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۳، ۳ مجلد.

ـــــــــــ، *مختلف الشیعة فی احکام الشریعة*، تحقیق دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم، ۱۴۱۲، ۹ جلد.

محقق حلّی (ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن)، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تحقیق عبدالحسین محمّد علی، نجف ۱۳۸۹، ۴ جلد.

ملا محمّد کاظم خراسانی، *تکملة التبصرة*، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۸

ـــــــــــ، *حاشیة فرائد الاصول و فوائد الاصول*، چاپ سنگی، خط شیخ احمد کرمانی، طبع شیخ احمد شیرازی، تهران، ۱۳۱۵

ـــــــــــ، *حاشیة فرائد الاصول و فوائد الاصول*، خط محمد علی طالقانی (۱۳۱۸)، طبع شیخ احمد شیرازی، تهران، رجب ۱۳۱۹

ـــــــــــ، *قطرات من یراع بحرالعلوم او شذرات من عقدها المنظوم*، تصحیح محمد مهدی خالصی کاظمی، بغداد، ۱۳۳۱.

ـــــــــــ، *کفایة الاصول*، تحقیق مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیات التراث، قم، ۱۴۰۹.

ـــــــــــ، *کفایة الاصول*، تحقیق دفتر انتشار اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۲.

موسی نجفی خوانساری، *منیةالطالب فی حاشیة المکاسب*، تقریر ابحاث المیرزا محمدحسین الغروی النائینی، چاپ سنگی، ۱۳۷۳ ق.

خلیل بن احمد فراهیدی، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم، ۱۴۰۵، ۸ جلد.

جمال‌الدین محمّد خوانساری، *حاشیة الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، چاپ سنگی.

زبیدی (محمّد بن محمّد)، *تاج العروس فی شرح القاموس*، قاهره، ۱۳۰۶.

ملامحمد باقر سبزواری، *کفایة الاحکام*، چاپ سنگی.

سبکی (علی بن عبدالکافی)؛ *الابهاج فی شرح المنهاج*، نشر دارالکتب العلمیة، بیروت

سیّد رضی (ابوالحسن محمّد رضی بن حسین موسوی)، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، بیروت ۱۳۸۷.

سید مرتضی (علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین موسوی)، *الانتصار*، نجف، ۱۳۹۱.

ـــــــــ، *الذریعة الی اصول الشریعة*، تصحیح ابوالقاسم گرجی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

تاج‌الدین محمد بن محمد شعیری، *جامع الاخبار*، قم، *[بی‌تا]*.

شهید اوّل (شمس‌الدین محمّد عاملی)، *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة*، تحقیق مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۴، ۳ جلد.

ـــــــــ، *القواعد و الفوائد*، تحقیق السیّد عبدالهادی الحکیم، قم، مجلّدان.

ـــــــــ، *اللمعة الدمشقیة*، تحقیق محمّد تقی مراورید، تهران، ۱۴۰۶.

شهید ثانی (شیخ زین‌الدین بن علی عاملی)، *روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان*، چاپ سنگی.

ـــــــــ، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، چاپ سنگی، ۲ جلد.

ـــــــــ، *مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام*، تحقیق مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۳، ۱۵ جلد.

شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی)، *الامالی*، تحقیق موسسه بعثت، تهران، ۱۴۱۷.

ـــــــــ، *عیون اخبار الرضا (ع)*، نجف، ۱۳۹۰

ـــــــــ، *الخصال*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۳.

ـــــــــ، *علل الشرائع*، نجف، ۱۳۸۵

ـــــــــ، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۵.

ـــــــــ، *معانی الاخبار*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، بیروت ۱۳۹۹.

ـــــــــ، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۲، ۴ جلد.

سید علی طباطبایی، *ریاض المسائل*، تحقیق و نشر مؤسسة النشرالاسلامی، قم، ۱۴۱۲، ۱۱ جلد.

سید محمّد مجاهد طباطبایی، *مفاتیح الاصول*، چاپ سنگی.

ـــــــــ، *المناهل*، چاپ سنگی.

شیخ الشریعه اصفهانی، *قاعدة لاضرر*، تصحیح مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۰۶.

طبرسی (امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن)، *تفسیر مجمع البیان*، تحقیق میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، ۱۳۹۵، ۱۰ جزء در ۵ جلد.

طبرسی (ابومنصور احمد بن علی)، *الاحتجاج*، تصحیح ابراهیم بهادری و محمّد هادی به، تهران، ۱۴۱۶.

طریحی (فخرالدین)، *مجمع البحرین*، ۶ مجلد.

طوسی (شیخ الطائفة ابوجعفر محمّد بن حسن)، *الاستبصار*، تحقیق سید حسن موسوی خرسان،

تهران، ۱۳۹۰، ۴ جلد

ـــــــــ، *تهذیب الاحکام*، تحقیق سید حسن موسوی خرسان، تهران ۱۳۹۰، ۱۰ جلد.

ـــــــــ، *الخلاف*، تحقیق شیخ مجتبی عراقی، قم، ۱۴۰۷، ۶ جلد.

ـــــــــ، *کتاب الغیبة*، تصحیح عبادالله طهرانی و علی احمدی ناصح، قم، ۱۴۱۱.

ـــــــــ، *المبسوط فی فقه الامامیة*، تحقیق سید محمد تقی کشفی، تهران، ۱۳۸۷، ۸ جلد.

ـــــــــ، *مصباح المتهجّد*، مؤسسة فقه الشیعة، بیروت، ۱۴۱۱.

طهرانی، شیخ آقا بزرگ، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، تهران، دارالاضواء، بیروت، ۲۶ جلد.

عاملی (شیخ جواد بن محمد حسینی) *مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمة*، تحقیق محمّد باقر الخالصی، قم، ۱۴۱۹، ۵ مجلّد.

عاملی (حسن بن زین الدین) *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، تصحیح مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۶

عاملی (سید محمّد)، *مدارک الاحکام*، تحقیق مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم ۱۴، ۸ جلد.

محمّدحسین الغروی الاصفهانی، *حاشیةالمکاسب*، تهران، چاپ سنگی.

فاضل مقداد سیّوری، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهرن، ۱۳۸۴.

فخرالمحققین حلّی، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، تصحیح کرمانی، اشتهاردی و بروجردی، قم، ۱۳۷۸، ۴ مجلّد.

فیروزآبادی (محمّد بن یعقوب) *القاموس المحیط*، بیروت، ۴ جلد.

عبدالله فیّاض، الثورة العراقیة الکبری سنة ۱۹۲۰، بغداد، ۱۹۷۵ (الطبعة الثانیة)

ملامحسن فیض کاشانی، *مفاتیح الشرایع*،

سید علی موسوی قزوینی، *رسالة فی العدالة*، تصحیح دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹.

میرزا ابوالقاسم قمی، *قوانین الاصول*، چاپ سنگی.

شیخ جعفر کاشف الغطاء، شرح *قواعد الاحکام*، مخطوط.

کرکی (محقق ثانی علی بن عبدالعالی)، *جامع المقاصد*، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸، ۱۳ مجلد.

کلانتر (میرزا ابوالقاسم بن محمد علی طهرانی)، *مطارح الانظار* چاپ سنگی، تهران، ۱۳۰۸.

کلینی (ثقةالاسلام محمّد بن یعقوب)، *الکافی*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۸، ۸ جلد.

سید محمد مجاهد، *المناهل*، چاپ سنگی.

ملا محمّد باقر مجلسی، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، چاپ تهران، ۱۱۰ جلد.

میر عبد الفتاح حسینی مراغی، *العناوین*، تصحیح دفتر نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۸، ۲ جلد.

شیخ مفید (ابوعبدالله محمد بن محمّد)، *الاشراف*، تحقیق شیخ مهدی نجف، مصنفات الشیخ المفید، المجلد التاسع، قم، ۱۴۱۳.

ـــــــــ، *المقنعة*، تحقیق دفتر نشر اسلامی، مصنفات الشیخ المفید، المجلّد الرابع عشر، قم، ۱۴۱۳.

صحیفة الامام الرضا (ع)، تصحیح محمد مهدی نجف، مشهد، ۱۴۰۶.

محمّد جعفر موسوی جزائری، *منتهی الدرایّه فی توضیح الکفایة*، ۸ جلد، نجف، قم، ۱۳۸۷ـ۱۴۱۲.

شیخ محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تحقیق شیخ عباس قوچانی، ۴۳ جلد.

ملا احمد نراقی، *عوائدالایام*، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیة، قم، ۱۴۱۷ ق.

ملا مهدی نراقی، *مستند الشیعة*، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت(ع) لاحیاء التراث، مشهد، ۱۴۱۵، ۱۹ مجلّد.

شیخ نعمان بن محمّد مغربی، *دعائم الاسلام*، تحقیق آصف فیضی، دارالمعارف، ۱۳۸۳، مجلّدان.

میرزا حسین نوری، *مستدرک وسائل الشیعه*، تصحیح مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸، ۱۸ مجلّد.

ورّام بن ابی فراس مالکی اشتری، *تنبیه الخواطر و نزهة النواظر*، قم، [بی‌تا].

فاضل هندی، *کشف اللثام فی شرح قواعد الاحکام*، تحقیق مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶، ۷ مجلّد.

ـــــــــ، *المناهج السویة* (حاشیة شرح اللمعة)، مخطوط.

علاءالدین علی المتقی الهندی، *کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال*، تصحیح بکری حیانی، صفوة السقا، ۱۴۰۹، بیروت، ۱۶ جلد.

ب: کتب فارسی

ایرج افشار، *اوراق تازه یاب مشروطیت و تقی‌زاده*، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۹ ش

ـــــــــ (به کوشش)، *خاطرات و اسناد مستشار الدولهٔ صادق*، مجموعهٔ دوّم اسناد مشروطه ۱۳۲۵ـ۱۳۳۰، انتشارات فردوسی و انتشارات ایران و اسلام، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.

ـــــــــ (به کوشش)، *روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*، یاداشتهای سید احمد تفرشی

حسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱.

ـــــــــــ، *زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی‌زاده*، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲ ش (چاپ دوّم)

احتشام السلطنه، *خاطرات*، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران ۱۳۶۷.

شیخ مرتضی انصاری، *صراط النجاة* (رسالهٔ عملیهٔ فارسی)، با حواشی ملا محمّد کاظم الخراسانی، سید محمّد کاظم طباطبایی یزدی، سید اسماعیل صدر و...، چاپ سنگی.

مهدی بامداد، *تاریخ رجال ایران*.

ـ احمد بشیری (به کوشش)، *کتاب آبی* (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران) نشر نو، ۶۹ـ۱۳۶۲، ۸ جلد.

ـ محمد ترکمان، *اسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ـ۱۲۹۱ ش)*، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۰.

ـــــــــــ، *رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، روزنامه و چندگزارش پیرامون شیخ شهید فضل الله نوری*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲ ش، ۲ جلد

عبدالحسین حائری، *اسناد مشروطیت در کتابخانهٔ مجلس(۱)، روحانیت و مجلس(۱)*، تهران ۱۳۷۴.

عبدالهادی حائری، *تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران، ۱۳۶۰.

روح الله موسوی خمینی، *صحیفهٔ نور*، تهران، چاپ اوّل.

یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، انتشارات عطار و فردوسی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۱.

هما رضوانی (به کوشش)، *لوایح آقا شیخ فضل الله نوری*، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲ ش.

غلامحسین زرگری نژاد، *رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه دربارهٔ مشروطیت)*، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۴.

سعدی، *گلستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.

محمد مهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، تصحیح منصورهٔ اتحادیه نظام مافی و سیروس سعدوندیان نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲ ش.

ابوالفضل شکوری، *خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران* (زندگانی آخوند ملاقربانعلی زنجانی معروف به حجت‌الاسلام از رهبران نهضت مشروطه)، ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان، ۱۳۷۱.

میرزا محمد حسن شیرازی، *مجمع الرسائل* (رسالهٔ عملیهٔ فارسی)، با حواشی ملا محمّد کاظم خراسانی، سید محمّد کاظم طباطبایی یزدی، سید اسماعیل صدر، میرزا محمّد تقی شیرازی، شیخ محمّدتقی آقا نجفی، به ضمیمه سؤال و جواب آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی، چاپ سنگی.

نصرت الله فتحی، مجموعه *آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی*، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۵.

باقر عاقلی، *روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، تهران، ۱۳۶۹.

محسن کدیور، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، چاپ ششم.

احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش، چاپ ۱۴.

ـــــــــ، *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان*، تهران، امیرکبیر.

عبدالحسین کفایی، *مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایة*، کتابفروشی زوّار، تهران، ۱۳۵۹ ش.

محمّد ابراهیم کلباسی، *نخبه* (رسالهٔ عملیهٔ فارسی)، با حواشی ملامحمد کاظم خراسانی، چاپ سنگی.

کوهستانی‌نژاد، مسعود، *اسناد دادگاهها و هیئتهای منصفهٔ مطبوعاتی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی*، تهران، ۱۳۸۰، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

هاشم محیط مافی؛ *مقدّمات مشروطیت*؛ به کوشش مجید تفرشی، جواد جان فدا، تهران، ۱۳۶۳ ش، انتشارات فردوسی.

مخبرالسلطنه مهدی قلی هدایت، *خاطرات و خطرات*، تهران، زوار، ۱۳۴۴ ش، چاپ دوّم.

محمدعلی مدرس، *ریحانةالادب*، تهران.

مهدی ملک زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ۷ جلد، تهران.

تلگرافها و نطقهای ناصرالملک نایب السلطنه [بی] [بی‌تا] مطبعهٔ فارس، طهران.

محمد ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۰۷، ۲ مجلد.

میرزا محمد حسن نائینی، *تنبیه الامة و تنزیه الملة در اساس و اصول مشروطیت (یا حکومت از نظر اسلام)*، با مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی، تهران، ۱۳۳۴ ش.

سید محمد حسن نجفی قوچانی، *حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلّام*، تصحیح ر.ع. شاکری، نشر صفت، تهران، ۱۳۷۸

ـــــــــ، *سیاحت شرق، یا زندگی‌نامه و سفرنامه آقا نجفی قوچانی*، تصحیح ر.ع. شاکری،

انتشارات طوس مشهد، ۱۳۵۱.

سیّد حسن نظام‌الدین زاده، *هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران*، به کوشش نصرالله صالحی، تهران: مؤسسهٔ نشر پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷.

ج: دورهٔ نشریات

روزنامهٔ استقلال ایران، سال اول و دوّم.

روزنامهٔ ایران نو، سال اول و دوّم.

روزنامهٔ انجمن، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ ثریّا، سال اول و دوّم.

روزنامهٔ حبل المتین، کلکته، سال هفتم تا سال نوزدهم (۱۳۳۰ـ۱۳۱۷)

روزنامه حبل المتین، تهران و رشت، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ خورشید، دورهٔ کامل.

درهٔ نجف، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ رسمی، گزارش دورهٔ اول و دوّم تقنینیه.

روزنامهٔ شرق، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ شمس، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ شیخ فضل الله نوری، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ صبح صادق، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ صوراسرافیل، دورهٔ کامل.

الغری، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ مجلس، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ مساوات، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ مظفری، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ نجات، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ ندای وطن، دورهٔ کامل.

روزنامهٔ نجف، دورهٔ ناقص سالهای اول و دوّم.

روزنامهٔ نسیم شمال، دورهٔ کامل.

د. مقالات

علی ابوالحسنی (منذر)، شیخ ابراهیم زنجانی، زمان، زندگی و اندیشه، *تاریخ معاصر ایران*، شمارهٔ ۲۵، بهار ۱۳۸۲.

[عباس اقبال]، مکاتیب ادوارد براون به آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و جواب آن، *مجلهٔ یادگار*، سال اول، شمارهٔ ۲، صفحه ۴۶ تا ۵۱.

عبدالله علوی، نقد تصحیح حاشیهٔ آخوند بر رسائل، دو *ماهنامهٔ آیینهٔ پژوهش*، قم، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، سال اول، شمارهٔ پنجم، صفحهٔ ۴۲ـ۴۹.

[بی‌نام]، نقد تصحیح فوائد الاصول آخوند خراسانی، *فصلنامهٔ حوزه*، قم، ۱۳۶۷، سال پنجم، شمارهٔ اوّل، صفحهٔ ۱۴۷ـ۱۷۱.

سید سلطان شاه همام، دو استفتاء دربارهٔ وضع زرتشتیان از آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی، *یادها و سند*، چیستا، ۱ (۱۳۶۰/۱)، ۱۲۹۹ـ۱۳۰۲.

محمّد گلبن، اسنادی دربارهٔ تاریخ مشروطهٔ ایران، *مجلهٔ بررسی‌های تاریخی*، شمارهٔ ۳، سال پنجم، شمارهٔ مسلسل ۲۷، شهریور ۱۳۴۹.

محمد ترکمان، *نظارت مجتهدین طراز اوّل* (سیر تطوّر اصل دوّم متمّم قانون اساسی در دورهٔ اول و دوّم تقنینیه)، *تاریخ معاصر ایران* (مجموعه مقالات)، کتاب اوّل، /۵۱ـ۱۷، کتاب دوّم /۶۳ـ۱۵، بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.

۲. فهرست آیات

بقره / ۵۷: و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون ۳۰۵

بقره / ۱۲۴: قال لاینال عهدی الظالمین ۵۲

بقره / ۱۷۹: و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب ۲۵۶

بقره / ۱۹۵: و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة ۱۵۷

بقره / ۲۰۵: و الله لا یحبّ الفساد ۵۴

آل عمران / ۳۱: قل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحببکم الله ۳۰۶

آل عمران / ۶۸: ان اولی الناس بابراهیم للذین اتّبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا ۶۲

آل عمران / ۱۰۳: و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا ۲۷۸

آل عمران / ۱۰۵: و لا تکونوا کالذین تفرّقوا و اختلفوا من بعد ما جائهم البیّنات ۲۲۲

آل عمران / ۱۳۳: و سارعوا الی مغفرة من ربکم ۱۸۶ و ۲۳۱

آل عمران / ۱۵۹: و شاورهم فی الامر ۳۰۵

نساء / ۴۳: یا ایهاالذین آمنوا لاتقربوا الصلوة و انتم سکاری ۷۵

نساء / ۵۸: انّ الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ۱۰۲، ۱۳۸

نساء / ۵۹: یا ایهاالذین آمنوا اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی‌الامر منکم ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۳۰۶

نساء / ۶۰: یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به ۱۰۱

نساء / ۶۵: فلا و ربّک لایؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لایجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت ۵۷

نساء / ۷۱: یا ایهاالذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعاً ۲۹۷، ۲۹۸

نساء / ۱۰۲: و خذوا حذرکم ۲۹۷، ۲۹۸

نساء / ۱۴۱: و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً ۱۶۰، ۱۶۱
نساء / ۱۶۵: لئلاّ یکون للناس علی الله حجّة بعد الرسل ۱۱۶
مائده / ۱: یا ایهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود ۸۱
مائده / ۲: و تعاونوا علی البرّ و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان ۱۵۶
مائده / ۵۵: انّما و لیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون ۵۷ و ۵۸
انعام / ۱۴۹: قل فلله حجّة الله البالغة ۱۱۶
انعام / ۱۵۲: و لاتقربوا مال الیتیم الاّ بالّتی هی احسن حتّی یبلغ اشدّه ۵۴، ۷۱ و ۷۵
اعراف / ۱۶۰: و ما ظلمونا و لکن انفسهم یظلمون ۳۰۵
انفال / ۲۶: و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفّکم الناس ۱۶۸، ۲۴۳، ۲۹۲
انفال / ۳۰: و یمکرون و یمکرالله و الله خیرالماکرین ۱۸۰
انفال / ۶۰: و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل ۲۴۲، ۲۹۷
انفال / ۷۵: و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ۵۶، ۹۳
توبه / ۴۱: انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ۲۹۷، ۲۹۸
توبه / ۴۹: الا فی الفتنة سقطوا ۱۷۹
توبه / ۱۲۲: و ما کان المؤمنون لینفروا کافّة فلولانفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهّوا فی الدین ۲۴ و ۲۹
هود / ۱۸: الا لعنة الله علی الظالمین ۲۰۷، ۳۰۵
هود / ۱۱۳: و لاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکّم النار ۵۲، ۲۰۰، ۳۰۴
رعد / ۱۱: ان الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا مابانفسهم ۱۵۶
ابراهیم / ۷: لئن شکرتم لازیدنّکم ۳۰۶
نحل / ۴۳: فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ۲۴
نحل / ۹۰: انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی ۳۰۵
نحل / ۱۲۸: ان الله مع الذین اتّقوا و الذین هم محسنون ۱۵۶
اسراء / ۳۴: و لا تقربوا مال الیتیم الاّ بالّتی هی احسن حتّی یبلغ اشدّه ۵۴، ۵۵، ۷۱، ۷۵
اسراء / ۳۶: و لاتقف ما لیس لک به علم ۲۵
کهف / ۱۰۳: قل هل ننبئکّم بالاخسرین اعمالاً ۲۰۶
کهف / ۱۰۴: الذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً ۱۸۰، ۲۰۳
انبیاء ۲۳: لایسئل عمّا یفعل و هم یسئلون ۲
نور / ۶۲: انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه ۵۷

نور / ۶۳: فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم ۵۷، ۵۸، ۲۹۷، ۲۹۸
شعراء / ۲۲۷: و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون ۲۰۴
قصص / ۸۳: تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لایریدون علوّا فی الارض و لافساداً ۳۰۵
احزاب / ۶: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ۵۷، ۶۱، ۶۵
احزاب / ۶: و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ۵۶، ۹۳
احزاب / ۳۶: و ما کان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم ۵۷، ۵۸
فاطر / ۴۳: و لا یحیق المکر السیّئی الاّ باهله ۱۸۸
یس / ۱۷: و ما علینا الاّ البلاغ المبین ۲۸۸
یس / ۸۲: انمّا امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون ۶
ص / ۲۶: یا داود انّا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحقّ ۱۳۸
شوری / ۴۹: یخلق ما یشاء یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور ۵۳
زخرف / ۲۳: انا وجدنا آباؤنا علی امّة و انّا علی آثارهم مقتدون ۲۵
فتح / ۲۹: محمّد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفّار رحماء بینهم ۲۷۸
حجرات / ۶: یا ایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبیّنوا ۸۲
حجرات / ۱۰: انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم ۳۰۶
ذاریات / ۵۵: و ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین ۱۶۸ و ۲۱۸
مجادله / ۲۳: لاتجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادّون من حادّ الله و رسوله ۲۹۱
صف / ۴: ان الله یحبّ الذین یقاتلون فی سبیله صفّا کانّهم بنیان مرصوص ۲۹۲
دهر / ۱: هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکورا ۱۷۱
دهر / ۹: انّما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءاً و لاشکورا ۲۶۷

۳. فهرست روایات

اجعلوا بینکم رجلاً قدعرف حلالنا و حرامنا فانّی قد جعلته قاضیاً / ۵۸، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷

اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک / ۲۶

اذا باع علیهم القیّم بامرهم الناظر فیما یصلحهم / ۷۰

اذا شهد عندک المؤمنون فصدقّهم / ۱۳۲

اذا فسد العالِم فسد العالَم / ۲۵۴، ۳۰۷

اذا کان الا کابر من ولده فی البیع فلا بأس اذا رضی الورثة بالبیع عدل فی ذلک / ۷۱

اذا کان القیّم به مثلک و مثل عبدالحمید فلا بأس / ۷۰

استشیروا بذوی العقول ترشدوا و لاتعصوا فتندموا / ۳۰۵

اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم / ۳۰۶

[الامر لمن له الامر] / ۱۹۶

الذی هوی الجدّ احقّ بالجاریة لانها و اباها للجدّ / ۵۵ و ۵۶

الله تعالی فی عون العبد ماکان العبد فی عون اخیه / ۶۸

اللهم ارحم خلفائی الذین یأتون من بعدی یروون عنّی حدیثی و سنّتی / ۶۳، ۱۱۶

اللهم انا نشکر الیک فقد نبیّنا و غیبة و لیّنا / ۱۶۰

امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا / ۲۹، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۱۱۶

انا اولی بکل مؤمن من نفسه / ۵۸

انت و مالک لابیک / ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵

ان قام رجل ثقة قاسمهم ذلک کلّه فلا بأس / ۷۱

ان کان فی دخولکم علیهم منفعة لهم فلا بأس و ان کان فیه ضرر فلا / ۷۷

ان کان للرجل ولد صغار لهم جاریه فاحبّ ان یقتضیها فلیقومها علی نفسه قیمة / ۵۳
انّ الاسلام یعلو و لایعلی علیه / ۲۲۸
انّا لا نجد فرقة و لاملّة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیّم و رئیس / ۵۹
ان البنت و اباها للجد / ۵۳
انّ العلماء امناء الرسل / ۶۱
ان الوالد یأخذ من مال ولده ماشاء / ۵۳
ان سمرة بن جندب کان له عذق فی حائط الرجل من الانصار / ۳۱ و ۳۲
انّ فی جهنم و ادیاً یقال له هب هب یسکنه الجباروّن / ۳۰۵
انّ لکل شیء ملاکاً و ملاک هذا الدین العدل / ۳۰۵
انّ لی ابنة اخ یتیمة فربما اهدی لها الشیء / ۷۸
انّ منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل / ۶۱ و ۶۲
انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی / ۱۹۲
انّی لذات یوم عند زیاد بن عبدالله اذا جاء رجل یستعدی علی ابیه / ۵۵
اوحی الله تعالی الی نبیّ من انبیائه قل للمؤمنین لاتلبسوا لباس اعدائی و لاتطعموا مطاعم اعدائی / ۱۵۶
اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤوا به / ۶۲
این اعوان الظلمة / ۲۰۳
ایّاک ان تنفذ قضاء فی قصاص او حدّ من حدودالله تعالی او حقّ من حقوق المسلمین حتّی تعرض ذلک علیّ / ۱۳۵
ایّاکم عن الکذب فانهه یهدی الی النار / ۳۰۵
بالعدل قامت السموات و الارض / ۳۰۵
بلغنی انک تقعد فی الجامع فتفتی الناس؟ قلت: نعم / ۲۵
بم تعرف عدالة الرجل بین المسلمین حتی تقبل شهادته لهم و علیهم؟ / ۳۸
بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا و اصلح ماکان قد فسد من دنیانا / ۲۳۰
ثبات الملک بالعدل / ۳۰۵
حتی یرثها الله الذی یرث السموات و الارض / ۹۰
[الحدود و التعزیرات و الحکومات لامام المسلمین] / ۶۰
الحکم حکمان حکم الله و حکم الجاهلیة / ۱۰۲
خمسة اشیاء یجب علی الناس الاخذ فیها بظاهر الحکم / ۱۳۱
خیر المقال ما صدّقه الفعال / ۱۹۳، ۲۳۶
رفع عن امّتی تسعة / ۲۳ و ۳۸

سئل ابو عبدالله (ع) عن قاض بین قریتین یأخذ علی القضاء الرزق من السلطان / ۱۲۸
سلطان الله احقّ بها من کلّ آخذ / ۶۰
السلطان ولیّ من لا ولیّ له / ۶۷
الشاهد یری ما لا یراه الغائب / ۱۸۳
علماء امّتی کانبیاء بنی اسرائیل / ۶۲، ۱۱۶
علیکم بالصدق فانه تهدی الی الجنّة / ۳۰۵
عون الضعیف من افضل الصدقة / ۶۶، ۷۱
[الغریق یتشبث بلحیته] / ۲۱۷
فاسئلوا اهل الذکر هم اهل البیت / ۴]
فاصطف لولایة عمّالک اهل الورع و العلم و السیاسة / ۳۲۵
[فرض طاعة الائمه (ع)] / ۵۹
فعلی الاسلام السلام / ۲۹۴
قدمات رجل من اصحابنا و لم یوص فرفع امره الی قاضی الکوفة / ۱۱۴
القضاء اربعة ثلاثة فی النار و واحد فی الجنة / ۱۰۲، ۱۳۷
القضاء ثلاثة واحد فی الجنة و اثنان فی النار / ۱۳۸
کل شیء غلّ من الامام فهوسحت و السحت انواع کثیرة / ۱۲۸
کل معروف صدقة / ۶۶ و ۶۸
کل من احیی ارضاً مواتاً فهو یملکها / ۴۵
لا تتولی الامرئة القضاء / ۱۰۷
لاتصلّ الاخلف رجلین احدهما من تثق بدینه و ورعه و آخر من تقی سیفه / ۳۶
لاتعاد / ۲۳
لاصلوة لجار المسجد الاّ فی المسجد / ۳۲
[لامیز فی الاعدام من حیث العدم] / ۲۱۹
لا نحبّ ان یاخذ من مال ابنه الاّ مایحتاج الیه / ۵۴
لایحلّ لاحدان یتصرّف فی مال غیره بغیر اذنه / ۵۱، ۶۰
لایحلّ مال احد الاّ بطیب نفسه / ۶۰
[لقد اعذر من انذر] / ۲۲۵
لیس علی المرئة الجمعة... و لا تتولّی القضاء / ۱۰۷
ما اراک یا سمرة الامضارّاً / ۳۱

ما تركه الميّت لوارثه / ۹۳
مال الولد لوالده / ۵۳
ما لايدرک كلّه لايترک كلّه / ۱۶۵
مايحلّ للرجل من مال ولده؟ قال: قوته بغير سرف اذا اضطرّ اليه / ۵۳
المؤمنون عند شروطهم / ۸۱
مجارى الامور بيد العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه / ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۱۱۵
من افتى الناس بغير علم و لاهدى من الله لعنته ملائكة الرحمة / ۲۵
من انعم على احد نعمة فلم يشكره فدعى عليه استجيب له / ۳۰۶
من جرّب المجرّب حلّت به الندامة / ۲۳۷
من شاور اهل النصيحة امن من الفضيحة / ۳۰۵
من كنت مولاه فهذا على مولاه / ۵۸
من مات و لم يعرف امام زمانه / ۱۵
[الناس على دين ملوكهم] / ۱۵۶
الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزنى او يشرب خمراً ان يقيم عليه الحدّ / ۱۳۹
الوالد يأخذ من مال ابنه ماشاء / ۵۱
و علّة تحليل مال الولد لوالده بغير اذنه / ۵۳
[و قد ادّينا ما علينا] / ۲۸۸
و قيمة المرء ما قد كان يحسنه / و الجاهلون لاهل العلم اعداء / ۳۰۶
الوقوف على حسب يوقفها اهلها / ۸۱، ۸۹، ۹۲
الولاء لحمة كلحمة النسب / ۹۳
و لو انّ رجلاً قام ليله و حجّ دهره و تصدّق بجميع ماله و لم يعرف و لاية وليّ الله / ۱۵
و يلک اوويحک، امام المسلمين يؤمن من امورهم على اعظم من هذا / ۱۳۹
يا اباالحسن اقض فيما بينى و بين الاعرابى / ۱۳۹
يا اشباه الرجال و لا رجال / ۳۲
يا شريح قد جلست مجلساً لايجلسه الاّ نبيّ او وصيّ نبيّ او شقيّ / ۱۱۸
يجوز عليها تزويج ابيها / ۵۱
يغدوا الناس على ثلاثة اصناف: عالم و متعلّم و غثاء / ۱۱۶
ينظر ان الى من كان منكم ممّن قد روى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا / ۱۹، ۲۶، ۵۸، ۶۳، ۷۵، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۷، ۲۳۹

۴. فهرست اشعار

آنچه مردم را کند عالی نژاد — اتحاد است اتحاد است اتحاد / ۳۲۲

این همه آوازه از شه بود / ۲۱۴

به زر می‌توان لشکر آراستن — به لشکر بسی کینه‌ها خواستن / ۱۸۵

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش زیک گوهرند / ۲۳۲

چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار / ۲۳۲ و ۲۸۴

چراغ کذب را نبود فروغی / ۱۹۱

کهن جامهٔ خویش پیراستن — به از جامهٔ عاریت خواستن / ۱۵۶

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم — تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال / ۳۲۶

ربّ یوم بکیت منه فلمّا — صرفت فی غیر بکیت علیه / ۳۱۹

فکانت رجاء ثمّ صارت رزیة — لقد عظمت تلک الرزایا و جلّت / ۲۵۷

لا تظلمَن اذا ما کنت مقتدراً — فالظلم آخره یأتیک بالندم / ۳۰۵

و قیمة المرء ماقد کان یحسنه — و الجاهلون لاهل العلم اعداء / ۳۰۶

نامت عیونک و المظلوم منتبه — یدعو علیک و عین‌الله لم تنم / ۳۰۵

۵. فهرست اعلام

محمد آملی / ۱۷۳
شیخ ابراهیم زنجانی / ۱۷۰، ۲۵۹
ابن ابی یعفور / ۳۶، ۳۸
ابن اثیر / ۳۲
ابن ادریس / ۳۵، ۷۵
ابن بابویه / ۳۶
ابن براج / ۳۶
ابن جنید / ۳۶، ۱۳۷
ابن حاجب / ۱۷
ابن حمزهٔ طوسی / ۳۶
ابن سنان / ۱۲۸
ابن شعبهٔ حرّانی / ۶۲
ابن مغیره / ۷۸
سید ابوالحسن اصفهانی / ۲۶۰
میرزا ابوالحسن انگجی / ۲۶۰، ۲۷۰
ابو حمزهٔ ثمالی / ۵۴
ابو خدیجه / ۵۸، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۷
ابوالسادات / ۱۸۵
سیدابوالقاسم اصفهانی / ۳۰۳
میرزا علی‌اصغر اتابک / ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
احمدشاه قاجار / ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۹۴، ۳۰۲
اخباریین / ۲۷
رضا ارفع الدوله / ۲۲۹، ۲۳۰
شیخ احمد اردبیلی / ۳۵
میرزا یوسف مجتهد اردبیلی / ۲۴۶
اسحاق‌بن یعقوب / ۶۵
مولی محمدامین استرآبادی / ۱۴، ۲۷
سیداسدالله قزوینی تنکابنی / ۲۶۰
اسکندر مقدونی / ۳۰۸
شرکت اسلامیه / ۱۵۵
اسماعیل‌بن ابی عبدالله / ۱۳۱
اسماعیل‌بن سعد / ۷۱، ۷۲
اسماعیل بن صدرالدین موسوی عاملی / ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۸۹، ۲۲۴، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
اشاعره / ۱، ۲
سیدجمال‌الدین افجه‌ای / ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۷

حاجی میرزا یحیی امام جمعه خویی / ۱۷۰، ۲۶۰
سیدمحمّد امام‌زاده / ۲۱۴
امپراطور روسیه / ۲۷۵
امین السلطان / ۲۰۶
حاج محمدحسین امین الضرب / ۱۵۵
انجمن سعادت ایرانیان / ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۹۹، ۳۰۰
انجمن فاطمیه / ۱۸۷
شیخ مرتضی انصاری / ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۴۱
سید ایلخانی / ۲۰۲
ایّوب‌بن عطیّه / ۵۸
بابیه / ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۰۷
محمدعلی بادامچی تاجر تبریزی / ۲۷۰
بختیاری / ۲۸۵
ادوارد براون / ۲۳۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۲۴
علی‌اکبربن جمال‌الدین بروجردی / ۱۷۳
شیخ بهایی / ۱۷
احمد موسوی بهبهانی / ۱۷۳
سید عبدالله بهبهانی / ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۵۶، ۲۶۰
سیدمحّمدبن عبدالله بهبهانی / ۲۶۰
حاج رضا قلی تاجر خراسانی / ۲۰۰
شیخ حسن تبریزی / ۲۲۶
میرزا حسن تبریزی / ۲۱۶
سیدعلی تبریزی / ۲۹۷
سیدحسن تقی‌زاده / ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۸۷
فاضل تونی / ۳۲، ۳۳، ۱۱۰
ثقة الاسلام تبریزی / ۲۳۲
حسن جابری / ۱۷۳
جزائری / ۲۷
جعفر طهرانی / ۱۷۳
جعفربن عبدالحسن / ۲۹۷
امام جعفر صادق (ع) / ۳۸، ۵۳، ۷۷، ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۶
میر سیدعلی حائری / ۲۶۰
حاجبی / ۲۶
حذّاء / ۳۱
امام حسن مجتبی (ع) / ۲۳۶
حسن‌بن محمدحسن نجفی / ۲۹۷
حسین‌بن علاء / ۵۳
سیدحسین قزوینی / ۲۳۱، ۳۰۴، ۳۰۷
حریز / ۱۳۱
حکیم الملک / ۱۵۷
ابوالصلاح حلبی / ۳۵
علامه حلّی / ۱۷، ۳۶، ۵۴، ۵۵، ۱۳۳
میرزا مهدی‌بن محمد کاظم خراسانی / ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۷۰
محمدکاظم خراسانی / ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰ ـ ۱۶۷، ۱۶۹ ـ ۱۷۲، ۱۷۴ ـ ۱۸۴، ۱۸۶ ـ ۱۹۱، ۱۹۴ ـ ۱۹۷، ۱۹۹ ـ ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۹ ـ ۲۱۴، ۲۲۰ ـ ۲۳۵، ۲۲۴ ـ ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷ ـ ۲۵۰، ۲۵۵ ـ ۲۵۹، ۲۶۱ ـ ۲۶۴، ۲۶۷ ـ ۲۷۰، ۲۷۲ ـ ۲۷۴، ۲۷۶ ـ ۲۷۸، ۲۸۰ ـ ۲۸۳، ۲۸۷ ـ ۳۰۲، ۳۰۹.
محمدبن محمدکاظم خراسانی / ۹۷، ۹۹
محمد خمامی / ۲۱۶

جمال المحققین (آقا جمال خوانساری) / ۶۷
داریوش کبیر / ۳۰۷
داود (ع) / ۱۳۸
دریا بیگی / ۲۳۵
دهدشتی / ۲۳۵
محمد دهنوی / ۲۵۸
ذکاء الملک / ۲۵۵
محمدامین رسول‌زاده / ۲۵۶، ۲۶۵
رئیس الوزراء / ۲۶۴
علی رشتی / ۱۷۳
علی‌بن محمد رضوی / ۱۶۴
امام علی‌بن موسی الرضا (ع) / ۵۹، ۲۶۸، ۲۹۹
علی رفیش / ۲۹۷
زراره / ۳۱
زردشتیان / ۲۲۶
زرعه / ۷۰، ۷۲
امام زمان (عج) / ۶۳، ۶۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۷ ـ ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۳ ـ ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۴ ـ ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۲۳
میرزا علی‌اکبر خان زنجانی / ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
زندیه / ۲۰۶
حاج میرزا زین‌العابدین / ۲۶۰
آقا آخوند زین‌العابدین گلپایگانی / ۲۶۰
محمدباقر سبزواری / ۳۶، ۵۴
سپهدار اعظم / ۳۰۶
سعدبن یسار / ۵۳
سعدی / ۱۵۶، ۲۸۴
سماعه / ۷۰
مجلس سلانیک / ۱۹۹
سمرةبن جندب / ۳۱، ۳۲
فاضل مقداد سیّوری / ۳۵
شاپشال / ۲۱۶
عزیزالله شادلو / ۲۹۴
سیدمحمود شبستری (ابوالضیاء) / ۲۵۶، ۲۶۵
شریح / ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹
محمد غروی شرابیانی / ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
شریعتمدار سبزواری / ۱۷۳
شعاع السلطنة / ۱۸۳
شهید اول / ۲۷، ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۱۲۹، ۱۳۳
شهید ثانی / ۲۶، ۳۴، ۵۴، ۸۹، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۳
شیخ الشریعهٔ اصفهانی / ۳۲، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
جعفر موسوی شیرازی / ۱۷۷
میرزا محمدحسن شیرازی / ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۰۱
میرزا محمدتقی شیرازی / ۲۲۴، ۲۷۱
ابوالقاسم شیروانی / ۲۶۹
صاحب فصول / ۱۱، ۲۷
میرزا حسین خان صحبت / ۲۵۴
سیدصدرالدین‌بن محمدباقر / ۸
صدرالعلماء / ۲۱۴
صدر روانچی / ۳۰۳
شیخ صدوق / ۳۶، ۶۳
صفویه / ۲۰۶
صلیبیان / ۲۷۷، ۲۹۸
صمصام السلطنة / ۲۹۶

سیدضیاءالدین طباطبایی / ۲۶۵
آقا ضیاءالدین عراقی / ۲۶۰
ضیاءالدین کیانوری / ۱۷۳
سیدمحمود طالقانی / ۲۳۰
احمد طباطبایی نجفی / ۱۷۳
احمدبن حسینی طباطبایی / ۱۷۳
سیدمحمد طباطبایی / ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳
طبرسی / ۶۵
شیخ طوسی / ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۶۳، ۷۵، ۱۱۷
شیخ محمد طه نجف / ۱۵۷
جعفر طهرانی / ۱۷۳
میرزا محمدحسن طهرانی نجل میرزا خلیل / ۱۵۶، ۱۵۹ ـ ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷ ـ ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴ ـ ۱۸۴، ۱۸۶ ـ ۱۸۷، ۱۸۹ ـ ۱۹۱، ۱۹۴ ـ ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴ ـ ۲۱۰، ۲۱۴
سیدعبدالحسین لاری / ۲۳۹، ۲۴۰
عبدالحمید / ۱۱۴
سلطان عثمانی / ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۳۹
عضدالملک / ۱۸۳، ۲۰۹
عضدی / ۲۶
عظیم‌زاده تبریزی / ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
امام علی (ع): ۲۶، ۵۸، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۹۳، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۰۵، ۳۲۵
علی‌بن رئاب / ۷۰، ۷۱
میرزا علی آقا (سامرا) / ۲۷۰
شیخ علی مدرس مدرسهٔ معیر الممالک / ۱۷۶
عمّاربن مروان / ۱۲۸
عمربن حنظله / ۱۹، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۱۰۱، ۱۱۷، ۲۳۹
عمری / ۶۵
قاسم غنی / ۲۸۷
فخرالمحققین / ۳۲
فضل‌بن شاذان / ۵۹
فیروزآبادی / ۳۴
شیخ محمدهادی مجتهد قائینی / ۲۶۱
قاجاریه / ۲۰۶
قاضی / ۲۶
سیدعلی موسوی قزوینی / ۳۶
ملا قربانعلی زنجانی / ۲۴۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
قریش / ۲۰۲
قشقایی / ۲۸۵
قطب الدین / ۵۵
قمی / ۲۷، ۲۹
محمدحسن قمی / ۱۷۳
محمدحسین کازرانی / ۱۵۵
سیدعلی کازرونی / ۲۶۰
سیدحسن کاشانی / ۲۵۴
سیدمصطفی کاشانی / ۲۶۰، ۲۹۷، ۳۰۲
کاشف الغطاء / ۵۵
سیدکاظم (تبریز) / ۱۶۷
کاهلی / ۷۷
میرزا ابوالقاسم طهرانی کلانتر / ۸، ۱۱
محمدابراهیم کلباسی / ۱۵۱
کلینی / ۱۰۲، ۱۰۴
سیدکمال‌الدین / ۱۶۲
ملا احمد کوزه کنانی / ۱۶۷

کیخسرو / ۳۰۷
محمد گلبن / ۱۸۴
شیخ عبدالله گلپایگانی / ۲۶۰
احمد حسینی لاهیجی / ۱۷۳
علی لاهیجی / ۱۷۳
لیاخوف / ۲۷۲
محمدحسین حائری مازندرانی / ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
ملا عبدالله مازندرانی / ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱ ـ ۱۷۲، ۱۷۴ ـ ۱۸۴، ۱۸۶ ـ ۱۸۷، ۱۸۹ ـ ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۶ ـ ۲۲۰، ۲۲۳ ـ ۲۲۶، ۲۲۸ ـ ۲۳۳، ۲۳۷ ـ ۲۳۹، ۲۴۱ ـ ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷ ـ ۲۴۹، ۲۵۸ ـ ۲۵۹، ۲۶۱ ـ ۲۶۲، ۲۶۷ ـ ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۴ ـ ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰ ـ ۳۰۲، ۳۰۹
شیخ مهدی مازندرانی / ۲۶۰
مالک اشتر / ۲۶، ۳۲۵
محمدکاظم مثقالی / ۱۵۵
سیدمجاهد / ۲۸، ۳۰، ۵۶
مجتهد تبریزی / ۱۷۳
محمدباقر مجلسی / ۳۶
میرزا حسن خان محتشم السلطنة / ۲۷۹
حاجی میرزا محسن / ۱۶۷
محقق حلّی / ۵۴، ۱۲۹
محقق کرکی / ۵۴، ۶۷
شیخ اسماعیل محلاتی / ۲۲۲ ـ ۲۲۳، ۲۶۰، ۲۶۲
حضرت محمّد (ص) / ۷، ۱۵، ۳۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۸۴، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۶
شیخ محمد تبریزی / ۱۶۷
محمّد آل شیخ صاحب جواهر / ۲۹۷
امام محمّدباقر (ع) / ۳۱، ۵۴، ۱۰۷
شیخ محمّدباقر همدان / ۲۶۰
محمّدبن اسماعیل / ۷۱، ۱۱۴
محمّدبن سنان / ۵۳
محمّدبن مسلم / ۵۳
میرزا محمّد مشکی / ۱۵۵
حاجی محمّد جعفری / ۱۵۵
محمّدجواد شیخ مشکور / ۲۹۷
محمّدحسین قمشه‌ای / ۲۹۷
محمّدسعید حبوبی / ۲۹۷
محمّدعلی شاه قاجار / ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳ ـ ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۳۰۳
سیدمحمّدعلی (برادر مؤید الاسلام) / ۱۶۱
میرزا محمّدعلی (تبریز) / ۱۶۷
هاشم محیط مانی / ۱۶۳
مخبرالسلطنة / ۲۲۲
صاحب مدارک / ۳۴
سیدحسن مدرس / ۲۶۰
سیدمرتضی / ۱۳۷
میرفتاح مراغی / ۳۲
مزدک / ۲۰۷
مستشار الدولة / ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶

میرزا حسن خان مستوفی‌الملک / ۲۷۹
مشیرالسلطنة / ۲۰۲
مظفرالدین شاه قاجار / ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۶
صاحب مفتاح الکرامة / ۳۵، ۵۱، ۵۵، ۷۵
شیخ مفید / ۳۶
ممتاز السلطنة / ۲۲۲
ملا محمّدحسن ممقانی / ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
مؤتمن الملک / ۲۹۹
میکادو / ۲۵۰، ۲۵۱
ابوالقاسم خان ناصرالملک / ۲۱۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵
ناپلئون بناپارت / ۳۰۸
نادرشاه افشار / ۲۰۳، ۳۰۸
میرزا محمّدحسین نائینی / ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۷۹
میرزا محمّد نجفی / ۱۶۷
شیخ محمّدحسن نجفی / ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۷
آقا نجفی قوچانی / ۱۷۳، ۱۷۴
شیخ نجیب الدین عاملی / ۳۵
ملا احمد نراقی / ۳۵
میرزا اسدالله نقشینه / ۱۵۵
حسینقلی خان نواب / ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷
حاج آقا نورالدین / ۲۶۰
حاج آقا نورالله ثقة الاسلام / ۲۶۰
میرزا محمّدحسن نوری / ۱۵۷
شیخ فضل‌الله نوری / ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۱۶
مسیو نوزبلژیکی / ۱۶۲
میرزا محمّدعلی نهاوندی / ۲۶۲
سید جمال واعظ اصفهانی / ۱۵۷
شیخ محمّد واعظ / ۲۴۱
فاضل هندی / ۳۴، ۵۴
عبدالرسول یزدی / ۲۸۵
سیدعلی‌بن محمدکاظم طباطبایی یزدی / ۳۰۳
سیدمحمّدکاظم طباطبایی یزدی / ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۷۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳
محمّد حسینی یزدی / ۱۷۷
یزید / ۲۳۳

۶ فهرست کتب

الابهاج فی شرح المنهاج / ۲۷
الاحتجاج / ۲۵، ۶۳، ۶۵، ۱۱۶
ارشاد الاذهان / ۵۴
الاستبصار / ۸۱، ۹۰، ۹۳، ۱۰۹، ۱۳۱
اسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس و روس به ایران / ۲۸۰، ۳۰۲
کتاب الاشراف / ۳۶
اکمال الدین واتمام النعمة / ۲۹، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۱۱۶
الالفین / ۱۱۶
الامالی (صدوق) / ۶۳، ۱۱۶
الانتصار / ۱۳۷
اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده / ۲۵۹، ۲۷۰
ایضاح الفوائد / ۳۲، ۵۲، ۹۴، ۱۳۷
بحارالانوار / ۱۴، ۱۵، ۳۶، ۵۸، ۸۴، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۹۳، ۲۳۶
بصائر الدرجات / ۶۱
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (ملک‌زاده) / ۱۷۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴
تاریخ بیداری ایرانیان / ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۵ ـ ۱۹۷، ۲۰۱ ـ ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶ ـ ۲۰۷، ۲۰۹ ـ ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۲ ـ ۲۲۴، ۲۲۷
تاریخ مشروطهٔ ایران (کسروی) / ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۰
تاریخ مشروطیت به روایت کتابخانهٔ مجلس / ۲۳۲، ۲۶۱
تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان / ۱۶۷، ۲۴۵
تحریر الاحکام / ۶۲، ۱۳۵
تحف العقول / ۶۲، ۶۵، ۱۱۵، ۱۹۳، ۲۳۶
تدوین الاقاویل فی مشیخة الاردبیل / ۲۴۶
تذکرة الفقهاء / ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۸۱
تعلیقات المکاسب / ۱۰۵
تنبیه الامة و تنزیه الملة / ۲۳۰
تنبیه الخواطر / ۶۲
التنقیح / ۱۰۴
تهذیب الاحکام / ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۶۳، ۷۵، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴،

۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۳۰، ۲۳۹
تهذیب الوصول الی علم الاصول / ۱۷
الثورة العراقیة الکبری سنة ۱۹۲۰ / ۳۰۱
جامع الاخبار / ۶۱
جامع المقاصد / ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۹۴
جواهر الکلام / ۵۵، ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
حاشیة الروضة البهیة / ۶۷
حاشیة فرائد الاصول / ۱۱، ۱۴، ۷۲
الحدائق الناضرة / ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۰
حیات الاسلام فی احوال آیة الملک العلاّم / ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰
حیات یحیی / ۱۶۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴
خاطرات و اسناد مستشار الدولهٔ صادق / ۲۲۲، ۲۵۶
الخصال / ۳۸، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۱
خط سوم در انقلاب مشروطیت / ۲۴۵
الخلاف / ۳۶، ۹۱، ۱۲۰، ۱۳۷
الدروس الشرعیة / ۵۴، ۹۴، ۱۲۹، ۱۳۳
دعائم الاسلام / ۳۲
دولت‌های عصر مشروطیت / ۲۷۹
الذریعة (مرتضی) / ۲۷
الذکری / ۲۷
رسائل... شیخ فضل‌الله نوری / ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۳
رسائل المحقق الکرکی / ۶۷
رسائل مشروطیت / ۲۴۷
روض الجنان / ۳۴
الروضة البهیة / ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹
ریاض المسائل / ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۹۹
زبدة الاصول / ۱۷
زندگی طوفانی خاطرات تقی‌زاده / ۲۵۸
السرائر / ۳۵، ۵۴، ۶۱، ۷۵
شرح البدخشی / ۲۷
شرح القواعد / ۵۴، ۵۵، ۷۵، ۱۲۱
شرح مختصر الاصول / ۱۷، ۲۶
شرح الوافیة / ۸
شرایع الاسلام / ۵۴، ۸۷، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
صراط النجاة / ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
ضوابط الاصول / ۳۶
کتاب الطهارة / ۱۱
رسالة فی العدالة / ۳۵، ۳۶، ۳۷
علل الشرائع / ۵۳، ۶۰
العناوین / ۳۲
عوائد الایام / ۶۷
عوالی اللئالی / ۶۱، ۸۴، ۸۹، ۱۱۶، ۱۳۸
کتاب العین / ۹۷، ۱۰۹
عیون اخبار الرضا / ۶۳، ۱۱۶، ۲۳۰
غررالحکم / ۶۲
کتاب الغیبة / ۶۳، ۶۵، ۱۱۶
غنیة النزوع / ۱۳۷
فرائد الاصول / ۱۴، ۱۵، ۳۲، ۳۳، ۱۱۰
فرهنگنامهٔ زنجان / ۲۴۶
الفصول الغرویة / ۱۱، ۲۳، ۲۷

فقه الرضا / ۶۱، ۶۲، ۳۶
فوائد الاصول / ۱، ۲، ۶، ۱۰
الفوائد المدینة / ۱۴
فواتح الرحموت / ۲۷
قاطعة اللجاج فی تحقیق حلّ الخراج / ۶۷
قاموس المحیط / ۳۴
قطرات من یراع بحر العلوم / ۸۱
قواعد الاحکام / ۲۷، ۵۴، ۹۴، ۱۳۳
القواعد و الفوائد / ۶۹، ۷۵، ۷۸
قوانین الاصول / ۲۹
الکافی / ۳، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۷۵، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۳۹
الکافی فی الفقه / ۳۵
کشف المحجّة لثمرة المهجة / ۲۳۶
کشف اللثام / ۳۴
کفایة الاحکام / ۳۶، ۵۴، ۵۶، ۸۲، ۱۰۹، ۱۱۰
کفایة الاصول / ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۱
کنز العرفان / ۳۵
کنز العمال / ۶۱، ۶۷
گلستان سعدی / ۱۵۶
رسالة لاضرر / ۳۲
لباس التقوی / ۱۵۷
لسان العرب / ۹۷، ۱۰۹
اللمعة الدمشقیة / ۵۴
مبادی الوصول الی علم الاصول / ۱۷
المبسوط / ۳۴، ۳۷، ۵۴، ۷۵، ۱۰۴، ۱۱۷
مجمع البحرین / ۱۰۹
مجمع البیان / ۶۲
مجمع الرسائل / ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
مجمع الفائدة و البرهان / ۳۵، ۵۴
مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام تبریزی / ۲۳۲
مختصر المنتهی فی الاصول / ۱۷
مختلف الشیعة / ۳۶، ۸۱
مدارک الاحکام / ۳۴
مرگی در نور / ۲۵۰، ۲۷۴، ۲۹۹
مسالک الافهام / ۲۷، ۵۴، ۵۶، ۶۷، ۶۹، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶
مستدرک الوسائل / ۲۵، ۶۰، ۶۲، ۶۸، ۱۰۷، ۱۲۸
مستند الشیعة / ۳۵
مصباح المتهجد / ۱۶۰
مصنفات الشیخ المفید / ۳۶
مطارح الانظار / ۸، ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۳۰
معالم الاصول / ۲۷
مفاتیح الاصول / ۲۶، ۲۸، ۳۰
مفتاح الکرامة / ۳۵، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۷۵
مقدمات مشروطیت / ۱۶۳، ۱۶۶
المقنعة / ۳۶
المکاسب / ۳۲، ۵۱، ۷۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶
المناهج السویة / ۵۵
المناهل / ۵۵، ۵۶
منتهی السئول و الامل / ۱۷

من لایحضره الفقیه / ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۶۳، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۳۰
نخبة / ۱۵۱، ۱۵۲
نهایهٔ ابن اثیر / ۳۲
نهج البلاغه / ۲۶، ۳۲، ۶۲
نهج الحق / ۱۳۷
الوافیة / ۳۲
واقعات اتفاقیه در روزگار / ۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴
وسائل الشیعة / ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۹
الوسیلة / ۳۶، ۵۱
کتاب الوقف / ۸۱، ۸۷
هجوم روس و اقدامات رؤسای دینی برای حفظ ایران / ۳۰۰

۷. فهرست جراید

آموزگار / ۲۸۸
استقلال ایران / ۲۷۷
اتحاد / ۱۸۴
اقدام / ۳۰۰
امید ایران / ۲۴۶
انجمن تبریز / ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۰
ایران نو / ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۴، ۳۲۲
بررسی‌های تاریخی / ۱۸۴
برق / ۲۶۵
تاریخ معاصر ایران / ۱۷۰
تایمز (تیمس) / ۲۸۶
تبریز / ۲۷۸
ترجمان حقیقت / ۳۰۰
ثریا / ۱۵۵، ۱۵۶
چهره‌نما / ۲۹۸
حبل‌المتین یومیه (تهران) / ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۳۸، ۲۵۴، ۳۱۲
حبل‌المتین یومیه (رشت) / ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۴ ـ ۲۲۶، ۲۳۰ ـ ۲۳۱
حبل‌المتین کلکته / ۱۵۵ـ ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲ ـ ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴ ـ ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶ ـ ۲۱۹، ۲۲۳ ـ ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳ ـ ۲۳۵، ۲۳۷ ـ ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۲۶
الحضارة / ۳۰۰
حکمت / ۲۵۰
حیات مسلمین / ۳۰۲
خورشید / ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸
درة النجف / ۲۵۴، ۲۶۵
دفتر تاریخ معاصر ایران / ۲۵۸
روزنامهٔ رسمی / ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۸
ژون ترک / ۳۰۰
شرق / ۲۶۵، ۳۱۷
شمس / ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۰
صبح صادق / ۱۷۸، ۱۸۱
صحبت (تبریز) / ۲۵۴
صدی (باکو) / ۲۶۵
صور اسرافیل / ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۷ ـ ۲۱۰
طنین / ۳۰۰
العدل / ۳۰۰
العرفان (قاهره) / ۲۵۰
علمدار / ۳۰۰
لوایح شیخ فضل‌الله نوری / ۱۷۱، ۱۷۲
مارتنگ پست / ۲۳۵
روزنامهٔ مجلس / ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۲۲
مساوات / ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۰
مظفری / ۱۷۰، ۱۷۲
نجات / ۲۳۸، ۲۳۹
نجف / ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۲
ندای وطن / ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۷
نسیم شمال / ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
وحید / ۲۴۶
یادگار / ۲۸۷
یادها و سندها / ۲۲۶

۸. فهرست امکنه

آذربایجان / ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۵
آشور / ۳۰۸
آفریقا / ۳۰۹
اردبیل / ۱۹۷
اروپا / ۳۱۵، ۳۱۶
اسپانیا / ۳۱۷
استانبول (اسلامبول) / ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۹، ۳۰۰
استخر / ۳۰۷
استرآباد / ۲۳۳، ۲۶۸، ۲۹۰
اصفهان / ۱۵۵، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۶۰، ۲۸۹
افغانستان / ۲۰۳
اکباتان / ۳۰۷
اندلس / ۲۴۳
انگلستان / ۲۳۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۵
اهواز / ۱۵۸
ایتالیا / ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۷
بابل / ۳۰۸
باسمنج / ۲۲۱
باکو / ۱۹۶
بجنورد / ۲۹۴
بحر خزر / ۲۰۳
بحرین / ۲۰۳
بخارا / ۲۵۶، ۲۵۷
بصره / ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
بغداد / ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۷۶، ۲۸۰
بلوچستان / ۲۰۳
بوشهر / ۲۲۷، ۲۳۵
بهارستان / ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷
بیخ خان / ۲۳۹
بین النهرین / ۳۰۷
پاریس / ۲۵۷، ۲۶۶
پرسپولیس / ۳۰۷
تراکمجات / ۲۳۹
تبریز / ۱۶۷، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۹
ترکستان / ۲۰۳، ۲۹۰
ترکمان / ۲۰۳

تهران (طهران) / ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۱۹
جبل / ۱۵۷
چین / ۳۰۷
حضرت عبدالعظیم / ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۲۵
خراسان / ۱۷۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۰۲
خرم دره / ۳۱۱
خلیج فارس / ۲۰۳
دهات / ۲۳۹
رشت / ۲۳۱
رم / ۳۱۶
رودسند / ۳۰۷
روس / ۱۵۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۱۸۵، ۲۸۶، ۳۲۵، ۳۱۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۲
زنجان / ۱۷۰، ۳۱۰، ۳۱۲
ژاپن / ۲۵۰، ۳۲۱، ۳۲۲
سارا / ۲۷۷
سلطان‌آباد عراق / ۲۶۰
شروانات / ۲۰۳
شیراز / ۹۸، ۱۵۷، ۲۱۶، ۳۶۰
طرابلس / ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲
عثمانی / ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۶۶، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۲۲
عراق عرب / ۲۰۳
عربستان / ۳۰۸
فرانسه / ۳۱۶
قراچه داغ / ۱۹۶
قزوین / ۲۳۱، ۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱
قصر شیرین / ۱۷۱، ۲۳۸، ۲۴۵
قفقاز / ۲۰۳، ۲۹۰
قم / ۲۶۰
کربلا / ۲۳۱، ۲۷۱
کرج / ۳۱۱
کمبریج / ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۱۷
گلپایگان / ۲۶۰
گراش / ۲۳۶
لارستان / ۲۳۹، ۲۴۰
لاهه / ۱۹۷، ۱۹۸
لندن / ۲۳۴
ماکو / ۱۹۶
مسقط / ۲۰۳
مشهد / ۲۶۰
مشکین شهر / ۱۹۶
مصر / ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۰۸
مکه / ۱۵۷، ۲۳۸، ۲۳۹
میانج / ۱۹۶
نجف / ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰
هرات / ۲۰۳
هلند / ۱۹۸
هند / ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۸
واتیکان / ۳۱۷
ورادی / ۲۳۹
یزد / ۲۶۰
یونان / ۳۰۷، ۳۰۸

۹. فهرست تفصیلی مطالب

فهرست اجمالی مطالب

مقدّمه هفت

۱. بخش اوّل: اهم ممیّزات مکتب سیاسی خراسانی نه

ارتقای نقش عقل در اجتهاد و سیاست نه

انحصار ولایت مطلقه در ذات ربوبی و انکار مطلق ولایت مطلقهٔ بشری ده

امتناع تحقق «حکومت مشروعه» در عصر غیبت دوازده

سیاست‌ورزی فقیهان شانزده

۲. بخش دوّم: فهرست آثار آخوند خراسانی بیست‌ویک

یک: فهرست آثار منتشر شده بیست‌ودو

دو: فهرست آثار منتشر نشده بیست‌ونه

۳. بخش سوّم: مراد از آثار سیاسی سی‌ویک

ده موضع سیاسی در آثار آخوند خراسانی سی‌ویک

۴. بخش چهارم: مشخّصات مطالب این مجموعه سی‌وسه

روش تصحیح و تحقیق سی‌وسه

اوّل: فوائد فی دلیل العقل سی‌وچهار

دوّم: رسالة فی الاجتهاد و التقلید سی‌وپنج

سوّم: قاعدتان فقهیتان سی‌وپنج

چهارم: المسائل المنتخبة من تکملة التبصرة سی‌وشش
پنجم: مبحث الولایة فی تعلیقات المکاسب سی‌وشش
ششم: مسئلتان فی الوقف سی‌وهفت
هفتم: تقریرات القضاء سی‌وهشت
هشتم: منتخب فتاوی فارسی سی‌وهشت
نهم: اهمّ لوایح و تلگرافات سی‌ونه
محدودیتهای تحقیق چهل
سپاسگزاری چهل‌ویک

۱. فوائد فی دلیل العقل

فائدة فی المدح و الذم فی الافعال ۱
مقدّمة فی توضیح تفاوت الملائمة و المنافرة باختلاف الافعال بحسب وجودتها الخاصّة ۱
بداهة الحسن و القبح عقلاً بمعنی الملائمة و المنافرة للعقل الموجبتان لصحّة المدح و الذم ۲
تشریح مدّعی الاشاعرة فی انکار الحسن و القبح العقلیین مطلقاً ۲
عدم التفاوت بین الخالق و المخلوق فی اتّصاف الافعال بالحسن و القبح الّا بالتّشکیک ۳
عدم الحاجة الی اقامة البرهان علی کون الحسن و القبح عقلیین ۴
فائدة فی الملازمة بین العقل و الشرع ۴
المقصودان المتفاوتان من مفاد القضیة المعروفة کلّما حکم به العقل حکم به الشّرع ۴
المقدّمة الاولی: الاطلاقات المختلفة للحکم الشرعی بحسب تفاوت الخطابات ۵
المقدّمة الثانیة: مجرّد حسن فعل لایکون بداعٍ لارادته من الغیر ۵
المقام الاوّل: قضیة الملازمة فی قبال من یری جواز خلوّ الواقعة عن الحکم الشرعی ۷
مناقشة مع السّید الصدرو الشیخ الانصاری ۸
المقام الثّانی: جواز عدم المطابقة بین حکم العقل و حکم الشّرع ۹
تطبیق البحث فی الاوامر الامتحانیة و الاوامر فی العبادات ۱۰
مناقشتان مع الشیخ فی اوامر العبادات ۱۱
تطبیق البحث فی الاوامر و النواهی الظاهریة و اوامر التّقیّة ۱۳
بحث فی حجّیة القطع الحاصل من المقدّمات العقلّیة ۱۴
نقد مدّعیٰ منکری حجّیة القطع الحاصل من المقدّمات العقلّیة ۱۴

منع کثرة الخطاء فی استعمال المقدّمات العقلّیة ازید ممّا فی المقدّمات النقلیّة الشرعیّة ۱۴
منع ظهور دلالة الاخبار فی النهی عن اتّباعه ۱۵
۲. رسالة فی الاجتهاد و التقلید ۱۷
۱. فصل فی معنی الاجتهاد ۱۷
۲. فصل فی الاجتهاد المطلق و المتجزّی ۱۸
بحث فی امکان الاجتهاد المطلق و جواز العمل به و نفوذ حکم المتّصف به ۱۸
بحث فی امکان التجزّی فی الاجتهاد و جواز حکومته ۱۹
۳. فصل فی مایحتاج الیه الاجتهاد ۲۱
۴. فصل فی التّخطئه و التّصویب ۲۱
۵. فصل فی اضمحلال الاجتهاد السابق ۲۲
۶. فصل فی التّقلید ۲۴
۷. فصل فی وجوب تقلید الاعلم ۲۵
۸. فصل فی اشتراط حیاة المفتی ۲۷
۳. قاعدتان فقهیتان ۳۱
قاعدة لاضرر ۳۱
۱. توضیح مدرکها ۳۱
۲. شرح مفادّها ۳۲
۳. نسبتها مع ادلة الاحکام ۳۳
رسالة فی العدالة ۳۴
المعنی اللغوی للعدالة ۳۴
الاقوال السبعة فی بیان المراد من العدالة ۳۵
مناقشه مع الشیخ فی القولین الاخیرین ۳۷
بیان مایستفاد من الاخبار فی تعیین المراد من العدالة ۳۷
۴. المسائل المنتخبه من تکملة التبصرة ۴۱
الاوّل: فی صلوة الجمعة ۴۱
الثانی: فی الخمس و الانفال ۴۲
الثالث: فی الصوم الواجب ۴۲

الرابع: کتاب الجهاد ۴۳
الفصل الاوّل: فی من یجب علیه ۴۳
الفصل الثانی: فی من یجب جهادهم ۴۳
الفصل الثالث: فی قسمة الغنائم ۴۵
الفصل الرابع: فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ۴۶
الخامس: فی اولیاء العقد ۴۶
السادس: کتاب القضاء و الشهادات و الحدود ۴۶
الفصل الاوّل: فی صفات القاضی ۴۶
الفصل الثانی: فی کیفیّة الحکم ۴۷
الفصل الثالث: فی الاستحلاف ۴۷
الفصل الرابع: فی المدّعی ۴۸
الفصل الخامس: فی صفات الشّاهد ۴۸
الفصل السادس: فی بقیة مسائل الشهادات ۴۹
مسئلة فی اقامة الحدّ علی اهل الذّمة ۵۰
مسائل فی حدّ المحارب و الدفاع عن النفس ۵۰
۵. مبحث الولایة فی تعلیقات المکاسب ۵۱
۱. مسألة فی ولایة الاب و الجدّ ۵۱
عدم اعتبار العدالة فی ولایة الاب و الجدّ ۵۲
هل تشترط المصلحة او عدم المفسدة؟ ۵۵
مشارکة الجدّ و ان علا للاب ۵۵
۲. مسألة فی ولایة الفقیه ۵۶
مناصب ثلاثة للفقیه ۵۶
الولایة علی وجهین ۵۷
اقسام الاذن المعتبر فی تصرّف الغیر ۵۷
ثبوت الولایة بالمعنی الاوّل للنبی و الائمّه ۵۷
ادّلة اثبات الولایة بالمعنی الثانی للنبی و الائمة ۵۹
ادّلة ولایة الفقیه بالمعنی الاوّل ۶۰

عدم تمامیّة ادّلة ولایة الفقیه ۶۳
الکلام فی ولایة الفقیه بالمعنی الثانی ۶۴
تأمّل فی مفاد التوقیع ۶۵
محدودیة مدلول ادّلة ولایة الفقیه بالمعنی الثانی ۶۶
المناقشة فی مرسلة «السلطان ولیّ من لاولیّ له» ۶۷
۳. مسألة فی ولایة عدول المؤمنین ۶۸
حدود ولایة المؤمنین ۶۸
الکلام فی اشتراط العدالة فی المؤمن الولیّ ۶۹
المقامان: المباشرة و ما یتعلّق بفعل الغیر ۷۱
هل یجوز مزاحمة من تصدّی من المؤمنین؟ ۷۲
مزاحمة فقیه لفقیه آخر ۷۳
هل یشترط فی ولایة غیرالاب و الجدّ ملاحظه الغبطة للیتیم؟ ۷۵
ظاهر بعض الروایات کفایة عدم المفسدة ۷۷
هل یجب مراعاة الاصلح؟ ۷۸
۶. مسئلتان فی الوقف
۱. النظارة فی الوقف ۸۱
جواز جعل الواقف النظارة لنفسه و لغیره و لهما معاً ۸۱
عدم اشتراط العدالة فی الناظر فی الجملة ۸۱
الامر الاوّل: قضیة اعتبار العدالة فی النظارة علی القول بها هی العدالة الواقعیة ۸۳
الامر الثانی: اذا لم یعیّن الواقف للناظر اجرة کانت اجرته علی الموقوف علیهم ۸۳
الامر الثالث: بحث فی ما لو جعل حق النظارة زائداً علی اجرة المثل ۸۴
الامر الرابع: عدم جواز التصرف فی الوقف لموقوف علیه بدون اذن الناظر ۸۴
الامر الخامس: بحث فی النّاظر فی الوقف لو لم یعیّنه الواقف ۸۵
الامر السادس: هل النّظارة عقد لازم او جائز؟ ۸۶
۲. التوقیت فی الوقف ۸۷
الشرط الاوّل فی الوقف: الدوّام ۸۷
لامانع عن توقیت الملک لاعقلاً و لاعرفاً و لاشرعاً الّا الاجماع ان تمّ ۸۸

لادلالة لما دلّ على اعتبار اخراج نفسه على اعتباره ۸۹
الخلاف فی اعتبار الدوام بمعنی التأبید و عدم الانقطاع ۹۰
صحّة الوقف على من ینقرض وفقاً ۹۱
ان الوقف اذا رجع الی ورثة الواقف یرجع حین موته لاحین انقراض الموقوف علیه ۹۳
مناقشه مع العلّامة فی الفرع الجامع بین الوقف المؤبّد على تقدیر و المنقطع على آخر ۹۴
۷. تقریرات القضاء ۹۷
خطبة التقریرات ۹۷
تعریف القضاء ۹۷
نحو وجوب القضاء ۹۸
الموضع الاوّل فی الصفات المعتبرة فی القاضی ۱۰۱
اعتبار العلم فی القاضی ۱۰۱
میزان العلم المعتبر فی القاضی ۱۰۳
اعتبار مباشرة الفقیه للقضاء ۱۰۵
سائر الصفات التی یعتبر فیه او قیل باعتبارها ۱۰۶
المسئلة الاولی: اشتراط اذن الامام(ع) فی ثبوت الولایة للقضاء ۱۰۷
المقام الاوّل: اذا لم یتوقّف استیفاء الحقّ على الرجوع الیهم ۱۰۹
المقام الثانی: فی ما اذا توقّف استیفاء الحقّ على التحاکم و الترافع عندهم ۱۱۰
المسئلة الثانیة: فی استحباب تولّی القضاء ۱۱۱
المسئلة الثالثة: فی جواز نصب المفضول للقضاء مع وجود الفاضل ۱۱۱
لایستلزم من نفوذ حکمه فی خصوص الواقعة حجیّته فی کلیّتها ۱۱۲
المسئلة الرابعة: فی عدم استلزام القضاوة الولایة العامّة للفقیه ۱۱۳
نقد ادّله ولایة الفقیه ۱۱۵
المسألة الخامسة: فی عدم انعزال القضاة بموت الامام ۱۱۷
انّ للامام النصب فی زمانه او فی الازمنة المتأخرة، مقیّداً بزمانه او بزمان خاصّ ۱۱۸
المسألة السادسة: فی جواز اخذ الاجرة على القضاء ۱۱۹
بحث فی جواز اخذ الاجرة على الواجبات ۱۲۰
امکان اخذ الجعل على الواجبات ۱۲۱

اجارة الشخص نفسه للاتیان بمافات من الصلوة و الصیام عن الغیر ۱۲۳
رفع الاشکالات فی المقام ۱۲۵
رفع الاشکال عن الفعل الصادر من النائب ۱۲۷
جواز اخذ الاجرة علی القضاء ۱۲۸
المسألة السابعة: فی طرق ثبوت ولایة القاضی ۱۲۹
السیرة القطعیة الجاریة بین المسلمین ۱۲۹
عسراقامة البیّنة ۱۳۰
موثّقة یونس ۱۳۱
روایة حریز ۱۳۱
الاولویة ۱۳۲
المسألة الثامنة فی جواز التشریک بین قاضیین فی الحکم الواحد ۱۳۳
المسألة التاسعة: فی انعزال و عزل القاضی ۱۳۴
المسألة العاشرة: فی جواز تولیة من لم یستکمل شرائط القضاء اذا اقتضت المصلحة ۱۳۵
المسألة الحادیة عشر: فی عدم نفوذ قضاء من لایقبل شهادته له او علیه ۱۳۶
الموضع الثانی: فی آداب القاضی ۱۳۶
المسألة الاولی: فی جواز الحکم بعلم القاضی مطلقاً ۱۳۶
نقد ادّلة الباب ۱۳۸
۸. منتخب فتاوی فارسی ۱۴۱
۱. مسائل تقلید ۱۴۱
صراط النجاة ۱۴۱
مجمع الرسائل ۱۴۹
سؤال و جواب ۱۵۰
۲. علائم دخول ماه رمضان ۱۵۰
۳. مسائل خمس ۱۵۱
در آنچه خمس به آن تعلق می‌گیرد ۱۵۱
در کیفیت قسمت و مصرف خمس ۱۵۱
مسائل و سؤالها و جوابها ۱۵۳

۹. اهم لوایح و تلگرافات ۱۵۵
مکتوبات سنهٔ ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ ۱۵۵
۱. حمایت از شرکت اسلامیّه و توصیهٔ مصرف مصنوعات وطنی به شاه ۱۵۵
دستخط به مناسبت افتتاح شرکت اسلامیّه، شوال ۱۳۱۷ ۱۵۵
۲. عدم جواز استطراق از راه جبل در سفر حجّ ۱۵۷
پاسخ به استفتاء، ۱۳۱۹ ۱۵۷
۳. اعتراض به غفلت شاه و ولیعهد، بی‌کفایتی و فساد وزراء و نابسامانی امور ۱۵۷
۱) نامه به مظفرالدین شاه قاجار، جمادی‌الاوّل ۱۳۲۱ ۱۵۷
۲) نامه به ولیعهد محمّد علی میرزا، جمادی الاوّل ۱۳۲۱ ۱۵۹
۴. حکم به ارتداد میرزا علی اصغر خان اتابک صدر اعظم ۱۶۰
۱) صورت حکم، ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۱ ۱۶۰
۲) تکذیب نسخ حکم ارتداد، ذیقعده ۱۳۲۱ ۱۶۱
۳) پاسخ به سؤال از حکم جمادی الثانی ۱۶۲
۵. حکم خلع ید از مسیونوز بلژیکی ۱۶۲
تلگراف به سیّد عبدالله بهبهانی، ربیع الاوّل ۱۳۲۳ ۱۶۲
۶. مسامحه برادر نبودن آنچه تکلیف شرعی است ۱۶۲
نامه به سیّد عبدالله بهبهانی، [شوال ۱۳۲۳] ۱۶۲
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۴ ۱۶۳
۷. حرمت معاملات موجب تقویت کفّار و ضعف مسلمین ۱۶۳
جواب استفتاء، صفر ۱۳۲۴ ۱۶۳
۸. لزوم اهتمام در تقلیل ظلم و سدّ ابواب تعدیّات مستبدّانه ۱۶۴
دو جواب به یک استفتاء، ذیحجهٔ ۱۳۲۴ ۱۶۴
۹. لزوم انطباق موارد راجعه به محاکمات و سیاسات با موازین شرعیّه ۱۶۶
پاسخ به تلگراف مجلس شورای ملّی، ذیحجه ۱۳۲۴ ۱۶۶
۱۰. لزوم موافقت با مطالبات شرعیّهٔ ملّت ۱۶۷
پاسخ به تلگراف علمای تبریز، ذیحجه ۱۳۲۴ ۱۶۷
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۵ ۱۶۷

۱۱. تبریک و تذکّر به مجلس شواری ملّی ۱۶۷
نامه به مجلس شورای ملّی، محرّم ۱۳۲۵ ۱۶۷
۱۲. لزوم اهتمام در استحکام و تشیید مجلس شورای ملّی ۱۶۹
جواب استفتاء، صفر ۱۳۲۵ ۱۶۹
۱۳. توصیهٔ ترویج شیخ ابراهیم زنجانی ۱۷۰
نامه به شیخ ابراهیم مجتهد زنجانی، ربیع الاوّل ۱۳۲۵ ۱۷۰
۱۴. خشنودی از تصویب مادهٔ دوم متمّم قانون اساسی و پیشنهاد مادّه‌ای دیگر ۱۷۰
نامه به مجلس شورای ملّی توسط شیخ فضل الله نوری، جمادی الاول ۱۳۲۵ ۱۷۰
۱۵. رجحان عقلی و شرعی و عرفی بلکه وجوب مجلس شورای ملّی ۱۷۱
۱) نامه به مجلس شورای ملّی، جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ۱۷۱
۲) نامه به علما و انجمنهای خراسان توسط میرزا محمّد آقازاده جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ۱۷۳
۱۶. تذکّر به شاه جهت امضای قانون اساسی و رعایت قوانین مشروطیت ۱۷۴
۱) نامه به مجلس شورای ملّی، رجب ۱۳۲۵ ۱۷۴
۲) نامه به محمّد علی شاه توسط رئیس مجلس، ذیحجه ۱۳۲۵ ۱۷۵
۱۷. نصیحت به شیخ فضل‌الله نوری و توصیه و اغماض در حقّ وی ۱۷۵
پاسخ به نامهٔ شیخ علی مدرّس مدرسهٔ معیرالممالک، رجب ۱۳۲۵ ۱۷۵
۱۸. اهداف مجلس و اغراض شخصی مخالفان مشروطه ۱۷۶
پاسخ به تلگراف سید جعفر شیرازی و شیخ حسین یزدی، شعبان ۱۳۲۵ ۱۷۶
۱۹. حکم به افساد شیخ فضل الله نوری و اعتراض به عهدشکنی محمّدعلی شاه ۱۷۷
۱) پاسخ به تلگراف دوّم سید عبدالله بهبهانی و سیّد محمّد طباطبایی، ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ ۱۷۷
۲) پاسخ به تلگراف اوّل سید عبدالله بهبهانی و سیّد محمّد طباطبایی، ذیحجّه ۱۳۲۵ ۱۷۸
۲۰. حکم تبعید شیخ فضل الله نوری به پیشنهاد سیدین بهبهانی و طباطبایی ۱۸۰
۱) پاسخ به تلگراف سید عبدالله بهبهانی و سیّد محمّد طباطبایی، ذیحجه ۱۳۲۵ ۱۸۰
۲) پاسخ به سؤال از صحّت سه حکم صادره دربارهٔ شیخ فضل الله نوری، صفر ۱۳۲۶ ۱۸۰
۳) تلگراف به انجمن ملیّ تبریز، صفر ۱۳۲۶ ۱۸۱
۲۱. لزوم موافقت و حرمت مخالفت با مصداق مجلس شورای ملّی ۱۸۲
پاسخ به سؤال، ذیحجه ۱۳۲۵ ۱۸۲

مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۶ ۱۸۲
۲۲. پیگیری اجرای قوانین مشروطیت ۱۸۲
پاسخ به تلگراف بهبهانی و طباطبایی متضمن دستخط محمدعلی شاه، محرم ۱۳۲۶ ۱۸۲
۲۳. لزوم تعلیم و تعلم قواعد حرب بطرز جدید و تدوین قانون نظام ۱۸۳
۱) حکم به ملت خصوصاً عشایر، صفر ۱۳۲۶ ۱۸۳
۲) پاسخ به سؤال ابوالسّادات، ربیع الاول ۱۳۲۶ ۱۸۴
۲۴. جواز و رجحان تأسیس بانک ملّی ۱۸۶
پاسخ به سؤال، ربیع الاوّل ۱۳۲۶ ۱۸۶
۲۵. تکلیف شرعی تقویت مجلس شورای ملّی و اساس مشروطیت ۱۸۷
پاسخ به عریضهٔ انجمن فاطمیّه، ربیع الاوّل ۱۳۲۶ ۱۸۷
۲۶. تأئید و حمایت از مصداق مجلس شورای ملّی ۱۸۸
۱) پاسخ به سؤال، صفر ۱۳۲۶ ۱۸۹
۲) پاسخ به سؤال، ربیع الثانی ۱۳۲۶ ۱۸۹
۳) پاسخ به سؤال، ۱۳۲۶ ۱۹۰
۲۷. وجوب عدم تخطّی از قوانین مشروطیت خصوصاً بر شخص شاه ۱۹۱
پاسخ به نامهٔ محمدعلی شاه توسط سیدین بهبهانی و طباطبایی، جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ۱۹۳
۲۸. اعتراض به نقض عهود و تهدید شاه ۱۹۴
نامه به محمدعلی شاه توسط رئیس الوزراء، ۲ رجب ۱۳۲۶ ۱۹۴
۲۹. اهتمام در تشیید مشروطیت در حکم جهاد در رکاب امام زمان ۱۹۶
۱) نامه به صاحب منصبان و امرای نظامی، جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ ۱۹۶
۲) نامه به مقامات لشکری و رؤسای عشایر، [۱۳۲۶] ۱۹۶
۳) نامه به عشایر و ایلات آذربایجان توسط انجمن ایالتی، رجب ۱۳۲۶ ۱۹۶
۴) نامه به انجمنهای محلّی و مردم بلاد، ۱۳۲۶ ۱۹۷
۳۰. تظلّم به جمیع دول، پارلمانها و مجلس حکمیت لاهه از تجاوز به حقوق ملّیّه ایرانیان ۱۹۷
۱) پروتست به نمایندگان دول و مجلس حکمیت لاهه، رمضان ۱۳۲۶ ۱۹۷
۲) نامه به عموم ایرانیان، رمضان ۱۳۲۶ ۱۹۹
۳۱. عاقبت سوء مخالفان مشروطه ۱۹۹

۱) نامه به رؤسای ایلات توسط حاجی رضاقلی تاجر خراسانی، رمضان ۱۳۲۶ ۱۹۹
۳۲. ضروری مذهب: حکومت مسلمین در عهد غیبت صاحب الزمان با جمهور است ۲۰۰
پاسخ به نامهٔ محمدعلی شاه توسط مشیرالسلطنه، شوال ۱۳۲۶ ۲۰۲
۳۳. فعّال مایشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیرمعصوم را هر کس از احکام دین شمارد لااقل مُبدع خواهد بود ۲۰۴
نامه به محمّدعلی شاه، شوال ۱۳۲۶ ۲۰۴
۳۴. آخرین اتمام حجّت با شاه قبل از صدور حکم جهاد ۲۰۹
نامه به نایب السلطنه، [۱۳۲۶] ۲۰۹
۳۵. حکم تاریخی جهاد علیه ولایت جائر ۲۱۰
حکم به ملّت ایران، شوال ۱۳۲۶ ۲۱۰
۳۶. تفویض موضوعات عرفیّه و امور حسبیّه در زمان غیبت به عقلای مسلمین ۲۱۰
پاسخ به سؤالات اهالی همدان، [نیمهٔ دوم رمضان یا دههٔ اول شوال] ۱۳۲۶ ۲۱۲
۳۷. بی‌اعتباری کلیهٔ قراردادهای حکومت غاصب ایران در غیاب مجلس ۲۱۶
۱) نامه به انجمن سعادت ایرانیان، ذیقعده ۱۳۲۶ ۲۱۶
۲) نامه به سفرای کلیهٔ دول توسط انجمن سعادت ایرانیان، ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۶ ۲۱۶
۳۸. حمایت آگاهانه از مشروطیت حکومت به مثابهٔ یکی از ضروریات اسلامیه ۲۱۷
۱) پاسخ به سؤال، [۱۳۲۶] ۲۱۷
۲) پاسخ به سؤال، ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۶ ۲۱۸
۳) پاسخ به سؤال، [۱۳۲۶] ۲۱۹
۳۹. وجوب اهتمام در مشروطیت از اظهر ضروریات، دین مبین ۲۱۹
نامه به حاجی سید محمّد امام‌زاده و صدرالعلماء، ۱۰ ذیحجّه ۱۳۲۶ ۲۱۹
۴۰. تنبیه ملّت به حقوق ملّیه و عدم تخطّی از مقتضای اساس تمدن و سیاست ۲۲۰
نامه به ثقةالاسلام تبریزی، ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۶ ۲۲۰
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۷ ۲۲۱
۴۱. ضرورت اتحاد برای حفظ استقلال و تشکیل دولت صحیحهٔ قانونیهٔ جمهوریّه ۲۲۱
نامه به انجمن ایالتی آذربایجان، محرّم ۱۳۲۷ ۲۲۱
۴۲. تقریظ لوایح شیخ اسماعیل مجتهد محلاّتی در تشریح مراد از مشروطیت ۲۲۲

۱) تقریظ اوّل [۱۳۲۷] ۲۲۲
۲) تقریظ دوّم، محرّم ۱۳۲۷ ۲۲۳
۴۳. حمایت قاطع از مطالبهٔ حقوق ملّیه ۲۲۴
۱) پاسخ به سؤال، صفر ۱۳۲۷ ۲۲۴
۲) اعلامیه در لزوم اتّحاد با انجمن ایالتی تبریز، ۹ صفر ۱۳۲۷ ۲۲۴
۳) اعلامیه در حمایت از متحصنین حضرت عبدالعظیم و سفارت عثمانی، صفر ۱۳۲۷ ۲۲۵
۴۴. لزوم رعایت حقوق زردشتیان و سایر اهل ذمّه ۲۲۶
پاسخ به استفتای شیخ حسن تبریزی، صفر ۱۳۲۷ ۲۲۶
۴۵. تعیین مصداق حرمت اعانت ظالم ۲۲۶
۱) تلگراف به ایرانیان مقیم خارج توسط انجمن سعادت ایرانیان، [۱۳۲۷] ۲۲۶
۲) نامه به تجّار بوشهر توسط حاجی سیّد محمّدرضا و حاجی باقر، [۱۳۲۷] ۲۲۷
۴۶. تشریح اهداف مشروطیت در ایران برای سلطان عثمانی ۲۲۷
نامه به سلطان عثمانی، [۱۳۲۷] ۲۲۷
۴۷. شرائط صلح: احقاق حقوق مغصوبه، افتتاح مجلس و اجرای قانون اساسی ۲۲۹
پاسخ به نامهٔ ارفع الدوله سفیر ایران در اسلامبول، ۱۵ صفر ۱۳۲۷ ۲۲۹
۴۸. تقریظ کتاب تنبیه الامّة و تنزیه الملّة میرزای نائینی ۲۳۰
ربیع الاوّل ۱۳۲۷ ۲۳۰
۴۹. تذکرهٔ ملیّه به تکالیف دینیه و وظائف اسلامیّه ۲۳۰
تقریظ لایحهٔ حاجی سید حسین قزوینی، ۲۴ ربیع الاوّل ۱۳۲۷ ۲۳۰
۵۰. اعتراض بین‌المللی به تجاوز روس به ایران ۲۳۱
پروتست به دول فرانسه، آلمان و انگلیس، ربیع الاوّل ۱۳۲۷ ۲۳۱
۵۱. تشکر از همدردی‌های نوع دوستانه با مشروطه خواهان ایرانی ۲۳۲
ترجمهٔ ادوارد برون از نامه به کمیتهٔ ایران در لندن، [۱۳۲۷] ۲۳۲
۵۲. اطاعت و همراهی با ظالم در حکم محاربه و خروج از اسلام ۲۳۳
۱) پاسخ به استفتای جمعیت اتحاد و ترقی ایرانیان، ۱۳۲۷ ۲۳۳
۲) نامه به سید ایلخانی، استرآباد، ۱۳۲۷ ۲۳۳
۵۳. تکلیف اسلامی استحکام امنیت عمومی، رفع بهانهٔ انگلیس و اخراج آنها از ایران ۲۳۵

تگلراف به انجمن ولایتی، علما، خوانین و اهالی بندر بوشهر، ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۲۷ ۲۳۵
۵۴. آزموده را آزمودن خطاست ۲۳۶
۱) پاسخ به نامهٔ محمدعلی شاه توسط یمین‌الملک، جمادی الثانی ۱۳۲۷ ۲۳۶
۲) پاسخ به تلگراف متحصنین سفارت عثمانی، سید محمّد آقا، شعبان ۱۳۲۷ ۲۳۷
۵۵. لزوم حفظ نظم پس از قلع مادّهٔ فساد ۲۳۸
۱) اعلامیه ۱۴ رجب ۱۳۲۷ ۲۳۸
۲) اعلامیه به ملت توسط انجمنهای ایالتی و ولایتی، شعبان ۱۳۲۷ ۲۳۸
۵۶. حکم عفو عمومی پس از فتح تهران، تأسی به سیرهٔ پیامبر و علی در فتح مکه و بصره ۲۳۸
نامه به وزرای جنگ و داخله و سرداران ملّی، شعبان ۱۳۲۷ ۲۳۸
۵۷. دربارهٔ حاج سیّد عبدالحسین لاری ۲۳۹
۱) نامه به خوانین و مؤمنین لارستان، ۱۳۲۷ ۲۳۹
۲) پاسخ به تلگراف وزیر داخله، شعبان ۱۳۲۷ ۲۴۰
۵۸. وظائف مهمّ وعّاظ، اصناف، ارباب جرائد و وزارت معارف ۲۴۰
نامه به حاج شیخ محمّد واعظ، ۱۵ رمضان ۱۳۲۷ ۲۴۰
۵۹. الزام شرعی تبعیت کامل تمام اردوهای ملی و دسته جات مجاهدین از وزرات جنگ ۲۴۲
نامه به مجاهدین و اردوهای ملی بتوسط مجلس و انجمنهای ایالتی، شوّال ۱۳۲۷ ۲۴۲
۶۰. وجوب تعلیم علوم و صنایع متداولهٔ عصر و جواز تعلیم زبان‌های خارجی ۲۴۲
پاسخ به استفتاء، ذیقعده ۱۳۲۷ ۲۴۲
۶۱. معذوریت آخوند ملاقربانعلی زنجانی بواسطه بی خبری از امور و کبر سن ۲۴۵
۱) تلگراف به علما و ملّت بتوسط مجلس و انجمنهای ایالتی، ذیقعده ۱۳۲۷ ۲۴۵
۲) تلگراف به رئیس الوزراء و وزارت داخله، [۱۳۲۷] ۲۴۵
۶۲. لایحهٔ هیأت علمیهٔ نجف اشرف در تشریح مشروطیت ۲۴۶
اعلامیهٔ تشریحی، اول ذیحجه ۱۳۲۷ ۲۴۶
۶۳. اظهار مسرّت از افتتاح دوبارهٔ مجلس، تذکر لزوم آغاز بکار مجلس سنا
و واگذاری موقّت انتخاب هئیت مجتهدین از بین علمای تهران به وکلای مجلس ۲۴۷
۱) پاسخ به تلگراف مستشار الدوله رئیس کمیسیون مالی مجلس، ۲۵ ذیقعده ۱۳۲۷ ۲۴۷
۲) تلگراف به مجلس شورای ملّی، ۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۷ ۲۴۸

۶۴. مشورت با علمای حوزه‌های علمیه ایران در انتخاب هیأت مجتهدین ناظر بر مجلس ۲۴۹
نامه به علمای حوزه‌های علمیهٔ بلاد، ۲۲ ذیحجهٔ ۱۳۲۷ ۲۴۹
۶۵. اندرزهای دهگانه به احمد شاه نوجوان ۲۵۰
(برگردان فارسی از ترجمه عربی) نامه به احمد شاه، [اواخر ۱۳۲۷] ۲۵۰
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۸ ۲۵۳
۶۶. تذکراتی دربارهٔ لزوم عدم تخلّف از فصل دوّم متمم قانون اساسی، وضعیت مطبوعات، ادارهٔ معارف و قانون عدلیّه ۲۵۳
نامه به ناصرالملک نایب السلطنه، ۳ محرم ۱۳۲۸ ۲۵۳
۶۷. استعلام از استخفاف آیهٔ قصاص در برخی جرائد ۲۵۶
نامه به سید عبدالله بهبهانی دربارهٔ مقاله روزنامهٔ ایران نو، ۱۳۲۸ ۲۵۶
۶۸. ملل اسلامی همه یک ملّت هستند ۲۵۶
تلگراف به علمای پایتخت عثمانی دربارهٔ فاجعهٔ بخارا، ربیع الثانی ۱۳۲۸ ۲۵۶
۶۹. حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده و اخراج وی از مجلس ۲۵۷
۱) نامه به ناصرالملک نایب السلطنه، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ ۲۵۷
۲) نامه به نایب السلطنه، مجلس و هیأت دولت، ۱۳۲۸ ۲۵۸
۷۰. معرفی علما طراز اول در دورهٔ دوم تقنینّیه و تعیین قلمرو وظائف آنها ۲۵۹
۱) نامه به مجلس شورای ملّی، ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ ۲۵۹
۲) نامه به مجلس شورای ملّی در معرّفی مجتهد قائینی، ۱۰ شعبان ۱۳۲۸ ۲۶۱
۳) نامه به مجلس شورای ملّی در معرّفی شیخ اسماعیل محلّاتی، [محرّم] ۱۳۲۹ ۲۶۱
۷۱. حکم پناهندگی و تابعیت دول خارجی ۲۶۲
پاسخ به استفتاء، جمادی الاول ۱۳۲۸ ۲۶۲
۷۲. دوّمین اندرزنامه به احمد شاه نوجوان ۲۶۲
نامه به حاج میرزا محمّدعلی نهاوندی معلم شاه، جمادی‌الاوّل ۱۳۲۸ ۲۶۲
۷۳. لزوم اهتمام بیشتر در رعایت ضوابط شرعیه ۲۶۴
۱) نامه به رئیس الوزراء، جمادی‌الاوّل ۱۳۲۸ ۲۶۴
۲) نامه به نایب‌السلطنه، وزرای داخله و جنگ و رئیس مجلس، جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ۲۶۴
۷۴. خدمت بی‌مزد ۲۶۷

پاسخ به سؤال از یک شایعه، ۱۹ رمضان ۱۳۲۸ ۲۶۷
۷۵. جهاد اقتصادی و لزوم حمایت از صنایع داخلی ۲۶۸
پاسخ به سؤال علما، تجار و مردم استرآباد، رمضان ۱۳۲۸ ۲۶۸
۷۶. درخواست اخراج فوری عساکر روس از ایران ۲۶۹
۱) نامه به مجلس شورای ملّی، رمضان ۱۳۲۸ ۲۶۹
۲) پاسخ به تلگراف قونسول روسیه در بغداد توسط شیروانی، رمضان ۱۳۲۸ ۲۶۹
۷۷. تکذیب حکم تکفیر تقی‌زاده ۲۷۰
۱) تلگراف به میرزا ابوالحسن انگجی، ۵ شوال ۱۳۲۸ ۲۷۰
۲) پاسخ به سؤال، شوال ۱۳۲۸ ۲۷۰
۷۸. تحریض دیگر مراجع به حساسیّت در برابر هجوم اجانب به سرزمین اسلامی ۲۷۱
۱) تلگراف به میرزا محمدتقی شیرازی در سامراء، ۱۳۲۸ ۲۷۱
۲) تلگراف به سید اسماعیل صدر در کربلا، ۱۳۲۸ ۲۷۱
۷۹. اعتراض شدید به تجاوز قشون روس و انگلیس به ایران و درخواست مؤکّد اعادهٔ آنها ۲۷۱
۱) پروتست به دربار انگلیس، [شوال] ۱۳۲۸ ۲۷۱
۲) پروتست به دولت انگلیس توسط سفارت انگلیس در تهران، ۱ ذیقعده ۱۳۲۸ ۲۷۲
۳) پروتست به امپراطور روسیه، ۲۷ ذیقعده ۱۳۲۸ ۲۷۴
۸۰. حرمت اغتشاش و اختلاف و جنگ داخلی ۲۷۷
نامه به مجلس شورای ملّی، ذیقعده ۱۳۲۸ ۲۷۷
۸۱. لزوم اتحاد فرق پنجگانهٔ اسلامی ۲۷۷
اعلامیه مراجع نجف و کربلا، اول ذیحجهٔ ۱۳۲۸ ۲۷۷
مکتوبات سنهٔ ۱۳۲۹ ۲۷۹
۸۲. تحریض وزیر خارجه به احقاق حقوق استقلالیّه ملیّه و اخراج قشون خارجی ۲۷۹
نامه به میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر خارجه، ۱۳۲۹ ۲۷۹
۸۳. محال بودن حفظ استقلال مملکت جز در سایهٔ مذهب که جامع وحید این ملّت است ۲۸۰
نامه به نایب السلطنه، [ربیع الاوّل] ۱۳۲۹ ۲۸۰
۸۴. ضوابط قضاوت شرعی ۲۸۲
نامه به مجلس شورای ملّی و وزارت عدلیه، ربیع الثانی ۱۳۲۹ ۲۸۲

۸۵. مکاتبه با ادوارد براون ۲۸۴
پاسخ به نامهٔ ادوارد برون، ۳ رجب ۱۳۲۹ ۲۸۴
۸۶. مالکیت ملّت بر زمام کلّیهٔ امور مملکت بالاصالة و الاستحقاق ۲۸۸
نامه به علمای بلاد دربارهٔ انتخابات مجلس، رجب ۱۳۲۹ ۲۸۸
۸۷. لزوم مراقبت کامله در انتخاب وکلای شایسته ۲۸۹
نامه به اتحادیهٔ علمای اصفهان، رجب ۱۳۲۹ ۲۸۹
۸۸. تشویق به استقلال، اتّحاد و تهیّهٔ قوّهٔ دفاعیّه ۲۹۰
نامه به علمای استرآباد، رجب ۱۳۲۹ ۲۹۰
۸۹. لزوم استیفای حقوق بشریّه و ملّیّه و وطنیّه ۲۹۱
۱) اتحادنامهٔ سرداران جنوب، [۱۳۲۹] ۲۹۱
۲) نامه به عزیز الله شادلو حکمران بجنورد، شعبان ۱۳۲۹ ۲۹۲
۹۰. اعلام خطر نسبت به بازگشت سلطنت استبدادی ۲۹۴
تلگراف به عموم علما، امرا و رؤسای عشایر، ۵ شعبان ۱۳۲۹ ۲۹۴
۹۱. وظیفهٔ مهمّهٔ حسن انتخاب مفتاح تمام سعادات ملّیه ۲۹۵
تقریظ لایحهٔ هیئت علمیهٔ نجف اشرف، شعبان ۱۳۲۹ ۲۹۵
۹۲. دغدغه‌های واپسین دربارهٔ فرجام مشروطیت ۲۹۵
نامه به نایب السلطنه و مجلس شورای ملّی، شوال ۱۳۲۹ ۲۹۵
۹۳. قدردانی از جهاد اصغر، تشویق به جهاد اکبر و عبرت از تجربیات دو سال اخیر ۲۹۶
نامه به صمصام السلطنه رئیس الوزراء، ذیقعده ۱۳۲۹ ۲۹۶
۹۴. حکم جهاد علیه متجاوزان روس ۲۹۷
۱) اعلامیهٔ علمای نجف خطاب به کلیهٔ مسلمانان، ذیقعده ۱۳۲۹ ۲۹۷
۲) حکم وجوب عینی دفاع از بیضهٔ اسلام و دفع حملات صلیبیان، ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ۲۹۸
۳) تلگراف به مؤتمن الملک، رئیس مجلس شورای ملّی، ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۹ ۲۹۹
۴) تلگراف به مردم آذربایجان توسط انجمن ایالتی، ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ۲۹۹
۵) تلگراف به انجمن سعادت ایرانیان و جراید عثمانی، ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ۳۰۰
۶) تلگراف به سلطان محمّد خامس عثمانی، ذیحجه ۱۳۲۹ ۳۰۰
۷) حکم جهاد علیه متجاوزان روس و ایتالیا، ذیحجه ۱۳۲۹ ۳۰۱

پیوستها ۳۰۳
پیوست اوّل: فتوای حرمت مشروطه، [منسوب به] سید محمّدکاظم یزدی، ۱۳۲۶ ۳۰۳
پیوست دوّم: لایحهٔ حاجی سید حسین مجتهد قزوینی، جمادی الثانی ۱۳۲۷ ۳۰۴
پیوست سوّم: مقالهٔ «اذ افسدالعالِم فسد العالَم» حبل المتین یومیهٔ ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ۳۰۷
پیوست چهارم: مقاله «خاطر سنگین اعدام» روزنامهٔ ایران نو، ۱۹ محرم ۱۳۲۸ ۳۱۲
پیوست پنجم: مقاله «قوای میته» روزنامهٔ شرق، ۲۱ رجب ۱۳۲۸ ۳۱۵
پیوست ششم: نامهٔ ادوارد براون، ۱۹ شوال ۱۳۲۸ ۳۱۷
پیوست هفتم: لایحهٔ هیئت علمیهٔ نجف اشرف، شعبان ۱۳۲۹ ۳۲۳
گاهشمار ۳۲۷
فهرستها ۳۳۱
۱. فهرست منابع ۳۳۳
الف) کتب عربی ۳۳۳
ب) کتب فارسی ۳۳۸
ج) دورهٔ نشریات ۳۴۰
د) مقالات ۳۴۱

۲. فهرست آیات ۳۴۳
۳. فهرست روایات ۳۴۶
۴. فهرست اشعار ۳۵۱
۵. فهرست اعلام ۳۵۲
۶. فهرست کتب ۳۵۹
۷. فهرست جراید ۳۶۳
۸. فهرست مکانها ۳۶۵
۹. فهرست تفصیلی مطالب ۳۶۸

به همین قلم:

□ *فلسفه و کلام:*

۱. *دفتر عقل* (مجموعه مقالات فلسفی کلامی)، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۷.

۲. مجموعه *مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی*، [مقدمه، تنظیم، تصحیح و تحقیق]، سه جلد، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۸.

۳. *مأخذشناسی علوم عقلی* (منابع چاپی علوم عقلی از ابتدا تا ۱۳۷۵)، با همکاری محمد نوری، سه جلد، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹.

□ *اندیشهٔ سیاسی:*

۴. *نظریه‌های دولت* در فقه شیعه (اندیشهٔ سیاسی در اسلام ـ۱)، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶، چاپ ششم، ۱۳۸۳.

ـ *نظریات الحکم فی الفقه الشیعی* (بحوث فی ولایة الفقیه)، دارالجدید، بیروت، ۲۰۰۰.

۵. حکومت ولایی (اندیشهٔ سیاسی در اسلام ـ۲)، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.

۶. *بهای آزادی* (دفاعیات محسن کدیور در دادگاههای ویژهٔ روحانیت)، به کوشش زهرا رودی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.

۷. دغدغه‌های حکومت دینی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹، چاپ دوّم، ۱۳۷۹.

□ *بزودی:*

زمان در فلسفهٔ اسلامی، نشر نی.

حکیم مؤسس (*سیری در ابتکارات فلسفی آقاعلی مدرس طهرانی*).

حکومت *انتصابی* (اندیشهٔ سیاسی در اسلام ـ ۳)، نشر نی.

شریعت و سیاست، انتشارات کویر.

حق‌*الناس* (اسلام و حقوق بشر)، انتشارات کویر.

سیاست‌*نامهٔ نائینی* (مجموعهٔ منابع پیشگامان اسلام سیاسی در *ایران* ـ ۲)، انتشارات کویر.

مجموعه *آثار شیخ اسماعیل محلاتی* (مجموعه منابع پیشگامان سیاسی در ایران ـ ۳)، انتشارات کویر.

مکتب سیاسی *خراسانی*.

Web Site: http://www.kadivar.com
E-Mail: kadivar@modares.ac.ir

آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ هجری قمری) صاحب کفایةالاصول، یکی از بزرگترین علمای جهان اسلام در سدهٔ اخیر، یکی از ارکان علم اصول فقه در حوزهٔ تشیع و بلندپایه‌ترین مجتهد حامی مشروطه، در دو بعد نظری و عملی در نهضت مشروطیت در ایران منشأ اثر جدی بوده است. بااینکه فرصت آن را نیافت که کتاب مدون یا رسالهٔ مستقلی در حوزهٔ سیاست به رشتهٔ تحریر درآورد، اما در لابه‌لای آثار فقهی اصولی و نیز در متن تلگراف‌ها، لوایح و نامه‌های کوتاه و بلند وی آراء سیاسی بدیعی به چشم می‌خورد که می‌توان از «مکتب سیاسی خراسانی» سخن به‌میان آورد.

آخوند خراسانی معتقد بود که «موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض است و مصداق آن همین دارالشورای کبری می‌باشد». به تصریح وی «ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان(عج) با جمهور مسلمین است».

«سیاست‌نامهٔ خراسانی» ــ کتابی که با عذر تقصیر به محضر آخوند خراسانی با یک قرن تأخیر منتشر می‌شود ــ گردآوری و تصحیح انتقادی قطعات سیاسی در آثار عربی و فارسی این فقیه خبیر است که از کتب مرجع اندیشه‌شناسی اسلام سیاسی در صدر مشروطیت به‌حساب می‌آید. قسمت اول سیاست‌نامه در هفت بخش کلیهٔ آراء فقهی اصولی مرتبط با سیاست خراسانی به زبان عربی را دربر می‌گیرد. این آراء عبارتند از: ملازمهٔ عقل و شرع، مسألهٔ عدالت، قاعدهٔ لاضرر، اجتهاد و تقلید، مسألهٔ خطیر ولایت فقیه، ولایت عدول مؤمنین، قضاوت، جهاد، نظارت و توقیت در وقف و بالاخره خمس. برخی از این مکتوبات برای نخستین‌بار به زیور طبع آراسته می‌شود و اکثر آنها برای نخستین بار با تصحیح انتقادی منتشر می‌شوند.

قسمت دوم سیاست‌نامهٔ خراسانی که بیش از نیمی از حجم کتاب را دربر می‌گیرد مهمترین لوایح و تلگراف‌های وی به زبان فارسی است که به‌ترتیب زمانی در هفت بخش از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۹ تنظیم شده است. ملاک گزینش این مکتوبات دربرداشتن بار نظری و نکتهٔ مرتبط با فقه سیاسی و غیر تکراری‌بودن است، به‌نحوی که عدم ذکر آنها خللی به استخراج اندیشهٔ سیاسی خراسانی بزند. متن لوایح و تلگراف‌های برگزیده به‌طور کامل از مهمترین منابع دست اول عصر مشروطه (جراید فارسی داخل و خارج ایران و کتب معتبر تاریخ و دیگر اسناد) نقل شده است.

مقایسهٔ روشمند «سیاست‌نامهٔ خراسانی» با دو رسالهٔ ارزشمندی که با تقریظ خراسانی مزین شده‌اند، یعنی «اللئالی المربوطه فی وجوب‌المشروطه» شیخ محمد اسماعیل محلاتی و «تنبیه‌الامة و تنزیه الملة» میرزا محمدحسین نائینی اثبات می‌کند که تدوین مبانی شرعی مشروطه بیش از هرکس وامدار اندیشهٔ خلاق و اجتهاد بصیر آخوند خراسانی است، آن مکتب سیاسی که بیش از یک قرن است که حوزهٔ کهنسال نجف را نمایندگی می‌کند.

به مناسبت یکصدمین سال مشروطیت ایران

Printed in Iran

ISBN: 964-8161-63-1

شابک: ۱-۶۳-۸۱۶۱-۹۶۴